

اللَّهُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ







# توضیح المسائل

رساله‌ی عملیه با اضافات و اصلاحات

جلد ۱-۲

\*\*\*

مطابق با فتاوی

فقیه اهل البیت (ع) حضرت آیت الله العظمی واعظ زاده بهسودی (مدظله)



بسمه تعالی

آنچه در این رساله شریفه آمده است عمل به آن مجزی و مبرئ ذمه است،

ان شاء الله تعالی.





دفتر نشر آثار

حضرت آیت الله العظمی واعظ زاده بهسودی  
(مقدانی)

کابل، جاده شهید مزاری (ه)، شهرک صفا، حوزه علمیه دارالمعارف اهل بیت (ع)  
+۹۳(۰)۷۸۴۸۷۷۸۷۷

عنوان: توضیح المسائل

نویسنده: حضرت آیت الله العظمی حاج واعظ زاده بهسودی (دام ظلّه).

ناشر: دفتر نشر آثار ...

قطع: وزیری

نوبت چاپ: هفتم، زمستان ۱۴۰۲ ه.ش.

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

محل چاپ: کابل

کاغذبها: ۵۰۰ افغانی

تمام حقوق (انتشار، چاپ و ...) این اثر مربوط به دفتر نشر آثار می باشد!

مراکز پخش:

دفاتر و کتابخانه های معظم له

+۹۳(۰)۷۴۷۸۴۲۴۴۴



## فہرست

تذکرات صاحب رسالہ..... ۵۵

### مسائل تقلید

تقلید چیست؟..... ۵۹

تقلید راہ آسان..... ۶۰

شرایط مجتہد..... ۶۰

شرایط مجتہد (۲)..... ۶۱

تقلید غیر اعلم..... ۶۱

تشخیص اعلم..... ۶۲

اورعیت..... ۶۲

نظام اعتقادی اداری..... ۶۳

آگاہی بر زمان..... ۶۳

مطلق یا متجزی..... ۶۴

راہهای تحصیل فتوی..... ۶۴

راہهای اثبات اجتہاد..... ۶۵

شک مقلد..... ۶۵

جستجوی مقلد..... ۶۶

نقل فتوی..... ۶۷

عمل و کیل..... ۶۷

عمل اجیر..... ۶۸

اختلاف تقلید..... ۶۹

بقاء بر تقلید..... ۶۹

موت و تبدل رأی..... ۷۰

مسائل متفرقه تقلید..... ۷۱

مسائل پاکی ها و ناپاکی ها

- ۷۵ ..... اقسام آب ها
- ۷۶ ..... آب قلیل
- ۷۷ ..... آب کُر
- ۷۸ ..... آب جاری
- ۷۸ ..... آب باران
- ۷۹ ..... آب چاه
- ۸۰ ..... فاصله چاه ها
- ۸۰ ..... آب صنعتی
- ۸۱ ..... آب نابع غیر جاری
- ۸۲ ..... آب مشتبہ
- ۸۳ ..... آب مضاف
- ۸۳ ..... مطہرات
- ۸۵ ..... مطہرات (۲)
- ۸۵ ..... مطہرات (۳)
- ۸۶ ..... مطہرات (۴)
- ۸۷ ..... احکام پاکی و ناپاکی
- ۸۷ ..... استعمال ظروف طلا و نقره
- ۸۸ ..... ناپاکی ها (نجاسات)
- ۸۹ ..... استثنائات ناپاکی ها
- ۸۹ ..... منی و خون
- ۹۰ ..... مردار یا میتہ
- ۹۰ ..... سگ و خوک
- ۹۱ ..... شراب و فقاع
- ۹۱ ..... کفر اعتقادی
- ۹۲ ..... اقسام کفار
- ۹۳ ..... اقسام کفار (۲)
- ۹۳ ..... اقسام کفار (۳)

۹۴	کفّار حکمی
۹۵	اسلام و کفّار
۹۵	احکام متفرقه
۹۶	نجاست معفوّة
۹۶	نجاست معفوّة (۲)
۹۷	نجاست معفوّة (۳)
۹۸	نجاست معفوّة (۴)
۹۸	طُرق ناپاکی
۹۹	طُرق ناپاکی (۲)
۹۹	جاهایی که پاکی شرط است
۱۰۰	نماز و ناپاکی
۱۰۱	نماز و لباس ناپاک
۱۰۱	مسجد و ناپاکی
۱۰۲	چگونگی تطهیر
۱۰۳	مساجد غصبی و معابد
۱۰۳	مسجد و نجاسات انجس
۱۰۴	آب کشیدن
۱۰۴	آب دهان سگ و خوک
۱۰۵	چگونگی تطهیر
۱۰۶	چگونگی تطهیر (۲)
۱۰۶	چگونگی تطهیر (۳)
۱۰۷	احکام محتضر
۱۰۷	میّت انسان
۱۰۸	شوینده میّت انسان
۱۰۹	حنوط میّت انسان
۱۰۹	کفن میّت انسان
۱۱۰	هزینه کفن میّت
۱۱۰	مستحبات کفن میّت

۱۱۱	مکروهات کفن میّت
۱۱۱	هر دو جریده
۱۱۲	نماز بر میّت
۱۱۲	صورت تفصیلی نماز
۱۱۳	احکام نماز میّت
۱۱۴	آداب نماز میّت
۱۱۴	احکام متفرقه نماز میّت
۱۱۵	دفن میّت
۱۱۶	جواز نبش
۱۱۶	احکام دفن
۱۱۷	سایر احکام دفن
۱۱۸	تشییع میّت
۱۱۸	مسائل متفرقه میّت
۱۱۹	مسائل متفرقه میّت (۲)

### مسائل طهارت

۱۲۳	طهارات ثلاثه
۱۲۳	اقسام طهارات
۱۲۴	ارکان وضو
۱۲۴	حدود غَسَلات و مَسْحات
۱۲۵	غایات وضو
۱۲۵	موجبات وضو
۱۲۶	شرایط وضو
۱۲۶	شرایط وضو (۲)
۱۲۷	آداب وضو
۱۲۷	آداب وضو (۲)
۱۲۸	آب های سه گانه
۱۲۸	استبراء
۱۲۹	وضوی رافع

فهرست - ۱۳

۱۳۰	وضوی مُبِیح
۱۳۰	وضوی جبیره
۱۳۱	احکام جبیره
۱۳۲	احکام جبیره (۲)
۱۳۲	وضوی ترتیبی و ارتماسی
۱۳۳	وضوی تجدیدی
۱۳۳	یقین و گمان
۱۳۴	شک در وضو
۱۳۵	وضوی مسلوس و مبطون
۱۳۵	استنجا و استنقاء
۱۳۶	احکام تخلّی
۱۳۶	مستحبات تخلّی
۱۳۷	مکروهات تخلّی
۱۳۷	احکام متفرقه تخلّی
۱۳۸	احکام وضو
۱۳۸	احکام وضو (۲)
۱۳۹	احکام وضو (۳)
۱۳۹	احکام وضو (۴)
۱۴۰	اقسام غسل
۱۴۱	غسل جنابت
۱۴۱	جنابت خثی
۱۴۲	واجبات و اقسام غسل
۱۴۲	شرایط غسل
۱۴۳	ترتیب غسل
۱۴۳	یقین، ظن و شک
۱۴۴	بلل مشته
۱۴۴	احکام متفرقه غسل
۱۴۵	احکام متفرقه غسل (۲)

۱۴۵	..... احکام متفرقه غسل (۳)
۱۴۶	..... آنچه بر غسل متوقف است
۱۴۶	..... آنچه بر جنب حرام است
۱۴۷	..... آنچه بر جنب مکروه است
۱۴۷	..... غسل های غیر مکفی
۱۴۸	..... غسل های زمانی مستحب
۱۴۸	..... غسل های مکانی مستحب
۱۴۹	..... غسل های فعلی مستحب
۱۴۹	..... ارکان تیمم
۱۵۰	..... موارد تیمم
۱۵۰	..... شرح موارد تیمم
۱۵۱	..... آنچه تیمم بر آنها صحیح است
۱۵۲	..... آنچه تیمم بر آنها صحیح نیست
۱۵۲	..... احکام مشترک
۱۵۳	..... قضاء مستحبی نماز با تیمم
۱۵۴	..... مسائل تیمم
۱۵۴	..... احکام تیمم
۱۵۵	..... احکام تیمم (۲)
۱۵۵	..... جستجو در بحث تیمم
۱۵۶	..... احکام جستجو در بحث تیمم
۱۵۷	..... احکام متفرقه تیمم

### مسائل بانوان

۱۶۱	..... دماء ثلاثه
۱۶۱	..... شرایط قاعدگی
۱۶۲	..... صفات قاعدگی
۱۶۲	..... صفات استحاضه
۱۶۲	..... شرایط استحاضه
۱۶۳	..... شرایط نفاس

۱۶۳	احکام نفاس.....
۱۶۴	اختیار یا واریسی.....
۱۶۴	اقسام حائض.....
۱۶۵	اقسام حائض (۲).....
۱۶۶	احکام حائض.....
۱۶۶	مکروهات حائض.....
۱۶۷	طلاق و نکاح حائض.....
۱۶۷	کفارہ همبستری حائض.....
۱۶۸	احکام کفارہ همبستری.....
۱۶۹	غسل حائض.....
۱۶۹	حالات مضطربه.....
۱۷۰	حالات مبتدئه.....
۱۷۱	حالات مبتدئه (۲).....
۱۷۱	ناسیهی قسم اول.....
۱۷۲	ناسیهی قسم دوم.....
۱۷۳	ناسیهی قسم سوم.....
۱۷۳	صاحب عادت و قتیّه فقط.....
۱۷۴	صاحب عادت عددیّه فقط.....
۱۷۵	صاحب عادت و قتیّه و عددیّه.....
۱۷۵	صاحب عادت و قتیّه و عددیّه (۲).....
۱۷۶	احکام حائض.....
۱۷۷	زن مستحاضه.....
۱۷۸	تبدّل استحاضه.....
۱۷۸	تبدّل استحاضه (۲).....
۱۷۹	احکام استحاضه.....
۱۸۰	احکام استحاضه (۲).....
۱۸۱	استظهار یا استبراء.....
۱۸۲	حالات خون دوّم.....

۱۸۲	حالات خون دوم (۲).....
۱۸۳	شیردادن.....
۱۸۴	شرایط شیردادن.....
۱۸۵	شرایط شیردادن (۲).....
۱۸۵	شرایط شیردادن (۳).....
۱۸۶	شرایط نصاب رضاع.....
۱۸۷	احکام شیردادن.....
۱۸۷	احکام شیردادن (۲).....
۱۸۸	احکام شیر دادن (۳).....
۱۸۹	حقوق اولاد.....
۱۸۹	حقوق اولاد (۲).....
۱۹۰	زن و حضانت.....
۱۹۱	زن و حضانت (۲).....
۱۹۱	زن و حضانت (۳).....
۱۹۲	زن و نسب.....
۱۹۲	زن و نسب (۲).....
۱۹۳	نسب‌های شرعی.....
۱۹۴	نسب‌های غیر شرعی.....
۱۹۴	زن و تلقیح.....
۱۹۵	زن و تلقیح (۲).....
۱۹۶	زن و کارگری.....
۱۹۷	زن و کارگری (۲).....
۱۹۷	زن و شوهرداری.....
۱۹۸	زن و شوهرداری (۲).....
۲۰۰	زن و ریاست (۲).....
۲۰۰	زن و قضاوت.....
۲۰۱	زن و قضاوت (۲).....
۲۰۲	زن و قضاوت (۳).....



۲۰۳	زن و حجاب
۲۰۳	زن و حجاب (۲)
۲۰۴	زن و تحصیل
۲۰۵	زن و تحصیل (۲)
۲۰۵	زن و تحصیل (۳)
۲۰۶	زن و اضطرار

### مسائل نماز

۲۰۹	مقدمات نماز
۲۰۹	شمار نمازهای واجب
۲۱۰	رواتب یومیّه
۲۱۱	احکام رواتب یومیّه
۲۱۲	اوقات فرائض یومیّه
۲۱۲	اوقات رواتب یومیّه
۲۱۳	اوقات مختصّه و مشترکه فرائض
۲۱۳	اوقات فضیلت فرائض
۲۱۳	اوقات فضیلت رواتب
۲۱۴	معیارهای شرعی زوال
۲۱۵	استقبال و قبله
۲۱۵	طرق تحصیل جهت قبله
۲۱۶	انکشاف انحراف
۲۱۷	شروط ستر و ساتر
۲۱۷	استثنائات ستر و ساتر
۲۱۸	شروط مکان نمازگزار
۲۱۹	شروط مکان نمازگزار (۲)
۲۲۰	مکروهات مکان نمازگزار
۲۲۰	مکروهات مکان نمازگزار (۲)
۲۲۱	استثنائات مربوط مکان
۲۲۱	آنچه سجده بر آنها صحیح است

۲۲۲	اذان و اقامه.....
۲۲۳	اذان و اقامه (۲).....
۲۲۳	اذان و اقامه (۳).....
۲۲۴	اذان و اقامه (۴).....
۲۲۵	واجبات نماز.....
۲۲۶	کیفیت نیت.....
۲۲۶	اعتبارات نیت.....
۲۲۷	تعیین و تمییز در نیت.....
۲۲۸	شک و تردید در نیت.....
۲۲۹	عدول در نیت.....
۲۲۹	نیت‌های ترمیمی، انصرافی و تعلیقی.....
۲۳۰	تکبیرة الاحرام.....
۲۳۱	شناخت تکبیرة الاحرام.....
۲۳۲	احکام تکبیرة الاحرام.....
۲۳۳	قیام.....
۲۳۳	شروط قیام.....
۲۳۴	عجز از قیام.....
۲۳۵	واجبات رکوع.....
۲۳۵	مستحبات رکوع.....
۲۳۶	سجود.....
۲۳۷	واجبات سجود.....
۲۳۷	مستحبات سجود.....
۲۳۸	مستحبات سجود (۲).....
۲۳۸	سجده تلاوت.....
۲۳۹	احکام سجده تلاوت.....
۲۳۹	احکام سجده تلاوت (۲).....
۲۴۰	سجده شکر.....
۲۴۱	قرائت.....

۲۴۲	قرائت سوره .....
۲۴۲	جهر و اخفات .....
۲۴۳	اخفات و عدول .....
۲۴۴	کیفیت قرائت .....
۲۴۴	صورت‌های قرائت .....
۲۴۵	شک و استحباب در قرائت .....
۲۴۵	تشهد .....
۲۴۶	سلام .....
۲۴۷	سلام (۲) .....
۲۴۷	احکام سلام .....
۲۴۸	ترتیب .....
۲۴۸	مُوالات .....
۲۴۹	قنوت .....
۲۵۰	تعقیب .....
۲۵۰	مکروهات نماز .....
۲۵۱	مکروهات نماز (۲) .....
۲۵۱	مکروهات نماز (۳) .....
۲۵۲	منسیات نماز .....
۲۵۲	منسیات نماز (۲) .....
۲۵۳	منسیات نماز (۳) .....
۲۵۴	ظنیات نماز .....
۲۵۵	ظنیات نماز (۲) .....
۲۵۵	سهویات نماز .....
۲۵۶	سهویات نماز (۲) .....
۲۵۶	<b>شکیات نماز</b> .....
۲۵۷	شک‌های بی‌اعتبار .....
۲۵۷	تفصیل شک‌های بی‌اعتبار .....
۲۵۸	تفصیل شک‌های بی‌اعتبار (۲) .....

۲۵۹	شک‌های صحیح
۲۵۹	شک‌های صحیح (۲)
۲۶۰	تفصیل شک‌های صحیح
۲۶۱	تفصیل شک‌های صحیح (۲)
۲۶۱	مبطلات نماز
۲۶۲	مبطلات نماز (۲)
۲۶۳	مبطلات نماز (۳)
۲۶۴	مبطلات نماز (۴)
۲۶۴	مبطلات نماز (۵)
۲۶۵	مبطلات نماز (۶)
۲۶۶	مبطلات نماز (۷)
۲۶۶	<b>نماز آیات</b>
۲۶۷	دستور نماز آیات
۲۶۷	خسوف و کسوف
۲۶۸	دستورات مستحبی
۲۶۸	دستورات واجبی
۲۶۹	احکام نماز آیات
۲۷۰	احکام نماز آیات (۲)
۲۷۰	<b>نماز قضایی</b>
۲۷۱	کافر و مخالف
۲۷۱	کیفیت قضاء
۲۷۲	قضاهای دیگر
۲۷۲	علم اجمالی در قضاء
۲۷۳	علم اجمالی در قضاء (۲)
۲۷۴	نماز قضای پدر و مادر
۲۷۴	نماز قضای میت
۲۷۵	احکام نماز قضایی
۲۷۵	<b>نماز مسافر</b>

۲۷۶	.....	شروط هشت گانه
۲۷۷	.....	شروط هشت گانه (۲)
۲۷۷	.....	قطع سفر
۲۷۸	.....	حد ترخص
۲۷۹	.....	همراه مسافر
۲۷۹	.....	مسائل نماز مسافر
۲۸۰	.....	مسائل نماز مسافر (۲)
۲۸۰	.....	مسائل نماز مسافر (۳)
۲۸۱	.....	مسائل نماز مسافر (۴)
۲۸۲	.....	نماز پیامبر اکرم ﷺ
۲۸۳	.....	نماز امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small>
۲۸۳	.....	نماز صدیقه طاهره <small>علیها السلام</small>
۲۸۴	.....	نماز امام حسن مجتبی <small>علیه السلام</small>
۲۸۵	.....	نماز امام حسین <small>علیه السلام</small>
۲۸۶	.....	نماز امام سجّاد <small>علیه السلام</small>
۲۸۷	.....	نماز امام باقر <small>علیه السلام</small>
۲۸۸	.....	نماز امام صادق <small>علیه السلام</small>
۲۸۸	.....	نماز امام کاظم <small>علیه السلام</small>
۲۸۹	.....	نماز امام رضا <small>علیه السلام</small>
۲۹۰	.....	نماز امام جواد <small>علیه السلام</small>
۲۹۱	.....	نماز امام هادی <small>علیه السلام</small>
۲۹۲	.....	نماز امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۲۹۳	.....	نماز امام عصر <small>علیه السلام</small>
۲۹۴	.....	نماز جعفر طیار (ره)
۲۹۵	.....	نماز غفيله

### مسائل جمعه و جماعت

۲۹۹	.....	شرایط جماعت
-----	-------	-------------

۲۹۹	..... شرط اتصال
۳۰۰	..... شرط اتصال (۲)
۳۰۰	..... شروط امام
۳۰۱	..... شروط امام (۲)
۳۰۱	..... ملائک کبائر
۳۰۲	..... تعداد کبائر
۳۰۳	..... موانع امامت
۳۰۳	..... مرجحات امام
۳۰۴	..... اختلاف امام و مأوم
۳۰۴	..... اختلاف امام و مأوم (۲)
۳۰۵	..... قرائت مأوم
۳۰۵	..... احکام مأوم
۳۰۶	..... انعقاد جماعت
۳۰۷	..... نیت در جماعت
۳۰۷	..... عدول و ترامی
۳۰۸	..... عدول در جماعت
۳۰۸	..... رکوع در جماعت
۳۰۹	..... فضیلت جماعت
۳۱۰	..... ثواب جماعت
۳۱۰	..... شروط جماعت
۳۱۱	..... سهویات مأوم
۳۱۲	..... وظایف مأوم
۳۱۳	..... نماز جمعه
۳۱۳	..... خطابه و خطیب
۳۱۴	..... شرایط خطبه
۳۱۵	..... خطبه و محتوای آن
۳۱۵	..... شرایط وجوب جمعه
۳۱۶	..... شرایط جمعه

۳۱۷	احکام متفرقه.....
۳۱۸	شایستگی های خطیب.....
۳۱۸	شایستگی های خطیب (۲).....
۳۱۹	شایستگی های خطیب (۳).....
۳۱۹	مستحبات حال خطبه.....
۳۲۰	مستحبات حال خطبه (۲).....

### مسائل روزه

۳۲۳	اقسام روزه.....
۳۲۳	روزه های واجب.....
۳۲۳	روزه های حرام.....
۳۲۴	روزه های مکروه.....
۳۲۴	روزه های مستحب.....
۳۲۵	شرایط صحت روزه.....
۳۲۶	شرایط وجوب روزه.....
۳۲۶	موارد سقوط روزه.....
۳۲۷	شرایط نیت.....
۳۲۷	چگونگی نیت.....
۳۲۸	نیت روزه.....
۳۲۸	نیت های مبطل.....
۳۲۹	تردید، قطع و تجزی.....
۳۲۹	مبطلات روزه.....
۳۳۰	خوردن و آشامیدن.....
۳۳۰	جماع.....
۳۳۱	استمناء.....
۳۳۱	دروغ بستن.....
۳۳۲	فروبردن سر در آب.....
۳۳۲	رساندن غبار غلیظ به حلق.....
۳۳۳	باقی ماندن بر جنابت.....

۳۳۳	..... صور جنابت شبانه
۳۳۴	..... قی
۳۳۴	..... اماله
۳۳۵	..... مکروهات روزه
۳۳۵	..... روزهایی که قضاء ندارد
۳۳۶	..... قضای فقط
۳۳۶	..... قضای فقط (۲)
۳۳۷	..... اقسام کفّاره
۳۳۷	..... موارد کفّاره جمع و تخیر
۳۳۸	..... موارد کفّاره ترتیب
۳۳۸	..... جواز روزه در سفر
۳۳۹	..... راه‌های اثبات هلال
۳۴۰	..... احکام متفرقه روزه
۳۴۰	..... احکام متفرقه روزه (۲)
۳۴۱	..... احکام متفرقه روزه (۳)
۳۴۲	..... احکام متفرقه روزه (۴)
۳۴۲	..... احکام متفرقه روزه (۵)
۳۴۳	..... نماز عید
۳۴۳	..... روزهی اعتکاف
۳۴۴	..... محرمات اعتکاف

### مسائل زکات

۳۴۷	..... اجناس زکوی
۳۴۸	..... شرایط چهارپایان زکوی
۳۴۸	..... نصاب گوسفند
۳۴۹	..... نصاب گاو
۳۴۹	..... نصاب شتر
۳۵۰	..... نصاب شتر (۲)
۳۵۰	..... نصاب شتر (۳)



۳۵۱	صحراچر بودن
۳۵۱	حول و عمل
۳۵۱	احکام انعام ثلاثه
۳۵۲	احکام انعام ثلاثه (۲)
۳۵۳	احکام انعام ثلاثه (۳)
۳۵۳	نصاب نقدین
۳۵۴	شرایط و احکام نقدین
۳۵۴	سایر احکام نقدین
۳۵۵	غلات اربعه
۳۵۵	تعلق زکات و ادای آن
۳۵۶	انواع و اقسام غلات اربعه
۳۵۶	پیش مصرف غلات اربعه
۳۵۷	مصارف غلات اربعه
۳۵۸	مقدار زکات
۳۵۸	حکم خراجات
۳۵۹	آب دادن زراعت
۳۵۹	کیفیت تعلق زکات
۳۶۰	اشتراک حاصل
۳۶۰	موت مالک در معین
۳۶۱	احکام غلات اربعه
۳۶۲	احکام متفرقه غلات
۳۶۲	احکام متفرقه غلات
۳۶۳	موارد مصرف زکات
۳۶۳	موارد مصرف زکات (۲)
۳۶۴	شرایط مصرف کننده
۳۶۵	احکام زکات دهنده
۳۶۵	مصارف زکات
۳۶۶	تعیین و ترجیح

۳۶۶	..... منافع و اجرت‌ها
۳۶۷	..... تلف و اتلاف
۳۶۷	..... مستحبات زکات
۳۶۸	..... مکروهات زکات
۳۶۸	..... ممنوعات مستحق
۳۶۹	..... مجوزات مستحق
۳۷۰	..... مجوزات مستحق (۲)
۳۷۰	..... مجوزات مستحق (۳)
۳۷۱	..... موارد سیبیل الله
۳۷۱	..... نیت در زکات
۳۷۲	..... انتقال زکات
۳۷۲	..... مقدار زکات
۳۷۳	..... فقیه و زکات
۳۷۳	..... زکات و نفقه
۳۷۴	..... زکات و هاشمی
۳۷۵	..... زکات و مرگ مالک
۳۷۵	..... <b>زکات ابدان</b>
۳۷۶	..... مقدار زکات ابدان
۳۷۶	..... جنس زکات ابدان
۳۷۷	..... وقت زکات ابدان
۳۷۷	..... مصرف زکات ابدان
۳۷۸	..... زکات مهمان و کارگر
۳۷۸	..... وکالت در زکات ابدان
۳۷۹	..... احکام متفرقه زکات ابدان

### مسائل خمس

۳۸۳	..... موضوع خمس
۳۸۴	..... فرق خمس با زکات
۳۸۴	..... فرق خمس با زکات (۲)

۳۸۵	.....	خمس از منظر فریقین
۳۸۶	.....	مصالح مؤمنین
۳۸۶	.....	خمس غنائم حربی
۳۸۷	.....	خمس و اقسام کفار
۳۸۸	.....	حکم غنائم حربی
۳۸۸	.....	خمس معادن
۳۸۹	.....	احکام معادن
۳۹۰	.....	زمین معادن
۳۹۰	.....	خمس گنج
۳۹۱	.....	احکام گنج
۳۹۲	.....	حکم اشیاء قیمتی
۳۹۲	.....	خمس جواهر دریایی
۳۹۳	.....	خمس عنبر
۳۹۴	.....	زمین انتقال یافته به ذمی
۳۹۴	.....	خمس مال مخلوط به حرام
۳۹۵	.....	خمس مال مخلوط به حرام (۲)
۳۹۶	.....	ارباح مکاسب
۳۹۶	.....	سال خمسی
۳۹۷	.....	مئونه سال
۳۹۸	.....	گونه‌های مال به هدف منافع
۳۹۹	.....	گونه‌های دیگر مال
۴۰۰	.....	مصارف مسیر منافع
۴۰۰	.....	جبران خسارت
۴۰۱	.....	جبران خسارت (۲)
۴۰۲	.....	تجارت بدون خمس
۴۰۲	.....	تأخیر خمس
۴۰۳	.....	شأن و حدود نیاز
۴۰۴	.....	خمس درخت

- ۴۰۴ ..... تحوّل و تبدّل
- ۴۰۵ ..... موارد مصالحه
- ۴۰۶ ..... موارد مداوره یا دستگردان
- ۴۰۶ ..... احکام متفرقه خمس
- ۴۰۸ ..... طوائف شش گانه
- ۴۰۹ ..... سادات بنی هاشم
- ۴۱۰ ..... شروط مستحقین
- ۴۱۱ ..... احکام مستحق
- ۴۱۱ ..... احکام متفرقه مستحق
- ۴۱۲ ..... اذن و اجازه در خمس

### مسائل وصیت

- ۴۱۵ ..... ارکان وصیت
- ۴۱۶ ..... تحقق وصیت
- ۴۱۷ ..... شروط موصی
- ۴۱۷ ..... شروط موصی له
- ۴۱۸ ..... شروط موصی له (۲)
- ۴۱۹ ..... شروط موصی به
- ۴۲۰ ..... شروط وصیت
- ۴۲۰ ..... شروط وصی
- ۴۲۱ ..... مسائل وصیت
- ۴۲۱ ..... قبول و ردّ
- ۴۲۲ ..... وصیت های متعدّد
- ۴۲۲ ..... وصیت های متعدّد (۲)
- ۴۲۳ ..... وصیت های متعدّد (۳)
- ۴۲۴ ..... تعدّد وصی
- ۴۲۴ ..... تعدّد وصی (۲)
- ۴۲۵ ..... ناظر بر وصی
- ۴۲۵ ..... ماهیت وصیت

عزل وصی	۴۲۶
رجوع از وصیت	۴۲۷
اجرت وصی	۴۲۷
ردّ وصیت	۴۲۸
حدود کار وصی	۴۲۸
اثبات وصیت	۴۲۹
انکار وصیت	۴۳۰
اولیاء صغار	۴۳۱
قیمومت بر صغار	۴۳۱
حدود کار قیّم	۴۳۲
مرافعه وصی، قیّم و صغار	۴۳۲
اقرار ورثه	۴۳۳
بقاء وصیت	۴۳۴
نسیان وصیت	۴۳۴
مشاع بودن وصیت	۴۳۵

### مسائل هبه و تملیک

هبه یا تملیک	۴۳۹
شروط تحقق هبه	۴۳۹
شروط صحت هبه	۴۴۰
شروط صحت قبض	۴۴۱
هبه دائن یا طلبکار	۴۴۱
انتقال در قبض و اقباض	۴۴۲
رجوع در هبه	۴۴۲
عدم رجوع در هبه	۴۴۳
ملحقات رجوع	۴۴۴
تصرفات در هبه	۴۴۴
بیع موهوب	۴۴۵
عوض در هبه	۴۴۶

۴۴۷	ملحقات عوض
۴۴۷	حکم عطیه‌ها
۴۴۸	شروط واهب
۴۴۹	شروط موهوب‌له

### مسائل خرید و فروش

۴۵۳	بیع
۴۵۳	اعتبارات بیع
۴۵۴	اعتبارات بیع (۲)
۴۵۴	شروط متعاقدين
۴۵۵	شروط متعاقدين (۲)
۴۵۵	شروط متعاقدين (۳)
۴۵۶	شروط متعاقدين (۴)
۴۵۷	شروط عوضین
۴۵۷	شروط عوضین (۲)
۴۵۸	شروط عوضین (۳)
۴۵۹	شروط عوضین (۴)
۴۵۹	قبض و تسلیم
۴۶۰	قبض و تسلیم (۲)
۴۶۰	اقاله
۴۶۱	گونه‌های معامله
۴۶۱	بیع صرف
۴۶۲	سلف و سلم
۴۶۳	نسیه
۴۶۳	خیارت بیع
۴۶۴	خیار مجلس
۴۶۴	خیار عیب
۴۶۵	سقوط خیار عیب
۴۶۵	کیفیت ارش

۴۶۶	احکام خيار عيب.....
۴۶۶	احکام خيار عيب(۲).....
۴۶۷	خيار تأخير.....
۴۶۷	سقوط يا عدم سقوط.....
۴۶۸	احکام خيار تأخير.....
۴۶۸	احکام خيار تأخير(۲).....
۴۶۹	خيار غبن.....
۴۷۰	احکام خيار غبن.....
۴۷۰	سقوط خيار غبن.....
۴۷۱	انواع تصرفات خريدار.....
۴۷۲	تصرفات خريدار.....
۴۷۳	تصرفات خريدار(۲).....
۴۷۳	احکام خيار غبن.....
۴۷۴	خيار حيوان.....
۴۷۴	احکام خيار حيوان.....
۴۷۵	خيار شرط.....
۴۷۶	خيار رؤيت.....

### مسائل مضاربه و شرکها

۴۷۹	شرکت.....
۴۷۹	اسباب شرکت.....
۴۸۰	اقسام شرکت.....
۴۸۰	شرکت عنان.....
۴۸۱	شرکت ابدان.....
۴۸۱	شرک وجوه.....
۴۸۲	شرکت مفاوضة.....
۴۸۳	احکام شرکت.....
۴۸۳	مضاربه.....
۴۸۴	اصطلاحات مضاربه.....

## ٣٢- توضیح المسائل

- ٤٨٤ ..... الفاظ ایجاب و قبول
- ٤٨٥ ..... شروط عامل و مالک
- ٤٨٥ ..... شروط رأس المال
- ٤٨٦ ..... شروط رأس المال
- ٤٨٦ ..... احکام مالک
- ٤٨٧ ..... احکام عامل
- ٤٨٨ ..... احکام عامل (٢)
- ٤٨٨ ..... احکام عامل (٣)
- ٤٨٩ ..... احکام عامل (٤)
- ٤٩٠ ..... سفر عامل
- ٤٩٠ ..... احکام خسارت
- ٤٩١ ..... فساد مضاربه
- ٤٩١ ..... مضاربه در مال غیر
- ٤٩٢ ..... مضاربه اموال قاصرین
- ٤٩٣ ..... ماهیت مضاربه
- ٤٩٣ ..... صحّت یا بطلان مضاربه
- ٤٩٤ ..... شرط و شرکت
- ٤٩٥ ..... فسخ مضاربه
- ٤٩٥ ..... اختلاف مالک و عامل
- ٤٩٦ ..... اختلاف مالک و عامل (٢)
- ٤٩٧ ..... اختلاف عامل و مالک (٣)
- ٤٩٨ ..... موت عامل

## مسائل حقوق

- ٥٠١ ..... حق رهنانت
- ٥٠١ ..... شروط رهن و مرتهن
- ٥٠٢ ..... شروط صحّت رهن
- ٥٠٢ ..... شروط صحّت عین مرهونه
- ٥٠٣ ..... احکام تصرفات



۵۰۴	تصرّفات و منافع
۵۰۴	رهن اصل و ثمره
۵۰۵	رهن و استیفاء
۵۰۶	رهن و استیفاء (۲)
۵۰۷	<b>احکام رهن</b>
۵۰۷	احکام رهن (۲)
۵۰۸	موت راهن و مرتهن
۵۰۹	شروط عین مرهونه
۵۰۹	شروط عین مرهونه (۲)
۵۱۰	<b>حق شفعه</b>
۵۱۰	شروط حق شفعه
۵۱۱	شروط شفیع
۵۱۲	شروط شفیع (۲)
۵۱۲	ثبوت شفعه
۵۱۳	سقوط شفعه
۵۱۳	احکام شفیع
۵۱۴	احکام شفعه و شفیع
۵۱۵	احکام شفعه و شفیع (۲)
۵۱۵	<b>صلح</b>
۵۱۶	متعلقات صلح
۵۱۷	شروط متصالحین
۵۱۷	احکام صلح
۵۱۷	احکام صلح (۲)
۵۱۸	احکام صلح (۳)
۵۱۹	<b>جعل</b>
۵۲۰	شروط صحت جعل
۵۲۰	شروط جاعل
۵۲۱	شروط عامل

٥٢١	احكام جعاله.....
٥٢٢	احكام جعاله (٢).....
٥٢٣	عاریة.....
٥٢٣	احكام عاریة.....
٥٢٥	حجر اطفال.....
٥٢٦	رشد و بلوغ.....
٥٢٦	اختیارات ولی.....
٥٢٧	حجر سفهاء.....
٥٢٨	اختیارات سفیه.....
٥٢٨	احكام سفیه.....
٥٢٩	حجر مرض موت.....
٥٣٠	اقرارات مریض.....
٥٣٠	حجر افلاس.....
٥٣١	احكام مفلس.....

### مسائل ارث

٥٣٥	اسباب ارث.....
٥٣٥	اقسام ارث.....
٥٣٦	فروض شش گانه.....
٥٣٦	مسائل طبقه اول.....
٥٣٧	مسائل طبقه اول (٢).....
٥٣٨	مسائل طبقه اول (٣).....
٥٣٨	مسائل طبقه اول (٤).....
٥٣٩	مسائل طبقه اول (٥).....
٥٤٠	مسائل طبقه دوّم.....
٥٤٠	مسائل طبقه دوّم (٢).....
٥٤١	مسائل طبقه دوّم (٣).....
٥٤٢	مسائل طبقه دوّم (٤).....
٥٤٢	مسائل طبقه دوّم (٥).....

۵۴۳	مسائل طبقه سوّم.....
۵۴۳	مسائل طبقه سوّم (۲).....
۵۴۴	مسائل طبقه سوّم (۳).....
۵۴۴	مسائل طبقه سوّم (۴).....
۵۴۵	مسائل طبقه سوّم (۵).....
۵۴۶	ارث زن و شوهر.....
۵۴۶	ارث زن و شوهر (۲).....
۵۴۷	ارث زن و شوهر (۳).....
۵۴۷	ارث زن و شوهر (۴).....
۵۴۸	ارث زن و شوهر (۵).....
۵۴۹	ارث امام <small>علیه السلام</small> .....
۵۴۹	ارث امام <small>علیه السلام</small> (۲).....
۵۵۰	ارث جنین.....
۵۵۰	ارث گمشده.....
۵۵۱	ارث لُعان شده.....
۵۵۱	ارث فرزند نامشروع.....
۵۵۲	ارث مجوس.....
۵۵۲	ارث غرق شده.....
۵۵۳	ارث غرق شده (۲).....
۵۵۴	ارث ضمان جریره.....
۵۵۴	ارث ضمان جریره (۲).....
۵۵۵	ارث خنثی.....
۵۵۵	ارث خنثی (۲).....
۵۵۶	ارث خنثی (۳).....
۵۵۷	تغییر جنسیت.....
۵۵۸	تغییر جنسیت (۲).....
۵۵۸	ارث پسر بزرگتر.....
۵۵۹	موانع ارث.....

۵۵۹	.....	عول در ارث
۵۶۰	.....	تعصیب در ارث
۵۶۱	.....	کَلَالَه در ارث
۵۶۲	.....	مسائل متفرقه ارث
۵۶۳	.....	مسائل متفرقه ارث (۲)

### مسائل وقف و نذر

۵۶۷	.....	وقف و ابواب آن
۵۶۷	.....	حبس، سکنی، رقیبی و عمری
۵۶۸	.....	ارکان وقف
۵۶۸	.....	ارکان حبس
۵۶۹	.....	ارکان رُقیبی
۵۶۹	.....	ارکان عُمری
۵۷۰	.....	شرایط عین موقوفه
۵۷۱	.....	شرایط واقف
۵۷۱	.....	شرایط موقوفعلیه
۵۷۲	.....	انصرافات عرفیه
۵۷۲	.....	انصرافات عرفیه (۲)
۵۷۳	.....	انصرافات عرفیه (۳)
۵۷۳	.....	انصرافات عرفیه (۴)
۵۷۴	.....	ممنوعات موقوفه
۵۷۴	.....	احکام وقف (۱)
۵۷۵	.....	احکام وقف (۲)
۵۷۵	.....	احکام وقف (۲)
۵۷۶	.....	احکام وقف (۳)
۵۷۷	.....	احکام وقف (۴)
۵۷۷	.....	طرق اثبات وقفیت
۵۷۸	.....	وقف و تولیت
۵۷۸	.....	وقف و شرط کردن

۵۷۹	وقف و استثناء
۵۷۹	وقف‌های باطل
۵۸۰	احکام متفرقه وقف
۵۸۰	احکام حبس
۵۸۱	احکام حبس (۲)
۵۸۱	احکام سکنی
۵۸۲	احکام رقیبی و عمری
۵۸۲	صدقه جاریه
۵۸۳	نذر
۵۸۴	متعلقات نذر
۵۸۴	شرایط ناذر
۵۸۵	اقسام نذر
۵۸۵	احکام نذر (۱)
۵۸۶	احکام نذر (۲)
۵۸۶	احکام نذر (۳)
۵۸۷	احکام نذر (۴)
۵۸۸	قسم
۵۸۸	متعلقات قسم
۵۸۹	شرایط قاسم
۵۹۰	قسم خلاف واقع
۵۹۰	موارد جواز قسم
۵۹۱	احکام قسم
۵۹۱	عهد
۵۹۲	موارد عهد
۵۹۲	کفاره نذر، قسم و عهد
<b>مسائل مشترکات و ملحقات</b>	
۵۹۷	مشترکات
۵۹۷	راه‌ها

۵۹۸	..... احکام راه‌ها
۵۹۸	..... احکام راه‌ها (۲)
۵۹۹	..... مدارس و مساجد
۶۰۰	..... آبها و نهرها
۶۰۰	..... معابد و زیارتگاه‌ها
۶۰۱	..... مشاهد مشرفه
۶۰۱	..... خوابگاه‌ها
۶۰۲	..... پارکینگ‌ها
۶۰۳	..... ترمینال‌ها
۶۰۳	..... پارک‌ها
۶۰۴	..... چراگاه‌ها
۶۰۵	..... خلیج‌ها و جهیل‌ها
۶۰۵	..... ابحار و دریاها
۶۰۶	..... فضا و هوا
۶۰۷	..... <b>ضمانت</b>
۶۰۷	..... ارکان ضمانت
۶۰۸	..... شرایط ضامن
۶۰۸	..... شرایط دیون
۶۰۹	..... منازعه در ضمانت
۶۰۹	..... احکام منازعه در ضمانت
۶۱۰	..... ضمانت شخص و اشخاص
۶۱۰	..... ترامی در ضمان
۶۱۱	..... احکام متفرقه ضمانت
۶۱۱	..... احکام متفرقه ضمانت (۲)
۶۱۲	..... <b>کفالت</b>
۶۱۲	..... ارکان کفالت
۶۱۳	..... شرایط کفیل
۶۱۳	..... سقوط کفالت

۶۱۴	احکام کفالت.....
۶۱۴	<b>وکالت</b> .....
۶۱۵	ارکان وکالت.....
۶۱۵	موارد جواز.....
۶۱۵	موارد سقوط.....
۶۱۶	انکار وکالت.....
۶۱۶	احکام وکالت.....
۶۱۷	احکام وکالت (۲).....
۶۱۷	<b>حواله</b> .....
۶۱۸	ارکان حواله.....
۶۱۸	شرایط مُحیل و مُحال.....
۶۱۹	صَحّت حواله.....
۶۲۰	حواله داده شده.....
۶۲۰	احکام متفرقه.....
۶۲۱	<b>لقطه</b> .....
۶۲۱	لقیط.....
۶۲۲	ضالّه.....
۶۲۲	سراغ دادن لقطه.....
۶۲۳	چگونگی سراغ دادن.....
۶۲۴	حدود سراغ دادن.....
۶۲۴	مالک و ملتقط.....
۶۲۵	مقدار لقطه.....
۶۲۵	مسائل لقطه.....
۶۲۶	مسائل لقطه (۲).....
۶۲۶	<b>غصب</b> .....
۶۲۷	محکوم به غصب.....
۶۲۷	ضمان و عدم ضمان.....
۶۲۸	ضمان و عدم ضمان (۲).....

۶۲۹	..... تعاقب و تقاص
۶۲۹	..... زرع و غرس
۶۳۰	..... زیادی و نقصان
۶۳۰	..... تصرفات غاصب
۶۳۱	..... احکام متفرقه غضب
۶۳۲	..... احکام متفرقه غضب (۲)

### مسائل قرض، دین و اقرار

۶۳۵	..... <b>قرض و دین</b>
۶۳۵	..... ارکان قرض و دین
۶۳۶	..... شرایط قرض و دین
۶۳۶	..... موت در قرض
۶۳۷	..... شرط و قرض
۶۳۷	..... شرط و قرض (۲)
۶۳۸	..... شرط و قرض (۳)
۶۳۸	..... ادای قرض
۶۳۹	..... ادای قرض (۲)
۶۴۰	..... احکام متفرقه قرض
۶۴۰	..... احکام متفرقه قرض (۲)
۶۴۱	..... توصیه به قرض دادن
۶۴۲	..... <b>اقرار</b>
۶۴۲	..... ارکان اقرار
۶۴۳	..... قالب های اقرار
۶۴۳	..... اقرار نافذ و غیر نافذ
۶۴۴	..... شرایط مقر
۶۴۴	..... احکام مقرله
۶۴۵	..... ابهام اقرار
۶۴۵	..... تعیین مقر
۶۴۶	..... اقرار به یکی از دو نفر



۶۴۶	تعارض و قرعه
۶۴۷	نسب و اقرار
۶۴۷	ارث و اقرار
۶۴۸	احکام اقرار

### مسائل صید و ذباحت

۶۵۱	شکار با سگ شکاری
۶۵۱	شرایط سگ شکاری
۶۵۲	تفصیل شرایط
۶۵۲	تعدد سگ و صاحب
۶۵۳	تعدد صاحب سگ
۶۵۳	تذکئه و چابکی
۶۵۴	اسباب تذکئه
۶۵۴	شرایط اسباب تذکئه
۶۵۵	شرایط شکار
۶۵۶	مسائل شکار با سگ
۶۵۶	شکار با تیر
۶۵۷	تعدد تیراندازان
۶۵۷	مسائل شکار با تیر
۶۵۸	مسائل شکار با تیر (۲)
۶۵۸	شکار با تور یا تله
۶۵۹	شکار ماهی
۶۵۹	تذکئه ماهی
۶۶۰	احکام متفرقه
۶۶۱	شکار ملخ
۶۶۱	ذبح حیوان
۶۶۲	شرایط ذبح
۶۶۲	اسباب ذبح
۶۶۳	شرایط مذبوح

۶۶۳	.....	نحر شتر
۶۶۴	.....	تذکيه جنين
۶۶۵	.....	آداب تذکيه
۶۶۵	.....	قبله و ذبح
۶۶۶	.....	تسميه و ذبح
۶۶۶	.....	حيات و ذبح
۶۶۷	.....	ذبح با دستگاہ
۶۶۸	.....	ذبح حرام گوشتها
۶۶۸	.....	حيوانات دريایی حرام
۶۶۹	.....	حيوانات خشکی حرام
۶۷۰	.....	پرندگان حرام
۶۷۰	.....	پرندگان حرام (۲)
۶۷۱	.....	حيوانات مکروه
۶۷۱	.....	اجزای حرام حيوان
۶۷۲	.....	مکروهات ذبح
۶۷۲	.....	مايعات و جامدات حرام
۶۷۳	.....	استبراء حيوان
۶۷۴	.....	مسائل متفرقه ذباحه
۶۷۴	.....	اکل و شرب از خانهها
۶۷۵	.....	آداب اکل و شرب
۶۷۶	.....	آداب اکل و شرب (۲)
۶۷۶	.....	آداب شرب فقط
۶۷۷	.....	مکروهات اکل و شرب
۶۷۸	.....	حرمت و مذمت شراب

### مسائل طلاق و نکاح

۶۸۱	.....	نکاح
۶۸۱	.....	عقد نکاح
۶۸۲	.....	ارکان نکاح

۶۸۲	صورت عقد نکاح.....
۶۸۳	صورت فنی تخصصی عقد.....
۶۸۴	شروط عقد نکاح.....
۶۸۴	شروط استجنابی فقط.....
۶۸۵	شرایط انتخاب همسر.....
۶۸۵	مکروهات ازدواج.....
۶۸۶	آداب زفاف.....
۶۸۶	احکام نگاه کردن.....
۶۸۷	احکام نگاه کردن (۲).....
۶۸۷	نگاه پزشکی.....
۶۸۸	اولیای عقد.....
۶۸۸	ثبوت و سقوط ولایت.....
۶۸۹	آثار عقد صغیره.....
۶۹۰	محارم سببی.....
۶۹۰	احکام حرمت سببی.....
۶۹۱	آثار شرعی زنا.....
۶۹۱	ازدواج حرام.....
۶۹۲	احکام وطی.....
۶۹۲	عیوب موجب فسخ در مرد.....
۶۹۳	عیوب موجب فسخ زن.....
۶۹۳	مهریه.....
۶۹۴	اقسام مهر.....
۶۹۵	تعیین مهر.....
۶۹۵	احکام مهر.....
۶۹۶	احکام مهر (۲).....
۶۹۶	قسم.....
۶۹۷	حق همخوانی.....
۶۹۷	احکام حق همخوانی.....

۶۹۸	نشوز.....
۶۹۸	احکام نشوز.....
۶۹۹	الحاق فرزند.....
۷۰۰	بستر مشترک.....
۷۰۰	احکام بستر مشترک.....
۷۰۱	عقیقه فرزند.....
۷۰۱	مستحبات نوزاد.....
۷۰۲	خنه نوزاد.....
۷۰۳	نفقه.....
۷۰۳	احکام نفقه (۲).....
۷۰۴	احکام نفقه (۳).....
۷۰۴	منازعه در نفقه.....
۷۰۵	امور متفرقه.....
۷۰۵	نکاح موقت.....
۷۰۶	فرق‌های متعه.....
۷۰۶	صورت عقد متعه.....
۷۰۷	احکام متعه.....
۷۰۷	احکام متعه (۲).....
۷۰۸	احکام متعه (۳).....
۷۰۸	نکاح کافر.....
۷۰۹	ظهار.....
۷۱۰	شرایط ظهار کننده.....
۷۱۰	شرایط ظهار شونده.....
۷۱۱	احکام ظهار.....
۷۱۱	احکام ظهار (۲).....
۷۱۲	ایلاء.....
۷۱۲	احکام ایلاء.....
۷۱۳	گمان.....

۷۱۳	صورت لعان.....
۷۱۴	احکام لعان.....
۷۱۴	<b>طلاق</b> .....
۷۱۵	صیغه طلاق.....
۷۱۶	شرایط طلاق.....
۷۱۶	شرایط طلاق دهنده.....
۷۱۷	شرایط شهود طلاق.....
۷۱۷	انواع طلاق.....
۷۱۸	طلاق خلع.....
۷۱۸	صیغه طلاق خلع.....
۷۱۹	شرایط عوض خلع.....
۷۱۹	ارکان طلاق خلع.....
۷۲۰	احکام طلاق خلع.....
۷۲۰	طلاق مبارات.....
۷۲۱	اقسام عدّه.....
۷۲۱	احکام عدّه.....
۷۲۲	احکام عدّه (۲).....
۷۲۲	احکام عدّه (۳).....
۷۲۲	شوهران غایب.....
۷۲۳	شوهران غایب (۲).....
۷۲۴	شوهران غایب (۳).....
۷۲۴	شوهران معتاد.....
۷۲۵	احکام متفرقه.....
۷۲۵	رجوع.....
۷۲۶	احکام رجوع.....
۷۲۷	منازعه در رجوع.....
۷۲۷	طلاق سؤم.....
۷۲۸	الزام مخالف.....

٧٢٩ ..... احكام جديد طلاق

### مسائل قضاوت و شهادت

٧٣٣ ..... قضاوت

٧٣٣ ..... اقسام قاضی

٧٣٤ ..... اقسام قاضی (٢)

٧٣٤ ..... صفات قاضی

٧٣٥ ..... صفات قاضی (٢)

٧٣٥ ..... ثبوت صفات قاضی

٧٣٦ ..... آداب قضاوت

٧٣٦ ..... آداب قضاوت (٢)

٧٣٧ ..... ممنوعات قضاوت

٧٣٧ ..... ممنوعات قضاوت (٢)

٧٣٨ ..... مدعی و منکر

٧٣٩ ..... شرایط مدعی

٧٣٩ ..... شروط ایجابی سماع

٧٤٠ ..... شروط سلبی سماع

٧٤٠ ..... حالات مدعی علیه

٧٤١ ..... قسم منکر

٧٤١ ..... کیفیت قسم

٧٤٢ ..... موارد قسم

٧٤٢ ..... آداب قسم

٧٤٣ ..... صلاحیت قاضی

٧٤٤ ..... بینة شرعیة

٧٤٤ ..... شروط شاهد

٧٤٥ ..... شروط شاهد (٢)

٧٤٥ ..... شاهدی شش تن

٧٤٦ ..... شروط شهادت

٧٤٦ ..... مسائل شهادت

۷۴۷	شاهد بر شاهد
۷۴۸	شاهد و قسم
۷۴۸	سکوت مدعی علیه
۷۴۹	جواب‌های مدعی علیه
۷۴۹	جواب‌های مدعی علیه (۲)
۷۵۰	جواب‌های مدعی علیه (۳)
۷۵۱	حقوق و شهادت
۷۵۱	حقوق و شهادت (۲)
۷۵۲	حکم و شهادت
۷۵۳	توارد و تکاذب
۷۵۳	تعارض و تساقط
۷۵۴	عوارض شهود
۷۵۵	رجعت شهود
۷۵۵	رجعت شهود (۲)
۷۵۶	رجعت شهود (۳)
۷۵۷	شغل شهود
۷۵۷	قربان شهود
۷۵۸	تعديل شهود
۷۵۸	جرح شهود
۷۵۹	مسائل جرح و تعديل
۷۶۰	مسائل ذوالید
۷۶۰	مسائل ید سوّم
۷۶۱	ید زن و شوهر
۷۶۱	ید حالیه و سابقه
۷۶۲	بینه داخل و خارج
۷۶۳	تقاصّ دین
۷۶۳	تقاصّ دین (۲)
۷۶۴	تقاصّ دین (۳)

٧٦٥	..... انفاذ حکم قاضی
٧٦٥	..... امضاء حکم قاضی
٧٦٦	..... خطاء حکم قاضی
٧٦٧	..... احکام متفرقه
٧٦٧	..... احکام متفرقه قضاء (٢)
٧٦٨	..... حدیث قضاوت

### مسائل حدود و تعزیرات

٧٧١	..... حدّ زنا
٧٧١	..... تفصیل حدّ اول
٧٧٢	..... تفصیل حدّ دوّم
٧٧٢	..... تفصیل حدّ سوّم و چهارم
٧٧٣	..... تفصیل حدّ پنجم
٧٧٣	..... ثبوت حدّ زنا
٧٧٤	..... شرایط اجرای حدّ
٧٧٥	..... شرایط زانی و زانیه
٧٧٥	..... شرایط محصن و محصنه
٧٧٦	..... مسایل حدّ زنا
٧٧٦	..... مسایل حدّ زنا (٢)
٧٧٧	..... حدّ لواط
٧٧٧	..... ثبوت حدّ لواط
٧٧٨	..... شرایط مقرّ
٧٧٩	..... مسایل حدّ لواط
٧٧٩	..... مسایل حدّ لواط (٢)
٧٨٠	..... حدّ سُحق یا مساحقه
٧٨٠	..... مسایل سُحق و مساحقه
٧٨١	..... مسایل سُحق و مساحقه (٢)
٧٨٢	..... حدّ قیادت
٧٨٢	..... مسائل قیادت



۷۸۳	حدّ قذف
۷۸۳	صورت‌های قذف
۷۸۴	شروط قاذف
۷۸۴	شروط مقذوف
۷۸۵	مسایل قذف
۷۸۶	مسایل قذف (۲)
۷۸۶	مسایل قذف (۳)
۷۸۷	حدّ سابّ النبی ﷺ
۷۸۷	مسایل سابّ النبی ﷺ
۷۸۸	حدّ سحر
۷۸۹	مسایل سحر
۷۸۹	مسایل استطرادی
۷۹۰	مسایل استطراد (۲)
۷۹۱	حدّ شراب
۷۹۱	ثبوت حدّ شراب
۷۹۲	شروط شارب مقوّر
۷۹۲	مسایل حدّ شراب
۷۹۳	مسایل حدّ شراب (۲)
۷۹۴	مسایل حدّ شراب (۳)
۷۹۴	حدّ سرقت
۷۹۵	شرایط سارق
۷۹۵	شرایط سارق (۲)
۷۹۶	احکام مسروق
۷۹۶	احکام مسروق (۲)
۷۹۷	مسایل سرقت
۷۹۷	مسایل سرقت (۲)
۷۹۸	مسایل سرقت (۳)
۷۹۹	حدّ محارب

۷۹۹	.....	مسائل محارب
۸۰۰	.....	ارتداد چیست؟
۸۰۱	.....	مرتد کیست؟
۸۰۱	.....	حدّ ارتداد
۸۰۲	.....	شروط ارتداد
۸۰۳	.....	مسائل ارتداد
۸۰۳	.....	مسائل ارتداد (۲)
۸۰۴	.....	تعزیرات
۸۰۴	.....	تعزیرات (۲)
۸۰۵	.....	تعزیرات (۳)

### مسائل قصاص و دیات

۸۰۹	.....	<b>قصاص</b>
۸۰۹	.....	اقسام قتل
۸۱۰	.....	راه‌های اثبات قتل
۸۱۰	.....	قسامه، اقرار و بیّنه
۸۱۱	.....	تعدد قاتل و مقتول
۸۱۱	.....	تعدد اولیای مقتول
۸۱۲	.....	مصادیق قتل عمد
۸۱۲	.....	مصادیق قتل عمد (۲)
۸۱۳	.....	مصادیق شبه عمد
۸۱۳	.....	مصادیق قتل خطاء
۸۱۴	.....	مسائل قتل عمد
۸۱۵	.....	مسائل قتل عمد (۲)
۸۱۵	.....	مسائل قتل عمد (۳)
۸۱۶	.....	مسائل قتل عمد (۴)
۸۱۶	.....	قصاص اعضاء
۸۱۷	.....	فرق جزیی اعضاء
۸۱۷	.....	عمد و خطاء در عضو

۸۱۸	مسائل قصاص عضو .....
۸۱۹	مسائل قصاص عضو (۲) .....
۸۱۹	مسائل قصاص عضو (۳) .....
۸۲۰	کفّاره قتل .....
۸۲۰	<b>دیّات</b> .....
۸۲۱	مقدّرات دیّه .....
۸۲۱	شرایط مقدّرات .....
۸۲۲	عاقله قاتل .....
۸۲۳	مسائل دیّه .....
۸۲۳	موارد دیّه کامله .....
۸۲۴	موارد دیّه کامله (۲) .....
۸۲۴	موارد نصف دیّه .....
۸۲۵	موارد آرش .....
۸۲۵	دیّه جنین .....
۸۲۶	دیّه زخم سر .....
۸۲۶	دیّه زخم سر (۲) .....
۸۲۷	دیّه موی سر .....
۸۲۷	دیّه چشم .....
۸۲۸	دیّه گوش و بینی .....
۸۲۸	دیّه لب و زبان .....
۸۲۹	دیّه دندانها .....
۸۲۹	دیّه انگشتها .....
۸۳۰	دیّه پستانها .....
۸۳۰	دیّه قبرغهها .....
۸۳۱	دیّه دستها .....
۸۳۱	دیّه پاها .....
۸۳۲	دیّه مهرهها .....
۸۳۲	دیّه منافع .....

۸۳۳	..... دینه منافع (۲)
۸۳۴	..... قصاص و دیات متفرقه
۸۳۴	..... قصاص و دیات متفرقه (۲)
۸۳۵	..... قصاص و دیات متفرقه (۳)
۸۳۶	..... قصاص و دیات متفرقه (۴)

### مسائل بانک و بیمه

۸۳۹	..... <b>بانک</b>
۸۳۹	..... سُفته
۸۴۰	..... احکام سُفته
۸۴۰	..... احکام سُفته (۲)
۸۴۱	..... چک
۸۴۲	..... احکام چک
۸۴۲	..... احکام چک (۲)
۸۴۳	..... سپرده
۸۴۴	..... احکام سپرده
۸۴۴	..... احکام سپرده (۲)
۸۴۵	..... جایزه و حواله
۸۴۶	..... ضمانت بانکی
۸۴۶	..... احکام ضمانت
۸۴۷	..... اسناد بانکی
۸۴۸	..... بدهی راكد بانکی
۸۴۸	..... وام‌های بانکی
۸۴۹	..... اسلامی کردن بانک
۸۴۹	..... اسلامی کردن بانک (۲)
۸۵۰	..... اسلامی کردن بانک (۳)
۸۵۱	..... اسلامی کردن بانک (۴)
۸۵۱	..... اسلامی کردن بانک (۵)
۸۵۲	..... سهام

۸۵۳	..... سهام (۲)
۸۵۳	..... شاخص
۸۵۴	..... قراردادهای آتی
۸۵۴	..... قراردادهای آتی (۲)
۸۵۵	..... قراردادهای آتی (۳)
۸۵۶	..... قراردادهای اختیار
۸۵۶	..... قراردادهای اختیار (۲)
۸۵۷	..... قراردادهای اختیار باینری
۸۵۸	..... قرارداد اختیار سپتوم
۸۵۹	..... قرارداد اختیار رنگین کمانی
۸۵۹	..... خرید و فروش حساسیت
۸۶۰	..... مشتقات آب و هوایی
۸۶۱	..... کار کردن در بانک‌ها
۸۶۲	..... <b>بیمه</b>
۸۶۲	..... اقسام بیمه
۸۶۳	..... اقسام بیمه (۲)
۸۶۳	..... شرایط بیمه
۸۶۴	..... احکام بانک و بیمه
۸۶۴	..... احکام بانک و بیمه (۲)
۸۶۵	..... سرقتی
۸۶۶	..... مسایل سرقتی
۸۶۷	..... تکت لاتری
۸۶۸	..... بئن و کوپن
۸۶۸	..... شرطبندی
۸۶۹	..... ربا
۸۷۰	..... شرایط ربا
۸۷۰	..... اتحاد در جنس
۸۷۱	..... مسایل ربا

۸۷۲	..... مسایل ربا (۲)
۸۷۳	..... قمار

### مسائل جهاد، دفاع و نظارت

۸۷۷	..... جهاد
۸۷۷	..... اقسام جهاد
۸۷۸	..... شرایط جهاد با غیر
۸۷۹	..... حدود جهاد با غیر
۸۷۹	..... ابعاد جهاد با غیر
۸۸۰	..... جهاد با نفس
۸۸۱	..... شرایط جهاد با نفس
۸۸۲	..... حدود و مراحل نفس
۸۸۳	..... دفاع
۸۸۴	..... اقسام دفاع
۸۸۴	..... مراتب دفاع شخصی
۸۸۵	..... تجاوز و نگاه
۸۸۶	..... احکام دفاع شخصی
۸۸۶	..... احکام دفاع شخصی (۲)
۸۸۷	..... احکام دفاع شخصی (۳)
۸۸۸	..... دفاع دینی
۸۸۸	..... احکام دفاع از دین
۸۸۹	..... احکام دفاع از دین (۲)
۸۸۹	..... نظارت عمومی
۸۹۰	..... معروف و منکر
۸۹۱	..... شرایط نظارت عمومی
۸۹۲	..... مراتب نظارت عمومی
۸۹۲	..... مصادیق معروف و منکر
۸۹۳	..... حکومت و نظارت
۸۹۴	..... قالب قیام‌های نظارتی

## تذکرات صاحب رساله

- ۱- احتیاط‌هایی که در این رساله شریفه عملیّه به کار رفته چنانچه قبل یا بعد از آن فتوایی ذکر شده باشد، احتیاط‌های «مستحب» است و می‌توان ترک نمود و ترک آن در حقیقت ترک اولی است نه ترک فتوی.
- ۲- احتیاط‌هایی که نه قبل از آن فتوای ذکر شده و نه بعد از آن احتیاط‌های «مطلق» یا «واجب» است که نمی‌توان ترک نمود و ترک آن در حقیقت ترک فتوی است نه ترک اولی.
- ۳- در جاهایی که واژه‌ی «مشکل است» یا «اشکال دارد» یا «محل تأمل است» آمده حکم احتیاط «مستحب» را دارد که عمل به آن حتمی نیست بلکه می‌توان ترکش نمود و ترک آن در حقیقت ترک اولی و فعل آن در حقیقت فعل اولی است.
- ۴- در جاهایی که آمده است: «مشهور چنین گفته ولی نظر این جانب چنین است» حکم احتیاط «مطلق» یا «واجب» را دارد که مقلدین بایستی از مشهور عبور کند.

۵- جاهایی که آمده است: «حکم عقل چنین است» یا «واجب عقلی است» منظور این است که عمل یا ترک آن حسب موارد مستحسن است ولی مشروع بودن آن ثابت نیست، چه اینکه: ممکن است عملی یا ترک آن هم معقول و هم مشروع باشد و ممکن است معقول باشد ولی مشروع نباشد و ممکن است مشروع باشد ولی به ظاهر نامعقول جلوه کند اما حکم ظاهری عقلی در مخالفت با شرع متبع نیست.

۶- آنچه از استحباب در این رساله شریفه عملیه آمده است بر اساس قاعده «تسامح در ادله سنن» بوده حکم رجحان و اولویت را دارد و ممکن است این قاعده نزد برخی فقهاء ثابت نباشد که نزد آنان حکم ثواب و رجاء را دارد، همین حکم است در مورد کراهت‌ها که ترکش نزد این جانب حسب این قاعده از باب اولویت ترک و رجحان آن است نه از باب ثواب یا رجاء ترک.

۷- «لازم است» یا «بایستی» در این رساله شریفه حکم وجوب را دارد و عکس آن حکم حرمت را و «می‌توان» یا «می‌تواند» حکم جواز یا اباحه را افاده می‌نماید.

۸- آنچه در این رساله شریفه آمده است عمل به آن مجزئ و مبرئ ذمه است، ان شاء الله تعالی.

کابل، حاج واعظزاده بهسودی





# مسائل تقلید







بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين، الصلاة والسلام على محمد وآله الطاهرين، لاسيما ناموس الدهر و امام العصر روهى و ارواح من سواه فده من الان الى قيام يوم الدين.

و بعد قال الله تعالى: ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْ لَانْفَرَوْا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلَيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذْ أَرَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾<sup>۱</sup>

### تقلید چیست؟

**مسئله اول:** [۱] تقلید در بیان قدیم عبارت است از: «عمل به فتوای مجتهد» که برای غیر مجتهد و محتاط امریست واجب و لازم.

**مسئله دوم:** [۲] تقلید در بیان جدید عبارت است از: «مراجعه غیر کارشناس به کارشناس» که وجوبش کفایى و گاهاً عینى می باشد.

**مسئله سوم:** [۳] مردم جهان در عمل مقلدند، یعنی: به کارشناس مراجعه دارند لکن تعجب است که در امور دینی اکثریت شان تقلید ندارند.

**مسئله چهارم:** [۴] تقلید در اصول دین باطل است، مانند: اصل توحید، نبوت و معاد، بلکه اصول دین باید برهانی، وجدانی و استدلالی شود.

**مسئله پنجم:** [۵] تقلید در احکام قطعیه و ضروریه بازم باطل است، مانند: اصل وجوب نماز، روزه، حج و ... بلکه موضوع تقلید فروعات فقهی و احکام غیر ضروری است.



## تقلید راه آسان

**مسئله اول:** [۶] «اجتهاد» در احکام دین برای هر مکلف زن باشد یا مرد جایز است.

**مسئله دوم:** [۷] «احتیاط» نیز در احکام دین برای هر مکلف زن باشد یا مرد جایز است.

**مسئله سوم:** [۸] اجتهاد کار نفس گیر و دشوار است و احتیاط نیز مانند اجتهاد کار آسان نیست، زیرا؛ کسی که احوط قولین یا احوط اقوال را تشخیص دهد و موارد عسر و حرج را بشناسد خودش مجتهد است، چون: بدون تسلط بر مبانی اجتهاد امور فوق ممکن نیست اما "تقلید" یگانه راه آسان است.

**مسئله چهارم:** [۹] عمل عامی بدون تقلید باطل است الا اینکه با فتوای انطباق حاصل کرده باشد آن هم در صورتی که قصد قربت کرده باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۰] قصد قربت از عامی که تقلید را از باب غفلت و قصور ترک کرده ممکن است متمشی شود لکن از عامی که از باب عمد و تقصیر تقلید را ترک کرده قربت متمشی نمی شود.

## شرایط مجتهد

**مسئله اول:** [۱۱] شرط است که مجتهد «جامع شرایط فتوی» باشد، لهذا تقلید از غیر مجتهد ولو عالم هم باشد جایز نیست و تسلط بر «مبانی اجتهاد» را جامع شرایط گویند.

**مسئله دوم:** [۱۲] شرط است که مجتهد «زننده» باشد، لهذا از مجتهد مرده ابتداءً تقلید نمی شود اگرچه در احکام عبادی می شود بر مجتهد مرده باقی بود.

**مسئله سوم:** [۱۳] شرط است که مجتهد «حلال زاده» باشد، لهذا از مجتهد حرام زاده که حرام زادگی اش ثابت باشد تقلید نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۱۴] شرط است که مجتهد اعتقاد به تمام انبیاء داشته «دوازده امامی» باشد، لهذا از غیر دوازده امامی تقلید نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۱۵] شرط است که مجتهد «عادل» باشد لهذا از فاسق تقلید نمی شود.



### شرایط مجتهد (۲)

**مسئله اول:** [۱۶] شرط است برای مجتهد که «خود نگهدار» باشد، بناءً از مجتهدی که بر نفس خود مسلط نیست تقلید نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۷] شرط است برای مجتهد که «حریص دنیا» نباشد، بناءً از مجتهدی که به مال و منصب دنیا حریص است تقلید نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۸] شرط است برای مجتهد که «مخالف هوای نفسش» باشد، بناءً از مجتهدی که موافق هوای نفسش باشد تقلید نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۹] شرط است برای مجتهد که «حافظ دین» باشد، بناءً از مجتهدی که مخرب دین است تقلید نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۰] شرط است که مجتهد «مطیع امر مولایش» باشد، بناءً از مجتهدی که امر مولا را عصیان می‌کند تقلید نمی‌شود.

### تقلید غیر اعلم

**مسئله اول:** [۲۱] جایی که فتوای مجتهد غیر اعلم با فتوای مجتهد اعلم موافق باشد تقلید غیر اعلم جایز است.

**مسئله دوم:** [۲۲] در جایی که فتوای غیر اعلم با فتوای اعلم مخالف باشد، لکن با فتوای اعلم که از دنیا رفته موافق است باز هم تقلید غیر اعلم جایز است.

**مسئله سوم:** [۲۳] در جایی که فتوای غیر اعلم با اعلم مخالف است لکن با احتیاط موافق است باز هم تقلید غیر اعلم جایز است مثل اینکه اعلم تسبیحات مرّه را فتوی دهد و غیر اعلم تسبیحات سه‌گانه را.

**مسئله چهارم:** [۲۴] در جایی که فتوای غیر اعلم با اعلم را اصلاً نداند که موافق است یا مخالف باز هم تقلید غیر اعلم جایز است.



**مسئله پنجم:** [۲۵] فقط درجایی که فتوای غیر اعلم با اعلم مخالف باشد و با میّت اعلم و احتیاط نیز مخالف باشد و راه جمع نیز ممکن نباشد تقلید اعلم آن‌هم به وجوب عقلی واجب است نه به وجوب شرعی.

### تشخیص اعلم

**مسئله اول:** [۲۶] نظر به درس قبلی تقلید اعلم در یکجا یعنی: «فی الجملة» نه «بالجملة» به وجوب عقلی واجب است نه به وجوب شرعی، زیرا؛ در نصوص عَلِمَ و عَرَفَ آمده نه اَعْلَمَ و اَعْرَفَ.

**مسئله دوم:** [۲۷] تشخیص اعلم نظر به «گسترش حوزات شیعه» و «توسعه امکانات تحقیق» دشوار شده است.

**مسئله سوم:** [۲۸] تشخیص اعلم نظر به «پیشرفت علوم» و «پیچیده شدن شرایط زندگی» دشوار می‌باشد.

**مسئله چهارم:** [۲۹] تشخیص اعلم نظر به «جهانی شدن تفحص و دسترسی به دروس مراجع در هر گوشه جهان» و نظر به اینکه «خبره» فقط با مرجعی که در تماس است می‌تواند نظر بدهد نه با مراجعی که با آن‌ها در تماس نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۰] به همین دلایل تشخیص اعلم موجب «عسر» و «خرج» شدید شده وجوب تقلید اعلم را ساقط می‌کند بلکه می‌شود از کسی که مجتهد است تقلید نمود.

### اورعیت

**مسئله اول:** [۳۱] مشهور تا هنوز به «اعلمیت» تکیه داشته لکن «اورعیت» به دلایل چهار مسئله ذیل قابل اهمیت بوده جای «ترکیز» است.

**مسئله دوم:** [۳۲] علم حجاب است بلکه حجاب اکبر و هرگاه بر تقوی غالب شود نجات دهنده نیست.



**مسئله سوم:** [۳۳] تقوی هر قدر بیشتر گردد نجات‌دهنده‌تر می‌شود و شکستگی ایجاد می‌نماید برخلاف علم که غرور می‌آفریند الا علمی که «یَقْذِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبٍ مِنْ يِشَاءٍ».

**مسئله چهارم:** [۳۴] در تاریخ «عالمان گمراه» دیده‌شده لکن «متقیان گمراه» دیده نشده است.

**مسئله پنجم:** [۳۵] به نظر این جانب بجای اعلمیت «اورعیت» شرط مجتهد است، بناءً از اورع بایستی تقلید کرد و اورع و اتقی به وجوب شرعی ثابت است؛ زیرا ﴿...إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ...﴾ که در آیه «اتقیکم» آمده نه «اعلمکم».

### نظام اعتقادی اداری

**مسئله اول:** [۳۶] مجتهدین نواب عام امام عصر روحی فداه می‌باشند و امامت یک «نظام» است نه یک «عقیده صرف» و در نظام «رتق و فتق» و «حل و عقد» مطرح است.

**مسئله دوم:** [۳۷] رتق و فتق صالح امور یا حل و عقد صالح مسائل بدون «تسلط همه جانبه» بر امور و «آگاهی کافی» از اوضاع ممکن نخواهد بود.

**مسئله سوم:** [۳۸] رسول خدا (ص) و جانشینان وی عهده‌دار «اداره» زندگی مادی بشر بوده «هدایت» افکار بشر در ابعاد معنوی سنت و سیره معصومین (ع) نیز شده بود.

**مسئله چهارم:** [۳۹] مراجع عظام تقلید که وجودات طولی آن حضرات می‌باشند مکلف‌اند که باهمان «سنت» و «سیره» زندگی کنند که ایجاد یک نظام اعتقادی و اداری باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۰] با توجه به چهار مسئله درس هذا، مجتهد بایستی از «شجاعت»، نترسی، هوشمندی، درایت و مدیریت دینی-اجتماعی بهرمنند باشند، اگرچه این امور شرط «زعامت دینی» است لکن برای مجتهدین زیننده است چون در همان جایگاه قرار دارند.

### آگاهی بر زمان

**مسئله اول:** [۴۱] با توجه به شعبه شدن علوم و گسترش موضوعات فقه، «آگاهی» و تسلط بیشتر مجتهد را می‌طلبد.



**مسئله دوم:** [۴۲] با توجه به سرعت تحولات در جهان و پیدایش پی هم موضوعات جدید فقهی، مجتهد بایستی آگاهی بر «زمان» خود و مقلدینش را داشته باشد.

**مسئله سوم:** [۴۳] با توجه به پیشرفت صنعت و تکنولوژی، گسترش سازمان‌های مخوف رادار گریز و تعاملات سیاسی-اجتماعی با سرعت فوق‌العاده، می‌طلبد که مجتهد بایستی آگاه بر زمانش باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۴] با توجه به تغییر معادلات اجتماعی-سیاسی بر اثر معادلات وسیع و غول‌آسای اقتصادی، مجتهد بایستی از این امور غافل نبوده آگاهی خود را داشته باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۵] با توجه به تکلیف الهی که مجتهد بایستی دست مقلدینش را گرفته از بحران‌های موجود نجات دهد لازم است که آگاه بر زمان باشد.

### مطلق یا متجزی

**مسئله اول:** [۴۶] مجتهد «مطلق» آن است که در «تمام موضوعات» فقهی تسلط کامل داشته باشد.

**مسئله دوم:** [۴۷] مجتهد «متجزی» آن است که در «بعضی موضوعات» فقهی تسلط داشته باشد.

**مسئله سوم:** [۴۸] برخی فقهاء، تقلید از مجتهد متجزی را جایز ندانسته اشکال تراشی دارند، لکن به نظر این جانب چنین تقلیدی در همان باب که مجتهدش تخصص داشته و استنباط کرده بی‌اشکال است.

**مسئله چهارم:** [۴۹] با توجه به تنوع رشته‌های علوم و گسترش موضوعات فقهی و محدودیت عمر یک آدم مشکل است مجتهد مطلق داشته باشیم.

**مسئله پنجم:** [۵۰] با توجه به نیاز تمام جامعه به تقلید در امور دینی و با توجه به قلت یا حتی نبود مجتهد مطلق می‌توان از متجزی تقلید کرد.

### راه‌های تحصیل فتوی

**مسئله اول:** [۵۱] دست‌یابی به فتوا و رأی مجتهد از طریق «شنیدن» یا استماع از خودش بدست آمده ممکن است.





**مسئله دوم:** [۵۲] دست یابی به فتوا و رأی مجتهد از طریق نقل «عدلین» نیز بدست آمده ممکن است.

**مسئله سوم:** [۵۳] دست یابی و رأی مجتهد از طریق «عدل واحد» نیز در صورتی که ثقه باشد و اطمینان از حرفش پیدا شود ممکن می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۴] دست یابی به فتوا و رأی مجتهد از طریق «رساله عملیه» یا «استفتائات» او نیز ممکن می شود در صورتی که از غلط و اشتباه مصئون باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۵] دست یابی به رأی و فتوای مجتهد از طریق «شیوع» و تواتر نیز تحصیل شده ممکن می شود.

### راه‌های اثبات اجتهاد

**مسئله اول:** [۵۶] اجتهاد مجتهد از طریق «اختبار» خود مقلد در صورتی که اختبار کننده اهل علم و فضل باشد، ثابت می شود.

**مسئله دوم:** [۵۷] اجتهاد مجتهد از طریق «شیوع و تواتر» که مفید اطمینان باشد نیز ثابت می شود.

**مسئله سوم:** [۵۸] اجتهاد مجتهد از طریق «دو نفر خبره» نیز ثابت می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۹] «اورعیت» یا سایر صفات و شرایط فتوی نیز از همین سه طریق ثابت می شود.

**مسئله پنجم:** [۶۰] اجتهاد مجتهد «بدون اختبار» مقلد از خود مجتهد نیز ثابت می شود مثل اینکه مقلد شاگرد مرجع باشد.

### شک مقلد

**مسئله اول:** [۶۱] اگر مقلد شک کند که آیا مجتهدش جامع شرایط فتوی باقی مانده یا جامعیت او زائل شده بنا را به عدم زوال بگذارد.



**مسئله دوم:** [۶۲] اگر مقلد شك کند که مجتهدش به سایر صفات نظیر: اورعیت، اطاعت از امر مولا، مخالفت با نفس و ... باقی مانده یا زائل شده باز هم بنا را بر عدم زوال بگذارد.

**مسئله سوم:** [۶۳] اگر مقلد شك کند که آیا تقلیدش تقلید صحیح بوده یا خیر؟ بنا را بر تقلید صحیح بگذارد.

**مسئله چهارم:** [۶۴]: اگر شك مقلد در زمانی بوده که مدتی کمی از بلوغش گذشته است واجب است تقلیدش را تصحیح یا تقلید جدید نماید.

**مسئله پنجم:** [۶۵] در سه مسئله این درس بنای مقلد بر صحت عمل بوده قضاء و اعاده ندارد، لکن در مسئله چهارم شایسته است احتیاط کند.

### جستجوی مقلد

**مسئله اول:** [۶۶] بر مکلف در ابتدای تکلیف واجب است که از مجتهدی که تقلید می کند «فحص» و جستجو نماید تا صلاحیت و شایستگی او را بدست آورد.

**مسئله دوم:** [۶۷] لازم است فحص مقلد از «آگاهان» و خبرگان باشد تا در تشخیص و انتخاب مجتهدش اشتباه رخ ندهد.

**مسئله سوم:** [۶۸] چنانچه بدون فحص و جستجوی لازم از مجتهدی کورکورانه تقلید نماید و سپس کشف شود که مجتهدش جامع شرایط فتوی نبوده فوراً تقلیدش را تبدیل کند والا عملش باطل است.

**مسئله چهارم:** [۶۹] چنانچه مقلد بدون فحص و جستجو تقلید کند اعمال گذشته او از حین آگاهی بر عدم صلاحیت مجتهدش برای تقلید بایستی اعاده یا قضاء شود و اگر با فحص و جستجو تقلید کرده بعد از انکشاف قضاء و اعاده ندارد.



**مسئله پنجم:** [۷۰] چنانچه برای مجتهدش عوارضی چون: نسیان، جنون، فسق و امثال اینها پیش آید فوراً تقلیدش را تبدیل کند.

### نقل فتوی

**مسئله اول:** [۷۱] اگر کسی از فتوای مجتهدش از کسی می پرسد و او هم میدانند نظر آن مجتهد را بایستی از نقل نظر او امتناع نکند.

**مسئله دوم:** [۷۲] اگر کسی فتوای مجتهدی را برای غیر یا مقلدش اشتباه نقل کند فوراً اشتباه را جبران نماید و اگر دست رسی به آنها ندارد استغفار نماید.

**مسئله سوم:** [۷۳] اگر دو یا چند نفر فتوای مجتهد را چند گونه نقل کنند و مقلد دست رسی به رساله او هم نداشته باشد بایستی به فتوایی که موافق احتیاط است عمل کند.

**مسئله چهارم:** [۷۴] بر مقلد واجب است که در حین نقل فتوی مجتهدش کمال دقت را داشته باشد تا اشتباه برداشت نکند و الا خودش مقصّر است چنانچه بر ناقل هم واجب است که فتوا را اشتباه نقل نکند و الا مقصّر است.

**مسئله پنجم:** [۷۵] بر مجتهد شایسته است که نظریات یا رساله اش را به مقلدین برساند و اگر توان نشر و پخش رساله را ندارد از مؤمنین استمداد نماید در صورتی که موجب وهن او نباشد چون احکام بایستی همه گیر شود و بر مقلد شایسته است که نظر مجتهدش را از هر طریق که می تواند تحصیل نماید.

### عمل و کیل

**مسئله اول:** [۷۶] اگر کسی در اجرای «عقد» نکاح مثلاً یا سایر عقود و کیل شود بایستی طبق تقلید موکلش عمل کند نه تقلید خودش.



**مسئله دوّم:** [۷۷] اگر کسی در اجرای «ایقاعی» چون: طلاق مثلاً یا سایر ایقاعات و کیل شود بایستی طبق تقلید موکّش عمل کند نه تقلید خودش.

**مسئله سوّم:** [۷۸] اگر کسی در ادای «خمس» یا «زکات» و کیل شده بایستی طبق تقلید موکّش عمل کند نه تقلید خودش.

**مسئله چهارم:** [۷۹] اگر کسی در انجام «کفاره» اعم از انواع کفّارات و کیل شود بایستی طبق تقلید موکّش عمل کند نه تقلید خودش.

**مسئله پنجم:** [۸۰] اگر کسی در انجام نذورات، ردّ مظالم عباد، انفاقات و تبرّعات و کیل شود بایستی طبق تقلید موکّش عمل کند نه تقلید خودش.

### عمل اجیر

**مسئله اوّل:** [۸۱] اگر کسی در انجام عمل عبادی چون: روزه اجیر شود بایستی طبق تقلید خودش عمل کند نه طبق تقلید متوفّی بر خلاف و کیل.

**مسئله دوّم:** [۸۲] اگر کسی در انجام عمل عبادی چون: نماز اجیر شود بایستی طبق تقلید خودش عمل کند نه طبق تقلید متوفّی بر خلاف و کیل.

**مسئله سوّم:** [۸۳] اگر کسی در انجام عمل عبادی چون: حجّ اجیر شود بایستی طبق تقلید خودش عمل کند نه طبق تقلید متوفّی بر خلاف و کیل.

**مسئله چهارم:** [۸۴] همین حکم است اگر از سوی وصی یا ولی اجیر شده بایستی طبق تقلید خودش عمل کند نه طبق تقلید وصی یا مولی علیه بر خلاف و کیل.

**مسئله پنجم:** [۸۵] اگر خود وصی عمل عبادی موصی را تبرعاً انجام میدهد نیز طبق تقلید خودش عمل کند نه طبق تقلید موصی یا مولی علیه.

## اختلاف تقلید

**مسئله اول:** [۸۶] اگر معامله‌ی انجام شده طبق تقلید یک طرف معامله صحیح و طبق تقلید طرف دیگر معامله باطل است، مثل این که یک طرف معامله فروش نقد به نقد را طی مدّتی با تفاضل صحیح و دیگری باطل بداند، حکمش در آخر درس موکول است.

**مسئله دوم:** [۸۷] اگر عقد نکاح خوانده شده طبق تقلید یک طرف صحیح و طبق تقلید طرف دیگر باطل است، مثل این که یک طرف عربیت را شرط بداند و طرف دیگر شرط نداند حکم این دو طرف چه خواهد بود، بماند در آخر درس.

**مسئله سوم:** [۸۸] اگر طلاق انجام شود که طبق تقلید یک طرف صحیح و طبق تقلید طرف دیگر باطل باشد مثل اینکه طلاق در حال حمل یا طهر واقعه را یکی باطل بداند و دیگری صحیح حکم طلاق دهنده و طلاق شونده چه خواهد بود، بماند در پایان همین درس.

**مسئله چهارم:** [۸۹] مشهور فقهاء در تمام این سه مورد یا نظایرش فتوا داده‌اند به این که هر کدام طبق فتوای مجتهدش عمل کند.

**مسئله پنجم:** [۹۰] به نظر این جانب طبق فتوای مشهور مادّه نزاع باقی می ماند و در قضاوت اصل فلسفه این است که باید اختلاف حل گردد و مخاصمه مرفوع شود، علیهذا بایستی فتوای طرف را بپذیرد یا به فتوای مرجع اولی مراجعه نماید و یا متوسل به قرعه شود.

## بقاء بر تقلید

**مسئله اول:** [۹۱] بقاء بر تقلید میّت با روج اجتهاد و تفقّه مخالف است، چون شبیه اهل سنت می شود که تا هنوز بر فتوای چهار نفر باقی و در اجتهاد را بسته‌اند؛ اما در شیعه تفقّه جریان دارد و اگر بعضی‌ها هم فتوا به جواز داده‌اند با صدتاقید و قیود و شرط و شروط بوده که ذیلاً شرح می‌دهم.



**مسئله دوّم:** [۹۲] بقاء بر تقلید مجتهد میّت نزد بعضی فقهاء در مسائلی که عمل نکرده جائز است و در مسائلی که عمل کرده جائز نیست و برخی برعکس گفته‌اند و این خود یک نوع تفصیل در فتوی است.

**مسئله سوّم:** [۹۳] بقاء بر تقلید مجتهد میّت نزد بعضی فقهاء در صورتی که موافق احتیاط باشد جائز است و الاّ خیر، که این خود دیگر تفصیل در فتوی است.

**مسئله چهارم:** [۹۴] بقاء بر تقلید میّت در صورتی جائز است که میّت اعلم باشد، و الاّ جائز نیست که خود نوع دیگر تفصیل است.

**مسئله پنجم:** [۹۵] به نظر این جانب بقاء در امور عبادی جائز و در امور معاملی، سیاسی و اجتماعی جائز نیست، زیرا؛ عبادت تغییر نمی کند لکن معاملات، سیاسیات و اجتماعیات به سرعت در حال تغییر است، لذا نمی شود بر تقلید میّت باقی ماند، زیرا؛ مجتهد تنها مفتی نیست بلکه زعیم نیز می باشد و زعامت با مرده نیست.

## موت و تبدل رأی

**مسئله اوّل:** [۹۶] اگر برای مجتهدی تبدل رأی پیش آید نظر لاحق وی معتبر است نه نظر سابق.

**مسئله دوّم:** [۹۷] اگر مجتهد بمیرد و مقلّد از دیگری تقلید نماید، لکن طبق فتوای مجتهد دوّم اعمال سابقه وی باطل باشد لازم به اعاده و قضاء نیست، چون: عمل طبق فتوی بر مقلّد حجّت شرعی است لکن برای آینده طبق فتوای مجتهد جدید عمل کند.

**مسئله سوّم:** [۹۸] زمانی که مجتهد می میرد کسانی را که قیّم نصب کرده سرچایش باقی می ماند.

**مسئله چهارم:** [۹۹] زمانی که مجتهد می میرد و کسانی را که متولّی امری قرار داده بود همچنان سرچایشان باقی می ماند، لکن در قیّم میّت و تولیّت خود فوراً به مجتهد زنده مراجعه کنند تا تجدید شود.



## مسائل متفرقه تقلید

**مسئله اول:** [۱۰۰] می شود در تقلید «تبعیض» نمود، یعنی: در برخی مسائل از یک مجتهد و در برخی دیگر از مجتهد دیگر تقلید کرد.

**مسئله دوم:** [۱۰۱] در صورتی که در بین مراجع یکی «اتقی» باشد، لازم است از او تقلید کرد ولو این که اعلیّت او قطعی نباشد، چون در دوران بین اعلم و اتقی، اتقی مقدم است.

**مسئله سوم:** [۱۰۲] مقلّد در زمان فحص و جستجو از مجتهد یا از اتقی به «احتیاط» عمل کند آنجاها که تشخیص احتیاط آسان است، نظیر جمع خواندن در سر چهار فرسخی و تسبیحات را سه مرتبه خواندن، مستحب را ترک نکردن، مکروه را ترک کردن و نظایرش.

**مسئله چهارم:** [۱۰۳] مقلّد به نظر این جانب بجای اعلم فالاعلم گشتن دنبال «اتقی فالاتقی» بگردد؛ زیرا اعلیّت عقلیست و در نصوص نیامده؛ اما اتقی بودن شرعیست و در نصوص آمده است.

**مسئله پنجم:** [۱۰۴] اگر مجتهد اعلم می میرد بعید نیست که در امور عبادی به فتوایش باقی بماند هر چند بقاء با روح اجتهاد و تفقه مخالف است.

\*\*\*





# مسائل پاکہا و ناپاکہا







## اقسام آب‌ها

**مسئله اول:** [۱۰۵] آب در یک تقسیم کلی به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- آب «مطلق» مانند هر آب معمولی که پسوند نمی‌طلبد.

۲- آب «مضاف» مانند آب انار، آب گل و... که پسوند می‌طلبد.

**مسئله دوم:** [۱۰۶] آب مطلق در یک تقسیم دیگر باز هم به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- آبی که دارای «ماده» و جوشش می‌باشد (نابع است)

۲- آبی که دارای «ماده» و جوشش نمی‌باشد (نابع نیست)

**مسئله سوم:** [۱۰۷] قسم دوم آب مطلق باز هم به دو قسم تقسیم می‌شود:

۱- آبی که مقدارش بحد کُر نمی‌رسد قسماً «آب قلیل» گفته می‌شود.

۲- آبی که مقدارش بحد کُر می‌رسد قسماً «آب کُر» گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۰۸] قسم اول آب مطلق که ماده و جوشش دارد اقسام دیگری هم دارد که

بترتیب می‌آوریم:

۱- آب کُر (یا روی زمینی مانند: آب چشمه و کاریز) که مقدار آن را بعداً مشخص می‌کنیم.

۲- آب جاری (یا روی زمینی) مانند: آب چشمه و کاریز

۳- آب باران که از ابرهای باران‌زا سرازیر می‌شود.

۴- آب چاه یا زیرزمینی که توسط حفاری و دلو استفاده می‌شود.

۵- آب صنعتی که از طریق نل کشی به منبع متصل می‌باشد، در شهر باشد یا غیر شهر، تصفیه شده

باشد یا تصفیه نشده باشد.



۶- آب نابع غیر جاری.

۷- آب مشتبه به یکی از اقسام آبهای ذکر شده.

**مسئله پنجم:** [۱۰۹] هر کدام از این آبها احکام مخصوص به خود را دارد که در دروس آینده

بحث می شود.

### آب قلیل

**مسئله اول:** [۱۱۰] آب قلیل که مقدارش بحد کُر نمی رسد مثل آب آفتابه اعتصام نداشته منفعل

می شود، یعنی: به محض ملاقات با نجس ولو به یک طرف آن نجس می شود و احوط در متنجس نیز حکم چنین است.

**مسئله دوم:** [۱۱۱] آب قلیل در صورتی که با فشار از بالا به پایین روی نجس اصابت کند قسمت

ملاقات به بالا نجس نمی شود.

**مسئله سوم:** [۱۱۲] آب قلیل در صورتی که با فشار از پایین به بالا به نجس اصابت کند از قسمت

ملاقات به پایین نجس نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۱۱۳] اگر با آب قلیل چیزهایی را بشوید که با یک بار آب کشیدن پاک می شود

در صورتی که عین نجاست در آن دیده نشود چنین غسله ای پاک است؛ اما چیزهایی که با دوبار آب کشیدن پاک می شود غسله ای اول آن نجس و غسله دوم آن پاک است.

**مسئله پنجم:** [۱۱۴] اگر آب قلیل را برای برطرف کردن عین نجاست استفاده نماید غسله آن

نجس است و اما غسله ای آب قلیلی که به آن مخرج بول یا غائط را می شویند که اصطلاحاً آب استنجاء گفته می شود با پنج شرط زیر پاک است.

۱- بو، رنگ یا مزه نجاست را نگرفته باشد.

۲- نجاستی از بیرون به آن نرسیده باشد.



۳- نجاستی از درون مثل خون با بول یا غائط بیرون نشده باشد.

۴- ذره‌های غائط در آب پیدا نباشد.

۵- نجاست متعدّیه یعنی بیشتر از حد معمول نجاست به اطراف مخرج نشر نکرده باشد.

## آب کُر

**مسئله اول:** [۱۱۵] آب کُر مقدار آبی است که از نظر «مساحت» به چهل و دو وجب و هفت هشتم

آن و یا چهل سه وجب و کسر ثمن (یک هشتم) از آن می‌رسد، یعنی: ظرفی که طول، عرض و عمق آن هر کدام سه وجب و نیم متعارف باشد مساحت کُر را تشکیل می‌دهد.

**مسئله دوم:** [۱۱۶] آب کُر مقدار آبی است که از نظر «وزن» به ۳۷۷ کیلو و ۴۱۹ گرم می‌رسد و

بعضی فقهاء ۳۸۴ کیلوگرام و بعضی دیگر قریب ۳۹۹ کیلوگرام و بعضی دیگر قریب ۳۷۷ کیلوگرام گفته‌اند و بعضی گفته‌های دیگر نیز ممکن است موجود باشد، لکن به نظر این جانب مساحت همان است که در صدر قرار گرفت و بحساب سیر کابل چیزی بیشتر از ۵۳ سیر می‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۱۷] آب کُر اعتصام داشته منفعل نمی‌شود، یعنی: در ملاقات با نجس، نجس نمی‌-

شود، الا با تغییر اوصاف سه گانه آن (بو، رنگ و مزه) آن هم به سبب ملاقات نه به سبب مجاورت و نه به سبب شیء غیر نجس.

**مسئله چهارم:** [۱۱۸] کُر بودن از سه راه ثابت می‌شود:

۱- خود انسان یقین یا اطمینان کند.

۲- دو مرد عادل یا یک عادل با یک ثقه خبر دهد.

۳- کسی که آب در اختیار اوست خبر دهد که کُر است و از قول او اطمینان حاصل شود.



**مسئله پنجم:** [۱۱۹] آب قلیل متصل به کُر حکم کُر را دارد و اگر آب بیشتر از کُر به سبب عین نجاست تغییر کند لکن باقی مانده کُر باشد باز هم پاک است و پاک کننده و انسان که شک دارد در آبی که قبلاً کُر بوده باز هم محکوم به کُریت است ولی در عکس آن محکوم به کُریت نیست.

## آب جاری

**مسئله اول:** [۱۲۰] آب جاری از نوع آبهای روی زمینی بوده مقدار آن معلوم نیست، مانند: آب چشمه‌ها، کاریزها، رودخانه‌ها و نهرها.

**مسئله دوم:** [۶۷] آب جاری حکم آب کُر را دارد حتی در صورتی که از نظر مقدار کمتر از کُر باشد، الا با تغییر اوصاف ثلاثه آن به اوصاف نجاست عینیه.

**مسئله سوم:** [۱۲۱] چشمه‌ای که در زمستان می‌خشکد ولی در بهار و تابستان می‌جوشد در فصل جوشش حکم آب جاری را دارد.

**مسئله چهارم:** [۱۲۲] آب‌های ایستاده کنار نهرها در صورت اتصال موازی حکم آب جاری را دارد و در صورتی که آب ایستاده‌ی کمتر از کُر بالا واقع شده باشد و از طریق سوراخی با آب نهر پایین متصل باشد احتیاط دارد.

**مسئله پنجم:** [۱۲۳] آب‌های جاری که مقدار آن کمتر از حد کُر باشد، لکن با فشار به پایین بریزد در ملاقات با نجس قسمت بالا نجس نمی‌شود.

## آب باران

**مسئله اول:** [۱۲۴] آب باران آبی است که از ابرهای باران‌زا سرازیر می‌شود و حکم آن حکم آب جاری است که هم پاک و طاهر است و هم مطهر و پاک کننده.

**مسئله دوم:** [۱۲۵] آب باران تا هر قسمت از فرش یا لباس یا زمین برسد نجاست را زایل می‌کند مادامی که جریان باران قطع نباشد ولی بعد از قطع باران حکم فوق را ندارد و رسیدن نم نیز کافی نیست.

**مسئله سوّم:** [۱۲۶] هرگاه باران روی چیزی نجس اصابت کند و ترشح نماید چنانچه قطرات اوصاف ثلاثه نجاست را بخود نگرفته باشد پاک است.

**مسئله چهارم:** [۱۲۷] هرگاه باران بر سقف نجس بیارد و از زیر آن تقاطر کند مادامی که باران جریان دارد قطرات زیر سقف پاک است ولو این که آن نجس عین باشد لکن بعد از قطع باران احتیاط در نجاست عینّه اجتناب و در نجاست غیر عینّه اجتناب نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۲۸] هرگاه بر لباس یا فرش نجس باران بیارد و از آن طرفش بیرون شود نیاز به فشار دادن نبوده پاک می‌شود ولی دو سه قطره کفایت نمی‌کند.

### آب چاه

**مسئله اوّل:** [۱۲۹] آب چاه آبی است که از زمین می‌جوشد لکن جریان ندارد، یعنی: اگر آب چاه را بکشد جای آن پُر می‌شود و اگر نکشد علاوه نمی‌گردد چنین آبی به حکم جاری است و اعتصام دارد.

**مسئله دوّم:** [۱۳۰] آب چاه حتی اگر کمتر از کُر باشد مادامی که اوصاف ثلاثه آن (رنگ، بو و مزه) تغییر نکند پاک است و منظور از تغییر، تغییر فی الجمله است نه تغییر بالجمله، یعنی: هرگاه رنگ آب چاه با تماس با خون زرد شود نجس می‌شود و لازم نیست سرخ شود.

**مسئله سوّم:** [۱۳۱] هرگاه نجاست بیرونی مانند: خون، مثلاً در چاه بریزد و رنگ آب را تغییر دهد و بعد از مدتی از بین برود چه از راه جوشش و غلبه آب پاک باشد یا از راه‌های دیگر پاک می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۳۲] منزوحاتی که در کتب مفضل مانند لمعه دمشقیّه آمده در صورت افتادن چیزی در آن مستحب است نه فتوی؛ زیرا به نظر فقهای معاصر و متأخرین آب چاه به حکم آب جاری است و منفعل نمی‌شود الا با تغییر اوصاف ثلاثه آن لکن از نظر فقهاء پیشین آب چاه به حکم آب قلیل بود و منفعل می‌شد.



**مسئله پنجم:** [۱۳۳] برکه‌های کمتر از کُر حکم چاه را ندارد اگر چه در آن آب باران جمع شده باشد چون بدون ماده است، بلی در حال جریان باران حکم آب جاری را دارد لکن با قطع باران از حکم آب جاری می‌افتد.

### فاصله‌ی چاه‌ها

**مسئله اول:** [۱۳۴] لازم است چاه آب از چاهی که نجاست را در آن می‌ریزند دور باشد و در شریعت فاصله‌های معین ذکر شده است تا آب آشامیدنی از هر گونه آلودگی در امان باشد.

**مسئله دوم:** [۱۳۵] ممکن است ته چاه آب از ته چاه نجاست بالاتر یا پایینتر و یا مساوی باشند.

**مسئله سوم:** [۱۳۶] ممکن است چاه آب با چاه نجاست در زمین سخت حفر شده باشد و ممکن است در زمین سُست.

**مسئله چهارم:** [۱۳۷] ممکن است جهت چاه آب با چاه نجاست جهت شمال و جنوب باشد یا جهت شرق و غرب، مجموع این صورتهای بیست و چهار صورت می‌شود که از ضرب چهار در شش حاصل می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۳۸] در چهار صورت (زمین سخت و ته چاه آب بالاتر، زمین سخت و ته چاه پایینتر، زمین سخت و عمق چاه مساوی، زمین سُست و ته چاه آب بالاتر) فاصله بایستی از پنج ذراع و در دو صورت (زمین سخت و عمق هر دو مساوی، زمین سست و ته چاه نجاست بالاتر) فاصله بایستی از هفت ذراع کمتر نباشد و به حساب جهات اربعه (شرق، غرب، شمال و جنوب) بایستی فاصله شمال و جنوب هفت ذراع و فاصله شرق و غرب پنج ذراع باشد، لکن میزان سرایت و عدم سرایت عرفیه است و عدد حکم اغلبی دارد نه تعیین شرعی.

### آب صنعتی

**مسئله اول:** [۱۳۹] آب‌هایی که از طریق نل و لوله در شهرها یا دهات به خانه‌ها یا آخور حیوانات یا مزارع و باغات توزیع می‌شود آب صنعتی گفته می‌شود چه تصفیه شده باشد یا نشده باشد.



**مسئله دّوم:** [۱۴۰] آب‌های صنعتی با انداختن کلورین در آن اگر چه مدتی مضاف می‌شود لکن بزودی ناپدید شده از حکم مضاف خارج می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۱۴۱] آبی که از طریق شاورهای حمام بصورت متصل می‌ریزد مادامی که به منبع منازل بقدر کُر یا منبع شهر وصل باشد حکم آب جاری را داشته اعتصام دارد، اما در صورتی که آب از شاور تقاطر نماید حکم آب قلیل را دارد اگر چه به منبع وصل باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۴۲] آب‌های منبع یا انبار که توسط شناور هدایت شده قطع و وصل می‌شود در صورتی که بعد از قطع بقدر کُر باشد منفعل نمی‌شود و اشیاء نجس را پاک می‌کند و اگر بقدر کُر نباشد به حکم آب قلیل است و از این قبیل است آب حوضچه‌های حمام که در قدیم رسم بود.

**مسئله پنجم:** [۱۴۳] اگر منبع از کُر کمتر باشد لکن توسط پمپهای بسیار قوی با فشار از نوک سوزنی مثلاً بخارج پرتاب شود چنانکه در موترشویها مرسوم است با ملاقات نجس اصل منبع نجس نمی‌شود و فقط از ساحه ملاقات به بعد نجس است.

### آب نابع غیر جاری

**مسئله اوّل:** [۱۴۴] آبی که از زمین می‌جوشد و ماده دارد لکن در روی زمین جریان ندارد به حکم آبهای روی زمینی بوده اعتصام دارد و منفعل نمی‌شود و اصطلاحاً نابع غیر جاری گفته می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۱۴۵] آب نابع غیر جایی از نظر موضوع نه آب چاه بحساب می‌آید چون از آبهای زیرزمینی نیست و نه بحساب آب جاری چون جریان ندارد، لکن از نظر حکم به هر دو ملحق می‌شود، یعنی: مانند چاه و جاری، پاک و پاک‌کننده است.

**مسئله سوّم:** [۱۴۶] تغییر اوصاف ثلاثه (رنگ، بو و مزه) در آب نابع غیر جاری نیز مطرح است آنهم تغییر فی الجمله نه بالجمله چنانکه قبلاً گفته شد که با تغییر به اوصاف نجاست نجس می‌شود و با زوال آن نجاست زائل می‌گردد.



**مسئله چهارم:** [۱۴۷] اگر آب نابع غیر جاری بر اثر مجاورت یکی از اوصاف ثلاثه اش تغییر نماید موجب نجاستش نمی شود، تغییر باید بر اثر تماس و مباشرت باشد نه بر اثر مجاورت.

**مسئله پنجم:** [۱۴۸] اگر آبی که قبلاً جوشش داشته ولی جاری نبوده بعداً شک کند که آیا از جوشش مانده یا خیر؟ بگوید که از جوشش نمانده محکوم به آب جاری و آب چاه است.

### آب مشته

آبی که ماهیت و عنوان آن معلوم نباشد آب «مشته» گفته می شود و موارد اشتباه زیاد است و هر کدام حکم مخصوص به خود را دارد که بترتیب می آوریم:

**مسئله اول:** [۱۴۹] اگر آب مطلق با آب مضاف مشته شده باشد طوری که عنوان آن را نه مطلق می توان گفت و نه مضاف، با چنین آبی می توان رفع نجاست و رفع حدث نمود طوری که اول با یکی بشوید یا وضو و غسل انجام دهد و سپس با دیگری که در نتیجه پاکی و طهارت حاصل می شود.

**مسئله دوم:** [۱۵۰] اگر آب مباح با آب غصبی مشته شود طوری که نه جداً مباح گفته شود و نه غصبی، در چنین آبی تصرف نمی توان کرد لکن رفع نجاست می شود ولی رفع حدث نمی شود، یعنی: می شود شی نجسی را آب کشید لکن وضو یا غسل نمی شود.

**مسئله سوم:** [۱۵۱] اگر اطراف شبهه غیر محصوره باشد مثل این که یکی از ده ها یا صدها آفتابه نجس یا غصبی یا مضاف باشد در این صورت می توان از یکی از اطراف شبهه در مورد رفع خبث و حدث استفاده کرد و احتیاط هم در آن واجب نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۵۲] اگر اطراف شبهه محصوره باشد مثل این که یکی از ده آفتابه مثلاً نجس یا غصبی یا مضاف باشد با چنین آفتابه ها نمی شود رفع خبث یا رفع حدث کرد و اجتناب از تمام اطراف شبهه واجب است.



**مسئله پنجم:** [۱۵۳] اگر یک طرف شبهه از محل ابتلا خارج باشد مثل این که مکلف می‌داند که یا این آفتابه نجس شده یا این ظرف پُر از روغن، در این جا که مکلف با روغن نمی‌شود وضو یا غسل انجام دهد در چنین جایی نیز اجتناب کند.

### آب مضاف

**مسئله اول:** [۱۵۴] آبی که نشود بدون پسوند به آن آب اطلاق نمود بلکه محتاج چیزی باشد که بسوی آن اضافه شود، مانند: آب انار، آب گل، آب تربوز و... آب «مضاف» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۵۵] آب مضاف اعتصام نداشته به محض ملاقات با نجاست منفعل می‌شود، قلیل باشد یا کثیر، وضو و غسل نیز با آن باطل است.

**مسئله سوم:** [۱۵۶] اگر آب مضاف با فشار به طرف بالا یا پایین فواره نماید با ملاقات با نجاست تمام آن نجس نمی‌شود فقط از قسمت ملاقات با نجس به آن طرف نجس می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۵۷] آب مضاف نجس با ملاقات آب باران یا سایر آبهای مطلق پاک نمی‌شود، الا این که به سبب غلبه از حالت مضاف بودن خارج شود.

**مسئله پنجم:** [۱۵۸] سایر مایعات نظیر: روغن، تیل، شیر، سرکه، عسل و... در حکم آب مضاف بوده با اندک ملاقات با نجس منفعل می‌شود ولو این که به اندازه کُر یا بیشتر از کُر هم باشد.

### مطهرات

**مسئله اول:** [۱۵۹] مطهرات عبارت از پاک کننده‌هاست و آنها سیزده فقره زیراند، مانند: ۱- آب ۲- زمین ۳- آفتاب ۴- استحاله ۵- انقلاب ۶- انتقال ۷- اسلام ۸- تبعیت ۹- ازاله عین نجاست ۱۰- غایب شدن مسلمان ۱۱- استبراء حیوان جلال ۱۲- خارج شدن خون متعارف از ذبیحه ۱۳- سنگ یا کهنه استنجاء که هر کدام این‌ها تحت شرایطی که بعداً توضیح داده می‌شود مطهر است.

**مسئله دوم:** [۱۶۰] «آب» با شرایط زیر مطهر است:



۱- خود آب پاک باشد.

۲- بعد از شستن به اطلاق خود باقی بماند.

۳- در حین شستن اوصاف ثلاثه نجاست را به خود نگیرد.

۴- از نظر عرف شستن صادق بوده آب بر نجس غلبه کند.

۵- عین نجاست قبل از شستن یا در حین آن بر طرف شود.

**مسئله سوم:** [۱۶۱] «زمین»، کف پا یا ته کفش یا عصا را با شرایط زیر پاک می کند:

۱- خود زمین پاک باشد.

۲- عین نجاست یا قبلاً و یا بر اثر راه رفتن زایل شود.

۳- پشت پا، زانوها و دست و پای مصنوعی شامل نیست.

۴- راه رفتن بر فرش و حصیر راه رفتن بر زمین محسوب نمی شود.

۵- شک در طهارت زمین اعتبار ندارد الا این که سابقه آن نجاست باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۶۲] «آفتاب»، ظاهر زمین، ساختمان و هر چه به آن متصل است، گیاهان،

درختان، میوه جات و... با شروط زیر پاک کننده است:

۱- اشیاء تر باشد و بر اثر تابش آفتاب خشک شود.

۲- عین نجاست قبل از تابش خورشید برطرف شده باشد.

۳- قیر، سفال و چیزهایی که از زمین کنده شده و ماهیتش تغییر کرده استثناء است.

۴- باطن اشیاء هر گاه تر باشد و بر اثر تابش خشک شود نیز پاک می شود.



### مطهرات (۲)

**مسئله اول:** [۱۶۳] اگر چیز نجس یا متنجس به کلی تغییر ماهیت دهد و چیز دیگر شود اصطلاحاً «استحاله» گفته شده پاک می‌شود، مانند: خاکستر شدن چوب نجس، بخار شدن آب نجس، حیوان شدن نطفه، نمک یا خاک شدن سگ یا مرده حیوان، کرم شدن گوشت نجس و ...

**مسئله دوم:** [۱۶۴] آب نجسی را که حیوان حلال گوشت می‌خورد با تبدیل شدن آن به بول، عرق یا آب دهان حیوان پاک می‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۶۵] غذای نجس یا متنجسی که تبدیل شود به شیر، گوشت یا آب دهان حیوان حلال گوشت پاک می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۶۶] گیاهانی که از آب نجس و کود نجس تغذیه کرده، سیراب شده و رشد نموده پاکند.

**مسئله پنجم:** [۱۶۷] گلی که سفال می‌شود یا سنگی که آهک یا گچ می‌شود یا چوبی که ذغال می‌شود چون بر اثر آتش و حرارت تغییر حالت می‌دهد پاک نمی‌شود.

### مطهرات (۳)

**مسئله اول:** [۱۶۸] «انقلاب» نیز موجب طهارت است؛ مانند: تبدیل شراب به سرکه چه به خودی خود باشد یا به سبب چیز دیگر و ظرفش نیز به طبع سرکه پاک می‌شود لکن نجاست دیگری اگر داشته پاک نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۶۹] «انتقال» نیز موجب طهارت است؛ مانند: انتقال خون انسان یا حیوان به بدن پشه، کیک، شپش و باقی هوام جسد طوری که جزء بدن او شود و در غیر این صورت مانند: مکیدن زالو موجب طهارت نبوده نجس می‌باشد.

**مسئله سوم:** [۱۷۰] «اسلام» نیز موجب طهارت است؛ مانند: مسلمان شدن کفار یا مرتدین که بنا به قول مشهور مو، ناخن، آب دهان، شیر و سایر اجزای او پاک می‌شود لکن به نظر این جانب بدن و اجزای



بدن کافر نجس نیست چون: نجاست کفار «اعتقادی» بوده به بدن او کار ندارد مانند: نجاست قمار و ربا که نجاست «اقتصادی» است و دست زدن به آلات قمار و اجناس ربوی دست را نجس نمی کند.

**مسئله چهارم:** [۱۷۱] «تبعیت» نیز موجب طهارت است؛ مانند: پاک بودن اولاد مسلمان یا نجس بودن اولاد کفار بنا بر قول مشهور لکن به نظر این جانب اولاد کفار نجس نبوده پاک است و تبعیت موضوع ندارد.

**مسئله پنجم:** [۱۷۲] به نظر این جانب «اسلام» و «تبعیت» از شمار مطهرات خارج است چنان که آیت الله العظمی فیاض دام ظلّه نیز همین نظر را دارند.

#### مطهرات (۴)

**مسئله اول:** [۱۷۳] «برطرف شدن نجاست» از بدن انسان یا حیوان موجب می شود که محل آن نیز پاک شود، مانند: زوال عین نجاست از منقار مرغ.

**مسئله دوم:** [۱۷۴] گربه‌ی که دهانش به خون موش آغوشته شده یا بچه حیوانی که هنگام تولد آلوده به خون بوده یا دهان انسان که خونی شده باشد و نظایر اینها به محض زوال عین نجاست پاک می باشند و همه مثالهای مسئله اول است.

**مسئله سوم:** [۱۷۵] «غایب شدن مسلمان» با چهار شرط مطهر است:

۱- آگاهی به نجاست.

۲- بداند که طهارت بدن و لباس در نماز شرط است.

۳- بی اعتناء نبودن به نجاست.

۴- به کارگیری وسایلی که پاک بودن در آنها شرط است.



**مسئله چهارم:** [۱۷۶] «استبراء» حیوان نجاست خوار مطهر است؛ بناءً شتر در چهل روز، گاو در بیست روز، گوسفند در ده روز، مرغ آبی در پنج روز و مرغ خانگی در سه روز استبراء می‌شوند.

**مسئله پنجم:** [۱۷۷] «تزکیه» نیز مطهر است بجز حیوانی که نجس‌العین است؛ مانند: سگ و خوک لکن غیر این دو چون: گرگ، شیر، پلنگ، ببر و امثال اینها بعد از تزکیه که همان ذبح شرعی باشد از پوستشان در نماز و هر کجا که طهارت شرط است استفاده می‌شود.

### احکام پاکی و ناپاکی

**مسئله اول:** [۱۷۸] پاکی چیزی با علم خود شخص یا شهادت دو تن یا شهادت یک تن از کسانی که آن چیز در اختیارش می‌باشد اگر در معرض اتهام نباشد ثابت می‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۷۹] اگر چیزی قبلاً پاک بوده لکن حالا در طهارت آن شک کند یا عکس مسئله بنارا بر حالت سابق بگذارد.

**مسئله سوم:** [۱۸۰] اگر چیزی در یک زمان پاک و در زمان دیگر نجس بوده لکن تقدّم و تأخّر آن معلوم نباشد حکم به طهارت می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۸۱] اگر طفل ممیّز خبر بدهد که فلان شی نجس شده به آن ترتیب اثر داده می‌شود و اگر خبر به طهارت بدهد ترتیب اثر داده نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۸۲] ظاهر بدن حیوان و انسان پاک است مادامی که عین نجاست در آن دیده نشود.

### استعمال ظروف طلا و نقره

**مسئله اول:** [۱۸۳] «استعمال» ظروف طلا و نقره حرام است لکن برای طهارت از حدث و خبث مانعی نداشته خود خوردنی یا آشامیدنی حرام نمی‌شود و احوط ترک آن است.



**مسئله دوم:** [۱۸۴] سر چلم، چپق، غلاف شمشیر یا کارد، دسته چاقو، قاب ساعت، چوب انگشتر، اطراف آئینه و شمعدان، قاشق چایخوری و امثال اینها ظروف حساب نشده استعمال آنها مانعی ندارد.

**مسئله سوم:** [۱۸۵] قاب ادعیه از طلا یا نقره چون حرز امام جواد علیه السلام و امثال آن اشکالی ندارد.

**مسئله چهارم:** [۱۸۶] ظروفی که از طلا یا نقره پوش شده استعمال آنها مکروه است.

**مسئله پنجم:** [۱۸۷] قاشق غذاخوری و مرباخوری که از طلا یا نقره باشد از استعمال آن احتیاط شود چون ممکن است ظرف گفته شود.

### ناپاکی‌ها (نجاسات)

**مسئله اول:** [۱۸۸] ادرار یا پیشاب انسان که در اصطلاح فقهاء «بول» گفته می‌شود ناپاک و نجس است و همچنان مدفوع یا پساب او که در اصطلاح فقهاء «غائط» گفته می‌شود ناپاک و نجس است.

**مسئله دوم:** [۱۸۹] بول حیوان حرام گوشت که خون جهنده دارد نیز ناپاک و نجس است و همچنان مدفوع و پساب او که در اصطلاح فقهاء «خرء» گفته می‌شود ناپاک و نجس است.

**مسئله سوم:** [۱۹۰] بول و خرء حیوان حلال گوشت پاک و طاهر می‌باشد حیوان خشکی باشد یا دریایی و بول و خرء آن از موضع طبیعی خارج شده باشد یا از موضع غیر طبیعی.

**مسئله چهارم:** [۱۹۱] بول و خرء حیوانی که خون جهنده ندارد یعنی: اگر رگش را ببرد خون جستن نمی‌کند پاک و طاهر می‌باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۹۲] بول ماهی حرام گوشت هر چند خون جهنده ندارد ناپاک و نجس می‌باشد لکن خرء آن ظاهرآ پاک و طاهر است؛ اما احتیاط در ترک است.





## استثنائات ناپاکی‌ها

**مسئله اوّل:** [۱۹۳] بول و خرء پرندگان هر چند حرام گوشت باشند پاک و طاهر می‌باشد.

**مسئله دوّم:** [۱۹۴] بول حیوان نجاست خوار که در اصطلاح فقهاء «جلال» گفته می‌شود نجس و ناپاک است لکن خرء آن پاک و طاهر است؛ اما احتیاط در ترک است.

**مسئله سوّم:** [۱۹۵] بول حیوان حلال گوشت که انسان به او نزدیکی کرده باشد که در اصطلاح فقهاء «موطوئه» گفته می‌شود نجس و ناپاک است لکن خرء آن پاک و طاهر است؛ اما احتیاط در ترک است.

**مسئله چهارم:** [۱۹۶] اگر انسان نداند که فضله یا خرء از حیوان حلال گوشت است یا از حیوان حرام گوشت، محکوم به پاکی و طهارت است و همین حکم است در شک در جهنگی و عدم آن.

**مسئله پنجم:** [۱۹۷] اگر انسان بداند که فضله یا خرء از حیوان حرام گوشت است لکن شک دارد که از پرندگان است یا دیگر حیوان حرام گوشت محکوم به ناپاکی و نجاست است.

## منی و خون

**مسئله اوّل:** [۱۹۸] منی حیوانی که خون جهنده دارد هر چند حلال گوشت باشد ناپاک و نجس می‌باشد و همین حکم است برای منی انسان.

**مسئله دوّم:** [۱۹۹] خون حیوانی که خون جهنده دارد ناپاک و نجس است لکن حیوانی که خون جهنده ندارد پاک و طاهر است هر چند از انسان یا حیوان که خون جهنده دارد مکیده باشد، مانند: پشه.

**مسئله سوّم:** [۲۰۰] خونی که در هنگام دوشیدن حیوان با شیر خارج می‌شود نجس و ناپاک بوده شیر را نجس می‌کند لکن خون داخل زرده تخم مرغ پاک است اما خوردنش جایز نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۰۱] خونی که بعد از ذبح حیوان در شکم آن باقی می‌ماند پاک و طاهر است.



**مسئله پنجم:** [۲۰۲] خون علقه که از نطفه تولید می‌شود و خونی را که زالو از انسان می‌مکد، ناپاک و نجس است.

### مردار یا میته

**مسئله اول:** [۲۰۳] «مردار» یا «میته» یا «بی‌دم» به حیوانی گفته می‌شود که بدون ذبح شرعی مرده باشد و حکم آن نجاست است.

**مسئله دوم:** [۲۰۴] چیزی که از بدن زنده جدا می‌شود حکم مردار داشته نجس است لکن پوست صورت، پوست لب و زخم در حال بهبود و آنچه بر اثر خاراندن جدا می‌شود پاک است.

**مسئله سوم:** [۲۰۵] اجزای بی‌روح مانند: پشم، مو، کرک، شاخ، ناخن، منقار، پر، شمشیر، دندان و استخوان هر چند از حیوان مرده باشد پاک است.

**مسئله چهارم:** [۲۰۶] تخم مرغ که از شکم مرغ مرده خارج می‌شود ولو پوست بالای آن سخت نشده باشد و پیله پنیر که از شکم بزغاله مرده بیرون کشیده می‌شود پاک است لکن ظاهرش را آب بکشد.

**مسئله پنجم:** [۲۰۷] مشک که از ناف آهوی مرده گرفته شده و یا شیری که از پستان حیوان حلال گوشت مرده دوشیده می‌شود پاک است لکن احتیاط بخاطر تماس آنها با نافه و نوک پستان در ترک است.

### سگ و خوک

**مسئله اول:** [۲۰۸] «سگی» که در خشکی زندگی می‌کند نجس است و فرقی بین زنده و مرده آن نیست.

**مسئله دوم:** [۲۰۹] اجزای بی‌روح سگ چون: مو، ناخن، استخوان و دندان آن نیز نجس بوده حکم اعضای با روح را دارد.



**مسئله سوّم:** [۲۱۰] سگ دریایی پاک بوده از حکم سگ خشکی استثناء است.

**مسئله چهارم:** [۲۱۱] «خوکی» که در خشکی زندگی می کند نیز حکم سگ خشکی را داشته نجس است و فرقی بین زنده و مرده آن نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۱۲] خوک دریایی حکم سگ دریایی را داشته از خوک خشکی استثناء است.

### شراب و فقاع

**مسئله اوّل:** [۲۱۳] حکم تکلیفی «شراب» حرمت و حکم وضعی آن «نجاست» است و «فقاع» غیر ماء الشعیر بوده حکم شراب دارد، لکن سایر مسکرات هر چند حرامند ولی نجس نیستند.

**مسئله دوّم:** [۲۱۴] آب انگور اگر توسط آتش بجوشد هر چند حرام می شود لکن نجس نیست؛ اما جوشیدن بغیر آتش علاوه حرمت، نجاست نیز دارد.

**مسئله سوّم:** [۲۱۵] شراب که بر اثر حرارت دیدن دوسوّم آن برود، ثلث باقی مانده حلال و پاک می باشد که بنام «سرکه» یاد می شود.

**مسئله چهارم:** [۲۱۶] شیره خرما و کشمش هر چند جوش بیاید پاک و حلال است، بناءً می شود در غذاها بکار گرفت.

**مسئله پنجم:** [۲۱۷] مسکرات جامد، مانند: حشیش، بنگ، تریاک هر چند پاکند لکن حرام و ممنوع اند و همچنان مسکراتی که از غیر انگور گرفته می شود، مانند: نیبذ حکم فوق را دارند.

### کفر اعتقادی

**مسئله اوّل:** [۲۱۸] مشهور گفته اند که بدن کافر و اجزای او نجس است لکن به نظر این جانب بدن و اجزای کافر پاک بوده نجاست او «اعتقادی» است و ارتباطی به بدن ندارد چنانکه نجاست قمار و ربا «اقتصادی» بوده دست زدن به آلات قمار و اجناس ربوی دست را نجس نمی کند.



**مسئله دوم:** [۲۱۹] کافر «اعتقادی» به کسی گفته می‌شود که «حق» بر او آشکار و برهانی شده باشد مع الوصف انکار نماید، لکن کسی که خدا و انبیاء بر او تبلیغ نشده انکار او از سر جهل و عدم ابلاغ بوده کافر گفته نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۲۰] کافر «اقتصادی» به کسی گفته می‌شود که دانه را در دل خاک پنهان می‌کند، مانند: دهقان و زراعت پیشه ولی مورد بحث ما نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۲۱] هر کفری مذمت ندارد؛ مانند: «کفر به طاغوت» که بستر ایمان به خدا خوانده شده چنانکه آیهی کرسی: ﴿...فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ...﴾<sup>۲</sup> دلالت دارد.

**مسئله پنجم:** [۲۲۲] آنچه در قرآن نجس خوانده شده مشرکینند ﴿...إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ نَجَسٌ...﴾<sup>۳</sup> لکن کافر کتابی پاک بوده از حکم مشرکین خارجند و نجاست مشرک نیز معنوی بوده اعتباری نیست.

### اقسام کفار

**مسئله اول:** [۲۲۳] «کافر حربی» به کسی گفته می‌شود که با خدا، دین و حقیقت عناد داشته سرجنگ و نبرد دارند و ریختن خون مسلمان را مباح و هتک نوامیس آنها را جائز می‌دانند، چنین کافری محترم نیست.

**مسئله دوم:** [۲۲۴] «کافر ذمی» به کسی گفته می‌شود که در پناه حکومت اسلام زندگی مسالمت آمیز داشته مالیات می‌پردازد، چنین کافری محترم است.

**مسئله سوم:** [۲۲۵] «کافر معاهد» به کسی گفته می‌شود که در معاهده با مسلمانان قرار داشته پایبند تعهداتشان هستند، چنین کافری نیز محترم است.

۲ - البقرة، الجزء ۳، الصفحة: ۴۲، الآية: ۲۵۶.

۳ - التوبة، الجزء ۱۰، الصفحة: ۱۹۱، الآية: ۲۸.

**مسئله چهارم: [۲۲۶]** «کافر مُتارک» به کسی گفته می‌شود که معاهده‌ای ندارد لکن متار که جنگ را پذیرفته‌اند، چنین کافری نیز محترم است.

**مسئله پنجم: [۲۲۷]** «کافر مُنصرف» به کسی گفته می‌شود که نه معاهده‌ای بسته و نه متار که را قبول کرده لکن از جنگ انصراف نموده است، چنین کافری نیز محترم است.

### اقسام کفار (۲)

**مسئله اول: [۲۲۸]** «کافر زخمی» به کسی گفته می‌شود که در جنگ جراحت برداشته از کار و زار مانده است، چنین کافری نیز محترم است.

**مسئله دوم: [۲۲۹]** «کافر فراری» به کسی گفته می‌شود که از جنگ گریخته قصد برگشت ندارد، چنین کافری نیز محترم است.

**مسئله سوم: [۲۳۰]** «کافر اسیر» به کسی گفته می‌شود که در جنگ اسیر شده توان حمله و تجدید قوا ندارد، چنین کافری نیز محترم است.

**مسئله چهارم: [۲۳۱]** «کافر ناظر» به کسی گفته می‌شود که در هیچ طرف جنگ شرکت نداشته ناظر و بی طرف است، چنین کافری نیز محترم است.

**مسئله پنجم: [۲۳۲]** «کافر معالج» به کسی گفته می‌شود که کارش مداوای مجروحان جنگی است چنین کافری با تمام پرسونل صحی خویش نیز محترمند.

### اقسام کفار (۳)

**مسئله اول: [۲۳۳]** «کافر معتکف» به کسی گفته می‌شود که در معابدشان اعتکاف کرده مشغول عبادتند و کاری به جنگ نداشته چون راهبان مسیحی، چنین کافری نیز محترم است.

**مسئله دوم: [۲۳۴]** «کافر عاجز» به کسی گفته می‌شود که از جنگ عاجز است یا بر اثر پیری و یا بر اثر معلولیت، چنین کافری نیز محترم است.



**مسئله سوم:** [۲۳۵] «کافر متدارک» به کسی گفته می‌شود که وظیفه تدارکات ورس رسانی دارد، چنین کافری نیز محترم است.

**مسئله چهارم:** [۲۳۶] «کافر مستجار» به کسی گفته می‌شود که در پناه اسلام درآمده امان خواسته است، چنین کافری نیز محترم است.

**مسئله پنجم:** [۲۳۷] «کافر قاصر» به کسی گفته می‌شود که هنوز به سن بلوغ نرسیده ولو در جنگ شرکت کرده باشد، چنین کافری نیز محترم است.

### کفار حکمی

**مسئله اول:** [۲۳۸] کسی که از پدر و مادر مسلمان یا احد ابوین مسلمان با فطرت خدادادی بدنیا آمده و به تکلیف رسیده لکن پس از آن از اسلام برگشته است، چنین کسی «مرتد فطری» گفته شده در حکم کفار است.

**مسئله دوم:** [۲۳۹] کسی که از پدر و مادر مسلمان یا احد ابوین مسلمان بدنیا نیامده لکن پس از دوره تکلیف اسلام اختیار کرده؛ اما دوباره از اسلام برگشته باشد، چنین کسی «مرتد ملّی» گفته شده در حکم کفار است.

**مسئله سوم:** [۲۴۰] کسی که از دین خود یک سره خارج شده چنان که تیر از کمان خارج می‌شود، چنین کسی «خوارج» گفته شده در حکم کفار است، «ناصبی‌ها» نیز از این قماش هستند.

**مسئله چهارم:** [۲۴۱] کسی که در حق نبی یا وصی غلو کرده آنها را العیاذ بالله خدا می‌داند، چنین کسی «غلات» گفته شده در حکم کفار است.

**مسئله پنجم:** [۲۴۲] کسی که اهل قبله را تکفیر کرده خونس را مباح و سبی نساء آنان را جائز می‌داند، چنین کسی «سلفی» گفته شده در حکم کفار است.



## اسلام و کفار

**مسئله اول:** [۲۴۳] اسلام دین کرامت، انسانیت و آزادگی بوده به تمام انسانها احترام و کرامت قائل است بنابراین کفار را انسان دانسته محترم می‌داند.

**مسئله دوم:** [۲۴۴] منظور از احترام یا محترم بودن، حرمت خون، مال، ناموس و شرف انسانی آنهاست.

**مسئله سوم:** [۲۴۵] تمام اقسام کفاری که در سه درس ذکر شد محترمند، الا یک دسته که کفار حربی باشد با صفاتی که ذکر شد که هرگاه مسلمان هم چنین باشد محترم نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۴۶] دست ندادن با کفار و اجتناب از آنها به جز کفار حربی منافی کرامت انسانی بوده موجب نفرت و دهشت از دین و اسلام است که چه بسا سبب کینه و عداوت شده بضرر شریعت و آیین است.

**مسئله پنجم:** [۲۴۷] سگ و کافر را در یک قطار قرار دادن ظلم به انسانیت و کرامت بوده انسان را در ردیف حیوان قرار دادن است در حالی که سگ قابل پاک شدن نیست لکن کافر با اسلام آوردن پاک و طاهر می‌شود، استغفرالله از چنین حکمی.

## احکام متفرقه

**مسئله اول:** [۲۴۸] مشهور عرق جنب از حرام را نجس و مانع از نماز می‌دانند، لکن به نظر این - جانب پاک بوده مانع از نماز نیست ولی احتیاط در پرهیز است.

**مسئله دوم:** [۲۴۹] مشهور عرق شتر و حیوان نجاست خوار دیگر را نجس می‌دانند، لکن به نظر این جانب پاک بوده اما مانع نماز است.

**مسئله سوم:** [۲۵۰] بچه حیوانی که قبل از ولوج روح سقط شده با جوجه‌ای که قبل از زنده شدن بمیرد در حکم مردار است.



**مسئله چهارم:** [۲۵۱] اگر گوشت، چرم یا چربی را از دست کافر بگیرد تا زمانی که تزکیه آن حیوان احراز نشده خورده نمی‌شود و نماز در آن نیز ممنوع است الا جایی که بداند او از دست مسلمان گرفته باشد.

**مسئله پنجم:** [۲۵۲] گوشت، چرم یا چربی که از دست یا بازار مسلمان گرفته هر چند در تزکیه آن شک کند محکوم به پاکی و طهارت است، الا جایی که بداند سابقاً در دست کافر بوده.

### نجاست معفوة

**مسئله اول:** [۲۵۳] «خون زخم» یا «دانه» در بدن یا لباس نمازگزار که اجتناب از آن نمی‌شود یا مشکل است مورد عفو شارع اقدس است.

**مسئله دوم:** [۲۵۴] در خون زخم فرقی نیست بین زخم خارجی یا داخلی چون: خون بواسیر، سینه، کبد، معده، دهان و امثال اینها، چرک هم به حکم خون است.

**مسئله سوم:** [۲۵۵] اگر شک کند که خونی که دیده شده خون زخم یا دانه است یا خیر؟ در صورت سابقه داشتن محکوم به طهارت است و الا احتیاط در تطهیر است.

**مسئله چهارم:** [۲۵۶] اگر کسی زخم باطنی داشته و شک کند که خوب شده یا خیر؟ خونی که می‌بیند محکوم به طهارت است.

**مسئله پنجم:** [۲۵۷] چیزی که به آن زخم را می‌بندند یا دارویی که روی زخم می‌گذارند یا عرقی که به آن اضافه می‌شود محکوم به پاکی است.

### نجاست معفوة (۲)

**مسئله اول:** [۲۵۸] «خون کمتر از درهم» در بدن یا لباس نمازگزار مورد عفو شارع اقدس است، الا خون نجس العین و بی‌دم.





**مسئله دوّم:** [۲۵۹] خونهای سه گانه زنها چون: حیض، نفاس و استحاضه از نجاست معفوّه نیست هر چند به اندازه دانه عدس یا کمتر باشد.

**مسئله سوّم:** [۲۶۰] مقدار درهم اندازه سر انگشت سبّابه یا اندازه گودی کف دست است که در زمین قرار نمی گیرد.

**مسئله چهارم:** [۲۶۱] هر گاه شك کند که خون به اندازه درهم است یا خیر؟ به شكش اعتناء نکند و همچنان اگر شك کند که از دماء ثلاثه است یا خیر؟ حکم عدم اعتناء است.

**مسئله پنجم:** [۲۶۲] خونی که بر لباس می ریزد، اگر به آستر آن سرایت کرده دو خون و الّا یک خون حساب می شود.

### نجاست معفوّه (۳)

**مسئله اوّل:** [۲۶۳] «نجاست لباس های کوچک» چون: جوراب، کلاه، دستمال کوچک، بند کلید، بند زیر جامه، انگشتر، النگو و امثال اینها که به آن ستر عورت نمی شود مورد عفو شارع مقدّس است.

**مسئله دوّم:** [۲۶۴] اگر در چنین لباس هایی اجزای حیوان حرام گوشت بوده نجاستش به او منتسب باشد مورد عفو نیست.

**مسئله سوّم:** [۲۶۵] اگر در چنین لباس هایی اجزای حیوان حرام گوشت نبوده، لکن نجاستش به او منتسب باشد مورد عفو است.

**مسئله چهارم:** [۲۶۶] انسان هر چند حرام گوشت است لکن بودن اجزای آن چون: شیر، آب دهان، مو، عرق و امثال آن استثناء بوده از ادله منصرف است.

**مسئله پنجم:** [۲۶۷] اگر لباس با اجزای نجس العین یا فضله حیوان حرام گوشت نجس شده باشد مورد عفو نیست.



### نجاست معفوّه (۴)

**مسئله اوّل:** [۲۶۸] «نجاست لباس مربّه» که با بول بچه آلوده شده و لباس دیگری برای تبدیل ندارد یا برایش مشکل است مورد عفو شارع است.

**مسئله دوّم:** [۲۶۹] حمل اشیاء متنجّس چون: چاقو، ناخن گیر، ساعت، پول سیاه و امثال اینها نیز در نماز مورد عفو است.

**مسئله سوّم:** [۲۷۰] اشیایی که از اجزای حیوان حرام گوشت چون: روباه، شیر، ببر، پلنگ، گرگ و کرکس ساخته شده باشد در نماز حمل نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۲۷۱] در لباس مادر یا مربّه فقط نجاست بولیه مورد عفو است لکن نجاست غیر بولیه تطهیر می خواهد.

**مسئله پنجم:** [۲۷۲] مادر یا دایه‌ای که کارش بچه‌داری است جواز نماز در آن لباس را دارد لکن احوط قضاء نمازهاست.

### طرق ناپاکی

**مسئله اوّل:** [۲۷۳] یکی از طرق یا راه‌های ناپاکی و نجاست اصابت «اعیان نجسه» است در حال «رطوبت» آن‌ها طوری که رطوبت عین نجس سرایت کند به شیء پاک.

**مسئله دوّم:** [۲۷۴] اعیان نجسه جامده چون: مُسری نجاست نیستند شیء پاک را نجس نمی‌تواند مگر در صورتی که شیء پاک مایع یا مرطوب باشد.

**مسئله سوّم:** [۲۷۵] اگر فلزات را آب کند و در ظرف نجس بریزد هر چند مایع گفته می‌شود لکن نجس نمی‌شود.



**مسئله چهارم:** [۲۷۶] مایع «غلیظ» در ملاقات با نجاست فقط محل ملاقات با او نجس می‌شود لکن مایع «رقیق» تماماً نجس می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۷۷] معیار غلظت و رقیق بودن این است که اگر مقداری از آن را بردارد جایش فوراً پُر نشود غلیظ و اگر فوراً پُر شود رقیق گفته می‌شود.

### طُرُق ناپاکی (۲)

**مسئله اوّل:** [۲۷۸] یکی دیگر از راه‌های ناپاکی و نجاست اصابت «متنجّس اوّل» است در حال «رطوبت» آن با شیء پاک طوری که سرایت کند به آن شیء.

**مسئله دوّم:** [۲۷۹] چیزی که عین نجس مثل خون یا بول به آن اصابت کرده «متنجّس اوّل» گفته می‌شود و اصابت آن به شیء دیگر «متنجّس دوّم» را بوجود می‌آورد که حکم متنجّس اوّل را ندارد.

**مسئله سوّم:** [۲۸۰] مثلاً دست شما خونی یا بولی شده به لباس شما خورده، لباس شما «متنجّس اوّل» است و لباس شما به فرش اصابت کرده فرش «متنجّس دوّم» گفته می‌شود در این مثال لباس نجس کننده است لکن فرش نجس کننده نیست چون دوّم حکم اوّل را ندارد.

**مسئله چهارم:** [۲۸۱] در اصابت متنجّس اوّل رطوبت شرط است که یکی از آنها (مُلاقی-مُلاقا) باید مرطوب باشد، و الاً حکم سرایت جاری نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۸۲] تمام این چهار مسئله در قبال جامدات مرطوب بوده لکن شیء دوّم اگر مایع باشد مثل آب قلیل ولو با متنجّس دوّم اصابت کند نجس می‌شود.

### جاهایی که پاکی شرط است

**مسئله اوّل:** [۲۸۳] در «نماز» واجب یا مستحبی حتی جزء فراموش شده پاکی بدن و لباس نمازگزار شرط است الاً نجاست معفوّه که قبلاً ذکر شد.



**مسئله دوم:** [۲۸۴] در «طواف» خانه خدا، واجب باشد یا مستحب، در حج باشد یا عمره پاک بودن بدن و لباس شرط است الا نجاست معفوّه که قبلاً ذکر شد.

**مسئله سوم:** [۲۸۵] «محل سجده» باید پاک باشد لکن سایر مواضع سجده بهتر است پاک باشد چون: محل کفّین، ابهامین و رکبتین و در سجده شکر محل سینه و پستانها.

**مسئله چهارم:** [۲۸۶] چیزی که مسلوس و مبطون بر خود می‌بندد از حکم طهارت استثناء شده لکن سعی کند به لباس یا احرامش سرایت نکند.

**مسئله پنجم:** [۲۸۷] بنداز یا پارچه‌ای که مجروحین از آن ناگزیراند همچنان از حکم طهارت استثناء شده لکن جایی که لزوم ندارد نبندد.

## نماز و ناپاکی

**مسئله اول:** [۲۸۸] اگر بعد از نماز متوجه شود که نمازش با نجاست خوانده شده لکن قبل از نماز اطلاعی نداشته نمازش صحیح بوده اعاده و قضا ندارد.

**مسئله دوم:** [۲۸۹] اگر در بین نماز بفهمد که نمازش با نجاست همراه است اگر تبدیل یا تطهیر بدون عمل منافی ممکن است انجام دهد، والا بشکند و از سر بخواند.

**مسئله سوم:** [۲۹۰] اگر در بین نماز بفهمد که نمازش با نجاست همراه بوده و از سویی تبدیل یا تطهیر او را از درک یک رکعت در وقت هم مانع می‌شود نماز را با همان وضعیّت بخواند و بعد از وقت قضاء نماید.

**مسئله چهارم:** [۲۹۱] اگر قبل از نماز می‌دانسته که لباس یا بدنش نجس است لکن غفلت کرده به نماز می‌ایستد و در اثناء یادش می‌آید نمازش باطل است.



**مسئله پنجم:** [۲۹۲] اگر لباس را آب بکشد و مشغول نماز شود لکن بعد از نماز بفهمد که پاک نشده بوده نمازش صحیح است.

### نماز و لباس ناپاک

**مسئله اول:** [۲۹۳] کسی که یک لباس نجس دارد و نمی‌تواند به هر دلیل بیرونش نماید سرد است یا ناظر محترم وجود دارد با همان لباس نماز بخواند.

**مسئله دوم:** [۲۹۴] اگر چنین کسی می‌تواند لباس را بیرون بیاورد مخیر است بین نماز عاری یا نماز با لباس نجس و در صورت دوّم قضا هم نماید.

**مسئله سوّم:** [۲۹۵] اگر اجمالا می‌داند که یکی از دو لباسی که دارد نجس است با هر دو نماز بخواند صحیح است.

**مسئله چهارم:** [۲۹۶] اگر دو جای بدن یا لباس نجس است و آبی که دارد برای یکی کافی است، همان یکی را علی‌التخیر آب بکشد و به حکم نماز با بدن و لباس نجس عمل کند که اتمام و قضاء باشد.

**مسئله پنجم:** [۲۹۷] در مسئله چهارم اگر نجاست یکی بیشتر و نجاست دیگری کمتر است، بیشتر را آب بکشد و با نجاست کمتر نمازش را خوانده قضا هم نماید.

### مسجد و ناپاکی

**مسئله اول:** [۲۹۸] نجس کردن مسجد حرام بوده تطهیر آن «علی‌التعین» بر کسی که نجس کرده واجب است و «علی‌التخیر» بر همه در صورتی که معلوم نباشد چه کسی نجس کرده باشد.

**مسئله دوم:** [۲۹۹] کسی که در «سعه» وقت وارد مسجد می‌شود اول تطهیر مسجد واجب است سپس نماز اما در «ضیق» وقت اول نماز بخواند و سپس تطهیر کند.



**مسئله سوم:** [۳۰۰] کسی که در سعه وقت وارد مسجد شده ولی نماز خوانده و تطهیر نکرده نمازش باطل نیست لکن گناه مرتکب شده است.

**مسئله چهارم:** [۳۰۱] اگر اجمالا بدانند یکی از دو چیز مسجد نجس شده یا یکی از دو مسجد ناپاک است هر دو را تطهیر کند.

**مسئله پنجم:** [۳۰۲] حمل منتجس جامد اگر موجب هتک حرمت مسجد می شود جایز نیست، و الا جایز است.

### چگونگی تطهیر

**مسئله اول:** [۳۰۳] اگر تطهیر مسجد بر نجس کردن قسمتی از جاهای دیگر آن توقف داشته باشد تطهیر کند در صورتی که بشود بعداً جاهای دیگرش را نیز تطهیر نماید.

**مسئله دوم:** [۳۰۴] کسی که نجس شدن مسجد را دیده لکن فرصت تطهیر ندارد واجب است دیگران را اطلاع دهد.

**مسئله سوم:** [۳۰۵] اگر تطهیر مسجد بر تخریب همان موضع متوقف باشد در صورتی که خرابی قابل اعتنایی نباشد انجام دهد و الا تطهیر واجب نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۰۶] اگر فرش یا حصیر مسجد نجس شود تطهیر آن بر نجس کننده و دیگران احتیاط و جوبی است نه فتوی.

**مسئله پنجم:** [۳۰۷] مسجدی که خراب شده باز هم تنجیس آن حرام و تطهیر آن واجب است و همین حکم است در حرم معصومین علیهم السلام، لکن در حسینیه ها و تکیه خانه ها احوط و جوبی است.



## مساجد غضبی و معابد

**مسئله اول:** [۳۰۸] مسجدی که غضب و سپس تبدیل به موزه تاریخی شده و مردم در آن با کفش و نجاست راه می‌روند برای مسلمان تنجیس آن حرام لکن تطهیر آن واجب نیست.

**مسئله دوم:** [۳۰۹] مسجدی که غضب و سپس خانه، مغازه یا تفریحگاه شده اگر آثاری از اعمار باقی نمانده حکم تنجیس و تطهیرش نیز منتفی شده و اگر دیوار و اثری باقی است حرمتش را نگهدارد.

**مسئله سوم:** [۳۱۰] معابد کفار چون: بیع و کلیسا هر چند حکم مسجد را ندارد لکن توهین و تنجیس آنها توهین به اهل آن بوده جداً پرهیز شود.

**مسئله چهارم:** [۳۱۱] اگر تنجیس معابد کفار موجب بی‌احترامی و هتاک‌ی به اهل آنان شود و مفسده اجتماعی بار آورد حرمت آن قطعی و از این کار جداً پرهیز شود.

**مسئله پنجم:** [۳۱۲] معابد هند و چین حکم بیع و کلیسا را داشته جداً قابل احترام است به ویژه اگر توهین به آنان موجب توهین به معابد مسلمانان شود.

## مسجد و نجاسات انجس

**مسئله اول:** [۳۱۳] اگر مسجد به نجاسات «انجس» چون: آب دهان سگ و خوک آلوده شده، سنگ، آهن، چوب، شیشه و لوازم سخت افزار آن را نجس کند اول خاک مالی و سپس سه بار آب بکشد.

**مسئله دوم:** [۳۱۴] اگر مسجد به «قمار» العیاذ بالله آلوده شود با آب پاک نشده استغفار نماید؛ زیرا نجاست معنوی پاک کننده معنوی می‌خواهد.

**مسئله سوم:** [۳۱۵] اگر در مسجد معامله «ربوی» صورت بگیرد باز هم با آب پاک نشده استغفار لازم است، چون نجاست اقتصادی نیز معنوی بوده مظهر معنوی می‌خواهد.



**مسئله چهارم:** [۳۱۶] اگر مسجد به «غیبت مؤمن» و سایر اعمال حرام آلوده شود باز هم با آب پاک نشده استغفار واجب است، چون نجاست معنوی مطهر معنوی می‌خواهد.

**مسئله پنجم:** [۳۱۷] بیرون، پشت بام، زیر سقف و مناره‌های مسجد حکم درون آن را دارد و لکن دهلیز، آشپزخانه، اطاق خدام، پیش نماز و انبار مسجد، حکم موارد قبل را ندارد.

### آب کشیدن

**مسئله اول:** [۳۱۸] شیئی متنجس به بول در آب قلیل دو بار و در آب کُر یا جاری یک بار آب کشیده می‌شود و چنانچه آن شیئی نرم باشد فشار دهد تا غسله آن خارج شود.

**مسئله دوم:** [۳۱۹] اگر نجاست به باطن اشیاء نفوذ نماید و قابل فشار دادن نباشد مثل: صابون، چوب، کوزه و امثال اینها بقدری در آب بگذارد تا به اعماقش نفوذ کند سپس آب بکشد.

**مسئله سوم:** [۳۲۰] چیزهایی که به غیر بول نجس شده یا با یک واسطه به بول آلوده شود بعد از برطرف کردن عین نجاست یک بار ولو با آب قلیل آب بکشد و احتیاط دوبار است.

**مسئله چهارم:** [۳۲۱] اگر از گل متنجس کوزه یا ظرف دیگر بسازد، بعد از خشک شدن و یک بار آب کشیدن ظاهر آن پاک می‌شود لکن باطن آن بدون نفوذ آب پاک نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۲۲] اگر خمیر نجس شده را نان پزند، با قرار دادن آن در آب و نفوذ آب به تمام حجرات نان پاک می‌شود.

### آب دهان سگ و خوک

**مسئله اول:** [۳۲۳] ظرفی را که سگ از آن آب یا غذا خورده و لیسیده باشد، باید با خاک پاک خاکمالی و سپس دو مرتبه با آب قلیل از باب فتوی و سه بار از باب احتیاط آب بکشد، اما با آب کر یا جاری یک بار کافی است.





**مسئله دوم:** [۳۲۴] ظرفی را که سگ فقط با زبانش از آن غذا خورده لکن لیس نزده از باب احتیاط خاکمالی و سپس آب بکشد.

**مسئله سوم:** [۳۲۵] اگر آب ظرفی را که سگ از آن آب خورده و لیسیده بر ظرف دیگر بریزد ظرف دوم حکم ظرف اول را دارد.

**مسئله چهارم:** [۳۲۶] ظرفی را که خوک از آن آب خورده و لیسیده یا موش صحرائی در آن مرده باشد با هفت بار آب کشیدن در قلیل یا جاری پاک می‌شود و خاکمالی نمی‌خواهد.

**مسئله پنجم:** [۳۲۷] ظرفی که دهان تنگ دارد و نمی‌شود خاکمالی کرد به نجاست خود باقی می‌ماند الا این که خاک مخلوط با آب را به داخل آن ریخته بشدت تکان دهد تا به همه نقاط برسد سپس بشوید.

### چگونگی تطهیر

**مسئله اول:** [۳۲۸] اگر لباس به بول نوزادی که غذاخور نشده نجس شود ولو این که دو سالش تمام شده باشد با یک آب ریختن پاک می‌شود و «فشار» نمی‌خواهد.

**مسئله دوم:** [۳۲۹] ظرفی که به واسطه شراب نجس شده «سه» بار آب کشیدن لازم است حتی در کر و جاری اگر چه احوط «هفت» بار است.

**مسئله سوم:** [۳۳۰] ظرفی که با غیر شراب نجس شده با آب قلیل «سه» بار و با آب جاری و کر «یک» بار پاک می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۳۱] اگر باران به فرش یا لباس نجس برسد و در اعماق آن نفوذ کند پاک شده «فشار» دادن نمی‌خواهد.



**مسئله پنجم:** [۳۳۲] در چند بار آب کشیدن «توالی» شرط نبوده می شود با فاصله های حتی یک روزه تعداد را تکمیل کرد.

### چگونگی تطهیر (۲)

**مسئله اول:** [۳۳۳] اگر شیر نجس شود می شود پنیر ساخته در آب کر یا جاری بگذارد تا به تمام اعماقش نفوذ کند آنگاه پاک می شود.

**مسئله دوم:** [۳۳۴] مایعات رقیقه ای که سخت نمی شود قابل پاک شدن نیست الا با از بین بردن خودشان.

**مسئله سوم:** [۳۳۵] ظروف بزرگی چون خمره مثلاً با ریختن آب قلیل در داخل آن و خالی کردن آب بشرط تعدد که ذکر شد پاک می شود و در صورتی که آب آن را توسط چیزی باید بیرون کند آن چیز را هم در هر نوبت آب بکشد.

**مسئله چهارم:** [۳۳۶] اگر مواد خوراکی مثل: گوشت، گندم، برنج و امثال آنها نجس شود طوری که نجاست به داخل نفوذ نکند با آب کشیدن ظاهرشان پاک می شود - اگر به داخل نفوذ کرده - باید مقداری در آب بگذارد که مطمئن شود آب به درون آنها نفوذ کرده باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۳۷] چربی که در ظرف، دست و صورت یا سایر بدن مانع رسیدن آب به پوست نباشد ضرر ندارد - اگر مانع باشد - آب کشیدن اشکال دارد.

### چگونگی تطهیر (۳)

**مسئله اول:** [۳۳۸] اگر پارچه را با چیزی متنجس رنگ کرده باشد با آب کشیدن در صورتی پاک می شود که غساله ای مضاف بیرون ندهد.

**مسئله دوم:** [۳۳۹] پارچه ای را که با صابون نجس شسته باشد با آب کشیدن پاک می شود هر چند کف صابون در آن دیده شود.



**مسئله سوّم:** [۳۴۰] طلاجاتی را که مُشرك ساخته است با آب کشیدن ظاهرش پاک می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۴۱] اگر تنور نجس شده را با آب قلیل از بالا به پایین آب بکشد و غسله‌ی آن یا جذب شود و یا بیرون بکشد پاک می‌شود و احتیاطاً دوبار آب بکشد.

**مسئله پنجم:** [۳۴۲] زمینی که نجس شده با ریختن آب قلیل پاک می‌شود هر چند غسله‌اش جذب شود چه رسد از آب کشیدن.

### احکام محتضر

**مسئله اوّل:** [۳۴۳] به احتیاط واجب محتضر را به پشت رو به قبله بخواباند و در این کار از وّلی او اجازه بگیرد.

**مسئله دوّم:** [۳۴۴] مستحّب است شهادتین، عقاید حقه و اقرار به ائمه (ع) را بر او تلقین نموده چنانچه جان دادنش سخت شود وی را بر جا نمازش بکشاند.

**مسئله سوّم:** [۳۴۵] مستحّب است جنب و حائض پهلوی محتضر نباشند و بعد از جان دادن چشمان، لبها و چانه او را ببندند تا بد منظر نشود و دست و پایش را دراز کرده پارچه‌ای رویش ببندازند.

**مسئله چهارم:** [۳۴۶] اگر شب بمیرد چراغ روشن کند و تنه‌ایش نگذارند و خوب است این کار با قرآن خواندن بوده مؤمنین را در تشییع خبر کنند.

**مسئله پنجم:** [۳۴۷] مستحّب است در آستانه مرگ آب بکامش بچکانند و دگمه‌های لباسش را باز نموده رو اندازش را سبک نمایند و صافات و عدیله را کنارش بخوانند.

### میّت انسان

**مسئله اوّل:** [۳۴۸] میّت انسان نجس است و لازم است قبل از اغسال ثلاثه نجاست را از بدن میّت برطرف کند.



**مسئله دوم:** [۳۴۹] میّت انسان را بعد از برطرف کردن نجاست باید با آب «سدر» سپس با آب «کافور» و پس از آن با آب «خالص» غسل دهد.

**مسئله سوم:** [۳۵۰] لازم است آب سدر، کافور، مکان و فضاء، مباح، طاهر و مأخوذ بالحیاء نباشد و الاّ غسل باطل است.

**مسئله چهارم:** [۳۵۱] اگر بعد از غسل از میّت حدث اصغر یا اکبر خارج شود اعاده غسل لازم نیست هر چند وارد قبر هم نکرده باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۵۲] اگر میّت به نجاست خارجیّه در اثناء یا بعد از غسل نجس شود تطهیر شود حتی اگر در قبر گذاشته باشد لکن بعد از دفن لازم نیست.

### شوینده میّت انسان

**مسئله اول:** [۳۵۳] شوینده (غسل دهنده) میّت انسان بایستی: بالغ، عاقل، مسلمان و مماثل باشد الاّ در زوج و زوجه که مماثلت شرط نیست.

**مسئله دوم:** [۳۵۴] اگر مماثل یافت نشود حتی کافر یا مخالف، غسل ساقط است لکن به احوط و جویی از روی لباس غسل دهد.

**مسئله سوم:** [۳۵۵] دو کس غسل داده نمی‌شود: یکی شهیدی که در صحنه جنگ به اذن معصوم<sup>(ع)</sup> یا نایب وی جان داده باشد، دیگری محکوم به اعدام در باب قصاص که پیشاپیش غسل می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۳۵۶] کسی که در حال حیض یا جنابت بمیرد، اغسال ثلاثه کفایت می‌کند.

**مسئله پنجم:** [۳۵۷] کسی که در حال احرام بمیرد در غسل دوّم کافور استعمال نمی‌شود الاّ در مرگ بعد از سعی صفا و مروه.



## حنوط میّت انسان

**مسئله اوّل:** [۳۵۸] بعد از شستن میّت انسان واجب است با قدری کافور مواضع هفت گانه سجده را حنوط نماید.

**مسئله دوّم:** [۳۵۹] مستحبّ است کافور را بر سینه میّت که در سجده شکر بر زمین قرار می‌گیرد، مفاصل، پشت دستها، کف پاها و نوک بینی که محل ارغام است نیز بمالد.

**مسئله سوّم:** [۳۶۰] مستحبّ است مقداری کافور از هفت مثقال صیرفی کمتر نباشد.

**مسئله چهارم:** [۳۶۱] گذاشتن کافور بر چشم، گوش، بینی، و صورت میّت جداً کراهت دارد.

**مسئله پنجم:** [۳۶۲] مستحبّ است بعد از کافور حنوط با تربت را فراموش نکند لکن اکتفا کند به پیشانی، کفّین و سینه اما در اسافل بدن موجب بی‌احترامی به تربت است.

## کفن میّت انسان

**مسئله اوّل:** [۳۶۳] واجب است میّت انسان را بعد از غسل و حنوط با سه پارچه (لنگ، پیراهن و سرتاسری) کفن نماید و مقدار هر کدام در کتب آداب آمده مراجعه شود.

**مسئله دوّم:** [۳۶۴] اگر امر دایر شود بین یکی از سه قطعه، سرتاسری مقدّم است و اگر امر دایر شود بین لنگ و پیراهن، پیراهن مقدّم است و اگر امر دایر شود بین پوشاندن عورت بالکلیّه و بین پوشاندن قُبُل و دُبُر، دومی مقدّم است.

**مسئله سوّم:** [۳۶۵] اگر امر کفن دایر شود بین مُردار و غصبی، مُردار مقدّم است چنان که در صورت انحصار، کفن بر مردار جائز است.

**مسئله چهارم:** [۳۶۶] جنس کفن بایستی از پنبه یا کتان باشد یا مخلوطی که پنبه یا کتان در آن غالب یا اغلب باشد.



**مسئله پنجم:** [۳۶۷] کفن بایستی از جنس ابریشم و نجس نباشد الا در حال اضطرار.

### هزینه کفن میت

**مسئله اول:** [۳۶۸] هزینه «کفن» میت از اصل ترکه او قبل از دین و وصیت خارج می‌شود و هزینه «دفن» چون: پول زمین، حمل میت، آب غسل، سدر، کافور، حفر و مالیات دولتی نیز از ترکه خارج می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۶۹] هزینه‌های عرفی بغیر از کفن و دفن منوط به اجازه ورثه است بجز ورثه صغیر و سفیه از قبیل: فاتحه، شب هفت، اربعین، ختمات و امثال آنها.

**مسئله سوم:** [۳۷۰] کفن زن به عهده شوهر است در صورت یسرت و توان مالی او حتی با قرض کردن لکن در صورت عُسرت و عدم توانایی به دوش بیت‌المال است.

**مسئله چهارم:** [۳۷۱] کفن واجب النفقه بعهدہ خودش می‌باشد و اگر ندارد بعهدہ مؤمنین یا بیت‌المال است همچنان کسی که ترکه ندارد.

**مسئله پنجم:** [۳۷۲] هزینه دفن زن به دوش شوهر نیست لکن مستحب اکید است.

### مستحبات کفن میت

**مسئله اول:** [۳۷۳] در مرد: عمامه، ران پیچ، پارچه‌ای که با آن دور شکم را می‌بندند و در زن: مقنعه، سینه‌بند و روانداز سرتاسری که نوعاً از برد یمانی ساخته و بافته بر زن و مرد مستحب است.

**مسئله دوم:** [۳۷۴] مستحب است کفن از مال حلال، قیمتی، سفید، ندوخته به ویژه با احرام حج یا عمره بر میت پوشانده شود.

**مسئله سوم:** [۳۷۵] مستحب است کفن رو به قبله پوشانده شود و اطراف آن شهادتین و عقائد حقّه در قطعه سرتاسری نوشته شود لکن از کمر به پایین پرهیز شود.



**مسئله چهارم:** [۳۷۶] نوشتن دعای جوشن کبیر و صغیر بر سرتاسری، ابیات سلمان فارسی در قسمت بالایی آن مستحب است.

**مسئله پنجم:** [۳۷۷] مستحب است کفن خود را خود تهیه و مکرر به آن نگاه نماید.

### مکروهات کفن میت

**مسئله اول:** [۳۷۸] کفن میت را سیاه رنگ یا مطلق رنگهای دیگر انتخاب کردن مکروه است.

**مسئله دوم:** [۳۷۹] کفن میت را با آهن بریدن، گذاشتن آستین و دکمه مکروه است.

**مسئله سوم:** [۳۸۰] کفن میت را از مخلوط با ابریشم انتخاب کردن و با رنگ سیاه روی آن نوشتن کراهت دارد.

**مسئله چهارم:** [۳۸۱] عمامه بدون حنک گذاشتن، کفن چرکین یا دوخته بودن و در خرید آن سخت گرفتن کراهت دارد.

**مسئله پنجم:** [۳۸۲] نخ کفن را با آب دهان تر کردن، با غیر کافور خوشبو کردن و با طهارت نبودن کراهت دارد.

### هر دو جریده

**مسئله اول:** [۳۸۳] مستحب است همراه میت انسان دو چوب تر مسمی به «جریده‌تین» یکی در طرف راست چسبیده به بدن و دیگری در طرف چپ بین پیراهن و سرتاسری از قسمت ترقوه بسوی پایین بگذارد.

**مسئله دوم:** [۳۸۴] جنس جریده‌تین از چوب خرما باشد و اگر ممکن نبود از چوب سدر، انار، بید یا هر درخت تر دیگر تهیه شود.

**مسئله سوّم:** [۳۸۵] آنچه بر حاشیه کفن نوشته می‌شد بر جریده تین می‌نویسد که بهتر است با آب تربت باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۸۶] لازم است هر دو چوب را از آلودگی محافظت کرده با پارچه‌ای بپیچد و بر راست آن شهادتین و بر چپ آن اسامی ائمه<sup>(ع)</sup> را بنویسد.

**مسئله پنجم:** [۳۸۷] اگر جریده تین فراموش شود یکی را روی قبر قسمت سر و دیگری را در قسمت پا بگذارد.

### نماز بر میت

**مسئله اوّل:** [۳۸۸] واجب است بر میت مسلمانی که شش سالش تمام شده باشد، مرد باشد یا زن نماز خوانده شود که در حقیقت دعاست.

**مسئله دوّم:** [۳۸۹] پنج تکبیر در نماز واجب است که بعد از تکبیر اوّل شهادتین و بعد از دوّمی درود بر پیامبر و آل و بعد از سوّمی دعا برای مؤمنین و مؤمنات و بعد از چهارمی دعا برای خود میت و با گفتن پنجمی فارغ می‌شوی.

**مسئله سوّم:** [۳۹۰] در نماز میت طهارت شرط نیست و همچنان مباح بودن لباس و پوشش عورت نیز شرط نیست لکن مستحب است تمام این‌ها رعایت شود.

**مسئله چهارم:** [۳۹۱] نماز گزار باید از میت دور نبوده مقابل آن باشد الا در جماعت که فاصله داشتن ضرر ندارد و تابوت فاصله حساب نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۹۲] نماز بایستی بعد از کفن، غسل، حنوط و قبل از دفن باشد و عورت میت در وقت نماز پوشیده بوده نماز هم به اذن ولی باشد.

### صورت تفصیلی نماز

**مسئله اوّل:** [۳۹۳] بعد از تکبیر اوّل بگوید:





«اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له وان محمداً عبده ورسوله»، ارسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره الكافرون.

**مسئله دّوم:** [۳۹۴] بعد از تكبير دّوم بگويد:

«اللّهم صلّ على محمّد و آل محمّد» و بارک على محمّد و آل محمّد و ارحم محمّداً و آل محمّد كافضل ماصليّت و باركت و ترّحمت على ابراهيم و آل ابراهيم انك حميدٌ مجيدٌ.

**مسئله سوّم:** [۳۹۵] بعد از تكبير سوّم بگويد:

«اللّهم اغفر للمؤمنين و المؤمنات» و المسلمين و المسلمات الاحياء منهم و الاموات تابع بيتنا و بينهم بالخيرات انك مجيب الدعوات، انك على كل شى قدير.

**مسئله چهارم:** [۳۹۶] بعد از تكبير چهارم بگويد:

«اللّهم اغفر لهذا الميّت» اللّهم ان هذا المسجى قدّامنا عبدك و ابن عبدك و ابن امتك نزل بك و انت خيرٌ منزول به.

**مسئله پنجم:** [۳۹۷] تكبير پنجم را گفته فارغ می‌شود، اما صورت واجب نماز جملات بين گيومه - هاست.

### احكام نماز ميّت

**مسئله اوّل:** [۳۹۸] اگر علم داشته که نماز ميّت صحيح نبوده از سر بخواند چه از سر اجتهاد بوده يا از سر تقليد فرقى ندارد.

**مسئله دوّم:** [۳۹۹] اگر شك داشته که نماز بر ميّت خوانده شده يا خير؟ دوباره بخواند تا شك برطرف شود.



**مسئله سوّم:** [۴۰۰] اگر شك داشته که نماز خوانده شده صحیح بوده یا باطل اعتناء نکرده بنا بر صحت بگذارد.

**مسئله چهارم:** [۴۰۱] اگر نماز میتی فوت شده تا زمانی که بدن متلاشی نشده بالای قبرش بخواند.

**مسئله پنجم:** [۴۰۲] نماز میت فرادی و به جماعت جائز است لکن در جماعت امام از مأوم چیزی متحمل نمی شود.

### آداب نماز میت

**مسئله اوّل:** [۴۰۳] مستحب است نماز میت با طهارت انجام شود مائیه باشد یا ترابیه فرقی ندارد.

**مسئله دوّم:** [۴۰۴] مستحب است نماز میت با جماعت خوانده شود و جای آن بلندتر باشد.

**مسئله سوّم:** [۴۰۵] مستحب است در تکبیرها دستها را بلند کند و با کف دست قبله را استقبال نماید.

**مسئله چهارم:** [۴۰۶] مستحب است امام جماعت اذکار را بلند بخواند تا همه بشنوند.

**مسئله پنجم:** [۴۰۷] مستحب است نماز در جایی خوانده شود که اکثریت آنجا اجتماع می کنند.

### احکام متفرقه نماز میت

**مسئله اوّل:** [۴۰۸] دعاهاى خارج از گیومه‌ها واجب نیست، بناءً می توان دعاهاى دیگری خواند.

**مسئله دوّم:** [۴۰۹] ترتیب خاص در نماز میت واجب نیست، بناءً می شود دعاها را جابجا کرد، لکن بهتر کیفیتی است که بیان شد.



**مسئله سوّم:** [۴۱۰] جملات بین گیومه‌ها را نیز می‌شود جابجا کرد، یعنی: شهادتین را بعد از تکبیر دوّم یا صلوات را بعد از اوّل یا غفران را بجای صلوات بجا آورد لکن ترتیبی که بیان شد بهتر است رعایت شود.

**مسئله چهارم:** [۴۱۱] میّتی که عالم عزتمند است می‌شود چند بار بر جنازه‌اش نماز خواند.

**مسئله پنجم:** [۴۱۲] نماز غیر بالغ صحیح است لکن از دوش بالغین ساقط نمی‌شود.

### دفن میّت

**مسئله اوّل:** [۴۱۳] دفن میّت مسلمان واجب کفایی است که هرگاه یک یا چند تن انجام دهد از دیگران ساقط می‌شود و الاّ بگردن همه می‌ماند.

**مسئله دوّم:** [۴۱۴] دفن پنهان ساختن میّت را در خاک است طوری که بوی او مردم را اذیت نکند و درندگان نتوانند بیرون آورند.

**مسئله سوّم:** [۴۱۵] میّت مسلمان را در قبر به پهلو راستش بخواباند تا رو به قبله دفن شود و هرگاه جهت قبله به گمان هم پیدا نشود استقبال ساقط است.

**مسئله چهارم:** [۴۱۶] چند میّت را در یک قبر دفن نکنند الاّ از باب اضطرار که جز آن ممکن نباشد.

**مسئله پنجم:** [۴۱۷] اگر میّت در کشتی باشد و ساحل پیدا نباشد یا قوانین کشتی‌رانی اجازه نگهداری و انتقال را ندهد میّت را داخل خمره‌ای نموده به دریا بیندازند و اگر خمره یافت نشود وزنه‌ای به پای میّت بسته به دریا بیندازند.



## جواز نبش

**مسئله اول:** [۴۱۸] اگر فتنه اجتماعی با دیدن جسد رفع می‌شود یا حقی در محاکم به حقدار می‌شود نبش قبر جائز است.

**مسئله دوم:** [۴۱۹] اگر مالی معتابه با میت دفن شده که برای مالکش قابل تحمّل نیست نبش جائز است.

**مسئله سوم:** [۴۲۰] اگر میت را بدون غسل، کفن و حنوط یا در زمین غصبی دفن کرده باشند، نبش جائز است.

**مسئله چهارم:** [۴۲۱] اگر در نبش رجحانی باشد، مانند: انتقال جسد به مشاهد مشرفه یا خلاف وصیت دفن شده باشد، نبش جائز است.

**مسئله پنجم:** [۴۲۲] اگر میت در جایی دفن شده که توهین است، مانند: چاه فاضلاب، محل ریختن آشغال یا در مسیر آبرفت‌ها نبش جائز است و در غیر این موارد حرام و ممنوع است.

## احکام دفن

**مسئله اول:** [۴۲۳] اگر مادر با فرزندش یکجا بمیرد، مادر را رو به قبله دفن کرده پشت سرش آینه قرار دهد تا صورت فرزندش هم به سمت قبله شود.

**مسئله دوم:** [۴۲۴] اگر مادر بیچه کافر و بیچه از پدر مسلمان باشد، مادر را پشت به قبله دفن کنند تا صورت بیچه طرف قبله شود.

**مسئله سوم:** [۴۲۵] بیچه‌ی کمتر از چهار ماه را در پارچه‌ای پیچیده دفن کنند، اما بیچه‌ای که چهار ماه را کامل کرده و روح در آن دمیده بغیر از نماز همه چیز می‌خواهد.



**مسئله چهارم: [۴۲۶]** اگر جزء بدن میت که سینه در آن قرار دارد و یا عضوی که استخوان دارد، تمام احکام میت را دارا بوده لکن جزئی که استخوان ندارد در پارچه‌ای پیچیده دفن شود.

**مسئله پنجم: [۴۲۷]** عضوی که از بدن انسان زنده جدا می‌شود، مانند: قطع پا یا دست چنانچه با استخوان باشد احکام میت مسلمان را دارد و آلا خیر.

### سایر احکام دفن

**مسئله اول: [۴۲۸]** میت مسلمان را نباید در قبرستان کفار و میت کفار را نباید در قبرستان مسلمان دفن کرد.

**مسئله دوم: [۴۲۹]** دفن میت جدید در قبری که صاحبش پوسیده و خاکستر شده جائز است مگر در جایی که کسی آن مکان را برای او وقف کرده باشد.

**مسئله سوم: [۴۳۰]** قبر را چهار گوش قرار داده تسنیم (پشت ماهی) نکند و ارتفاع آن را بیشتر از چهار انگشت باز قرار ندهد و بر آن بارگاه نسازد، الا بزرگان دین، شهدا و صلحایی که عمری برای دین وقف بوده‌اند.

**مسئله چهارم: [۴۳۱]** قبر را قبله قرار ندهد و بجز مشخصات، آیات قرآن را که موجب وهن دین و مذهب است بر آن ننویسد.

**مسئله پنجم: [۴۳۲]** قبور انبیاء، اوصیاء، شهداء و علمای عامل را می‌شود بوسید و بر آن بنا ساخته کنارش قرآن خواند و خدا را عبادت کرد.

## تشییع میّت

**مسئله اوّل:** [۴۳۳] تشییع میّت مسلمان از حقوقش به حساب آمده ثواب زیاد دارد که آدابش را در کتاب آداب دنبال کنید.

**مسئله دوّم:** [۴۳۴] در تشییع جنازه مسلمان طمأنینه، خشوع، دنبال جنازه بودن، دعا و پیاده راه رفتن از شئونات است و مستحب.

**مسئله سوّم:** [۴۳۵] در تشییع جنازه مسلمان خندیدن، لهو و لعب، تند راه رفتن، سواره تشییع کردن خلاف شئونات بوده مکروه است.

**مسئله چهارم:** [۴۳۶] در طول تشییع تفکر نمودن، استغفار برای خود و میّت و خود را بجای میّت فرض کردن از آداب بوده تأکید شده است.

**مسئله پنجم:** [۴۳۷] در تشییع جنازه لطمه زدن، صورت خراشیدن، بی‌تابی کردن، شکایت از خداوند، کفر گفتن، سوء ظن به خدا و... ممنوع بوده برعکس صبور و راضی بودن ممدوح و مأجور است.

## مسایل متفرقه میّت

**مسئله اوّل:** [۴۳۸] بایسته است در شب اوّل دفن میّت دو رکعت «نماز وحشت» بر او بخوانند که در رکعت اوّل بعد از حمد آیه الکرسی و در رکعت دوّم بعد از حمد ده مرتبه سوره قدر بخواند و ثواب آن را به روح میّت هدیه کند.

**مسئله دوّم:** [۴۳۹] زمان نماز وحشت بهتر است بعد از نماز مغرب و قبل از عشاء باشد هر چند در هر موقع شب اوّل جایز است و هرگاه به شهر یا کشور دیگری انتقال دهد نماز را هم تأخیر بیندازد.



**مسئله سوّم:** [۴۴۰] مستحب است به صاحبان عزا سه وعده غذا بدهند و در حضور آنها غذا خوردن یا از غذای آنها خوردن مکروه است چه رسد از اینکه غذایی بر آنها تحمیل کند که ناجائز است.

**مسئله چهارم:** [۴۴۱] اگر میت مرد است ولیّ او طبقات ارث اوست و اگر زن است اوّل شوهرش و اگر او نباشد طبقات ارث اوست لکن وارثین مرد بر وارثین زن مقدّم است.

**مسئله پنجم:** [۴۴۲] اگر سدر، کافور یا یکی از این دو پیدا نشود و یا ممنوع التصرف باشد با آب خالص غسل داده تیمّم نیز بدهد.

### مسائل متفرّقه میت (۲)

**مسئله اوّل:** [۴۴۳] مستحب است میت را در نزدیک قبر سه بار توقّف دهد تا وحشتش فروکش کند و اگر مرد است از طرف سر و اگر زن است از طرف پهلو وارد قبر کند.

**مسئله دوّم:** [۴۴۴] مستحب است لنگ از ناف تا زانو، پیراهن از شانه تا ساق و سرتاسری درازتر از قد میت باشد طوری که دو سر آن بسته شود و پهنای آن به قدری باشد که روی هم بتواند قرار بگیرد.

**مسئله سوّم:** [۴۴۵] صورت تلقین میت و همچنان سایر آداب ریز تشییع، تلقین، تدفین و ترحیم را از کتب مفصل بدست آرید.

**مسئله چهارم:** [۴۴۶] در نماز و تلقین اگر بجای ضمائر مذکر مؤنث و بجای مؤنث مذکر خوانده شود مانع ندارد و باطل نیست، زیرا؛ میت مذکر به اعتبار جنازه بودن مؤنث گفته می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۴۷] مستحب است صاحبان عزا خاک قبر را با «پشت دست» (ظهور الاکف) و سایر مشایعین با «کف دست» جابجا کنند و سایر آداب را از کتب مفصل بدست آورید.





# مسائل طهارت







## طهارات ثلاثه

**مسئله اول:** [۴۴۸] پاکیزگی شرعی را در اصطلاح فقهاء «طهارات ثلاث» یا ثلاثه گویند که عبارتند از: وضو، غسل و تیمم.

**مسئله دوم:** [۴۴۹] طهارت وضو و غسل با آب صورت می گیرد و طهارت تیمم با خاک.

**مسئله سوم:** [۴۵۰] وضو و غسل بدل از دیگری انجام نمی شود لکن تیمم بدل از هر کدام وضو و غسل انجام می شود، یعنی: دو تای اول «بدل ناپذیر» و سومی «بدل پذیر» است.

**مسئله چهارم:** [۴۵۱] «صحت» شرعی هر کدام متوقف بر «نیت» و «اخلاص» است، بناءً «ریا» باطل کننده است، لکن «عجب» باطل نکرده از کمال آن می کاهد.

**مسئله پنجم:** [۴۵۲] هر کدام فی نفسه مستحب بوده، لکن به خاطر غایاتشان واجب یا مستحب مؤکد می شود.

## اقسام طهارات

**مسئله اول:** [۴۵۳] وضو دو قسم انجام می شود: اول «ترتیبی» و دیگری «ارتماسی» که هر کدام به جای خودش شرح داده می شود.

**مسئله دوم:** [۴۵۴] غسل نیز دو قسم انجام می شود: اول «ترتیبی» و دیگری «ارتماسی» که هر کدام به جای خودش شرح داده می شود.

**مسئله سوم:** [۴۵۵] وضو و غسل دو قسم دیگر هم دارد که بنام وضو و غسل «اصلی» و وضو و غسل «جبره‌ای» گفته می شود که هر کدام در محلّش شرح داده می شود.

**مسئله چهارم:** [۴۵۶] تیمم نیز «اصلی» و «جبره‌ای» دارد که در محلّش شرح داده خواهد شد.

**مسئله پنجم:** [۴۵۷] تیمم «ترتیبی» و «ارتماسی» ندارد بر خلاف وضو و غسل که ترتیبی و ارتماسی دارد.



## ارکان وضو

**مسئله اول:** [۴۵۸] وضو که عبارت از «غَسَلَات» و «مَسْحَات» (شستن‌ها و مسح کردن‌ها) است از ارکانی تشکیل شده که به ترتیب شرح داده می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۵۹] رکن اول وضو «شستن صورت» می‌باشد که همان غَسَله اولی است در اصطلاح فقهاء.

**مسئله سوم:** [۴۶۰] رکن دوم وضو «شستن دست راست و چپ» می‌باشد که همان غَسَله ثانیه و ثالثه است در اصطلاح فقهاء.

**مسئله چهارم:** [۴۶۱] رکن سوم وضو «مسح سر» است، البته قسمت جلو سر از فرق تا بالای پیشانی.

**مسئله پنجم:** [۴۶۲] رکن چهارم وضو «مسح پای راست و چپ» است، البته قسمت پشت پا از نوک انگشتان تا قُبّه.

## حدود غَسَلَات و مَسْحَات

**مسئله اول:** [۴۶۳] شستن صورت از ناحیه‌ی طول: از رُستنگاه موی پیشانی تا زیر زنق یا چانه و از ناحیه‌ی عرض: به اندازه عرض وَجَب است که عبارت از میان انگشت ابهام و انگشت شصت باشد.

**مسئله دوم:** [۴۶۴] شستن دست‌ها از آرنج است تا نوک انگشتان هر دو دست، البته از بالا به پائین.

**مسئله سوم:** [۴۶۵] مسح سر است، قسمت جلو سر به اندازه عرض سه انگشت بسته.

**مسئله چهارم:** [۴۶۶] مسح پای راست و چپ است، قسمت پشت پا از نوک انگشتان تا قُبّه (برآمدگی پشت پا).

**مسئله پنجم:** [۴۶۷] حدود فوق حدود واجب است لکن مستحب است از باب مقدمه واجب قدری بیشتر از حدود واجب را بشوید یا مسح کند و شستن دو دست نیز قبل از صورت از باب مقدمه است.



## غایات وضو

**مسئله اول:** [۴۶۸] یکی از غایات وضو «نماز» و «اجزای فراموش شده» آن است، یعنی: وضو برای خواندن نماز واجب می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۶۹] یکی دیگر از غایات وضو «طواف خانه» خداست، یعنی: وضو برای طواف خانه خدا در حج یا عمره واجب است.

**مسئله سوم:** [۴۷۰] یکی دیگر از غایات وضو «مس کتابت قرآن» است، یعنی: نوشته قرآن کریم بدون وضو جواز مس ندارد، بلکه حاشیه و میان خطها نیز بدون وضو مس نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۱] یکی دیگر از غایات وضو «مس اسماء مقدسه» متبرکه است، مانند: اسما انبیاء و اوصیاءشان و همچنین نام حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بنا بر احوط.

**مسئله پنجم:** [۴۷۲] یکی دیگر از غایات وضو «مس اسم جلاله» است که عبارت از الله باشد و همچنین سایر اسما و صفات باری تعالی اعم از حسنی و غیر آن، چه رسد از اسم اعظم.

## موجبات وضو

**مسئله اول:** [۴۷۳] یکی از موجبات وضو «خواب» است که غالب باشد بر چشم و گوش نه هر خوابی، نظیر: چرت یا پینکی و آنچه بنام موجبات یاد می‌شود بنام «نواقض» یا «مبطلات» نیز یاد می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۷۴] یکی دیگر از موجبات وضو «مستی» و «بی‌هوشی» است که در اصطلاح فقهاء سُکر و اغماء گفته می‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۷۵] یکی دیگر از موجبات وضو «بول» یا پیش‌آب است که به آن ادرار نیز گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۶] یکی دیگر از موجبات وضو «باد معده و روده» است که به آن نفخ نیز گفته می‌شود لکن بادی که در حالت سجده و شبیه آن گاهاً داخل مقعد و سپس خارج می‌شود موجب نقض وضو نمی‌شود.



**مسئله پنجم:** [۴۷۷] یکی دیگر از موجبات وضو «استحاضه قلیله» است که مخصوص زن‌ها می‌باشد لکن استحاضه کثیره و متوسطة موجب غسل است نه وضو اگرچه هر دو حَدَث گفته می‌شوند.

### شرایط وضو

**مسئله اول:** [۴۷۸] یکی از شرایط وضو «پاک بودن» آب وضو است، بنابراین با آب نجس وضو باطل است.

**مسئله دوم:** [۴۷۹] یکی دیگر از شرایط وضو «مباح بودن» آب وضو است، بنابراین با آب غصبی وضو باطل است.

**مسئله سوم:** [۴۸۰] یکی دیگر از شرایط وضو «مطلق بودن» آب وضو است بنابراین با آب مضاف وضو باطل است.

**مسئله چهارم:** [۴۸۱] یکی دیگر از شرایط وضو «ملک طلق» بودن آب وضو است، بنابراین با آبی که مشترک است بدون اذن شریک وضو باطل است.

**مسئله پنجم:** [۴۸۲] یکی دیگر از شرایط وضو «پاک بودن اعضا» وضو (محال) و نیز «مباح بودن مکان» و «فضا» است، بنابراین وضو با اعضای نجس، مکان غصبی و تحت خیمه مغصوبه باطل است.

### شرایط وضو (۲)

**مسئله اول:** [۴۸۳] یکی دیگر از شرایط وضو «کشیدن ماسح» که دست باشد بر ممسوح است که سر یا پا باشد، بنابراین اگر پا یا سر را بکشد وضو باطل است.

**مسئله دوم:** [۴۸۴] یکی دیگر از شرایط وضو «رعایت ترتیب» است، بنابراین اگر دست‌ها را قبل از صورت، یا پا را قبل از سر مسح کند وضو باطل است.

**مسئله سوم:** [۴۸۵] یکی دیگر از شرایط وضو «رعایت موالات» است، بنابراین اگر میان عَسَلَات و مَسَحَات بیشتر از حد معمول فاصله افتاد وضو باطل است.



**مسئله چهارم:** [۴۸۶] یکی دیگر از شرایط وضو «مسح کردن با رطوبت» آب وضو است، بنابراین اگر با آب جدید مسح کند وضو باطل است.

**مسئله پنجم:** [۴۸۷] یکی دیگر از شرایط وضو «نیت کردن» وضو است قبل از وضو چنانچه در حین شستن صورت نیت کند وضو باطل است.

## آداب وضو

**مسئله اول:** [۴۸۸] مستحب است موقعی که نظرش به آب می افتد این دعا را بخواند: «بسم الله و بالله و الحمد لله الذي جعل الماء طهوراً و لم يجعله نجساً.»

**مسئله دوم:** [۴۸۹] مستحب است موقعی که دست خود را می شوید این دعا را بخواند: «بسم الله و بالله اللهم اجعلني من التوابين و اجعلني من المتطهرين.»

**مسئله سوم:** [۴۹۰] مستحب است موقع آب انداختن به دهان (مضمضه) این دعا را بخواند: «اللهم لئنني حجتي يوم القاك و اطلق لسانی بذالك» و در موقع آب انداختن به دماغ (استنشاق) این دعا را بخواند: «اللهم لاتحرم عليّ ریح الجنة و اجعلني ممّن یشم ریحها و روحها و طیبها.»

**مسئله چهارم:** [۴۹۱] مستحب است موقع شستن صورت این دعا را بخواند: «اللهم بیض وجهی يوم تسودّ الوجوه و لاتسود وجهی يوم تبيضّ الوجوه.»

**مسئله پنجم:** [۴۹۲] مستحب است موقع شستن دست راست این دعا را بخواند: «اللهم اعطني كتابی بيمينی و الخلد فی الجنان بیساری و حاسبنی حساباً یسیراً.»

## آداب وضو (۲)

**مسئله اول:** [۴۹۳] مستحب است در موقع شستن دست چپ این دعا را بخواند: «اللهم لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من و لاء ظهري و لاتجعلها مغلولة الی عنقی و اعوذبک من مقطعات النیران.»

**مسئله دوم:** [۴۹۴] مستحب است در موقع مسح سر این دعا را بخواند: «اللهم غشني بِرَحْمَتِكَ و بَرَکَاتِكَ و عَفْوِكَ.»



**مسئله سوّم:** [۴۹۵] مستحب است در موقع مسح پا این دعا را بخواند: «اللّٰهُمَّ ثَبِّتْ قَدَمِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزَلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ وَاجْعَلْ سَعِيِي فِيْمَا يَرْضِيْك عَنِّي يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ.»

**مسئله چهارم:** [۴۹۶] مستحب است ظرف آب را سمت راستش بگذارد و دست‌ها را تا مچ بشوید، اگر از خواب بر خواسته یک‌بار و اگر از رفع ضرورت آمده دو بار.

**مسئله پنجم:** [۴۹۷] مستحب است مردها آب را از ظاهر دست و زنها از باطن آن شروع به شستن نمایند.

### آب‌های سه گانه

**مسئله اوّل:** [۴۹۸] میاء ثلاثه، یعنی: «آب‌های سه گانه» که مخصوص مردان است، مانند: «دماء ثلاثه» یعنی: خون‌های سه گانه که مخصوص زنان است در قبال وضو احکامی دارد که به ترتیب ذکر می‌کنیم.

**مسئله دوّم:** [۴۹۹] یکی از آب‌های سه گانه «مذی» است به رنگ شیشه‌ای و چسپنده که هنگام دست بازی و ملعبه باهمسرش قبل از خارج شدن منی خارج می‌شود، لکن ناقض یا مبطل وضو نیست.

**مسئله سوّم:** [۵۰۰] یکی دیگر از آب‌های سه گانه «وَذی» است به رنگ شیری و چسپندگی کم و بعد از منی خارج می‌شود، که این آب نیز مُبطل و ناقض وضو نیست.

**مسئله چهارم:** [۵۰۱] یکی دیگر از آب‌های سه گانه «ودی» است به رنگ شیری بدون چسپندگی که بعد از بول خارج می‌شود و این آب نیز ناقض و مُبطل وضو نیست.

**مسئله پنجم:** [۵۰۲] حکم وضعی این سه آب پاکی و طهارت است مشروط به آن که استبراء و استنجاء قبلی صورت گرفته باشد و الا نجس می‌باشد بخاطر مخلوط شدن با بول.

### استبراء

**مسئله اوّل:** [۵۰۳] استبراء دو قسم است: یکی «استبراء بولی» که بعد از بول صورت می‌گیرد و دیگری «استبراء منوی» که بعد از منی صورت می‌گیرد و بر هر کدام احکامی مترتب است که در جایش بحث می‌شود.





**مسئله دوم:** [۵۰۴] استبراء بولی بنام نه کشش یا خراطات نیز یاد می‌شود و شکل آن قرار دادن انگشت ابهام در مقعد و کشیدن آن تا زیر آلت است سه مرتبه و سپس قرار دادن همان انگشت در زیر آلت تناسلی و قرار دادن انگشت شصت را روی آن و کشیدن آن تا حشفه یا نرمی آلت است سه مرتبه و در نهایت سه بار فشار دادن سر آلت است که جمعاً نه کشش می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۰۵] استبراء منوی با بول نمودن بعد از خروج منی صورت می‌گیرد، یعنی: بعد از احتلام یا آمیزش بایستی بول کرد ولو چند قطره باشد تا توسط بول مجری از منی پاک شود و بعد از بول نوبت استبراء بولی می‌رسد.

**مسئله چهارم:** [۵۰۶] بعد از استبراء بولی و استبراء منوی بایستی مخرج بول را آب کشید طوری که آب بر بول غلبه نماید و بهتر است دو بار باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۰۷] بعد از استبراء بولی یا استبراء منوی و آب کشیدن سر آلت اگر احیاناً رطوبتی از انسان صادر می‌شود محکوم به طهارت و پاکی است و بدون استبراء محکوم به نجاست و استبراء در زن صبر کردن و سرفه نمودن بعد از بول است.

## وضوی رافع

**مسئله اول:** [۵۰۸] دو اصطلاح در فقه کاربرد دارد: یکی «حَدَث» و دیگری «حَبْث» و هر کدام بعد از تعریف «اسباب موجد» دارد و «اسباب رافعه»، «اکبر» دارد و «اصغر».

**مسئله دوم:** [۵۰۹] حَدَث عبارت از حالت آلودگی و احساس چرکینی در «روح» است که از اسبابی چون: خواب، مستی، بی‌هوشی و نظایرش ایجاد می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۱۰] حَبْث عبارت از آلودگی است که در «جسم» ایجاد می‌شود، چون: صدور بول، غایط، خون استحاضه و نظایرش.

**مسئله چهارم:** [۵۱۱] «آب» رافع «حَبْث» است و «وضو» رافع «حَدَث اصغر» و «غسل» رافع «حَدَث اکبر»، چنانچه تیمم بدل از وضو رافع حَدَث اصغر است و تیمم بدل از غسل رافع حَدَث اکبر.



**مسئله پنجم:** [۵۱۲] رفع حَبْث به نیت و قربت و اخلاص ارتباط ندارد، طوری که آب بدون نیت قربت و اخلاص، لباس، ظرف و بدن را پاک می‌کند؛ اما رفع حَدَث به نیت قربت و اخلاص ارتباط دارد که بدون آن‌ها رافع حَدَث نیست.

### وضوی مُبِیح

**مسئله اول:** [۵۱۳] وضو در تقسیم دیگر دو قسم است: یکی وضوی «رافع» و دیگری وضوی «مُبِیح».

**مسئله دوم:** [۵۱۴] وضوی رافع آن است که رفع حَدَث اصغر می‌کند، نظیر: آلودگی روحی ناشی از خواب، بول، غایط، باد معده و روده، مستی و بی‌هوشی و وضوی قبل از وقت به نظر مشهور رافع و به نظر این جانب مبیح نیز گفته می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۱۵] وضوی مُبِیح آن است که فقط اباحه نماز دارد، مثل مسلوس، مبطون و مستحاضه که با وضوی‌شان فقط می‌توانند نماز بخوانند؛ اما خط قرآن را لمس و سور عزائم را قرائت نمی‌توانند و سایر اعمالی که بستگی به طهارت دارند را نیز انجام داده نمی‌توانند.

**مسئله چهارم:** [۵۱۶] به نظر این جانب چنان که در مسئله پیش گفته شد هر وضوئی که رافع حَدَث است مبیح عبادت نیز می‌باشد، پس با وضوی قبل از وقت می‌شود نماز خواند و چنانچه تجدید وضو نماید احوط خواهد بود نه فتوی.

**مسئله پنجم:** [۵۱۷] حَدَث دو قسم است: اصغر و اکبر، حدث اکبر به منی، جماع، حیض و نفاس گفته می‌شود که بدون غسل رفع نمی‌شود و حدث اصغر به خواب، بول، غایط، صدور باد معده و روده، استحاضه قلیله، بی‌هوشی و مستی گفته می‌شود که با وضو رفع می‌شود و غسل نمی‌خواهد.

### وضوی جبیره

**مسئله اول:** [۵۱۸] کسی که در اعضای وضویش زخمی باشد وظیفه او وضوی جبیره است و بر پارچه یا باندی که روی زخم می‌بندند نیز «جبیره» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۱۹] چنانچه زخم یا پارچه‌ای که بر آن گذاشته در غیر اعضای وضو باشد وظیفه او وضوی جبیره نیست، مثل اینکه بر ران یا بازویش زخم یا جبیره باشد.



**مسئله سوّم:** [۵۲۰] در صورتی که استعمال آب ضرر وارد کند وظیفه او وضوی جبیره است، و آلا خیر.

**مسئله چهارم:** [۵۲۱] پارچه یا بانندی که بر زخم نهاده است پاک بوده بیشتر از حد متعارف نباشد، و آلا وظیفه وضوی جبیره نیست.

**مسئله پنجم:** [۵۲۲] در صورتی که جبیره مباح باشد وظیفه او وضوی جبیره است، و آلا در جبیره غصبی وظیفه تیمّم است.

### احکام جبیره

**مسئله اوّل:** [۵۲۳] جبیره گاهی بر عضو مخصوص «شستن» است، مانند: صورت و دست‌ها و گاهی بر عضو مخصوص «مسح» کردن، مانند: سر و پا و گاهی بر عضو «مشترک» است میان شستن و مسح کردن مانند: کف دست‌ها، در هر سه حالت احکام خاص جبیره مترتب است که به نوبت بحث می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۲۴] اگر جبیره بر عضو مخصوص شستن (غسل) است که حالت اوّل باشد وظیفه مسح بر جبیره است به جای شستن و به نیت غسل، اگر جبیره بر عضو مخصوص مسح کردن است وظیفه بازهم مسح کردن بر جبیره است لکن بجای خودش نه بجای شستن و نه به نیت غسل و اگر جبیره بر عضو مشترک است که حالت سوّم باشد در این حالت اوّل جبیره را به نیت شستن مسح کرده سپس به نیت مسح، قدم‌ها را مسح کند.

**مسئله سوّم:** [۵۲۵] جبیره مخصوص زخم، شکستگی و دمل است و چنانچه عضو را به خاطر درد یا ورم بسته باشد حکم تیمّم است نه وضوی جبیره.

**مسئله چهارم:** [۵۲۶] اگر جبیره بر غیر اعضای وضو باشد مثل بازو و وضو گرفتن بر او ضرر وارد نکند وظیفه وضو گرفتن است، و آلا تیمّم است نه وضوی جبیره.

**مسئله پنجم:** [۵۲۷] اگر جبیره روی زخم نجس است و قابل برداشتن نیست بایستی پارچه‌ی پاکی روی آن گذاشته از روی پارچه مسح کند.



## احکام جبیره (۲)

**مسئله اول:** [۵۲۸] اگر جبیره از حد متعارف بیشتر نیست وضوی جبیره کافی است و اگر بیشتر است اگر ممکن است مقدار اضافی را بردارد و اگر ممکن نیست چنانچه در اعضای مشترک نیست تیمم کند و اگر در اعضای مشترک است میان وضو، جبیره و تیمم جمع کند.

**مسئله دوم:** [۵۲۹] اگر باند یا جبیره غصبی است آن را بردارد و اگر ممکن نیست بایستی تیمم کند.

**مسئله سوم:** [۵۳۰] اگر اطراف زخم نجس شده باشد چنانچه ممکن است بشوید و اگر ممکن نیست وضوی جبیره کافی نبوده تیمم نماید.

**مسئله چهارم:** [۵۳۱] اگر روی زخم باز باشد چنانچه شستن ضرر ندارد خود زخم را بشوید، و الا اطراف زخم را شسته وضوی معمولی بگیرد.

**مسئله پنجم:** [۵۳۲] اگر زخم باز بر اعضای مسحی باشد، خود زخم را مسح نماید در صورتی که ضرر نداشته باشد و الا اطراف آن را مسح نماید و اگر زخم تمام عضو مسحی را فراگرفته وظیفه تیمم است.

## وضوی ترتیبی و ارتماسی

**مسئله اول:** [۵۳۳] وضو در یک تقسیم دیگر با هم به دو قسم تقسیم می شود: یکی وضوی «ترتیبی» و دیگری وضوی «ارتماسی» که به ترتیب به آن می پردازیم.

**مسئله دوم:** [۵۳۴] وضوی ترتیبی همان وضوی معمولی و متعارف است که همیشه و اکثر اوقات به طور غالب انجام می شود که عبارت از شستن صورت و پس از آن شستن دست راست، دست چپ و به ترتیب مسح سر و پس از آن مسح پای راست و چپ به ترتیبی که ذکر شد.

**مسئله سوم:** [۵۳۵] وضوی ارتماسی وضوی است که با غوطه دادن یا فروبردن صورت و سپس دستها در آب توأم با نیت صورت می گیرد.



**مسئله چهارم:** [۵۳۶] در وضوی ارتماسی بایستی در وقت فروبردن صورت، صورت را از قسمت بالا به داخل آب فروبرد نه از چانه لکن بیرون کردن ملاک نیست.

**مسئله پنجم:** [۵۳۷] در وضوی ارتماسی بایستی دست را از آرنج داخل آب فروبرد نه از نوک انگشتان و ملاک لحظه فرو کردن است لکن دست چپ را ارتماسی نکند؛ زیرا در آن صورت مسح با آب جدید شده باطل می شود، بلی، در صورتی که بعد از خارج کردن دست چپ آن را با دست راست بشوید مشکل حل می شود.

### وضوی تجدیدی

**مسئله اول:** [۵۳۸] اگر شخصی وضو داشته باشد باز هم بخواهد وضو بگیرد چنین امری جایز بوده نامش وضوی «تجدیدی» است.

**مسئله دوم:** [۵۳۹] اگر کسی دو وضو گرفته و نماز را خوانده لکن بعد از نماز یقین نماید که یکی از دو وضویش باطل بوده نمازش صحیح واقع شده و برای نماز بعدی نیز وضوی جدید لازم نیست.

**مسئله سوم:** [۵۴۰] اگر دو وضو گرفته و نماز خوانده و بعد از نماز یقین کرده که قبل از نماز حدثی از او سرزده بوده نمازی که خوانده صحیح است لکن برای نمازهای بعدی وضو بگیرد.

**مسئله چهارم:** [۵۴۱] اگر کسی دو وضو گرفته و بعد از هر کدام نمازی خوانده لکن یقین کند که حدثی از او سرزده بود؛ اما نمی داند که بعد از کدام وضو بوده در این صورت نماز اول او صحیح و نماز دوم او باطل است.

**مسئله پنجم:** [۵۴۲] در این درس نمازهایی که صحیح است در صورتی است که مکلف بداند که در حین نماز متوجه بوده و غفلتی در قبال حدث و آثار مترتب بر او سرزده و الا نمازها را اعاده کند.

### یقین و گمان

**مسئله اول:** [۵۴۳] کسی که یقین دارد حدثی از او سرزده ولی شک نماید که بعد از آن وضو گرفته یا خیر بنا بر یقین گذاشته وضو بگیرد.



**مسئله دوّم:** [۵۴۴] کسی که یقین دارد وضو گرفته ولی شک نماید که آیا حدثی بعد از آن از او سرزده یا خیر، بنا را بر یقین گذاشته وضو لازم ندارد.

**مسئله سوّم:** [۵۴۵] کسی که یقین دارد وضو گرفته و حدثی هم از او سرزده لکن نمی‌داند که کدام یک مقدم بوده، بایستی دوباره وضو بگیرد چه زمان حدوث هر یک را بداند یا نداند.

**مسئله چهارم:** [۵۴۶] کسی که یقین دارد عضوی از اعضای غسلی یا مسحی در وضو از او ترک شده بایستی با رعایت ترتیب و موالات عضوی را که نشسته و یا مسح نکرده بشوید و مسح کند و وضوی خود را از سر بگیرد.

**مسئله پنجم:** [۵۴۷] ظن در مسائل فوق حکم یقین را دارد که طبق آن رفتار نماید نه طبق ظن.

### شک در وضو

**مسئله اوّل:** [۵۴۸] اگر بعد از نماز شک کند که قبل از نماز وضو داشته یا خیر، چنانچه با التفات وارد نماز شده بوده و از شرایط نماز غفلت نداشته نمازش صحیح است و الاّ اعاده کند.

**مسئله دوّم:** [۵۴۹] اگر در هنگام نماز چندین شکی برای او پیش آید نماز را قطع کرده وضو بگیرد.

**مسئله سوّم:** [۵۵۰] اگر قبل از وضو می‌دانست که عضوی از اعضای وضو یا مسح نجس بوده ولی شک کرده که آیا نجاست را برطرف کرده وضو گرفته یا خیر، چنانچه با التفات به شرایط وضو اشتغال به وضو داشته وضویش صحیح و الاّ خیر.

**مسئله چهارم:** [۵۵۱] اگر قبل از وضو می‌دانست بر اعضاء غسلی یا مسحی مانعی وجود داشته ولی شک کرده که آیا مانع را زدوده وضو گرفته یا خیر؟ چنانچه با التفات به شرایط وضو اشتغال به وضو داشته وضویش صحیح و الاّ خیر.

**مسئله پنجم:** [۵۵۲] اگر بعد از وضو شک کند که آیا اموری را که باید مراعات می‌کرده مانند: تقیّه، جیره و غیره مراعات کرده یا خیر، وضویش صحیح است.



## وضوی مسلوس و مبطون

**مسئله اوّل:** [۵۵۳] کسی که ماده بولی او تقاطر دارد «مسلوس» و کسی که نمی‌تواند از ماده غائطه خود جلوگیری نماید «مبطن» گفته می‌شود و هر دو مرضی است که گاهاً اتفاق می‌افتد.

**مسئله دوّم:** [۵۵۴] مسلوس و مبطن که دائم الحَدَث گفته می‌شوند، اگر از اوّل وقت نماز تا آخرش به اندازه وضو و نماز خواندن اختیاری فرصت پیدا می‌کنند وضو و نماز را در همان ساعت قرار دهد و صحیح است.

**مسئله سوّم:** [۵۵۵] اگر چنین کسی اصلاً مهلت پیدا نمی‌کند و یا مهلتش کم است که وضو و حتی برخی از افعال نماز را کفایت نمی‌کند چنین شخصی وضو بگیرد و نماز بخواند لکن برای بول و غایط کیسه‌ای بسازد که به لباس و سایر اعضای بدنش سرایت نکند و نماز او به حکم اضطرار صحیح است.

**مسئله چهارم:** [۵۵۶] اگر چنین کسی مهلت پیدا می‌کند که وضو بگیرد و یا حتی برخی افعال نماز را انجام دهد وضو بگیرد و برخی افعال نماز را انجام دهد ولی با حدوث حَدَثی از ظرفی که کنارش گذاشته تجدید وضو نماید و بقیه افعال را انجام دهد.

**مسئله پنجم:** [۵۵۷] اگر چنین کسی چنین مهلتی دارد لکن وضو گرفتن در اثناء نماز برایش حَرَج دارد و یا میسر نیست با همان وضو نماز را تمام کند.

## استنجا و استنقاء

**مسئله اوّل:** [۵۵۸] پاک کردن مجرای بول از قطرات که احتمالاً در مجرا باقی می‌ماند و با نُه کشش و خراطات انجام می‌گرفت «استبراء» گفته می‌شود که قبلاً بحث شد.

**مسئله دوّم:** [۵۵۹] شستن نوک آلت مردانه یا دهانه آلت زنانه را از قطرات بول «استنجا» گویند و استنجا بدون آب صورت نمی‌گیرد.

**مسئله سوّم:** [۵۶۰] پاک کردن مخرج غائط را از ذرات غائطه «استنقاء» گویند و استنقاء با سنگ، کاغذ تشناب، پارچه و امثال آن صورت می‌گیرد.



**مسئله چهارم:** [۵۶۱] مخرج بول با آب کُر و جاری با یکبار پاک می‌شود ولی در آب قلیل مستحب است دو بار شسته شود اما مطلق غلبه آب کفایت کرده فتوا می‌باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۶۲] مخرج غائط به غیر از آب با پارچه، کاغذ تشناب و سنگ به شرط پاک بودن این‌ها پاک می‌شود و می‌توان با آن نماز خواند لکن با استخوان پاک نمی‌شود و همچنان است اگر همراه با غائط خون بیاید و یا غائط متعدّیه باشد و یا نجاستی از بیرون به مخرج اصابت کرده باشد.

### احکام تخلی

**مسئله اول:** [۵۶۳] در هنگام تخلی واجب است عورت خود را از ناظر محترم بپوشاند حتی طفلی که خوب و بد را می‌فهمد و عورت در مردان میان ناف و زانو و در زنان تمام بدنشان است.

**مسئله دوم:** [۵۶۴] در حال تخلی «استقبال قبله» و «استدبار» آن، یعنی: روبه قبله و پشت به قبله حرام است لکن در حال استبراء و استنجاء و استنقاء مانعی ندارد و احوط ترک است به ویژه اگر قطرات بول در حال استبراء خارج شود.

**مسئله سوم:** [۵۶۵] استنقاء یا پاک کردن مخرج غائط را با اشیاء محترم مانند: کاغذی که آیات، احادیث و اسماء متبرّکه در آن نوشته شده باشد حرام است و مطلق کاغذ نیز کراهت دارد.

**مسئله چهارم:** [۵۶۶] در استنقاء مخرج بول با آب غصبی نیز پاک می‌شود و حرمت تکلیفی آن حرمت وضعی را در پی ندارد.

**مسئله پنجم:** [۵۶۷] آب استنجاء در صورتی که اوصاف نجاست را به خود نگرفته باشد پاک بوده موجب نجاست اشیاء دیگر نیز نمی‌شود.

### مستحبات تخلی

**مسئله اول:** [۵۶۸] مستحب است در حال تخلی سر را بپوشاند که در اصطلاح فقهاء «تغطية الرأس» گفته می‌شود.





**مسئله دوّم:** [۵۶۹] مستحب است در حال تخلّی صحبت نکند؛ اما ذکر و دعا به ویژه دعاهای هنگام تخلّی مانع نداشته راجح است.

**مسئله سوّم:** [۵۷۰] مستحب است در ورود به مکان تخلّی پای چپ و در خروج از آن پای راست را جلو بیندازد.

**مسئله چهارم:** [۵۷۱] مستحب است کسی او را در حال تخلّی مشاهده نکند حتی اطفال ممیّز و در حال تخلیه سنگینی خود را بر پای چپ بیندازد.

**مسئله پنجم:** [۵۷۲] مستحب است بعد از تخلّی دست‌ها را بشوید چه بهتر که با آب صابون یا مایع که امروزه مرسوم است بشوید.

### مکروهات تخلّی

**مسئله اوّل:** [۵۷۳] بول کردن در آب ایستاده و نیز ایستاده بول کردن مکروه است.

**مسئله دوّم:** [۵۷۴] بول کردن در سوراخ جانوران و حشرات مکروه است.

**مسئله سوّم:** [۵۷۵] بول کردن مقابل ماه یا خورشید و مقابل باد مکروه است.

**مسئله چهارم:** [۵۷۶] بول کردن در زمین سخت و زیر درخت مُثمر مکروه است.

**مسئله پنجم:** [۵۷۷] بول کردن در خیابان، کوچه، معبر کاروان‌ها اگر موجب نفرت نباشد مکروه و الا حرام است.

### احکام متفرقه تخلّی

**مسئله اوّل:** [۵۷۸] تخلّی در ملک‌های شخصی که اجازه نداده است جایز نیست.

**مسئله دوّم:** [۵۷۹] تخلّی در جاهای که وقف خاص شده جایز نیست الا برای موقوف علیهم خاص.

**مسئله سوّم:** [۵۸۰] تخلّی در کوچه‌های بُن‌بست که صاحبان آن اجازه نداده‌اند جایز نیست.

**مسئله چهارم:** [۵۸۱] تخلّی روی قبور مؤمنین اگر موجب هتک نشود مکروه و الا حرام است.



**مسئله پنجم:** [۵۸۲] تخلی در دستشویی‌های مدارس، مساجد، اماکن عامه اگر وقف برای ساکنین آن نباشد جایز است و اگر نه حرام.

### احکام وضو

**مسئله اول:** [۵۸۳] در وضو رساندن آب به سطح پوست موهای پُریشت و جنگلی واجب نیست و جریان آب به ظاهر مو کفایت می‌کند.

**مسئله دوم:** [۵۸۴] شستن داخل بینی و مقداری از لب‌ها و پلک‌ها که در حال عادی روی هم می‌آید واجب نیست و همچنان شستن سوراخ بینی در زنها که به خاطر حلقه زینتی ایجاد می‌کند واجب نیست.

**مسئله سوم:** [۵۸۵] سرمه و رُز لب در صورتی که مانع رسیدن آب به پوست صورت شود صحّت وضو را بهم می‌زند.

**مسئله چهارم:** [۵۸۶] رساندن آب به پوست دست‌هایی که موهای جنگلی دارد واجب است.

**مسئله پنجم:** [۵۸۷] قسمتی از پوست زخم که در حال خوب شدن است طوری که گاهی می‌چسپد و گاهی نمی‌چسپد بایستی در وقت وضو آب به ته آن برسد.

### احکام وضو (۲)

**مسئله اول:** [۵۸۸] اگر کسی دست اضافی دارد چه از آرنج چه از بازو بایستی آن را بشوید و همچنان است حکم پای اضافی که باید مسح شود و همین حکم است در سر و صورت اضافی و کسانی که یک دست و یک پایش قطع شده باشد غسل و مسح ساقط می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۸۹] دست‌ها را باید تا نوک انگشتان بشویند و چنانچه تا مُج بشویند و اکتفا کنند، وضو باطل است.

**مسئله سوم:** [۵۹۰] اگر روی اعضای وضو چرک انباشته شده باشد و برطرف کردن آن مشکل باشد رفع آن واجب نیست.



**مسئله چهارم:** [۵۹۱] آب در وضو بایستی به قدری باشد که بر اعضای غسلی جاری شود و چنانچه شبیه روغن مالی فقط خیس شود وضو باطل است.

**مسئله پنجم:** [۵۹۲] لازم است مسح سر با تری دست صورت بگیرد که از وضو باقی مانده و آب جدید استفاده نشود و چنانچه بر اثر حرارت و تب تر نماند بایستی از سایر اعضاء وضو نظیر: ابروها و محاسن رطوبت بگیرد و اگر رطوبتی آنجا هم نمانده تیمم نماید.

### احکام وضو (۳)

**مسئله اول:** [۵۹۳] مسح سر بایستی در قسمت جلو سر و یک چهارم آن به طول یک انگشت و عرض سه انگشت صورت بگیرد و بهتر است با تمام کف دست طولاً و عرضاً مسح کند.

**مسئله دوم:** [۵۹۴] مسح بر موی جلو سر که از سایر قسمت‌های سر در آنجا جمع نشده باشد صحیح است و بهتر است بر پوست سر و یا قسمت شق شده موی مسح صورت بگیرد.

**مسئله سوم:** [۵۹۵] محل مسح بایستی خشک باشد و اگر شسته باشد در صورتی که رطوبت مسح فرق شود از رطوبت قبلی، مسح صحیح است و الا خیر.

**مسئله چهارم:** [۵۹۶] مسح قدمین از نوک انگشتان پا تا قبه‌ی آن از حیث طول و سه انگشت بسته از حیث عرض واجب است و بهتر است با تمام کف دست مسح نماید و چنانچه تمام کف دست را روی پا بگذارد و بردارد کافی نیست و اگر قدری بکشد صحیح می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۹۷] اگر کف دست آبلگی، سوختگی و یا زخمی داشته باشد که نتواند با آن مسح کند بایستی با پشت دست یا کناره دست مسح کند.

### احکام وضو (۴)

**مسئله اول:** [۵۹۸] اگر انگشتان دست قطع باشد با کف مسح کند و اگر کف نیز قطع باشد با استخوان ساق مسح کند.



**مسئله دوم:** [۵۹۹] اگر با کف دست معذور باشد با پشت دست مسح کند و اگر آن هم معذور است با ساقش مسح کند.

**مسئله سوم:** [۶۰۰] در وضوی تقیه‌ای بایستی پا را بشوید و تمام سر را مسح کند و دست‌ها را از پائین به بالا بشوید، تقیه درجایی است که شخص ناچار باشد، اما در شرایط کنونی تقیه نخواهد بود و اگر خلاف آن کند وضو باطل است.

**مسئله چهارم:** [۶۰۱] اگر استعمال آب برایش ضرر داشته باشد وضو ساقط بوده وظیفه او تیمم است ولو ده سال طول بکشد.

**مسئله پنجم:** [۶۰۲] در وضوی تقیه‌ای مسح بر موزه هم صحیح است و نیز در شرایط اضطرار که کفش را نشود از پا درآورد می‌شود بر کفش مسح کرد لکن در آن صورت تیمم هم بکند.

## اقسام غسل

**مسئله اول:** [۶۰۳] غسل واجب اقسام و انواعی دارد و هر کدام دارای احکامی است که در جای خودش بحث می‌شود، ولی ابتدائاً باید گفت که: غسل عبارت از شستن تمام بدن است همراه با نیت قربت.

**مسئله دوم:** [۶۰۴] یکی از اقسام غسل، «غسل مس میت» است که در جایش بحث می‌شود و دیگر غسل حیض، استحاضه و نفاس است که مربوط خانم‌ها است و در جزوه‌ی بانوان بحث شده است.

**مسئله سوم:** [۶۰۵] یکی دیگر از اقسام و انواع غسل، غسل طواف واجب و مستحب است که در مناسک حج و عمره بحث شده است.

**مسئله چهارم:** [۶۰۶] یکی دیگر از اقسام و انواع غسل، غسل نذر، عهد و قسم می‌باشد که هر کدام در جایش بحث می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۶۰۷] یکی دیگر از اقسام و انواع غسل، غسل جنابت است که در این باب، یعنی: باب طهارت بحث می‌شود که مجموع اغسال واجبه به هفت غسل می‌رسد.



## غسل جنابت

**مسئله اول:** [۶۰۸] یکی از اغسال واجبه، غسل جنابت است که بر اثر خروج منی و جماع واجب می‌شود.

**مسئله دوم:** [۶۰۹] خروج منی که در اصطلاح فقها «انزال» گفته می‌شود موجب غسل جنابت می‌شود؛ در خواب یا بیداری، با شدت یا بی‌شدت، سفید یا زرد، از مجری یا غیر مجری، کم یا زیاد، با جستن یا بی‌جستن، با اختیار یا بی‌اختیار، با شهوت یا بی‌شهوت، با جماع یا بی‌جماع فرق نمی‌کند.

**مسئله سوم:** [۶۱۰] خارج شدن منی از هر سببی دیگری که باشد مانند: تصوّرات ذهنی، مشاهده فیلم‌های مهیج، خودارضایی (استمناء) و غیره موجب غسل جنابت می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۶۱۱] جماع نیز موجب غسل می‌شود با انسان یا حیوان، با زنده یا مرده، با انزال یا بی‌انزال به شرط این که تا حشفه یا به مقدار حشفه در مقطوع الذکر داخل شده باشد.

**مسئله پنجم:** [۶۱۲] با تحقق جماع غسل جنابت واجب می‌شود فاعل باشد یا مفعول، با قصد یا بدون قصد، بالغ باشد یا نابالغ، عاقل باشد یا مجنون.

## جنابت خنثی

**مسئله اول:** [۶۱۳] اگر مردی (رجل) در دُبُر خنثی (دوجنسه) داخل کند غسل جنابت بر هر دو واجب می‌شود و چنانچه محدث بوده وضو هم بگیرد.

**مسئله دوم:** [۶۱۴] اگر مردی در قُبُل خنثی داخل کند در صورت انزال غسل واجب می‌شود، نه بدون انزال.

**مسئله سوم:** [۶۱۵] اگر خنثی در مرد (رجل) یا زن (انثی) داخل کند وجوب غسل جنابت هر دو فرع بر انزال است، نه بدون انزال.

**مسئله چهارم:** [۶۱۶] اگر مردی در خنثی و او در انثی داخل کند غسل بر خنثی واجب است نه بر رجل و انثی.



**مسئله پنجم:** [۶۱۷] در مسئله چهارم زن و مرد باهم علم اجمالی پیدا می‌کنند که یکی شان جنب شده‌اند نه به تنهایی لهذا می‌شود با غسل کردن یکی شان براءت‌دّمه اجمالی پیدا می‌شود، در صورتی که چنین علم اجمالی را حجت بدانیم لکن چنین علمی به نظر این جانب تکلیف‌آور نیست تا هر کدام غسل کند.

### واجبات و اقسام غسل

**مسئله اول:** [۶۱۸] غسل باز هم در یک تقسیم دیگر دو قسم می‌شود؛ یکی «ترتیبی» و دیگر «ارتماسی»، مانند وضو، به همان ترتیب که بحث شد.

**مسئله دوم:** [۶۱۹] تقسیم دیگری غسل به غسل‌های «واجب» و غسل‌های «مستحب» است که واجب آن هفت بوده و مستحب آن زیاد است.

**مسئله سوم:** [۶۲۰] در غسل مانند وضو واجباتی است که یکی از آنها «نیت» با قصد قربت و اخلاص است و دیگری «شستن» ظاهر پوست بدن.

**مسئله چهارم:** [۶۲۱] واجب است نیت غسل همراه باشد با رسیدن آب به بدن چه آب را به بدن بریزد و چه بدن را زیر آب برود.

**مسئله پنجم:** [۶۲۲] واجب است مانع را قبل از غسل از بدن برطرف نماید و همچنین است حکم نجاست که باید قبل از غسل برطرف شود باهمان ترتیبی که در وضو بحث شد.

### شرایط غسل

**مسئله اول:** [۶۲۳] شرایط غسل مانند شرایط وضو است از قبیل: اطلاق آب، طهارت و اباحه آن به همان شرحی که در باب وضو خواندیم.

**مسئله دوم:** [۶۲۴] در غسل شرط مباشرت غسل‌کننده مانند مباشرت او در وضو است طوری که اگر کسی دیگری وی را غسل یا وضو دهد غسلش باطل است مثل باب وضوی صاحبان عذر.



**مسئله سوّم:** [۶۲۵] در غسل مانند وضو شرط است که عضو را قبل از غسل از آلودگی و نجاست پاک کند و الا در حین غسل نمی‌شود هر دو کار انجام شود، هم پاک شدن از نجاست و هم غسل.

**مسئله چهارم:** [۶۲۶] شرط است که مکان غسل مانند مکان وضو مباح باشد حتی فضای آن نیز غصبی نباشد مانند خیمه‌ی غصبی.

**مسئله پنجم:** [۶۲۷] اگر غسل در حمام انجام می‌شود بایستی پول آن از حلال باشد و چنانچه از حرام باشد غسل باطل است لکن اگر حمام با هیزم حرام گرم شده باشد غسل مانعی ندارد.

### ترتیب غسل

**مسئله اوّل:** [۶۲۸] در غسل اوّل «سرو گردن» شسته می‌شود و مقداری از شانه‌ها را از باب مقدمه.

**مسئله دوّم:** [۶۲۹] در غسل عمل دوّم شستن «طرف راست» است از سر شانه تا قدم و مقداری از گردن را از باب مقدمه همراه با ناف و عورت.

**مسئله سوّم:** [۶۳۰] در غسل عمل سوّم شستن «طرف چپ» است از شانه تا قدم و مقداری از گردن را از باب مقدمه همراه با ناف و عورت.

**مسئله چهارم:** [۶۳۱] قبل از غسل مستحب است بول نموده «استبراء» نماید و دست‌ها را تا آرنج بشوید و سه بار مضمضه و استنشاق نماید.

**مسئله پنجم:** [۶۳۲] استبراء بر بول از شرایط وجوب غسل نیست لکن از شرایط «استحباب» غسل است که فوایدی بر آن مترتب است.

### یقین، ظن و شک

**مسئله اوّل:** [۶۳۳] «یقین» در اصل غسل، اعضا و تقدّم و تأخر اعضا، حکم یقین بر اصل وضو، اعضا و تقدّم و تأخر آن است که تفصیل آن را در باب وضو مطالعه کنید.

**مسئله دوّم:** [۶۳۴] «ظنّ» در اصل غسل، اعضا و تقدّم و تأخر اعضا، حکم ظنّ در اصل وضو، اعضا و تقدّم و تأخر آن است که تفصیل آن را در باب وضو مطالعه کنید.



**مسئله سوّم:** [۶۳۵] «شك» از اصل غسل، اعضا و تقدّم و تأخّر آن حكم شك در اصل وضو، اعضا و تقدّم و تأخّر آن است، كه تفصیل آن را در باب وضو مطالعه كنید.

**مسئله چهارم:** [۶۳۶] غسل نوعاً رافع «حدّث اكبر» است چنانچه وضو رافع «حدّث اصغر» بود.

**مسئله پنجم:** [۶۳۷] احكام غسل ترتیبی و ارتماسی همان احكام وضوی ترتیبی و ارتماسی است.

### بلل مشته

**مسئله اوّل:** [۶۳۸] رطوبتی (بلل) كه از انسان خارج می‌شود چنانچه بول باشد وضو می‌خواهد و چنانچه منی باشد غسل می‌خواهد و اگر مشته باشد احكامی دارد كه مرور می‌كنیم.

**مسئله دوّم:** [۶۳۹] اگر رطوبت مشته باشد میان بول و منی چنانچه استبراء به بول کرده باشد و از حدّث اصغر و اكبر پاك باشد هم غسل واجب است و هم وضو و اگر از حدّث اصغر پاك نبوده فقط وضو بگیرد.

**مسئله سوّم:** [۶۴۰] اگر بعد از غسل رطوبت مشته از او خارج شود و در استبراء بر بول شك دارد بایستی غسل را اعاده كند.

**مسئله چهارم:** [۶۴۱] اگر رطوبت مشته باشد میان بول و یکی از میاء ثلاثه به وضوی فقط اكتفا كند.

**مسئله پنجم:** [۶۴۲] اگر رطوبت مشته باشد میان منی و یکی از میاء ثلاثه به وضو اكتفا نشده غسل واجب است.

### احكام متفرّقه غسل

**مسئله اوّل:** [۶۴۳] تمام غسل‌های واجب به جز غسل استحاضه از وضو كفایت می‌كند و همچنان غسل‌های كه استجاباش ثابت است از وضو كفایت دارد.

**مسئله دوّم:** [۶۴۴] اگر در حین غسل جنابت حدّث اصغر از وی سر بزند غسلش باطل نیست لکن بعد از غسل وضو بگیرد و اگر از غسل ترتیبی به ارتماسی عدول کرده وضو لازم نیست.





**مسئله سوّم:** [۶۴۵] اگر درحین غسل جنابت حدث اکبر از او صادر شود بایستی غسل را از سر بگیرد.

**مسئله چهارم:** [۶۴۶] اگر چند غسل واجب یا مستحب و یا مختلط به گردن دارد یک غسل از همه کفایت می کند.

**مسئله پنجم:** [۶۴۷] اگر کسی با لنگ غصبی غسل نماید اگر چه عمل حرام بوده لکن غسلش صحیح است.

### احکام متفرقه غسل (۲)

**مسئله اوّل:** [۶۴۸] اگر بعضی غسل های که به گردن داشته را فراموش کند به قصد مافی الذمه غسل کند.

**مسئله دوّم:** [۶۴۹] خرج غسل جنابت و غسل حیض زن بر عهده خود اوست، یعنی: اگر شوهر پرداخت نکند چیزی از نفقه او کم نکرده لکن مستحب است خرج غسل زن را بر عهده بگیرد.

**مسئله سوّم:** [۶۵۰] غسل ارتماسی اگر چه جایز است لکن غسل ترتیبی از غسل ارتماسی بهتر است.

**مسئله چهارم:** [۶۵۱] غسل کردن در نه‌های بزرگ اگر چه مشتمل بر ملک صغار نیز باشد جایز است و همچنان وضو گرفتن.

**مسئله پنجم:** [۶۵۲] می توان غسل سر را ترتیبی و غسل بقیه بدن را ارتماسی انجام داد و این همان عدول است.

### احکام متفرقه غسل (۳)

**مسئله اوّل:** [۶۵۳] در غسل «موالات» شرط نیست می شود سر را شسته از حمام خارج شود و بدن را در منزل بشوید و یا برعکس، بر خلاف وضو که در آن موالات شرط است.

**مسئله دوّم:** [۶۵۴] در غسل «ترتیب» شستن از بالا به پایین شرط نیست، می شود از پائین به بالا شست بر خلاف وضو که در آن ترتیب از بالا به پائین شرط است.



**مسئله سوّم:** [۶۵۵] در غسل «کیفیت خاص» شرط نیست، می شود بعضی اعضا را ترتیبی و بعضی دیگر را ارتماسی انجام داد و می شود از پایین به بالا شست برخلاف وضو که در آن کیفیت خاص شرط است.

**مسئله چهارم:** [۶۵۶] بعضی از اعضا در غسل دو بار شسته می شود مثل ناف و عورت که از چپ و راست باید شست.

**مسئله پنجم:** [۶۵۷] اگر بداند که وقت دارد و غسل کند سپس کشف کند که وقت نداشته غسلش صحیح است.

### آنچه بر غسل متوقف است

**مسئله اوّل:** [۶۵۸] نمازهای واجب و مستحب و همچنان اجزای فراموش شده اش بر غسل متوقف است، لکن نماز میت اگر چه واجب است بر غسل متوقف نیست.

**مسئله دوّم:** [۶۵۹] طواف واجب و مستحب در حج و عمره بر غسل متوقف است.

**مسئله سوّم:** [۶۶۰] روزه ماه مبارک رمضان بر شخص جنب بر غسل قبل از فجر متوقف است.

**مسئله چهارم:** [۶۶۱] عبور از مسجدالحرام و مسجدالنبی (ص) حتی بدون توقف و توقف در سایر مساجد بر غسل متوقف است.

**مسئله پنجم:** [۶۶۲] مس نوشته های قرآن، احادیث، اسمای انبیا (ع)، ائمه (ع) به شمول اسم حضرت صدیقه طاهره (س) و همچنان خواندن آیات سجده به طور فتوی و خواندن تمام آیات به طور احوط و جویی بر غسل متوقف است.

### آنچه بر جنب حرام است

**مسئله اوّل:** [۶۶۳] آنچه بر غسل توقف داشت که در درس قبل خواندیم بر شخص جنب حرام است کما آن که بر شخص حائض و نفساء حرام بود.



**مسئله دوّم:** [۶۶۴] شخص جنب نمی تواند برای کارهای مسجد اجیر شود و اخذ اجرت بر او حرام است.

**مسئله سوّم:** [۶۶۵] اگر دو شخص بعینه جنب نیست لکن یکی از آن دو نفر یقیناً جنب هستند مثل این که شلوار مشترک داشته و آثار جنابت در او دیده شده باشد که از آن دو خارج نیستند چنین اشخاصی نمی توانند باهم اجیر شوند ولی یکی از آن دو نفر می تواند اجیر شوند.

**مسئله چهارم:** [۶۶۶] اگر کارگر کسی باشد که غسل جنابت را قبول ندارد می تواند اجیر کارهای مسجد شود.

**مسئله پنجم:** [۶۶۷] دو یا چند نفری که اجمالاً علم دارند یکی شان جنب هستند نه به طور مشخص، هر کدام می تواند امام جماعت شود و دیگری نیز می تواند بر او اقتدا نماید چون هر یک علم بر جنابت خود ندارد.

### آنچه بر جنب مکروه است

**مسئله اوّل:** [۶۶۸] بر شخص جنب خوردن و آشامیدن مکروه است.

**مسئله دوّم:** [۶۶۹] خواندن هفت آیه از غیر سوره های عزائم بر جنب مکروه است و با هفت آیه از غیر عزائم شدید و با بیشتر از هفت آیه شدیدتر می شود.

**مسئله سوّم:** [۶۷۰] مسّ حاشیه قرآن، ورق، جلد و میان خطها بر جنب شدیداً مکروه است.

**مسئله چهارم:** [۶۷۱] بر شخص جنب خوابیدن و غذا خوردن کراهت دارد.

**مسئله پنجم:** [۶۷۲] کراهت های فوق با وضو و تیمّم بر طرف می شود و با دست شستن تنها کاهش پیدا می کند.

### غسل های غیر مکفی

**مسئله اوّل:** [۶۷۳] غسل شبهای تاق ماه رمضان، شب اوّل و شب های دهه آخر آن از وضو کفایت نمی کند.



**مسئله دوّم:** [۶۷۴] غسل دوّمی که در آخر شب قدر سوّم انجام می‌شود با غسل عید غدیر و روز بیست و چهارم ذیحجه الحرام از وضو کفایت نمی‌کند.

**مسئله سوّم:** [۶۷۵] غسل روز نوروز، اوّل و نیمه ماه رجب المرجب و عید مبعث نبی اکرم (ص) از وضو کفایت نمی‌کند.

**مسئله چهارم:** [۶۷۶] غسل روز نیمه شعبان، نهم و هفدهم ربیع الاوّل و بیست و پنجم ذیقعدة الحرام از وضو کفایت نمی‌کند.

**مسئله پنجم:** [۶۷۷] غسل زیارت معصومین علیهم السّلام و غسلی که برای کشتن چلباسه مستحب است از وضو کفایت نمی‌کند.

### غسل‌های زمانی مستحب

**مسئله اوّل:** [۶۷۸] غسل روز ترویّه (هشتم ذیحجه) مستحب است و وقت آن تمام روز است، بهتر قبل از زوال تا زوال است.

**مسئله دوّم:** [۶۷۹] غسل روز عرفه (نهم ذیحجه) مستحب است و وقت آن تا غروب روز است و بهتر زوال عرفه است.

**مسئله سوّم:** [۶۸۰] غسل روز عید فطر و قربان مستحب است و وقتش تا غروب روز است و بهترش خواندن نماز با غسل است.

**مسئله چهارم:** [۶۸۱] غسل جمعه مستحب است و نزد بعضی فقها واجب و وقتش از اذان صبح تا غروب آفتاب است و بهتر خواندن نماز جمعه با غسل است.

**مسئله پنجم:** [۶۸۲] غسل جمعه تا روز شنبه قابل قضا است و نیز می‌شود روز پنج‌شنبه انجام داد در صورتی که در روز جمعه خوف نبود آب و یا معاذیر دیگر دارد.

### غسل‌های مکانی مستحب

**مسئله اوّل:** [۶۸۳] برای دخول در محدوده «حرم امن الهی» غسل مستحب است.



**مسئله دّوم:** [۶۸۴] برای دخول در «مسجدالحرام» غسل مستحب است.

**مسئله سوّم:** [۶۸۵] برای دخول در «کعبه شریف» غسل مستحب است.

**مسئله چهارم:** [۶۸۶] برای دخول به «حرم حضرت رسول (ص)» غسل مستحب است.

**مسئله پنجم:** [۶۸۷] برای دخول در «مشاهد مشرفه» معصومین (ع) غسل مستحب است.

### غسل های فعلی مستحب

**مسئله اوّل:** [۶۸۸] غسلی که بعد از انجام دادن کاری مستحب است غسل مس میّت مسلمان است که بعد از سرد شدن تا قبل از غسل بر مس کننده واجب می شود.

**مسئله دوّم:** [۶۸۹] غسل هایی که قبل از انجام دادن کاری مستحب است، غسل های: احرام، زیارت کعبه، زیارت ائمه (ع)، زیارت پیامبر اکرم (ص) و وداع قبر آن حضرت است.

**مسئله سوّم:** [۶۹۰] غسل هایی مانند: نحر یا قربانی، استخاره، استسقاء، مباحله با دشمن و امثال آن نیز قبل از این ها مستحب است.

**مسئله چهارم:** [۶۹۱] غسل هایی مانند: نماز کسوف و خسوف کامل فضایی که عالمأ و عامداً ترک نموده باشد و حلق روز عید قربان قبل از این ها مستحب است.

**مسئله پنجم:** [۶۹۲] غسل هایی مانند: بجهی تازه به دنیا آمده و برای قبول توبه و نظایرش نیز قبل از این ها مستحب است.

\*\*\*

### ارکان تیمّم

**مسئله اوّل:** [۶۹۳] تیمّم عبارت از تحصیل طهارت با خاک است چنان که وضو و غسل تحصیل طهارت با آب بود و این از امتیازات اسلام است که خاک را نیز ظهور قرار داده است.



**مسئله دوّم:** [۶۹۴] یکی از ارکان طهارت تیمّم است و تیمّم: «ضرب» یا زدن هر دو کف دست است هم‌زمان در خاک یا چیزی که تیمّم بر آن صحیح است.

**مسئله سوّم:** [۶۹۵] «مسح» یا مس کردن رکن دوّم تیمّم است که پیشانی و اطراف آن تا بالای بینی توسط کفین که به خاک زده شده مس می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۶۹۶] رکن سوّم «جر» یا کشیدن کف دست چپ است بر پشت دست راست و رکن چهارم عکس آن است (کشیدن کف دست راست بر پشت دست چپ).

**مسئله پنجم:** [۶۹۷] قبل از همه بایستی با نیت قربت و اخلاص عملیه تیمّم را آغاز کند و این رکن رکین است در قبال ضرب، مسح و جر.

### موارد تیمّم

**مسئله اوّل:** [۶۹۸] یکی از مواردی که تیمّم تجویز می‌شود «فقدان» و نبود آب است.

**مسئله دوّم:** [۶۹۹] یکی دیگر از موارد جواز تیمّم «عدم دسترسی» به آب است در صورتی که آب موجود باشد.

**مسئله سوّم:** [۷۰۰] یکی دیگر از موارد جواز تیمّم «ضرری بودن» آب است.

**مسئله چهارم:** [۷۰۱] یکی دیگر از موارد جواز تیمّم «وجود مانع» از استعمال آب است.

**مسئله پنجم:** [۷۰۲] یکی دیگر از موارد جواز تیمّم «تنگی وقت» است.

### شرح موارد تیمّم

**مسئله اوّل:** [۷۰۳] منظور از فقدان آب، نبود وجود فیزیکی آب است که چنین مایع حیاتی بنام آب اصلاً یافت نشود مثل بودن مکلف در صحرا و یا در فضا و به آن «فاقد الماء» گفته می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۷۰۴] منظور از عدم دسترسی به آب یا حرجی بودن آب این است که آب در نقاط دیگر است ولی مکلف به آن دسترسی ندارد، مثلاً: آن نقطه مکانی بیشتر از حد معمول باشد و یا آب

در چاه است لکن او دلو ندارد یا آب وجود دارد لکن توان خرید آن برای مکلف نیست یا بر اثر مریضی توان آن طرف رفتن را ندارد، یا نظایرش.

**مسئله سوّم:** [۷۰۵] منظور از ضرری بودن آب این است که استعمال آب مکلف را مریض می کند و یا مرض او را تشدید می بخشد و یا بهبودی او را کند می سازد و یا مرض او را تکثیر می کند و نظایرش و منظور از تنگی وقت کافی نبودن زمان است برای وضو یا غسل اگر چه آب دارد و به آن «واجدالماء» گفته می شود.

**مسئله چهارم:** [۷۰۶] منظور از وجود مانع این است که آب دارد لکن غصبی یا نجس است که «منع شرعی» از استعمال آن وجود دارد.

**مسئله پنجم:** [۷۰۷] یا منظور از منع، «منع عقلی» است، مثل: این که در بیابان است اگر آبی موجود را مصرف کند برای فردا و پس فردا دچار مشکل بی آبی شده در نهایت تلف می شود، خودش یا همراهانش حتی حیوان سواریش و امروزه موترش که اگر آب ماشین تبخیر شود و آب جدید نریزد وسیله اش از کار می افتد و نظایرش.

### آنچه تیمّم بر آنها صحیح است

**مسئله اوّل:** [۷۰۸] تیمّم نخست بر خاک و سپس بر ریگ، سنگ، کلوخ و آنچه زمین به حساب می آید با طبع اوّلیه اش صحیح است و اگر توسط تصرفات بشری از طبیعت اوّلیه خارج شده باشد مثل: گچ، آهک، سفال و نظایرش تیمّم بر آن جایز نیست، اگر چه برخی فقها تجویز کرده اند.

**مسئله دوّم:** [۷۰۹] تیمّم بر سنگ های قیمتی نظیر: فیروزه، عقیق، لاجورد، زمرد و نظایرش نزد عده ای از فقهاء ناجایز است لکن به نظر این جانب جواز دارد، زیرا؛ در کیفیت آن بشر نقش نداشته طبیعت به او هدیه کرده و از زمین بودن نیز خارج نشده است.

**مسئله سوّم:** [۷۱۰] تیمّم بر آنچه جواز پیدا کرد مشروط به این است که پاک باشد، بناءً بر سنگ، خاک، ریگ و کلوخ نجس تیمّم نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۷۱۱] همچنان مباح بودن آنچه تیمم بر آن صحیح است شرط است بناءً بر مایصح التیمم غصبی تیمم نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۷۱۲] تیمم بر گرد و غبار لباس، فرش و دیوار نیز جایز است.

### آنچه تیمم بر آن‌ها صحیح نیست

**مسئله اول:** [۷۱۳] تیمم بر «خوراکی‌ها» جایز نیست نظیر: نان، میوه، سبزی، گوشت، آب، نفت، عسل، شیر و نظایر این‌ها.

**مسئله دوم:** [۷۱۴] تیمم بر «پوشیدنی‌ها» نیز جایز نیست نظیر: البسه، کفش، فرش، پتو، پرده و نظایرش.

**مسئله سوم:** [۷۱۵] عده‌ای گفته‌اند که تیمم بر کاه گِل جایز نیست چون شامل کاه است و کاه از رویدنی‌ها است، لکن به نظر این جانب در صورتی که کاه غالب یا اغلب و گِل مغلوب نباشد جایز است و کاه گِل نوعاً چنین نبوده گِل در آن غالب است.

**مسئله چهارم:** [۷۱۶] تیمم بر مصنوعات بشری هر چه باشد ولو از زمین اخذ شده باشد جایز نیست بلکه منبع تمام مصنوعات، زمین است.

**مسئله پنجم:** [۷۱۷] تیمم بر یخ و برف در صورت نبود مایصح التیمم جایز است چنانچه بر لباس نیز در چنین حالتی جایز است، لکن احوط قضا چنین نماز است؛ زیرا حالت اضطرار در همه جا استثنا است.

### احکام مشترک

**مسئله اول:** [۷۱۸] «موجبات»، «نواقض» و «مبطلات» تیمم همان موجبات، نواقض و مبطلات وضو و غسل است.





**مسئله دوّم:** [۷۱۹] «شروط» تیمّم همان شروط وضو و غسل است.

**مسئله سوّم:** [۷۲۰] «حکم جیره» در تیمّم همان حکم جیره در وضو و غسل است.

**مسئله چهارم:** [۷۲۱] «حکم نیابت» و «مباشرت» در تیمّم همان حکم نیابت و مباشرت در وضو و غسل است.

**مسئله پنجم:** [۷۲۲] «غایات» تیمّم همان غایات وضو و غسل است.

### قضاء مستحبی نماز با تیمّم

**مسئله اوّل:** [۷۲۳] کسی که از استعمال آب ترس داشته لکن عمداً خود را جنب کرده و با تیمّم نماز خوانده مستحب است نمازش را قضا کند.

**مسئله دوّم:** [۷۲۴] کسی که یقین یا گمان داشته آب پیدا نمی‌شود لکن یقین و گمانش عقلایی نبوده عمداً خود را جنب کرده و نمازش را با تیمّم خوانده مستحب است نمازش را قضا کند.

**مسئله سوّم:** [۷۲۵] کسی که برای تحصیل آب جستجو و فحص نکرده و با تیمّم نماز خوانده ولی بعداً دیده که آب در چند متری او بوده مستحب است نمازش را قضا کند.

**مسئله چهارم:** [۷۲۶] کسی که عمداً نمازش را تا آخر وقت تأخیر کرده تا این که فرصت از دستش رفته و با تیمّم نماز خوانده مستحب است نمازش را قضا کند.

**مسئله پنجم:** [۷۲۷] کسی که می‌دانست آب پیدا نمی‌شود معهداً آب خود را ریخته و ضایع کرده و با تیمّم نماز خوانده مستحب است نمازش را قضا کند.



## مسائل تیمم

**مسئله اول:** [۷۲۸] کسی که بدل از غسل جنابت تیمم کرده وضو لازم ندارد اما در تیمم‌هایی که بدل از سایر اغسال کرده وضو لازم دارد و اگر آب ندارد تیمم دوم را بدل از وضو انجام دهد.

**مسئله دوم:** [۷۲۹] کسی که در اول وقت فاقد الماء است ولی می‌داند یا احتمال عقلایی می‌دهد که اگر صبر کند آخر وقت آب پیدا می‌شود بایستی صبر کند.

**مسئله سوم:** [۷۳۰] می‌تواند با تیمم نمازهای مستحبی و نافله‌ها را انجام دهد و قضا هم ندارد.

**مسئله چهارم:** [۷۳۱] کسی که صاحب عذر است نمی‌تواند قبل از دخول وقت نماز تیمم نماید ولی اگر برای کار دیگری واجب یا مستحب تیمم کرده می‌تواند با همان تیمم نماز واجب یومیّه را بخواند.

**مسئله پنجم:** [۷۳۲] مسح پیشانی در تیمم باید بر پوست باشد و چنانچه موی سر حائل شود تیمم باطل است.

## احکام تیمم

**مسئله اول:** [۷۳۳] تیمم در اصل وجودش به خاطر عذر داشتن از آب است و تیمم کننده صاحب عذر گفته می‌شود و به محض پیدا شدن آب تیمم باطل می‌شود بدون این که یکی از نواقض یا مبطلات پیش آمد کند.

**مسئله دوم:** [۷۳۴] کسی که تیمم می‌کند انگشتر را باید بیرون کند و الا تیممش باطل است و اگر انگشترش بیرون نمی‌شود اشکال ندارد.

**مسئله سوم:** [۷۳۵] اگر کف دست نجس است یا زخمی دارد که نمی‌تواند به خاک زند پشت دست را بخاک بزند و با آن پیشانی و ظاهر کفین را مسح کند.



**مسئله چهارم:** [۷۳۶] در تیمم بایستی بدل از وضو یا بدل از غسل بودن و نیز نوعیت غسل را مشخص نماید و الا تیمم باطل است.

**مسئله پنجم:** [۷۳۷] کسی که کف دست ندارد می تواند با استخوان ساق تیمم را انجام دهد.

## احکام تیمم (۲)

**مسئله اول:** [۷۳۸] اگر برای نمازی تیمم کرده مادامی که نقضی پیش آمد نکرده باشد می تواند نماز دوّم را با همان تیمم بخواند.

**مسئله دوّم:** [۷۳۹] تنگی وقت بحسب حال نمازگزار محاسبه می شود، مثل: جوان، پیر، حاضر، مسافر، چالاک، تنبل و غیره.

**مسئله سوّم:** [۷۴۰] احتمال ضرر استعمال آب در صورتی که عقلایی باشد حکم یقین و گمان را دارد اما شک در ضرر مجوز تیمم نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۷۴۱] اگر دکتر بگوید آب برایت ضرر دارد ولی خودش با وجدان بداند که ضرر ندارد ملاک تشخیص خود اوست در جواز و عدم جواز تیمم.

**مسئله پنجم:** [۷۴۲] در خاک یا هر مایصح التیمم دیگر بکارت و تازه بودن شرط نیست بنابراین می شود با خاکی که یک بار با او تیمم کرده باز هم تیمم کند.

## جستجو در بحث تیمم

**مسئله اول:** [۷۴۳] کسی که فاقد الماء است بایستی جستجوی آب کند چنانچه زمین پست و بلند و یا جنگل زار است به اندازه یک تیر پرتاب قدیمی که حدود دو صد قدم معمولی است و اگر هموار است به اندازه دو تیر پرتاب جستجو (فحص) کند.



**مسئله دوم:** [۷۴۴] جستجو بایستی چهار طرف باشد و چنانچه بعضی جهات را یقین دارد و یا احتمال می‌دهد که آب در آن طرف‌ها نیست جستجویش ساقط است.

**مسئله سوم:** [۷۴۵] لازم نیست خود انسان جستجو کند چنانچه کسی دیگری که مورد اعتماد اوست جستجو کرده باشد کفایت می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۷۴۶] مقدار جستجوی آب به اندازه تحصیل یقین به نبود آب و یا حصول اطمینان است.

**مسئله پنجم:** [۷۴۷] اگر از بعضی طرف‌ها ترس دارد به خاطر وجود درندگان یا خطرات دیگر عقلایی جستجوی آن طرف‌ها ساقط است.

### احکام جستجو در بحث تیمم

**مسئله اول:** [۷۴۸] اگر جستجو را به قدری تأخیر کند که وقت نماز تنگ شود و بر اثر تنگی وقت جواز تیمم یابد، نمازش صحیح است لکن معصیت کار گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۷۴۹] کسی که یقین کرده که آب پیدا نمی‌شود و بدون جستجو نماز با تیمم خوانده سپس کشف شده که آب بوده نمازش موجب اعاده و قضا است.

**مسئله سوم:** [۷۵۰] چنانچه جستجو کرده و آب نیافته و نماز با تیمم خوانده و سپس کشف شده که آب بوده و او نیافته نمازش صحیح بوده اعاده و قضا ندارد.

**مسئله چهارم:** [۷۵۱] کسی که وضو داشته و می‌داند که آب پیدا نمی‌شود لکن از باب عمد وضوی خود را باطل می‌کند و با تیمم نماز می‌خواند نمازش صحیح است لکن احوط قضا نماید.

**مسئله پنجم:** [۷۵۲] کسی که به خبر دو عادل یا یک نفر اعتماد کرده که آب نیست و با تیمم نماز خوانده سپس کشف شده که مخبران با او شوخی کرده نمازش صحیح لکن احوط قضا آن است.



## احکام متفرقه تیمم

**مسئله اول:** [۷۵۳] علم داشتن به زوال عذر شرط نیست، همین که آب ندارد و احتمال می‌دهد تا آخر وقت آب یافت نمی‌شود و احتمالش عقلائی باشد حکمش تیمم و جواز دخول در نماز است.

**مسئله دوم:** [۷۵۴] اگر به قدری آب دارد که می‌شود با آن لباس نجسش را شست لباسی که ساتر عورت اوست لکن برای وضو یا غسل چیزی باقی نمی‌ماند حکمش شستن لباس و ازاله نجاست است نه وضو یا غسل کردن و با تیمم نماز بخواند چون وضو بدل دارد و لباس بدل ندارد.

**مسئله سوم:** [۷۵۵] همین حکم است در مورد دوران امر میان ازاله نجاست از بدن و وضو یا غسل کردن، زیرا؛ وضو یا غسل بدل دارد که تیمم باشد لکن بدن نجس بدل ندارد.

**مسئله چهارم:** [۷۵۶] اگر امر مکلف دایر شود میان حفظ نفس محترمه و وضو یا غسل کردن، حفظ نفس محترمه‌ی چون حیوان واجب است نه وضو یا غسل کردن، زیرا؛ این هر دو بدل دارد و لکن نفس محترمه بدل ندارد.

**مسئله پنجم:** [۷۵۷] اگر امر مکلف دایر باشد میان آب نخوردن و تشنگی کشیدن شدید که نوعاً حرج دارد و وضو یا غسل کردن با آن آب، بازهم تیمم کند ولی تشنگی حرجی را نکشد.

\*\*\*



# مسائل بانوان









## دماء ثلاثه

**مسئله اول:** [۷۵۸] همانگونه که مردان «مياء ثلاثه» (آب‌های سه گانه) بنام‌های: وذی، مذی و ودی دارند، زن‌ها نیز «دماء ثلاثه» (خون‌های سه گانه) بنام‌های: حیض، استحاضه و نفاس دارند.

**مسئله دوم:** [۷۵۹] هر کدام این خونها صفات مشخص و جداگانه داشته طبعاً احکام جداگانه و مختص به خود را دارند که به ترتیب یاد آور می‌شویم:

**مسئله سوم:** [۷۶۰] خون «حیض» که از آن بنام قاعدگی یا عادت ماهانه نیز یاد می‌شود از اکمال ۹ سالگی تا ۵۰ سالگی در غیر قریشی و تا ۶۰ سالگی در قریشی با صفات مختصه‌ی خودش که در آینده توضیح می‌دهیم، دیده می‌شود و مدت آن از سه روز کم و از ده روز بیشتر نیست.

**مسئله چهارم:** [۷۶۱] خون «استحاضه» خونی است که کمتر از سه روز یا زیادتراً از ده روز باشد، یا این که بعد از ۵۰ سالگی در غیر قریشی و بعد از ۶۰ سالگی در قریشی یا قبل از ۹ سالگی با صفات مختصه‌ی خودش که در آینده توضیح می‌دهیم، دیده می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۷۶۲] خون «نفاس» خونی است که همراه با ولادت یا بعد از ولادت که حداکثر آن ده روز و حداقل آن ممکن است یک لحظه باشد و یا هیچ دیده نشود بدون صفات مختصه مشاهده می‌شود.

## شرایط قاعدگی

خون حیض، قاعدگی یا عادت ماهوار دارای شرایط زیر است:

**مسئله اول:** [۷۶۳] اینکه دارای «صفات حیض» یا قاعدگی باشد که صفات را در درس بعدی می‌خوانیم.

**مسئله دوم:** [۷۶۴] اینکه صاحب خون از ۵۰ سال قمری در غیر قریشی و ۶۰ سال قمری در قریشی (زیادتراً) و از ۹ سال قمری در هر دو «کمتر» نباشد، هر چند که سن تکلیف دختران اکمال دوازده سال قمری است.

**مسئله سوم:** [۷۶۵] اینکه مدت خون از «سه روز» کمتر نباشد.



**مسئله چهارم:** [۷۶۶] اینکه مدت خون از «ده روز» بیشتر نباشد.

**مسئله پنجم:** [۷۶۷] اینکه فاصله میان دو خون از «۱۰ روز» کمتر نباشد.

### صفات قاعدگی

خون حیض یا قاعدگی یا عادت ماهوار صفات زیر را دارد:

**مسئله اول:** [۷۶۸] اینکه این خون از رحم خارج شده، «سیاه رنگ» است و گاهی به رنگ سرخ نیز دیده می‌شود ولی در آن صورت همچنان متمایل به سیاهی است.

**مسئله دوم:** [۷۶۹] اینکه این خون از رحم خارج شده، «غلیظ و تیره» است.

**مسئله سوم:** [۷۷۰] اینکه خون از مجرای رحم با «شدت و فشار» خارج می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۷۷۱] اینکه هنگام خروج از رحم «گرمایی» دارد.

**مسئله پنجم:** [۷۷۲] اینکه هنگام خروج از رحم «سوزندگی و گزندگی» دارد، ممکن است گاهی اوقات و شاید به ندرت به صفات فوق دیده نشود بلکه صفات استحاضه را داشته باشد.

### صفات استحاضه

خون استحاضه در صفات خود مقابل خون حیض بوده به ترتیب چنین است:

**مسئله اول:** [۷۷۳] اینکه خون استحاضه نیز از رحم خارج شده، «زرد رنگ» است نه سرخ و سیاه.

**مسئله دوم:** [۷۷۴] اینکه خون استحاضه همچنان از رحم خارج شده «رقیق و آبگین» است نه تیره و غلیظ.

**مسئله سوم:** [۷۷۵] اینکه خون استحاضه همچنان از رحم خارج شده، «سستی و فترت» داشته، شدید و با فشار نیست.

**مسئله چهارم:** [۷۷۶] اینکه خون استحاضه از رحم خارج شده، «سرد» است و گرمایی در آن دیده نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۷۷۷] اینکه خون استحاضه همچنان از رحم خارج شده، «عادی» بوده، سوزندگی و گزندگی ندارد، ممکن است گاهی اوقات و شاید به ندرت صفات فوق را نداشته باشد بلکه به صفات حیض باشد ولی حکمش حکم استحاضه است.

### شرایط استحاضه

خون استحاضه در شرایط خود مثل صفاتش مقابل خون حیض بوده به ترتیب زیر است:

**مسئله اول:** [۷۷۸] اینکه دارای صفات استحاضه باشد که مقابل حیض است.



**مسئله دوم:** [۷۷۹] اینکه صاحب خون از ۵۰ سال قمری بیشتر در غیر قریشی و از ۶۰ سال قمری بیشتر در قریشی یا از ۹ سال قمری کمتر در هر دو باشد.

**مسئله سوم:** [۷۸۰] اینکه مدت خونریزی از سه روز کمتر باشد.

**مسئله چهارم:** [۷۸۱] اینکه مدت خونریزی از ده روز بیشتر باشد.

**مسئله پنجم:** [۷۸۲] اینکه فاصله میان دو خون از ده روز کمتر باشد، هر جا حکم حیض و نفاس را نداشت محکوم به استحاضه است.

### شرایط نفاس

**مسئله اول:** [۷۸۳] نفاس خونست که با زایمان یا ولادت همراه است، اگر چه سقط بوده روح در آن دمیده نشده باشد حتی در مضغه و علقه که آغاز صورت‌بندی انسان است احکام نفاس مترتب است.

**مسئله دوم:** [۷۸۴] نفاس از نظر زمانی حداقل ندارد، ممکن است یک لحظه باشد و ممکن است اصلاً خونی نبیند ولی حداکثر دارد که عبارت از ده روز باشد.

**مسئله سوم:** [۷۸۵] آنچه به فاصله ده روز از ولادت می‌بیند محکوم به نفاس است در هر روزی که باشد، اول باشد یا وسط و یا آخر.

**مسئله چهارم:** [۷۸۶] اگر بیشتر از ۱۰ روز خون ببیند ۱۰ روزش نفاس و مازاد آن استحاضه است.

**مسئله پنجم:** [۷۸۷] اگر ۹ روز تمام را خون نبیند فقط روز دهم را ببیند همان روز نفاس بوده حکم نفاس در آن جاری می‌شود.

### احکام نفاس

**مسئله اول:** [۷۸۸] «احکام نفاس» همان احکام حیض است بدون کم و زیاد.

**مسئله دوم:** [۷۸۹] هر گاه خون نفاس انقطاع پیدا کرد بایستی «استظهار یا استخبار» نماید و چنانچه مطمئن شد که خون قطع شده و چیزی در مجری نمانده آن وقت غسل نفاس را انجام دهد.

**مسئله سوم:** [۷۹۰] میان خون نفاس و حیض متأخر فاصله شدن «اقل طهر» که عبارت از پاکی میان دو خون است، شرط می‌باشد.



**مسئله چهارم:** [۷۹۱] چنانچه ولادت در اوّل روز باشد شب اخیر خارج است اما شب اوّل داخل نفاس است گرچه شب از حساب خارج بوده، ملاک روز است.

**مسئله پنجم:** [۷۹۲] اگر ولادت وسط روز باشد روز یازدهم نیز تا نیمه‌اش تلفیق می‌شود و اگر جنین دوقلو یا بیشتر باشد ملاک «ابتداء» جنین اول و ملاک «انتهاء» جنین آخر است.

### اختبار یا واریسی

**مسئله اول:** [۷۹۳] اگر زنی خونی ببیند و نداند که چه خونی است، در صورت اشتباه «اختبار یا واریسی» واجب است.

**مسئله دوم:** [۷۹۴] اگر خونی که دیده میان خون بکارت و حیض مشتبّه باشد، پنبه را در مجری قرارداد مدتی نگهدارد و سپس با ملایمت بیرون کرده اگر اطراف پنبه به شکل طوق دار سطحی خونی شده داخل پنبه نفوذ نکرده باشد خون بکارت است ولو به صفت حیض باشد، والا حیض است.

**مسئله سوم:** [۷۹۵] اگر خونی که دیده میان خون حیض و غیر خون بکارت مشتبّه باشد مثل خون دانه یا زخم داخل رحم و امثال آن، اختبار فوق را انجام داده اگر خون از سمت چپ خارج شده حکم حیض والا حکم غیر حیض را دارد.

**مسئله چهارم:** [۷۹۶] اگر اختبار یا واریسی برایش ممکن نیست، در صورتی که حالت سابقه داشته همان را ملاک قرار دهد.

**مسئله پنجم:** [۷۹۷] اگر حالت سابقه نداشته یا فراموش کرده میان اعمال طاهره و تروک حائض که آن را بعداً توضیح می‌دهیم، جمع نماید.

### اقسام حائض

زنان حائض شش قسم می‌باشند:

قسم اوّل: [۷۹۸] صاحب عادت «وقتیّه» و «عددیه»؛



زنی که در دو ماه پی هم خون منظم ببیند. مثلاً: در هر ماه در اول ماه مدت هفت روز خون دیده این زن صاحب عادت «وقتیّه» و «عددیّه» گفته می شود.

قسم دوّم: [۷۹۹] صاحب عادت «وقتیّه فقط»:

زنی که در دو ماه پی هم از نظر وقت خون منظم ببیند. مثلاً: در هر ماه در اول ماه خون دیده باشد، لکن از نظر عدد نامنظم بوده مثل این که: در ماه اول سه روز و در ماه دوم پنج روز خون دیده باشد، چنین زنی صاحب عادت «وقتیّه فقط» گفته می شود.

قسم سوّم: [۸۰۰] صاحب عادت «عددیّه فقط»:

زنی که در دو ماه پی هم از نظر عدد خون منظم ببیند. مثلاً: در هر ماه هفت روز خون دیده باشد، لکن از نظر وقت نامنظم باشد مثل این که: در ماه اول از اولش و در ماه دوم از سوّمش خون دیده، چنین زنی صاحب عادت «عددیّه فقط» گفته می شود.

## اقسام حائض (۲)

قسم چهارم: [۸۰۱] «مضطربه»:

زنی که عادتش مستقر نگشته و خون نامنظم می بیند، چه از حیث عدد و چه از حیث وقت. مثلاً: در یک ماه از اول تا سوّم و دو ماه دیگر از سوّم تا هفتم خون دیده باشد، چنین زنی «مضطربه» گفته می شود.

قسم پنجم: [۸۰۲] «مبتدئه»:

زنی که بار اول خون دیدنش می باشد «مبتدئه» گفته می شود.

قسم ششم: [۸۰۳] «ناسیّه»:

زنی که عادت خود را فراموش کرده، چنین زنی «ناسیّه» گفته می شود، هرکدام این زن ها احکام مخصوص به خود را دارد که بعداً گفته می شود.



## احکام حائض

چند چیز در ایام عادت بر زنان حائض حرام است که به ترتیب شرح می‌دهیم:

**مسئله اول:** [۸۰۴] عباداتی که نیازمند طهارت می‌باشد اعم از وضو، غسل یا تیمم بر حائض حرام است. مانند: نماز، روزه، طواف و اعتکاف.

**مسئله دوم:** [۸۰۵] آنچه که بر «محدث» حرام است بر حائض نیز حرام است. مانند: مس کتابت قرآن، اسم خداوند، پیامبران علیهم‌السلام و ائمه علیهم‌السلام و احوط این است که به اسم حضرت زهرا علیها‌السلام نیز تماس نداشته باشد.

**مسئله سوم:** [۸۰۶] آنچه که بر «جنب» حرام است بر حائض نیز حرام است. مانند: خواندن سوره‌های «عزائم» یعنی: سوره‌هایی که سجده واجب دارد، عبور از مسجدالحرام و مسجدالنبی ولو این که از یک در داخل و از در دیگر خارج شود، مکث و توقف در سایر مساجد، نهادن چیزی در آن‌ها و خواندن بیش از هفت آیه از غیر عزائم.

**مسئله چهارم:** [۸۰۷] جماع یا همبستر شدن با شوهر در حال عادت حرام است؛ اما سایر استمتاعات جایز بوده کراهت دارد مخصوصاً از ناف تا زانو که کراهت آن شدید است.

**مسئله پنجم:** [۸۰۸] در حرام بودن جماع یا همبستر شدن فرقی نیست میان زن دائمی یا انقطاعی و همچنان فرقی نیست میان زن آزاده یا زن کنیز.

## مکروهات حائض

چند چیز بر حائض مکروه است که به ترتیب می‌آوریم:

**مسئله اول:** [۸۰۹] خواندن بیشتر از هفت آیه از سوره‌هایی که سجده واجب ندارد ولی با رسیدن به هفتاد آیه کراهت آن شدید می‌شود.

**مسئله دوم:** [۸۱۰] رساندن جایی از بدنش به جلد، حاشیه، ورق و میان خطوط قرآن کریم و بنابر احوط احادیث معصومین علیهم‌السلام نیز حکم قرآن کریم را دارد.



**مسئله سوّم:** [۸۱۱] خوردن و آشامیدن و چنانچه وضو بگیرد یا دستش را بشوید مکروه نیست و در غیر این صورت‌ها مکروه است.

**مسئله چهارم:** [۸۱۲] همراه داشتن قرآن کریم و بنا بر احوط همراه داشتن احادیث معصومین (ع) نیز مکروه است.

**مسئله پنجم:** [۸۱۳] روغن مالیدن به بدن و حنا کردن مو، دست یا ناخن مکروه است.

### طلاق و نکاح حائض

**مسئله اوّل:** [۸۱۴] «طلاق» و «ظهار» حائض در ایام عادت باطل است، اوّل عادت باشد، وسط و یا آخر آن، معنی و حکم ظهار در باب خودش آمده است.

**مسئله دوّم:** [۸۱۵] طلاق و ظهار حائض در طهر مواقعه که عبارت از همبستر شدن بعد از غسل است، نیز باطل می‌باشد.

**مسئله سوّم:** [۸۱۶] طلاق و ظهار نساء و زنان مستحاضه باطل نیست، کثیره باشد، متوسطه یا قلیله.

**مسئله چهارم:** [۸۱۷] اگر زن بگوید که پاک می‌باشم قولش مسموع بوده نیاز به شاهد یا بیّنه نیست و طلاق یا ظهار صحیح واقع می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۸۱۸] نکاح زن حائض در ایام عادت صحیح است، دائمی باشد یا انقطاعی، آزاده باشد یا کنیز، اول عادت باشد یا وسط و یا آخرش.

### کفّاره همبستری حائض

**مسئله اوّل:** [۸۱۹] قبلاً یادآور شدیم که در ایام عادت همبستر شدن با حائض حرام است و چنانچه همبستر شود کفّاره دارد.

**مسئله دوّم:** [۸۲۰] کفّاره همبستر شدن در اوایل قاعدگی هجده نخود، در اواسط آن نه نخود و در اواخر آن چهار و نیم نخود طلائی مسکوک یا قیمت آن است.



**مسئله سوم:** [۸۲۱] اگر در اول قاعدگی، وسط آن و نیز آخر آن همبستر شود کفاره آن سی و یک و نیم نخود طلای مسکوک یا قیمت آن است و چنانچه در هر قسمت، همبستر شدن تکرار شود کفاره همان قسمت نیز تکرار می شود.

**مسئله چهارم:** [۸۲۲] اگر در اثناء همبستری عادت گردد فوراً از حالت جماع خارج شود و الا کفاره دارد و چون قول زن در امر زنانگی حجت است شوهر بدون معطلی قبول نماید.

**مسئله پنجم:** [۸۲۳] اگر زن به شوهر بگوید که عادت نیستم ولی در واقع عادت باشد، شوهر مقصر نبوده کفاره نمی دهد به همان دلیل که در مسئله قبل گفته شد.

### احکام کفاره همبستری

**مسئله اول:** [۸۲۴] اگر در حال حیض همبستری صورت بگیرد کفاره آن بر مرد واجب است نه بر زن، مشروط بر این که عالم بوده حیض بودن را بداند و چنانچه نداند بنا بر احوط کفاره است.

**مسئله دوم:** [۸۲۵] اگر با عقیده به این که عیالش حیض است همبستر شود، سپس معلوم شود که حیض نبوده یا عقیده اش پاک بودن باشد، سپس معلوم شود که پاک نبوده کفاره واجب نیست، این مسئله اصطلاحاً «تجری» گفته می شود.

**مسئله سوم:** [۸۲۶] اگر در حال مقاربت حیض اتفاق بیفتد ولی مبادرت به جدایی نکند باز هم ثبوت کفاره محل اشکال است.

**مسئله چهارم:** [۸۲۷] اگر در یک وقت چند بار مقاربت صورت بگیرد کفاره تکرار می شود و اگر تخلل تکفیر داشته باز هم احوط کفاره است.

**مسئله پنجم:** [۸۲۸] این کفاره بایستی طلای سکه دار باشد و یا قیمت آن در وقت ادا، می شود این کفاره را به یک مسکین بدهد چنانچه به سه مسکین هم می توانست بدهد.





## غسل حائض

**مسئله اول:** [۸۲۹] برای حائض بعد از انقطاع حیض، غسل حیض در اعمالی که بدون طهارت از حدث اکبر صحیح نیست، واجب است. مانند: نماز، روزه، طواف، اعتکاف و غیره.

**مسئله دوم:** [۸۳۰] کیفیت غسل حیض مثل کیفیت غسل جنابت است که ابتدا سر و گردن و پس از آن پهلو راست و سپس پهلو چپ را می‌شوید.

**مسئله سوم:** [۸۳۱] تفاوت غسل حیض با غسل جنابت این است که در غسل حیض وضو لازم است چه قبل از غسل و چه بعد از غسل، لکن در غسل جنابت وضو لازم نیست، یعنی غسل حیض کفایت از وضو نمی‌کند ولی غسل جنابت کفایت از وضو می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۸۳۲] اگر از غسل کردن معذور است مثل اینکه آب برایش ضرر داشته باشد، بدل از غسل تیمم کند ولی وضو را انجام دهد. اگر برای وضو نیز آب ضرر دارد بدل وضو نیز تیمم نماید، اگر برای وضو تنها آب ضرر ندارد ولی برای غسل ضرر دارد بدل از غسل تیمم کند.

**مسئله پنجم:** [۸۳۳] اگر آب حائض کم است به مقداری که یکی را کفایت می‌کند، غسل را مقدم نموده بدل از وضو تیمم نماید.

## حالات مضطر به

مضطربه قبلاً تعریف شد اما تفصیل آن باقی ماند، اکنون باید گفت که زن مضطر به ممکن است حالات چهارگانه زیر را داشته باشد:

**مسئله اول:** [۸۳۴] ممکن است خونی که می‌بیند از ده روز تجاوز نکند، در این حالت اگر صفات حیض را دارد و از سه روز کمتر نیست حیض، و الا استحاضه است.

**مسئله دوم:** [۸۳۵] ممکن است خونی که می‌بیند از ده روز تجاوز کند، در این حالت اگر صفات حیض را دارد و از سه روز کمتر نیست، شش یا هفت روزش را با اختیار خودش حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

**مسئله سوم:** [۸۳۶] ممکن است خونی که می‌بیند با صفات مختلف باشد، در این حالت مانند مبتدئه عادت اقارب و خویشان خود را اخذ کند و چنانچه آنان نیز مضطر به‌اند و یا مضطر به نیستند لکن دسترسی



به آنان میسر نیست عادت اقران که هم سن و سالان او باشد را اخذ نماید و اگر آنان نیز مانند اقارب باشند شش یا هفت روزش را حیض و در بقیه میان هر دو وظیفه احتیاط کند.

**مسئله چهارم:** [۸۳۷] ممکن است خونی که می بیند حالت ترکیبی از نظم و بی نظمی را داشته باشد، مثلاً: در ماه اول از اول تا پنجم را خون دیده، در ماه دوم از دهم تا پانزدهم، در ماه سوم مثل ماه اول و در ماه چهارم مثل ماه دوم و همین گونه دوام یابد که مطمئن شود حالت مرگبه را پیدا کرده است، در این حالت به دستور مبتدئه عمل کند.

**مسئله پنجم:** [۸۳۸] خویشان و اقارب مضطر به، خواهر، مادر، عمه، خاله و دختران آنها می باشند.

### حالات مبتدئه

**مسئله اول:** [۸۳۹] زن مبتدئه قبلاً تعریف شد لکن تفصیل آن باقی ماند، اکنون باید گفت که زن مبتدئه هفت حالت دارد که به ترتیب ذکر می نمائیم:

**مسئله دوم:** [۸۴۰] خونی که می بیند از ده روز تجاوز نکند، در این صورت اگر آن خون صفات حیض را دارد حیض، و الا استحاضه قرار دهد.

**مسئله سوم:** [۸۴۱] خونی که می بیند از ده روز تجاوز کرده صفات حیض را داشته باشد، در این صورت طبق عادت اقارب خود تنظیم نماید و باقی را استحاضه قرار دهد، اگر عادت خویشان مختلف باشد و یا خویشانی نداشته باشد با اختیار خودش شش یا هفت روزش را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، لکن بهتر است در ماه اول از روز هشتم تا دهم و در ماه دوم از روز چهارم تا ششم میان دو وظیفه تروك حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

**مسئله چهارم:** [۸۴۲] خونی که می بیند در طول مدت به صفات استحاضه باشد، در این صورت همه را استحاضه قرار دهد.



## حالات مبتدئه (۲)

**مسئله اول:** [۸۴۳] خونی را که می بیند ممکن است مختلف باشد، در این صورت چنانچه به صفات حیض بوده از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر نباشد حیض، والا استحاضه قرار دهد.

**مسئله دوم:** [۸۴۴] خونی را که می بیند از نظر صفات یک نواختی نداشته باشد نه به صفات حیض است نه به صفات استحاضه، در این صورت اگر در ابتداء به صفات عاّمه حیض باشد حیض و اگر به صفات عاّمه استحاضه باشد، استحاضه است.

**مسئله سوم:** [۸۴۵] خونی را که می بیند گاهی سیاه و تیره و گاهی زرد و با فشار یا سوزش باشد، در این صورت اگر خون سیاه و تیره پوره از سه روز کمتر و از ده روز بیشتر باشد حیض و اگر زرد ولو با فشار و سوزش است استحاضه است.

**مسئله چهارم:** [۸۴۶] خونی را که می بیند گاهی زرد و گرم و گاهی زرد و سرد است، در این صورت اگر چه خون اولی از دومی به حیض نزدیکتر است لکن حیض دانستن آن مشکل می باشد، پس احوط این است که میان تروک حائض و اعمال استحاضه جمع نماید.

## ناسیهی قسم اول

ناسیه سه صورت دارد که به ترتیب یاد آور می شویم:

**مسئله اول:** [۸۴۷] زنی که فقط وقتش را فراموش کرده لکن عدد قاعدگی به یادش مانده است، چنین زنی ممکن است سه حالت داشته باشد:

**مسئله دوم:** [۸۴۸] ناسیه ای که خونس از ده روز تجاوز نکرده چنانچه به صفات حیض است، حیض. اگر بداند که بعضی از روزهایی که خون دیده با روزهای عادتش مصادف است، بایستی در تمام روزهایی که خون دیده احتیاط کند و اگر نداند استحاضه است.

**مسئله سوم:** [۸۴۹] ناسیه ای که خونس از ده روز تجاوز کرده سپس قطع شود چنانچه نداند که روزهای خونی او مصادف عادتش می باشد و خون هم به صفات حیض باشد بایستی به مقدار عادتش حیض حساب کند و بقیه را استحاضه قرار دهد و اگر تمام خونها به صفات استحاضه باشد عمل استحاضه لازم است.



**مسئله چهارم:** [۸۵۰] در مسئله سوّم اگر صفات مختلف باشد آنچه به صفت حیض نبوده کمتر از سه روز و بیشتر از ده روز نباشد حیض است چه اینکه با عادتش مساوی باشد، چه کمتر یا بیشتر و بقیه را استحاضه قرار دهد.

**تبصره:** چنانچه به طور اجمال بداند که روزهای خونی او وقت عادت اوست لکن معین نمی تواند بایستی در تمام حالات سه گانه از باب احتیاط میان دو وظیفه حائض و استحاضه جمع نماید اگرچه به رنگ حیض هم نباشد.

**مسئله پنجم:** [۸۵۱] ناسیه ای که تا یک ماه یا بیشتر خون ببیند و نداند که ایام عادت او در دهه ی اول ماه بوده یا دهه ی دوّم یا سوم ماه، بایستی آنچه در دهه ی اول می بیند و به صفات حیض نباشد استحاضه قرار دهد و آنچه به صفات حیض باشد بایستی احتیاط نماید.

### ناسیه ی قسم دوّم

**مسئله اوّل:** [۸۵۲] زنی که عدد را فراموش کرده لکن وقتش را به یاد دارد (عکس قسم اول) چنانچه در وقت قاعدگی ماهیانه خون ببیند آن را حیض قرار دهد، اگرچه به صفات استحاضه باشد.

**مسئله دوّم:** [۸۵۳] از آنجا که ناسیه عدد عادتش را فراموش کرده نمی داند چند روز بوده، چنانچه خون به صفات استحاضه باشد سه روز آن را حیض قرار دهد و تا بالاترین احتمال ایام عادت احتیاط کند.

**مسئله سوّم:** [۸۵۴] چنانچه خونی که دیده به صفات حیض و کمتر از ده روز باشد همه آن حیض به حساب می آید چه اینکه در وقت عادت باشد یا نباشد و اگر از ده روز تجاوز نماید بایستی بیشترین احتمال را حیض قرار دهد.

**مسئله چهارم:** [۸۵۵] چنانچه نمی داند که ایام عادتش پنج یا شش روز است، شش روزش را حیض قرار دهد.

**مسئله پنجم:** [۸۵۶] زنی که از اول عادت وقتیه دارد و صفات حیض را در خون مشاهده کند و از ده روز هم بگذرد می تواند چنین زنی شش یا هفت روزش را حیض قرار دهد.



### ناسیهی قسم سوم

**مسئله اول:** [۸۵۷] زنی که عدد و وقت را باهم فراموش کرده و درست نداند که در هر ماه چند روز و چه وقت خون می‌بیند، اگر خون از ده روز تجاوز نکند، چنانچه به صفات حیض باشد حیض قرار دهد.

**مسئله دوم:** [۸۵۸] در مسئله چنانچه بداند که روزهایی که خون دیده مصادف عادتش باشد یا نداند حکم مسئله اول را دارد.

**مسئله سوم:** [۸۵۹] چنانچه به صفات استحاضه باشد در صورتی که نداند بعضی از روزهایی که خون دیده با روزهای عادتش مصادف شده است، آن ایام را استحاضه قرار دهد، والا احتیاط نماید.

**مسئله چهارم:** [۸۶۰] اگر خون از ده روز تجاوز کرد و به صفات حیض هم بوده، چنانچه نداند که مصادف با روزهای عادتش می‌باشد بایستی بیشترین احتمال عدد عادتش را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.

**مسئله پنجم:** [۸۶۱] اگر بداند که خون مصادف با روزهای عادتش است باید در تمام صورتها احتیاط کند.

### صاحب عادت وقتی فقط

**مسئله اول:** [۸۶۲] زنی که در وقت معین خون ببیند، لکن عدد آن نامنظم باشد صاحب عادت وقتی فقط گفته می‌شود و ممکن است چنین زنی چهار حالت داشته باشد:

**مسئله دوم:** [۸۶۳] ممکن است سه روز کامل ایام عادت خود را خونی به صفات حیض و سه روز دیگر را به صفات استحاضه ببیند و سپس پاک شود، در چنین حالتی هر دو خون حیض محسوب می‌شود.

**مسئله سوم:** [۸۶۴] ممکن است تمام خونی که دیده به صفت استحاضه باشد، بناء آنچه در ایام عادت دیده حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد، چه از ده روز تجاوز کند و چه تجاوز نکند.

**مسئله چهارم:** [۸۶۵] ممکن است تمام خونی که دیده به صفت حیض باشد و از ده روز تجاوز کند، می‌تواند شش یا هفت روزش را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد.



**مسئله پنجم: [۸۶۶]** ممکن است دو روز یا بیشتر قبل از عادت ماهیانه‌اش خون ببیند و تا بعد از ایام عادت به صفات حیض دوام یابد ولی از ده روز تجاوز نکند، حیض چنین زنی از دو روز قبل عادتش حساب می‌شود ولو اینکه به صفات حیض نباشد و خونی که قبل از دو روز دیده اگر به صفات حیض است، حیض و آلا استحاضه است.

### صاحب عادت عددیّه فقط

**مسئله اول: [۸۶۷]** زنی که در هر ماه روزهای معینی را خون می‌بیند، لکن وقت آن نامنظم باشد، صاحب عادت عددیّه فقط گفته می‌شود و ممکن است چهار حالت داشته باشد:

**مسئله دوم: [۸۶۸]** ممکن است خونی را که می‌بیند اگر به صفات حیض باشد چه مساوی باشد با عدد روزهایش چه نباشد، چنین خونی را حیض قرار دهد و اگر به صفات استحاضه باشد استحاضه قرار دهد و معیار در این حالت صفات است.

**مسئله سوم: [۸۶۹]** ممکن است خونی را که می‌بیند چهار روز آن به صفات حیض باشد و سپس پاک شود و دوباره خونی به همان صفات ببیند طوری که خون دوم به تنهایی از ده روز تجاوز نکند بایستی احتیاط نماید، چه خون اول با ایام عادتش مساوی باشد یا نباشد، اگر خون دوم به تنهایی از ده روز تجاوز نکند بایستی به تعداد روزهای عادتش احتیاط کند و بقیه را استحاضه قرار دهد و مدتی را که میان دو خون پاک بوده بعید نیست که استحاضه باشد اگر چه احتیاط در جمع است.

**مسئله چهارم: [۸۷۰]** ممکن است خونی که می‌بیند بیشتر از عدد روزهایش باشد که در این صورت به تعداد روزهای عادتش را حیض و بقیه را استحاضه قرار دهد و چنانچه کمتر از ده روز باشد همه را حیض قرار دهد.

**مسئله پنجم: [۸۷۱]** ممکن است پنج روز را از باب مثال خونی به صفات حیض ببیند و پنج روز دیگر را به صفات استحاضه و بازم پنج روز دیگر را به صفات حیض ببیند، بایستی در خون اول و دوم جمع نماید و خون دوم بعید نیست که استحاضه باشد، لکن احتیاط حسن است.



## صاحب عادت وقتیّه و عددیّه

زنی که خون منظم می بیند هم از نظر وقت و هم از نظر عدد چنین زنی صاحب عادت وقتیّه و عددیّه گفته می شود، چنین زنی ممکن است ده حالت داشته باشد که به ترتیب می آوریم:

**مسئله اول:** [۸۷۲] ممکن است خونی را در غیر ایام عادت و ایام عادتش ببیند و صفات آن صفات حیض باشد و از ده روز هم تجاوز کند، چنین زنی خونی که در ایام عادتش می بیند حیض و مازاد آن را استحاضه قرار دهد.

**مسئله دوم:** [۸۷۳] ممکن است خونی را در غیر ایام عادتش ببیند و تا یک ماه یا بیشتر دوام کند چنین زنی خون مطابق با ایام عادتش را حیض و مازاد آن را استحاضه قرار دهد اگر چه به صفات حیض باشد.

**مسئله سوم:** [۸۷۴] ممکن است خونی را قبل از روزهای عادتش به صفات استحاضه ببیند و تا چند روز بعد عادت نیز دوام یابد و از ده روز تجاوز کند، چنین زنی دو روز قبل از عادتش را با ایام عادتش حیض قرار دهد و قبل و بعد آن را استحاضه بشمارد، اگر از ده روز تجاوز نکند مطابق ایام عادت خود را حیض و بقیه را استحاضه حساب نماید.

**مسئله چهارم:** [۸۷۵] ممکن است خونی را در ایام عادتش و دو روز بعدش را هم ببیند و صفات آن هم صفات حیض باشد و پس از آن یکی دو روز دیگر به صفات استحاضه هم خون ببیند و پاکی رخ دهد، دو خون اول حیض و خون سوم استحاضه است، چه از ده روز تجاوز کند و چه نکند.

**مسئله پنجم:** [۸۷۶] ممکن است خونی را در سه روز به صفات حیض در غیر ایام عادتش ببیند و پس از سه روز قطع شود و دوباره به صفات حیض خون ببیند و قبل از ده روز پاک شود، هر دو خون حیض است.

## صاحب عادت وقتیّه و عددیّه (۲)

**مسئله اول:** [۸۷۷] ممکن است خونی چند روز قبل از ایام عادتش را به صفات حیض ببیند و سپس یکی دو روز را به صفات استحاضه و آنگاه پاکی رخ دهد، دو خون اول حیض و دومی استحاضه است.



**مسئله دوم:** [۸۷۸] ممکن است خونی که می‌بیند از ایام سه روزه عادتش به صفات استحاضه ادامه یابد و سپس سه روز دیگر به صفات حیض باشد لکن در مجموع از ده روز تجاوز نکند، آن دو خون حیض است.

**مسئله سوم:** [۸۷۹] ممکن است قبل از ایام عادتش پاک باشد لکن در ایام عادتش خون ببیند و آن خون از ایام عادتش گذشته، دوام یابد چنانچه به رنگ زرد باشد یا از ده روز تجاوز نکند یا به رنگ حیض باشد همه آن حیض است.

**مسئله چهارم:** [۸۸۰] ممکن است بعد از ایام عادتش خونی زرد ببیند، چنین زنی میان تروک حائض و اعمال استحاضه جمع نماید.

**مسئله پنجم:** [۸۸۱] ممکن است قبل از ایام عادتش استحاضه باشد و تا بعد عادتش ادامه یابد چنانچه خون بعد از ایام عادت به صفات استحاضه باشد بایستی دو روز قبل از عادت را با ایام عادتش حیض حساب کند اگر چه به رنگ حیض هم نباشد و خون قبل از دو روز و بعد از عادت را استحاضه قرار دهد، چه مطمئن باشد که از ده روز تجاوز می‌کند و چه مطمئن باشد که سر ده روز قطع می‌شود و چه به هیچ کدام مطمئن نباشد.

**تبصره:** اگر آن خون بعد از ایام عادت به صفات حیض باشد، چنانچه مطمئن است که از ده روز تجاوز می‌کند ایام عادت را حیض بشمارد، قبل و بعد آن را استحاضه، چنانچه مطمئن باشد که قبل از ده روز قطع می‌شود، می‌تواند خون را از اول عادت یا یکی یا دو روز قبل از آن را حیض قرار دهد.

### احکام حائض

**مسئله اول:** [۸۸۲] اگر در حال حیض جماع صورت گیرد، اگر چه کار حرام است لکن می‌تواند غسل جنابت نماید و غسلش صحیح است و بعد از پاک شدن غسل حیض را انجام دهد.

**مسئله دوم:** [۸۸۳] حائض می‌تواند در ایام عادت و قاعدگی به خاطر طهارت غسل نماید یا وضو بگیرد بلکه مستحب است این کار را انجام دهد و مستحب است در وقت نماز پنبه گذاشته رو به قبله بنشیند و تسیحات اربعه بگوید.





**مسئله سوم:** [۸۸۴] اگر در ایامی که زن حائض است ماه یا آفتاب گرفته شود و یا سایر موجبات نماز آیات رخ دهد قضای آنها واجب نیست.

**مسئله چهارم:** [۸۸۵] اگر زن حائض نمازی نذر کرده باشد که مصادف شود با ایام عادتش، آن نماز مانند نمازهای یومیّه اش قضا ندارد.

**مسئله پنجم:** [۸۸۶] اگر شوهر بداند که زنش پاک است و طلاق دهد ولی در واقع حیض بوده، چنین طلاق باطل است، اقا در صورتی که شوهر جهل به حکم داشته طلاق صحیح است.

### زن مستحاضه

**مسئله اول:** [۸۸۷] زنی که استحاضه اش پنبه را آلوده کند ولی در آن فرو نرود مستحاضه «قلیله» است، زنی که استحاضه اش در پنبه فرو رود ولی جاری نشود مستحاضه «متوسطه» است و زنی که استحاضه اش در پنبه فرو رود و از آن جاری شده به پارچه‌ی که روی آن بسته برسد مستحاضه «کثیره» است.

**مسئله دوم:** [۸۸۸] زنی که استحاضه‌ی او «قلیله» است، پنبه آلوده را عوض نماید و موضع را بشوید و برای هر نماز واجب و مستحب وضو بگیرد.

**مسئله سوم:** [۸۸۹] زنی که استحاضه‌ی «متوسطه» است، پنبه آلوده را عوض کرده موضع را بشوید و روزانه یک غسل انجام دهد ولی برای هر نماز وضو بگیرد و اقرب انجام وضو بعد از غسل است.

**مسئله چهارم:** [۸۹۰] زنی که استحاضه‌ی او «کثیره» است پنبه آلوده را عوض کرده موضع را بشوید و برای هر نماز غسل نماید و چنانچه نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشاء را جمع نماید برای هر دو نماز یک غسل کافی است لکن برای نمازهای مستحبی این غسل کافی نیست.



**مسئله پنجم:** [۸۹۱] خون استحاضه ولو بواسطه پنبه خارج شود، ناقص وضو می‌باشد و اگر از جایش حرکت کند ولی در فضای فرج بماند و بیرون نشود ناقص وضو نیست ولی خروج آن ولو بالواسطه طهارت را نقض می‌کند.

### تبدل استحاضه

زنی که استحاضه‌اش دچار تغییر و تبدیل به مرتبه‌ی پایین‌تر شود، تبدل استحاضه گفته می‌شود و چند حالت می‌تواند داشته باشد:

**مسئله اول:** [۸۹۲] اگر استحاضه‌ی کثیره قبل از طهارت، نماز ظهر و عصر تبدیل به قلیله شود، بایستی غسل استحاضه کثیره را برای نماز و وضو را برای استحاضه قلیله انجام دهد.

**مسئله دوم:** [۸۹۳] اگر استحاضه‌ی کثیره در میان طهارت قلیله شود، طهارت باطل نمی‌شود و بایستی عمل طهارت را ادامه دهد و چنانچه در حال نماز باشد، نماز باطل می‌شود و قابل ادامه نیست.

**مسئله سوم:** [۸۹۴] اگر استحاضه‌ی کثیره قبل از طهارت و نماز متوسطه شود باید یک غسل برای کثیره و یک غسل برای متوسطه توأم با وضو انجام دهد.

**مسئله چهارم:** [۸۹۵] اگر استحاضه‌ی کثیره در میان طهارت متوسطه شود، طهارت را ادامه دهد و یک غسل دیگری برای متوسطه شدن توأم با وضو انجام دهد.

**مسئله پنجم:** [۸۹۶] اگر استحاضه‌ی کثیره بعد از طهارت ولی در حال نماز تبدیل به متوسطه شود، نمازش باطل بوده قابل اداء نیست و بایستی یک غسل دیگری توأم با وضو انجام داده نماز را دوباره بخواند.

### تبدل استحاضه (۲)

**مسئله اول:** [۸۹۷] زنی که استحاضه‌اش دچار تغییر و تبدیل به مرتبه‌ی بالاتر شود همچنان تبدل گفته می‌شود که دارای حالات ذیل می‌باشد:



**مسئله دوم:** [۸۹۸] ممکن است استحاضه‌ی قلیله در میان نماز متوسطه یا کثیره شود نماز را تمام کرده با طهارت جدید دوباره اعاده نماید و اگر وقت تنگ است تیمم نماید و اگر بازهم وقت تنگ است قضاء نماید.

**مسئله سوم:** [۸۹۹] ممکن است استحاضه‌ی قلیله بعد از نماز تبدیل به متوسطه یا کثیره شود اعاده نمازی که خوانده واجب نیست ولی در نمازهای بعدی طبق حالت ایجاد شده عمل نماید.

**مسئله چهارم:** [۹۰۰] ممکن است استحاضه‌ی قلیله قبل از نماز تبدیل شود به متوسطه یا کثیره برای نمازی که می‌خواند طبق حالت ایجاد شده عمل نماید لکن نمازهایی که خوانده اعاده نماید.

**مسئله پنجم:** [۹۰۱] اگر مستحاضه‌ی کثیره عذراً یا عمداً میان دو نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشاء جمع نکند، بایستی برای نماز دوم نیز غسل نماید.

### احکام استحاضه

**مسئله اول:** [۹۰۲] زن مستحاضه بایستی بعد از غسل با گذاشتن پنبه از خروج خون جلوگیری نماید، و الا بدن نجس شده نمازش باطل می‌شود لکن غسل دوباره لازم نیست مگر اینکه نماز را عمداً تأخیر کرده باشد.

**مسئله دوم:** [۹۰۳] چنانچه مستحاضه کثیره غسل‌های صبح، ظهر، عصر و شبانه را انجام ندهد روزه‌اش باطل است لکن در مستحاضه قلیله و متوسطه باطل نیست.

**مسئله سوم:** [۹۰۴] مستحاضه کثیره یا متوسطه می‌تواند بعد از غسل در آغوش شوهرش قرار گیرد و نزدیک شود و در هنگام نماز می‌تواند قرآن را لمس نماید و وارد مسجد شود و آیات سجده را بخواند.

**مسئله چهارم:** [۹۰۵] مستحاضه بعد از وضو و غسل بایستی نماز را تأخیر نیندازد، ولی گفتن اذان، اقامه، دعا‌های وارده و آنچه که مقدمات نماز به حساب می‌آید، را می‌تواند انجام دهد.



**مسئله پنجم:** [۹۰۶] اگر مستحاضه می‌داند که مدتی استحاضه‌اش قطع می‌شود و در آن مدت فرصت نماز پیدا می‌نماید، بایستی همان وقت را انتظار بکشد و اگر در غیر آن وقت بخواند نمازش باطل است، چنانچه خون به کلی قطع شود می‌تواند نماز را تأخیر نماید.

## احکام استحاضه (۲)

**مسئله اول:** [۹۰۷] چنانچه مستحاضه وضو داشته باشد و خون استحاضه ولو با پنبه خارج شود وضو نقض می‌شود، ولی اگر پنبه ملوث نشده باشد اثری برایش نیست حتی اگر خون از جایش حرکت کرده باشد.

**مسئله دوم:** [۹۰۸] چنانچه مستحاضه به تردید شود که خورش از کدام اقسام استحاضه است، کثیره، قلیله و یا متوسطه لازم است واریسی کند و اگر واریسی ممکن نباشد احتیاط در غسل و وضو است و سپس اقامه نماز.

**مسئله سوم:** [۹۰۹] چنانچه مستحاضه شک کند که خورش متوسطه است یا کثیره بازهم واریسی لازم است تا طبق آن عمل کند که اگر متوسطه است غسل روزانه انجام دهد و وضو بگیرد و اگر کثیره است غسل تنها کافی است و وضو لازم نیست، البته برای هر نماز نه روزانه.

**مسئله چهارم:** [۹۱۰] چنانچه اول صبح استحاضه شود و نداند که کدام قسم از اقسام استحاضه است و امتحان هم ممکن نباشد، احتیاط نماید و طریق آن این است که یک بار با وضو و بار دیگر با غسل نماز بخواند.

**مسئله پنجم:** [۹۱۱] زنی که مستحاضه است برای نمازش پنبه را عوض کند و موضع را اگر نجس شده آب بکشد، سپس برای نماز وضو بگیرد و اگر نماز واجب است از باب فتوی و اگر مستحبی است از باب احتیاط، لکن برای اجزای فراموش شده وضو لازم نیست.



## استظهار یا استبراء

**مسئله اول:** [۹۱۲] زنی که خونش قطع می‌شود واجب است استبراء یا استظهار نماید و آن عبارت از این است که: قدری پنبه را داخل نموده مدتی صبر کند و سپس به آهستگی خارج نماید، چنانچه آلوده باشد به بقای حیض حکم می‌شود و اگر آلوده نباشد اقدام به غسل نماید حتی در صورت که گمان برگشت خون را داشته باشد، الا درجایی که زن بداند که در هر دوره قاعدگی مدتی را پاک می‌شود.

**مسئله دوم:** [۹۱۳] اگر استبراء یا استظهار را از روی فراموشی یا عذر دیگری ترک نماید و غسل کند و خونی هم بعد از آن نبیند، غسل او صحیح است و اگر بدون عذر ترک کند غسل او صحیح نیست مگر اینکه از جای دیگر پاک بودنش ثابت شود.

**مسئله سوم:** [۹۱۴] اگر زن مستحاضه بعد از انقطاع خون نتواند استبراء یا استظهار نماید، یعنی برایش ممکن نباشد، بایستی میان اعمال مستحاضه و تروک حائض جمع کند و هر وقت علم به پاکی پیدا کرد غسل نماید.

**مسئله چهارم:** [۹۱۵] اگر زن مستحاضه استبراء نماید و پنبه را آلوده ببیند، چنانچه بار اول خون دیدن اوست یا هنوز صاحب عادت مستقره نشده باشد یا عادتش ده روز باشد تمام ده روز را حیض قرار دهد الا جایی که قبل از آن پاک شود.

**مسئله پنجم:** [۹۱۶] اگر عادت زن مستحاضه کمتر از ده روز باشد و در ایام عادت استبراء کرده باشد حیضش باقی است و اگر استبراء بعد از ایام عادتش باشد به مدت یک روز در همان چند روز برگردد و مطمئن نباشد به عدم تجاوز خون از ده روز و نیز احتمال دهد قطع شدن آن را قبل از ده روز در این صورت یک روز صبر کند یا حتی تا دو یا سه روز دیگر را به آن اضافه نماید و همه را حیض قرار دهد.



## حالات خون دوّم

**مسئله اوّل:** [۹۱۷] زنی که یک بار طبق عادت خون می‌بیند طبق عادت حیض قرار می‌دهد، اما زنی که بعد از پاکی دوباره خون می‌بیند و میان دو خون ده روز فاصله نیست، حالات مختلف دارد که به ترتیب یادآور می‌شویم:

**مسئله دوّم:** [۹۱۸] ممکن است مجموع دو خون و مدت پاکی از ده روز تجاوز نکند، چنانچه هر دو خون در ایام عادت یا به صفات حیض یا یکی در ایام عادت و دومی به صفات حیض بوده همه آن حیض است.

**مسئله سوّم:** [۹۱۹] ممکن است هیچ یکی از آن دو خون در ایام عادت نباشد و صفات حیض را نیز نداشته باشد محکوم به استحاضه است، چنانچه یکی دارای صفات حیض باشد تمام خونها حیض است لکن احتیاط در جمع است.

**مسئله چهارم:** [۹۲۰] ممکن است مجموع دو خون در مدت پاکی از ده روز تجاوز کند، چنانچه خون اول در ایام عادت و دومی در غیر عادت و نیز فاقد صفات حیض باشد، اولی حیض و دومی استحاضه است.

**مسئله پنجم:** [۹۲۱] ممکن است خون دومی به صفات حیض باشد اگرچه مشهور حکم به استحاضه نموده، لکن ممکن است حیض باشد ولی بهتر است این زن و زنی که خون دوّم را مطابق عادت دیده میان تروک حائض و اعمال مستحاضه جمع نماید.

## حالات خون دوم (۲)

**مسئله اوّل:** [۹۲۲] ممکن است هر دو خون در ایام عادت نباشد، چنانچه یکی به صفات حیض و دیگری به صفات استحاضه است اولی حیض و دومی استحاضه است.

**مسئله دوّم:** [۹۲۳] ممکن است هر دو خون در غیر ایام عادت و فاقد صفات حیض باشد، هر دو استحاضه است و چنانچه هر دو واجد صفات باشند احتیاط در جمع است.



**مسئله سوم:** [۹۲۴] ممکن است زنی که در یک ماه دو بار خون می‌بیند ولی میان دو خونش ده روز فاصله است، اگر هر دو خون در عادت و دارای صفات حیض است یا یکی در عادت و دیگری صفات حیض را دارد هر دو محکوم به حیض هستند.

**مسئله چهارم:** [۹۲۵] ممکن است چنین زنی خونش مطابق عادت و نیز دارای صفات حیض نباشد محکوم به استحاضه است.

**مسئله پنجم:** [۹۲۶] ممکن است زنی در ایام عادت و قتیّه خونش را به صفات حیض ببیند بازهم حیض است لکن خونی که در غیر ایام عادت و فاقد صفات حیض می‌بیند، استحاضه است اگر چه یک بار خون دیده باشد.

### شیردادن

**مسئله اول:** [۹۲۷] شیردادن که اصطلاحاً «رضاع» گفته می‌شود حکمی را در پی دارد بنام «انتشار حرمت» و رضاع از سه رکن اصلی تشکیل می‌شود:

رکن اول: «شیر دهنده» که در اصطلاح «مُرضعه» گفته می‌شود.

رکن دوم: «شیر خوار» که در اصطلاح «رضیع» یا «مرتضع» گفته می‌شود.

رکن سوم: «صاحب شیر» که در اصطلاح «فحل» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۹۲۸] در شیر دادن اگر چه زن شیر می‌دهد لکن در اصطلاح فقهاء شیر از آن مرد است که زوج یا فحل گفته می‌شود.

**مسئله سوم:** [۹۲۹] چنانچه شیردادن با شرایط که بعداً ذکر می‌شود محقق شود در آن صورت فحل، پدر رضاعی مرتضع و مرضعه، مادر رضاعی او می‌شود و همین حکم است در «اصول» آن دو که عبارت از اجداد و جدات‌شان باشند و عین حکم است در «فروع» آن دو که عبارت از برادران و خواهران و اولاد آن‌ها باشند و همین حکم است در حواشی آن دو که عبارت از عموها و عمه‌ها و احوال و خالات‌شان باشند.



**مسئله چهارم:** [۹۳۰] در صورت تحقق شیردادن حکم محارم هفتگانه نسبی به محارم هفتگانه رضاعی مرتضع سرایت می‌کند، مانند: مادر، دختر، خواهر، عمه، خاله، دختر برادر و دختر خواهر که ازدواج با آنها ولو رضاعی هستند مثل نسبی حرام می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۹۳۱] اسباب تحریم دو چیز است: نسب و سبب، اما شیردادن یا رضاع جایگاه سبب را دارد نه جایگاه نسب را، بنابراین زنی که بچه‌ات را شیرداده به منزله همسر شما نیست تا با مادرش نتوانی ازدواج نمایی لکن مادر یا دختر رضاعی زوجه‌ی شما مانند مادر یا دختر نسبی شماست.

### شرایط شیردادن

**مسئله اول:** [۹۳۲] شیردادن یا رضاع که موجب نشر حرمت می‌شود، شرایطی دارد که به ترتیب یادآور می‌شویم.

**مسئله دوم:** [۹۳۳] یکی از شروط این است که شیر حاصل از «مجامعت جائز» باشد، نظیر: نکاح، ملک یمین یا تحلیل مثلاً، بناءً شیر حاصل از عمل شنیع زنا یا شیر دوشیده شده بدون نکاح ناشر حرمت نیست.

**مسئله سوم:** [۹۳۴] بله! اگر شوهر منی خودش را بدون مجامعت (وطی) به وسیله‌ی چیزی نظیر سورنگ به فرج همسرش برساند و یا مجامعت (وطی) به شبهه صورت گیرد بازهم ملحق به مجامعت جائز می‌شود و ناشر حرمت می‌گردد.

**مسئله چهارم:** [۹۳۵] شرط دیگر اینکه: شیر بایستی «بعد از ولادت» باشد، بناءً اگر شیر را بدوشد بدون ولادت ولو در زمان حمل باشد نشر حرمت نمی‌کند.

**مسئله پنجم:** [۹۳۶] باقی ماندن زن در حباله‌ی مردش در امر شیردهی معتبر نیست، بناءً اگر زن را طلاق بدهد و یا شوهرش بمیرد لکن زن شیرده باشد، یعنی طفلی را به رضاعت گرفته باشد حرمت نشر می‌شود، بلکه اگر شوهر دوم گرفته باشد و دخول هم صورت گرفته باشد چه با حمل یا بی‌حمل لکن





شیرش همچنان جاری باشد ولی زیادتی مشاهده نشود حتی با حدوث زیادتی در صورتی که احتمال داده شود شیر از شوهر اول است باز هم نشر حرمت می شود.

### شرایط شیردادن (۲)

**مسئله اول:** [۹۳۷] شرط دیگر این است که شیردادن توسط «مکیدن بچه» (مرتضع) از پستان مادر رضاعیش صورت بگیرد، بناءً اگر شیر را بدوشد و به حلق بچه بریزد به هر وسیله‌ای که باشد نشر حرمت نمی کند.

**مسئله دوم:** [۹۳۸] شرط دیگر این است که بچه‌ای که شیر می خورد بایستی از مادر (مرضعه) «زنده» شیر بنوشد، بناءً اگر مادر حین شیردهی بمیرد ولو از نصاب شیردهی یک رضعه باقی مانده باشد و طفل در حال مرگ مادرش نصاب را کامل کند، نشر حرمت نمی شود.

**مسئله سوم:** [۹۳۹] شرط دیگر این است که بچه‌ای که شیر می خورد بایستی در ظرف «دو سال» شیرخوارگی و قبل از اكمال دو سال قمری باشد، بناءً شیر خوردن بعد از اكمال دو سال قمری موجب نشر حرمت نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۹۴۰] کامل کردن بچه‌ای خود مرضعه دو سال قمری را ملاک نیست چنانچه بعد از اكمال بچه‌ی خودش، مرتضع را دو سال تمام شیر دهد موجب نشر حرمت می شود.

### شرایط شیردادن (۳)

شیردادن بایستی به نصابش برسد که عبارت از امور ذیل است:

**مسئله اول:** [۹۴۱] امر اول «عدد» است که عبارت از پانزده شکم شیر کامل باشد طوری که خود طفل به اختیار خودش از مکیدن انصراف دهد، بناءً اگر او را باز دارد یا پستان را از دهانش بکشد و یا خودش بر اثر بازی کردن از مکیدن منصرف موقت شود، «رضعه» کامل به حساب نمی آید و اموری نیز در رضعه شرط است که به ترتیب می آوریم.

**مسئله دوم:** [۹۴۲] رضعه باید «کامل» باشد، بناءً رضعه‌ی ناقص ناشر حرمت نیست.



**مسئله سوم:** [۹۴۳] «توالی رضعات» شرط دیگر است طوری که بین شان فاصله نباشد، بناءً اگر در میان رضعات، زنی دیگری یکی دو رضعه بچه را شیر بدهد توالی بهم می خورد، بلی! اگر مقداری خوردنی یا نوشیدنی به او بدهد ضرر نمی رساند.

**مسئله چهارم:** [۹۴۴] شرط است که مرضعه «زن واحده» باشد، بناءً اگر دو نفر بچه‌ی را شیر دهد ولو به نصاب برسد ناشر حرمت نیست.

**مسئله پنجم:** [۹۴۵] «اتحاد فحل» شرط دیگر است، بناءً اگر نصف نصاب را از شیر یک شوهر بنوشد و نصف دیگر را از شیر شوهر دیگر حرمت نشر نمی کند، یعنی اگر مرضعه بعد از چند رضعه از شوهرش طلاق بگیرد و شوهر دوم اختیار نماید و از او حمل بردارد و بقیه رضعات را در حباله‌ی او کامل کند، ناشر حرمت نیست.

### شرایط نصاب رضاع

**مسئله اول:** [۹۴۶] شرط دوم «زمان» است که عبارت از یک شبانه روز کامل باشد که ۲۴ ساعت است طوری که در این مدت غذایی منحصرش شیر باشد لکن تخلل به آب یا غذا از باب دوا که از حد تعارف خارج نباشد ضرر نمی رساند.

**مسئله دوم:** [۹۴۷] لازم نیست ۲۴ ساعت از ابتدا روز باشد تا انتهای شب، بلکه از وسط روز یا حتی ساعات قبل و بعد از ظهر هم می شود ابتدا رضاع باشد که در آن صورت انتهایش هم به همان نسبت خواهد بود.

**مسئله سوم:** [۹۴۸] شرط سوم «اثر» است که عبارت از روئیدن گوشت (انبات لحم) و سخت شدن استخوان (شدّ عظم) از همان شیر باشد طوری که در عرف بگویند انبات لحم و شدّ عظم از همان شیر ناشی شده است.

**مسئله چهارم:** [۹۴۹] انضمام چیزهایی دیگر مانند: غذای مصنوعی، شکر، عسل و امثال اینها که سبب شود انسان در استقلال شیر در انبات لحم و شدّ عظم شک نماید نشر حرمت صورت نمی گیرد.



**مسئله پنجم:** [۹۵۰] در سختی استخوان و روئیدن گوشت دقت عقلیه شرط نیست، بلکه قضاوت عرف که مبتنی بر مسامحه است کفایت می کند.

### احکام شیردادن

**مسئله اول:** [۹۵۱] اگر در تحقق یکی از شروط شیردادن شک کند، رضاع محقق نمی شود.

**مسئله دوم:** [۹۵۲] شیردادن با شهادت چهار زن منفردات و همچنان منضمات با یک یا دو مرد مثلاً به شرط عدالت آنها ثابت می شود، لکن با شهادت شیردهنده و مادرش ثابت نمی شود، باهم باشند یا تنها.

**مسئله سوم:** [۹۵۳] شیردادن همان طور که قبل از ازدواج مانع نکاح و سبب نشر حرمت می گردد بعد از ازدواج نیز سبب فسخ و بطلان عقد می شود.

**مسئله چهارم:** [۹۵۴] صاحب شیر (فحل) و شیردهنده (مرضعه) به شیرخوار (مرتضع) و نسل او محرم می شود.

**مسئله پنجم:** [۹۵۵] صاحب شیر (فحل) و شیردهنده (مرضعه) به «اصول» شیرخوار مانند: پدران، مادران، مادرزرگها، عمهها، خالهها، عموها و ماماها و همچنان «فروع» شیرخوار مانند: خواهران، برادران و اولاد آنها محرم نمی شوند.

### احکام شیردادن (۲)

**مسئله اول:** [۹۵۶] اگر زوجهی کبیره مردی، زوجهی صغیره اش را شیر کامل بدهد هر دو حرام می شود، اما زوجهی کبیره بر مردش حرام می شود چون: مادرزن رضاعی می شود، همچنان زوجهی صغیره نیز بر مرد حرام می شود چون دختر رضاعی او می شود.

**مسئله دوم:** [۹۵۷] اگر مردی دو تا زوجهی صغیره داشته باشد و یکی کبیره چنانچه زوجهی کبیره هر دو صغیره را شیر دهد، همه حرام می شوند، چه باهم شیر داده باشند یا به ترتیب، چون هر دو صغیره دختران رضاعی مرد و کبیره مادرزن رضاعی او می شوند.

**مسئله سوم:** [۹۵۸] اگر مردی دو زوجهی کبیره و یک صغیره داشته باشد هر کبیره جدا جدا و به ترتیب زوجه صغیره را شیر کامل دهد، کبیره اولی و صغیره بر مردش حرام می شود.



**مسئله چهارم:** [۹۵۹] اگر پسر صغیرش را با دختر صغیره‌ی برادرش نکاح کند و سپس مادر بزرگ آنها (جده) پسر یا دختر را شیر دهد نکاح هر دو باطل می‌شود چون باهم خواهر و برادر رضاعی می‌شوند.

**مسئله پنجم:** [۹۶۰] اگر مردی دو زن داشته باشد، کبیره و صغیره، سپس مادرزن زوجه‌ی کبیره صغیره را شیر کامل دهد هر دو نکاح باطل می‌شود، زیرا؛ هر دو خواهران رضاعی شده جمع میان دو خواهر جائز نیست.

### احکام شیر دادن (۳)

**مسئله اول:** [۹۶۱] اگر زنی پسر دخترش (نوه دختر) را شیر کامل دهد، دخترش بر داماد او حرام می‌شود، زیرا؛ دختر مرد خواهر زن رضاعی او می‌شود و جمع میان اختین رضاعی نیز جایز نیست.

**مسئله دوم:** [۹۶۲] اگر مادر رضاعی پسری به زوجه‌ی صغیره‌ی پسرش شیر کامل بدهد زوجه صغیره بر پسرش حرام ابدی می‌شود، زیرا؛ دختر رضاعی نیز بر پسر نسبی جائز نیست.

**مسئله سوم:** [۹۶۳] اگر زنی پسر شخصی را شیر کامل بدهد، سپس از همان شیر شوهرش دختر شخص دیگر را نیز شیر دهد، این دختر رضاعی بر آن پسر رضاعی حرام می‌شود، چون: خواهر و برادر رضاعی می‌شوند، لکن خواهران هر کدام بر برادران هر کدام نکاح می‌شوند.

**مسئله چهارم:** [۹۶۴] اگر دو برادر که زنان اجنبیه دارند بخواهند با زنان همدیگر محرم باشند، می‌توانند هر کدام با صغیره‌ای ازدواج کنند و هر کدام کبیره‌ها صغیره‌ی دیگری را شیر دهد، آنگاه بهم محرم شده هر دو صغیره آزاد می‌شوند چون هر کدام دختر برادر رضاعی شوهرش می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۹۶۵] نکاح پدر طفلی که شیرخورده (مرتضع) با دختر صاحب شیر (فحل) حرام می‌شود و همچنان با دختر شیردهنده (مرضعه) نیز حرام می‌شود، زیرا؛ دختر رضاعی حکم دختر نسبی را دارد.



## حقوق اولاد

**مسئله اول:** [۹۶۶] اولاد سزاوارند که از شیر مادرشان ارتزاق نمایند و مادر نیز سزاوار است که اولادشان را شیر دهد مگر اینکه در شیر دایه مرجحاتی مطرح باشد نظیر: شجاعت، کرامت، سخاوت، اصالت‌های خانوادگی که با شیر به فرزند منتقل می‌شود.

**مسئله دوم:** [۹۶۷] اولاد سزاوارند که دوره حضانت را در آغوش مادرشان سپری نمایند و مادر نیز سزاوار است که از حفظ و تربیت اولادشان سرباز نزند الا اینکه مرجحاتی مسئله نخست مطرح باشد.

**مسئله سوم:** [۹۶۸] فرزند حق دارد که بعد از تولد شستشو داده شود و سپس به گوش راستش اذان و بگوش چپش اقامه گفته شود و کامش با آب فرات و تربت اباعبدالله علیه السلام شیرین شود که اصطلاحاً «تحنیک» گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۹۶۹] اولاد پسر حق دارد ختنه شود از باب فتوی و وجوب و اولاد دختر از باب استحباب حق دارد ختنه شود تا برای شوهرش محبوب تر گردد.

**مسئله پنجم:** [۹۷۰] ختنه برای پسر شرط صحت طواف اوست در حج یا عمره، واجب باشد یا مستحب و مستحب است ختنه از روز هفت نگذرد اگرچه تا زمان بلوغ نیز استحبابش باقی است بلکه برای اغلف (ختنه نشده‌ها) واجب است که خودش را ختنه کند.

## حقوق اولاد (۲)

**مسئله اول:** [۹۷۱] طفلی که ختنه شده به دنیا می‌آید مستحب است تیغ را بر موضع ختنه بکشد تا هم حق طفل اداء شود و هم سنت رسول خدا (ص) عملی گردد.

**مسئله دوم:** [۹۷۲] حق دیگر اولاد این است که او را نام نیکو بگذارد تا در طول زندگی سربلند بوده زجر نکشد و توهین نشود.

**مسئله سوم:** [۹۷۳] در رأس نام‌های نیکو نام‌هایی است که متضمن عبودیت و بندگی باشد نظیر: عبدالله، عبدالرحیم، ... و سپس نام‌هایی که حکایت کند از اسامی انبیاء عظام و در رأس نبی خاتم



اسلام<sup>(ص)</sup> است لکن اگر محمد نام می‌گذارد لقب او را مصطفی و کنیه‌اش را ابوالقاسم نگذارد و نیز از گذاشتن نام‌های زشت، نامأنوس و مورد اتهام پرهیز کند.

**مسئله چهارم:** [۹۷۴] حق اولاد ولیمه دادن است و بهتر است روز هفتم باشد تا با ختنه یکجا شود و دو سنت عملی گردد.

**مسئله پنجم:** [۹۷۵] حق دیگر اولاد عقیقه کردن است برایشان که بهتر است صفات حیوان قربانی رعایت شود و چنانچه ترک شود بایستی تا هفتاد سالگی عقیقه شود و حتی بعد از مرگ نیز در احادیث وارد شده و عقیقه او را از حوادث و بلیات محفوظ می‌دارد.

## زن و حضانت

**مسئله اول:** [۹۷۶] «حضانت» بمعنای حفاظت، نگهداری و تربیت اطفال است که از سوی شارع اقدس برای اهداف تعریف شده فوق و تأمین مصالح اطفال تشریح شده است.

**مسئله دوم:** [۹۷۷] در مدّت شیرخوارگی اطفال که دو سال تمام است چه پسر باشد یا دختر حضانت با مادر است و پدر حق گرفتن طفل را از مادرش ندارد.

**مسئله سوم:** [۹۷۸] بعد از اتمام دوره شیرخوارگی تا هفت سال تمام حق حضانت دختر با مادر است و حق حضانت پسر با پدر.

**مسئله چهارم:** [۹۷۹] چنانچه مادر طفل از شوهرش قبل از اتمام هفت سال جدا شود به فسخ عقد باشد یا به طلاق، مادامی که شوهر دیگر اختیار نکرده حق حضانتش سلب نمی‌شود لکن با ازدواج جدید حش سلب شده به پدر طفل منتقل می‌شود، دختر باشد یا پسر.

**مسئله پنجم:** [۹۸۰] چنانچه مادر طفل از شوهر دوم نیز جدا شود طوری که هنوز هفت سال دوره حضانت سپری نشده باشد ممکن است حش بر گردد لکن تصالح و تسالم باید کرد.



## زن و حضانت (۲)

**مسئله اول:** [۹۸۱] حفاظت تا دوره بلوغ و رشد اطفال باقی است لکن بعد از بلوغ و رشد، اطفال آزاد گردیده حق حضانت سلب می شود، چه از پدر و چه از مادر.

**مسئله دوم:** [۹۸۲] حضانت مادر در صورتی است که خطر جانی یا خطر سوء تربیت دینی طفل را تهدید نکند و چنانچه چنین خطراتی او را تهدید کند حاکم طفل را از مادرش می گیرد و به پدرش می سپارد.

**مسئله سوم:** [۹۸۳] چنانچه مادر در دوره هفت سال بمیرد حق حضانت به پدر منتقل می شود و اگر پدر نیز بمیرد حق حضانت به جد پدری منتقل می شود.

**مسئله چهارم:** [۹۸۴] چنانچه پدر و مادر هر دو بمیرند و جد پدری هم موجود نباشد حق حضانت به وصی پدر منتقل می شود و اگر وصی پدر هم بمیرد و یا اصلاً وصی نداشته باشد حضانت به وصی جد پدری منتقل می شود.

**مسئله پنجم:** [۹۸۵] اگر پدر، مادر، جد پدری، وصی پدر، وصی جد پدری برای طفل نباشند یا بمیرند، حضانت طبق طبقات ارث به آنان منتقل می شود و در صورت تعدد و تساوی و احیاناً عدم توافق بینشان قرعه می شود.

## زن و حضانت (۳)

**مسئله اول:** [۹۸۶] مادر در دوره حضانت می تواند از پول طفل حق الحضانه را بردارد و اگر طفل پول ندارد می تواند از پدر طفل بگیرد.

**مسئله دوم:** [۹۸۷] اگر پدر هم محجور یا بی پول است بستگان پدری طفل و اگر آنان هم محجورند و یا استتکاف دارند مصرف طفل به عهده بیت المال است.

**مسئله سوم:** [۹۸۸] چنانچه مادر از حق حضانت خود بگذرد، پدر طفل نمی تواند وی را مجبور نماید به سرپرستی و حفاظت طفل.



**مسئله چهارم:** [۹۸۹] اگر مادر العیاذ بالله بدکاره باشد، با زنا دادن حق حضانتش از او سلب نمی‌شود، چنانچه با طلاق و فسخ نیز سلب نمی‌شد.

**مسئله پنجم:** [۹۹۰] احوط آن است که طفل پسر را هم تا چهار سال نزد مادرش بگذارد و لکن فتوی نیست.

## زن و نسب

**مسئله اول:** [۹۹۱] هفت طبقه از زنان بر هفت طبقه از مردان بجهت «نسب» حرام می‌باشند، مانند: مادر، دختر، خواهر، دختر خواهر، دختر برادر، عمه و خاله.

**مسئله دوم:** [۹۹۲] «مادر» و مادر مادر (جدّه) هر چند بالا بروند بر پسر و پسر پسر (نوه) هر چند پائین بروند حرام می‌باشند، چه پدری (ابئی) باشد یا مادری (امئی).

**مسئله سوم:** [۹۹۳] «دختر» و دختر دختر (نوه دختری) هر چند پائین بروند بر پدر و پدر پدر (جدّ پدری) هر چند بالا بروند حرام می‌باشند، پدری باشد (ابئی) یا مادری (امئی).

**مسئله چهارم:** [۹۹۴] «خواهر» پدری مادری (ابوینی) باشد، یا پدری تنها (ابئی) و یا مادری تنها (امئی) برای برادرش حرام است.

**مسئله پنجم:** [۹۹۵] «دختر خواهر» همچنان پدری مادری (ابوینی) باشند یا پدری تنها (ابئی) و یا مادری تنها (امئی) بر مامایش (خال-دایی) حرام است.

## زن و نسب (۲)

**مسئله اول:** [۹۹۶] «دختر برادر» همچنان پدری مادری (ابوینی) باشد، یا پدری تنها (ابئی) و یا مادری تنها (امئی) بر کاکایش (عمو) حرام است.

**مسئله دوم:** [۹۹۷] «عمه» پدری مادری (ابوینی) باشد، یا پدری تنها (ابئی) یا مادری تنها (امئی) برای پسر برادرش حرام است.





**مسئله سوّم:** [۹۹۸] «عمّه» که خواهر پدر انسان است پدری باشد و هر چند بالا برود که شامل شود خواهر جدّ را و یا عمّه مادری هر چند بالا برود که شامل شود خواهر جدّه را حکم مسئله دوّم را دارند.

**مسئله چهارم:** [۹۹۹] «خاله» پدری مادری (ابوینی) باشد یا پدری تنها (ابی) و یا مادری تنها (امی) برای پسر خواهرش حرام است.

**مسئله پنجم:** [۱۰۰۰] «خاله» که خواهر مادر انسان است، هر چند بالا برود که شامل شود خواهر مادر را حکم مسئله چهارم را دارند.

### نسب‌های شرعی

**مسئله اوّل:** [۱۰۰۱] یکی از صورت‌های نسب شرعی آن است که: به سبب همبستری که ذاتاً حلال است نظیر: «نکاح»، ولادت حاصل شود، چنین فرزندی احکام نسب را دارد.

**مسئله دوّم:** [۱۰۰۲] یکی دیگر از صورت‌های نسب شرعی آن است که: به سبب همبستری که ذاتاً حلال است نظیر: «ملک یمین» ولادت حاصل شود. چنین فرزندی احکام نسب را دارد.

**مسئله سوّم:** [۱۰۰۳] یکی دیگر از صورت‌های نسب شرعی آن است که: به سبب همبستری که ذاتاً حلال است نظیر: تحلیل شرعی که در جایش بحث می‌شود ولادت حاصل شود چنین فرزندی احکام نسب را دارد.

**مسئله چهارم:** [۱۰۰۴] یکی دیگر از صورت‌های نسب شرعی آن است که: به سبب همبستری که حکم حلال را دارد اگر چه ذاتاً حلال نیست نظیر: «وطه به شبهه» ولادت حاصل شود، چنین فرزندی احکام نسب را دارد.

**مسئله پنجم:** [۱۰۰۵] یکی دیگر از صورت‌های نسب شرعی آن است که: به سبب همبستری که ذاتاً حلال است لکن عارضاً حرام است نظیر: جماع در حال عادت، در حال طواف، در حال احرام، در حال صیّام، در حال اعتکاف و نظایرش ولادت حاصل شود چنین فرزندی احکام نسب را دارد.



## نسب‌های غیر شرعی

**مسئله اول:** [۱۰۰۶] نسب‌های غیر شرعی نیز به نسب‌های شرعی از نظر احکام ملحق می‌شود نظیر:

توارث، تناکح و ... که به ترتیب شرح می‌دهیم:

**مسئله دوم:** [۱۰۰۷] از نسب‌های غیر شرعی تجاوزهای جنسی است که بدون نکاح صورت

می‌گیرد، بناءً فرزندان زانیه بر فرزندان زانی حرام‌اند به نسب غیر شرعی که ملحق به نسب‌های شرعی می‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۰۰۸] اگر پسری و دختری العیاذبالله از طریق زنا به دنیا بیایند، مزاجه بین‌شان حرام

است چنانکه مزاجه میان خواهر و برادر شرعی حرام است.

**مسئله چهارم:** [۱۰۰۹] اگر پسری از زنا متولد شود بر مادر، خواهر و دختر زانیه حرام است و اگر

دختر باشد بر پدر، جدّ، کاکاها (عموها) و ماماها (دایه‌ها-خالها) زانی حرام است.

**مسئله پنجم:** [۱۰۱۰] اگر به دیوانه یا خواب رفته‌ای تجاوز کند و فرزندی به دنیا بیاید حکم فرزندان

زنا را داشته محکوم به احکام نسب‌های غیر شرعی است لکن تجاوز به مست و سکران ملحق به مجنون و نائم نمی‌شود.

## زن و تلقیح

**مسئله اول:** [۱۰۱۱] اگر منی یا نطفه‌ی مردی را با اسباب و وسائل امروزی در رحم خانمش وارد

کرده بارور سازد، این عمل «تلقیح» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۰۱۲] تلقیح در صورتی که با رضایت مرد و زنی که باهم زن و شوهر گفته می‌شوند

صورت بگیرد منع شرعی نداشته فرزند متولد شده حلال‌زاده و منتسب به همان پدر و مادر است.

**مسئله سوم:** [۱۰۱۳] اگر منی یا نطفه‌ی مردی اجنبی را در رحم زن اجنبیه ولو با رضایت‌شان وارد

کنند کار حرام و معصیت بوده فرزند متولد شده حرام‌زاده است.



**مسئله چهارم:** [۱۰۱۴] طفلی که از تلقیح حرام به وجود می‌آید حرام‌زاده بوده از مزایای حلال‌زادگی محروم است اگرچه قاعده «فراش» ظاهراً بر آن صدق کند، لکن در حقیقت این قاعده در موارد مجهوله و مشتبه است و اینجا از موارد معلومه و غیر مشتبه.

**مسئله پنجم:** [۱۰۱۵] اگر منی یا نطفه‌ی مردی را که در رحم زن صیغه‌ای خود تلقیح کرده به رحم زن دائمی وی انتقال دهد و یا برعکس، چنین کاری جائز است و فرزند متولد شده حلال‌زاده و مُنتسب به همان پدر و مادر است.

### زن و تلقیح (۲)

**مسئله اول:** [۱۰۱۶] اگر رحمی را اجاره کند و نطفه‌ی تلقیح شده را در آن قرار دهد فرزند متولد شده مال همان پدر و مادر تلقیحی است لکن از باب احتیاط مادر اجاره‌ای نیز نظیر دایه به منزله مادر به حساب می‌آید.

**مسئله دوم:** [۱۰۱۷] اگر نطفه‌ی مرد را با تخمک خانمش در بیرون از رحم توسط دستگاه‌های پیشرفته امروزی بارور سازد، و پس از مدتی به رحم مادرش منتقل نمایند چنین کاری با رضایت پدر و مادر طفل جائز است.

**مسئله سوم:** [۱۰۱۸] در تلقیح نطفه‌ی مرد با تخمک خانمش توسط دستگاه‌های امروزی بایستی از مقدمات حرام پرهیز شود.

**مسئله چهارم:** [۱۰۱۹] اگر نطفه‌ی مردی تاریخی را نظیر: فاتحان، قهرمانان، نخبه‌گان و امثالش که در دستگاه‌های پیشرفته زیر دمای صفر درجه نگهداری می‌شود بخواهد بعد از چندین سال یا چندین دهه یا حتی یک قرن یا بیشتر به رحم زنی انتقال داده تخمک او را بارور سازد چنانکه در جهان غرب رایج است، کار حرام و معصیت است.



**مسئله پنجم:** [۱۰۲۰] اگر لوله تخمدانی را از یک زن به زن دیگر پیوند زند و این لوله خریداری شده باشد یا حتی اجاره‌ای، نطفه که با تخمک آن لوله بارور می‌شود مال همان پدر و مادر بوده این کار منع شرعی ندارد.

## زن و کارگری

**مسئله اول:** [۱۰۲۱] زن می‌تواند بیرون از خانه با حفظ حجاب، شرافت و امنیت حیثیتی کار کند لکن طوری که با حق شوهرش در تضاد واقع نشده موافقه وی را بگیرد، اگرچه استمتاع که مخصوص شوهر است بیست و چهار ساعت نیست.

**مسئله دوم:** [۱۰۲۲] زن در محیط مختلط با مردان که در اغلب کارخانه‌ها مرسوم است با حفظ حجاب، شرافت، حیثیت آبرویی و شئون اسلامی می‌تواند کار کند.

**مسئله سوم:** [۱۰۲۳] زن در صورتی که شوهرش معتاد و یا از پا افتاده باشد و فرزندانش نیز قد و نیم قد باشند و اقارب شوهر نیز نفقه او را تأمین نکنند و خیریه‌ی هم در ساحه نباشد لازم و واجب است کار کند تا حیات خود و فرزند حفظ شود، چنانچه در کشورهای پس از جنگ یا دستخوش آشوب چنین وضعیتی پیش آمد می‌نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۰۲۴] کارهایی که مستلزم برهنگی باشد بر زن جائز نیست مگر این که در محیط کارش نامحرم یا جنس مخالف وارد نشود، نظیر: کار در محیط سوناها یا زنانه یا کار در قسمت‌هایی از سواحل که مخصوص بانوان است و مردان در آن ساحه ممنوع الورداند.

**مسئله پنجم:** [۱۰۲۵] بهترین کار برای زنان، کار در محیط خانه است که از هر حیث در آرامش و در امان است، نظیر: خیاطی، خطاطی، بافندگی، دوخت و دوز، قلاب بافی، مکرومه، مهره کاری و امثال این گونه کارها و اگر اسلام کار در خانه را سفارش کرده به هدف حفظ عفت و سلامت روان اوست.



## زن و کارگری (۲)

**مسئله اول:** [۱۰۲۶] زن پولی که از طریق کار و کارگری به دست می‌آورد مالک آن شده تسلط

شرعی پیدا می‌کند.

**مسئله دوم:** [۱۰۲۷] زن می‌تواند با شرایطی عامه‌ای که عرض شد مسافرکشی کند در شهرها و

محیط‌هایی که زنان مصئونیت دارند و قانون از آن‌ها حمایت می‌کند و مسافرینش هم رسمی بوده احساس خطر از ناحیه آن‌ها نداشته باشد، مانند: تاکسی‌رانی‌های رسمی سفارت‌خانه‌ها، شرکت‌ها، ترمینال‌ها، مسیرهای تعیین شده مشخص و امثال این‌ها.

**مسئله سوم:** [۱۰۲۸] زن می‌تواند خلبانی کند و یا کمک‌خلبان باشد، کشتی رانی کند و یا

کمک کار ناخدا یا ملوان باشد و یا راننده ترن‌های زمینی یا هوایی و یا کمک کار آن‌ها باشد لکن با حفظ حجاب، عفت، امنیت و شرافت اسلامی‌شان.

**مسئله چهارم:** [۱۰۲۹] زن می‌تواند در ادارات حکومتی با حفظ شرایط عامه‌ای که عرض شد

استخدام شود و کار کند لکن در رشوه‌ستانی، فساد، ابطال حق یا احقاق باطل، کمک کار رئیس اداره نباشد.

**مسئله پنجم:** [۱۰۳۰] زن می‌تواند با شرایط عامه‌ای که عرض شد، خدمه هتل، خدمه کشتی،

خدمه هواپیما، خدمه ترن یا خدمه رستوران‌ها باشد لکن از ساختن و فروختن شراب، قول دادن با مردان، تن‌نازی، آرایش‌های تهییج‌کننده پرهیز نمایند و چنانچه مضطر نباشند از کار در چنین فضاهایی خودداری کنند.

## زن و شوهرداری

**مسئله اول:** [۱۰۳۱] زن مکلف است که از شوهرش در استمتاع از او «تمکین» و اطاعت کند و

چنانچه اطاعت و تمکین نکند نفقه‌اش ساقط بوده معصیت کار است.



**مسئله دوم:** [۱۰۳۲] شوهر نمی‌تواند به بهانه حق اطاعت و استمتاع از زن، حقوق خانمش را، نظیر: تحصیل و انجام تکالیف دینی را از او سلب نماید.

**مسئله سوم:** [۱۰۳۳] چنانچه زن شبانه در بستر شوهرش باشد برای ادای حق زناشویی کفایت می‌کند و نمی‌شود به بهانه حق استمتاع بیست و چهار ساعت وقت خانمش را ضایع کند.

**مسئله چهارم:** [۱۰۳۴] چنانچه زن بابت تربیت اولاد و شیردادن آن‌ها و خدمت مهمان، لباس شویی و سایر امورات منزل از شوهرش مطالبه اجرت نماید حق دارد، لکن مستحب است برای امکان زندگی عرفی و ایجاد محبت از شوهرش پول نخواهد و گذشت را در زندگی پیشه نماید.

**مسئله پنجم:** [۱۰۳۵] زن در شرکت در محافل عرفی، نظیر، عروسی‌ها، دعوت‌ها، ختومات و امثال این‌ها با شوهرش موافقت نماید و بدون توافق شوهر شرکتش موجب اشکال است.

## زن و شوهرداری (۲)

**مسئله اول:** [۱۰۳۶] نفقه زن به عهده شوهرش می‌باشد و آن عبارت است از: تأمین مسکن، کسوت، خوراک و سایر ضروریات زندگی متعارف مطابق شأن و شئون خانمش.

**مسئله دوم:** [۱۰۳۷] نفقه در مقابل تمکین و تمکین اداء کننده حق شوهر است از سوی زن، هرگاه تمکین صورت نگیرد نفقه خود به خود ساقط است.

**مسئله سوم:** [۱۰۳۸] اطاعت شوهر بعد از اطاعت مرجع تقلید به‌طور عام یا مرجع که از او تقلید کرده به‌طور خاص، اطاعت از مراجع یا مرجع تقلیدش بعد از اطاعت خدا و رسول اوست و تمام این اطاعتها در طول هم‌اند.

**مسئله چهارم:** [۱۰۳۹] هرگاه اطاعت از شوهر موجب ترک اطاعت مرجع تقلید زن شود، اطاعت شوهر ساقط است مثل اینکه: مرجع تقلید زن گفته جماع در حال حیض یا روزه حرام است لکن شوهر از او اطاعت می‌خواهد، در این‌جا اطاعت مرجع مقدم است.



**مسئله پنجم:** [۱۰۴۰] هرگاه اطاعت از شوهر موجب ترک اطاعت خدا و رسول شود، اطاعت شوهر ساقط است مثل اینکه: شریعت گفته حج انجام بده ولی شوهر می گوید: نمی گذارم، در این جا اطاعت خدا و رسول مقدم است.

## زن و ریاست

**مسئله اول:** [۱۰۴۱] زن می تواند رئیس باشد: رئیس جمهور، رئیس وزراء، رئیس مجلس، رئیس سنا، و سایر ریاست ها مشروط بر این که حجاب، شرافت، حیثیت اسلامی و امنیت دینی شان محفوظ باشد، تازه اینگونه پست ها مصئونیت زن ها را بیشتر ساخته شأن ایجاد می کند.

**مسئله دوم:** [۱۰۴۲] زن می تواند ریاست انجمن، اتحادیه، حزب، شورا و مثال این ها را بعهده بگیرد مشروط به شرایط عاقله که ذکر شد.

**مسئله سوم:** [۱۰۴۳] زن می تواند به ریاست یکی از عناوین فوق الذکر در دو مسئله، کاندید شود، رأی بگیرد و رأی بدهد، مشروط به همان شرایط عاقله که ذکر شد.

**مسئله چهارم:** [۱۰۴۴] زن می تواند در سیمینارها، نشست های علمی، جلسات مشورتی، نشست های امنیتی، و امثال این ها شرکت نموده ریاست جلسات یا نشست ها را بعهده بگیرد، مشروط به همان شرایط عاقله ای که ذکر شد.

**مسئله پنجم:** [۱۰۴۵] زن می تواند به عنوان رئیس یکی از عناوین یاد شده با رؤسای دیگر مجموعه ها وارد تعامل شود، قرارداد امضا کند، وام بگیرد، ضمانت کند، ضمانت بگیرد، سفته و چک امضا کند و یا امثال این گونه مسائل را انجام دهد، مشروط به صلاحیت علمی، تخصصی و شرائط عاقله ای که ذکر شد.



## زن و ریاست (۲)

**مسئله اول:** [۱۰۴۶] زن می‌تواند رئیس دیوان عالی قضا و یا عضو جلسه قضایی باشد مشروط به احراز صلاحیت علمی و فقهی با حفظ کرامت، شرافت، و حجاب اسلامی که تازه این پستها مصئونیت و شأن ایجاد می‌کند.

**مسئله دوم:** [۱۰۴۷] زن می‌تواند رئیس تشکیلات‌های نظامی یا عضو این تشکیلات شود، مشروط به همان شروط که ذکر شد.

**مسئله سوم:** [۱۰۴۸] زن می‌تواند که با همان شرایط عاقله مذکور رئیس شبکه‌های امنیتی یک کشور یا عضو آن شود لکن حق ورود به حریم خصوصی مردم را ندارد، الا با اذن حاکم شرع و دستور مستقیم او در موارد خاصه که مصلحت اسلام و جامعه اقتضا کند.

**مسئله چهارم:** [۱۰۴۹] زن می‌تواند رئیس حرکت‌های مدنی یا عضو آن شود با همان شرائط عامه‌ای که ذکر شد لکن ریاست یا عضو حرکت‌های به‌ظاهر مدنی و در واقع غیر دینی را نمی‌تواند بعهده بگیرد.

**مسئله پنجم:** [۱۰۵۰] زن می‌تواند رئیس یا عضو حرکت‌های صنعتی، فنی و تخصصی شود، مشروط با همان شرایط عاقله‌ای که ذکر شد.

## زن و قضاوت

**مسئله اول:** [۱۰۵۱] نظر به محدودیت جهان ماده و تراکم نفوس انسان‌ها و اصطکاکات منافع بشری، نیاز شدید عقلانی و عرفی به «حکومت»، «قانون»، و «قضاوت» است

**مسئله دوم:** [۱۰۵۲] نظر به طبیعت حب نفس، منفعت جویی و گردن کشی بشر، نزاع و جنجال بر سر منافع، همیشگی است، بناءً قضاوت نیز «نیاز همیشگی» بشر است.





**مسئله سوّم:** [۱۰۵۳] نظر به وسعت سرزمین‌ها، گستردگی جمعیت بشری و نیاز شدید به رفع خصومات و حل منازعات، قضاوت امر «اجتناب ناپذیر» است.

**مسئله چهارم:** [۱۰۵۴] با توجه به سه مسئله فوق در درس هذا یک نفر ولو معصوم هم باشد قادر نیست که از عهده حل این منازعات و رفع مخاصمات برآید، لهذا به حکم ضرورت قاضیهایی در هر بلاد و در هر جمعیت نصب می‌کند و آنان هم نمی‌توانند معصوم باشند، بناءً بهترین‌ها را باید باین سمت نصب کند که در عهد نامه مالک اشتر نیز همین مسئله تصریح شده است.

**مسئله پنجم:** [۱۰۵۵] با توجه به چهار مسئله این درس و غیبت معصوم<sup>(ع)</sup> ناچاریم از قاضی‌های عرفی استفاده نمائیم، علیهذا چرا زنی که صلاحیت علمی و فقهی پیدا کرده و مجتهد شده نتواند قاضی شود؟ و رفع نیاز اجتماعی نماید؟ به‌ویژه در امر زنان و اطفال که چه بسا قویتر از مردانند.

## زن و قضاوت (۲)

**مسئله اوّل:** [۱۰۵۶] «قضاوت» منصب رسول خدا ﷺ و یکی از شئون نبوت است که در کنار «ولایت» و «رسالت» برای شخص حضرت تجویز شده بود و لکن حضرتش مناصب خود را باستانی نبوت و رسالت به اوصیایش تفویض فرمود.

**مسئله دوّم:** [۱۰۵۷] قضاوت به این شکل «قضاوت شرعی» است که منوط به تفویض امر است از سوی شارع به اوصیا او و همین‌طور از سوی آخری به فقهای عظیم‌الشأن که نواب عام وصی است انتقال یافته است.

**مسئله سوّم:** [۱۰۵۸] این نوع قضاوت شرعیّه مشکل جامعه را حل کرده نمی‌تواند چون یک نفر معصوم به کی می‌تواند برسد لذا بحث «منصوب شدن» مطرح می‌شود که قاضی را به این سمت منصوب نمایند، لذا «قاضی منصوب» نیز قاضی شرعی است.



**مسئله چهارم:** [۱۰۵۹] امروز فقهای عظام قاضی‌های منصوب‌اند به «نصب عام» و در دوران غیبت صغری نواب اربعه قضات شرعی بودند به «نصب خاص»، لکن بقیه قضات امروزی اگر از سوی فقهای عظام منصوب شده باشند یا اجازه قضاوت اخذ نموده باشند باز هم قاضی شرعی است والا «قاضی عرفی».

**مسئله پنجم:** [۱۰۶۰] در زمان حاضر چون حکومت شرعی نداریم و تمام حکومتها حتی حکومتهای اسلامی حکومتهای «عرفی» اند بناء قضات هم اکثراً «عرفی» می‌باشند تا حل خصومات و رفع منازعات کنند، پس چرا زن نتواند «قاضی عرفی» باشد.

### زن و قضاوت (۳)

**مسئله اول:** [۱۰۶۱] زن می‌تواند با احراز صلاحیت علمی و فقهی نظیر اجتهاد و استنباط به منصب «قضاوت» ارتقاء نماید اگرچه مشهور فتوی نداده‌اند، لکن دلیل بر عدم ارتقاء وجود ندارند.

**مسئله دوم:** [۱۰۶۲] زن می‌تواند با احراز صلاحیت علمی و فقهی «قاضی عمومی» شود که در محاکم عمومی بهرگونه دعاوی رسیدگی نموده قضاوت کند بویژه اگر جمعی تشکیل شود بطریق اولی.

**مسئله سوم:** [۱۰۶۳] زن می‌تواند با احراز صلاحیت علمی و فقهی «قاضی خصوصی» شود که در محاکم خصوصی به شکایات پولیس، اردو، ارکان حکومتی، تخلفات قضایی، تخلفات مالی و نظارت بر حج و اوقاف رسیدگی می‌کند و از آن به «قاضی مظالم» نیز یاد می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۰۶۴] زن می‌تواند با احراز صلاحیت علمی و فقهی «قاضی مرتدین» شود که به قضایای ارتداد و جرائم اعتقادی می‌پردازند و همچنان در موضوعات خاص دیگر، نظیر: افراد مشخص، زمان مشخص، مکان مشخص، قضاوت کند و همچنان می‌تواند «قاضی تحکیم» باشد که از سوی طرفین یا اطراف دعوی انتخاب می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۰۶۵] زن می‌تواند با احراز صلاحیت علمی و فقهی «قاضی بازار» شود که از آن به امور حسبه نیز تعبیر می‌شود، مانند: رسیدگی به تخلفات بازار، گمرک، مالیات بر اکتساب و امثال



این‌ها که در زمان رسول خدا ﷺ زنی به نام «سمراء» بنت نهیک اسدی و در زمان خلیفه دوم زنی به نام «شفاء» بنت ابی سلیمان قاضی بازار مدینه بودند و کارشان شبیه کار «محتسب‌های» افغانستان.

## زن و حجاب

**مسئله اول:** [۱۰۶۶] «حجاب» داشتن برای زنان واجب است و حفظ آن از دستورات اکید اسلام

برای خانم‌ها است که موجب می‌شود کرامت و شرافتش حفظ شود.

**مسئله دوم:** [۱۰۶۷] حجاب اسلامی عبارت از «نوع پوشش» است که «مفاتن» بدن را می‌پوشاند و

مفاتن قسمت‌هایی از بدن زن‌هاست که برجستگی داشته مردان را تهییج می‌کند.

**مسئله سوم:** [۱۰۶۸] پوشش «موی» زن‌ها مانند سایر بدن آن‌ها به استثنای صورت و دست‌ها به آن

اندازه که در وضوء شسته می‌شود واجب است؛ اما در پوشش کف پای زنان در هنگام سجده اختلاف است که مستحب است در نماز آن قسمت هم زیر چادر باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۰۶۹] در احادیث آمده که «تمام بدن» زن عورت است، یعنی تهییج کننده بوده

حفظ و پوشش آن واجب است بویژه قسمت‌های برجسته بدن که از آن به مفاتن یاد کردیم.

**مسئله پنجم:** [۱۰۷۰] «موی» بدن زن نیز جزء بدن زن بوده پوشاندن آن از لوازم پوشاندن عورت

است، به همین خاطر مادران پیروان اهل‌البیت<sup>(ع)</sup> در افغانستان مرکزی از موی بز استفاده کرده موهای اصلی را می‌پوشاندند.

## زن و حجاب (۲)

**مسئله اول:** [۱۰۷۱] در قرآن عظیم‌الشان راجع به لباس زن‌ها که پوشش است دو تعبیر آمده: یکی:

«خُمْر» که جمع «خِمار» است و دیگری: «جَلَابِيب» که جمع جلاباب است که حکم هر کدام را ضمن توضیح آن در مسئله بعدی بیان می‌کنیم.



**مسئله دوم:** [۱۰۷۲] خِمَار و حُمْر به پوشش زنانه‌ای اطلاق می‌شود که قسمت‌های سر، گردن، شانه‌ها تا نزدیکی‌های کمر زن را به استثنای صورت می‌پوشاند و در عرف دینی مان به آن «چادرک» می‌گوییم که علمای سابق<sup>(ره)</sup> به زن‌ها سفارش داشتند. و امروزه به آن «مقنعه» می‌گویند.

**مسئله سوم:** [۱۰۷۳] «جلایب» و «جلباب» پوشش دیگر زنانه‌ایست که از فرق سر تا قدم را می‌پوشاند و در عرف دینی مان به آن «چادر» می‌گوییم، که در این لباس صورت و دست‌ها باز بوده معلوم می‌شود که در شریعت استثناء شده است.

**مسئله چهارم:** [۱۰۷۴] چادری که بنام «بُرُقَع» یاد می‌شود که صورت را نیز می‌پوشاند و فقط چشم از پشت تور یا جالی می‌بیند و لباس قدیم هند، پاکستان و قسمت جنوب و شرق افغانستان است «لباس افراطیّت» بوده فوق حدود شریعت است و لباس‌هایی که بنام «نقاب» یاد می‌شود که فقط چشم باز است و حتی دست‌ها دستکش دارد نیز «لباس افراطیّت» بوده فوق شریعت است.

**مسئله پنجم:** [۱۰۷۵] هر نوع پوشش که بتواند موها و مفاتن بدن را بپوشاند حجاب اسلامی گفته می‌شود و هر لباسی که نتواند منظور فوق را برآورده سازد ولو لباس گفته شود حجاب نیست مانند لباس‌های چسپ و بدن‌نما.

## زن و تحصیل

**مسئله اول:** [۱۰۷۶] زن شرعاً حق دارد تحصیل کرده «مبانی اعتقادی» خود را تحکیم نماید و در پرتو آن خداشناسی، پیامبرشناسی، امام‌شناسی و روش معیشت را بداند.

**مسئله دوم:** [۱۰۷۷] زن شرعاً حق دارد «علوم مباحه» را تحصیل کرده به منافع این جهانی اش فائق آید.

**مسئله سوم:** [۱۰۷۸] زن حق دارد در امر تربیت اطفال، غذای کودک، حُسن شوهرداری، آداب زناشوی مطالعه یا تحصیل کرده کلاس ببیند.



**مسئله چهارم:** [۱۰۷۹] زن حق دارد آموزش‌های فنی را هم ببیند، نظیر: رانندگی، موتورسیکلت، بایسکل، شنا، تیراندازی، اسب‌سواری و امثال این‌ها.

**مسئله پنجم:** [۱۰۸۰] زن حق دارد آموزش‌های حرفه‌ای صنعتی را نیز ببیند، نظیر: خطاطی، نجاری، خیاطی، نان و خوراک‌پزی، بافندگی، دوزندگی، قلاب‌بافی و امثال این‌ها

## زن و تحصیل (۲)

**مسئله اول:** [۱۰۸۱] زن مانند مرد حق ندارد «دانش سحر» را یاد بگیرد لکن برای بطلان سحر می‌تواند تعلیم ببیند.

**مسئله دوم:** [۱۰۸۲] زن مانند مرد حق ندارد «شعبده بازی» یاد بگیرد و مَداری‌گری کند.

**مسئله سوم:** [۱۰۸۳] زن مانند مرد حق ندارد در «مباحثات خطرناک اعتقادی» که توان دفاع از مبانی اعتقادی اسلام را ندارد شرکت کند، لکن می‌تواند کلاس ببیند.

**مسئله چهارم:** [۱۰۸۴] زن مانند مرد حق ندارد در میزگردها و سیمینارهایی که به شکل زنده بگو مگو می‌شود و موضوع آن وهن دین و مذهب باشد و توان دفاع را در خود نمی‌بیند، شرکت نماید.

**مسئله پنجم:** [۱۰۸۵] زن مانند مرد حق ندارد فیلم‌های بنیان‌کن را ببیند که اساس دیانت و خانواده را برهم می‌زنند و شالوده زندگی را بر باد می‌دهد.

## زن و تحصیل (۳)

**مسئله اول:** [۱۰۸۶] زنان شیعه در شرایط موجود شدت اضطراب می‌تواند با موافقت شوهرش غرض تحصیل و رفع اضطراب فکری-فرهنگی به خارج سفر کند.



**مسئله دوم:** [۱۰۸۷] زنان شیعه در شرایط موجود شدت اضطراب می‌تواند برای یاد گرفتن امور پزشکی قابلیت با موافقت شوهر برای رفع مشکلات بانوان در امر زایمان به خارج سفر کرده تحصیل نماید.

**مسئله سوم:** [۱۰۸۸] زنان شیعه مجازند در ایام تحصیل در خارج از آسپزخانه دانشگاه یا خوابگاه دانشجویی که در آن غذای حرام نیز طبخ می‌شود استفاده کند، در صورتی که جدا غذا خوردن برایش ممکن نباشد یا موجب سخریه و توهین او شود.

**مسئله چهارم:** [۱۰۸۹] زنان شیعه می‌تواند در ایام تحصیل در خارج در کلاس‌های مختلط شرکت کنند در صورتی که کلاس مجزا وجود نداشته باشد چون نباید از تحصیل بمانند.

**مسئله پنجم:** [۱۰۹۰] زنان شیعه در ایام تحصیل نمی‌توانند از شراب یا گوشت خوک استفاده کند، لکن از باب اضطراب می‌تواند از دیگری که در آن شراب ریخته شده یا گوشت خوک پخته شده استفاده کند، چون: ادله اضطراب بر تمام ادله احکام حکومت دارد.

## زن و اضطراب

**مسئله اول:** [۱۰۹۱] زنان شیعه از باب اضطراب می‌تواند از بورسیه‌های خارج غرض تحصیل استفاده کند، و الا جامعه شیعه آسیب جدی خواهد دید.

**مسئله دوم:** [۱۰۹۲] زنان شیعه از باب اضطراب می‌تواند برای اخذ رأی پارلمان خود را کاندید کند و الا چوکی شیعه از دست خواهد رفت.

**مسئله سوم:** [۱۰۹۳] زنان شیعه به حکم اضطراب می‌تواند در ادارات حکومت‌های عرفی استخدام شود تا احقاق حقوق شیعه شود.

**مسئله چهارم:** [۱۰۹۴] زنان شیعه می‌تواند در محیط دانشگاه‌ها در کلاس‌های مختلط شرکت کنند تا از تحصیل نمانند.

**مسئله پنجم:** [۱۰۹۵] تمام این چهار مسئله در صورتی است که شرافت، کرامت، حجاب و عفت آنها محفوظ باشد، لذا اضطراب مخصوص غذاها نیست تا اکل میته حلال شود بلکه کلیه‌ی اضطراب را شامل است اعم از: سیاسی، فرهنگی، خدماتی، اقتصادی، معیشتی و ... و بر تمام ادله احکام حکومت دارد.

# مسائل نماز







## مقدمات نماز

**مسئله اول:** [۱۰۹۶] چیزهایی که قبل از نماز بایستی دانسه و یا انجام داده شود «مقدمات نماز» گفته می‌شود که برخی واجب و برخی مستحب است.

**مسئله دوم:** [۱۰۹۷] مقدمات نماز شش چیز است: دانستن خود نماز واجب و رکعات آن، اوقات آنها و نوافل، قبله و جهت آن، پوشش در نمازها، مکان در نمازها، اذان و اقامه.

**مسئله سوم:** [۱۰۹۸] نمازهای پنج‌گانه شبانه‌روزی که معروف است به «فرائض یومیه» (روزانه) اگر چه بعضاً در شب خوانده می‌شود، لکن از باب «تغلیب» روزانه گفته می‌شود و یا اینکه یوم را به معنی «روزگار» بگیریم، تا شامل شب هم شود، دانستن خود نماز و تعداد رکعات آن از مقدمات است برای مکلف.

**مسئله چهارم:** [۱۰۹۹] «نماز جمعه» که در عهد حضور امام علیه السلام واجب «تعیینی» است. یعنی: باید جمعه خوانده شود نه ظهر و در عصر غیبت کبری واجب «تخیری»، یعنی نمازگزار اختیار دارد ظهر را می‌خواند یا جمعه را و شمار آن دو رکعت است که با دو خطبه قبل از آن می‌شود چهار رکعت؛ زیرا خطبه جزء نماز است، دانستن خود نماز و تعداد رکعات آن از مقدمات است برای مکلف.

**مسئله پنجم:** [۱۱۰۰] «نماز قضاء پدر» که بر پسر بزرگتر واجب است و در مقابل «حبوه» قرار دارد و حبوه آن تعداد یا آن مقدار از اموال اختصاصی پدر است که تعلق به پسر بزرگتر می‌گیرد و بقیه ورثه در آن شریک نیستند، مانند: انگشتر، لباس، خیمه، زیرانداز، تسیح، ساعت، رایانه، لوازم آرایش و پیرایش، مرکب سواری از قبیل: هواپیمای کوچک، موتر، کشتی کوچک، موتور، بایسکل و ...، دانستن خود نماز و تعداد رکعات آن از مقدمات است برای مکلف.

## شمار نمازهای واجب

**مسئله اول:** [۱۱۰۲] «نماز آیات» که هنگام وقوع زلزله، خسوف (مهتاب‌گرفتگی)، کسوف (خورشیدگرفتگی)، بادهای سیاه، سرخ و زرد، تاریکی شدید، صدهای آسمانی، آتش‌های آسمانی،



رعد و برق‌های مخوف و هر آیتی زمینی و آسمانی که نوع مردم از آن بترسند، واجب می‌شود و دانستن وجوب آن مقدم بر خود نماز است.

**مسئله دوم:** [۱۱۰۳] شمار نماز آیات دو رکعت است با ده رکوع که هر رکعت پنج رکوع دارد، قبل از هر رکوع یک آیه از سوره توحید و یا توحید کامل خوانده می‌شود که درجایش بحث می‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۱۰۴] «نماز طواف» که حجاج بعد از انجام طواف واجب یا مستحب در مقام حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه‌السلام می‌خوانند و آن نیز دو رکعت است، مانند: نماز صبح و دانستن اصل وجوب آن مقدم بر خود نماز است.

**مسئله چهارم:** [۱۱۰۵] «نماز میّت مسلمان» که دارای پنج تکبیر است، بدون رکوع و سجود بوده، طهارت نیز در آن شرط نیست، چون در حقیقت دعا است، سلام، تشهد، اذان و اقامه هم ندارد؛ اما دانستن اصل وجوب آن مقدم بر خود نماز است.

**مسئله پنجم:** [۱۱۰۶] نمازهای که بواسطه نذر، عهد یا قسم، بر انسان واجب می‌شود، آن هم دو رکعت خوانده می‌شود، اگر چه قرار دادن این نمازها در شمار نمازهای واجب مسامحه است، زیرا: اصل واجب «وفاء به نذر» است نه عنوان نماز، لکن دانستن آن مقدم بر خود نماز است.

### رواتب یومیّه

**مسئله اول:** [۱۱۰۷] رواتب یومیّه که به آنها «نوافل» هم گفته می‌شود، سی و چهار رکعت است که دقیقاً دو برابر فریضه می‌شود، دانستن خود آنها و تعداد رکعاتشان مثل خود رواتب پیشاپیش مستحب است.

**مسئله دوم:** [۱۱۰۸] «نافله صبح»، دو رکعت است که قبل از فریضه صبح خوانده می‌شود و می‌توان بعد از نافله شب بلافاصله واقع نماید و «نافله ظهر» و «عصر» هر کدام هشت رکعت است که قبل از ظهر و عصر خوانده می‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۱۰۹] «نافله مغرب» چهار رکعت است که بعد از فریضه مغرب خوانده می‌شود و «غفیله» را بهتر است بعد از نافله بخواند که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۱۱۰] «نافله عشاء» دو رکعت است، بعد از عشاء خوانده می‌شود و به آن «وَتیره» گفته می‌شود و حکماً نشسته خوانده می‌شود و یک رکعت محسوب است، نام دیگر نافله عشاء «عُتمه» است که در برخی احادیث آمده است.

**مسئله پنجم:** [۱۱۱۱] «نافله شب»، یازده رکعت است که هشت رکعت آن به نافله شب معروف است که دو رکعتی خوانده می‌شود، دو رکعت آن «نماز شفع» و یک رکعت دیگر آن به «وتر» معروف است، قنوت نماز شب مهم است که در آن دستورات خاصه است، نظیر استغفار، دعا از جمله نام بردن چهل نفر از مؤمنین.

### احکام رواتب یومیّه

**مسئله اول:** [۱۱۱۲] نافله شب را چند طایفه می‌توانند در اوّل شب بجا آورند، نظیر: جوانانی که دماغ تر دارند و خواب‌شان سنگین است که در وقت، خوف فوت دارند و چنانچه بخوابند در نصف یا ثلث آخر شب بیدار نمی‌شوند.

**مسئله دوم:** [۱۱۱۳] کسانی که قصد سفر دارند و بعد از نصف شب مسافر می‌شوند، بخاطر محروم شدن از نافله می‌توانند اوّل شب بخوانند و کسانی که خوف احتلام یا قاعدگی دارند، چنانچه بخوابند محتمل می‌شوند و فرصت غسل و یا امکانات آن را ندارند، می‌توانند اوّل شب نافله را انجام دهند.

**مسئله سوم:** [۱۱۱۴] کسانی که خوف سرما دارند و احساس می‌کنند که نصف شب برایش مقدور نیست، می‌توانند اوّل شب انجام دهند و کسانی که از فرت پیری نمی‌توانند بعد از نصف شب برخیزند و یا عذری دیگری دارند که احساس می‌کنند در وقت، نافله فوت می‌شود، می‌توانند اوّل شب بخوانند.

**مسئله چهارم:** [۱۱۱۵] نافله‌های رواتب را می‌توانند نشسته بخوانند، لکن در آن صورت هر دو رکعت را یکی حساب نمایند.

**مسئله پنجم:** [۱۱۱۶] نافله‌های رواتب را می‌توانند در حال راه رفتن بخوانند در آن صورت طمأنینه و استقبال قبله ساقط بوده فقط تکبیر را رو به قبله بگویند و نیز می‌توانند در طول عمر قضا نمایند.



## اوقات فرائض یومیّه

**مسئله اوّل:** [۱۱۱۷] وقت نماز صبح از فجر صادق است تا طلوع آفتاب و دانستن وقت آن مقدّم بر خود نماز است؛ اما از لحاظ ترتیب مقدمه دوّم حساب می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۱۱۱۸] وقت نماز ظهر از زوال آفتاب است تا مقدار چهار رکعت مانده به غروب آفتاب، چنانچه گفته شد آگاهی بر وقت آن مقدّم است بر خود نماز.

**مسئله سوّم:** [۱۱۱۹] وقت نماز عصر، بمقدار چهار رکعت گذشته از زوال است تا غروب آفتاب و آگاهی بر وقت آن مقدّم بر خود نماز است.

**مسئله چهارم:** [۱۱۲۰] وقت نماز مغرب از گذشتن سرخی غروب آفتاب از بالای سر است تا چهار رکعت مانده به نصف شب و دانستن وقت مقدّم است بر خود نماز.

**مسئله پنجم:** [۱۱۲۱] وقت نماز عشاء به مقدار سه رکعت گذشته از وقت مغرب تا نصف شب است و ملاک در اوقات، «حال نماز گزار» است از لحاظ پیری و جوانی، کندی و سرعت و امثال این‌ها.

## اوقات رواتب یومیّه

**مسئله اوّل:** [۱۱۲۲] وقت «نافله صبح» از فجر اوّل است تا مقدار دو رکعت مانده به سرخی مشرقیه و دانستن وقت نافله یا آگاهی بر آن پیشاپیش مستحب است.

**مسئله دوّم:** [۱۱۲۳] وقت «نافله ظهر» از اوّل زوال است تا اینکه سایه شاخص به یک هفتم برسد.

**مسئله سوّم:** [۱۱۲۴] وقت «نافله عصر» از اوّل زوال است تا اینکه سایه شاخص به دو هفتم برسد.

**مسئله چهارم:** [۱۱۲۵] وقت «نافله مغرب» از اول مغرب است تا ذهاب سرخی مغریّه.

**مسئله پنجم:** [۱۱۲۶] وقت «نافله عشاء» بعد از فریضه عشاء است تا نصف شب و وقت «نافله شب»

از نصف شب است تا فجر صادق.



## اوقات مختصّه و مشترکه فرائض

**مسئله اول:** [۱۱۲۷] وقت مختصّه ظهر از زوال است به مقدار اداء و وقت مختصّه عصر از آخر آن است به مقدار اداء و ما بین این دو مشترکه است.

**مسئله دوم:** [۱۱۲۸] وقت مختصّه مغرب از اول است به مقدار اداء مغرب و وقت مختصّه عشاء از آخر آن است به مقدار اداء و ما بین این دو مشترکه است.

**مسئله سوم:** [۱۱۲۹] فریضه صبح وقت مشترکه ندارد و تمام آن مال صبح است.

**مسئله چهارم:** [۱۱۳۰] معنی وقت «مختصّه» آن است که خواندن شریک در آن باطل است.

**مسئله پنجم:** [۱۱۳۱] معنی وقت «مشترکه» آن است که خواندن شریک در آن باطل نیست.

## اوقات فضیلت فرائض.

**مسئله اول:** [۱۱۳۲] وقت فضیلت صبح از اول فجر صادق است تا پیداشدن سرخی مشرقیه.

**مسئله دوم:** [۱۱۳۳] وقت فضیلت ظهر از زوال آفتاب است تا اینکه سایه شاخص به مثلش برسد.

**مسئله سوم:** [۱۱۳۴] وقت فضیلت عصر گذشته از مقدار اداء ظهر است تا اینکه سایه به دو مثل شاخص برسد.

**مسئله چهارم:** [۱۱۳۵] وقت فضیلت مغرب، از مغرب است تا ناپدیدشدن سرخی مغربیه.

**مسئله پنجم:** [۱۱۳۶] وقت فضیلت عشاء از ناپدیدشدن سرخی مغربیه است تا ثلث اول شب.

## اوقات فضیلت رواتب

**مسئله اول:** [۱۱۳۷] وقت فضیلت نافله صبح از فجر اول است تا اینکه از طلوع سرخی مقدار دو رکعت باقی بماند.

**مسئله دوم:** [۱۱۳۸] وقت فضیلت نافله ظهر از زوال است تا اینکه سایه شاخص به یک ذراع یعنی دو هفتم شاخص برسد.



**مسئله سوّم:** [۱۱۳۹] وقت فضیلت نافله عصر بعد از مقدار اداء ظهر است تا اینکه سایه شاخص به دو ذراع یعنی چهارهفتم شاخص برسد.

**مسئله چهارم:** [۱۱۴۰] وقت فضیلت نافله مغرب بعد از مغرب است تا ناپدید شدن سرخی مغریّه و وقت فضیلت نافله عشاء بعد از عشاء است تا ثلث اوّل شب.

**مسئله پنجم:** [۱۱۴۱] وقت فضیلت نافله شب ثلث آخر شب و هر چه نزدیکتر به فجر است و دانستن وقت فضیلت نوافل نیز مثل اوقات خود آنها پیشاپیش مستحب است.

### معیارهای شرعی زوال

**مسئله اوّل:** [۱۱۴۲] ملاک و معیار شرعی زوال در نقطه خط استوا با توجه به فصول مختلف سال و ساحات متقارب آن «معدوم» یا ناپود شدن سایه شاخص است بعد از کمی آن.

**مسئله دوّم:** [۱۱۴۳] ملاک و معیار دیگر زوال شرعی در غیر خط استوا و ساحات متقارب آن شروع «زیاد شدن» سایه شاخص است بعد از کم شدن آن.

**مسئله سوّم:** [۱۱۴۴] ملاک و معیار دیگر شرعی برای زوال «صوت الديوگ» یا بانگ خروسها است زمانی که با هم تجاوب می نمایند.

**مسئله چهارم:** [۱۱۴۵] ملاک و معیار دیگر شرعی برای زوال در جاهایی که سایه شاخص زیاد و کم نمی شود، بلکه سایه دائماً طولانی است، قرار گرفتن خورشید است در دایره نصف النهار.

**مسئله پنجم:** [۱۱۴۶] زوال با بیّنه شرعی، یعنی: شهادت دو نفر عادل نیز ثابت می شود، به شرطی که گواهی شان مستند به حسّ باشد، یعنی: دیده باشد شروع زیادی سایه شاخص را، بناءً اذان مؤذن ولو اینکه عادل باشد، بیّنه حساب نمی شود.

## استقبال و قبله

**مسئله اوّل:** [۱۱۴۷] «استقبال» یعنی رو به قبله بودن در هر نماز، فریضه باشد یا نافله حتی نماز جنازه و حاجت از مقدمات است و به لحاظ ترتیب سوّم حساب می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۱۱۴۸] استقبال در صورت استقرار بر زمین واجب است، اما در حال راه رفتن و یا سوار بر کشتی، هواپیما، سفینه فضایی و امثال آن واجب نیست.

**مسئله سوّم:** [۱۱۴۹] نماز گزار باید علم حاصل نماید که در حال نماز رو به قبله است و یا ظن معتبر که مستند به حسّ و مبادی حسیه باشد داشته باشد، در غیر این صورت به چهار طرف نماز بخواند.

**مسئله چهارم:** [۱۱۵۰] قبله عبارت از کعبه شریف و یا جهت آن می‌باشد و به طور تفصیل کعبه شریف قبله اهل مسجد و مسجد قبله اهل حرم و حرم قبله اهل عالم (زمین) و عالم قبله کائنات است.

**مسئله پنجم:** [۱۱۵۱] کسانی که در کُرات دیگر مانند: مهتاب و غیره سفر و یا زندگی داشته باشند زمین قبله آنها است.

## طرق تحصیل جهت قبله

**مسئله اوّل:** [۱۱۵۲] جهت قبله با دیدن و مشاهده کعبه شریف تحصیل می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۱۱۵۳] جهت قبله با شهادت دو نفر عادل که بینه شرعیّه گفته می‌شود، تحصیل می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۱۱۵۴] جهت قبله از طریق محراب‌های مساجد مسلمین و قبور آنها تحصیل می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۱۵۵] جهت قبله را می‌توان پنجاه فیصد یا بیشتر از طریق ستاره قطب کهکشان راه شیری و یا سایر ستاره‌ها، مانند: جدی، سهیل، ثریا، بنات النعش و ... تحصیل کرد.



**مسئله پنجم:** [۱۱۵۶] جهت قبله را می توان پنجاه فیصد یا بیشتر از مشاهده لانه مورچه ها و پوست درختان تحصیل کرد؛ زیرا مورچه ها خاک لانه شان را به سمت جنوب می اندازند و ترک خوردگی های جنوبی پوست درختها نسبت به سمت شمال وسیع تر است.

### انکشاف انحراف

**مسئله اول:** [۱۱۵۷] اگر نماز را به طریق معتبر به جهتی خواند و سپس کشف گردید که انحراف داشته چنانچه انحرافش کمتر از نود درجه باشد، نمازش صحیح است و موجب اعاده و قضاء نیست و چنانچه بیشتر بوده باطل است.

**مسئله دوم:** [۱۱۵۸] اگر در اثناء نماز انحراف را متوجه شود فوراً قبله را استقبال نماید و آنچه خوانده ممضی است چه اینکه وقت باقی مانده باشد یا خیر به شرطی که انحراف کمتر از نود درجه باشد.

**مسئله سوم:** [۱۱۵۹] اگر انحراف بیشتر از نود درجه باشد و انکشاف بعد از نماز، در وقت اعاده و در خارج وقت قضاء دارد.

**مسئله چهارم:** [۱۱۶۰] اگر در اثناء نماز انحراف بیشتر از نود درجه کشف شود چنانچه به اندازه یک رکعت وقت دارد نماز را رها نموده از سر به طرف قبله بخواند و چنانچه به اندازه یک رکعت وقت ندارد فقط در باقی مانده خود را مستقیم نماید.

**مسئله پنجم:** [۱۱۶۱] انحراف نود درجه با انحراف صد و هشتاد درجه فرقی نداشته هر دو حکم واحد دارند.



## شروط ستر و ساتر

**مسئله اول:** [۱۱۶۲] ستر عورت در نماز واجب است، حتی در رکعات احتیاط، اجزای فراموش شده، سجده سهو، چه نماز واجب باشد یا مستحب که دانستن آن و تهیه پوشش واجب پیشاپیش لازم بوده به لحاظ ترتیب «مقدمه چهارم» حساب می‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۱۶۳] عورت در مردان همان شرمگاه‌های او و در زن‌ها تمام بدن است، حتی موها به استثناء صورت به مقداری که در وضوء شسته می‌شود و دست‌ها تا مچ و پاها تا مفصل ساق پا و از باب مقدمه چیزی بیشتر پوشانده شود.

**مسئله سوم:** [۱۱۶۴] در ساتر شرط است که باید «پاک» و طاهر باشد مگر در چیزهایی که استثناء شده است، مانند: کلاه، جوراب، دستمال جیب، بندزیر جامه، انگشتر، ساعت و زیورآلات؛ زیرا با اینها ستر عورت نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۱۶۵] بازهم در ساتر شرط است که «مباح» باشد، بناءً در ساتر غصبی نماز باطل است، چه اینکه عین غصبی باشد یا منفعت، یا متعلق حق غیر باشد، مانند: عین مرهونه و چه متعلق خمس و زکات باشد قبل از اداء حتی اگر نخ ساتر غصبی باشد، نماز باطل است.

**مسئله پنجم:** [۱۱۶۶] شرط دیگر در ساتر «مذکّی بودن» آن است، بناءً در اجزای حیوان غیر مذکّی از حیوانات حلال گوشت نماز باطل است، البته آن اجزائی که حیات در آن حلول نکرده، مانند: پشم، یلیج، شاخ، دندان و غیره، باطل نیست؛ اما در اجزای حیوان غیر حلال گوشت مطلقاً نماز باطل است، حتی با تذکّیه اگر چه بر اثر تذکّیه پاک می‌شود، مانند: پوست گرگ، پلنگ، شیر، روباه و غیره.

## استثنائات ستر و ساتر

**مسئله اول:** [۱۱۶۷] از اجزای حیوان غیر حلال گوشت، مانند: فنک، سنجاب و خز استثناء شده است، بناءً در نماز می‌شود، استفاده کرد.



**مسئله دّوم:** [۱۱۶۸] اجزای بدن انسان، مانند: مو، آب دهان، شیر و غیره نیز استثناء شده است، اگر چه انسان نیز از حیوانات حرام گوشت به حساب می آید.

**مسئله سوّم:** [۱۱۶۹] اجزای موجوداتی که گوشت ندارند، مانند: زنبور، پشه، کیک، شپش و امثال اینها استثناء شده، حریر مخلوط، عسل و صدف نیز استثناء شده است، اگر چه از حیوان اخذ شده و جزء جداشده آن به حساب می آید.

**مسئله چهارم:** [۱۱۷۰] شرط است که ساتر بلکه مطلق لباس نمازگزار چون مردان از طلا نباشد ولو اینکه انگشتر یا ساتر یا زیورآلات مردانه باشد، الاّ قاب ساعت، پوش دندان و چنانچه زنجیر ساعت یا چوب عینک از طلا باشد، اشکال دارد.

**مسئله پنجم:** [۱۱۷۱] شرط است در ساتر مردان اینکه ابریشم خالص نباشد، بلکه در غیر نماز نیز پوشیدن آن حرام است حتی مثل: کلاه، جوراب و امثال آن که نماز در آن تمام نمی شود مگر در جنگ و ضرورت های دیگر، مانند: بنداژ زخم، طناب یونیفرم و امثال اینها.

### شروط مکان نمازگزار

**مسئله اوّل:** [۱۱۷۲] شرط است در مکان نمازگزار اینکه مباح باشد، بنابراین نماز در مکان غضبی باطل است، چه عیناً غضب باشد یا منفعتاً و یا متعلق حق غیر باشد، مثل: عین مرهونه، و یا حق وصیت به ثلث میت باشد قبل اخراج و یا حق سبق به آن تعلق گرفته باشد و تهیّه مکان مباح پیشاپیش واجب است که به لحاظ ترتیب «مقدمه پنجم» حساب می شود.

**مسئله دوّم:** [۱۱۷۳] در غضب، عالم، ذاکر و مختار بودن شرط است، چنانچه جاهل به غضب باشد یا فراموش نماید و یا مضطر گردد نماز صحیح است، لکن اگر خود نمازگزار غاصب بوده نمازش باطل است، ولو اینکه فراموش کرده باشد.

**مسئله سوّم:** [۱۱۷۴] نماز در زیر سقف غضبی و خیمه مغصوبه و خانه ای که بعضی دیوارها و لوازمش غضبی می باشد، صحیح است به شرطی که اصل زمین مباح باشد، اگر چه احوط اجتناب است.



**مسئله چهارم:** [۱۱۷۵] نماز در زمین مشترکه بدون اذن شریک و خانه‌ی که از پول خمس نداده خریده باطل است، مگر اینکه توسط مصالحه با حاکم یا نایبش خمس را در ذمه گرفته باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۱۷۶] نماز در خانه‌ای که بر اثر دین مستغرق و حتی غیر مستغرق، متعلق طلبکاران شده است، بدون اذن طلبکاران باطل است.

### شروط مکان نمازگزار (۲)

**مسئله اول:** [۱۱۷۷] در مکان نمازگزار طهارت از نجاست غیر مسریه شرط نیست مگر اینکه نجاست تعدی کند به بدن و یا لباس نمازگزار. بلی! در خصوص محل سجده باید از هر گونه نجاست حتی غیر مسریه پاک باشد.

**مسئله دوم:** [۱۱۷۸] در مکان نمازگزار در حال اختیار شرط است که مضطرب نباشد طوری که قرار انسان حفظ شود، بناءً در مکان‌های غیر قار، مانند: انبار گاه یا چپرکت فتری و امثال این‌ها باطل است.

**مسئله سوم:** [۱۱۷۹] مستحب است نماز در مسجد خوانده شود بلکه مکروه است عدم حضور در مسجد بدون عذر برای همسایه مسجد و افضل مساجد، مسجد الحرام و پس از آن مسجد النبی ﷺ، سپس مسجد کوفه و اقصی و به دنبال آن مسجد جامع، سپس مسجد قبیله و همین‌طور مسجد بازار می‌باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۱۸۰] نماز در مشاهد مشرفه نیز مستحب است به ویژه مشهد حضرت امیر علیه السلام در نجف و حائر حسینی علیه السلام در کربلای معلی و از مستحبات اکیده بناء مسجد است که برای آن ثواب جزیل ذکره شده است، ولو به اندازه سینه مرغ باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۱۸۱] برای زن‌ها افضل، نماز خواندن در درون خانه به ویژه صندوق یا پستوی اطاق است.



### مکروهات مکان نماز گزار

**مسئله اول:** [۱۱۸۲] نماز در مکان‌های ذیل مکروه است: حمام، حتی مسلخ آن (جایی که لباس را می‌کنند)، در مزبله (کنار آب) و در کشتارگاه‌های حیوان.

**مسئله دوم:** [۱۱۸۳] در خوابگاه‌های شتر، در شراب‌خانه‌ها و در طویله اسب، استر، الاغ و گاو.

**مسئله سوم:** [۱۱۸۴] در راهروها در صورت عدم ضرر به عابران و در صورت ضرر رساندن حرام است.

**مسئله چهارم:** [۱۱۸۵] در خانه‌های مورچه، در آبرفت‌ها، در شوره‌زارها و در جاهایی که سرو صدا زیاد است.

**مسئله پنجم:** [۱۱۸۶] در زمین‌هایی که عذاب نازل شده است، در خانه مجوسی، در کلیساها، بیع و معابد هندوها.

### مکروهات مکان نماز گزار (۲)

**مسئله اول:** [۱۱۸۷] نماز در مکان‌های زیر مثل موارد قبل مکروه است، نظیر: روی برف و یخ، در معبد آتش پرستان و در آتش‌خانه‌ها.

**مسئله دوم:** [۱۱۸۸] بالای قبر، بسوی قبر و بین قبور و در جایی که آتش روشن پیشروی نماز گزار باشد.

**مسئله سوم:** [۱۱۸۹] در جایی که تمثال ذی‌روح مقابل نماز گزار باشد و مطلق خانه عکس دار و در جایی که درب باز جلوی نماز گزار باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۱۹۰] در جایی که کتاب باز یا قران جلوی نماز گزار قرار داشته باشد و در مقابل دیواری که مزبله به آن دیده شود.

**مسئله پنجم:** [۱۱۹۱] در خانه‌ای که در آن شراب ساخته می‌شود، در خانه مجوسی و همچنان مبارک ابل (خوابگاه شتر)، مرايض غنم (خوابگاه گوسفند) و جاهای کثیف.

### استثنائات مربوط مکان

**مسئله اول:** [۱۱۹۲] نماز روی قبور ائمه علیهم‌السلام و سمت راست و چپش مکروه نیست و بهتر است بالای سر خوانده شود طوری که محل سجده نماز گزار مساوی سر امام علیه‌السلام شود.

**مسئله دوم:** [۱۱۹۳] کراهت نماز در بین قبور با فاصله دو ذراع و یا حائلی، مانند: پرده یا دیوار، مرتفع می‌شود، همچنان کراهت بالای قبور با انداختن فرش یا جانماز بر طرف می‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۱۹۴] چنانچه قبور پیش روی نماز گزار باشند با ایجاد «شتره». یعنی، گذاشتن چیزی جلو مهرش، مانند: عصا، تسییح، حتی مسواک کراهت بر طرف می‌شود و اگر مشاهده می‌کنید که پیرمردان مردم ما و شما تسییح را جلو مهرش دراز می‌کشند، بخاطر ایجاد شتره است.

**مسئله چهارم:** [۱۱۹۵] با پاشیدن آب بر خانه مجوسی یا خوابگاه شتر کراهت بر طرف می‌شود، هر چند موارد ابتلاء ما و شما نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۱۹۶] برخی فقها نماز در خوابگاه گوسفند را مکروه نمی‌دانند، ولی به نظر حقیر با توجه به اهمیت نماز احوط کراهت است.

### آنچه سجده بر آنها صحیح است

**مسئله اول:** [۱۱۹۷] سجده بر مطلق روی زمین صحیح است، اعم از سنگ و خاک و بهتر است سجده بر خاک باشد و بهتر از آن سجده بر خاک شهید بخصوص تربت امام حسین علیه‌السلام است.

**مسئله دوم:** [۱۱۹۸] سجده بر آنچه از اسم زمین خارج می‌شود صحیح نیست، مانند: معادن مس، طلا، نقره، قیر، نمک، گچ، آهک و امثال این‌ها.



**مسئله سوم:** [۱۱۹۹] سجده بر ملبوس و مأكول صحیح نیست، لکن بر پوست میوه‌جات بعد از انفصال، مانند: پوست چهارمغز، بادام، انار، نارگیل، برنج و امثال‌شان، صحیح است، چون صدق چوب می‌نماید. لکن بر پوست گندم و جو و امثال‌شان سجده نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۲۰۰] سجده بر گیاهان غیر خوردنی نیز جایز است، مانند: حنظل، خرنوب، تنباکو، اگر چه شرب می‌شود و امثال این‌ها.

**مسئله پنجم:** [۱۲۰۱] در شرایط اضطرار و نبود مایض السجود، سجده بر پشت‌دست و لباس خود نمازگزار صحیح است.

## اذان و اقامه

**مسئله اول:** [۱۲۰۲] اذان بایستی بعد از دخول وقت باشد و اقامه بعد از گفتن اذان که اصطلاحاً به آن «ترتیب» گفته می‌شود، ولی می‌شود بخاطر آیات، مسافر، خوف و ترس، تازه به دنیا آمده و امثال اینها اذان را در غیر وقتش بگوید.

**مسئله دوم:** [۱۲۰۳] در اذان مستحب است «رو به قبله» بودن و توقف در اواخر فصول، و تائی که عبارت از حفظ آرامش و وقار باشد و هر دو از مقدمات نماز است که به لحاظ ترتیب «مقدمه ششم» می‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۲۰۴] مکروه است در اذان «ترجیع الصوت»، یعنی: برگشت نمودن صدا، ولی گفتن: «الصلاة خیر من النوم»، جایز نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۲۰۵] مکروه است برای مؤذن «التفات» به یمین و شمال و حرکات سبک که منافی وقار و سکینه باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۲۰۶] اذان دو گونه است، اذان «اعلام» و اذان «نماز»، در اذان اعلام رعایت وقت شرط است، لکن در اذان نماز رعایت دخول وقت شرط نیست و می‌شود در شروع نماز اذان گفت ولو



اینکه آخر وقت باشد؛ اما اذان «سوم» حرام است، هر چند در بعضی رساله‌ها اذان دوم گفته شده، لکن به لحاظ اذان «صلاتی» گفته شده نه به لحاظ اذان «اعلام».

### اذان و اقامه (۲)

**مسئله اول:** [۱۲۰۷] در مؤذن، عقل، اسلام و ذکورت شرط است، بناءً اذان دیوانه، کافر و زن برای مرد صحیح نیست، لکن زن برای زن می‌تواند اذان بگوید.

**مسئله دوم:** [۱۲۰۸] در مؤذن بلوغ شرط نیست، بناءً طفل ممیز می‌تواند اذان بگوید هم برای خودش و هم برای دیگران.

**مسئله سوم:** [۱۲۰۹] مستحب است که مؤذن، عادل، با طهارت، ایستاده، بینا و بصیر اوقات باشد. پس اذان غیر عادل، بدون طهارت، نشسته، نابینا و وقت ناشناس مرجوح است.

**مسئله چهارم:** [۱۲۱۰] مستحب است بین اذان و اقامه تکلم به کلام بشری نکند ولی اگر کلام مربوط نماز باشد مثل اینکه دیگری را به امامت دعوت کند، مرجوح نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۲۱۱] مستحب است اینکه در بین اذان و اقامه یا دو رکعت نماز یا نشستن کوتاه یا سجده یا قنوت و یا یک قدم، فاصله ایجاد نماید.

### اذان و اقامه (۳)

**مسئله اول:** [۱۲۱۲] اذان «هجده» فصل است، تکبیر چهارمرتبه، شهادت به توحید، شهادت به رسالت، حیالات، تکبیر و تهلیل، هر فصل دو مرتبه، می‌شود هجده.

**مسئله دوم:** [۱۲۱۳] اقامه «هفده» فصل است، با زیاد کردن قدقامت الصلاة دو مرتبه، می‌شود بیست فصل و با کم کردن یک تهلیل از پایان و دو تکبیر از اول می‌ماند هفده فصل.



**مسئله سوم:** [۱۲۱۴] شهادت ثالثه جزء اذان نیست فقط برای تبرک و ثواب گفته می‌شود، مانند: «جلّ جلاله» بعد از نام خدای متعال، «صلوات» بعد از نام مبارک پیامبر اکرم ﷺ، «سمع الله» بعد از رکوع و «بحول الله» بعد از سجده دوم و امثالش.

**مسئله چهارم:** [۱۲۱۵] در اذان طهارت و با وضوء بودن شرط نیست ولی در اقامه شرط است؛ اما استحباب طهارت در اذان مسلم است.

**مسئله پنجم:** [۱۲۱۶] تکلم به کلام بشری بعد از اذان، اذان را باطل نمی‌کند و اعاده نمی‌شود، ولی اقامه باطل شده اعاده می‌شود، الا کلامی که مربوط به خود نماز شود، مانند: «بفرماید» غرض دعوت به امامت مهمان عالم.

#### اذان و اقامه (۴)

**مسئله اول:** [۱۲۱۷] چنانچه بین دو نفر مؤذن در اذان گفتن نزاع شود، اعلم آنان مقدم می‌شود و چنانچه مساوی باشند با تقواترشان مقدم می‌شود و چنانچه مساوی باشند، بین شان قرعه می‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۲۱۸] اگر مؤذن در اثناء اذان محدث شود، بعد از وضوی جدید از همان نقطه می‌تواند ادامه دهد ولی در اقامه بنا نهاده نشده اعاده می‌نماید.

**مسئله سوم:** [۱۲۱۹] چنانچه در اثناء نماز محدث شود وضو می‌گیرد و نماز را از جای قطع شده می‌خواند، این در صورتی است که مبطلی دیگری پیشامد نکرده باشد و اگر مبطلی نظیر سخن آدمی پیشامد کرده لازم به اعاده است.

**مسئله چهارم:** [۱۲۲۰] مستحب است که مؤذن «جهیرالصوت» باشد و بر بلندی بایستد و اذان بگوید، فلسفه مناره ساختن، همین مسئله است.





**مسئله پنجم:** [۱۲۲۱] مستحب است بر مستمعین اذان که فصول آن را حکایت نمایند یعنی همان را آهسته تر تکرار نمایند، ولی در حیعات: «لا حول و لا قوة الا بالله» بگویند؛ زیرا حیعات ذکر به حساب نمی آید.

## واجبات نماز

**مسئله اول:** [۱۲۲۲] کارهای که در نماز انجام داده می شود دو گونه است:

الف: افعال واجب

ب: افعال مستحب

افعال واجب یازده امر زیر است: اول: نیت، دوم: تکبیرة الاحرام، سوم: قیام، چهارم: رکوع، پنجم: سجود، ششم: قرائت، هفتم: ذکر، هشتم: تشهد، نهم: سلام، دهم: ترتیب و یازدهم: موالات.

**مسئله دوم:** [۱۲۲۳] نیت عبارت از «قصد انجام کاری» یا «قصد کاری کردن» می باشد، هر کاری باشد اعم از عبادات، معاملات، سیاسات و غیره.

**مسئله سوم:** [۱۲۲۴] چون نیت «عمل قلبی» و «فعل جوانحی» است، «تلفظ» در آن واجب نیست، مثل اینکه بگوید: نماز ظهر می خوانم یا روزه رمضان می گیرم و یا این شیء را می فروشم یا خریداری می کنم، بلکه قصد نماز، روزه، فروش یا خرید نیت است.

**مسئله چهارم:** [۱۲۲۵] چون نیت «امر معنوی و بسیط» است نه تنها تلفظ بلکه «خطور قلبی» به طور تفصیلی نیز واجب نیست طوری که جملات مسئله قبل را از قلبش کلمه به کلمه بگذرانند، همین که بکاری آغاز کرد، نیت انجام گرفته، یعنی شروع به کار با انگیزه اجمالی درونی نیت است.

**مسئله پنجم:** [۱۲۲۶] نیت فعلی است که قابل «تکرار» نیست بنابراین در نماز تکرار نیت ممکن نیست و رکنی که علاوه نمی شود نیت است.



## کیفیت نیت

**مسئله اول:** [۱۲۲۷] در نیت قصد «وجه» واجب نیست، مثل اینکه بگوید: چهار رکعت نماز ظهر واجب ادایی که بر من بالفعل واجب است، می خوانم امتثالاً: لامرالله یا لوجه الله. بلکه قصد نماز ظهر به طور اجمالی به قصد «قربت مطلقه» کافی است

**مسئله دوم:** [۱۲۲۸] اگر کسی کاری را با «انگیزه اجمالی درونی» در قالب حرکات بدنی انجام دهد، نیت محقق شده طوری که اگر از کسی قبل از کار پرسد، چه می کنی؟ بگوید نماز می خوانم و یا بعد از کار پرسد چه کردی؟ بگوید نماز خواندم، عمل او با نیت و قصد انجام گرفته ولی اگر مات و مبهوت بماند و نتواند جواب دهد و حیران شود، نیت محقق نشده است.

**مسئله سوم:** [۱۲۲۹] «انصراف» از کار و عمل، «قطع نیت» به حساب می آید و همین گونه است «قصد منافی»، مثلاً بگوید: نماز را رها می کنم، این نیز قطع نیت محسوب است، در غیر این صورت مانند: غافل شدن از عمل و یا دقایقی اشتغال بکار را فراموش نماید و دوباره جدی شود، قطع نیت به حساب نمی آید.

**مسئله چهارم:** [۱۲۳۰] «قصد وجه» و «امتثال» و ذکر غایات و مقاصد و ذکر رکعات و یا ذکر اداء یا قضاء اگرچه واجب نیست، لکن ذکر آن عین احتیاط است و تفصیل منافات با اجمال ندارد.

**مسئله پنجم:** [۱۲۳۱] در نیت واجب نیست که نیت «قصر» و «تمام» نماید درجایی که قصر و تمام معین است، حتی در اماکن تخییر نیز لازم نیست، چنانچه شروع به نماز ظهر نماید و در دو رکعتی یا چهار رکعتی سلام دهد، هر دو صحیح است.

## اعتبارات نیت

**مسئله اول:** [۱۲۳۲] در نیت «قصد قربت» شرط است، قصد قربت، عبارت است از اینکه: کاری را فقط و فقط برای خدا و انجام امر او بجا بیاورد و هیچ چیزی و کسی را شریک او نسازد.



**مسئله دوم:** [۱۲۳۳] در نیت «قربت مطلقه» کفایت می‌نماید، بنابراین انضمام «ضمایم راجحه» از قبیل: قصد جماعت و یا قصد در مسجد خواندن و «ضمایم مباحه» از قبیل: قصد تبرید، تفریح، چنانچه مقصود بالتبع باشد واجب نیست بلکه عنوان اصلی نماز به داعی انجام آن کافی است.

**مسئله سوم:** [۱۲۳۴] در نیت «اخلاص» شرط است، بنابراین ریاء در هر حال مبطل است، در ابتدا باشد یا در اثناء، اما ریاء متأخر از نماز حرام است لکن مبطل نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۲۳۵] «ریاء» مطلقاً مخالف تَقَرُّب و اخلاص است، در اجزاء واجب باشد و یا در اجزاء مستحب، در اوصاف متحد با نماز باشد، مثل: جماعت و مسجد یا اوصاف غیر متحد، مانند: اغراض دنیایی، چون: مدح، ثناء و تحصیل جاه و موقعیت.

**مسئله پنجم:** [۱۲۳۶] اگر صدایش را بلند کند نه به خاطر ریاء بلکه به خاطر اعلام کسی برای رفع خطر از اطفال یا از خودش مبطل نیست، در صورتی که اصل آن به خاطر امثال باشد.

### تعیین و تمییز در نیت

**مسئله اول:** [۱۲۳۷] نمازگزار در نیت خود بایستی «نوع نماز» را تعیین نماید تا نماز از شریک و صاحبش تمییز داده شود، مثلاً: تعیین نماید که این نماز، نماز ظهر است یا عصر، مغرب است یا عشاء، ظهر است یا جمعه، این حکم در نمازهایی است که وقت مشترک دارند.

**مسئله دوم:** [۱۲۳۸] در نمازهایی که وقت مشترک دارند ولی ذمه شخص به نماز مشابه از روزهای دیگر مشغول است، نیز تعیین واجب است، تا تمییز داده شود، مثلاً: تعیین کند که این نمازش صبح امروز است که بالفعل و نقداً واجب است یا صبح دیروز بوده که ذمه فعلی‌شان به آن مشغول است و همین حکم است در ظهر و عصر امروز، دیروز و پریروز یا مغرب و عشاء امروز، دیروز و پریروز.

**مسئله سوم:** [۱۲۳۹] نمازگزار به دو شکل می‌تواند تعیین را صورت داده تمییز ایجاد کند، یکی اینکه: نماز را از شریک و صاحبش و نماز امروز را از نماز دیروز و پریروز تعیین نماید و دیگری اینکه بگوید: «آنچه ذمه‌ام به آن مشغول است» را بجا می‌آورم.



**مسئله چهارم:** [۱۲۴۰] مسئله سوّم در صورت اتحاد ذمه است و چنانچه تعدّد ذمه باشد، بگوید: «آنچه ذمه ام اوّل مرتبه یا دوّم مرتبه یا سوّم مرتبه به آن مشغول است» را می خوانم، کفایت می کند.

**مسئله پنجم:** [۱۲۴۱] صورت اوّل مسئله سوّم را صورت تفصیلی تعیین و صورت دوم را صورت اجمالی تعیین و یا «مافی الذمه» می نامند و هر دو صحیح است، لکن دومی آسان تر است.

### شک و تردید در نیت

**مسئله اوّل:** [۱۲۴۲] هرگاه نماز گزار در «اثناء نماز مردّد» گردد که ادامه دهد یا خیر و به همین حالت افعال را انجام دهد، نماز باطل است. همان طوری که انصراف و نیت منافی مبطل بود، ولو اینکه بعد از مدتی به نیت اول نماز برگردد فایده نمی بخشد.

**مسئله دوّم:** [۱۲۴۳] هرگاه نماز گزار مردّد گردد که آنچه را می خواند «معین» کرده است یا خیر؛ مثلاً: ظهر است یا خیر ولی بداند که ظهر را نخوانده در صورتی که وقت مختصّه عصر نباشد او را ظهر تعیین نماید و همین حکم است اگر در اتیان ظهر حتی شک داشته باشد.

**مسئله سوّم:** [۱۲۴۴] هرگاه نماز گزار در «وقت مختصّه عصر» شک کند که آنچه را در دست دارد ظهر است یا عصر؟ ولی بداند که عصر را نخوانده از آن نماز دست برداشته عصر را از سر بگیرد و ظهر را قضاء کند. این در صورتی است که بتواند یک رکعت از وقت مختصّه عصر را درک کند، و الا نماز را رها کرده هر دو را قضاء نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۲۴۵] هرگاه نماز گزار در «اثناء عصر و وقت مختصّه آن» شک نماید که ظهر را خوانده یا خیر؟ در این صورت به شک خودش اعتنا نکند ولی احوط در اینجا نیز قضاء هر دو می باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۲۴۶] هرگاه نماز گزار در «اثناء عصر مردّد» شود که از اوّل عصر را نیت کرده یا ظهر را؟ بنا را بگذارد که از اوّل عصر را نیت کرده و تمام نماید.

## عدول در نیت

**مسئله اول:** [۱۲۴۷] «برگشت» در نیت عبارت از: دست برداشتن از یک نماز و رفتن به نماز دیگر است. این برگشت گاهی واجب، گاهی مستحب، گاهی جایز و گاهی حرام است.

**مسئله دوم:** [۱۲۴۸] اگر نماز گزار از روی «فراموشی یا سهو» به نماز دوم مترتبین مانند: عصر و عشاء شروع کرده باشد و در اثناء بفهمد که اولی مانده اینجا برگشت به اولی واجب است. مشروط بر اینکه محل برگشت نگذشته باشد. مانند رکوع رکعت چهارم عشاء که از رکوع راه بازگشت به مغرب باقی نیست.

**مسئله سوم:** [۱۲۴۹] اگر نماز گزار به نماز «حاضره» بایستد و در اثناء بفهمد که نماز «فائته» در ذمه داشته اینجا برگشت مستحب است به شرط که وقت حاضره به قدری تنگ نمانده باشد که نتواند یک رکعت آن را در وقت درک نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۲۵۰] اگر نماز گزار در «اثناء فریضه» باشد برگشتش به «نافله» جایز است، در ظهر و عصر محل برگشت تا آخر باقی است چون هردو باهم کاملاً منطبق است و در برگشت از فریضه به نافله عصر و ظهر محلش تا رکعت دوم باقی است.

**مسئله پنجم:** [۱۲۵۱] برگشت از «سابقه» به «لاحقه»، از «فائته» به «حاضره»، از «نافله» به «فریضه» و از «نافله» به «نافله» حرام است؛ اما اگر کسی سهواً دو رکعت دوم نافله شب را آغاز نماید و در اثناء بفهمد که دو تای اولی را نخوانده بجای دو رکعت اولی حساب می شود و این از باب برگشت نیست، زیرا: اولیّه و ثانویّه در نماز شب معتبر نیست، چون نماز شب مترتبین نیست.

## نیت های ترامی، انصرافی و تعلیقی

**مسئله اول:** [۱۲۵۲] اگر نماز گزار پشت سرهم از یک نماز به نماز دیگر برود مثلاً: از نماز عصر به ظهر و از ظهر به نافله آن عدول نماید این کار «ترامی» در نیت گفته می شود و ترامی جایز است.



**مسئله دوّم:** [۱۲۵۳] ترامی درجایی درست است که «عدول» در آنجا درست باشد. بناء از لاقحه به سابقه و از آن به سابق ترامی می‌شود و همچنان از فریضه فائته اوّل و از آن به فائته دوّم ترامی صحیح است.

**مسئله سوّم:** [۱۲۵۴] «نیت انصراف» مادامی که انصراف عملی صورت نگیرد مبطل نیست ولی از باب تجزی قبیح است و مذمت دارد، نه عقاب.

**مسئله چهارم:** [۱۲۵۵] «نیت تعلیقی» آن است که نمازگزار بگوید: اگر فلانی از سفر آمد و یا آفتاب طلوع کرد نمازم رها باشد. این نیت مادامی که قطع عملی صورت نگیرد اگرچه معلق علیه، هم اتفاق بیفتد، بازهم مبطل نیست ولی مخالف روح نماز و استمرار نیت است.

**مسئله پنجم:** [۱۲۵۶] «قصد انصراف» مانند نیت انصراف مبطل نیست، مادامی که منجر به قطع عملی نشود لکن از باب تجزی مولا قبیح بوده مذمت دارد و قبح فاعلی که همان خبث سریره است، موجب قطع نماز نمی‌شود که عبارت از قبح فعلی باشد.

### تکبیرة الاحرام

**مسئله اوّل:** [۱۲۵۷] تکبیرة الاحرام مانند: نیت «واجب رکنی» در نماز است و صورت آن الله اکبر می‌باشد، در غیر نماز نیز تکبیر گفته می‌شود و چون با گفتن تکبیر به جز نماز سایر کارهای دنیایی حرام می‌شود، تکبیر الاحرام گفته می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۱۲۵۸] در نماز «مرادف تکبیر» و ترجمه آن به هر لفظی که باشد کفایت نمی‌کند. فقط شکل موجود عربی آن واجب است، چون الفاظ عبادات در اسلام توقیفی است.

**مسئله سوّم:** [۱۲۵۹] لازم است «تکبیرة الاحرام» را در حالت ایستاده، راست و با آرامی بدن بگوید بنابراین، «قیام»، «انتصاب» و «استقرار» در تکبیر واجب است.

**مسئله چهارم:** [۱۲۶۰] مستحب است تکبیره الاحرام را امام «جهراً» بگوید طوری که مأوم بشنود و دستش را حیال الوجه یعنی: «موازی صورت» بلند کند و مستحب است ابتدای رفع الیدین با ابتدای تکبیر و انتهایش با انتهای تکبیر هم‌نوا باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۲۶۱] مستحب است قبل از تکبیر شش تکبیر دیگر بگوید که به آن «تکبیرات افتتاحیه» می‌گویند طوری که هفتمش تکبیره الاحرام باشد، چون باهمان تکبیرها نماز افتتاح می‌شود به همین نام یاد می‌شود.

### شناخت تکبیره الاحرام

**مسئله اول:** [۱۲۶۲] تکبیرات افتتاحیه را می‌تواند «بعد» از تکبیره الاحرام بگوید و نیز می‌تواند «تنصیف» نموده سه تارا قبل از تکبیره الاحرام و سه تارا بعد از آن بگوید ولی بهتر آن است که همه‌اش «قبل» باشد.

**مسئله دوم:** [۱۲۶۳] تکبیره الاحرام چون رکن است «تاق» قرار گرفته، سه، پنج و یا هفت باشد طوری که اگر دوتا تکبیر بگوید دوم باطل است، باید سوم را به آن علاوه نماید و چنانچه چهارم را بگوید سوم باطل است، ناچار پنجم را علاوه کند. و همین طور با گفتن ششم پنجم باطل می‌شود. بایستی هفتم را بگوید و اگر هشتم سهواً گفته شود ناچار است نهم را تکبیره الاحرام قرار دهد و هکذا.

**مسئله سوم:** [۱۲۶۴] احوط ترک «تلصیق» یا چسپاندن تکبیره الاحرام است به کلمه‌ی قبل از آن که منجر به حذف «همزه» الله می‌شود ولی به مابعدش می‌تواند وصل نماید که منجر به اظهار اعراب «راء» می‌شود. لکن باز هم احوط ترک این گونه تلصیق‌ها می‌باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۲۶۵] احوط «تفخیم» لام وراء است اگرچه جواز ترک داشته می‌تواند تفخیم نکند، تفخیم یعنی: پُر خواندن بر خلاف «تجویف» که خالی خواندن است.

**مسئله پنجم:** [۱۲۶۶] افضل این است که سه تکبیر را پی هم گفته این دعا را بخواند: «اللهم انت الملك الحق المبين لا اله الا انت» سپس دوتا تکبیر دیگر را بگوید و این دعا را بخواند: «لبیک و



سعیدیک و الخیر فی یدیک و الشر لیس الیک و الهدی من هدیت لا ملجاء منک الا الیک سبحانک و خانیک تبارکت و تعالیت سبحانک ربّ البیت» پس از آن دوتای پایانی را گفته این دعا را بخواند: «و جهت وجهی للذی فطر السموات و الارض عالم الغیب و الشهادة حنیفاً مسلماً و ما أنا من المشرکین، آن صلاتی و نسکی و محیایی و مماتی لله ربّ العالمین لا شریک له و بذالک امرت و أنا اولّ المسلمین» و در آخر استعاذه نماید و قرائت را شروع کند.

### احکام تکبیرة الاحرام

**مسئله اول:** [۱۲۶۷] کسی که در حال قیام تکبیر بگوید سپس «شک» نماید که این تکبیرش تکبیرة الاحرام بوده یا تکبیر قبل از رکوع؟ نمی‌داند که قرائت نماید یا رکوع؟ بنا را بر تکبیرة الاحرام بگذارد، و قرائت را آغاز نماید.

**مسئله دوم:** [۱۲۶۸] مستحب است در رفع الیدین که لازم بود حیال الوجه باشد اینکه هر دو دست از گوش‌ها تجاوز نکند و انگشت‌ها بهم چسبیده باشد و با کف هر دو دست قبله را استقبال نماید.

**مسئله سوم:** [۱۲۶۹] اگر کسی «قیام منتصب» که در حال تکبیرة الاحرام واجب بود را ترک نماید ولو این که سهواً باشد نماز باطل است بلکه لازم است تقدّم قیام منتصب بر تکبیرة الاحرام حتی اگر امام را در حال رکوع درک نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۲۷۰] اگر کسی «استقرار» که در حال تکبیرة الاحرام واجب بود را ترک نماید ولو اینکه سهواً باشد نماز ایضاً باطل است. چنانچه تکبیرة الاحرام را بدون استقرار گفته باشد یک عمل منافی از باب احتیاط انجام دهد، سپس در حال استقرار تکبیرة الاحرام را بگوید. احوط اتمام نماز است سپس اعاده در وقت و قضاء در خارج وقت با استقرار در تکبیر.

**مسئله پنجم:** [۱۲۷۱] مستحب است تکبیرات افتتاحیه را «آهسته» و تکبیرة الاحرام را جهر بگوید ولو اینکه مأموم باشد و اجماعاً تنها بر امام واجب نیست و بایستی در حال تکبیر استقرار داشته باشد که شرط واجب است.





## قیام

**مسئله اول:** [۱۲۷۲] قیام در «دوجای» از واجبات رکنی می‌باشد؛ یکی: در حال «تکبیرة الاحرام» و دیگری: قبل از رکوع که به آن قیام «متصل به رکوع» گفته می‌شود که هرگاه سهواً هم ترک شود نماز باطل است.

**مسئله دوم:** [۱۲۷۳] «ترک سهوی» قیام در حال تکبیرة الاحرام «دوگانه» متصور است؛ یکی: اینکه تکبیرات افتتاحیه را در حال جلوس بگوید لذا سهواً تکبیرة الاحرام را هم در حال جلوس بگوید و دیگر اینکه یک رکعت تامه را در حال جلوس بخواند طبعاً تکبیرة الاحرام را هم در حال نشسته می‌گوید.

**مسئله سوم:** [۱۲۷۴] ترک سهوی قیام «قبل از رکوع» را هم «دوگانه» می‌توان تصوّر کرد؛ یکی این که: در حال هوی یعنی: رو به سوی سجود یادش بیاید که ترک رکوع کرده لذا به طور منحنی به رکوع خود را برگرداند. دیگر اینکه: همین طور گتیره‌یی خم شود و یادش بیاید که باید رکوع نماید و متفوس به رکوع برگردد، درین صورت باید راست بایستد آنگاه رکوع نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۲۷۵] قیام در غیر این دوجا مانند قیام در «حال قرائت» حمد و سوره واجب «غیر رکنی» است. چنانچه سهواً ترک شود نماز باطل نیست مگر عمداً.

**مسئله پنجم:** [۱۲۷۶] در قیام شرط است که «تفریح فاحش» میان دوپا نباشد. بلکه احوط این است که تفریح غیر فاحش «غیر متعارف» اگرچه قیام به آن صدق نماید نیز در قیام نباشد و تفریح دور گذاشتن پاها در حال قیام است از حد معمول.

## شروط قیام

**مسئله اول:** [۱۲۷۷] در قیام حال اضطرار نیز «استقرار» واجب است. بنابراین اضطراب عمدی در قیام مبطل است ولی ارتعاش ضرر ندارد.

**مسئله دوم:** [۱۲۷۸] در قیام حال اختیار «اعتدال» نیز واجب است. بنابراین نامیزان بودن عمدی مبطل است.



**مسئله سوّم:** [۱۲۷۹] در قیام حال اختیار «انتصاب» یعنی راست ایستادن نیز واجب است. بنابراین انحنی و تمایل مبطل است.

**مسئله چهارم:** [۱۲۸۰] در قیام حال اختیار تکیه نمودن و «اعتماد» به چیزی با اختیار جایز نیست ولی در حال اضطرار تکیه به انسان، دیوار، عصا و یا چیزی دیگر جایز است.

**مسئله پنجم:** [۱۲۸۱] در حال قیام ایستاده شدن به «دو پا» واجب است بنابراین ایستاده شدن سر یک پا یا به سر انگشتان یا به ریشه انگشتان جایز نیست ولی تسویه وزن بدن بر دو پا به طور مساویانه واجب نیست.

### عجز از قیام

**مسئله اوّل:** [۱۲۸۲] اگر نماز گزار از قیام عاجز شود به چیزی مانند انسان یا غیر انسان تکیه نماید. چنانچه از آن هم عاجز شود بنشیند و نماز را نشسته انجام دهد.

**مسئله دوّم:** [۱۲۸۳] در صورتی که وظیفه شخص نماز نشسته است هر آنچه در قیام شرط بود از انتصاب، استقرار، اعتدال و استقلال در جلوس هم شرط است.

**مسئله سوّم:** [۱۲۸۴] چنانچه از جلوس هم به انحای جلوس عاجز شود نماز را بر پهلو راست بخواند و با تعدّر از آن بر پهلو چپ و با تعدّر از آن بر پشت بخوابد طوری که کف پا به طرف قبله شود و نماز را تمام کند و در هر حال جهت قبله فراموش نشود.

**مسئله چهارم:** [۱۲۸۵] چنانچه در هر مرحله قادر است که فقط رکوع را قائماً انجام دهد همان را قائماً و بقیه را نشسته بخواند و همین حکم است در جلوس که اگر از سه مرحله‌ی جانب راست، چپ و خوابیده به پشت عاجز شد اشاره نماید طوری که اشاره سجود اخفض از اشاره رکوع باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۲۸۶] اگر قادر است بعضی رکعات را قائماً انجام دهد و بقیه را جالساً همان نماید. چنانچه هر مرحله را مضطراً انجام داده می‌تواند نوبت به استقرار مرحله بعدی نمی‌رسد، یعنی قیام اضطراری از جلوس استقراری مقدّم است و هکذا...



## واجبات رکوع

**مسئله اول:** [۱۲۸۷] رکوع عبارت است از: انحناء متعارف طوری که کف دست‌ها به زانو برسد؛ رکوع از واجبات رکنی در نماز است؛ که با ترک یا زیادی حتی سهوی آن مبطل است چه رسد به عمدی.

**مسئله دوم:** [۱۲۸۸] در رکوع خم شدن به قصد رکوع واجب است چنانچه سهواً یا به قصد برداشتن چیزی خم شود رکوع نیست؛ ولو اینکه به حد رکوع برسد؛ بلکه باید راست بایستد و سپس به اندازه رکوع خم شود.

**مسئله سوم:** [۱۲۸۹] در رکوع آرامش واجب است و با ترک عمدی آن در حال ذکر؛ رکوع باطل است بخلاف سهوی اگرچه احوط استناف ذکر است ولی اگر بر اثر عارضه‌ای نتواند آرامش خود را حفظ نماید نماز و رکوع باطل نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۲۹۰] در رکوع بلند نمودن سر را از رکوع نیز واجب است، طوری که از حالت قیام منتصب به سجده رود.

**مسئله پنجم:** [۱۲۹۱] کسی که خلقتاً یا بر اثر عارضه‌ای از قیام منتصب بعد از رکوع و رفع الرأس منه عاجز است ولی با تکیه قادر است، اعتماد و تکیه کند و الاً به قدر امکان مراتب اقرب فالاقرب را در قیام مراعات نماید. و اگر آن‌هم ممکن نیست واجب است بیشتر خم شود تا از حالت رکوع خارج شود و اگر او هم ممکن نیست به اشاره سر و سپس به اشاره چشم غمضاً و فتحاً انجام دهد.

## مستحبات رکوع

**مسئله اول:** [۱۲۹۲] مستحب است تکبیر گفتن هنگام قیام منتصب بعد از رکوع و نیز رفع الیدین یعنی دست بلند کردن در حال تکبیر.

**مسئله دوم:** [۱۲۹۳] مستحب است در حال رکوع انگشتان دست به‌طور منفرجات یعنی باز به زانوانش قرار دهد و زانوانش را تلقم نماید.



**مسئله سوم:** [۱۲۹۴] مستحب است زانو‌ها را به طرف پشت برگرداند و مهره‌های پشت راست بوده گردن کشیده باشد و آرنجها را چون بال مرغ از پهلو فاصله دهد.

**مسئله چهارم:** [۱۲۹۵] زن‌ها در رکوع دست‌ها را به زانو و پشت زانو بگیرد و آرنج‌ها را به پهلوها بچسپاند و چنانچه زن‌ها غیر از آنچه گفته شد انجام دهند، مکروه می‌باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۲۹۶] مستحب است تسبیح کبری را در رکوع اختیار نماید و آن را سه یا پنج یا هفت بار یا بیشتر تکرار کند و بعد از رکوع سمع الله لمن حمده بگوید، تسبیح کبری گفتن «سبحان ربی العظیم و بحمده» و تسبیح صغری سه بار «سبحان الله» گفتن است.

### سجود

**مسئله اول:** [۱۲۹۷] دو سجده باهم رکن به حساب می‌آید که با زیادتی یا نقصان یک سجده نماز باطل نمی‌شود و سجده عبارت از قرار گرفتن پیشانی به زمین و مسمی آن است و ملاک در سجده تماس پیشانی در زمین است.

**مسئله دوم:** [۱۲۹۸] در سجده شرط است که علاوه بر پیشانی شش موضع دیگر نیز بر زمین قرار گیرند که عبارت‌اند از: کفین، ابهامین و رکبتین.

**مسئله سوم:** [۱۲۹۹] در کفین شرط است که باطن آن‌ها بر زمین قرار بگیرد در حال اختیار و کسی که کف دارد ولی برای فاقد کفین اقرب فالاقرب مجزی است و برای انسان مضطر و فاقد کفین ظاهر دست هم درست است.

**مسئله چهارم:** [۱۳۰۰] جبهه از نظر طول: میان رستگاه موی جلو سر و بالای بینی و هر دو حاجب و از نظر عرض: میان هر دو جبین می‌باشد و در این حدود به مقدار سه انگشت واجب و به مقدار کف دست از عرض آن مستحب است که به زمین قرار بگیرد.

**مسئله پنجم:** [۱۳۰۱] در ابهامان و رکبتان مسمی تماس به زمین به ظاهرشان کفایت می‌کند ولی احوط مراعات اطراف آن به ویژه اطراف ابهامین در زمین است.



## واجبات سجود

**مسئله اول:** [۱۳۰۲] در سجود مانند رکوع ذکر واجب است، تسبیح کبری در اینجا سبحان ربی الاعلی و بحمده و تسبیح صغری سه بار سبحان الله است.

**مسئله دوم:** [۱۳۰۳] آرامش در حال ذکر سجود به نحو رکوع واجب است؛ و نیز بودن مساجد سبعه در محال خودش واجب است. ولی می‌تواند در غیر وقت اشتغال به ذکر تغییر محل دهد به جز جبهه که تغییر آن جایز نیست.

**مسئله سوم:** [۱۳۰۴] واجب است قرار دادن جبهه را در آنچه که سجده بر آن صحیح است و نیز واجب است برداشتن سر را از سجده اولی و نشستن معتدل و متعارف میان دو سجده.

**مسئله چهارم:** [۱۳۰۵] واجب است که موقف نمازگزار با موضع سجده مساوی باشد ولی ارتفاع یا انخفاض به حد چهار انگشت بسته ضرر ندارد.

## مستحبات سجود

**مسئله اول:** [۱۳۰۶] مستحب است تکبیر گفتن حین انتصاب از رکوع و شروع در پائین شدن به سوی سجود که اصطلاحاً هوی گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۳۰۷] مستحب است که موقع پائین شدن به سوی سجود اول دست‌ها به زمین برسد؛ سپس زانوها، مانند خوابیدن شتر و گوسفند بر خلاف کلاب.

**مسئله سوم:** [۱۳۰۸] مستحب است آنچه سجده بر آن صحیح است پیشانی را فرا گیرد و بینی نیز بر زمین یا مایصّح السجود تماس نماید، که اصطلاحاً به آن «ارغام» گویند.

**مسئله چهارم:** [۱۳۰۹] مستحب است علاوه استواء مسجد و موقف جمیع مساجد باهم مساوی باشند و نیز مستحب است انگشتها حتی ابهام به هم چسپیده، کف دست‌ها برابر هر دو گوش و رو به قبله قرار گیرد.



**مسئله پنجم:** [۱۳۱۰] مستحب است حال سجود «تجافی» نماید، یعنی: شکم را از زمین فاصله دهد و نیز مستحب است «تجنیح» کند، یعنی: استخوان‌های بازو مانند بال مرغ از بدن فاصله داشته باشند و نیز هر دو مرفق به زمین نجسبند و دست‌ها را دور از بدن به زمین قرار دهد، زن‌ها بر خلاف مردها در احکامی که گفته شد عمل نماید.

## مستحبات سجود (۲)

**مسئله اول:** [۱۳۱۱] مستحب است که در سجده دعا‌های وارده مخصوصاً دعا‌های: «یا خیر المستولین، یا ولی العافیة» و امثال این‌ها را بخواند.

**مسئله دوم:** [۱۳۱۲] مستحب است در نشستن میان دو سجده و بعد از آن «تورک» نماید و تورک نشستن بر ران چپ و قرار دادن پشت پای راست بر بطن پای چپ است.

**مسئله سوم:** [۱۳۱۳] مستحب است بعد از دو سجده «جلسه استراحه» را انجام دهد و آن نشستن مطمئن، راست و متعارف است.

**مسئله چهارم:** [۱۳۱۴] مستحب است میان دو سجده «استغفار» نماید و آن گفتن «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ» می‌باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۳۱۵] مستحب است در بر خواستن به سوی قیام مشیت خود را نبندد بلکه باز نگه دارد و نیز گفتن «بِحَوْلِ اللَّهِ وَقُوَّتِهِ أَقُومُ وَأَقْعُدُ» مستحب می‌باشد.

## سجده تلاوت

**مسئله اول:** [۱۳۱۶] سجده تلاوت در چهار جای قرآن چه خوانده باشد و چه استماع کرده باشد، واجب است. سجده‌های تلاوت آخر نجم، علق، الم تنزیل و حم فصلت؛ در جزءهای ۲۱، ۲۴، ۲۷ و ۳۰ می‌باشند و سوره‌های آن را «عزائم» گویند.

**مسئله دوم:** [۱۳۱۷] در سجده تلاوت مسمی سجده کافی است و اباحه مکان هم شرط نیست، اگر ذکر سجده را نگوید باز هم اشکال ندارد. گذاشتن سر بر چیزهای که سجده درست است برای مسمی سجده کافی است.



**مسئله سوّم:** [۱۳۱۸] در سجده تلاوت احوط گذاشتن مواضع هفتگانه بر زمین است ولی فتوا نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۳۱۹] در سجده تلاوت استقبال قبله، طهارت از حدث و خبث، طهارت موضع سجده و ستر عورت واجب نیست اگرچه همه اش مستحب است.

**مسئله پنجم:** [۱۳۲۰] در سجده تلاوت تشهد، تکبیر، سلام و ذکر خاص نیز شرط نیست بلکه «مطلق ذکر» کافی است و بهتر است که این ذکر را بخواند، «لا اله الا الله حقاً حقاً، لا اله الا الله ایماناً و تصدیقاً، لا اله الا الله عبودیة ورقاً، سجدت لك يا ربّ تعبداً ورقاً، لامستنکفاً و لامستکبراً، بل أنا عبد ذلیل خائف مستجیر».

### احکام سجده تلاوت

**مسئله اوّل:** [۱۳۲۱] در وجوب سجده تلاوت شرط است که مسموع به قصد «قرآنیّت» و تلاوت باشد بنابراین خواندن یا استماع بدون قصد قرآنیّت و تلاوت وجوب آور نیست.

**مسئله دوّم:** [۱۳۲۲] چنانچه آیات سجده از طفل ممیّز، خواب رفته، ضبط صوت یا رادیو و تلویزیون شنیده شود سجده واجب نیست.

**مسئله سوّم:** [۱۳۲۳] چنانچه از رادیو و تلویزیون آیات سجده شنیده شود بازهم سجده واجب نیست مگر اینکه به طور زنده پخش شود در آن صورت سجده واجب است.

**مسئله چهارم:** [۱۳۲۴] در وجوب سجده «استماع» شرط است نه سماع، بنابراین اگر در بازار و یا از جایی دیگری آیه سجده به گوش خورد سجده واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۳۲۵] در وجوب سجده تمییز حروف و کلمات لازم است بنابراین مهمه موجب سجده نمی شود. یعنی: باید کلمات به صورت درست فهمیده شود.

### احکام سجده تلاوت (۲)

**مسئله اوّل:** [۱۳۲۶] چنانچه سبب سجده «تکبّر» داشته باشد سجده نیز مکرر می شود به شرط «تعاقب» و «تخلّل» سجود.



**مسئله دوم:** [۱۳۲۷] چنانچه در «تکرّر سبب» تخلّل سجود نداشته باشیم ولی «تعاقب» باشد باز هم تکرّر واجب است.

**مسئله سوم:** [۱۳۲۸] چنانچه در تکرّر سبب «تعاقب» هم نباشد اقوا عدم تکرّر سجده است.

**مسئله چهارم:** [۱۳۲۹] چنانچه در حال سجده آیات سجده را بشنود یا بخواند، «برداشتن سر» از سجده و دوباره به قصد سجده به زمین گذاشتن واجب است.

**مسئله پنجم:** [۱۳۳۰] در مسئله چهارم «بقاء» به قصد سجده واجب و یا کشاندن پیشانی به مکان دیگر به قصد سجده واجب، کافی نیست.

### سجده شکر

**مسئله اول:** [۱۳۳۱] هرگاه نعمتی تجدید و یا ضرری دفع می شود حتی هنگام یادآوری هر کدام سجده شکر مستحب است.

**مسئله دوم:** [۱۳۳۲] برای اداء فریضه ای یا نافله ای بلکه هر کار خیر که انسان به آن توفیق حاصل می کند حتی آشتی میان دو نفر سجده شکر مستحب است.

**مسئله سوم:** [۱۳۳۳] مستحب است که در میان دو سجده خدّین؛ یعنی: هر دو گونه را یا جبینین؛ یعنی: هر دو طرف صورت را به خاک بمالد، اگرچه سجده واحده در سجده شکر کافی است لکن اولی دو سجده است، و ذکر «شکراً شکراً» یک بار، سه بار و یا صدبار مستحب است، لکن ذکر خاص در آن شرط نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۳۳۴] در سجده شکر سینه و شکم به زمین چسبانده می شود و نیز افتراش مستحب است و همچنان ذکر «شکراً لله».

**مسئله پنجم:** [۱۳۳۵] بهتر است دعای مأثور که از امام هفتم علیه السلام وارد شده است را بخواند و آن این دعا است: «اللهم انّی اشهدک و اشهد ملائکتک و انبیائک و رسلک و جمیع خلقک انک انت الله ربّی و الاسلام دینی و محمداً نبی و علیاً و الحسن و الحسین - تا امام دوازدهم را بگوید - ائمتی، بهم





أَتَوَلَّىٰ وَ مِنْ أَعْدَائِهِمْ أَتَبَّرَ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَنشُدُكَ دَمَ الْمَظْلُومِ - سه مرتبه - اللَّهُمَّ إِنِّي أَنشُدُكَ بَأْيُؤَاكِ عَلِيَّ نَفْسِكَ لِأَوْلِيَائِكَ لِتُظْفِرْتَهُمْ بَعْدَ وَاكٍ وَ عَدُوَّهُمْ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدًا عَلَيَّ الْمُسْتَحْفَظِينَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ - سه مرتبه - اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْئَلُكَ الْيَسْرَ بَعْدَ الْعُسْرِ - سه مرتبه».

سپس صورت راست را بر زمین گذاشته و بگوید: «یا کهنی حین تعیینی المذاهب و تضييق علی الارض بما رحبت یا باری خلقی رحمۃ بی و قد كنت عن خلقی غنیاً صلّ علی محمد و علی المستحفظین من آل محمد ﷺ».

سپس صورت چپ را بر زمین گذاشته بگوید: «یا مدّل کل جبار و یا معزّ کل ذلیل قد و عزتک بلّغ مجهودی - سه مرتبه - سپس بگوید: یا حنان، یا منّان یا کاشف الكرب العظام»، سپس به سجده رفته صد بار شکرأ شکرأ بگوید و در پایان حاجتش را ذکر نماید که اگر خدا بخواهد بر آورده می شود.

## قرائت

**مسئله اول:** [۱۳۳۶] در رکعت اولی و ثانیّه فرائض قرائت فاتحه و یک سوره کامله به دنبالش به غیر از سوره عزائم واجب است اگرچه در برخی احوال ترک سوره واجب است. مانند: حال خوف، ضیقی وقت و سایر ضروریات نماز...

**مسئله دوم:** [۱۳۳۷] بسم الله جزء سوره است و قرائت آن واجب الا سوره برائت، بنابراین ترک عمدی بسم الله مبطل نماز است.

**مسئله سوم:** [۱۳۳۸] سوره های فیل و قریش با سوره های ضحی و ألم شرح سوره واحده به حساب می آید که بایستی باهم قرائت شود با بسم الله و تنها مجزی نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۳۳۹] خواندن بیشتر از یک سوره در فرائض کراهت دارد به خلاف نوافل که کراهت ندارد و در فرائض احوط ترک زانده است.

**مسئله پنجم:** [۱۳۴۰] در نوافل نیز خواندن فاتحه واجب است لکن خواندن سوره واجب نیست مگر اینکه نذر یا عهد کرده باشد.



## قرائت سوره

**مسئله اول:** [۱۳۴۱] خواندن سوره‌های طولانی که موجب فوت وقت نماز شود جایز نیست. چنانچه عمداً بخواند و وقت نماز هم فوت شود مبطل است. اما در صورت خواندن سهوی فوراً به سوره کوچک عدول کند.

**مسئله دوم:** [۱۳۴۲] چنانچه کسی یکی از سوره‌های عزائم را نسیاناً یا سهواً قرائت نماید و در آیه سجده هم برسد احوط این است که سجده را در نماز اشاره نماید و بعد از فراغ از نماز سجده کند اگر چه اقوا اکتفاء به ایماست.

**مسئله سوم:** [۱۳۴۳] هنگام شروع در سوره و قرائت بسم‌الله تعیین سوره واجب است و چنانچه هنگام بسم‌الله تعیین سوره کرده باشد ولی فراموش نماید و نداند که کدام سوره بوده بسم‌الله را اعاده نماید با تعیین سوره‌ی از نو.

**مسئله چهارم:** [۱۳۴۴] چنانچه از اول نماز بنا داشت سوره معینه بخواند ولی در حال نماز فراموش کرد و عادت داشت سوره معینه بخواند ولی نسیان عارض گردید اعاده واجب نبوده همان سوره کفایت می‌کند.

**مسئله پنجم:** [۱۳۴۵] جهر خواندن بسم‌الله برای مردان در نمازهای اخفاتیّه چون ظهرین مستحب است چنانکه جهر در قرائت حمد و سوره در ظهر جمعه نیز مستحب است.

## جهر و اخفات

**مسئله اول:** [۱۳۴۶] در نمازهای ظهرین به غیر بسم‌الله اخفات حمد و سوره واجب است، که اصطلاحاً به این دو نماز نمازهای اخفاتیّه نهاریه گفته می‌شود. چنانچه عمداً عکس نماید نماز باطل است.

**مسئله دوم:** [۱۳۴۷] در نمازهای عشائین و صبح جهر یا بلند خواندن حمد و سوره در مردان واجب است که اصطلاحاً به این نماز نمازهای جهریه لیلیّه گفته می‌شود. چنانچه عمداً اخفات بخواند باطل است. ولی ناسی و جاهل به حکم معذور است.



**مسئله سوّم:** [۱۳۴۸] زنها در تمام نمازها اعم از لیلیّه و یا نهاریه حمد و سوره حتی بسم الله آن را باید آهسته بخواند چنانچه عمداً جهر بخواند باطل است. ولی ناسی و جاهل به حکم معذور است.

**مسئله چهارم:** [۱۳۴۹] ملاک در جهر و اخفات آشکار کردن جوهر صوت و عدم آن شرط است بنابراین شنیدن و یا عدم شنیدن خودش یا کسی که در پهلوی اوست شرط نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۳۵۰] در جهر و اخفات تفریط و افراط جایز نیست. مثل اینکه صیحه بکشد یا طوری آهسته بخواند که حتی خودش هم نشنود.

## اخفات و عدول

**مسئله اوّل:** [۱۳۵۱] بر زنها اخفات واجب است آنجایی که در مردان واجب است. معذوراند آنجایی که مردان معذوراند. این حکم جایی است که اجنبی موجود باشد و چنانچه اجنبی نباشد در موضع اجهار مردان زنها مخیراند.

**مسئله دوّم:** [۱۳۵۲] شخصی که فی الجمله عالم به حکم است و جاهل که سوال را متنبّه می شود چنانچه مقداری از قرائت را عمداً آهسته بخواند یا در نماز اخفاتیّه عمداً جهر بخواند اخذ نماید احوط استیناف و از سر گرفتن همان مقدار در این دو نفر است و اقوا صحت است اگر به قصد قربتش آسیب نرسیده باشد.

**مسئله سوّم:** [۱۳۵۳] نماز گزار می تواند از یک سوره به سوره دیگر در حال اختیار عدول نماید به شرط که به نصف سوره نرسیده باشد، سوای دو سوره توحید و جحد که از این دو نه به غیر و نه به دیگری شان به مجرد شروع حق عدول ندارد.

**مسئله چهارم:** [۱۳۵۴] نماز گزار در ظهر جمعه در شروع این دو سوره تانصف نرسیده باشد می تواند به جمعه و منافقین عدول نماید در صورتی که از روی فراموشی باشد نه عمد.

**مسئله پنجم:** [۱۳۵۵] اگر نماز گزار به خیال اینکه دو رکعت اوّلی است فاتحه را شروع نماید سپس متوجه شود که دو رکعت پایانی بوده این فاتحه از تسیّحات کفایت می نماید. همچنان مجزی است اگر به خیال دو رکعت پایانی فاتحه بخواند و سپس متوجه شود که دو رکعت اولی بوده است.



## کیفیت قرائت

**مسئله اول:** [۱۳۵۶] واجب است که قرائت صحیح انجام شود چنانچه عمداً اخلال نماید ولو این که حرف، حرکت، تشدید و امثال آن باشد نماز باطل است.

**مسئله دوم:** [۱۳۵۷] کسی که حمد و سوره خود را صحیح نمی‌داند یاد گرفتن بر او واجب است یا این که به امامی اقتدا نماید و اگر درست یاد نگرفته باید به امام اقتدا کند.

**مسئله سوم:** [۱۳۵۸] ملاک در قرائت حمد و سوره ادای حروف است از مخارج آن؛ طوری که اهل لسان بگویند این فلان حرف است. ضمناً حرکات و سکنات بنای، اعرابی، ادراج و اثبات همزه وصل و قطع و وقف و سکون بایستی مراعات شود.

**مسئله چهارم:** [۱۳۵۹] تجوید چه در تعیین مخارج حروف و چه در صفات آن چون: شدت، رخوت، تفخیم، ترقیق، استعلاء، استخفاء، اطباق، ادغام کبیر و حتی ادغام صغیر واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۳۶۰] احوط مراعات مدّ لازم و ترک وقف با حرکت و وصل با سکون و ادغام تنوین و نون ساکن در یرملون است که این‌ها مراعات شود خوب است. باز هم احوط است که از قرائت یکی از قراء هفت گانه تخلف نشود.

## صورت‌های قرائت

**مسئله اول:** [۱۳۶۱] جایز است قرائت: مالک یوم الدّین و ملک یوم الدّین، ولی اول ارجح است و همچنان جایز است قرائت صراط را به صاد و سین ولی اول ارجح است در اینجا مبنای مرحوم امام خمینی<sup>(ره)</sup> مورد قبول این جانب است ولی صاد بهتر است.

**مسئله دوم:** [۱۳۶۲] جایز است کفواً احد را چهار گونه خواند، به ضم فاء، سکون فاء باهمزه یا واو ولی اول ارجح است.

**مسئله سوم:** [۱۳۶۳] جایز است تسیحات اربعه را یک‌بار بخواند ولی افضل و ارجح سه بار است و احوط پرهیز از زیاده است و اولی اضافه نمودن استغفار بعد از تسیحات است.



**مسئله چهارم:** [۱۳۶۴] واجب است تسیحات اربعه را آهسته بخواند حتی اگر به جای تسیحات فاتحه بخواند؛ فاتحه و بسم الله را نیز آهسته بخواند.

**مسئله پنجم:** [۱۳۶۵] اگر نماز گزار بر اثر سبق لسان وبدون قصد فاتحه را بجای تسیحات بخواند کافی و مجزی نیست ولی با قصد صحیح و مجزی است.

### شک و استحباب در قرائت

**مسئله اول:** [۱۳۶۶] اگر نماز گزار در صحت آیه یا کلمه‌ای شک نماید چنانچه هنوز از محل نگذشته اعاده واجب است. چنانچه تجاوز کرده از باب احتیاط اعاده کند.

**مسئله دوم:** [۱۳۶۷] اگر نماز گزار دو بار یا سه بار در صحت آیه یا کلمه‌ای شک کرد، تکرار نماید؛ اما شک بار سوم احتمال و سواس را می دهد لذا اعتناء به شکش ننماید.

**مسئله سوم:** [۱۳۶۸] مستحب است در نماز صبح سوره‌های: عم، انسان، غاشیه و قیامت را بخواند. اما در صبح روز جمعه مستحب است که سوره جمعه را در رکعت اول و منافقین را در رکعت دوم بخواند.

**مسئله چهارم:** [۱۳۶۹] مستحب است که در نماز ظهر سوره‌های: اعلی و شمس و در نماز عصر و مغرب سوره‌های: نصر و تکاثر را بخواند و در رکعت اول عشاء سوره جمعه و در رکعت دوم آن سوره اعلی را بخواند.

**مسئله پنجم:** [۱۳۷۰] مستحب است در مغرب شب جمعه در رکعت اول سوره جمعه و در رکعت دومی توحید را بخواند و نیز مستحب است در هر نماز در رکعت اولی سوره قدر و در دومی توحید را بخواند.

### تشهد

**مسئله اول:** [۱۳۷۱] یکی از واجبات یا افعال نماز خواندن «تشهد» است که بعد از برخاستن از سجده دوم در رکعات دوم نمازهای دو رکعتی، سوم سه رکعتی و چهارم چهار رکعتی واجب است.



**مسئله دوم:** [۱۳۷۲] ذکر واجب تشهد، گفتن: «اشهد أن لا اله الا الله وحده لا شريك له و اشهد أن محمداً عبده و رسوله» می باشد و ذکر مستحب آن علاوه کردن الحمد لله در ابتدا یا علاوه کردن «بسم الله و بالله و خیر الاسماء لله» و گفتن صلوات بعد از آن است و در پایان گفتن «تقبّل شفاعته فی امته و ارفع درجته» می باشد.

**مسئله سوم:** [۱۳۷۳] تشهد واجب «غیر رکنی» است یعنی با ترک عمدی آن نماز باطل می شود ولی با ترک سهوی آن باطل نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۱۳۷۴] واجب است الفاظ تشهد را به طور صحیح که مطابق باشد با قواعد عربی بخواند و کسیکه یاد ندارد واجب است یاد بگیرد.

**مسئله پنجم:** [۱۳۷۵] مستحب است در تشهد «تورک» نماید و آن نشستن به ران چپ و بیرون دادن تاوه از نشیمنگاه است و «ایقعا» مکروه است و آن نشستن با نوک پا است.

## سلام

**مسئله اول:** [۱۳۷۶] یکی از واجبات غیر رکنی در نماز و افعال آن «سلام» است. سلام جزء نماز بوده تمام منافیات توسط آن حلال و نماز گزار به سبب آن از نماز خارج می شود.

**مسئله دوم:** [۱۳۷۷] سلام دو صیغه دارد: یکی «السلام علینا و علی عبادالله الصالحین»، دیگری «السلام علیکم و رحمت الله و برکاته و اما السلام علیک ایها النبی و رحمت الله و برکاته» جزء سلام نبوده بلکه جزء تشهد محسوب است ولی گفتن آن پیش از دو سلام احوط است.

**مسئله سوم:** [۱۳۷۸] اگر صیغه اولی را خواند دومی مستحب است و اگر ثانیه را خواند اولی مستحب است لکن با گفتن هر کدام از نماز خارج می شویم.

**مسئله چهارم:** [۱۳۷۹] بهتر است ترتیب هر سه سلام را به نحوی که تا حالا معروف است حفظ کنیم و لازم است در حال خواندن سلامها بدن آرام باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۳۸۰] واجب است سلامها را به عربی صحیح بخوانیم و اگر یاد نداریم یاد بگیریم، مستحب است در حال سلام نیز «تورک» نماییم.



## سلام (۲)

**مسئله اول:** [۱۳۸۱] اگر سلام کننده غلط سلام دهد، ولی طوری که صدق تحیت نماید، جوابش به طور صحیح واجب است و اگر طوری باشد که اصلاً صدق تحیت نکند، جواب لازم ندارد.

**مسئله دوم:** [۱۳۸۲] اگر سلام کننده بر یک جماعتی سلام کند که نمازگذار یکی از آنان است، چنانچه دیگری جواب بگوید، احوط آن است که وی جواب ندهد و اگر دیگری جواب ندهد، نمازگذار لازم است جواب بدهد.

**مسئله سوم:** [۱۳۸۳] ابتدای سلام مستحب کفایی است ولی رد آن واجب کفایی، اگر جمعی بر جمعی وارد شوند، می شود یک نفر از سوی جمع وارد سلام دهد و یک نفر از جمع مورود جواب گوید.

**مسئله چهارم:** [۱۳۸۴] اگر هر یک از دو نفر بر دیگری همزمان سلام کند بر هر کدام رد دیگری واجب است.

**مسئله پنجم:** [۱۳۸۵] اگر شخصی بر یکی از دو نفر سلام کند و آن دو نفر ندانند که کدام را قصد کرده، رد سلام بر هیچ یک واجب نیست.

## احکام سلام

**مسئله اول:** [۱۳۸۶] در جواب سلام «فوریت عرفیه» شرط است، بنابراین اگر جواب را به قدری تأخیر کند که عرفاً جواب گفته نشود و جواب رد ساقط است.

**مسئله دوم:** [۱۳۸۷] تأخیر جواب به هر دلیل باشد و جواب رد را ساقط می کند چه به نحو عصیان باشد یا به نحو نسیان و یا به نحو تعذر.

**مسئله سوم:** [۱۳۸۸] همان طور که جواب سلام واجب است «اسماع» یا شنوندن جواب به سلام کننده نیز واجب است و اسماع بدون رفع صوت ممکن نیست.



**مسئله چهارم:** [۱۳۸۹] اگر سلام کننده دور است به نحوی که اسماعش به نحو متعارف ممکن نیست، جواب سلام واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۳۹۰] اگر رفع صوت ممکن نباشد لازم است با اشاره سلام کننده را آگاه نماید و اگر سلام کننده کر باشد بازهم تنبیه وی را با اشاره واجب است.

### ترتیب

**مسئله اول:** [۱۳۹۱] یکی دیگر از واجبات نماز رعایت «ترتیب» در نماز است. طوری که تکبیرة الاحرام بر فاتحه، فاتحه بر سوره، سوره بر رکوع، رکوع بر سجده، سجده بر تشهد و تشهد بر سلام مقدم شود.

**مسئله دوم:** [۱۳۹۲] اگر نماز گزار عمداً ترتیب را رعایت نکرده مقدم را مؤخر و مؤخر را مقدم کند چه رکعی و چه غیر رکعی، نمازش باطل است.

**مسئله سوم:** [۱۳۹۳] اگر نماز گزار رکن را بر رکن دیگر مقدم کند طوری که بر خلاف ترتیب باشد حتی در صورت سهو، نمازش باطل است. چه رسد به صورت عمد.

**مسئله چهارم:** [۱۳۹۴] اگر نماز گزار واجب رکعی را بر غیر رکعی مقدم کند نمازش باطل نیست. مانند آن که رکوع را پیش از قرائت انجام دهد.

**مسئله پنجم:** [۱۳۹۵] اگر نماز گزار واجب غیر رکعی را بر واجب رکعی مقدم کند و این تقدم سهوی باشد مثل که تشهد را بر دو سجده مقدم نماید بازهم نمازش باطل نیست ولی در این صورت احوط تدارک است.

### مُوالات

**مسئله اول:** [۱۳۹۶] یکی دیگر از واجبات نماز حفظ «مُوالات» است طوری که صورت نماز حفظ شده عرفاً نماز گفته شود.

**مسئله دوم:** [۱۳۹۷] مُوالات به دو معنی است:

۱- فاصله نداشتن میان افعال نماز به نحوی که «اسم نماز» صدق کرده ماحی صورت آن نباشد.





۲- متابعت عرفیه است طوری که در عرف متشرّعه نماز گفته شود.

**مسئله سوّم:** [۱۳۹۸] موالات به معنی اوّل چه عمداً بهم بخورد یا سهواً نماز باطل است، به معنی دوّم چنانچه عمداً ترک شود مبطل بوده ولی با ترک سهوی مبطل نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۳۹۹] همان طوری که موالات میان افعال نماز واجب است؛ میان حروف، کلمات، جملات و آیات نیز واجب است. کسیکه عمداً آن را ترک کند طوری که ماحی اسم هر کدام باشد مبطل است.

**مسئله پنجم:** [۱۴۰۰] اگر موالات در یکی از مذکورات ترک شود چنانچه محل باقی باشد اعاده نماید، البته این در صورتی است که ترک این موالات موجب فوت موالات در خود نماز نشود و الا مبطل است ولو به صورت سهو باشد.

### قنوت

**مسئله اوّل:** [۱۴۰۱] «قنوت» یا دعای سردست در تمام فرائض یومیّه مخصوصاً جهریّه‌ی آنها استحباب داشته بلکه در مطلق نوافل یومیّه مخصوصاً نماز وتر نیز مستحب است.

**مسئله دوّم:** [۱۴۰۲] محل قنوت پیش از رکوع رکعت دوّم است که پس از آن به رکوع می‌رویم. الا نماز وتر که رکعت دوّم ندارد.

**مسئله سوّم:** [۱۴۰۳] در قنوت ذکر مخصوص شرط نیست چنانچه هر ذکر و دعایی که بیاد دارید حتی بسم الله و صلوات کافی است، ولی بهتر است ادعیه قرآنی و دعاهایی که از معصوم<sup>(ع)</sup> نقل شده خوانده شود.

**مسئله چهارم:** [۱۴۰۴] مستحب است در قنوت دست‌ها را مقابل صورت برداریم و دعای آن را جهر و به عربی صحیح بخوانیم و غیر عربی، صحیح نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۴۰۵] چنانچه قنوت را در محل آن فراموش کنیم بعد از رکوع نیز می‌توان تدارک کرد ولی اگر بعد از سجده یادش بیاید تا پایان نماز تدارک نمی‌تواند ولی بعد از نماز مانند تشهد و سلام قابل تدارک است.



## تعقیب

**مسئله اول:** [۱۴۰۶] مستحب است بعد از نماز چه فریضه باشد چه نافله مخصوصاً نماز صبح به وسیله دعا، ذکر، قرآن و امثال این‌ها تعقیب شود.

**مسئله دوم:** [۱۴۰۷] در تعقیب نماز شرط است که «اتصال» آن به نماز حفظ شود و نیز استقبال و طهارت از میان نرود.

**مسئله سوم:** [۱۴۰۸] افضل تعقیبات تسبیح حضرت صدیقه طاهره علیها السلام است و نیز خواندن دعای وحدت تا کل شیء قدیر، آیت الکرسی، آیه شهدالله تا آخر و...

**مسئله چهارم:** [۱۴۰۹] مستحب است در تعقیب اقرار به نبوت و امامت ائمه هدی علیهم السلام و اعوذ بوجهک الکریم خوانده شود.

**مسئله پنجم:** [۱۴۱۰] مستحب است «سجده شکر» به نحوی که در بحث سجود خواندیم و «تعفیر» که عبارت از مالیدن جبین به خاک است، سپس گذاشتن پیشانی بر مهر و گفتن شکرالله، یا شکراً شکراً صد بار.

## مکروهات نماز

**مسئله اول:** [۱۴۱۱] آه و ناله در اثنای نماز و فوت کردن موضع سجده در صورتی که از آن کلمه یا حرفی تولید نشود مکروه و الاً مبطل است.

**مسئله دوم:** [۱۴۱۲] انداختن آب دهان یا اخلاط سر و سینه در اثنای نماز مکروه است.

**مسئله سوم:** [۱۴۱۳] بازی کردن با خود، محاسن یا غیر آن در اثنای نماز مکروه است.

**مسئله چهارم:** [۱۴۱۴] شکستن ناخن‌ها، قدم زدن و یا بالا پریدن در اثنای نماز که اصطلاحاً به آن‌ها: «فرقه»، «تمطی» و «تثأوب» گفته می‌شود در اثنای نماز مکروه است.



**مسئله پنجم:** [۱۴۱۵] جلوگیری از اخبثین در صورتی که به شخص دافع ضرر نرسد مکروه و آلا حرام است، اگر چه نماز با آن باطل نیست.

### مکروهات نماز (۲)

**مسئله اول:** [۱۴۱۶] نماز خواندن در لباس سیاه مکروه است که منظور لباس تن است، مانند: پیراهن و شلوار، اما لباس رو مانند عمامه، عبا یا بالا پوش و ردای سیاه استثناء شده است.

**مسئله دوم:** [۱۴۱۷] نماز خواندن در لباس تنگ مکروه است.

**مسئله سوم:** [۱۴۱۸] نماز خواندن در لباس ابلق و خالدار مکروه است.

**مسئله چهارم:** [۱۴۱۹] نماز خواندن در لباس های عکس دار ذیروح مکروه است، آلا تمثال طبیعت.

**مسئله پنجم:** [۱۴۲۰] نماز خواندن در لباس نظامی در غیر جبهه و صحنه‌ی جنگ مکروه است.

### مکروهات نماز (۳)

**مسئله اول:** [۱۴۲۱] حمل اشیایی که آهن دارد در نماز مکروه است، مانند: چاقو، کلید، ناخن گیر، عینک فلزی و...

**مسئله دوم:** [۱۴۲۲] نماز خواندن با لباس کثیف و چرکین مکروه است.

**مسئله سوم:** [۱۴۲۳] نماز خواندن با لباس بدن نما و نازک مکروه است.

**مسئله چهارم:** [۱۴۲۴] نماز خواندن در لباس کوتاه مانند: شلوارک و زیر پیراهن بی آستین و نازک مکروه است.

**مسئله پنجم:** [۱۴۲۵] نماز خواندن در لباسی که کمتر از پنجاه فیصد ابریشم دارد در مردان مکروه است.



**مسئله ششم:** [۱۴۲۶] نماز خواندن در لباس‌هایی که گلابتون دارد الا به مقدار چهار انگشت بسته در قسمت‌های آستین و دامن، مکروه است.

### منسیات نماز

**مسئله اول:** [۱۴۲۷] اگر نماز گزار قنوت را فراموش کند و بعد از رکوع یادش بیاید همانجا بخواند، سپس به سجده رود و چنانچه بعد از سجده یادش بیاید قابل تدارک نیست.

**مسئله دوم:** [۱۴۲۸] اگر نماز گزار هر دو شهادت یا یکی را فراموش کند و بعد از نماز یادش بیاید قابل تدارک بوده سلام را نیز بگوید و احوط دو سجده سهو نیز انجام دهد و اگر قبل از سلام یا قبل از برخاستن به سوی قیام رکعت سوم باشد قابل تدارک است.

**مسئله سوم:** [۱۴۲۹] اگر نماز گزار سلام را فراموش کند و هنگامی یادش بیاید که هنوز مبطل انجام نداده تدارک نماید و اگر بعد از انجام مبطل باشد، قضا نماید و دو سجده سهو نیز بجا آورد.

**مسئله چهارم:** [۱۴۳۰] اگر نماز گزار یکی از دو سجده را فراموش کند، اگر قبل از تشهد یادش بیاید قابل تدارک است و اگر بعد از سلام یا نماز باشد قضا نموده تشهد و سلام را نیز بخواند و دو سجده سهو نیز از باب احتیاط بجا آورد.

**مسئله پنجم:** [۱۴۳۱] اگر نماز گزار ذکر سجده را فراموش کند اگر هنوز سر برداشته تدارک کند و اگر سر برداشته قابل تدارک نیست ولی نمازش صحیح است.

### منسیات نماز (۲)

**مسئله اول:** [۱۴۳۲] اگر نماز گزار گذاشتن یکی از مواضع هفتگانه را در زمین فراموش کند، اگر هنوز از مسمی سجود خارج نشده تدارک کند و اگر سر برداشته قابل تدارک نیست لکن به قصد قربت مطلقه انجام دهد و نماز صحیح است.



**مسئله دوم:** [۱۴۳۳] اگر نماز گزار انتصاب که راست شدن از سجده اول باشد را فراموش کند و قبل از دخول در سجده دوم یادش بیاید تدارک کند و اگر بعد از دخول در سجده دوم یادش آمده تدارک نمی‌شود لکن نمازش صحیح است.

**مسئله سوم:** [۱۴۳۴] اگر نماز گزار رکعت اخیره را فراموش کند و بعد از تشهد یادش بیاید برخیزد و انجام دهد و اگر بعد از سلام ولی قبل انجام مبطلی یادش بیاید بازهم برخیزد و انجام دهد.

**مسئله چهارم:** [۱۴۳۵] اگر نماز گزار رکعت اخیره را فراموش کند ولی بعد از انجام مبطلی یادش بیاید نماز را از سر بگیرد و در این مسئله فرق میان چهار رکعتی و غیره نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۴۳۶] اگر نماز گزار رکعتی را از روی فراموشی زیاد نماید و قبل از سلام یا قبل از تشهد حتی یادش بیاید بازهم نماز را از سر بگیرد.

### منسبات نماز (۳)

**مسئله اول:** [۱۴۳۷] اگر اجمالاً می‌داند که یا دو سجده را از رکعت سابقه فراموش کرده و یا قرائت را از رکعت دست داشته، اگر تذکرش، تا قبل از رکوع باشد، فتوی این است که قرائت را تدارک کند نه دو سجده را ولی احتیاط اعاده نماز است به خاطر احتمال دو سجده منسیه.

**مسئله دوم:** [۱۴۳۸] اگر اجمالاً می‌داند که دو سجده را فراموش کرده ولی می‌داند که از یک رکعت بوده یا از دو رکعت اگر این علم بعد از فراغ باشد دو سجده را قضا نموده دو سجده سهو را نیز انجام دهد و سپس نماز را هم اعاده کند.

**مسئله سوم:** [۱۴۳۹] اگر اجمالاً می‌داند که دو سجده را فراموش کرده ولی نمی‌داند که از یک رکعت بوده یا از دو رکعت ولی این علم در اثنای نماز باشد لکن بعد از دخول در رکوع بازهم حکم مسئله فوق را دارد.



**مسئله چهارم:** [۱۴۴۰] در مسئله فوق اگر تذکرش قبل از رکوع بوده صوری در مسئله است که اینجا ظرفیت بحث آن نیست، لکن به حکم مسئله فوق عمل کند.

**مسئله پنجم:** [۱۴۴۱] اگر اجمالاً می‌داند که تشهد را فراموش کرده و این تذکر بعد از برخاستن به سوی قیام رکعت ثالثه باشد، ولی نمی‌داند که سجده را نیز فراموش کرده یا خیر فتوی این است که فقط تشهد را تدارک کند ولی احوط اعاده نماز است.

### ظنیات نماز

**مسئله اول:** [۱۴۴۲] ظن در رکعات نماز ملحق به یقین شده حکم یقین را دارد و در افعال نماز ملحق به شک شده حکم شک را دارد.

**مسئله دوم:** [۱۴۴۳] ظن در دو رکعت اخیر نمازهای چهاررکعتی به طور اولی و در دور رکعت اولی چهاررکعتی حتی نمازهای دوررکعتی و سهرکعتی نیز حکم یقین را دارد ولو این که مسبوق به شک باشد.

**مسئله سوم:** [۱۴۴۴] اگر ظن به وجود فعلی از افعال نماز تعلق گیرد چنانچه در محل باشد تدارک شود و چنانچه از محل گذشته باشد اعتنا نمی‌شود، چون ملحق به شک می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۴۴۵] اگر ظن به عدم فعلی از افعال نماز تعلق گیرد، چنانچه در محل باشد تدارک شود و چنانچه از محل گذشته نماز را تمام کند و اگر قابل قضا باشد، قضا کند، آنجا که از افعال غیر رکنی باشد و اگر از افعال رکنی باشد، نماز را اعاده کند.

**مسئله پنجم:** [۱۴۴۶] اگر نماز گزار نداند که آنچه برایش حاصل شده شک است یا ظن، چنانچه در رکعات باشد به حکم ظن و اگر در افعال باشد به حکم شک عمل کند لکن احوط اعاده است.



## ظنیات نماز (۲)

**مسئله اول:** [۱۴۴۷] اگر نماز گزار در قدم نخست شک کند و سپس ترقی کرده برایش ظن حاصل شود، طبق دوم که ظن باشد، عمل کند.

**مسئله دوم:** [۱۴۴۸] اگر نماز گزار در قدم نخست ظن نماید و سپس تنزل کرده، شک برایش حاصل شود، طبق دوم که شک باشد عمل کند.

**مسئله سوم:** [۱۴۴۹] اگر ظن و شک برای نماز گزار دست دهد ولی نداند که اول کدام بوده اگر در رکعات باشد طبق ظن عمل کند و اگر در افعال باشد طبق شک و احوط در هر دو صورت اعاده است.

**مسئله چهارم:** [۱۴۵۰] اگر اتفاقی برای نماز گزار رخ دهد ولی مسبوق به ظن باشد به همان ظن سابق عمل کند.

**مسئله پنجم:** [۱۴۵۱] اگر اتفاقی برای نماز گزار رخ دهد ولی مسبوق به شک باشد به همان شک سابق عمل کند.

## سهویات نماز

**مسئله اول:** [۱۴۵۲] سجود سهو به خاطر کلام سهوی، فراموشی یک سجده، فراموشی تشهد، سلام در غیر محل، شک میان چهار و پنج و انجام هر زیاده و نقیصه انجام داده می شود.

**مسئله دوم:** [۱۴۵۳] هرگاه سلام زاید در نماز تکرار شود، به تعداد آن سجود سهو تکرار می شود و همین گونه است در تسبیحات اربعه که به تعداد تکرار تسبیحات، سجود سهو تکرار می شود.

**مسئله سوم:** [۱۴۵۴] اگر بر نماز گزار رکعات احتیاط، اجزای فراموش شده و سجده سهو واجب شده باشد، سجود سهو را بر همه تأخیر نماید و رکعات احتیاط را به اجزای منسیه مقدم نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۴۵۵] سجود سهو بعد از نماز واجب فوری و تأخیر آن موجب عصیان است.



**مسئله پنجم:** [۱۴۵۶] در سجود سهو نیت و ذکر که عبارت باشد از «بسم الله و بالله السلام عليك ايها النبي...» باشد، واجب است.

### سهویات نماز (۲)

**مسئله اول:** [۱۴۵۷] اگر در تحقق موجب سجده سهو مانند: کلام سهوی، جزء زاید و غیره شک کند، بنا را بر عدم بگذارد.

**مسئله دوم:** [۱۴۵۸] اگر در تحقق موجب علم داشته باشد ولی در اقل و اکثر آن شک کند بنا را بر اقل بگذارد.

**مسئله سوم:** [۱۴۵۹] اگر در انجام سجده سهو شک کند در اینکه یکی انجام داده یا دو تا، بنا را بر یکی بگذارد.

**مسئله چهارم:** [۱۴۶۰] اگر بداند که یک سجده زاید انجام داده، سجود سهو باطل بوده اعاده نماید.

**مسئله پنجم:** [۱۴۶۱] اگر بداند یک سجده سهو ناقص انجام داده، سجود سهو باطل بوده اعاده نماید.

### شکایات نماز

**مسئله اول:** [۱۴۶۲] شکوک در یک تقسیم سه گونه‌اند: یا تعلق به اصل نماز دارد، یا به اجزا و افعال و یا به رکعات آن که هر کدام در جای خودش بحث می‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۴۶۳] شکوک در یک تقسیم دیگر نیز سه گونه‌اند: شکوکی هستند که اعتبار ندارند، شکوکی هستند که به آنها اعتنا نمی‌شود و شکوکی هستند که صحیح بوده اعتبار دارند، که هر کدام به نوبت بحث می‌شوند.





**مسئله سوّم:** [۱۴۶۴] اگر برای نماز گزار حالت تردید پیدا شود، فوراً حکم شک را به آن نبندد، اول ببیند یشد، چنانچه تبدیل شد به ظن یا علم به حکم ظن و علم عمل کند و چنانچه هیچ کدام حاصل نشده به شک استقرار پیدا کرد آن وقت به حکم شک عمل کند.

**مسئله چهارم:** [۱۴۶۵] شکوک قبل از وقت نیز به حکم شک حساب نمی شود و حکم آن اجرای ما شک است، فقط شکوکی که در اثنا و یا بعد از محل یا قبل از فراغ باشد به حکم شک محسوب است.

**مسئله پنجم:** [۱۴۶۶] مجموع شکوک بیست و سه قسم اند: نه عدد آن صحیح، شش عدد آن مورد اعتنا نیستند و بقیه که هشت عدد باشد اعتبار ندارد و باطل می باشد که به ترتیب بحث می شود.

### شک های بی اعتبار

**مسئله اوّل:** [۱۴۶۷] اگر نماز گزار بعد از تجاوز «محل» شک کند، به شک خود اعتناء نکند.

**مسئله دوّم:** [۱۴۶۸] اگر نماز گزار بعد از «وقت» شک کند، به شک خود اعتنا نکند.

**مسئله سوّم:** [۱۴۶۹] اگر نماز گزار بعد از «فراغ» شک کند، به شک خود اعتنا نکند.

**مسئله چهارم:** [۱۴۷۰] اگر نماز گزار در «سه نماز» متوالی شک کند، به شک خود اعتنا نکند.

**مسئله پنجم:** [۱۴۷۱] اگر نماز گزار «مأموم» باشد یا «امام» در صورتی که یکی از آنها بدانند به این شک اعتنا نکند و شک در نمازهای «نافله» نیز قابل اعتنا نیست.

### تفصیل شک های بی اعتبار

**مسئله اوّل:** [۱۴۷۲] شک های بعد از فراغ اعتبار ندارد چه تعلق گرفته باشد به شروط، به اجزا و یا رکعات.

**مسئله دوّم:** [۱۴۷۳] شک های بعد از فراغ متعلق به رکعات اعتبار ندارد بشرطی که یکی از دو طرف شک صحیح باشد، مثل شک میان ۳، ۴ و ۵ در نمازهای چهاررکعتی و بین ۳، ۴ و ۵ در نمازهای سه رکعتی و میان ۲ یا زیادتر از ۲ در نمازهای چهاررکعتی.



**مسئله سوم:** [۱۴۷۴] اگر در شک‌های بعد از فراغ متعلق به رکعات یکی از دو طرف شک صحیح نباشد، مثل شک میان ۳ و ۵ در نمازهای چهاررکعتی، میان ۲ و ۴ در نمازهای دورکعتی و نظایر این‌ها نماز باطل است.

**مسئله چهارم:** [۱۴۷۵] شک‌های کثیرالشک اعتبار ندارد، چه متعلق به رکعات باشد یا متعلق به افعال یا متعلق به شرایط، چنین شاکی بنا را بر وقوع می‌گذارد، اگر چه در محل باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۴۷۶] اگر شک کثیرالشک در فعل خاصی یا نماز خاصی شک می‌کند ولی در غیر آن فعل و غیر این نماز شک نمی‌کند، حکم شک را فقط در همان افعال و همان نماز استفاده کند.

### تفصیل شک‌های بی‌اعتبار (۲)

**مسئله اول:** [۱۴۷۷] در صدق کثیرالشک مرجع عرف است و تحقق آن شک‌های پی‌هم در سه نماز است و این در صورتی است که عروض شک ناشی از غضب، خوف، غم و امثال این‌ها که موجب تشویش یا اغتشاش حواس می‌شود نباشد و الا کثیرالشک گفته نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۴۷۸] اگر نماز گزار شک کند که کثیرالشک شده است یا خیر؟ بنا را بر عدم بگذارد و بگوید کثیرالشک نشده است.

**مسئله سوم:** [۱۴۷۹] اگر نماز گزار شک کند که آیا از کثیرالشک بودن خارج شده یا خیر؟ بنا بر بقا بگذارد و بگوید هنوز کثیرالشک است.

**مسئله چهارم:** [۱۴۸۰] شک در روایت یومیّه اگر در رکعات باشد، مخیر است میان اقل و اکثر در صورتی که اکثر مفسد نباشد و الا بنا بر اقل معین است.

**مسئله پنجم:** [۱۴۸۱] شک در روایت یومیّه اگر در افعال باشد حکم افعال فریضه را دارد ولی تشهد منسیّه، سجده منسیّه واجب نیست و سجده سهو نیز واجب نیست.



### شک‌های صحیح

**مسئله اول:** [۱۴۸۲] اگر نماز گزار میان ۲ و ۳ شک نماید و شکش بعد از اكمال دو سجده باشد بنا را بر سه بگذارد و رکعت چهارم را خوانده نماز را تمام نماید، سپس یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

**مسئله دوم:** [۱۴۸۳] اگر نماز گزار میان ۳ و ۴ شک نماید، در هر موضع که باشد بنا را بر چهار بگذارد و تشهد و سلام را انجام دهد و سپس یک رکعت نماز احتیاط ایستاده یا دو رکعت نشسته بجا آورد.

**مسئله سوم:** [۱۴۸۴] اگر نماز گزار میان ۲ و ۴ شک نماید و شکش بعد از اكمال دو سجده باشد، بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، سپس دور رکعت نماز احتیاط ایستاده بجا آورد.

**مسئله چهارم:** [۱۴۸۵] اگر نماز گزار میان ۲ و ۳ و ۴ شک کند و شکش بعد از اكمال دو سجده باشد، بنا را بر چهار بگذارد و نماز را تمام کند، سپس دور رکعت نماز احتیاط ایستاده و دور رکعت نشسته بجا آورد.

**مسئله پنجم:** [۱۴۸۶] اگر نماز گزار میان ۴ و ۵ شک کند و شکش بعد از برداشتن سر از سجده دوم باشد، بنا را بر چهار بگذارد، تشهد و سلام بدهد، سپس دو سجده سهو انجام دهد.

**مسئله ششم:** [۱۴۸۷] اگر شکش در حال قیام باشد فوراً بنشیند و تشهد و سلام را بخواند در اینجا شکش به ۳ و ۴ بر می‌گردد، آنگاه به حکم شک‌های ۳ و ۴ عمل کند.

### شک‌های صحیح (۲)

**مسئله اول:** [۱۴۸۸] اگر نماز گزار میان ۳ و ۵ در حال قیام شک کند، فوراً بنشیند تا شکش به ۲ و ۴ برگردد، آنگاه به حکم همان شک عمل کند.

**مسئله دوم:** [۱۴۸۹] اگر نماز گزار میان ۳ و ۴ و ۵ در حال قیام شک نماید، فوراً بنشیند تا شکش به ۲ و ۳ و ۴ برگردد و به حکم همان شک عمل کند.



**مسئله سوم:** [۱۴۹۰] اگر نماز گزار بین ۵ و ۶ در حال قیام شک نماید، فوراً بنشیند تا شکش به ۴ و ۵ برگردد آنگاه به حکم همان شک عمل کند.

**مسئله چهارم:** [۱۴۹۱] احوط در مسئله سوم این است که سجده سهو را دو مرتبه انجام دهد، یکی به خاطر شک و دیگری به خاطر زیادی قیام از باب احتیاط.

**مسئله پنجم:** [۱۴۹۲] در صورت اربعه که الیوم ذکر شد، احوط از سرگیری نماز و استیناف است و این احوط مستحب است.

### تفصیل شک‌های صحیح

**مسئله اول:** [۱۴۹۳] اگر نماز گذار شک کند میان ۳ و ۴ یا ۳ و ۵ یا ۳ و ۴ و ۵ در حال قیام و یادش بیاید که یک سجده یا دو سجده را از همان رکعت ترک کرده، نمازش باطل است؛ زیرا به شک دو و زیاده قبل از اکمال برمی‌گردد.

**مسئله دوم:** [۱۴۹۴] در شک‌های که اکمال دو سجده شرط است، اگر در اکمال و عدم اکمال شک کند چنانچه در محل باشد نمازش باطل است و چنانچه بعد از محل باشد بنا را بر اکمال گذاشته به وظیفه شک عمل کند.

**مسئله سوم:** [۱۴۹۵] شک در رکعات نماز به غیر از صورت‌های صحیح تماماً باطل است، ولو این که طرف اقل آنچهار و بعد از اکمال دو سجده هم باشد حتی کمتر از چهار و زیاده از آن مثل ۳ و ۴ و ۶.

**مسئله چهارم:** [۱۴۹۶] اگر شک میان ۲ و ۳ باشد و بعد از فراغ از نماز احتیاط شک نماید، که آیا شک سابقش قبل از اکمال بوده و یا بعد از اکمال بنا بر صحت گذاشته به شکش اعتنا نکند.

**مسئله پنجم:** [۱۴۹۷] اگر شکش همان ۲ و ۳ باشد ولی در اثنای نماز یا قبل از نماز احتیاط یا در اثنای نماز احتیاط، احوط این است که بنا را بر ۳ گذاشته به حکم آن عمل کند، سپس اعاده نماید.



## تفصیل شک‌های صحیح (۲)

**مسئله اول:** [۱۴۹۸] چنانچه یکی از شک‌های صحیح در اثنای نماز رخ دهد، نباید نماز را قطع کند بلکه واجب است به وظیفه شک عمل نماید و چنانچه ابطال کند و از نو بخواند نمازش صحیح است، لکن به خاطر ابطال گناهکار شده است.

**مسئله دوم:** [۱۴۹۹] اگر نماز گزار بعد از اكمال دو سجده میان ۲ و ۳ شک نماید و از سویی هم بداند که تشهد را نخوانده، بایستی بنا را بر ۳ بگذارد و نماز را تمام کرده تشهد را قضا نماید و عین حکم است در شک ۳ و ۴ به همین صورت که نگاشته شده است.

**مسئله سوم:** [۱۵۰۰] اگر برای نماز گزار یکی از شک‌های باطل رخ دهد ولی فوراً فراموش کرده نماز را تمام کند، سپس روشن شود که طبق واقع نماز خوانده چنانچه در غیر دو رکعت اولی باشد صحیح است و الاً اعاده نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۵۰۱] اگر نماز گزار بعد از فراغ شک کند که آیا شک حال نمازش موجب یک رکعت نماز احتیاط بوده یا دورکعت؟ احوط انجام دورکعت نماز احتیاط و هم از سرگیری نماز است.

**مسئله پنجم:** [۱۵۰۲] اگر نماز گزار نداند که کدام یک از شکوک صحیحه برایش رخ داده است، بایستی دورکعت احتیاط ایستاده و دورکعت نشسته با سجود سهو انجام دهد و نماز را نیز از سر گیرد.

## مبطلات نماز

چیزهایی که نماز را باطل می‌کند اصطلاحاً «مبطلات» گفته می‌شوند که شمار آن گاه‌ها به دوازده مبطل می‌رسد، اگرچه حصر حقیقی نیست:

**مسئله اول:** [۱۵۰۳] چنانچه نماز گزار بفهمد که یکی از «شروط» نماز یا چند «شرط» باهم از میان رفته و نمازش فاقد شرط یا شروط است، چنین نمازی باطل است، مثلاً: بفهمد که مکان نمازش غصبی و یا سایر شروطش را فاقد بوده است.



**مسئله دوم:** [۱۵۰۴] چنانچه «وضو» یا «غسل» شخص نماز گزار در میان نماز باطل شود چنین نمازی باطل می‌شود، مثلاً: قطره بولی از وی تقاطر کند و یا خواب بر او غالب شود، طوری که چشمش نبیند و گوشش نشنود و یا سایر مبطلات وضو حادث شود.

**مسئله سوم:** [۱۵۰۵] چنانچه شخص دچار مرض بولی یا مرض پس آب است که نمی‌تواند جلو تقاطر بول یا صدور پس آب را بگیرد و چنین شخصی معذور بوده نمازش باطل نیست، مشروط به اینکه به دستور شرعی خودش عمل کرده باشد که در باب وضو گفته می‌شود و همین حکم است در زن مستحاضه.

**مسئله چهارم:** [۱۵۰۶] اگر نماز گزار شک نماید که خوابش در میان نماز بوده یا خارج از نماز، چنین شخصی نمازش را اعاده نماید و اگر می‌داند که نمازش تمام شده سپس شك مذکور واقع شود، نمازش صحیح است.

**مسئله پنجم:** [۱۵۰۷] چنانچه در حال سجده از خواب بیدار شود و سپس شك کند که خوابش در سجده شکر بوده یا سجده آخر نماز، نمازش محکوم به اعاده است.

## مبطلات نماز (۲)

**مسئله اول:** [۱۵۰۸] اگر نماز گزار در حال قیام و قرائت دستان خود را عمدأ و اختیاراً ببندد که در اصطلاح «تکفیر» یا «تکفیف» گفته می‌شود و این کارش به مقصد ورود در شریعت باشد مبطل نماز است، زیرا: در شریعت وارد نشده و این کار ریشه سیاسی داشته حسب سلیقه‌ی یکی از خلفای بعد از پیامبر اکرم صلی الله و علیه و آله و سلم دستور داده شده است.

**مسئله دوم:** [۱۵۰۹] اگر تکفیف را از روی اجبار یا اضطرار انجام دهد مبطل نیست، اگر از باب تأدب و تعظیم انجام دهد عمل حرام بوده گناه کار است ولی نماز باطل نیست، اگر برای خارش یا غرض دیگر عقلایی دستش را ببندد باز هم مبطل نیست، چنانچه بستن سهوی و تقیه‌ی نیز مبطل نیست اما در صورت بستن تأدبی و تعظیمی نماز را احتیاطاً اعاده نماید.

**مسئله سوّم:** [۱۵۱۰] «آمین گفتن» که در اصطلاح فقهاء «تأمین» گفته می‌شود بعد از ختم فاتحه بلند یا آهسته از روی عمد و اختیار بقصد ورود در شریعت مبطل نماز است، لکن از روی سهو یا تقیه یا اجبار و اضطرار یا بدون قصد ورود و بقصد دعا مبطل نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۵۱۱] «تکلم به کلام بشری» از روی عمد و علم مبطل نماز است ولو اینکه مهمل باشد، مثل: دیز و بیز و در غیر مهمل فرق ندارد که یک حرف باشد مثل «ل»، «ف» و «ق» که به معانی: دوست بدار، وفا کن و نگهدار است یا بیشتر باشد نماز را باطل می‌کند.

**مسئله پنجم:** [۱۵۱۲] اگر نماز گزار قُوت کند یا سرفه نماید و یا خمیازه بکشد طوری که از این امور کلمه تولید شود ولو دو حرف باشد مثال: «پف»، «أح» یا «آه» در صورتی که عمدی نباشد مبطل نماز نیست.

### مبطلات نماز (۳)

**مسئله اوّل:** [۱۵۱۳] اگر نماز گزار در نماز، کلامی براند که ذکر، دعا یا مناجات بوده مخاطب خداوند باشد مثل: «رب اغفرلی» یا «اللهم اغفرلی» نمازش باطل نیست و همچنان باطل نیست اگر ذکر یا دعا برای پدر، مادر و مؤمنین و مخاطب هم خداوند باشد مثل: «اللهم اغفرلی و لوالدی و للمؤمنین یوم یقوم الحساب» لکن اگر مخاطب غیر خدا باشد نماز باطل است مثل: «غفرالله لک».

**مسئله دوّم:** [۱۵۱۴] اگر نماز گزار در مقابل عطسه کسی بگوید: «یرحمک الله» یا «یرحمکم الله» نمازش باطل است اگرچه دعاست و در غیر نماز مستحب.

**مسئله سوّم:** [۱۵۱۵] اگر نماز گزار برای رفع ضرر از خود یا کسی دیگر در حین نماز سخن بگوید باز هم مبطل نماز است.

**مسئله چهارم:** [۱۵۱۶] اگر نماز گزار ذکر و دعا را بقصد قربت در نماز بخواند و در ضمن مبطلی را هم به دیگری بفهماند نماز باطل نیست و چنانچه بدون قصد قربت این کار را انجام دهد نمازش باطل است.



**مسئله پنجم:** [۱۵۱۷] اگر نماز گزار ذکر، دعا و قرآن را بدون قصد قربت و بدون فهماندن مبطلی به دیگری بلکه بگونه سهو و سبق لسان در نماز انجام دهد باز هم مبطل نماز است.

#### مبطلات نماز (۴)

**مسئله اول:** [۱۵۱۸] چنانچه نماز گزار عمداً در حین نماز «خنده با صدا» نماید نمازش باطل است، لکن تبسم مانعی ندارد.

**مسئله دوم:** [۱۵۱۹] اگر نماز گزار از امری تعجب کند که موجب بروز خنده شود لکن بر اثر جلوگیری از آن صورتش سرخ شود و غیر عادی جلوه نماید، چنین کاری اگرچه خنده نیست لکن از باب احتیاط نماز را تمام نموده دوباره بخواند.

**مسئله سوم:** [۱۵۲۰] اگر نماز گزار برای کار دنیا با صدا «گریه» نماید نماز باطل است، لکن بدون صدا که فقط اشکش بریزد مانعی نیست و همچنان گریه برای آخرت چه خوف از جهنم داشته باشد یا شوق بهشت مبطل نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۵۲۱] گریه در حال نماز به علت یادآوری مصائب اهل البیت<sup>(ع)</sup> به ویژه سیدالشهداء<sup>(ع)</sup> مانع نماز نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۵۲۲] اگر نماز گزار در نماز دچار خشیت شود و گریه نماید چنین گریه‌ای نه تنها مانع نبوده که فضیلت نیز محسوب بوده اجر عظیم دارد.

#### مبطلات نماز (۵)

**مسئله اول:** [۱۵۲۳] «خوردن» و «آشامیدن» در حال نماز کم باشد یا زیاد، عمداً باشد یا سهواً، نماز را باطل می‌کند، لکن بلعیدن آب دهان یا شکرری که آب شده یا غذایی که باقیمانده خوردن به حساب نیامده مبطل نیست.

**مسئله دوم:** [۱۵۲۴] نماز گزار در حال خواندن نماز وتر که فردا را می‌خواهد روزه بگیرد و صبح بسیار نزدیک باشد و آب هم نزدیکش قرار داشته باشد و از قبله منحرف نمی‌شود جائز است که آب بنوشد؛ اما در نماز وتری که به سبب نذر یا عهد یا قسم واجب شده باشد، چنین کاری جائز نیست.





**مسئله سوّم:** [۱۵۲۵] اگر نماز گزار صورتش را با مقادیم بدن از «قبله» بگرداند نمازش باطل می شود عمدّاً باشد یا سهواً، ولو اینکه به سرعت به حال اوّل برگردد.

**مسئله چهارم:** [۱۵۲۶] چنانچه انحراف صورت و مقادیم بدن نماز گزار از قبله کمتر از نود درجه باشد مانع ندارد و همچنان برگرداندن صورت تنها بدون مقادیم بدن مبطل نماز نیست لکن کراهت دارد.

**مسئله پنجم:** [۱۵۲۷] اگر انحراف از قبله بیشتر از نود درجه حتی از روی فراموشی باشد بازهم نماز باطل است.

### مبطلات نماز (۶)

**مسئله اوّل:** [۱۵۲۸] اگر نماز گزار در حین نماز کاری کند که «صورت» نماز بهم بخورد نمازش باطل می شود، عمدّاً باشد یا سهواً، مثل: کف زدن، رقصیدن، به هوا پریدن و نظایرش.

**مسئله دوّم:** [۱۵۲۹] اگر در نماز حرکاتی انجام دهد که صورت نماز به هم نخورد، مثل: اشاره به دست، برداشتن طفل یا چیزی از زمین، قدم برداشتن به خاطر کشتن مار یا عقرب و شیردادن بچه طوری که در این امور صورت و بدن از قبله برنگردد نمازش باطل نیست.

**مسئله سوّم:** [۱۵۳۰] اگر نماز گزار در نماز به قدری ساکت شود که عرف نگوید نماز می خواند این سکوت موالات را بهم نزده مبطل است.

**مسئله چهارم:** [۱۵۳۱] اگر نماز گزار در حال نماز «کارهای بسیاری» انجام دهد که عرف نگوید نماز می خواند بلکه بگوید کارهایی انجام می دهد نمازش باطل است، مانند اینکه هم بچه را شیر دهد، هم تلویزیون نگاه کند، هم اوراق پراکنده را منظم کند و مدتی ساکت بماند و غیر این ها.

**مسئله پنجم:** [۱۵۳۲] اگر نماز گزار شک نماید که آیا فعل کثیر در نمازش صورت گرفته یا خیر بنا را بر عدم گذاشته نمازش صحیح است اگرچه احوط اعاده نماز است.



## مبطلات نماز (۷)

**مسئله اول:** [۱۵۳۳] اگر نماز گزار در نمازهای دو رکعتی یا سه رکعتی و یا دو رکعت اول نمازهای چهار رکعتی در رکعات نماز «شک» نماید نمازش باطل می شود.

**مسئله دوم:** [۱۵۳۴] اگر نماز گزار در نمازهای فوق در رکعات شک کند لکن در شک خود باقی بماند و فوراً بحال قبل از شک برگردد، چنین شکی نماز را باطل نمی کند.

**مسئله سوم:** [۱۵۳۵] اگر نماز گزار «رکن» یا ارکان نماز را بهم زند عمداً باشد یا سهواً، چه به زیاده و چه به نقیصه نمازش باطل است.

**مسئله چهارم:** [۱۵۳۶] اگر نماز گزار به طور عمد واجب غیر رکنی را زیاد یا کم نماید حکم بهم خوردن ارکان را دارد.

**مسئله پنجم:** [۱۵۳۷] نیت از ارکان است لکن زیاد شدن را نمی پذیرد و زیادی تکبیرة الاحرام نیز به طور سهوی مبطل نماز نیست.

## نماز آیات

**مسئله اول:** [۱۵۳۸] یکی دیگر از نمازهای واجب «نماز آیات» است که احکام آن را یادآور می شویم.

**مسئله دوم:** [۱۵۳۹] حوادث و اتفاقات «آسمانی» که نوعاً یعنی؛ بیشتر مردم از آن بترسند و وحشت نمایند موجب نماز آیات است، ولو شخص یا اشخاصی از آن نترسند.

**مسئله سوم:** [۱۵۴۰] حوادث و اتفاقات آسمانی؛ مانند: آفتاب گرفتگی، مهتاب گرفتگی، بادهای سرخ، سیاه و زرد، رعد و برق مُدهش، صداهای آسمانی، سیاهی و وحشت انگیز، طوفان هوایی خطرناک، آتش های آسمانی و نظایرش موجبات نماز آیات را فراهم می سازد.

**مسئله سوم:** [۱۵۴۱] حوادث و اتفاقات «زمین» مانند: رانش زمین، سقوط کوه، سیل، سونامی دریا، آتش فشان و نظایرش موجب نماز آیات نمی شود.



**مسئله پنجم:** [۱۵۴۲] از حوادث و اتفاقات زمینی «زلزله» استثناء شده و به احوط وجوبی نماز آیات دارد و همچنین در خورشید گرفتگی و مهتاب گرفتگی، ترس و وحشت معتبر نبوده استثناء شده است.

### دستور نماز آیات

**مسئله اول:** [۱۵۴۳] نماز آیات «دو» رکعت است؛ مانند نماز صبح، لکن در هر رکعت «پنج» رکوع دارد که مجموعاً ده رکوع می‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۵۴۴] در نماز آیات دو روش تجویز شده؛ یکی: بعد از هر رکوع یک حمد و یک سوره مستقل و دیگری: تقسیم یک سوره به پنج قسمت با خواندن یک حمد در هر رکعت.

**مسئله سوم:** [۱۵۴۵] هرگاه به روش دوم بخواند در هر رکوع از یک آیه کمتر نخواند، لکن زیاده‌تر از یک آیه اشکال ندارد.

**مسئله چهارم:** [۱۵۴۶] گفتن «سمع الله لمن حمده» بعد از رکوع پنجم لازم است نه بعد از هر رکوع که در مجموع دو سمع الله می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۵۴۷] یک قنوت در رکعت دوم بعد از رکوع پنجم و یک تشهد با یک سلام کفایت می‌کند.

### خسوف و کسوف

**مسئله اول:** [۱۵۴۸] مهتاب گرفتگی که در اصطلاح «خسوف» گفته می‌شود، آیتی از آیات الهی است که در حقیقت سایه زمین روی قمر می‌افتد و نماز به همین خاطر نماز آیات نام گرفته است.

**مسئله دوم:** [۱۵۴۹] خورشید گرفتگی که در اصطلاح «کسوف» گفته می‌شود، آیتی دیگری از آیات الهی است که در حقیقت قمر بین خورشید و زمین حائل می‌شود و سایه قمر روی زمین افتاده و نماز به همین خاطر نماز آیات گفته می‌شود.



**مسئله سوّم:** [۱۵۵۰] مستحب است در خورشید گرفتگی (کسوف) نماز را طول بدهد تا زمانی که از گرفتگی خارج شود و می‌شود با نشستن روی سجاده و خواندن دعا این کار را انجام دهد و همین حکم است در مهتاب گرفتگی (خسوف).

**مسئله چهارم:** [۱۵۵۱] نماز در خسوف و کسوف از زمان شروع به روشن شدن که اصطلاحاً «انجلا» می‌گویند تا کاملاً از گرفتگی خلاص شود ادائاً خوانده می‌شود و بعد از آن قضائاً.

**مسئله پنجم:** [۱۵۵۲] خسوف و کسوف با دیدن، بینه و قول منجم اگر موجب اطمینان شود ثابت می‌شود.

### دستورات مستحبی

**مسئله اوّل:** [۱۵۵۳] مستحب است نماز آیات با جماعت خوانده شود، لکن بغیر از حمد بقیه اذکار را امام متحمل نمی‌شود.

**مسئله دوّم:** [۱۵۵۴] مستحب است بعد از هر دو رکوع یک قنوت بخواند که مجموعاً پنج قنوت شود هر چند می‌شود به دو قنوت که بعد از رکوع پنجم و دهم باشد اکتفا کرد.

**مسئله سوّم:** [۱۵۵۵] مستحب است نماز آیات را در زیر آسمان یا در مسجد بخواند و قبل از هر رکوع سوره را کامل بخواند.

**مسئله چهارم:** [۱۵۵۶] مستحب است بعد از سر برداشتن از هر رکوع تکبیر بگوید، مگر بعد از پنجم و دهم که بجای تکبیر سمع الله گفته می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۵۵۷] هرگاه قرص خورشید یا قمر کامل گرفته شود، چون باز شدنش زمانگیر می‌شود مستحب است سوره‌های طولانی بخواند.

### دستورات واجبی

**مسئله اوّل:** [۱۵۵۸] آنچه در نمازهای یومیّه «شرط» یا «جزء» بوده در نماز آیات نیز شرط یا جزء است.



**مسئله دوم:** [۱۵۵۹] آنچه در نمازهای یومیّه «مبطل» یا «منافی» بوده در نماز آیات نیز مبطل یا منافی است.

**مسئله سوم:** [۱۵۶۰] آنچه در نمازهای یومیّه «مکروه» یا «مستحب» بوده در نماز آیات نیز مکروه یا مستحب است.

**مسئله چهارم:** [۱۵۶۱] آنچه در نمازهای یومیّه «رکن» یا «واجب» بوده در نماز آیات نیز رکن یا واجب است.

**مسئله پنجم:** [۱۵۶۲] آنچه در قواعدی چون: فراغ، تجاوز، قضاء، تقدّم، تأخر، سهو، نسیان، ظن، یقین، شک، عدول و غیره در نمازهای یومیّه جاری است در نماز آیات نیز جاری است.

### احکام نماز آیات

**مسئله اول:** [۱۵۶۳] حمد و سوره در نماز آیات جهر خوانده می‌شود، شب باشد یا روز فرقی ندارد.

**مسئله دوم:** [۱۵۶۴] هرگاه اسباب تعدّد پیدا کند، نماز نیز تعدّد پیدا می‌کند، مثل اینکه خسوف با زلزله و بادهای سرخ و سیاه یک‌جا اتفاق بیفتد.

**مسئله سوم:** [۱۵۶۵] هرگاه اسباب مختلف و متعدّد بوده تعیین در نیت شرط است، مثلاً بگوید: این نماز از سبب زلزله و آن دیگری از فلان سبب است.

**مسئله چهارم:** [۱۵۶۶] هرگاه حوادث و اتفاقات آسمانی در یک منطقه یا یک شهر اتفاق می‌افتد مردم همان شهر مکلف‌اند نه دیگران.

**مسئله پنجم:** [۱۵۶۷] هرگاه خسوف و کسوف کامل باشند، کسانی که ندیده باشند و بعداً خبر شوند نماز آیات بخوانند و اگر کامل نباشند نماز بر آنها واجب نیست.



## احکام نماز آیات (۲)

**مسئله اول:** [۱۵۶۸] زنی که در قاعدگی قرار دارد و چنانچه حوادث آسمانی اتفاق بیفتد، چون خسوف، کسوف و غیره موجب نماز آیات نمی شود و نفساء نیز حکم حائض را دارد.

**مسئله دوم:** [۱۵۶۹] هرگاه حوادث آسمانی اتفاق بیفتد و زمان آن به مقدار نماز بوده لکن نخوانده قضاء آن واجب است و اگر زمان کمتر از زمان نماز بوده قضاء واجب نیست.

**مسئله سوم:** [۱۵۷۰] هرگاه زمان حوادث آسمانی کاملاً وسعت داشته باشد حق تأخیر داشته می تواند در قسمت آخر وقت نمازش را بخواند.

**مسئله چهارم:** [۱۵۷۱] هرگاه زمان حوادث آسمانی به اندازه دو رکعت نماز است، لکن شخص نماز یومیّه اش را نخوانده نماز آیات را مقدّم کند و یومیّه را قضاء نماید.

**مسئله پنجم:** [۱۵۷۲] هرگاه نماز آیات به هر دلیل فوت شود، سهواً، نسیاناً یا حتی عمداً خواندن آن خارج وقت بقصد مافی الذمه باشد و نیت اداء و قضاء کند.

## نماز قضایی

**مسئله اول:** [۱۵۷۳] نمازهای یومیّه ی انسان هرگاه فوت شود قضاء آن ها واجب است.

**مسئله دوم:** [۱۵۷۴] در ترک نمازها فرقی نیست بین ترک سهوی، ترک عمدی، ترک از روی فراموشی، نادانی و جهل به حکم یا خواب ماندن.

**مسئله سوم:** [۱۵۷۵] نمازهایی که در زمان قبل از تکلیف فوت می شود، یا در حال دیوانگی، بی هوشی و مستی که از ناحیه خودش نبوده ترک شده قضاء ندارد.

**مسئله چهارم:** [۱۵۷۶] نمازهایی که در زمان حیض و نفاس در صورتی که وقت را کاملاً اشغال کرده باشند فوت می شود نیز قضاء ندارد، الا کسی که از عادت پاک یا نفاسش تمام شده و برای طهارت و نماز وقت کافی داشته لکن تنبلی کرده و نخوانده، قضاء دارد.



**مسئله پنجم:** [۱۵۷۷] نمازهایی که فاقد شرط یا جزء انجام داده و یا رکن آن بهم خورده حتی در صورت سهو نیز قضاء دارد.

### کافر و مخالف

**مسئله اول:** [۱۵۷۸] کافر اصلی که مسلمان شده نمازهای فوت شده دوران کفرش به حکم «الاسلام یجب ما قبله»، یعنی: اسلام گذشته را جبران می کند، قضاء ندارد.

**مسئله دوم:** [۱۵۷۹] مخالفی که مستبصر یعنی شیعه شده نمازهای دوران مخالفتش در صورتی که مطابق فقه خودش عمل کرده باشد قضاء ندارد و اگر مطابق فقه خودش باطل بوده قضاء دارد.

**مسئله سوم:** [۱۵۸۰] کافر غیر اصلی که اصطلاحاً «مرتد» گفته می شود نمازهای دوران ارتدادش قضاء دارد در صورتی که «فطری» بوده و توبه نموده و اگر توبه نکرده که موضوع منتفی است.

**مسئله چهارم:** [۱۵۸۱] کافر غیر اصلی که اصطلاحاً «مرتد» گفته می شود در صورتی که «ملی» باشد برای قضاء نماز موضوع نداشته حکمی ندارد و توبه شان نیز پذیرفته نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۱۵۸۲] عبادتی که روزهای یکشنبه مسیحی ها و روزهای شنبه موسوی ها انجام می دهند عبادت گفته نشده در حکم نماز نیست.

### کیفیت قضاء

**مسئله اول:** [۱۵۸۳] نمازهایی که «تمام» فوت می شود «تمام» قضاء می شود حتی اگر در سفر بخواهد قضاء نماید.

**مسئله دوم:** [۱۵۸۴] نمازهایی که «قصراً» فوت می شود «قصراً» قضاء می شود حتی اگر در حضر بخواهد قضاء نماید.

**مسئله سوم:** [۱۵۸۵] نمازهایی که در اماکن «تخیر» فوت می شود در قضاء نیز «مخیر» است هر چند احتیاط در قصر است.



**مسئله چهارم:** [۱۵۸۶] نمازهایی که در وقت «مشترک» بین قصر و تمام فوت می شود ملاک قضاء نماز «آخر وقت» است، اگر قصر بوده قصر و اگر تمام بوده تمام.

**مسئله پنجم:** [۱۵۸۷] در قضاء نمازهای یومیّه «ترتیب فوت» لازم نیست هر چند برخی فقهاء گفته اند، پس می شود در قضاء ترتیب را رعایت نکند، لکن بهتر است از صبح آغاز کرده به عشاء ختم نماید، اما در مترتبین مثل ظهر و عصر، مغرب و عشاء ترتیب مراعات شود.

### قضا‌های دیگر

**مسئله اول:** [۱۵۸۸] قضای نمازهای «نافله» مستحب است به ویژه نوافل یومیّه که اصطلاحاً «رواتب» گفته می شود.

**مسئله دوم:** [۱۵۸۹] نمازهایی که در «مریضی» فوت می شوند مستحب است قضاء نمایند و چنانچه خوب نشده و توان پیدا نکرده از هر دو رکعت یک مُد طعام صدقه بدهد و اگر قادر نیست از نمازهای روزانه یک مُد و از نمازها شبانه نیز یک مُد صدقه بدهد.

**مسئله سوم:** [۱۵۹۰] قضای «نماز شب» نیز مستحب است هر چند فوری نبوده می شود با تأخیر قضاء کند.

**مسئله چهارم:** [۱۵۹۱] کسی که قضاء دارد می تواند نماز مستحبی بخواند هر چند قضاء را انجام دادن بهتر است.

**مسئله پنجم:** [۱۵۹۲] نمازهای قضایی واجب را می شود به جماعت خواند بلکه تأیید هم شده است، لکن قضای نمازهای مستحب را به جماعت نخواند.

### علم اجمالی در قضاء

**مسئله اول:** [۱۵۹۳] اگر اجمالاً می داند «یک» نماز یومیّه اش فوت شده؛ اما نمی داند کدام بوده «سه» نماز به قصد ما فی الذمه قضاء کند یک دو رکعتی به نیت صبح، یک سه رکعتی به نیت مغرب و یک چهار رکعتی مردّد میان ظهر، عصر و عشاء بخواند.



**مسئله دوّم:** [۱۵۹۴] در مسئله اوّل اگر در سفر فوت شده «دو» نماز به قصد ما فی الذّمه کافی است، یک سه رکعتی به نیت مغرب و یک دو رکعتی مردّد بین چهار نماز (صبح، ظهر، عصر و عشاء) بخواند.

**مسئله سوّم:** [۱۵۹۵] در مسئله اوّل اگر نمی‌داند که در سفر فوت شده یا در حضر، «سه» نماز به قصد ما فی الذّمه قضاء کند، یک دو رکعتی به نیت چهار نماز، یک سه رکعتی به نیت مغرب و یک چهار رکعتی به نیت سه نماز.

**مسئله چهارم:** [۱۵۹۶] در مسئله اوّل اگر بداند «دو» نماز یومیّه‌اش فوت شده «چهار» نماز به قصد ما فی الذّمه قضاء کند، یک دو رکعتی به نیت صبح، یک سه رکعتی به نیت مغرب، یک چهار رکعتی مردّد بین ظهر و عصر و یک چهار رکعتی دیگر مردّد بین مغرب و عشاء.

**مسئله پنجم:** [۱۵۹۷] در مسئله چهارم اگر بداند که فوت در سفر بوده، «سه» نماز به قصد ما فی الذّمه قضاء کند، یک دو رکعتی مردّد بین صبح، ظهر و عصر، یک سه رکعتی به نیت مغرب و یک دو رکعتی دیگر مردّد بین ظهر، عصر و عشاء.

### علم اجمالی در قضاء (۲)

**مسئله اوّل:** [۱۵۹۸] اگر اجمالاً می‌داند دو نماز یومیّه‌اش فوت شده و نمی‌داند که در سفر بوده یا در حضر و نیز نمی‌داند که کدام نمازش بوده، «پنج» نماز به قصد ما فی الذّمه قضاء کند، یک دو رکعتی مردّد بین صبح، ظهر و عصر، یک چهار رکعتی مردّد بین ظهر و عصر، یک سه رکعتی به نیت مغرب و یک دو رکعتی مردّد بین ظهر، عصر و عشاء و یک چهار رکعتی مردّد بین عصر و عشاء.

**مسئله دوّم:** [۱۵۹۹] اگر اجمالاً بداند «سه» نماز یومیّه‌اش فوت شده؛ اما نداند کدام نمازش بوده، پنج نماز قضاء کند به ترتیبی که در مسئله نخست آمد در صورتی که در حضر فوت شده باشد و اگر در سفر فوت شده چهار نماز قضاء کند به همان ترتیب که گفته شد تا علم به فراغ ذمه پیدا شود.

**مسئله سوّم:** [۱۶۰۰] اگر اجمالاً میدانند «چهار» نماز یومیّه‌اش فوت شده بایستی، «پنج» نماز تمام که «پنج» نماز قصر به قصد ما فی الذّمه قضاء کند و بقیه احتمالات از مسائل قبلی فهمیده می‌شود تا علم و یقین به فراغ الذّمه حاصل شود.



**مسئله چهارم:** [۱۶۰۱] اگر اجمالاً می‌داند نماز واجبش فوت شده، لکن نمی‌داند کم بوده یا زیاد می‌تواند به کم اکتفاء کند، لکن احوط در زیاد است.

**مسئله پنجم:** [۱۶۰۲] اگر شک کند که نمازی فوت شده یا خیر قضاء واجب نیست.

### نماز قضای پدر و مادر

**مسئله اول:** [۱۶۰۳] مطابق مشهور نمازی که پدر قضاء کرده چه با عذر یا بی عذر، عمدتاً یا سهواً، از روی فراموشی یا جهل به حکم بر پسر بزرگتر واجب است لکن روزه اش قضاء ندارد.

**مسئله دوم:** [۱۶۰۴] آنچه در مسئله اول گفته شد فتوای مشهور است، لکن نظر این جانب در صورت ترک عمدی و بدون عذر قضایش بر پسر واجب نیست به ویژه اگر پدر در تمام عمرش نماز نخوانده باشد؛ زیرا در دین حرج نبوده و جوب قضاء بر پسر بطور مطلق عسر و حرج شدید دارد و دلیل حرج و عسر بر تمام ادله تکلیف حاکم است.

**مسئله سوم:** [۱۶۰۵] مشهور می‌گوید: «نماز قضایی مادر بر پسر بزرگتر واجب نیست»، لکن اظهر از ادله و جوب قضاء بوده قاعده، عدل و انصاف حکم می‌کند که چنین باشد، با توجه به زحمت سی ماهه مادر مطابق آنچه قرآن می‌گوید.

**مسئله چهارم:** [۱۶۰۶] نماز قضایی پدر مطابق آنچه ما گفتیم و نماز قضایی مادر بنابر اظهر بر پسر بزرگتری که حین فوت ابوی دیوانه یا کودک بوده بعد از بلوغ و افاقه‌اش واجب است.

**مسئله پنجم:** [۱۶۰۷] اگر پسر بزرگتر بین دو یا چند نفر مشتبه شود، مانند: چند قلوها حکم واجب کفایی است.

### نماز قضای میت

**مسئله اول:** [۱۶۰۸] نمازهایی که میت اجیر شده بوده و نخوانده بر پسر بزرگتر واجب نیست.

**مسئله دوم:** [۱۶۰۹] اگر پسر بزرگتر بعد از پدر بلافاصله بمیرد اجرت نماز از ماترک او خارج نمی‌شود.



**مسئله سوم:** [۱۶۱۰] اگر کسی متبرع شود برای نماز قضاء تکلیف از پسر ساقط است.

**مسئله چهارم:** [۱۶۱۱] اگر شک نماید که از میت چیزی فوت شده یا خیر، قضاء واجب نیست لکن در شک بین کم و زیاد و یقین به فوت نماز به کم اکتفاء می شود.

**مسئله پنجم:** [۱۶۱۲] اگر میت پسر بزرگتر بلکه اصلاً پسر ندارد بر دختران یا اهل ترکه او قضاء نیست.

### احکام نماز قضایی

**مسئله اول:** [۱۶۱۳] اگر یک پسر میت از نظر سنّی بزرگتر است ولی دیگری زوتر بالغ شده حکم وجوب قضاء بر اوّلی است.

**مسئله دوم:** [۱۶۱۴] قضاء نمودن نماز میت فوریت ندارد؛ اما اهمال آن هم درست نیست.

**مسئله سوم:** [۱۶۱۵] ولی میت مطابق تقلید یا اجتهاد خود نماز را قضاء می کند نه مطابق تقلید یا اجتهاد میت.

**مسئله چهارم:** [۱۶۱۶] ولی میت اگر ممنوع الارث شده باشد، مثل قتل و ارتداد، لکن قضاء نماز از او ساقط نیست هر چند که نخواند، لکن احوط این است که پسر بعدی اقدام کند.

**مسئله پنجم:** [۱۶۱۷] قضای نماز مادر طبق فتوای این جانب اظهر است لکن نمازهای ایام عادت و نفاسش که وقت را کاملاً اشغال کرده بوده، واجب نیست.

### نماز مسافر

**مسئله اول:** [۱۶۱۸] نمازهای «چهاررکعتی» مسافر با شرایطی که به نوبت بیان می شود «قصر» یا شکسته خوانده می شود، یعنی سر دو رکعتی تشهد و سلام گفته از نماز فارغ می گردد.

**مسئله دوم:** [۱۶۱۹] نمازهای دو رکعتی و سه رکعتی در سفر قصر نمی شود، مثل: صبح و مغرب لکن نافله نمازهای یومیّه که «رواتب» گفته می شود کلاً ساقط است چه دورکعتی، چه سه رکعتی و چه چهار رکعتی باشد فرقی ندارد؛ اما نافله عشاء که «عتمه» گفته می شود در سفر هم سفارش شده است.



**مسئله سوّم:** [۱۶۲۰] نافله‌های «غیر رواتب» مانند: نافله‌های شب نیز در سفر ساقط است و «نافله شب» چنان که در جایش بحث شد، هشت رکعت بوده با دو رکعت نماز «شفع» و یک رکعت نماز «وتر» یازده رکعت می‌شود؛ اما رجاء می‌شود خواند مخصوصاً شفع و وتر را.

**مسئله چهارم:** [۱۶۲۱] «نافله جمعه» مثل خود «جمعه» در سفر ساقط است و آن بیست رکعت است که شانزد رکعتش در واقع نافله‌های ظهر و عصر گفته می‌شود و چهار رکعتش مخصوص جمعه است؛ اما شرکت در نماز جمعه برای مسافر منعی ندارد، لکن واجب نیست مثل اینکه برای زنها نیز جمعه واجب نیست؛ اما شرکت زنها منعی ندارد.

**مسئله پنجم:** [۱۶۲۲] «روزه» نیز مانند نماز در سفر ساقط است و چنانچه کسی نذر کند که در سفر روزه بگیرد منعی ندارد؛ اما بهتر است چنین نذری نکند.

### شروط هشتگانه

**مسئله اوّل:** [۱۶۲۳] شرط اوّل سفر شرعی: «طی هشت فرسخ» است که بحسب امروز ۲۳ کیلومتر می‌شود چون: هر فرسخ ۵۷۵۰ متر است مطابق مشهور؛ اما در نص «مسیرة یوم» آمده یعنی: فاصله یک روزه راه پیاده یا با پای شتر که دقت‌های عقلی و سنجش آن به متر و سانتی ناشی از وسواس است و شریعت ندارد.

**مسئله دوّم:** [۱۶۲۴] شرط دوّم سفر شرعی: «قصد کردن مسافه» است لذا بدون قصد ولو بیشتر هم راه برود نمازش قصر نیست، لکن در برگشت قصر می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۱۶۲۵] شرط سوّم سفر شرعی: «دوام مسافه» است، بناء کسی که از ابتداء قصد هشت فرسخ داشته لکن ادامه نداده منصرف می‌شود نمازش قصر نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۱۶۲۶] شرط چهارم سفر شرعی: «نگذشتن از وطن یا محل اقامت» است، بناء کسی که عبورش به وطن یا محل اقامتش می‌افتد سفرش قطع شده نمازش قصر نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۶۲۷] شرط پنجم سفر شرعی: «نداشتن مقصد حرام» است، از سفر، بناء کسی که برای معصیت سفر می‌کند هر معصیتی باشد، نمازش قصر نمی‌شود.

## شروط هشت گانه (۲)

**مسئله اول:** [۱۶۲۸] شرط ششم سفر شرعی: «خانه بدوش نبودن» است، بناءً عشائر یا کوچی هایی که در جای مشخصی ساکن نمی شوند و دائماً در جابجایی و انتقالند نمازشان قصر نمی شود.

**مسئله دوم:** [۱۶۲۹] شرط هفتم سفر شرعی: «نبودن شغل مسافرت» است، بناءً کسی که کارش مسافرت است نظیر: راننده موتر، ملوان کشتی، خلبان هواپیما، یا حمله و خدمه آنها نمازشان قصر نمی شود.

**مسئله سوم:** [۱۶۳۰] شرط هشتم سفر شرعی: «نرسیدن به حد ترخص» است، بناءً کسی که هنوز از ترخص شهر خارج نشده و یا به ترخص شهر رسیده نمازش تمام است.

**مسئله چهارم:** [۱۶۳۱] غیر از سفر که موجب قصر است «خوف» نیز موجب قصر است، چون: در آیه شریفه اگر ﴿وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْأَرْضِ﴾ آمده که منظور سفر است «ان خفتم» نیز آمده که منظور ترس و هراس است، پس جایی که خوف و ترس وجود دارد، ولو از وطن یا محل اقامت باشد نمازش را کوتاه کرده تمام کند تا از خطر نجات پیدا نماید.

**مسئله پنجم:** [۱۶۳۲] نماز خوف در برخی جاها که حتی فرصت دو رکعت خواندن نیست آن هم در حال راه رفتن به «یک تکبیر» نیز بسنده می شود که در جایش بحث خواهد شد.

## قطع سفر

**مسئله اول:** [۱۶۳۳] گاهی سفر انسان به عبور کردن از «وطن» مسافر قطع می شود مثل این که مسافر دو وطن اختیار کرده باشد، یکی «وطن اصلی» که مسقط الرأس یا زادگاه اوست و دیگری وطن «عارضی» جایی که بعداً اختیار کرده که وطن دوم حساب می شود.

**مسئله دوم:** [۱۶۳۴] گاهی سفر انسان به عبور کردن از «محل اقامت» مسافر قطع می شود مثل این که مسافر جایی را محل اقامت ده روزه اش قرار داده، لکن گذارش بطور ناگهانی یا حتی اختیاری از آن نقطه می افتد.



**مسئله سوّم:** [۱۶۳۵] گاهی سفر انسان با ماندن در یک جایی بدون قصد اقامت به مدّت «سی روز متوالی» قطع می‌شود، مثل این که شخص بخاطر امورات حکومتی نظیر: ویزا، تحویل مالیات و نظایرش بدون قصد ماندن معطل می‌شود، بناءً از روز سی و یکم ولو بی‌قصد مانده نمازش تمام است.

**مسئله چهارم:** [۱۶۳۶] طّلابی که در حوزات علمیّه نظیر: قم یا نجف رسماً مقیم می‌شوند و می‌مانند بعد از گذشت شش ماه از اقامت‌شان به حکم وطن دوّم می‌باشد، لذا همه ساله یا بعد از هر برگشت از وطن اصلی شان نیاز به اقامت جدید ندارند.

**مسئله پنجم:** [۱۶۳۷] محصلینی که برای بورسیه دو ساله، چهار ساله و یا شش ساله در کشورهای خارج مقیم می‌شوند، حکم طّلاب قم و نجف را داشته بعد از گذشت شش ماه از اقامت رسمی، وطن‌شان محسوب است، لذا همه ساله یا بعد از هر برگشت از وطن اصلی شان نیاز به اقامت جدید ندارند.

### حد ترخّص

**مسئله اوّل:** [۱۶۳۸] در حد ترخّص دو نشانی معین شده است، یکی: «خفاء جدران» است که دیده نشدن دیوار شهر باشد و دیگری «خفاء اذان» که شنیده نشدن اذان آنجا است.

**مسئله دوّم:** [۱۶۳۹] خود خفاء جدران یا خفاء اذان موضوعیت ندارد بلکه هدف «خارج شدن» از شهر یا دهات است بقدری که علائم شهر از چشمش ناپدید شود و گوش صدایی از شهر نشنود ولو آن شهر دیوار نداشته باشد یا اصلاً اذان در آن گفته نشود.

**مسئله سوّم:** [۱۶۴۰] کسی که سفر هوایی دارد که اکثر مسافرت‌های امروزی چنین است، مخصوصاً مسافرت‌های بین کشورها به نظر این جانب بر خواستن هواپیما از ترمینال هوایی آن شهر یا کشور، حد ترخّص است ولو فرودگاه در وسط شهر باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۶۴۱] کسی که سفر زمینی دارد خانه‌های آخر شهر یا جاده کمربندی و یا پولیس راه آخر آن شهر حد ترخّص است نه ترمینال آن شهر.

**مسئله پنجم:** [۱۶۴۲] حد ترخّص در شهرهای بسیار کلان آخر محلّه یا ناحیه خود شخص است نه آخر شهر مثل برخی شهرهای استرالیا که ده برابر تهران یا بزرگتر از کل افغانستان است.



## همراه مسافر

**مسئله اول:** [۱۶۴۳] کارگری که تابع کارفرماست و تا هر جا کارفرما برود می رود نمازش تابع نماز کارفرماست، اگر قصر است قصر و اگر تمام است تمام.

**مسئله دوم:** [۱۶۴۴] خادم یا خدمه ای که تابع مخدوم خود است نمازش نیز تابع نماز اوست هر جا قصر است قصر و هر جا تمام است تمام.

**مسئله سوم:** [۱۶۴۵] گردشگران یا توریست های رسمی که تابع راهنمایی رسمی کشور یا نهاد غیر کشوری است نمازش نیز تابع نماز اوست اگر قصر است قصر و اگر تمام است تمام مگر در شهر خود راهنما.

**مسئله چهارم:** [۱۶۴۶] نماز زن نیز در مسافرت تابع نماز مرد است، اگر قصر است قصر و اگر تمام است تمام.

**مسئله پنجم:** [۱۶۴۷] نماز غلام نیز اگر چه امروزه موضوعیت ندارد تابع نماز مولاست، اگر قصر است قصر و اگر تمام است تمام؛ اما امروزه محافظین و بادیگارد ها نمازش تابع نماز محفوظین شان است.

## مسائل نماز مسافر

**مسئله اول:** [۱۶۴۸] کسی که محل کارش جایی و خانه اش جای دیگر است طوری که هر روز مسافت را طی می کند و شب به خانه بر می گردد نمازش را در محل کارش قصر می خواند اما روزه را می تواند بگیرد.

**مسئله دوم:** [۱۶۴۹] ملاک در سفر «رفتن» چهار فرسخ است که با برگشت هشت فرسخ می شود؛ اما رفتن سه فرسخ و برگشتن پنج فرسخ ولو هشت فرسخ می شود، نمازش شکسته نمی شود.

**مسئله سوم:** [۱۶۵۰] شکل سفر مهم نیست که مستقیم است یا منکسر یا منحنی و دایروی، لکن تکمیل هشت فرسخ در کل و چهار فرسخ در رفتن شرط است.



**مسئله چهارم:** [۱۶۵۱] کسی که دنبال گمشده می گردد یا منتظر رفیق است در رفتن تمام و در برگشتن قصر کند، چون در رفتن قصد هشت فرسخ نداشته مردّد است.

**مسئله پنجم:** [۱۶۵۲] کسی که در حین سفر معصیت می کند، فرق می کند با کسی که به هدف معصیت سفر کرده که اولی تمام و دومی قصر می کند و همچنین کسی که اصل سفرش معصیت ولو قصد معصیت نکرده باشد نمازش تمام است.

### مسائل نماز مسافر (۲)

**مسئله اول:** [۱۶۵۳] کسی که با آمدن در خانه سفرش قطع شده در سفر بعدی که سفر اول حساب می شود بعد از قطع، نمازش قصر و در بقیه تمام است.

**مسئله دوم:** [۱۶۵۴] اقامت ده روزی که موجب قطع سفر است، ماندن با قصد و عمد است نه ماندن با تردید، مثل این که موترش بار نیافته یا نوبت نرسیده، والا ده روز نمی ماند.

**مسئله سوم:** [۱۶۵۵] اگر مسافر در نقطه ای رسیده که نمی داند ترخص است یا خیر، اگر از سفر برگشته قصر و اگر بسوی سفر میرود تمام بخواند.

**مسئله چهارم:** [۱۶۵۶] کسی که در سفر است حکم دائم السفر را دارد و تعیین مصداق بدوش عرف است که اگر می گوید: «فلانی بیشتر اوقات مسافر است» کثیر السفر است و اگر بگوید: «فلانی بیشتر در خانه است مقیم گفته می شود.»

**مسئله پنجم:** [۱۶۵۷] قطعه منتظره که معلوم نیست چه وقت سفر می کند یا اصلاً سفر نمی کند هر وقت سفر کرد مسافر گفته می شود والا خیر؛ اما آنهایی که می داند که ماه یکی دو بار سفر می کند و شاید هم بیشتر کثیر السفرند.

### مسائل نماز مسافر (۳)

**مسئله اول:** [۱۶۵۸] نماز مسافر شک بردار نیست، چون چهار رکعتی ندارد هرگاه شک کند باطل است.





**مسئله دوّم:** [۱۶۵۹] نماز مسافر در صورت قضاء شدن دو رکعتی قضاء می شود، نه چهار رکعتی.

**مسئله سوّم:** [۱۶۶۰] اعراض از وطن اصلی با فعل و قول باید باشد ولی اعراض از وطن دوّمی فقط با قول است که ترک آن جا باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۶۶۱] دختری که شوهر می کند مادامی که از وطن پدریش اعراض قولی نکرده نمازش تمام است و تابع شوهر نیست و به اعراض فعلی فقط از حکم وطن خارج نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۱۶۶۲] مسافر در چهار جا بین قصر و تمام مختار است که اصطلاحاً «اماکن تخییر» گفته می شود و آنها عبارتند از: مسجد الحرام، مسجد النبی ﷺ، مسجد کوفه و حائر الحسینی علیه السلام.

### مسائل نماز مسافر (۴)

**مسئله اوّل:** [۱۶۶۳] در وطن شدن «قصد توطن» معتبر است، بناءً ماندن بدون قصد ولو ماهها و سالها طول بکشد وطن حساب نمی شود مگر این که دیر ماندنش از قصد او حکایت کند.

**مسئله دوّم:** [۱۶۶۴] «داشتن ملک» در جایی موجب وطنیت نمی شود، بلکه معیار «قصد توطن» است چنان که گفته شد؛ زیرا چه بسا کسانی که در یک شهر املاک زیاد دارد، ولی قصد سکونت در آنجا ندارد و چه بسا کسانی که اجاره نشینند؛ اما قصد توطن دارند.

**مسئله سوّم:** [۱۶۶۵] انسان می تواند چندین وطن برای شان برگزیند و نیز می تواند اصلاً وطنی انتخاب نکند و خانه بدوش باشد و نیز می تواند در وطن تغییر ایجاد نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۶۶۶] ملاک در شنیدن اذان گوش معمولی و صدای متعارف است و ملاک در دیدن دیوار نیز چشم معمولی و متعارف است نه غیر معمولی و غیر متعارف.

**مسئله پنجم:** [۱۶۶۷] کسی که در یک جایی برای یک سال یا بیشتر به مزدوری می رود و یا برای کشاورزی و غیره مسافرت می کند ولی قصد ماندن ندارد وطنش حساب نمی شود.



## نماز پیامبر اکرم ﷺ

**مسئله اول:** [۱۶۶۸] مستحب است نماز منسوب به رسول خدا ﷺ را در یکی از ایام هفته که فرصت پیدا میشود انجام دهد هر چند بهتر است در روز «شنبه» باشد که آن روز به حضرتش اختصاص یافته و برای آن ثواب جزیل و فضل جسیم است.

**مسئله دوم:** [۱۶۶۹] اصحاب در کتب شان متعرض این نماز شده اند و صاحب بحار<sup>(ه)</sup> آن را از مشهورات خوانده و مرحوم شیخ و علامه رحمت الله علیهما در جمعه سفارش نموده اند، لکن اختصاص به جمعه حجیت ندارد.

**مسئله سوم:** [۱۶۷۰] مرحوم سید ابن طاووس از یونس بن هشام از امام هشتم علیه السلام ناقل این نماز است و مرحوم شیخ عباس قمی<sup>(ه)</sup> در مفاتیح نیز سند آن را معتبر دانسته از همین طریق میداند.

**مسئله چهارم:** [۱۶۷۱] این نماز دو رکعت بوده بعد از حمد پانزده مرتبه «اَنا انزلناه» خوانده می شود و نیز در رکوع، بعد از رکوع، در سجده و بعد از سجده پانزده مرتبه سوره مبارکه قدر خوانده میشود و همین گونه در سجده دوم.

**مسئله پنجم:** [۱۶۷۲] مستحب است در پایان نماز این دعا را بخوانیم تا گناهی بین ما و خالق باقی نماند و هر چه بخواهید آن شود:

«لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّنَا وَ رَبُّ آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِلهَا وَاحِدًا وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ وَحْدَهُ، أَنْجَزَ وَعَدَهُ وَ نَصَرَ عَبْدَهُ وَ أَعَزَّ جُنْدَهُ وَ هَزَمَ الْأَحْزَابَ وَحْدَهُ، فَلَهُ الْمُلْكُ وَ لَهُ الْحَمْدُ وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ أَنْتَ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ فِيهِنَّ، فَلَكَ الْحَمْدُ، وَ أَنْتَ قَيَّامُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ فِيهِنَّ فَلَكَ الْحَمْدُ، وَ أَنْتَ الْحَقُّ وَ وَعْدُكَ الْحَقُّ وَ قَوْلُكَ الْحَقُّ، وَ إِنْجَارُكَ حَقٌّ وَ الْجَنَّةُ حَقٌّ وَ النَّارُ حَقٌّ اللَّهُمَّ لَكَ أَسْلَمْتُ، وَ بِكَ آمَنْتُ، وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، وَ بِكَ خَاصَمْتُ، وَ إِلَيْكَ حَاكَمْتُ، يَا رَبِّ يَا رَبِّ يَا رَبِّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَ أَخَّرْتُ وَ أَسْرَرْتُ وَ أَعْلَنْتُ، أَنْتَ إِلَهِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اغْفِرْ لِي وَ ارْحَمْنِي وَ تَبَّ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ الثَّوَابُ الرَّحِيمُ.»

### نماز امیر مؤمنان علیه السلام

**مسئله اول:** [۱۶۷۳] مستحب است نماز منسوب به حضرت امیر مؤمنان علیه السلام را در یکی از ایام هفته که فرصت پیدا می شود بخواند هر چند بهتر است در روز «یکشنبه» باشد که آن روز به حضرتش اختصاص یافته و برای آن نماز ثواب عظیم است.

**مسئله دوم:** [۱۶۷۴] مرحوم شیخ (ره) در مصباح المتهجد و مرحوم سید بن طاووس (ه) در جمال الأسبوع از طریق امام ششم علیه السلام ناقل این نمازاند و مرحوم شیخ عباس قمی (ره) نیز در مفاتیح الجنان متعرض است.

**مسئله سوم:** [۱۶۷۵] این نماز چهار رکعت است که بعد از حمد پنجاه مرتبه سوره مبارکه اخلاص در هر رکعت خوانده میشود.

**مسئله چهارم:** [۱۶۷۶] در فضیلت این نماز وارد شده که: حاجات شخص بر آورده میشود و گناهایش آمرزیده مثل روزی که از مادر متولد شده باشد و نماز در هر حال قطع نظر از این فضیلت و آن فضیلت بنفسه امر پسندیده باری تعالی است.

**مسئله پنجم:** [۱۶۷۷] بعد از نماز این دعا که در حقیقت تسبیح حضرت می باشد خوانده می شود:

«سُبْحَانَ مَنْ لَا تَبِيدُ مَعَالِمُهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا تَنْقُصُ خَزَائِنُهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا اضْمِحَالُ لِفَخْرِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يَنْقُدُ مَا عِنْدَهُ، سُبْحَانَ مَنْ لَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا يُشْرِكُ أَحَدًا فِي أَمْرِهِ، سُبْحَانَ مَنْ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ»

### نماز صدیقه طاهره علیه السلام

**مسئله اول:** [۱۶۷۸] مستحب است نماز منسوب به حضرت صدیقه طاهره (س) را در یکی از ایام هفته که فرصت پیدا می شود بخواند هر چند که اخبار کثیره سفارش نماز را در شب جمعه و روز آن نموده لکن جمعه «خصوصیت» نخواهد داشت و ممکن است «فضیلت» باشد.

**مسئله دوم:** [۱۶۷۹] مرحوم سید ابن طاووس (ره) در جمال الأسبوع و مرحوم شیخ عباس قمی (ره) در مفاتیح الجنان نماز فوق را از امام ششم علیه السلام نقل نموده اند که حضرت جبرئیل علیه السلام تعلیم حضرتش نموده است.



**مسئله سوّم:** [۱۶۸۰] در فضیلت این نماز آمده است که: با خواندن آن گویا دوازده قرآن ختم کرده و در قیامت از جوع و عطش نجات می‌دهد؛ اما هر چه باشد نفس نماز نزد باری تعالی محبوبیت دارد.

**مسئله چهارم:** [۱۶۸۱] نماز حضرت صدیقه طاهره علیها السلام دو رکعت است که بعد از حمد در رکعت اولی صد مرتبه و در رکعت دوّم نیز بعد از حمد صد مرتبه سوره مبارکه قدر خوانده می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۶۸۲] در ختم نماز تسبیح حضرت و این دعا سفارش شده:

«سُبْحَانَ ذِي الْعِزِّ الشَّامِخِ الْمُنِيفِ، سُبْحَانَ ذِي الْجَلَالِ الْبَازِخِ الْعَظِيمِ، سُبْحَانَ ذِي الْمُلْكِ الْفَاخِرِ الْقَدِيمِ، سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ الْبُهْجَةَ وَالْجَمَالَ، سُبْحَانَ مَنْ تَرَدَّى بِالثُّورِ وَالْوَقَارَ، سُبْحَانَ مَنْ يَرَى أَثَرَ التَّمَلُّ فِي الصَّفَا، سُبْحَانَ مَنْ يَرَى وَقَعَ الطَّيْرِ فِي الْهَوَاءِ، سُبْحَانَ مَنْ هُوَ هَكَذَا وَلَا هَكَذَا غَيْرُهُ.»

**نماز امام حسن مجتبی علیه السلام**

**مسئله اوّل:** [۱۶۸۳] مستحب است نماز منسوب به امام حسن مجتبی علیه السلام را در یکی از ایام هفته که فرصت پیدا می‌شود بخواند.

**مسئله دوّم:** [۱۶۸۴] مستحب است نماز در روز «دوشنبه» باشد که این روز به حضرت و برادرش سید شهیدان کربلا اختصاص یافته هر چند جمعه نیز گفته شده، لکن جمعه «خصوصیت» نداشته «فضیلت» است.

**مسئله سوّم:** [۱۶۸۵] مرحوم سید بن طاووس <sup>(ره)</sup> در جمال الأسبوع و مرحوم شیخ عباس قمی <sup>(ره)</sup> در مفاتیح الجنان ناقلان این نماز هستند.

**مسئله چهارم:** [۱۶۸۶] کیفیت این نماز چهار رکعت ذکر شده مثل نماز پدر بزرگوارش حضرت امیر مؤمنان علیه السلام که در هر رکعت بعد از حمد بیست و پنج بار سوره مبارکه توحید خوانده می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۶۸۷] مستحب است بعد از نماز این دعا خوانده شود:



«اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِجُودِكَ وَ كَرَمِكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ أَتَقَرَّبُ إِلَيْكَ بِمَلَائِكَتِكَ الْمُقَرَّبِينَ وَ أَنْبِيَائِكَ وَ رُسُلِكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَ رَسُولِكَ وَ عَلَيَّ آلِ مُحَمَّدٍ وَ أَنْ تُقِيلَنِي عَثْرَتِي وَ تَسْتُرَ عَلَيَّ ذُنُوبِي وَ تَغْفِرَهَا لِي وَ تَقْضِيَ لِي حَوَائِجِي وَ لَا تُعَذِّبَنِي بِقَبِيحٍ كَانَ مِنِّي فَإِنَّ عَفْوَكَ وَ جُودَكَ يَسْغِيَانِي إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.»

### نماز امام حسین علیه السلام

**مسئله اول:** [۱۶۸۸] مستحب است نماز منسوب به امام حسین علیه السلام در یکی از ایام هفته که فرصت پیدا می‌شود خوانده شود که برای آن ثواب کثیر است.

**مسئله دوم:** [۱۶۸۹] مستحب است نماز حضرت در روز «دوشنبه» باشد که این روز به حضرت و برادرش امام مجتبی علیه السلام دو گوشواره عرش خدا اختصاص یافته، هرچند در جمعه نیز گفته شده لکن جمعه «خصوصیت» نداشته «فضیلت» است.

**مسئله سوم:** [۱۶۹۰] مرحوم شیخ عباس قمی<sup>(۵)</sup> در مفاتیح الجنان و دارالقرآن حسینیه آیت الله طبری حائری<sup>(۶)</sup> در کتاب منتخب حسنی ناقلان این نماز اند.

**مسئله چهارم:** [۱۶۹۱] کیفیت این نماز چهار رکعت است که در هر رکعت پنجاه مرتبه حمد و پنجاه مرتبه توحید خوانده می‌شود و در رکوع حمد و توحید ده مرتبه و هکذا، بعد از راست شدن از رکوع ده مرتبه و همچنین در سجده اولی و بین دو سجده و در سجده دوم ده مرتبه خوانده می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۶۹۲] در ختم نماز این دعا روایت شده و هر چند طولانی است؛ اما بقدری که ما متعرض شدیم کفایت می‌کند.

«اللَّهُمَّ أَنْتَ الَّذِي اسْتَجَبْتَ لِآدَمَ وَ حَوَاءَ إِذْ قَالَا رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَ إِن لَّمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ تَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَ نَادَاكَ نُوحٌ فَاسْتَجَبْتَ لَهُ وَ نَجَّيْتَهُ وَ أَهْلَهُ مِنَ الْكَرْبِ الْعَظِيمِ وَ أَطْفَأْتَ نَارَ نُفْرُودَ عَنْ خَلِيلِكَ إِبْرَاهِيمَ فَجَعَلْتَهَا بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ أَنْتَ الَّذِي اسْتَجَبْتَ لِأَيُّوبَ إِذْ نَادَى مَسْنِي الضُّرِّ وَ أَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ فَكَشَفْتَ مَا بِهِ مِنْ ضُرٍّ وَ آتَيْتَهُ أَهْلَهُ وَ مِثْلَهُمْ مَعَهُمْ رَحْمَةً مِنْ عِنْدِكَ وَ ذَكَرْنِي لِأُولِي الْأَلْبَابِ وَ أَنْتَ الَّذِي



اسْتَجَبْتَ لِذِي الثُّونِ حِينَ نَادَاكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَنَجَّيْتَهُ مِنَ الْغَمِّ وَأَنْتَ الَّذِي اسْتَجَبْتَ لِمُوسَى وَهَارُونَ دَعْوَتَهُمَا حِينَ قُلْتَ قَدْ أُجِيبْتُ دَعْوَتِكُمَا فَاسْتَجِيبَا وَغَرَّقْتَ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمَهُ وَ غَرَّقْتَ لِدَاوُدَ ذَنْبَهُ وَ ثُبَّتْ عَلَيْهِ رَحْمَةٌ مِنْكَ وَ ذَكَرَى وَ قَدَيْتَ إِسْمَاعِيلَ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ بَعْدَ مَا أَسْلَمَ وَ تَلَّهُ لِلْجَبِينِ فَنَادَيْتَهُ بِالْفَرَجِ وَ الرُّوحِ وَ أَنْتَ الَّذِي نَادَاكَ زَكَرِيَّا نِدَاءً خَفِيًّا فَقَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَ اسْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَ لَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا وَ قُلْتَ يَدْعُونَنا رَعْبًا وَ رَهْبًا وَ كَانُوا لَنَا خَاشِعِينَ وَ أَنْتَ الَّذِي اسْتَجَبْتَ لِلَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لِتَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِكَ فَلَا تَجْعَلْنِي مِنْ أَهْوَنِ الدَّاعِينَ لَكَ وَ الرَّاغِبِينَ إِلَيْكَ وَ اسْتَجِبْ لِي كَمَا اسْتَجَبْتَ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ عَلَيْكَ فَطَهِّرْنِي بِتَطْهِيرِكَ وَ تَقَبَّلْ صَلَاتِي وَ دُعَائِي بِقَبُولِ حَسَنِ وَ طَيِّبِ بَقِيَّةَ حَيَاتِي وَ طَيِّبْ وَقَاتِي وَ اخْلُفْنِي فِيْمَنْ أَخْلَفُ وَ احْفَظْنِي يَا رَبِّ بِدُعَائِي وَ اجْعَلْ دُرِّيَّةً طَيِّبَةً تَحُوطُهَا بِحَيَاتِكَ بِكُلِّ مَا حُطَّتْ بِهِ دُرِّيَّةٌ أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَانِكَ وَ أَهْلِ طَاعَتِكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.»

### نماز امام سجّاد علیه السلام

**مسئله اوّل:** [۱۶۹۳] مستحب است نماز منسوب به امام سجّاد علیه السلام در یکی از ایام هفته که فرصت پیدا می شود خوانده شود.

**مسئله دوّم:** [۱۶۹۴] بهتر است این نماز در روز «سه شنبه» خوانده شود که این روز به حضرت و حضرات صادقین علیهم السلام اختصاص یافته، هر چند جمعه نیز گفته شده لکن جمعه «خصوصیت» نداشته «فضیلت» است.

**مسئله سوّم:** [۱۶۹۵] مرحوم شیخ عباس قمی <sup>(ه)</sup> در مفاتیح الجنان و دارالقرآن مرحوم آیت الله طوسی حائری <sup>(ه)</sup> در منتخب حسنی متعرض شده اند.

**مسئله چهارم:** [۱۶۹۶] کیفیت این نماز نیز چهار رکعت است مانند نمازهای منسوب به حضرات سبطین علیهم السلام امیرالمؤمنین علیه السلام که در هر رکعت حمد یک مرتبه و اخلاص صد مرتبه خوانده می شود.

**مسئله پنجم:** [۱۶۹۷] بعد از نماز این دعا خوانده می شود:



«يَا مَنْ أَظْهَرَ الْجَمِيلَ وَ سَتَرَ الْقَبِيحَ يَا مَنْ لَمْ يُوَاخِذْ بِالْجَرِيرَةِ وَ لَمْ يَهْتِكِ السُّتْرَ يَا عَظِيمَ الْعَفْوِ يَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ يَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ يَا بَاسِطَ الْيَدَيْنِ بِالرَّحْمَةِ يَا صَاحِبَ كُلِّ نَجْوَى يَا مُنْتَهَى كُلِّ شَكْوَى يَا كَرِيمَ الصَّفْحِ يَا عَظِيمَ الرَّجَاءِ يَا مُبْتَدِئاً بِالنُّعْمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا يَا رَبَّنَا وَ سَيِّدَنَا وَ مَوْلَانَا يَا غَايَةَ رَغْبَتِنَا أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»

### نماز امام باقر علیه السلام

**مسئله اول:** [۱۶۹۸] مستحب است نماز منسوب به امام باقر علیه السلام را در یکی از ایام هفته که فرصت

پیدا می شود بخواند.

**مسئله دوم:** [۱۶۹۹] مستحب است این نماز در روز «سه شنبه» که این روز به حضرت و پدر

بزرگوار و فرزندش اختصاص یافته خوانده شود، هر چند در جمعه گفته شده ولی جمعه خصوصیت نداشته فضیلت است.

**مسئله سوم:** [۱۷۰۰] مرحوم شیخ عباس قمی <sup>(ه)</sup> در مفاتیح الجنان و دارالقرآن مرحوم آیت الله

طبری حائری <sup>(ه)</sup> در منتخب حسنی متعرض این نماز شده اند.

**مسئله چهارم:** [۱۷۰۱] کیفیت نماز دو رکعت است که بعد در هر حمد از رکعت صد مرتبه تسبیح:

«سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» خوانده می شود.

**مسئله پنجم:** [۱۷۰۲] بعد از نماز این دعا مستحب است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ يَا حَلِيمٌ ذُو أَنَاةٍ عَفُورٌ وَ دُودٌ أَنْ تَتَجَاوَزَ عَنِّي سَيِّئَاتِي وَ مَا عِنْدِي بِحُسْنٍ مَا عِنْدَكَ وَ

أَنْ تُعْطِيَنِي مِنْ عَطَائِكَ مَا يَسْعُنِي وَ تُلْهِمَنِي فِيْمَا أَعْطَيْتَنِي الْعَمَلَ فِيهِ بِطَاعَتِكَ وَ طَاعَةَ رَسُولِكَ وَ أَنْ تُعْطِيَنِي

مِنْ عَفْوِكَ مَا أَسْتَوْجِبُ بِهِ كَرَامَتَكَ اللَّهُمَّ أَعْطِنِي مَا أَنْتَ أَهْلُهُ وَ لَا تَفْعَلْ بِي مَا أَنَا أَهْلُهُ فَإِنَّمَا أَنَا بِكَ وَ لَمْ

أَصِبْ خَيْرًا قَطُّ إِلَّا مِنْكَ يَا أَبْصَرَ الْأَبْصِرِينَ وَ يَا أَسْمَعَ السَّامِعِينَ وَ يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ وَ يَا جَارَ الْمُسْتَجِيرِينَ

وَ يَا مُجِيبَ دَعْوَةِ الْمُضْطَرِّينَ صَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»



## نماز امام صادق علیه السلام

**مسئله اول:** [۱۷۰۳] مستحب است نماز منسوب به امام صادق علیه السلام را در یکی از روزهای هفته که فرصت پیدا می شود بخواند.

**مسئله دوم:** [۱۷۰۴] بهتر است این نماز در روز «سه شنبه» که این روز به حضرت و پدر و جد بزرگوارش اختصاص یافته خوانده شود، هر چند در جمعه نیز گفته شده لکن جمعه خصوصیت نداشته فضیلت است.

**مسئله سوم:** [۱۷۰۵] مرحوم شیخ عباس قمی <sup>(ه)</sup> در مفاتیح الجنان و دارالقرآن آیت الله طوسی حائری <sup>(ه)</sup> در منتخب حسنی متعرض این نماز شده اند.

**مسئله چهارم:** [۱۷۰۶] کیفیت این نماز دو رکعت بوده در هر رکعت بعد از حمد صد مرتبه آیه «شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ...»<sup>۱</sup> خوانده شود.

**مسئله پنجم:** [۱۷۰۷] مستحب است بعد از نماز این دعا خوانده شود:

«يَا صَانِعَ كُلِّ مَصْنُوعٍ يَا جَابِرَ كُلِّ كَسِيرٍ وَيَا حَاضِرَ كُلِّ مَلٍّ وَيَا شَاهِدَ كُلِّ نَجْوَى وَيَا عَالِمَ كُلِّ خَفِيَّةٍ  
وَيَا شَاهِدَ غَيْرِ غَائِبٍ وَغَالِبَ غَيْرِ مَغْلُوبٍ وَيَا قَرِيبَ غَيْرِ بَعِيدٍ وَيَا مُوْنِسَ كُلِّ وَحِيدٍ وَيَا حَيَّ مُحْيِي  
الْمَوْتَى وَمُمِيتَ الْأَحْيَاءِ الْقَائِمَ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَيَا حَيَّ حِينَ لَا حَيَّ إِلَّا إِلَهُ إِلَّا أَنْتَ صَلِّ عَلَى  
مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»

## نماز امام کاظم علیه السلام

**مسئله اول:** [۱۷۰۸] مستحب است نماز منسوب به امام کاظم علیه السلام را در یکی از روزهای هفته که فرصت پیدا می شود بخواند.





**مسئله دوم:** [۱۷۰۹] بهتر است این نماز در روز «چهارشنبه» که به ایشان و سه امام بعد از خودش اختصاص یافته خوانده شود، هر چند در جمعه گفته شده لکن جمعه خصوصیت نداشته فضیلت است.

**مسئله سوم:** [۱۷۱۰] مرحوم شیخ عباس قمی<sup>(ه)</sup> در مفاتیح الجنان و دارالقرآن آیت الله طوسی حائری<sup>(ه)</sup> در منتخب حسنی متعرض این نماز شده اند.

**مسئله چهارم:** [۱۷۱۱]: کیفیت این نماز دو رکعت است که هر رکعت بعد از حمد دوازده مرتبه سوره مبارکه توحید خوانده می شود.

**مسئله پنجم:** [۱۷۱۲] مستحب است بعد از نماز این دعا خوانده شود:

«إِلَهِي خَشَعَتِ الْأَصْوَاتُ لَكَ وَ صَلَّتِ الْأَخْلَامُ فِيكَ وَ وَجَلَّ كُلُّ شَيْءٍ مِنْكَ وَ هَرَبَ كُلُّ شَيْءٍ إِلَيْكَ وَ صَاقَتِ الْأَشْيَاءُ دُونَكَ وَ مَلَأَ كُلُّ شَيْءٍ نُورَكَ فَأَنْتَ الرَّفِيعُ فِي جَلَالِكَ وَ أَنْتَ الْبَهِيُّ فِي جَمَالِكَ وَ أَنْتَ الْعَظِيمُ فِي قُدْرَتِكَ وَ أَنْتَ الَّذِي لَا يُؤْذِكُ شَيْءٌ يَا مُنْزِلَ نِعْمَتِي يَا مُفَرِّجَ كُرْبَتِي وَ يَا قَاضِيَ حَاجَتِي أَعْظِيهِ مَسْأَلَتِي بِلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ آمَنْتُ بِكَ مُخْلِصاً لَكَ دِينِي أَضْبَحْتُ عَلَى عَهْدِكَ وَ وَعَدِكَ مَا اسْتَطَعْتُ أَبُوءُ لَكَ بِالنُّعْمَةِ وَ أَسْتَغْفِرُكَ مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي لَا يَغْفِرُهَا غَيْرُكَ يَا مَنْ هُوَ فِي عُلُوِّهِ دَانٍ وَ فِي دُنُوِّهِ عَالٍ وَ فِي إِشْرَاقِهِ مُنِيرٌ وَ فِي سُلْطَانِهِ قَوِيٌّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»

### نماز امام رضا

**مسئله اول:** [۱۷۱۳] مستحب است نماز منسوب به امام رضا<sup>(ع)</sup> در یکی از روزهای هفته که فرصت پیدا می شود خوانده شود.

**مسئله دوم:** [۱۷۱۴] بهتر است این نماز را در روز «چهارشنبه» که این روز به حضرت و سه امام دیگر اختصاص یافته خوانده شود، هر چند در جمعه گفته شده لکن جمعه خصوصیت نداشته فضیلت است.

**مسئله سوم:** [۱۷۱۵] مرحوم شیخ عباس قمی<sup>(ه)</sup> در مفاتیح الجنان و دارالقرآن آیت الله طوسی حائری<sup>(ه)</sup> در منتخب حسنی متعرض این نماز شده اند.



**مسئله چهارم:** [۱۷۱۶] کیفیت این نماز شش رکعت است که در هر رکعت بعد از حمد ده مرتبه «هل اتی» قرائت می‌شود، لکن دو رکعت دو رکعت خوانده می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۷۱۷] مستحب است بعد از نماز این دعا خوانده شود:

«يَا صَاحِبِي فِي شِدَّتِي وَ يَا وَلِيِّي فِي نِعْمَتِي وَ يَا إِلَهِي وَ إِلَهَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ  
يَا رَبَّ كَهَيْعِصَ وَ يَسَ وَ الْقُرْآنَ الْحَكِيمَ أَسْأَلُكَ يَا أَحْسَنَ مَنْ سُئِلَ وَ يَا خَيْرَ مَنْ دُعِيَ وَ يَا أَجْوَدَ مَنْ أُعْطِيَ  
وَ يَا خَيْرَ مُرْتَجَى أَسْأَلُكَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»

### نماز امام جواد علیه السلام

**مسئله اول:** [۱۷۱۸] مستحب است نماز منسوب به امام جواد علیه السلام در یکی از روزهای هفته که فرصت پیدا می‌شود خوانده شود.

**مسئله دوم:** [۱۷۱۹] بهتر است این نماز را در روز «چهارشنبه» که این روز به حضرت و سه امام دیگر اختصاص یافته خوانده شود، هرچند در جمعه گفته شده لکن جمعه خصوصیت نداشته فضیلت است.

**مسئله سوم:** [۱۷۲۰] مرحوم شیخ عباس قمی<sup>(ره)</sup> در مفاتیح الجنان و دارالقرآن آیت الله طوسی حائری<sup>(ره)</sup> در منتخب حسنی متعرض این نماز شده اند.

**مسئله چهارم:** [۱۷۲۱] کیفیت این نماز دو رکعت است که در هر رکعت بعد از حمد هفتاد مرتبه سوره مبارکه توحید خوانده می‌شود.


**مسئله پنجم:** [۱۷۲۲] بعد از نماز این دعا مستحب است:


«اللَّهُمَّ رَبَّ الْأَرْوَاحِ الْفَانِيَةِ وَ الْأَجْسَادِ الْبَالِيَةِ أَسْأَلُكَ بِطَاعَةِ الْأَرْوَاحِ الْوَاجِعَةِ إِلَى أَجْسَادِهَا وَ بِطَاعَةِ  
الْأَجْسَادِ الْمُتَلْتِمَةِ بِعُزُوقِهَا وَ بِكَلِمَتِكَ النَّافِذَةِ بَيْنَهُمْ وَ أَخَذِكَ الْحَقِّ مِنْهُمْ وَ الْخَلَائِقُ بَيْنَ يَدَيْكَ يَنْتَظِرُونَ فَضْلَ



قَضَائِكَ وَ يَزْجُونَ رَحْمَتَكَ وَ يَخَافُونَ عِقَابَكَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ اجْعَلِ الثَّوْرَ فِي بَصْرِي وَ الْبَقِيْنَ فِي قَلْبِي وَ ذِكْرَكَ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ عَلَى لِسَانِي وَ عَمَلًا صَالِحًا فَارْزُقْنِي.»

### نماز امام هادی

**مسئله اول:** [۱۷۲۳] مستحب است نماز منسوب به امام هادی  در یکی از روزهای هفته که فرصت پیدا می شود خوانده شود.

**مسئله دوم:** [۱۷۲۴] بهتر است این نماز را در روز «چهارشنبه» که این روز به حضرت و سه امام  دیگر اختصاص یافته خوانده شود، هر چند در جمعه نیز گفته شده لکن جمعه خصوصیت نداشته فضیلت است.

**مسئله سوم:** [۱۷۲۵] مرحوم شیخ عباس قمی<sup>(۵)</sup> در مفاتیح الجنان و دارالقرآن آیت الله طیبی حائری<sup>(۵)</sup> در منتخب حسنی متعرض این نماز شده اند.

**مسئله چهارم:** [۱۷۲۶] کیفیت این نماز دو رکعت است که در رکعت اول بعد از حمد سوره مبارکه «یاسین» و در رکعت دوم بعد از حمد سوره مبارکه «الرحمن» خوانده می شود.

**مسئله پنجم:** [۱۷۲۷] بعد از نماز این دعا مستحب است:

«يَا بَارُ يَا وَصُولُ يَا شَاهِدَ كُلِّ غَائِبٍ وَ يَا قَرِيبُ غَيْرِ بَعِيدٍ وَ يَا غَالِبُ غَيْرِ مَغْلُوبٍ وَ يَا مَنْ لَا يَعْلَمُ كَيْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ يَا مَنْ لَا تُبْلَغُ قُدْرَتُهُ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمَحْزُونِ الْمَكْتُومِ عَمَّنْ شِئْتَ الظَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْمُقَدَّسِ الثَّوْرِ التَّامِّ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الْعَظِيمِ نُورِ السَّمَاوَاتِ وَ نُورِ الْأَرْضِينَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ الْعَظِيمِ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.»



## نماز امام عسکری علیه السلام

**مسئله اول:** [۱۷۲۸] مستحب است نماز منسوب به امام عسکری علیه السلام در یکی از روزهای هفته که فرصت پیدا می‌شود خوانده شود.

**مسئله دوم:** [۱۷۲۹] بهتر است این نماز در روز «پنج‌شنبه» که این روز به حضرت اختصاص یافته خوانده شود، هر چند در جمعه نیز گفته شده لکن جمعه خصوصیت نداشته فضیلت است.

**مسئله سوم:** [۱۷۳۰] مرحوم شیخ عباس قمی (ره) در مفاتیح الجنان و دارالقرآن آیت الله طوسی حائری (ده) در منتخب حسنی متعرض این نماز شده اند.

**مسئله چهارم:** [۱۷۳۱] کیفیت این نماز چهار رکعت است که در رکعت اول بعد از حمد پانزده مرتبه سوره مبارکه «زلزال» و در رکعت دوم نیز بعد از حمد پانزده مرتبه سوره مبارکه «توحید» خوانده می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۷۳۲] بعد از نماز این دعا مستحب است:

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِأَنَّ لَكَ الْحَمْدَ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْبَدِيُّ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَأَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَلَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لَا يُذِكَ شَيْءٌ وَأَنْتَ كُلَّ يَوْمٍ فِي شَأْنٍ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ خَالِقُ مَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى الْعَالَمِ بِكُلِّ شَيْءٍ بِغَيْرِ تَعْلِيمٍ أَسْأَلُكَ بِآلَاتِكَ وَنِعْمَاتِكَ بِأَنَّكَ اللَّهُ الرَّبُّ الْوَاحِدُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ وَأَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْوَثْرُ الْفَرْدُ الْأَحَدُ الصَّمَدُ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ وَأَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ بِأَنَّكَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ الْقَائِمُ عَلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ الرَّقِيبُ الْحَفِيطُ وَأَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ اللَّهُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ وَالْآخِرُ بَعْدَ كُلِّ شَيْءٍ وَالْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ الضَّارُّ النَّافِعُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ وَأَسْأَلُكَ بِأَنَّكَ أَنْتَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الْبَاعِثُ الْوَارِثُ الْحَنَّانُ الْمَنَّانُ بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَذُو الطُّوْلِ وَذُو الْعِزَّةِ وَذُو السُّلْطَانِ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَحَطَّ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا وَأَخْصَيْتَ كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ.»



## نماز امام عصر علیه السلام

**مسئله اول:** [۱۷۳۳] مستحب است نماز منسوب به امام عصر علیه السلام در یکی از روزهای هفته که فرصت پیدا می‌شود خوانده شود.

**مسئله دوم:** [۱۷۳۴] بهتر است این نماز را در روز «جمعه» که این روز به حضرت اختصاص یافته خوانده شود و مرحوم شیخ و علامه رحمت‌الله‌علیهمَا نیز در جمعه فرموده‌اند و ممکن است خصوصیت باشد نه فضیلت فقط.

**مسئله سوم:** [۱۷۳۵] مرحوم شیخ عباس قمی (ره) در مفاتیح الجنان و دارالقرآن آیت الله طوسی حائری در منتخب حسنی متعرض این نماز شده‌اند.

**مسئله چهارم:** [۱۷۳۶] کیفیت این نماز دو رکعت است که در حمد چون به ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ رسیدی آن را صد بار می‌خوانی و همان جا تمام می‌کنی و در رکعت دوم حمد را تا آخر «توحید» را یک بار می‌خوانی.

**مسئله پنجم:** [۱۷۳۷] بعد از نماز این دعا مستحب است:

«اللَّهُمَّ عَظَمَ الْبَلَاءُ وَ بَرِحَ الْخَفَاءُ وَ انْكَشَفَ الْغَطَاءُ وَ صَاقَتِ الْأَرْضُ بِمَا وَسِعَتِ السَّمَاءُ وَ إِلَيْكَ يَا رَبُّ الْمُشْتَكَى وَ عَلَيْكَ الْمُعْوَلُ فِي الشَّدَّةِ وَ الرَّخَاءِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ الَّذِينَ أَمَرْتَنَا بِطَاعَتِهِمْ وَ عَجَّلِ اللَّهُمَّ فَرَجَهُمْ بِقَائِمِهِمْ وَ أَظْهِرْ إِعْزَاةَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اكْفِيَانِي فَإِنَّكُمَا كَافِيَايَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ انْصِرَانِي فَإِنَّكُمَا نَاصِرَايَ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ يَا عَلِيُّ يَا مُحَمَّدُ اخْفَظَانِي فَإِنَّكُمَا حَافِظَايَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ الْغَوْثَ الْغَوْثَ الْغَوْثَ أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي أَدْرِكْنِي الْأَمَانَ الْأَمَانَ الْأَمَانَ.»



## نماز جعفر طیار (ده)

**مسئله اول:** [۱۷۳۸] خواندن نماز منسوب به جعفر طیار مستحب است، وی از سرداران اسلام بود که در نبرد نابرابر با رومیان موسوم به «موت» به شهادت رسید و تا دو دستش قطع نشده بود پرچم اسلام را برافراشته داشت و لقب «طیار» به مناسبت دو دستش از رسول خدا ﷺ به او داده شد که فرمود: «خداوند به جای دو دست او دو بال عطا فرمود که با آن بال‌ها در بهشت طیران می‌کند.»

**مسئله دوم:** [۱۷۳۹] نماز ایشان «اکسیر اعظم» و «کبریت احمر» خوانده شده به سندهای معتبر و فضیلت عظیم نقل شده و آمده است که امام صادق علیه السلام آن را خوانده و به آن سفارش نموده است.

**مسئله سوم:** [۱۷۴۰] وقت نماز شهید جعفر طیار در روز جمعه ذکر شده؛ اما از باب فضیلت است نه از باب خصوصیت و در قضاء حوائج مهمه مؤثر سفارش شده است.

**مسئله چهارم:** [۱۷۴۱] کیفیت آن چهار رکعت بعد از دو تشهد و دو سلام آمده که در رکعت اول بعد از حمد سوره «زلزال» و در رکعت دوم بعد از حمد سوره «عادیات» و در رکعت سوم بعد از حمد سوره «نصر» و در رکعت چهارم بعد از حمد سوره «توحید» خوانده می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۷۴۲] در کیفیت نماز جعفر طیار بعد از قرائت پانزده مرتبه تسبیحات اربعه، در رکوع بعد از ذکر، بعد از رکوع همچنان، در سجده اول بعد از ذکر ایضاً و بعد از سر برداشتن از سجده همچنان و در سجده دوم مثل سجده اول هم بعد از ذکر و هم بعد از سر برداشتن در هر کدام ده مرتبه که مجموعش سیصد می‌شود و ادعیه‌های از امام صادق علیه السلام نقل شده که مفصل است از جمله این دعا:

«سُبْحَانَ اللَّهِ الْوَاحِدِ الْأَحَدِ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ سُبْحَانَ اللَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا سُبْحَانَ مَنْ لَيْسَ الْعِزُّ وَ الْوَقَارُ سُبْحَانَ مَنْ تَعَظَّمَ بِالْمَجْدِ وَ تَكْرَمَ بِهِ سُبْحَانَ مَنْ أَخْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ سُبْحَانَ ذِي الْفَضْلِ وَ الطَّوْلِ سُبْحَانَ ذِي الْمَنِّ وَ النِّعَمِ سُبْحَانَ ذِي الْقُدْرَةِ وَ الْأَمْرِ سُبْحَانَ ذِي الْمَلِكِ وَ الْمُلْكُوتِ سُبْحَانَ ذِي الْعِزَّةِ وَ الْجَبَرُوتِ سُبْحَانَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ سُبْحَانَ مَنْ



سَبَّحْتَ لَهُ السَّمَاءَ بِكُنُوفِهَا سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحْتَ لَهُ الْأَرْضُونَ وَمَنْ عَلَيْهَا سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحْتَ لَهُ الطَّيْرُ فِي  
 أَوْكَارِهَا سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحْتَ لَهُ السَّبَاعُ فِي آجَامِهَا سُبْحَانَ مَنْ سَبَّحْتَ لَهُ حَيْثَانُ الْبَحْرِ وَهُوَ اللَّهُ سُبْحَانَ مَنْ  
 لَا يَنْبَغِي التَّشْبِيحُ إِلَّا لَهُ سُبْحَانَ مَنْ أَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عِلْمُهُ يَا ذَا النُّعْمَةِ وَالطُّوْلِ يَا ذَا الْمَنِّ وَالْفَضْلِ يَا ذَا  
 الْقُوَّةِ وَالْكَرَمِ وَأَسْأَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمُنْتَهَى الرَّحْمَةِ مِنْ كِتَابِكَ وَبِاسْمِكَ الْأَعْظَمِ الْأَعْلَى وَ  
 كَلِمَاتِكَ الثَّمَامَاتِ كُلِّهَا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا.»

### نماز غفيله

**مسئله اول:** [۱۷۴۳] «نماز غفيله» بين مغرب و عشاء بعد از نافلة مغرب سفارش شده و مستحب

است.

**مسئله دوم:** [۱۷۴۴] كيفيت نماز غفيله دو ركعت است به يك تشهد و يك سلام مانند نماز صبح

و در خواندن آن تأكيد بسيار شده است.

**مسئله سوم:** [۱۷۴۵] در ركعت اول بعد از حمد بجای سوره آيه «نون» را می خوانی و آن اين

است:

«وَاذِ النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ  
 إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ.»

و در ركعت دوم بعد از حمد اين دعا را می خوانی:

«وَعِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْبُرِّ وَالْبَحْرِ وَ مَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا  
 يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلُمَاتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ.»

**مسئله چهارم:** [۱۷۴۶] قنوت نماز غفيله اين است:



«اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِمَفَاتِحِ الْغَيْبِ الَّتِي لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا أَنْتَ أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَفْعَلَ بِي كَذَا وَكَذَا.»

**مسئله پنجم:** [۱۷۴۷] مستحب است بعد از قنوت این دعا را نیز بخوانی:

«اللَّهُمَّ أَنْتَ وَلِيُّ نِعْمَتِي وَالْقَادِرُ عَلَيَّ طَلِبْتِي تَعَلَّمُ حَاجَتِي فَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَمَّا قَضَيْتَهَا لِي» و سپس حاجات را ذکر می کنی.

\*\*\*



# مسائل جمعہ وجماعت







## شرایط جماعت

شروطی برای جماعت معتبر است که به ترتیب می آوریم:

**مسئله اول:** [۱۷۴۸] «اتصال» شرط است میان امام و مأوم هم جنس و میان مأوم تا مأوم دیگر هم جنس، بنابراین انفصال و حائل شرط را بهم می زند.

**مسئله دوم:** [۱۷۴۹] اگر امام و مأوم هم جنس نباشد نظیر: مرد و زن اتصال شرط نیست و می شود انفصال یا حائلی بین شان باشد.

**مسئله سوم:** [۱۷۵۰] «هم سطح» بودن شرط است میان امام و مأوم طوری که موقف امام از موقف مأوم بالاتر نباشد به گونه ای که عرف آن را نپسندد ولی بالا بودن موقف مأوم از امام اشکال ندارد لکن نه بیشتر از یک طبقه متعارف، بلکه پایین بودن موقف امام خوبی دارد.

**مسئله چهارم:** [۱۷۵۱] «تقارب» امام و مأوم یا مأوم با مأوم شرط دیگر است، بنابراین تباعد آنها اگر بیشتر از یک قدم یا بیشتر از حد معمول باشد شرط را بهم میزند و این تقارب بایستی میان مسجد مأوم و موقف امام از یکسو و میان مسجد مأوم لاحق با موقف مأوم سابق از سوی دیگر باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۷۵۲] «تقدّم» عنوان موقف امام است که بایستی مأوم از امام متأخر باشد در حال ایستادن و در حال رکوع و در حال سجود و در تمام احوال مخصوصاً حال نشستن.

## شرط اتصال

**مسئله اول:** [۱۷۵۳] اگر حائلی غیر مستقر مثل رفت و آمد انسان یا حیوان میان امام و مأوم فاصله ایجاد نمایند ضرر ندارد بشرطی که این مرور دائمی و غیر منقطع نباشد.

**مسئله دوم:** [۱۷۵۴] اگر غبار یا تاریکی میان امام و مأوم حائل شود یا فاصله ایجاد نماید ضرر ندارد، حتی در صورت مانع شدن از مشاهده امام.

**مسئله سوم:** [۱۷۵۵] اگر نهر یا راهی میان امام و یا مأوم فاصله ایجاد نماید ضرر ندارد بشرطی که در عرف جماعت واحده گفته شود.



**مسئله چهارم:** [۱۷۵۶] اگر پنجره یا کتاره‌ای که سوراخ‌های کوچک نداشته باشد فاصله ایجاد نماید ضرر ندارد.

**مسئله پنجم:** [۱۷۵۷] اگر دیواری از شیشه حائل باشد احوط این است که جماعت منعقد نمی‌شود اگرچه مشاهده صورت می‌گیرد و اگر دیوار به اندازه یک شبر باشد بازهم ضرر ندارد ولو اینکه در سجده مانع دیدن باشد.

### شرط اتصال (۲)

**مسئله اول:** [۱۷۵۸] چنانچه صف‌های متقدم در حال آمادگی بوده هنوز تکبیر نگفته باشند حائل به حساب نیامده صف‌های متأخر می‌توانند تکبیر بگویند.

**مسئله دوم:** [۱۷۵۹] چنانچه به خاطر طولانی بودن صفوف، برخی از افراد صف اول یا اکثر آنان امام را مشاهده نتوانند حائل به حساب نمی‌آید و همین حکم است در رابطه با صفوف متأخر.

**مسئله سوم:** [۱۷۶۰] حائلی که در اثناء نماز جماعت ایجاد شود مثل اینست که در اول ایجاد شده اتصال را بهم میزند.

**مسئله چهارم:** [۱۷۶۱] چنانچه محراب به قدری داخل باشد که حتی صف اول آن را مشاهده نتوانند حائل به حساب آمده اتصال دو طرف امام بهم می‌خورد ولی افراد پشت سر امام می‌توانند اقتداء نمایند.

**مسئله پنجم:** [۱۷۶۲] چنانچه مسجد پر شود ولی صف یا صفوفی خارج مسجد نیز تشکیل گردد و یک نفر دروازه مسجد را سد نماید اتصال دو طرف بعد از وی بهم می‌خورد ولی افراد پشت سر وی می‌توانند اقتداء نمایند.

### شروط امام

**مسئله اول:** [۱۷۶۳] در امامت جماعت شرط است که امام مؤمن باشد بناءً غیر مؤمن نمی‌تواند امام مؤمنین قرار گیرد.



**مسئله دوم:** [۱۷۶۴] در امام جماعت شرط است امام «حلال زاده» باشد بناءً حرام زاده نمی تواند امام حلال زاده‌ها قرار گیرد.

**مسئله سوم:** [۱۷۶۵] در امام جماعت شرط است که امام «بالغ» باشد بناءً طفل نمی تواند امام بالغین باشد حتی برای غیر بالغین.

**مسئله چهارم:** [۱۷۶۶] در امام جماعت شرط است که امام «عاقل» باشد بناءً مجنون نمی تواند امام عقلاء باشد و همچنان مغمی علیه و مست ملحق به مجنون اند.

**مسئله پنجم:** [۱۷۶۷] در امام جماعت شرط است که امام «مرد» باشد بناءً زن نمی تواند امام مردان باشد حتی برای زنان نیز بنا بر احوط امامت نمی تواند.

### شروط امام (۲)

**مسئله اول:** [۱۷۶۸] در امام جماعت شرط است این که امام «عادل» باشد بناءً فاسق و حتی مجهول الحال نمی تواند امام جماعت باشد.

**مسئله دوم:** [۱۷۶۹] عدالت عبارت است از: «حسن ظاهر» که به طور تعبد کشف می کند از ملکه‌ی تقوی.

**مسئله سوم:** [۱۷۷۰] عدالت با «بینه» و «شیاع» که موجب اطمینان شود ثابت می شود بلکه با اقتداء جماعتی از اهل صلاح که موجب وثوق باشند کشف از عدالت می نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۷۷۱] در امام جماعت به طور احوط شرط است که نسبت به دین «مبالات» داشته در عرف بی مبالات گفته نشود.

**مسئله پنجم:** [۱۷۷۲] در امام جماعت به طور احوط شرط است که از منافیات «مرّوت» نیز دوری نموده در عرف وی را بی انصاف نگویند.

### ملاک کبائر

**مسئله اول:** [۱۷۷۳] گناه کبیره آن است که نسبت به آن «توعید به آتش» وارد شده باشد.



**مسئله دوم:** [۱۷۷۴] گناه کبیره آن است که نسبت به آن «عقاب» وارد شده باشد.

**مسئله سوم:** [۱۷۷۵] گناه کبیره آن است که نسبت به آن «تشدید» وارد شده باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۷۷۶] گناه کبیره آن است که نسبت به آن «دلیل» دال بر کبیره بودن وارد شده باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۷۷۷] گناه که نزد عقل یا عرف متشرّعه کبیره حساب شود نزد شرع نیز کبیره است.

### تعداد کبائر

**مسئله اول:** [۱۷۷۸] ناامیدی از رحمت الهی، احساس ایمنی از مکر الهی، دروغ بستن به خدا و رسول و اولیاء رسول، عقوق والدین، اکل مال یتیم بجزور و نسبت زنا دادن به زن شوهر دار از کبائر است.

**مسئله دوم:** [۱۷۷۹] فرار از جهاد در عصر حضور نبی یا وصی، قطع صلّه رحم، سحر، زنا، سوءظن، دزدی، سوگند عمیق، کتمان شهادت، شهادت دروغ، نقض عهد، حیف وصیت و شرب خمر از کبائر است.

**مسئله سوم:** [۱۷۸۰] ربا، حرام خواری، قمار، اکل میتّه، خون، گوشت خوک و آنچه نزد بتان قربانی شود، تعرّب بعدالهیجه، کمک به ظالم، اتکاء به ظالم، حبس حقوق بدون عذر از کبائر است.

**مسئله چهارم:** [۱۷۸۱] دروغ گویی، کبر ورزی، اسراف، تبطیر، خیانت، غیبت، اشتغال ملامی، سبک شمردن حج، ترک نماز، منع ذکات و اصرار بر صغایر از کبائر است.

**مسئله پنجم:** [۱۷۸۲] انکار ما انزل الله، جنگ با اولیاء الله، شرک بالله از اکبر کبائر و مداومت بر معصیت، عزم بر عود بر معصیت، بلکه توبه نکردن از کبیره بدون عزم به عود از کبائر است.



## موانع امامت

**مسئله اول:** [۱۷۸۳] شخص قاعد نمی‌تواند امام قائمین و شخص خوابیده نمی‌تواند امام قاعدین

شود.

**مسئله دوم:** [۱۷۸۴] شخص لال نمی‌تواند برای ناطقین امامت نماید.

**مسئله سوم:** [۱۷۸۵] شخصی که حروف را از مخرجش اداء نمی‌تواند و یا غلط می‌خواند و یا

تبدیل حروف دارد نمی‌تواند برای صحیح خوانان امامت نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۷۸۶] شخص اجزم و ابرص و حد خورده نمی‌تواند برای دیگران امامت نماید.

**مسئله پنجم:** [۱۷۸۷] ذوی الاعذار مانند متیمم و صاحب جبیره و اغلف بنا بر احتیاط نمی‌توانند

امامت نمایند بر غیر ذوی الاعذار اگرچه جواز شرعی دارد لکن اولی این است که ناقص امام کامل نشود.

## مرجحات امام

**مسئله اول:** [۱۷۸۸] امام راتب بر غیر راتب مقدم است ولو این که غیرش افضل باشد.

**مسئله دوم:** [۱۷۸۹] صاحب خانه بر مهمان مقدم است ولو این که مهمان افضل باشد.

**مسئله سوم:** [۱۷۹۰] اگر ائمه در امام شدن نزاع کنند احوط ترک اقتداء به همه آنهاست و اگر

در تقدیم غیر نزاع کنند و دیگری را به امامت بخواند اختیار با مؤمنین است هر کس را که مقدم می‌کنند.

**مسئله چهارم:** [۱۷۹۱] اگر ائمه در درجاتشان نامساوی هستند فقیه جامع الشرائط مقدم است و اگر

همه فقیه‌اند اجود قرائتاً آنها و سپس اذق آنها در احکام نماز و پس از آن هاشمی و سپس موسنتر و پس

از آن احسن وجه مقدم می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۷۹۲] تمام این تقدیمات از باب افضلیه و استحباب است نه از باب ایجاب و لزوم؛

زیرا فرض این است که هر کدام شایستگی دارد.



## اختلاف امام و مأوم

**مسئله اول:** [۱۷۹۳] اگر مأوم تسییحات اربعه را سه بار واجب می‌داند و امام یک‌بار چه از باب اجتهاد باشد یا از باب تقلید، اقتداء صحیح است؛ زیرا در صحت نماز با یک تسییح اتحاد دارد و اختلاف فقط از ناحیه عمل است.

**مسئله دوم:** [۱۷۹۴] در مسئله فوق اگر مأوم نماز امام را با یک تسییح باطل می‌داند تقلیداً باشد یا اجتهاداً اقتداء صحیح نیست و انفراد لازم است.

**مسئله سوم:** [۱۷۹۵] همین حکم است در صورت اختلاف امام و مأوم در غیر تسییحات از باقی اجزای نماز چون قرائت مثلاً که اگر اقتداء منجر به بطلان نماز می‌شود ناصحیح و اگر منجر به بطلان نمی‌شود صحیح است.

**مسئله چهارم:** [۱۷۹۶] اگر اختلاف امام و مأوم که ناشی از رأی و اجتهاد نیست نزد کسی معلوم نباشد اقتداء جایز بوده فحص و جستجو از نظر هر کدام واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۷۹۷] اگر می‌داند که اختلاف امام و مأوم از رأی و اجتهاد است ولی نمی‌داند که منجر به مخالفت عملی می‌شود یا خیر بازهم اقوی عدم جواز اقتداء است.

## اختلاف امام و مأوم (۲)

**مسئله اول:** [۱۷۹۸] اگر مأوم بداند که نماز امام باطل است بطوریکه امام محدث بوده یا این که رکنی را ترک کرده و یا امثال این‌ها ولی عقیده امام به صحت نماز باشد یا از باب جهل یا از باب سهو، اقتداء صحیح نیست.

**مسئله دوم:** [۱۷۹۹] اگر مأوم در لباس امام نجاستی ببیند که غیر معفو است، چنانچه بداند که امام فراموش کرده نجاست را اقتداء جایز نیست و اگر بداند که جاهل بوده نسبت به آن اقتداء جایز است و اگر هیچکدام را نمی‌داند احتیاط این است که اقتداء نکند.

**مسئله سوم:** [۱۸۰۰] اگر بعد نماز کشف شود که امام فاسق بوده یا محدث نمازی که با او خوانده صحیح است، زیرا: در جماعت چیزهایی بخشیده است که در غیر جماعت بخشیده نیست.





**مسئله چهارم:** [۱۸۰۱] اگر امام به اعتقاد دخول وقت شروع به نماز نموده ولی مأوم اعتقاد دارد عدم دخول وقت را یا نسبت به آن تردید دارد اقتداء جایز نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۸۰۲] اگر مأوم در اثناء نماز بداند که وقت داخل شده و درجایی باشد که حکم به صحت نماز امام می شود مثل درک یک رکعت داخل وقت را اقتداء جایز است.

### قرائت مأوم

**مسئله اول:** [۱۸۰۳] قرائت حمد و سوره در دو رکعت اول نمازهای اخفاتیه، و همچنان دو رکعت اول نمازهای جهریه در صورتی که صدای امام ولو هممه اش را می شنود از مأوم ساقط است.

**مسئله دوم:** [۱۸۰۴] قرائت حمد و سوره در دو رکعت اول نمازهای اخفاتیه و جهریه در صورتی که صدای امام را نمی شنود ولو هممه اش را برای مأوم جائز بوده بلکه مستحب است.

**مسئله سوم:** [۱۸۰۵] اگر بعض قرائت امام را می شنود و بعضی دیگر را نمی شنود احوط ترک قرائت است.

**مسئله چهارم:** [۱۸۰۶] اگر شک نماید که می شنود قرائت امام را یا نمی شنود یا شک نماید که آنچه را می شنود قرائت امام است یا چیز دیگر احوط بازهم ترک قرائت است اگرچه فتوا جواز آن است.

**مسئله پنجم:** [۱۸۰۷] در صورتی که مأوم قرائت امام را نمی شنود فرقی ندارد که این نشنیدن به خاطر دوری امام باشد یا به خاطر کوری خودش یا بخاطر سروصداهای زیاد یا غیر اینها در هر صورت قرائت جائز بلکه مستحب است.

### احکام مأوم

**مسئله اول:** [۱۸۰۸] مأوم در دو رکعت اول نمازهای اخفاتیه یا جهریه به غیر از حمد و سوره بقیه اذکار را خودش انجام می دهد.



**مسئله دوم:** [۱۸۰۹] مأموم در دو رکعت دوّم نمازهای اخفاتیّه یا جهریّه تمام اذکار را خودش انجام می‌دهد حتی آنجا که امام حمد را بخواند، یعنی: مأموم حکم منفرد را دارد.

**مسئله سوّم:** [۱۸۱۰] مأموم در تمام افعال امام را متابعت می‌نماید، به این معنی که از امام مقدّم نمی‌شود و تأخر فاحش انجام نمی‌دهد.

**مسئله چهارم:** [۱۸۱۱] مأموم در افعال نماز امام را فقط در تکبیرة الاحرام از روی وجوب متابعت می‌نماید و در غیر آن می‌تواند مقارن اذکار امام ذکر بگوید لکن ثواب جماعت در متابعت است.

**مسئله پنجم:** [۱۸۱۲] اگر مأموم امام را در آنجاها که متابعت واجب است نظیر تکبیرة الاحرام متابعت نکند نمازش صحیح است ولی عاصی گفته می‌شود؛ اما اگر رکوع را زمانی انجام دهد که هنوز امام در قرائت است، اینجا جماعت و نمازش باطل است.

### انعتاد جماعت

**مسئله اوّل:** [۱۸۱۳] اقل عددی که جماعت با آن منعقد می‌شود در غیر جمعه و عیدین دو نفر است، یکی امام و دیگری مأموم حتی اگر مأموم زن باشد یا طفل ممیّز.

**مسئله دوّم:** [۱۸۱۴] در جماعت شرط نیست که امام قصد امامت یا جماعت نماید ولی مأموم اگر قصد جماعت نکرده اقتداء کند به ثواب جماعت نمی‌رسد حتی در صورت متابعت امام در افعال و اقوال نماز.

**مسئله سوّم:** [۱۸۱۵] تعیین امام واجب است، به اسم باشد، وصف باشد مثل امام حاضر یا اشاره ذهنیه یا خارجه.

**مسئله چهارم:** [۱۸۱۶] واجب است که امام واحد باشد، چنانچه اقتداء به دو نفر نماید جماعت منعقد نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۱۸۱۷] اگر اقتداء نماید به یکی از دو امام ولو این که مقارن هم باشند جماعت منعقد نمی‌شود.



## نیت در جماعت

**مسئله اول:** [۱۸۱۸] نیت در جماعت برای مأموم واجب است و همچنان در نیتش امام را تعیین نماید بهمان شکلی که در مسئله پیش خواندیم.

**مسئله دوم:** [۱۸۱۹] اگر شک کند که نیت اقتداء کرده یا خیر بنا را بر عدم بگذارد ولو این که بداند که به هدف شرکت در جماعت داخل صف گردیده و هیئت جماعت را نیز به خود گرفته، ولی اگر سکوت و استماع مأموم نشان دهد که نیت کرده اعاده نیت مشکوک لازم نیست.

**مسئله سوم:** [۱۸۲۰] اگر نیت اقتدا به امامی بنام زید کرده، سپس معلوم شود که وی عمرو بوده، چنانچه عمرو عادل بوده جماعت و نمازش صحیح است و اگر عادل نبوده هر دو باطل است.

**مسئله چهارم:** [۱۸۲۱] اگر به نیت فردی به نماز ایستاده، در اثناء نماز نمی تواند بنا بر احوط نیتش را به جماعت برگرداند لکن فتوی نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۸۲۲] اگر به نیت جماعت به نماز ایستاده در اثناء می تواند نیتش را به انفراد برگرداند.

## عدول و ترامی

**مسئله اول:** [۱۸۲۳] اگر مأموم بعد از قرائت امام و قبل از رکوع به انفراد عدول کرد قرائت دوباره لازم نیست لکن در اثناء قرائت باقی مانده را بخواند و احوط اعاده قرائت است به قصد رجاء.

**مسئله دوم:** [۱۸۲۴] اگر مأموم نماز عصر یا عشاء را در جماعت نیت کرده و در اثناء فهمید که نماز امام ظهر یا مغرب بوده می تواند از لاحق به سابقه عدول نماید.

**مسئله سوم:** [۱۸۲۵] اگر مأموم نماز مغرب یا ظهر را در جماعت نیت کرده و در اثناء فهمید که نماز امام عشاء یا عصر است نمی تواند از سابقه به لاحق عدول نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۸۲۶] اگر مأموم نماز فائته اش را در جماعت نیت کند و در اثناء بفهمد که فائته نداشته، می تواند از فائته به حاضره عدول نماید ولی برعکس مسئله جواز عدول از حاضره بفائته را ندارد.



**مسئله پنجم:** [۱۸۲۷] اگر مأوم نماز فائته عصر را در جماعت نیت کرده سپس فهمید که فائته نداشته می‌تواند به حاضره عصر عدول نماید و سپس اگر فهمید که نماز امام ظهر است باز می‌تواند بظهر عدول نماید و عدول مأوم از فائته به حاضره و از حاضره به سابقه را اصطلاحاً «ترامی» گوید، لکن در عکس آن نمی‌تواند ترامی نماید.

### عدول در جماعت

**مسئله اول:** [۱۸۲۸] اگر نماز گذار مشغول نماز فریضه انفرادی باشد و در همان اثناء جماعت برگزار شود مستحب است به نافله عدول کرده دو رکعتی تمام کند و فوراً بجماعت فریضه بپیوندد.

**مسئله دوم:** [۱۸۲۹] زمان یا محل عدول در همیشه اوقات قبل از رکوع رکعت اخیره است که در نمازهای چهار رکعتی، سه رکعتی و دو رکعتی رکعت اخیره همان رکعت چهارم، سوم و دوم است.

**مسئله سوم:** [۱۸۳۰] اگر مأوم قبل از امام سهواً تکبیر بگوید و یا گمان کند که تکبیر امام تمام شده نمازش انفرادی به حساب می‌آید که اگر می‌خواهد به جماعت برسد راهش این است که نیتش را عدول دهد به نافله و دو رکعتی تمام نماید، سپس به چابکی به جماعت فریضه بپیوندد.

**مسئله چهارم:** [۱۸۳۱] شخصی که نیت انفراد کرده بنابر احوط نمی‌تواند در اثناء نمازش به نیت جماعت عدول نماید.

**مسئله پنجم:** [۱۸۳۲] شخصی که نیت جماعت کرده در جمیع احوال نماز می‌تواند به نیت انفراد عدول نماید لکن چنین عدولی کراهت دارد مخصوصاً با هدف ضرورت‌های دنیوی.

### رکوع در جماعت

**مسئله اول:** [۱۸۳۳] ملاک درک جماعت درک رکوع یکی از رکعات نماز است، بنابراین بدون درک رکوع رکعت به حساب نمی‌آید.

**مسئله دوم:** [۱۸۳۴] اگر کسی امام را در رکوع رکعت اول نماز درک نماید تمام نماز را به جماعت درک نموده است.



**مسئله سوّم:** [۱۸۳۵] اگر کسی امام را در رکوع درک نماید در همان رکعت شریک جماعت است چه قبل از ذکر رکوع باشد یا بعد از ذکر رکوع لکن در زمانی باشد که امام سرش را از رکوع بلند نکرده باشد و الا رکعت بعدی را انتظار بکشد.

**مسئله چهارم:** [۱۸۳۶] اگر نیت جماعت کرده تکبیر بگویند و به رکوع رود لکن امام سرش را از رکوع برداشته باشد در اینجا یا نیت انفراد نماید یا رکعت بعدی را انتظار بکشد.

**مسئله پنجم:** [۱۸۳۷] اگر رکوع نماید و خیال کند که امام را در رکوع درک کرده لکن امام را در رکوع درک نکرده باشد یا شک نماید که امام را در رکوع درک کرده یا خیر نمازش فرادی بوده احوط اتمام و سپس اعاده است.

### فضیلت جماعت

**مسئله اوّل:** [۱۸۳۸] اگر یک رکعت را با امام درک کرده بتواند فضیلت جماعت را به دست می آورد و بقیه را تنها می خواند.

**مسئله دوّم:** [۱۸۳۹] اگر سجده اولی و حتی ثانیه رکعت اخیر را با امام درک کرده بتواند ممکن است فضیلت جماعت را به دست بیاورد، بناءً نیت کرده تکبیر می گویند و امام را تا ختم سلام متابعت نماید لکن رکعت به حساب نمی آید و احوط اعاده است.

**مسئله سوّم:** [۱۸۴۰] اگر امام را در تشهد اخیر درک بتواند می تواند نیت کند و تکبیر بگویند و با امام بنشینند و تشهد بگویند ولی سلام امام را گوش نموده برمی خیزد و همین نیت و تکبیر نماز انفرادی او را کفایت می کند و فضیلت جماعت را به دست می آورد اگرچه رکعت به حساب نمی آید.

**مسئله چهارم:** [۱۸۴۱] احوط در چنین جاهایی اقتداء نکردن است اگرچه با اتمام و اعاده نماز ممکن است فضیلت را درک نماید.

**مسئله پنجم:** [۱۸۴۲] اگر نیت اتمام نماید و تکبیر بگویند لکن قبل از رکوع امام سرش را از رکوع بردارد، چنین کسی اختیار دارد میان انفراد و انتظار اتمام را تا رکعت بعدی مشروط به اینکه امام سرعت داشته باشد تا حالت انتظار او وی را از حال اقتداء خارج نکند والا انتظار جائز نیست.



## ثواب جماعت

**مسئله اول:** [۱۸۴۳] جماعت از مستحبات اکیده در تمام فرائض مخصوصاً فریضه‌ی یومیّه است بالاخص در صبح و عشاءین تاکید بیشتر شده است.

**مسئله دوم:** [۱۸۴۴] جماعت در اصل شریعت بذاته واجب نیست لکن در جمعه با شرایط آن شرط انعقاد جمعه بوده واجب است.

**مسئله سوم:** [۱۸۴۵] جماعت در نمازهای نافله جائز نیست حتی اگر توسط نذریا عهد، یا قسم واجب شده باشد الا در نماز استتقاء که برای نزول باران به جماعت تجویز شده است.

**مسئله چهارم:** [۱۸۴۶] در نماز عیدین نیز جماعت بقصد رجاء ثواب باید باشد والا اصل نماز عیدین در صحرا و فرادی می‌باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۸۴۷] ثواب جماعت بسیار عظیم است طوری که در حدیث آمده: اگر شمار نمازگزاران از ده نفر تجاوز کند اگر تمام درختان قلم شود و تمام دریاها مرکب گردد و تمام آسمانها کاغذ شود و تمام جن و انس و فرشته نویسنده شوند قادر نیستند ثواب یک رکعت آن را بنویسند.

## شروط جماعت

**مسئله اول:** [۱۸۴۸] در نماز جماعت اتحاد امام و مأموم شرط نیست چه از نظر نوع و چه از نظر کیفیت به توضیحی که داده شد.

**مسئله دوم:** [۱۸۴۹] نمازگزار یومیّه می‌تواند به امام که یومیّه می‌خواند اقتداء نماید، هر نماز یومیّه‌ای که باشد حتی اگر در قصر و اتمام یا اداء و قضاء اختلاف داشته باشد.

**مسئله سوم:** [۱۸۵۰] نمازگزار نماز آیات می‌تواند به امامی اقتداء نماید که او نیز نماز آیات می‌خواند، هر چند که آیات اختلاف داشته باشد یکی زلزله باشد و دیگری کسوف، یکی باد سرخ بسیار موحش و دیگری خسوف و هکذا.



**مسئله چهارم:** [۱۸۵۱] نماز گزاری که یومیّه می خواند نمی تواند به امام که نماز عیدین می خواند اقتداء نمایند و یا امامی که نمازهای آیات یا اموات یا احتیاط و طواف می خواند اقتداء نماید و بالعکس.

**مسئله پنجم:** [۱۸۵۲] نماز گزار بعضی از یومیّه ها نمی تواند بنا بر مشهور به امامی اقتداء نماید که بعض دیگر یومیّه را می خواند مثل اینکه امام اخفاتیّه بخواند و مأوم جهریه و یا برعکس و حتی نمی تواند نماز گزار جهریه یا اخفاتیّه به امام جهریه یا اخفاتیّه اقتداء نماید لکن به نظر می رسد که چنین اقتداهایی جائز باشد. اما مشروعیت جماعت در نماز طواف و نماز احتیاط محل اشکال است.

### سهویات مأوم

**مسئله اول:** [۱۸۵۳] اگر مأوم سرش را از رکوع به طور سهو بردارد، سپس برگردد بحال رکوع به هدف مشایعت امام ولی امام پیش از این که مأوم به رکوع برسد سرش را از رکوع بردارد نماز مأوم باطل نیست اگر چه احوط اتمام و سپس اعاده است.

**مسئله دوم:** [۱۸۵۴] اگر مأوم سرش را به طور سهو از سجده بردارد ولی بیند که امام هنوز در سجده است، سپس برگردد و بخیال این که سجده اول امام است لکن کشف شود که سجده دوم امام بوده، احتساب مأوم سجده اش را به عنوان سجده دوم محل اشکال بوده احتیاط در اتمام و سپس اعاده است.

**مسئله سوم:** [۱۸۵۵] اگر مأوم سرش را به طور سهو از سجده بردارد ولی بیند که امام هنوز در سجده است، سپس برگردد بخیال این که سجده سوم است لکن کشف شود که سجده اول بوده، سجده مأوم دوم محسوب بوده میان انفراد و اتمام مخیر است، اگر چه می تواند امام را در سجده دوم متابعت نماید؛ زیرا یک سجده رکن نیست؛ اما احوط اعاده است.

**مسئله چهارم:** [۱۸۵۶] اگر مأوم قبل از امام به طور عمد رکوع یا سجده نماید متابعت صورت نگرفته از ثواب جماعت محروم می شود.



**مسئله پنجم:** [۱۸۵۷] اگر مأوم قبل از امام به طور سهو رکوع یا سجده نماید و جواب عود به سوی قیام یا جلوس، سپس رکوع یا سجود خالی از وجه نیست لکن احوط اعاده است.

### وظایف مأوم

**مسئله اول:** [۱۸۵۸] بر مأوم واجب نیست که در حال قرائت امام طمأنینه داشته باشد اگر چه احوط طمأنینه است.

**مسئله دوم:** [۱۸۵۹] بر مأوم واجب نیست که در حال قرائت امام در رکعت دوم مبادرت به سوی قیام حال قرائت امام نماید بلکه می تواند سجودش را قدری طولانی نماید و سپس برخیزد ولو اینکه امام بعض قرائت را انجام داده باشد لکن سعی کند تأخیرش از امام تأخیر فاحش نشود، و الا از ثواب جماعت می ماند.

**مسئله سوم:** [۱۸۶۰] اگر مأوم در رکعت دوم امام را درک کند قرائتش بدوش امام بوده فقط در قنوت و تشهد امام را متابعت می نماید لکن احوط در هنگام تشهد تجافی می باشد تا امام برخیزد و در رکعت سوم حمد و سوره را خودش بخواند و آهسته بخواند ولو جهریه باشد چه امام حمد بخواند یا تسبیح.

**مسئله چهارم:** [۱۸۶۱] اگر مأوم در رکعت سوم یا چهارم امام را درک نماید بایستی حمد و سوره را خودش بخواند و اگر مهلت نمی دهد حمد تنها را بخواند و اگر آن را هم مهلت نمی دهد می تواند قرائت حمد را تمام کند و رکوع را سریعتر انجام دهد تا در سجود به امام ملحق شود و این کار برایش احوط است تا نیت انفراد اگر چه جواز دارد.

**مسئله پنجم:** [۱۸۶۲] اگر در رکعت دوم یا چهارم می خواهد به جماعت ملحق شود لکن می داند که فرصت خواندن حمد و سوره یا حمد تنها را پیدا نمی تواند، می تواند صبر نماید تا امام نزدیک رکوع شود و آنگاه نیت کرده تکبیر گوید و با امام بر رکوع رود، درین جا قرائت از وی ساقط است.





## نماز جمعه

**مسئله اول:** [۱۸۶۳] نماز جمعه در عصر حضور امام ﷺ واجب تعیینی است و در عصر غیبت امام ﷺ واجب تخیری میان ظهر و جمعه و در عین حال جمعه افضل است و ظهر احوط و احوط احوط اتیان هر دو است لکن فتوی این است که با خواندن جمعه ظهر ساقط می شود.

**مسئله دوم:** [۱۸۶۴] نماز جمعه دو رکعت بوده، لکن با دو خطبه قبل از دو رکعت چهار رکعت به حساب می آید، زیرا: دو خطبه نیز جزء نماز بوده مثل اصل نماز واجب است.

**مسئله سوم:** [۱۸۶۵] جمعه با پنج نفر به شمول امام منعقد می شود، اگر چه بعضی از فقها هفت نفر گفته اند لکن با هفت نفر افضل می شود در فضیلت خود از ظهر نه این که فتوی باشد، اما شرط انعقاد جمعه جماعت است و فرادی اقامه نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۱۸۶۶] در جمعه شرط است که در نزدیکی هایش به فاصله کمتر از سه میل که همان یک فرسخ است جمعه دیگری منعقد نشود والا جمعه ی لاحق صحیح واقع نشده ظهر معین است و فاصله شرعیّه بحسب کیلومتر متعارف نزدیک (۵۵۰۰) متر است.

**مسئله پنجم:** [۱۸۶۷] اگر از پنج نفر قبل از رکعتین نماز عددی کسر شود و جبران نگردد، شرایط جمعه بهم خورده ظهر معین است، لکن در بیشتر از حد نصاب غیبت افراد ضرر وارد نمی کند.

## خطابه و خطیب

**مسئله اول:** [۱۸۶۸] واجب است که هر دو خطبه قبل از نماز باشد، چنانچه بعد از نماز واقع نماید باطل است.

**مسئله دوم:** [۱۸۶۹] واجب است که خطیب حین ایراد خطبه «ایستاده» باشد چنانچه عاجز باشد از قیام، غیرش امام می شود و اگر به جز عاجز کسی دیگری موجود نباشد که بتواند خطابه بخواند و امامت نماید ظهر متعین است.



**مسئله سوم:** [۱۸۷۰] واجب است خطیب و امام «یک نفر» باشد، بناءً نمی شود یک نفر خطبه بخواند و دیگری نماز دهد.

**مسئله چهارم:** [۱۸۷۱] واجب است که خطیب حین خطبه «رفع صوت» نماید تا مؤمنین بشنود ولو توسط بلندگو باشد، بناءً اخفات جائز نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۸۷۲] واجب است که مأمومین حین خطابه «اصغاء» نمایند که عبارت از گوش دادن خطبه است بلکه احوط اخفات است که عبارت از ترک تکلم و سکوت باشد.

### شرایط خطبه

**مسئله اول:** [۱۸۷۳] در هر دو خطبه، نخست حمد الهی و ثناء بر او واجب است و مستحب است که تحمید بلفظ جلاله باشد اگرچه فتوی جواز آن است به هر لفظ که دال بر ستایش و حمد باشد.

**مسئله دوم:** [۱۷۴۸] بعد از حمد و ثناء الهی درود بر پیامبر ﷺ و آل اطهارش در خطبه اول احوط است و در خطبه دوم فتوی.

**مسئله سوم:** [۱۸۷۴] بعد از حمد و ثناء الهی و درود بر پیامبر ﷺ و خاندان پاکش توصیه به تقوی الهی در خطبه اول بنا بر فتوی و در خطبه دوم بنا بر احوط وارد شده است.

**مسئله چهارم:** [۱۸۷۵] در خطبه اول خواندن سوره کوچک بنا بر فتوی و در دوم درود بر ائمه هدی علیهم صلوات الله بعد از درود بر پیامبر ﷺ و استغفار برای مؤمنین و مؤمنات شایسته و احوط است، بهتر است یکی از خطب امیر مؤمنان علیه السلام یا سایر ائمه اهل البیت علیهم السلام انتخاب شود.

**مسئله پنجم:** [۱۸۷۶] احوط این است که خطبه مشتمل بر حمد و ثناء الهی به زبان عربی باشد اگرچه مستمعین عرب زبان نباشند لکن توصیه به غیر عربی نیز جائز است، اگرچه احوط است که وعظ و ذکر مصالح مسلمین به سمع مأمومین به زبان خودشان رسانده شود.



## خطبه و محتوای آن

**مسئله اوّل:** [۱۸۷۷] اگر خطبه‌ها را قبل از زوال اقامه نماید طوری که مقارن ختم خطبه‌ها زوال صورت گیرد چنین کاری جائز است لکن احوط این است که خطبه‌ها را مقارن زوال اقامه نماید.

**مسئله دوّم:** [۱۸۷۸] هر دو خطبه بایستی قبل از نماز واقع شود و چنانچه اوّل نماز اقامه شود بعداً خطبه‌ها، چنین نمازی باطل است، بلی اگر جهلاً و سهواً چنین امری اتفاق بیفتد و وقت هم ضیق نشده باشد می‌تواند نماز دیگری بعد از دو خطبه بخواند و جمعه به حساب آید.

**مسئله سوّم:** [۱۸۷۹] شایسته است که در خطبه‌ها مصالح دینی و دنیایی مسلمین بحث شود و اخباریکه مربوط بلاد مسلمین می‌شود و حتی فراتر از بلاد مسلمین از آن دست خبرهائی که در سرنوشت مسلمین دخیل باشند یادآوری شود، و آنچه از امور معاش، معاد، اقتصاد، بازار و سیاست که در استقلال مسلمین و کیان آن‌ها دخالت دارند گوش زد شود.

**مسئله چهارم:** [۱۸۸۰] معاملاتى که با سایر ملل انجام می‌شود، یا روابطی که ایجاد می‌گردد یا پیمان‌هائیکه منعقد می‌شود و آنچه مربوط می‌شود به سلب امنیت، حقوق و استقلال کشورهای اسلامی و زمینه‌ساز استحمار، استثمار و استعمار افراد یا اجتماعات اسلامی می‌شود تحذیر شود و آنچه موجب حفظ کیان و بیضه اسلام می‌شود تأکید گردد.

**مسئله پنجم:** [۱۸۸۱] خطبه‌های جمعه از مواقف عظیم بوده مانند: سایر مواقف چون: عرفه، مزدلفه، منا، عیدیدن و اربعین ائمه هدی (ع) است که از آن به نفع اسلام و مسلمین در جهت حفظ مواضع یا سایر شئون زندگی فردی و اجتماعی مسلمین استفاده شود و اسلام دین سیاست است با تمام شئونش و جدایی دین از سیاست شعار جاهلین به اسلام است.

## شرایط وجوب جمعه

**مسئله اوّل:** [۱۸۸۲] نماز جمعه بر مکلف مرد آزاد حاضر سالم از مرض و کوری و جوان و میانه سال واجب است، بناء بر صغیر، زن، کنیز یا غلام، مسافر، مریض و نابینا و کهن سال ناتوان واجب نیست.



**مسئله دوم:** [۱۸۸۳] نماز جمعه به کسی که فاصله‌اش تا محل نماز بیشتر از دو فرسخ است واجب نیست و نیز کسی که حضور در نماز برایش حرجی و با مشکلات شدیده باشد واجب نیست، لکن از تمام این افرادی که درین دو مسئله ذکر شد نماز صحیح است و جمعه منعقد شده از ظهر کفایت می‌کند.

**مسئله سوم:** [۱۸۸۴] عدد نماز جمعه با اطفال، زن، مسافر، برده، مریض و نابینا و کهن سال ناتوان تکمیل نمی‌شود، یعنی: هرگاه نفر پنجم یکی از این افراد باشد نماز جمعه منعقد نشده ظهر معین است ولو اینکه مسافر قصد اقامت نماید و طفل ممیز باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۸۸۵] خنثی مشکل نمی‌تواند مکمل عدد باشد و نمی‌تواند امام جمعه قرار گیرد و چنانچه احد اعداد باشد جمعه منعقد نشده ظهر معین است.

**مسئله پنجم:** [۱۸۸۶] چنانچه تمام مأمومین اطفال یا زن‌ها یا مسافران باشند جمعه منعقد نشده ظهر معین است و نماز جمعه همانگونه که بر اهل شهرها با شرایط مذکوره واجب است بر اهل روستاها نیز با شرائط مذکوره واجب است.

### شرایط جمعه

**مسئله اول:** [۱۸۸۷] آنچه در نماز جماعت شرط بود و اعتبار داشت در نماز جمعه نیز شرط است و اعتبار دارد و آنچه در امام جماعت شرط بود و اعتبار داشت در امام جمعه نیز شرط است و اعتبار دارد، لکن امامت اطفال برای اطفال در جماعت صحیح بوده اما در جمعه صحیح نیست و همچنان است امامت زن در مثل خودشان اگر قائل بجواز شویم در جماعت صحیح بود؛ اما در جمعه صحیح نیست.

**مسئله دوم:** [۱۸۸۸] در نماز جمعه دو قنوت است یکی قبل از رکوع و دیگری بعد از رکوع رکعت ثانیه و نیز جهر خواندن حمد و سوره در هر دو رکعت با اینکه بجای نماز اخفاتیه است که ظهر باشد و مستحب است خواندن سوره جمعه در رکعت اولی و سوره منافقین در رکعت ثانیه، اگرچه می‌تواند به سه آیه در هر سوره اکتفا نمود.



**مسئله سوّم:** [۱۸۸۹] آنچه در نمازهای یومیّه شرط و معتبر بود از شرائط، موانع، قواطع، شک، سهو و شروط قرائت و غیره در نماز جمعه نیز شرط و معتبر است، یعنی احکام طهارت و نماز در نماز جمعه مطالعه شود.

**مسئله چهارم:** [۱۸۹۰] اذان ثالث در نماز جمعه حرام و بدعت است که در بعضی از رساله‌ها به اذان دوّم تعبیر شده است لکن در حقیقت اذان سوّم است نه دوّم، یعنی: اوّل اذان اعلام است که مربوط دخول وقت و زوال است و دوّم اذان نماز است که برای نمازهای واجب مستحب است، سوّم اذانی است که در عصر بعضی از خلفاء به خاطر دیر آمدنش در نماز از سوی آنشخص دستور داده شده که بعد از آن مرسوم گردید، نظیر: تراویح.

**مسئله پنجم:** [۱۸۹۱] اطاله نماز جائز نیست بآن اندازه که وقت نماز فوت شود و آن عبارت از امتداد سایه قامت انسان است باندازه دو قدم در نقاط خط استوا، البته این عدم جواز تأخیر در عصر حضور امام علیه السلام است که نماز واجب تعیینی است.

### احکام متفرّقه

**مسئله اول:** [۱۸۹۲] امام جمعه بایستی میان دو خطبه مکثی انجام دهد و بهتر است بنشیند تا دو خطبه عرفاً از هم دیگر تفکیک شود.

**مسئله دوّم:** [۱۸۹۳] شخص حاضری که زوال را در یک شهری که جمعه اقامه می‌شود درک نماید مستحب است سفر نکند تا از ثواب جمعه نماند.

**مسئله سوّم:** [۱۸۹۴] اگر امام را در رکوع رکعت اول درک کند فتوی صحت نماز جمعه است اگرچه خطبتین را درک نتوانسته لکن احوط این است که ظهر را هم بخواند.

**مسئله چهارم:** [۱۸۹۵] اگر در رکوع رکعت ثانیّه امام را درک کند، یک رکعت را با امام و رکعت دیگر را تنها بخواند و نمازش صحیح است لکن احوط در این صورت هم خواندن نماز ظهر است.



**مسئله پنجم:** [۱۸۹۶] اگر یک نماز جمعه را از باب غفلت و بی‌خبری در کمتر از فاصله شرعی برگزار کنند هر دو نماز صحیح است.

### شایستگیهای خطیب

**مسئله اول:** [۱۸۹۷] شایسته است که خطیب بیان رسا و زیبا، فصاحت کلمات و بلاغت کلام داشته باشد.

**مسئله دوم:** [۱۸۹۸] شایسته است که خطیب خوش فکر، خوش سلیقه، خوش لباس، خوش رفتار و خوش بیان باشد.

**مسئله سوم:** [۱۸۹۹] شایسته است که خطیب آشنا به اوضاع و احوال جامعه، آگاه به مسائل زمان و تحلیل‌گر اوضاع اجتماعی و سیاسی باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۹۰۰] شایسته است که خطیب مصالح مسلمین را با عبارات همه فهم بیان کرده دردهای اجتماع را بشناسد و خود نیز دردمند باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۹۰۱] شایسته بلکه فتوی است که خطیب شجاع بوده از تهدیدها نترسد و بر اثر ترس حقایق را کتمان و از اظهار آن هراس ننماید.

### شایستگیهای خطیب (۲)

**مسئله اول:** [۱۹۰۲] شایسته است که خطیب از اخلال گران و فتنه‌انگیزان هراس نکند.

**مسئله دوم:** [۱۹۰۳] شایسته است که خطیب در بیان حق صراحت لهجه داشته باطل را سرکوب کند.

**مسئله سوم:** [۱۹۰۴] شایسته است که خطیب تطمیع نشده افراد صاحب مقام و صاحب ثروت بر او مسلط نشوند.

**مسئله چهارم:** [۱۹۰۵] شایسته است که خطیب از مزاح و شوخی‌های سبک‌کننده پرهیز کند تا کلامش بی‌اثر نگردد.



**مسئله پنجم:** [۱۹۰۶] شایسته است که خطیب مؤدب به آداب اسلامی بوده اخلاق اولیاء را داشته باشد تا کلام او تأثیر نماید.

### شایستگیهای خطیب (۳)

**مسئله اول:** [۱۹۰۷] شایسته است برای خطیب که حافظ اوقات نمازها بوده شرکت در جماعاتش بیشتر باشد.

**مسئله دوم:** [۱۹۰۸] شایسته است که خطیب از چیزهایی که موجب وهن خود و وهن خطبه او شود ولو مباح باشد، نظیر: مزاح مفرط و سیگرت کشیدن مثلاً پرهیز نماید.

**مسئله سوم:** [۱۹۰۹] شایسته است که خطیب از سخنان سُست و بی پایه که قابل دفاع نیست، پرهیز کند و فاصله میان قول و عمل را بردارد.

**مسئله چهارم:** [۱۹۱۰] شایسته است که خطیب از هوای نفس، ریا، عُجب، خود برترینی، تکبر و امثال اینها بدور باشد.

**مسئله پنجم:** [۱۹۱۱] شایسته است که خطیب از ریاست طلبیها، ستایش مقامات و امثالش به دور بوده برای رضای خدا کار کند.

### مستحبات حال خطبه

**مسئله اول:** [۱۹۱۲] مستحب است برای نمازگزاران و هم برای امام جمعه که در حال خطبه با وضو باشند.

**مسئله دوم:** [۱۹۱۳] مستحب است که امام جمعه در حال خطبه کلامی نگوید که خارج از خطبه باشد.

**مسئله سوم:** [۱۹۱۴] مستحب است امام جمعه با لباس نظیف، خوشبو، معمم و با تکیه به شمشیر، تفنگ و یا عصا خطابه را ایراد کند.



**مسئله چهارم:** [۱۹۱۵] مستحب است امام جمعه قبل از خطبه و بعد از خطبه به نمازگزاران سلام نماید.

**مسئله پنجم:** [۱۹۱۶] مستحب است امام جمعه در حال خطبه مقابل نمازگزاران قرار گرفته مأمومین را استقبال کند و همچنان مأمومین امام را استقبال نمایند.

### مستحبات حال خطبه (۲)

**مسئله اول:** [۱۹۱۷] مستحب است نمازگزاران در شرکت نمودن در خطبه نماز مسابقه گذاشته از هم دیگر پیشی بگیرند.

**مسئله دوم:** [۱۹۱۸] مستحب است امام جمعه در خطبه برای سعادت جامعه اسلامی و ائمت مسلمه دعا نماید.

**مسئله سوم:** [۱۹۱۹] مستحب بلکه فتوی بر این است که در خطبه برای نمازگزاران و خودش استغفار نماید.

**مسئله چهارم:** [۱۹۲۰] مستحب است برای نمازگزاران و برای امام جمعه که در حال خطبه زیاد به چپ و راست التفات نکنند.

**مسئله پنجم:** [۱۹۲۱] مستحب است خطبه را روان طرح کرده از استعمال کلمات نامأنوس، پیچیده و غریب پرهیز کند.



# مسائل روزه







## اقسام روزه

- مسئله اول:** [۱۹۲۲] یکی از اقسام روزه «روزه واجب» است که در جایش شرح داده می‌شود.
- مسئله دوم:** [۱۹۲۳] یکی از اقسام روزه «روزه حرام» است که در جایش شرح داده می‌شود.
- مسئله سوم:** [۱۹۲۴] یکی از اقسام روزه «روزه مستحب» است که در جایش شرح داده می‌شود.
- مسئله چهارم:** [۱۹۲۵] یکی از اقسام روزه «روزه مکروه» است که در جایش شرح داده می‌شود.
- مسئله پنجم:** [۱۹۲۶] یکی از اقسام روزه «روزه مباح» است که در جایش شرح داده می‌شود.

## روزه‌های واجب

- مسئله اول:** [۱۹۲۷] روزه «ماه مبارک رمضان» واجب است و افضل روزه‌ها که در جایش شرح داده می‌شود.
- مسئله دوم:** [۱۹۲۸] روزه «بدل قربانی» واجب است که در جایش شرح داده می‌شود.
- مسئله سوم:** [۱۹۲۹] روزه «کفاره و قضاء» واجب است که در جایش شرح داده می‌شود.
- مسئله چهارم:** [۱۹۳۰] روزه «روز سوّم اعتکاف» واجب است که در جایش شرح داده می‌شود.
- مسئله پنجم:** [۱۹۳۱] روزه «نذر، عهد و قسم» واجب است که در جایش شرح داده می‌شود.

## روزه‌های حرام

- مسئله اول:** [۱۹۳۲] روزه «وصال» حرام است که از شام تا شام به قصد ورود در شرع نیت کند و اگر سحری خوردن مستحب است به خاطر نیفتادن در روزه وصال است.
- مسئله دوم:** [۱۹۳۳] روزه «سکوت» حرام است که از شام تا شام سخن نگوید و این روزه ریشه در سکوت مریم مقدّس دارد که در مسیحیت رواج دارد و در اسلام هم کم و بیش سرایت کرد.
- مسئله سوم:** [۱۹۳۴] روزه «وفا به نذر معصیت» حرام است هر چند که در معصیت نذر صادق نیست لکن مسامحه نذر اطلاق می‌شود مثل این که نذر کند هرگاه فلان کار خلاف را کردم روزه بگیرم.



**مسئله چهارم:** [۱۹۳۵] روزه «ایام تشریق» (۱۱، ۱۲ و ۱۳) حرام است، لکن برای کسانی که در منا هستند چه ناسک باشند یا نباشند.

**مسئله پنجم:** [۱۹۳۶] روزه «روز آخر شعبان» را به نیت رمضان گرفتن حرام است.

### روزه‌های مکروه

**مسئله اول:** [۱۹۳۷] روزه «روز عاشورا» مکروه است چون بنی‌امیه آن روز را عید مذهبی اعلان کردند و روزه را در آن ریشه حدیثی دادند که دروغ محض است، استغفرالله که روز مصیبت عظمی روز مبارک و عید باشد که اگر کسی به ریشه مسئله واقف باشد و با علم و عمد روزه بگیرد حرام است.

**مسئله دوم:** [۱۹۳۸] روزه «مستحبی میهمان» بدون اذن میزبان مکروه است چون موجب وهن صاحب منزل و سوء ظن او می‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۹۳۹] روزه «مستحبی اولاد» هرچند پایین برود بدون اذن پدر هرچند بالا برود که موجب اذیت نباشد مکروه است، و الا حرام می‌باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۹۴۰] روزه «مستحبی اولاد» هرچند پایین برود بدون اذن مادر هرچند بالا برود مکروه است.

**مسئله پنجم:** [۱۹۴۱] روزه «روز عرفه» در صورتی که موجب ضعف ناسک از دعا و آداب عرفه باشد، و الا مکروه نیست.

### روزه‌های مستحب

**مسئله اول:** [۱۹۴۲] روزه روز «عید غدیر»<sup>۱</sup> روز «مبعث»<sup>۲</sup> و روز «عرفه»<sup>۳</sup> برای کسی که ضعیف نمی‌شود مستحب است.

۱ - ۱۸ ذیحجة الحرام.

۲ - ۲۷ رجب المرجب.

۳ - ۹ ذیحجة الحرام.



**مسئله دوّم:** [۱۹۴۳] روزه روز «دحوی الارض»<sup>۱</sup>، روز «میلاد نبی اکرم ﷺ»<sup>۲</sup> و روز «مباهله»<sup>۳</sup>

مستحب است.

**مسئله سوّم:** [۱۹۴۴] روزه «ایام البیض»<sup>۴</sup>، روز «پنجشنبه و جمعه» و روزه اوّل ذیحجه تا نهم مستحب

است.

**مسئله چهارم:** [۱۹۴۵] روزه روز «پنجشنبه اوّل» و «پنجشنبه آخر هر ماه» قمری و روزه «چهارشنبه»

دهه سوّم هر ماه قمری مستحب است.

**مسئله پنجم:** [۱۹۴۶] روزه ماه «رجب» و «شعبان» و روزه «اوّل» و «دوّم» محرم مستحب است و

روزه روزهای غیر حرام، مستحب و مکروه «مباح» است.

### شرایط صحت روزه

**مسئله اوّل:** [۱۹۴۷] «اسلام» شرط صحت روزه است، بناءً از کافر صحیح نیست الا بعد از اسلام

آوردن.

**مسئله دوّم:** [۱۹۴۸] به نظر مشهور «ایمان» شرط دیگر صحت روزه است بناءً از غیر مومن صحیح

نیست، لکن به نظر این جانب صحیح است و ایمان شرط «کمال» و «قبول» و «بالا رفتن» اعمال است نه

شرط اصل صحت.

**مسئله سوّم:** [۱۹۴۹] «عقل» شرط دیگر صحت است، بناءً روزه مجنون صحیح نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۹۵۰] «خلو از حیض» یا عادت زنانگی و قاعدگی شرط صحت است، بناءً روزه

حائض صحیح نیست.

۱- ۲۵ ذیقعدة الحرام.

۲- ۱۷ ربیع الأوّل.

۳- ۲۴ ذیحجة الحرام.

۴- ۱۳، ۱۴ و ۱۵ ذیحجة الحرام.



**مسئله پنجم:** [۱۹۵۱] «خلو از نفاس» شرط دیگر صحت روزه است، بناءً روزه زنی که زایمان کرده تا روز دهم صحیح نیست.

### شرایط وجوب روزه

**مسئله اول:** [۱۹۵۲] «اسلام» همانگونه که شرط صحت روزه بوده شرط «وجوب» نیز می باشد.

**مسئله دوم:** [۱۹۵۳] «ایمان» هر چند شرط صحت به نظر این جانب نبود، لکن شرط وجوب می باشد.

**مسئله سوم:** [۱۹۵۴] «بلوغ» شرط وجوب روزه است و از اطفال روزه صحیح است هر چند بر آنها واجب نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۹۵۵] «خلو از حیض» همانگونه که شرط صحت روزه بود شرط وجوب نیز است بناءً بر حائض واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۹۵۶] «خلو از نفاس» همانگونه که شرط صحت روزه بود شرط وجوب نیز است بناءً بر نفساء واجب نیست.

### موارد سقوط روزه

**مسئله اول:** [۱۹۵۷] از کسی که روزه برایش ضرر دارد، «روزه ضرری» ساقط است، همچنان از کسی که مریض است.

**مسئله دوم:** [۱۹۵۸] از کسی که روزه برایش سخت، دشوار و حرجی است، «روزه حرجی» ساقط است، همچنان از اطفال و مجانین.

**مسئله سوم:** [۱۹۵۹] از کسی که «پیر» و ناتوان است (شیخ و شیخه) روزه ساقط است، همچنان از حائض و نفساء.

**مسئله چهارم:** [۱۹۶۰] از کسی که دیابت داشته تشنگی مفرط برایش عاید می شود (عطاش) روزه ساقط است یا زنی که زایمانش نزدیک شده (حامل المقرب) و روزه برای خود یا طفلش ضرر دارد.



**مسئله پنجم:** [۱۹۶۱] از کسی که «مسافر» است روزه ساقط است الا کسی که نذر کرده در سفر روزه بگیرد.

### شرایط نیت

**مسئله اول:** [۱۹۶۲] یکی از شرایط وجودی نیت روزه «قربت» یا نزدیک شدن معنوی به خداوند است که «قربت مطلقه» کافی است.

**مسئله دوم:** [۱۹۶۳] یکی دیگر از شرایط وجودی نیت روزه «اخلاص» یا شریک نساختن کسان یا اغراض دیگر در روزه است که اخلاص شرط صعود است.

**مسئله سوم:** [۱۹۶۴] یکی دیگر از شرایط وجودی نیت روزه «تعیین» یا جداسازی روزه خاص از سایر روزه‌ها است.

**مسئله چهارم:** [۱۹۶۵] یکی از شرایط عدمی نیت روزه «نبود ریا» است که آفت عمل بوده ناپود کننده است لکن عجب ضرر ندارد هر چند از کمال عمل می‌کاهد.

**مسئله پنجم:** [۱۹۶۶] یکی دیگر از شرایط «عدمی» نیت روزه «نبود موارد سقوط» روزه است، مانند: سفر، حیض، نفاس، ضرر، حرج و امثالش.

### چگونگی نیت

**مسئله اول:** [۱۹۶۷] نیت «شب اول» ماه مبارک رمضان همه ماه را کفایت می‌کند، بناء هر شب لازم نیست تجدید نیت نماید.

**مسئله دوم:** [۱۹۶۸] زمان نیت تا «طلوع فجر» است و تأخیر جائز نیست، بناء اگر در طول روز خواب هم باشد مشکل ایجاد نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۹۶۹] در نیت رمضان و قضای آن «قصد وجوب» لازم نیست، الا در صورتی که قضاهاى دیگری هم به‌گردن داشته باشد که در آن صورت تعیین لازم است.

**مسئله چهارم:** [۱۹۷۰] اگر در ماه رمضان نیت کند که «روزه مشروع» می‌گیرم کفایت می‌کند.



**مسئله پنجم:** [۱۹۷۱] اگر در ماه رمضان نیت «مافی الذمه» نماید نیز کفایت می‌کند.

### نیت روزه

**مسئله اول:** [۱۹۷۲] اگر از روی جهل و فراموشی نیت نکند لکن قبل از باطل شدن متوجه شود به قصد قربت و قبولی نیت کرده روزه را دوام دهد لکن قضاء هم نماید.

**مسئله دوم:** [۱۹۷۳] اگر یوم الشک را به نیت آخر شعبان روزه بگیرد و در واقع آن روز از رمضان باشد از رمضان حساب می‌شود.

**مسئله سوم:** [۱۹۷۴] اگر یوم الشک را به نیت رمضان روزه بگیرد باطل است.

**مسئله چهارم:** [۱۹۷۵] اگر یوم الشک را به نیت رمضان رجاء و ثواباً روزه بگیرد بنا بر اقرب صحیح است.

**مسئله پنجم:** [۱۹۷۶] اگر روزه یوم الشک را بخواهد افطار کند لکن متوجه شود که رمضان است تجدید نیت کرده ادامه دهد و قضا هم نماید.

### نیت‌های مبطل

**مسئله اول:** [۱۹۷۷] اگر «نیت منافی» نماید روزه باطل است، یعنی اگر بگوید: «روزه نمی‌گیرم» یا «افطار می‌کنم» نیت منافی حساب می‌شود.

**مسئله دوم:** [۱۹۷۸] اگر «نیت تعلیقی» نماید بازهم باطل است، یعنی بگوید: «اگر فلانی آمد روزه می‌گیرم» ولو آمدنش قطعی باشد.

**مسئله سوم:** [۱۹۷۹] اگر «نیت انصرافی» نماید بازهم باطل است، یعنی بگوید: «از روزه منصرف می‌شوم».

**مسئله چهارم:** [۱۹۸۰] اگر «نیت ترامی» نماید بازهم باطل است، یعنی از نیت یک‌روزه به روزه دیگر و از آن به روزه سوم تغییر نیت نماید.





**مسئله پنجم:** [۱۹۸۱] اگر در روزه رمضان «نیت عدول» نماید باطل کننده است چه هر دو واجب باشد یا مستحب یا مختلف.

### تردید، قطع و تجزی

**مسئله اول:** [۱۹۸۲] «تردید در نیت» منافی استمرار بوده باطل کننده است، یعنی بگوید: «روزه بگیرم یا نگیرم» و همین طور متحیر بماند.

**مسئله دوم:** [۱۹۸۳] «قطع نیت» نیز منافی استمرار بوده باطل کننده است، یعنی بگوید: ساعت ۱۲ روزه را قطع نموده از التزام نفسی بیرون می شوم.

**مسئله سوم:** [۱۹۸۴] اگر بگوید: مفطر انجام می دهم، «تجزی در نیت» گفته می شود و چنانچه انجام بدهد باطل کننده است و الا مبطل نیست.

**مسئله چهارم:** [۱۹۸۵] اگر بگوید: زیر شاور می روم و به اعتقادش زیر شاور رفتن مبطل روزه باشد بازهم تجزی گفته می شود لکن مبطل نیست.

**مسئله پنجم:** [۱۹۸۶] در هر قسمتی از روز اگر ریا داخل در نیت باشد به حکم قطع نیت بوده باطل کننده است، اما سمعه و عجب باطل کننده نیست هر چند که از ثواب آن می کاهد.

### مبطلات روزه

**مسئله اول:** [۱۹۸۷] «خوردن» و «آشامیدن» مبطل است که در محلّش بحث می شود.

**مسئله دوم:** [۱۹۸۸] «جماع» و «استمناء» مبطل است که در محلّش بحث می شود.

**مسئله سوم:** [۱۹۸۹] «دروغ بستن» به خدا و رسولش و «فروبردن سر در آب» مبطل است که در محلّش بحث می شود.

**مسئله چهارم:** [۱۹۹۰] «باقی ماندن بر جنابت» تا اذان صبح و «رساندن غبار غلیظ به حلق» مبطل است که در محلّش بحث می شود.

**مسئله پنجم:** [۱۹۹۱] «قی» و «اماله» مبطل است که در محلّش بحث می شود.



## خوردن و آشامیدن

**مسئله اول:** [۱۹۹۲] خوردن و آشامیدن «عمدی» مبطل روزه است، بناءً اکل و شرب سهوی و اشتباهی باطل کننده نیست.

**مسئله دوم:** [۱۹۹۳] فرق ندارد که مأكول و مشروب «متعارف» باشد، مانند: نان و آب یا غیرمتعارف، مانند: شیر درخت یا ریگ بیابان.

**مسئله سوم:** [۱۹۹۴] فرق ندارد که مأكول و مشروب «کم» باشد یا «زیاد» ولو یک دانه گندم باشد.

**مسئله چهارم:** [۱۹۹۵] فرق ندارد که مأكول و مشروب «حلال» باشد یا «حرام»، «مکروه» یا «مستحب».

**مسئله پنجم:** [۱۹۹۶] فرق ندارد که مأكول و مشروب از طریق «طبیعی» باشد، مانند: طریق دهان یا «غیرطبیعی» مانند: طریق بینی.

## جماع

**مسئله اول:** [۱۹۹۷] «جماع» یا همبستر شدن «عمدی» مبطل روزه است، بناءً دخول بدون قصد و عمد مانند این که قصد تفحید (رانمالی) داشته بدون اختیار دخول صورت گرفته مبطل نیست.

**مسئله دوم:** [۱۹۹۸] جماع به مقدار «ختنه گاه» مبطل است، نه کمتر از آن در صورتی که انزال صورت نگیرد، و الا به خاطر انزال باطل می شود نه به خاطر جماع.

**مسئله سوم:** [۱۹۹۹] جماع با «انسان» باشد یا «حیوان» مبطل است، از پشت یا از پیش، مرد باشد یا زن فرقی ندارد.

**مسئله چهارم:** [۲۰۰۰] جماع با «مرده» باشد یا «زنده» مبطل است، با انزال باشد یا بدون انزال فرقی ندارد.

**مسئله پنجم:** [۲۰۰۱] جماع مبطل است، «فاعل» باشد یا «مفعول» فرقی ندارد.

## استمناء

**مسئله اول:** [۲۰۰۲] اگر انسان با خود کاری کند که منجر به خروج منی از او شود «استمناء» گفته شده مبطل روزه است.

**مسئله دوم:** [۲۰۰۳] نگاه با شهوت، بوسیدن، دست‌مالی و سایر کارهایی که موجب خودارضایی شود استمناء بوده مبطل روزه است.

**مسئله سوم:** [۲۰۰۴] اگر انسان با خود تصوّراتی نماید یا عکس‌هایی را مشاهده نماید که موجب انزال شود به حکم استمناء بوده مبطل روزه است.

**مسئله چهارم:** [۲۰۰۵] اگر بدون این که هیچ کاری کرده باشد منی سبقت گرفته جنب شود مبطل نیست هر چند که عادتش هم بوده باشد.

**مسئله پنجم:** [۲۰۰۶] کسی که در روز محتلم شده در صورتی که می‌داند اگر استبراء نماید منی خارج می‌شود به حکم استمناء مبطل نیست لکن بعد از غسل جنابت، جنابت جدید حساب شده مبطل است.

## دروغ بستن

**مسئله اول:** [۲۰۰۷] اگر کسی سخنی را به دروغ به خدا (ج)، پیامبر (ص)، یا امام معصوم (ع) نسبت دهد که آنان نگفته باشند، مبطل روزه است.

**مسئله دوم:** [۲۰۰۸] اگر کسی سخنی را به دروغ به سایر انبیاء عظام یا اوصیای کرام نیز نسبت دهد که آنان نگفته باشند، نیز مبطل روزه است.

**مسئله سوم:** [۲۰۰۹] فرقی ندارد که سخن دروغ در مورد حلال و حرام باشد یا در مورد نصایح و مواعظ در هر صورت مبطل روزه است.

**مسئله چهارم:** [۲۰۱۰] اگر سخنی را به قصد دروغ به افراد فوق نسبت دهد لکن در واقع راست باشد باز هم مبطل روزه است؛ اما عکس مسئله مبطل نیست.



**مسئله پنجم:** [۲۰۱۱] اگر دروغ گو بلافاصله پشیمان شده توبه کند سودی به حالش نداشته روزه اش باطل است.

### فروردن سر در آب

**مسئله اول:** [۲۰۱۲] اگر روزه دار با علم و عمد سرش را زیر آب نماید مضاف باشد یا مطلق فرق نکرده مبطل روزه است.

**مسئله دوم:** [۲۰۱۳] اگر نصف سرش را یک دفعه و نصف دیگر را دفعه دیگر زیر آب نماید باطل کننده نیست.

**مسئله سوم:** [۲۰۱۴] اگر کسی را مجبور سازد و یا فراموش کرده باشد که روزه است سرش را زیر آب کند مبطل نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۰۱۵] اگر سرش را داخل شیشه یا پلاستیک نماید، مانند: غواصان و زیر آب رود روزه اش باطل نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۰۱۶] اگر کسی در ماه رمضان غسل ارتماسی نماید، غسل و روزه اش باطل است لکن زیر شاور رفتن مبطل نیست.

### رساندن غبار غلیظ به حلق

**مسئله اول:** [۲۰۱۷] اگر غبار غلیظ به حلق روزه داری برسد که می توانسته جلوگیری نماید، مبطل روزه است.

**مسئله دوم:** [۲۰۱۸] دود غلیظ بنا بر احوط ملحق به غبار غلیظ است.

**مسئله سوم:** [۲۰۱۹] اگر روزه دار فراموش کرده یا از آن غفلت نموده غباری به حلقش برسد روزه باطل نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۰۲۰] دود نیز بنا بر احوط حکم غبار را داشته مبطل روزه است.



**مسئله پنجم:** [۲۰۲۱] بخار آب که از دیگ یا ظرف آبجوش متصاعد می شود مبطل نیست، الا در صورتی که در داخل دهان مجتمع شده آب شود سپس آن را ببلعد.

### باقی ماندن بر جنابت

**مسئله اول:** [۲۰۲۲] باقی ماندن بر جنابت تا اذان صبح با علم و عمد روزه رمضان را باطل می کند نه غیر رمضان را.

**مسئله دوم:** [۲۰۲۳] باقی ماندن بر حیض و نفاس نیز به حکم باقی ماندن بر جنابت است.

**مسئله سوم:** [۲۰۲۴] احتلام در روز ولو جنابت گفته می شود لکن مبطل نیست و خوابی که در آن محتمل شده خواب اول حساب نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۲۰۲۵] خواب سوم، چهارم و پنجم حکم خواب دوم را دارد که بعداً توضیح داده می شود.

**مسئله پنجم:** [۲۰۲۶] کسی که در شب جنب می شود و غفلت کرده می خوابد لکن از روی بی مبالاتی نیست، روزه اش باطل نیست.

### صور جنابت شبانه

**مسئله اول:** [۲۰۲۷] کسی که در شب رمضان جنب شده و مطمئن است اگر بخوابد بیدار می شود اگر اتفاقاً بیدار نشد روزه اش صحیح است.

**مسئله دوم:** [۲۰۲۸] کسی که در شب رمضان جنب شود و مطمئن نیست که اگر بخوابد بیدار می شود و بیدار هم نشد روزه اش قضاء و کفاره دارد.

**مسئله سوم:** [۲۰۲۹] کسی که در شب رمضان جنب شده و مطمئن است اگر بخوابد بیدار می شود و بیدار هم شده لکن دوباره خوابیده با اطمینانی که داشته برای بیداری و مجدداً بیدار هم شده، لکن برای بار سوم خوابیده، روزه را دوام داده قضاء هم نماید و بنابر احوط کفاره هم بدهد.



**مسئله چهارم:** [۲۰۳۰] کسی که در شب رمضان جنب شده و از بیدار شدن مطمئن نیست، جواز خوابیدن ندارد و اگر خوابید و بیدار نشد آن روز را به پایان رسانده قضاء کرده کفاره هم بدهد.

**مسئله پنجم:** [۲۰۳۱] ملاک کلی این است که در جنابت شبانه و اطمینان به بیداری جواز خوابیدن دارد و وجوب قضاء بستگی به تعدد داشته کفاره هم از سهل انگاری و بی مبالاتی ایجاد می شود.

### قی

**مسئله اول:** [۲۰۳۲] اگر روزه دار آنچه در معده دارد را بیرون بدهد «قی» گفته می شود و مبطل روزه است.

**مسئله دوم:** [۲۰۳۳] استفراغ، قی گفته نمی شود چون غیر اختیاری است و اختیار در ماهیت قی خوابیده است.

**مسئله سوم:** [۲۰۳۴] اگر کسی آروغ بزند و آنچه در فضای دهانش خارج شده دوباره بلعد مبطل روزه است، لکن نه از باب قی که از باب شرب.

**مسئله چهارم:** [۲۰۳۵] اگر چیزی را بخورد نظیر دانه قیمتی که مال غیراست و شارع حکم کند به بیرون آوردن آن، قی در این صورت مبطل روزه نیست هر چند قی گفته می شود چون رد مال غیر واجب است.

**مسئله پنجم:** [۲۰۳۶] اگر کسی غذای غیر را بدون اذنش خورده و غیر نزد حاکم مراجعه کرده حکم به قی نشده قیمت غذا را پرداخت نماید.

### اماله

**مسئله اول:** [۲۰۳۷] اگر چیزی را از راه غیر متعارف وارد روده و معده نماید «اماله» گفته می شود و مبطل روزه است.

**مسئله دوم:** [۲۰۳۸] اماله با چیزهای مایع و روان باطل کننده روزه است نه با چیزهای جامد و سخت.



**مسئله سوّم:** [۲۰۳۹] شیاف برای کاهش حرارت بدن به حکم اماله بوده مبطل روزه است.

**مسئله چهارم:** [۲۰۴۰] ادخال تریاک یا مواد مخدّر دیگر برای معتادان بنا بر احتیاط مبطل است نه از باب فتوی.

**مسئله پنجم:** [۲۰۴۱] اگر مواد را از مجرای زخم، یا مجرای بینی و یا مجراهای دیگر به هدف تداوی وارد روده یا معده نماید، اماله حساب می شود.

### مکروهات روزه

**مسئله اوّل:** [۲۰۴۲] «حمام رفتن» که موجب ضعف شود، «خون گرفتن» با حجامت یا بدون آن برای روزه دار مکروه است.

**مسئله دوّم:** [۲۰۴۳] «سر مه کشیدن» که خوف وصول به حلق در آن وجود دارد برای روزه دار مکروه است.

**مسئله سوّم:** [۲۰۴۴] «دود کردن» مانند: عود، سپند و امثال اینها و «بوییدن» مانند: عطر، مشک به ویژه گل نرگس برای روزه دار مکروه است.

**مسئله چهارم:** [۲۰۴۵] «نشستن زن» در آب و «تر کردن» لباس برای زن و مرد در ماه رمضان مکروه است.

**مسئله پنجم:** [۲۰۴۶] «بازی با زن‌ها»، لمس، بوسیدن، نگاه بدون قصد انزال برای صائم مکروه است؛ اما به قصد انزال حرام و گناه است.

### روزهایی که قضاء ندارد

**مسئله اوّل:** [۲۰۴۷] روزه دوران کودکی، دوران دیوانگی و دوران بی هوشی قضاء ندارد.

**مسئله دوّم:** [۲۰۴۸] کافری که مسلمان می شود روزه های دوران کفرش قضاء ندارد.

**مسئله سوّم:** [۲۰۴۹] سنی که شیعه می شود روزه های دوران تسنّش قضاء ندارد، در صورتی که مطابق فقه خودش انجام داده باشد، و الاّ قضاء دارد.



**مسئله چهارم:** [۲۰۵۰] پیری که بر اثر کهولت سن روزه او ساقط بوده یا بر اثر ضرر به صحتش معاف بوده قضاء ندارد، هر چند حال پیدا کند.

**مسئله پنجم:** [۲۰۵۱] کسی که دیابت داشته یا عطاش بوده بعد از رفع مرض هم قضاء ندارد یا مریضی که مرضش یک سال طول کشیده و فرصت قضا نیافته عین حکم را دارد.

### قضای فقط

**مسئله اول:** [۲۰۵۲] کسی که از خواب دوّم بیدار نشود، با اطمینانی که داشته فقط قضاء دارد.

**مسئله دوّم:** [۲۰۵۳] کسی که روزه را به قصد قطع یا قصد ریا یا به قصد انجام دادن یکی از مفطرات گرفته لکن مفطر انجام نداده فقط قضاء دارد.

**مسئله سوّم:** [۲۰۵۴] کسی که یک روز یا تمام ماه رمضان غسل جنابت را فراموش کرده فقط قضاء دارد.

**مسئله چهارم:** [۲۰۵۵] اگر شک داشته که صبح شده یا خیر و بدون تحقیق استصحاب کرده و طبق آن سحری خورده و بعداً کشف شده که صبح شده بوده فقط قضاء دارد.

**مسئله پنجم:** [۲۰۵۶] اگر نابینا و زندانی یا غیر این‌ها به اطمینان به این که صبح نشده چیزی بخورد و بعداً کشف شده که صبح شده بوده فقط قضاء دارد.

### قضای فقط (۲)

**مسئله اول:** [۲۰۵۷] اگر تحقیق کرده ولی مطمئن نشده که صبح نشده، در حال شک چیزی بخورد فقط قضاء دارد.

**مسئله دوّم:** [۲۰۵۸] اگر اعتقاد کرده که شام شده و افطار نماید و بعداً معلوم شود که شام نشده فقط قضاء دارد.

**مسئله سوّم:** [۲۰۵۹] اگر در هوای ابری به گمان یا اعتقادش که شام شده افطار نماید لکن شام نشده بوده فقط قضاء دارد.





**مسئله چهارم:** [۲۰۶۰] اگر آب را در دهان بچرخاند در وضو یا غیر آن و بی اختیار فرورود فقط قضاء دارد.

**مسئله پنجم:** [۲۰۶۱] اگر با خامش بازی کرده بدون قصد انزال و مطمئن هم بوده که انزال نمی شود و عادتش هم نبوده لکن انزال شده فقط قضاء دارد.

### اقسام کفّاره

**مسئله اول:** [۲۰۶۲] یکی از اقسام کفّاره «کفّاره جمع» است، یعنی؛ عتق رقبه، اطعام شصت مسکین و پوشاندن آن‌ها با هم واجب است.

**مسئله دوم:** [۲۰۶۳] یکی دیگر از اقسام کفّاره «کفّاره ترتیب» است، یعنی: اول عتق رقبه و اگر از او عاجز شد اطعام شصت مسکین و اگر از او هم عاجز شد پوشاندن آن‌ها به ترتیب واجب است.

**مسئله سوم:** [۲۰۶۴] یکی دیگر از اقسام کفّاره «کفّاره تخییر» است، یعنی: شخص بین هر سه مختار است که هر کدام را برمی‌گزیند.

**مسئله چهارم:** [۲۰۶۵] عتق رقبه، اطعام شصت مسکین و پوشاندن یا کسوت آنان را «خصال کفّاره» گویند.

**مسئله پنجم:** [۲۰۶۶] امروزه که برده وجود ندارد، آزاد ساختن زندانی هم بجای عتق رقبه کارایی دارد، البته آن دسته از زندانیانی که فقط به جرم نداشتن پول زندانی شده نه به جرم قتل یا جنایات دیگر.

### موارد کفّاره جمع و تخییر

**مسئله اول:** [۲۰۶۷] کسی که «قتل عمد» مرتکب شده باشد کفّاره جمع بدهد، یعنی: هم برده آزاد کند و هم اطعام شصت مسکین نماید و همچنان کسی که روزه رمضان را با «شیء حرام» افطار کرده باشد چه حرام اصلی و چه حرام عارضی چون جماع در ایام عادت.

**مسئله دوم:** [۲۰۶۸] کسی که روزه رمضان را به غیر حرام افطار کرده باشد کفّاره تخییر بدهد، یعنی: مختیر است بین خصال ثلاثه.



**مسئله سوّم:** [۲۰۶۹] کسی که اعتکاف را به جماع فاسد کرده است نیز کفّاره تخیر بدهد.

**مسئله چهارم:** [۲۰۷۰] کسی که نذر و عهد خودش را شکسته و نقض کرده کفّاره تخیر بدهد؛ اما نقض قسم کفّاره ترتیب دارد.

**مسئله پنجم:** [۲۰۷۱] زنی که مویش را در مصیبتی قیچی کرده باشد، کفّاره تخیر بدهد، لکن کندن موی کفّاره ترتیب دارد.

### موارد کفّاره ترتیب

**مسئله اوّل:** [۲۰۷۲] «قتل خطا»، «ظهار»، و کفّاره افطار «قضای رمضان» کفّاره ترتیب دارد که بعد از عجز از خصال قبلی خصال بعدی واجب است.

**مسئله دوّم:** [۲۰۷۳] «نقض قسم» (یمین)، «خراشیدن صورت زن» در مصیبت به حدی که خون شود و «دریدن پیراهن مرد» در مصیبت همسرش کفّاره ترتیب دارد.

**مسئله سوّم:** [۲۰۷۴] «کوچ کردن» از عرفات قبل از غروب آفتاب به طور عمدی، «شکار شترمرغ» در حال احرام و «شکار گاو وحشی» در حال احرام کفّاره ترتیب دارد.

**مسئله چهارم:** [۲۰۷۵] «شکار خر وحشی» در حال احرام و «شکار آهو» در حال احرام کفّاره ترتیب دارد.

**مسئله پنجم:** [۲۰۷۶] هر کدام خصال کفّاره اش متفاوت بوده فرق می کند که در بحث حج، نذر، قسم و دیات بحث می شود.

### جواز روزه در سفر

**مسئله اوّل:** [۲۰۷۷] کسی که در حج قربانی نداشته چه به دلیل نبود پول حتی قرض الحسنه و یا هر دلیل دیگر بایستی ده روز روزه بگیرد که سه روزش را در مکه یا در راه که اصطلاحاً «بدل الهدی» گفته می شود و بقیه را در خانه می گیرد تا بشود عشرة كاملة.



**مسئله دوم:** [۲۰۷۸] کسی که قبل از غروب آفتاب از عرفات عامداً و عالماً کوچ می کند کفاره اش شتر (بدنه) است و هنگامی که از دادن شتر عاجز شود باید هجده روز روزه بگیرد که حکمش بیان شد.

**مسئله سوم:** [۲۰۷۹] کسی که نذر کرده در سفر روزه بگیرد، روزه اش درست است.

**مسئله چهارم:** [۲۰۸۰] کسی که در مدینه منوره مشرف می شود مستحب است روزهای چهارشنبه، پنجشنبه و جمعه را روزه بگیرد.

**مسئله پنجم:** [۲۰۸۱] کسانی که در اماکن تخییر نمازش را تمام می خوانند روزه اش نیز صحیح است هر چند روزه در سفر بالاصالة نامشروع است لکن موارد فوق استثنائاً تجویز شده است.

### راه های اثبات هلال

**مسئله اول:** [۲۰۸۲] یکی از راه های اثبات هلال «رؤیت» است که برای رائی، یعنی: کسی که ماه را دیده حجت است نه برای دیگران و ملاک چشم عادی است نه مسلح.

**مسئله دوم:** [۲۰۸۳] یکی دیگر از راه های اثبات هلال «بینه شرعیّه» است که عبارت از دو شاهد عادل باشد که برای غیر نیز حجت است.

**مسئله سوم:** [۲۰۸۴] یکی دیگر از راه های اثبات هلال «تواتر و شیوع» است که مفید علم یا اطمینان باشد.

**مسئله چهارم:** [۲۰۸۵] یکی دیگر از راه های اثبات هلال «گذشتن سی روز» از ماه قبل است که روز سی و یکم قطعاً هلال ثابت است.

**مسئله پنجم:** [۲۰۸۶] یکی دیگر از راه های اثبات هلال «حکم حاکم شرع» است در صورتی که خطای استنباط یا خطای علم او ثابت نشده باشد و حکم حاکم جامع الشرایط نافذ است برای همه چه مقلدان او باشد یا نباشد.



## احکام متفرقه روزه

**مسئله اول:** [۲۰۸۷] «تقیه» یا «اکراه» مبطل روزه است چه در روزه گرفتن باشد یا در افطار آن چون امروزه عصر تقیه گذشته و اگر مورد خاصی تقیه واجب باشد روزه یا افطار هر دو صحیح است.

**مسئله دوم:** [۲۰۸۸] مناطقی که ۲۲ یا ۲۳ ساعت روز است طبق شام همان جا افطار کند، مانند: اروپا و کانادا لکن اگر تشنگی بر وی غالب شده قدری آب بنوشد تا رفع اضطرار شده روزه اش صحیح است اگر چه احوط قضاء است.

**مسئله سوم:** [۲۰۸۹] اگر مکلف جاهل است مقصر یا قاصر و یا جهل مرکب داشته باشد موارد نه گانه مبطلات از مبطل بودنش خارج نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۲۰۹۰] «جهل مرکب» آن است که معتقد باشد فلان کار مبطل روزه است درحالی که آن کار مبطل نباشد و نمی داند.<sup>۱</sup>

**مسئله پنجم:** [۲۰۹۱] «جاهل قاصر» آن است که دستش به احکام نرسیده و «جاهل مقصر» آن است که دسترسی به احکام داشته لکن دنبالش نبوده است.

## احکام متفرقه روزه (۲)

**مسئله اول:** [۲۰۹۲] روزه زن مستحاضه صحیح است با شرایطی که در مسائل بانوان مطرح شده است.

**مسئله دوم:** [۲۰۹۳] روزه زن حائض و نفساء صحیح نیست که در مسائل بانوان بحث شده است.

۱- این دو بیت جهل مرکب را می رساند:

هر کس که نداند و نداند که نداند / در جهل مرکب تا ابدالدهر بماند.



**مسئله سوم:** [۲۰۹۴] اگر نیت کند که روزه‌ای می‌گیرد که پدرش یا مادرش یا بزرگان خانواده‌اش می‌گیرند و آن‌ها اهل تشریح باشند، این نیت کافی است چنان‌که حضرت امیر رضی الله عنه به نیت حج رسول خدا صلی الله علیه و آله نیت کرد.

**مسئله چهارم:** [۲۰۹۵] با تکرار سال‌های سال کفّاره قضاء تکرار نمی‌شود و همان کفّاره سال اول واجب است.

**مسئله پنجم:** [۲۰۹۶] کفّاره قضاء ماه رمضان «یک مُد» طعام است؛ یعنی ده خورد افغانستان مرکزی یا دو نیم پاو.

### احکام متفرّقه روزه (۳)

**مسئله اول:** [۲۰۹۷] دروغ گفتن، غیبت کردن، تهمت بستن و سایر گناهان مبطل روزه نبوده از کمال آن می‌کاهد.

**مسئله دوم:** [۲۰۹۸] اگر روزه‌دار در یک روز چند بار افطار کند یک کفّاره واجب است الا در جماع که با تکرار آن کفّاره تکرار می‌شود و همچنان است استمنا.

**مسئله سوم:** [۲۰۹۹] روزه بر حائض واجب نیست لکن قضاء دارد به خلاف نمازش که قضاء ندارد.

**مسئله چهارم:** [۲۱۰۰] جُنُبی که غسل برایش واجب است چنانچه آب نداشته یا برایش ضرری باشد، تیمّم کند والا روزه‌اش باطل است.

**مسئله پنجم:** [۲۱۰۱] اگر کفّاره اطعام شصت مسکین را به شش مسکین بدهد که در ده نوبت مصرف کنند صحیح است و همچنان اگر به ده مسکین بدهد که در شش نوبت مصرف کند.



### احکام متفرقه روزه (۴)

**مسئله اول:** [۲۱۰۲] اگر روزه‌دار زن روزه‌دارش را در رمضان مجبور به جماع کند دو کفاره بدهد و ۲۵ ضربه شلاق از طرف زنش متحمل شود که با شلاق خودش می‌شود ۵۰ ضربه و بر زن چیزی نیست.

**مسئله دوم:** [۲۱۰۳] اگر زن، مرد را مجبور سازد به جماع چنین حکمی که دو کفاره یا دو تعزیر باشد بر او نیست فقط یک حکم می‌باشد هر چند اجبار در این صورت صادق نخواهد بود.

**مسئله سوم:** [۲۱۰۴] اگر مرد زنش را مجبور به جماع کند لکن در بین عمل راضی شود دو کفاره بر مرد و یک کفاره بر زن لازم است همچنان است حکم تعزیر.

**مسئله چهارم:** [۲۱۰۵] اگر زن و مرد بی‌روزه باشد و اجبار بر جماع صورت بگیرد بر هیچ کدام چیزی واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۱۰۶] اگر زن بی‌روزه باشد و مرد روزه‌دار، اگر از طرف زنش مجبور به جماع شود یک کفاره و یک تعزیر است چون اجبار از طرف زن صادق نیست.

### احکام متفرقه روزه (۵)

**مسئله اول:** [۲۱۰۷] در اثبات هلال قول منجم، ملاک نیست و قول یک شاهد با ضمیمه‌ی قسم نیز قبول نیست.

**مسئله دوم:** [۲۱۰۸] در اول ماه بودن، ارتفاع یا انخفاض، مطوق بود یا نبودن، نور داشتن یا نداشتن ملاک نیست.

**مسئله سوم:** [۲۱۰۹] در وحدت افق، ملاک اتحاد در شب شرط بوده کشورهایی که شب واحد دارند افق واحد دارند ولو اینکه اول شب یکی آخر شب دیگری باشد.



**مسئله چهارم:** [۲۱۱۰] کسی که بعد از ظهر مسافر می شود می تواند روزه ی همان روزش را بگیرد و صحیح است.

**مسئله پنجم:** [۲۱۱۱] کسی که قبل از ظهر سفر می کند اگر هنگام زوال به مقصد می رسد هر گاه چیزی نخورده باشد می تواند نیت روزه کند.

## نماز عید

**مسئله اول:** [۲۱۱۲] نماز عید فطر و اضحی دو رکعت بوده در زمان حضور واجب و در زمان غیبت مستحب اکید است که در رکعت اول پنج قنوت و در رکعت دوم چهار قنوت دارد و در قنوت هر دعاء بخواند، درست است لکن افضل دعای «اللَّهُمَّ أَهْلَ الْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ» است.

**مسئله دوم:** [۲۱۱۳] بهتر است فرادی خوانده شود و در صحرا، لکن می شود به قصد ثواب و رجاء قبول به جماعت خواند در آن صورت به غیر از حمد و سوره بقیه را مأمومین بخواند.

**مسئله سوم:** [۲۱۱۴] دو خطبه اش بعد از نماز بوده اذان و اقامه ندارد، لکن تکبیراتی مستحب است که قبل از نماز خوانده می شود.

**مسئله چهارم:** [۲۱۱۵] می شود به جای اذان و اقامه سه بار «الصلاة، الصلاة، الصلاة» گفت و اگر در شمار قنوتات و تکبیرات شک کند بنا بر اقل بگذارد.

**مسئله پنجم:** [۲۱۱۶] در رکعت اول بهتر است سوره ی مبارکه ی «اعلی» و در رکعت دوم سوره ی شمس بخواند هر چند که هر سوره را بخواند کفایت می کند.

## روزه ی اعتکاف

**مسئله اول:** [۲۱۱۷] اعتکاف، ساکن شدن در مسجد جامع است به مقصد عبادت توأم با روزه که دو روز اولش مستحب و روزه ی روز سومش واجب است، هر چند اصل اعتکاف مستحب است.



**مسئله دّوم:** [۲۱۱۸] اعتکاف هر وقت جواز داشته، لکن در ماه رجب فضیلت داشته افضلش در ماه رمضان به‌ویژه دهه آخر است.

**مسئله سوّم:** [۲۱۱۹] شروط اعتکاف: عقل، نیت، روزه، کمتر نبودن از سه روز، بودن در مساجد جامع به‌ویژه مسجدالحرام، مسجد النّبی، مسجد کوفه و مسجد بصره، اذن کسی که اذنش شرط است و دوام آن در محل اعتکاف است.

**مسئله چهارم:** [۲۱۲۰] اعتکاف اطفال ممیّز صحیح است لکن اگر نذر کند واجب می‌شود به‌ویژه برای بالغان.

**مسئله پنجم:** [۲۱۲۱] خوب است شرط کند که عند العذر از مسجد خارج شود یا ترک کند هر چند در مواردی چون: عیادت مریض، اقامه شهادت، تشییع جنازه، بدرقه مسافر و استقبال حاجی و امثال این‌ها خارج شدن جایز است.

### محرمات اعتکاف

**مسئله اوّل:** [۲۱۲۲] بر معتکف مباشرت با زن‌ها حرام است، جماع باشد یا بوسیدن، لمس و نگاه شهوت‌آمیز.

**مسئله دوّم:** [۲۱۲۳] بر معتکف استمناء حرام است با شرحی که در روزه گفته شد.

**مسئله سوّم:** [۲۱۲۴] بوییدن بوی خوش به‌ویژه ریحان، عطر و مشک حرام است.

**مسئله چهارم:** [۲۱۲۵] خرید و فروش نیز حرام بوده حتی صلح، اجاره و امثال این‌ها نیز بنا بر احوط ترک شود.

**مسئله پنجم:** [۲۱۲۶] جدال مطلقاً حرام است حتی چه برای امر معنوی یا امر دنیوی، همچنان اظهار فضیلت و تفاخر و امثال این‌ها و آنچه با تعبد منافات دارد.



# مسائل زکات







## شرایط زکات دهنده

**مسئله اول:** [۲۱۲۷] بر زکات دهنده «بلوغ» شرط است بناءً بر اطفال زکات واجب نیست.

**مسئله دوم:** [۲۱۲۸] بر زکات دهنده «عقل» شرط است، بناءً بر مجنون زکات واجب نیست.

**مسئله سوم:** [۲۱۲۹] بر زکات دهنده «حریت» شرط است بناءً بر مملوک زکات واجب نیست اگرچه عصر آن سپری شده.

**مسئله چهارم:** [۲۱۳۰] بر زکات دهنده «مالک بودن بالفعل» شرط است، بناءً بر اموال وصیت شده قبل از فوت موصی و قرض و هبه قبل از قبض آنها زکات واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۱۳۱] بر زکات دهنده «تمکن» از تصرف شرط است، بناءً در اعیان موقوفه، مرهونه، گم شده و مدفونه که مکانش یادش رفته و امثال اینها زکات نیست.

## اجناس زکوی

**مسئله اول:** [۲۱۳۲] از حیوانات چهارپا بر «شتر»، «گاو» و «گوسفند» زکات واجب است که معروف اند به «انعام ثلاثه» و هر کدام شرایطی دارد که در محلّش بحث می شود.

**مسئله دوم:** [۲۱۳۳] از حیوانات بر «گندم»، «جو»، «کشمش» و «خرما» که معروف اند به «غلات اربعه» زکات واجب است و هر کدام شرایطی دارد که در محلّش بحث می شود.

**مسئله سوم:** [۲۱۳۴] از نقدینگی بر «طلا» و «نقره» زکات واجب است که معروف اند به «نقدین» و هر کدام شرایطی دارد که در محلّش بحث می شود.

**مسئله چهارم:** [۲۱۳۵] از حیوانات بر اسبهای ماده زکات مستحب است نه واجب، لکن بر اسبهای نر، الاغ و استر زکات مستحب نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۱۳۶] بر سایر حیوانات، میوه جات، سبزیجات و آنچه از زمین می روید زکات مستحب است.



## شرایط چهارپایان زکوی

**مسئله اول:** [۲۱۳۷] یکی از شرایط انعام ثلاثه «سائمه بودن» است که مرادف فارسی آن «صحراچر» بودن می‌باشد، بناءً بر معلوفه که از جیب صاحبش می‌خورد زکات واجب نیست.

**مسئله دوم:** [۲۱۳۸] یکی دیگر از شرایط انعام ثلاثه «حول» است که مرادف فارسی آن گذشتن یک سال است بر حیوان، بناءً بر حیوانی که کمتر از یک سال در ملکیت صاحبش درآمده زکات واجب نیست.

**مسئله سوم:** [۲۱۳۹] یکی دیگر از شرایط انعام ثلاثه «نصاب» است که عبارت از حد معین و تعداد مشخص می‌باشد بناءً به کمتر از نصاب زکات واجب نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۱۴۰] یکی دیگر از شرایط انعام ثلاثه «عامل بودن» است که عبارت از کار نکردن است، بناءً بر حیوانی که کار می‌کند زکات واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۱۴۱] بر حیوانی که زکات مستحب است مثل مادیان‌ها نیز شرایط انعام ثلاثه معتبر است.

## نصاب گوسفند

**مسئله اول:** [۲۱۴۲] گوسفند به انواع و اقسامش پنج نصاب دارد: نصاب نخست گوسفند صحراچر «چهل» گوسفند است که از آن «یک گوسفند» زکات باید داد.

**مسئله دوم:** [۲۱۴۳] نصاب دوم گوسفند صحراچر «صد و بیست و یک» گوسفند است که از آن «سه گوسفند» باید زکات داد.

**مسئله سوم:** [۲۱۴۴] نصاب سوم گوسفند صحراچر «دو صد و یک» گوسفند است که از آن «چهار» گوسفند زکات باید داد.

**مسئله چهارم:** [۲۱۴۵] نصاب چهارم گوسفند صحراچر «سیصد و یک گوسفند» است که از آن «چهار» گوسفند زکات باید داد.



**مسئله پنجم:** [۲۱۴۶] نصاب پنجم گوسفند صحراچر «چهارصد گوسفند و بیشتر از آن» است که از هر «صد» رأس «یک» گوسفند باید زکات داد.

### نصاب گاو

**مسئله اول:** [۲۱۴۷] گاو با انواع و اقسامش دو نصاب دارد: نصاب اول گاو صحراچر «سی گاو» است که زکات آن «تبیع» یا «تبیعه» است، تبیع به گوساله نر و تبیعه به گوساله ماده‌ای اطلاق می‌شود که وارد سال دوم شده باشند.

**مسئله دوم:** [۲۱۴۸] نصاب دوم گاو صحراچر «چهل گاو» است که زکات آن «مسنه» است، مسنه به گوساله‌ای اطلاق می‌شود که وارد سال سوم شده باشد.

**مسئله سوم:** [۲۱۴۹] در شصت گاو دو تبیع یا تبیعه باید داد چون فقط نصاب سی قابل تطبیق است نه نصاب چهل.

**مسئله چهارم:** [۲۱۵۰] در هفتاد گاو دو نصاب قابل تطبیق است، هم نصاب سی و هم نصاب چهل، بناءً یک تبیع یا تبیعه به حساب سی گاو و یک مسنه به حساب چهل گاو باید داد.

**مسئله پنجم:** [۲۱۵۱] در صد و بیست گاو سه مسنه به حساب نصاب چهل و یا چهار تبیع یا تبیعه به حساب نصاب سی باید داد چون هر دو نصاب قابل تطبیق است لکن در شصت و هشتاد فقط یک نصاب قابل تطبیق است، در اولی نصاب سی و در دومی نصاب چهل.

### نصاب شتر

**مسئله اول:** [۲۱۵۲] شتر با انواع و اقسامش دوازده نصاب دارد که نصاب اول شتر صحراچر «پنج» شتر است و زکاتش «یک گوسفند».

**مسئله دوم:** [۲۱۵۳] نصاب دوم شتر صحراچر «ده» شتر است و زکاتش «دو گوسفند».

**مسئله سوم:** [۲۱۵۴] نصاب سوم شتر صحراچر «پانزده» شتر است و زکاتش «سه گوسفند».

**مسئله چهارم:** [۲۱۵۵] نصاب چهارم شتر صحراچر «بیست» شتر است و زکاتش «چهار گوسفند».



**مسئله پنجم:** [۲۱۵۶] نصاب پنجم شتر صحراچر «بیست و پنج» شتر است و زکاتش «پنج گوسفند».

### نصاب شتر (۲)

**مسئله اول:** [۲۱۵۷] نصاب ششم شتر «بیست و شش» شتر است و زکات آن «بنت مخاض» و بنت

مخاض شتر بجهای است که وارد سال دوم شده باشد.

**مسئله دوم:** [۲۱۵۸] نصاب هفتم شتر «سی و شش» شتر است و زکات آن «بنت لُبون»، بنت لبون

شتر بجهای است که وارد سال سوم شده باشد.

**مسئله سوم:** [۲۱۵۹] نصاب هشتم شتر «چهل و شش» شتر است و زکات آن «حُقه» و حقه شتر

بجهای است که وارد سال چهارم شده باشد.

**مسئله چهارم:** [۲۱۶۰] نصاب نهم شتر «شصت و یک» شتر است و زکات آن «جذعه» و جذعه

شتر بجهای است که وارد سال پنجم شده باشد.

**مسئله پنجم:** [۲۱۶۱] نصاب دهم شتر «هفتاد و شش» شتر است و زکات آن دو بنت لبون.

### نصاب شتر (۳)

**مسئله اول:** [۲۱۶۲] نصاب یازدهم شتر «نود و یک» شتر است و زکات آن دو حُقه.

**مسئله دوم:** [۲۱۶۳] نصاب دوازدهم شتر «صد و بیست و یک» شتر است و زکات آن در هر چهل

شتر یک بنت لُبون و در پنجاه شتر یک حُقه.

**مسئله سوم:** [۲۱۶۴] در جایی که دو نصاب چهل و پنجاه قابل تطبیق باشد مانند صد و چهل یا

دو صد شتر، به حکم هر دو نصاب می توان عمل کرد.

**مسئله چهارم:** [۲۱۶۵] در جایی که فقط نصاب چهل یا فقط پنجاه قابل تطبیق است همان معتبر

است مانند: صد و پنجاه یا صد و شصت شتر که اولی بر پنجاه و دومی بر چهل قابل تطبیق است.

**مسئله پنجم:** [۲۱۶۶] تفاوت نصاب ها در شتر: پنج، ده، پانزده و سی است.



## صحراچر بودن

**مسئله اول:** [۲۱۶۷] یکی از شرایط تعلق زکات به انعام ثلاثه «صحراچر» بودن است که در اصطلاح فقها «شوم» یا «سائمه بودن» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۱۶۸] اگر چند روزی یا چند هفته‌ای از کیسه صاحبش مصرف کند به سائمه بودن ضرر نزده زکات آن‌ها ساقط نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۱۶۹] ملاک در صحراچر بودن صدق عرفی است که در عرف صحراچر گفته شود و حیوانی که از کیسه صاحبش می‌خورد در عرف فقها «معلوفه» گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۱۷۰] اگر صحرائی را خریده و یا اجاره کرده باشد تا علف آن را چهارپایانش بخورند معلوفه گفته می‌شود و زکات ندارد.

**مسئله پنجم:** [۲۱۷۱] اگر بذر علف را در صحرا پاشیده باشد لکن در نما و آبیاری آن نقشی نداشته به صحراچر بودن حیوان ضرر نمی‌زند.

## حول و عمل

**مسئله اول:** [۲۱۷۲] یکی از شرایط تعلق زکات به انعام ثلاثه «گذشتن یک‌سال» در ملک صاحب است که در اصطلاح فقها «حول» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۱۷۳] حیوان با اتمام ماه یازدهم و ورود به ماه دوازدهم سالش کامل شده متعلق زکات می‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۱۷۴] بچه‌های حیوان که به آن‌ها «سخال» گفته می‌شوند سال مستقل دارند.

**مسئله چهارم:** [۲۱۷۵] یکی دیگر از شرایط تعلق زکات «عامل نبودن» یا کار نکردن حیوان است لکن کار اندک ضرر نزده و جوب ساقط نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۱۷۶] اگر در اثناء سال نصاب مستقل یا مکمل نصاب را بخرد یا به ارث ببرد و یا وصیت و هبه شود سال مستقل دارد.

## احکام انعام ثلاثه

**مسئله اول:** [۲۱۷۷] کسی که بر شترهایش بنت مخاض واجب شده لکن ابن کبون دارد، همان را بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم بگیرد.



**مسئله دوم:** [۲۱۷۸] کسی که بر شترهایش ابن کبون واجب شده لکن بنت مخاض دارد، همان را بدهد و دو گوسفند یا بیست درهم دیگر نیز بدهد.

**مسئله سوم:** [۲۱۷۹] کسی که هر دو را ندارد در خریدن هر کدام معیر است لکن خریدن بنت مخاض احوط است.

**مسئله چهارم:** [۲۱۸۰] در نصاب انعام ثلاثه اتحاد خوابگاه، آبگاه، دوشنده و مکان دوشیدن شرط نیست و آنچه شرط است بلوغ نصاب هر شخص است.

**مسئله پنجم:** [۲۱۸۱] در تکمیل نصاب اتحاد مالک شرط است هر چند حیواناتش در چراگاهای مختلف باشند.

### احکام انعام ثلاثه (۲)

**مسئله اول:** [۲۱۸۲] در معلوفه بودن فرقی نیست بین چریدن از زمین مالک و یا انداختن علف را در آخور حیوان.

**مسئله دوم:** [۲۱۸۳] در معلوفه بودن فرقی نیست بین علف دادن خود مالک و یا علف دادن کارگران او.

**مسئله سوم:** [۲۱۸۴] اگر صحرائی را بخرد و یا اجاره نماید تا حیواناتش بچرد حیوان معلوفه به حساب می آید لکن دادن مالیات به حکومت در حکم فرقی ایجاد نمی کند.

**مسئله چهارم:** [۲۱۸۵] اگر بذرهایی را بپاشد لکن در رشد و نموی آن نقشی نداشته باشد به سائمه بودن ضرر نمی زند.

**مسئله پنجم:** [۲۱۸۶] اگر در اثناء سال جنس زکوی را به غیر زکوی تبدیل کند مثل تبدیل نمودن سائمه را به معلوفه، زکات در این صورت ساقط می شود هر چند به قصد فرار از زکات باشد.





### احکام انعام ثلاثه (۳)

**مسئله اول:** [۲۱۸۷] از نصاب سالم، مریض و از نصاب جوان، پیر اخذ نمی‌شود و همچنان از نصاب کامل و صحیح معیوب و ناقص اخذ نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۱۸۸] اگر تمام نصاب و یا اکثریت آن‌ها مریض‌اند، می‌شود زکات آن را از مریض گرفت و همچنان در معیوب و ناقص.

**مسئله سوم:** [۲۱۸۹] گوسفندی که پانزده روز از زایمانش سپری شده اخذ نمی‌شود که در اصطلاح فقهاء «ربا» و در عرف «زاجه» گفته می‌شود، مگر اینکه تمام نصاب جنین باشد.

**مسئله چهارم:** [۲۱۹۰] گوسفندی که برای خوردن پروار نموده اخذ نمی‌شود و همچنان قوچ رمه ولو اینکه مالکش بدهد بلکه ملاک نصاب نیز به حساب نمی‌آید.

**مسئله پنجم:** [۲۱۹۱] گوسفند از بز و بالعکس و گاو از گاو میش و بالعکس و شتر عراب از شتر بُخاتی اخذ شده به جای هم مکمل نصاب است.

### نصاب نقدین

**مسئله اول:** [۲۱۹۲] طلا دو نصاب دارد: نصاب اولش «بیست دینار» است که زکات آن «نصف دینار» می‌باشد و هر دینار هجده نخود است که برابر با پانزده مثقال معمولی می‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۱۹۳] نصاب دوم طلا «چهار دینار» است که برابر می‌شود با سه مثقال معمولی و زکات آن دو قیراط است و دو قیراط معادل نُه نخود معمولی است.

**مسئله سوم:** [۲۱۹۴] نقره نیز دو نصاب دارد: نصاب اولش «دو صد درهم» است که زکات آن «پنج درهم» می‌باشد و دو صد درهم برابر است با ۱۰۵ مثقال معمولی.

**مسئله چهارم:** [۲۱۹۵] نصاب دوم نقره «چهل درهم» است که زکات آن یک درهم است که برابر با «بیست و یک» مثقال معمولی که در حقیقت یک چهلیم می‌شود که معیار زکات نقدین یک «چهلیم» است.



**مسئله پنجم:** [۲۱۹۶] هر درهم برابر است با نصف مثقال شرعی و خمس آن که هر ده درهم هفت مثقال شرعی می شود.

### شرایط و احکام نقدین

**مسئله اول:** [۲۱۹۷] در طلا و نقره «مسکوک» بودن شرط است چه به سکه اسلام یا سکه کفر چه به شکل نوشته باشد یا به شکل غیرنوشته.

**مسئله دوم:** [۲۱۹۸] در طلا و نقره «حول» یا گذشتن سال شرط است، یعنی یک سال نصاب نزد مالک نقص نشود.

**مسئله سوم:** [۲۱۹۹] اگر مسکوکین در برخی زمانها یا در برخی مکانها رایج بوده ولی در زمان حال یا در مکان مالک سکه رایج نباشد بازهم زکات آن ساقط نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۲۰۰] اگر مسکوکین بر اثر گذشت زمان نوشته یا نقش آن پاک شده باشد ولی از رواج نیفتاده باشد زکات دارد، همچنان است اگر بر اثر فشار محو شده باشد.

**مسئله پنجم:** [۲۲۰۱] در صورتی که مسکوکین را تبدیل به زیور کرده باشد، زکات آن ساقط می شود چه قیمت آن زیاد شده باشد یا کم فرقی ندارد.

### سایر احکام نقدین

**مسئله اول:** [۲۲۰۲] سکه های دوره قاجاریه یا سکه های دوره امیر شیرعلی خان که از نقره است و به آن طلای سفید گفته می شود یا بقیه سکه ها اگر تبدیل به زیور نشده باشد زکات دارد، ولو این که فعلاً سکه رایج نیست.

**مسئله دوم:** [۲۲۰۳] سکه های آریا مهر یا سکه های جمهوری اسلامی که از طلا است اگر تبدیل به زیور نشده باشد زکات دارد ولو این که سکه رایج نیست.

**مسئله سوم:** [۲۲۰۴] درهم مکمل نصاب دینار است بنابراین نقره می تواند نصاب طلا را تکمیل نماید.



**مسئله چهارم:** [۲۲۰۵] سگه‌های طلا یا نقره که زیور شده باشد بنا بر احتیاط واجب زکات دارد، و زیورآلات از جنس سیلور یا مس زکاتش مستحب است.

**مسئله پنجم:** [۲۲۰۶] سگه‌های مغشوش و قلابی مکمل نصاب نبوده زکات ندارد.

### غلات اربعه

**مسئله اول:** [۲۲۰۷] در غلات اربعه که عبارت از: گندم، جو، کشمش و خرما می‌باشند دو چیز معتبر است تا زکات آن واجب شود، نصاب و تملک به زراعت.

**مسئله دوم:** [۲۲۰۸] «نصاب» در هر کدام معتبر است که عبارت از پنج «وَسَق» باشد و پنج وسق برابر است با ۸۴۷ کیلو و ۲۰۷ گرم که معادل است با «یک صد و بیست و یک» سیر کابل و یک خروار و چهل و یک سیر افغانستان مرکزی.

**مسئله سوم:** [۲۲۰۹] بعد از نصاب «تملک به زراعت» معتبر است، بنابراین اگر نصاب را خریده باشد یا از طریق هبه، وصیت، ارث، صلح و امثال این‌ها به دست آورده باشد، زکات ندارد.

**مسئله چهارم:** [۲۲۱۰] اگر زراعت، نخل خرما و تاک انگور را قبل از تعلق زکات بر آن‌ها خریده باشد و یا به هر نحوی دیگر به او انتقال یابد طوری که در ملک خریدار رشد نماید زکات آن‌ها واجب است.

**مسئله پنجم:** [۲۲۱۱] ملاک بلوغ نصاب حال «خشک شدن» غلات است، پس رطب باید خرما و انگور کشمش و گندم و جو خرمن شود آنگاه زکات آن‌ها پرداخته می‌شود.

### تعلق زکات و ادای آن

**مسئله اول:** [۲۲۱۲] تعلق زکات در خرما زمانی است که رنگ آن «زرد» یا «سرخ» شود ولی ادای آن زمانی است که چیده شود که به ترتیب «رطب» و «تمر» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۲۱۳] تعلق زکات در کشمش زمانی است که «انگور» باشد ولی ادای آن زمانی است که «کشمش» شود.



**مسئله سوّم:** [۲۲۱۴] تعلق زکات در گندم و جو زمانی است که «دانه بسته» شود که ما آن را «دلمول» می‌گوییم، ولی ادای آن زمانی است که «خرمن» شود.

**مسئله چهارم:** [۲۲۱۵] «سَلت» که مزه آن مثل جو و پوست آن مثل گندم است که ما به آن «کالجو» می‌گوییم به احوط و جوبی زکات دارد و اصل شعیر جوی است که ما آن را «جوّمویه» می‌گوییم.

**مسئله پنجم:** [۲۲۱۶] «عَلَس» که به آن «جودر» می‌گوییم به احوط و جوبی زکات دارد.

### انواع و اقسام غلات اربعه

**مسئله اوّل:** [۲۲۱۷] انواع و اقسام خرما چون: زاهدی، خستای، قنطار، عجوه و غیره مکمل نصاب یکدیگر بوده حکم واحد دارند.

**مسئله دوّم:** [۲۲۱۸] انواع و اقسام کشمش چون: بادانه، بی‌دانه، سبز، سرخ، سیاه و غیره مکمل نصاب یکدیگر بوده حکم واحد دارند.

**مسئله سوّم:** [۲۲۱۹] انواع و اقسام گندم چون: سرخ خوشه، کرخوشه، سفیدچه، سرخ‌چه، شخ‌کوی، قوّرّی و غیره مکمل نصاب یکدیگر بوده حکم واحد دارند.

**مسئله چهارم:** [۲۲۲۰] انواع و اقسام جو چون: جوّمویه، کل جو و غیره مکمل نصاب بوده حکم واحد دارند لکن الحاق کل جو به جوّمویه از باب احتیاط و جوبی است.

**مسئله پنجم:** [۲۲۲۱] زکات سایر حبوبات از قبیل: لوبیا، نخود، سیاه‌دانه، عدس، ماش، برنج و غیره از باب احتیاط و جوبی است.

### پیش مصرف غلات اربعه

**مسئله اوّل:** [۲۲۲۲] اگر خرما را در دوره‌ای که زرد یا سرخ‌شده مصرف نماید که اصطلاحاً به آن‌ها «بُسر» و «رطب» گفته می‌شود زکات ندارد، الا از باب احتیاط.



**مسئله دوّم:** [۲۲۲۳] اگر کشمش را در دوره‌ای که غوره است یا انگور نشده مصرف نماید زکات ندارد، الا از باب استحباب.

**مسئله سوّم:** [۲۲۲۴] اگر گندم را در دوره که کومه است و یا خوشه بسته که اصطلاحاً «قصیل» گفته می‌شود که ما آن را «تردرو» می‌گوییم، مصرف نماید زکات ندارد الا از باب استحباب.

**مسئله چهارم:** [۲۲۲۵] جو نیز حکم گندم را داشته فرقی ندارد بلکه مکمل نصاب گندم است.

**مسئله پنجم:** [۲۲۲۶] ملاک بلوغ نصاب غلات اربعه خرمای خشک شده، انگور خشک شده، گندم و جو خشک شده است نه قبل از آن.

#### مصارف غلات اربعه

**مسئله اوّل:** [۲۲۲۷] مصارفی که برای غلات می‌شود دو حالت دارد: یا قبل از تعلق زکات است و یا بعد از تعلق زکات.

**مسئله دوّم:** [۲۲۲۸] در صورت نخست مانند: آهن اسپار، کود حیوانی یا شیمیایی، هزینه‌های آبیاری، حفظ و مراقبت، قلبه، اجاره حیوان و امثال این‌ها از نصاب کسر نمی‌شود لکن از مجموع کسر می‌شود اگرچه مشهور گفته‌اند که طبق مبنای مشهور بر گاه و دانه باید تقسیم شود.

**مسئله سوّم:** [۲۲۲۹] در صورت دوّم مانند: هزینه‌های درو، تصفیه، خرمن و امثال این‌ها به‌طور قطع از نصاب کسر نمی‌شود اگرچه هزینه نگهداری زکات به دوش مالک نیست ولو این که مشهور گفته باشد لکن از مجموع کسر می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۲۳۰] بذری که پاشیده می‌شود مانع بلوغ نصاب نمی‌شود لکن بعد از نصاب از مجموع کسر می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۲۳۱] مخارج حیوان اگر بر خود اراضی و درخت‌ها و زراعت‌هاست بعد از تکمیل نصاب از مجموع کسر می‌شود لکن مانع از بلوغ نصاب نمی‌گردد والا کسر نمی‌شود.



## مقدار زکات

**مسئله اول:** [۲۲۳۲] اگر تاک، نخل و زراعت از طریق آب‌های جاری مانند: رودبار، چشمه، قنات، ولو با حفر نهر یا نصب لوله سیراب می‌شود که در اصطلاح فقها «ماشقی سیحاً» گفته می‌شود زکات آن‌ها «یک‌دهم» است که «عشر» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۲۳۳] اگر تاک، نخل و زراعت از طریق آب باران سیراب شوند ولو با هدایت آب به ریشه باشد که در اصطلاح فقها «ماشقی عذیاً» گفته می‌شود همچنان زکات آن‌ها یک‌دهم است که همان «عشر» باشد.

**مسئله سوم:** [۲۲۳۴] اگر تاک، نخل و زراعت از طریق رطوبت زمین سیراب شود چون زمین‌های کنارهای نیل، فرات و غیره که در اصطلاح فقها «ماشقی بعلاً» گفته می‌شود همچنان زکات آن‌ها ده یک می‌باشد که همان «عشر» است.

**مسئله چهارم:** [۲۲۳۵] اگر تاک، نخل و زراعت توسط آرد، دلو، ماشین و غیره سیراب می‌شوند که در اصطلاح فقها «ماشقی علاجاً» گفته می‌شود زکات آن‌ها «بیست یک» می‌باشد که «نصف عشر» باشد.

**مسئله پنجم:** [۲۲۳۶] اگر تاک نخل و زراعت، با علاج و غیر علاج به طور مساویانه سیراب می‌شوند زکات آن‌ها نصف به عشر و نصف دیگر به نصف عشر است که «سه چهلم» باشد و چنانچه یکی از دیگری غالب باشد حکم غالب را دارد و ملاک حکم قضاوت عرف است.

## حکم خراجات

**مسئله اول:** [۲۲۳۷] خراجاتی را که پادشاه می‌گیرد اگر به شکل «سهمیه» باشد که به آن «مقاسمه» گفته می‌شود در این صورت از نصاب کسر شده زکات آن قسمت واجب نیست.

**مسئله دوم:** [۲۲۳۸] خراجاتی را که پادشاه می‌گیرد اگر به شکل «حواله بر محصول» باشد که به آن «مالیات بر حاصلات» گفته می‌شود از نصاب کسر نشده زکات آن قسمت واجب است.



**مسئله سوّم:** [۲۲۳۹] خراجاتی که پادشاه می‌گیرد اگر به شکل «حق شرعی» باشد که به آن «زکات» گفته می‌شود در صورتی که جبری باشد زکات حساب می‌شود و اگر به رضایت و اختیاری باشد زکات حساب نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۲۴۰] مالک می‌تواند زکات غلات را قبل از خشک شدن بدهد لکن در این صورت تخمین کند که خشک آن به نصاب می‌رسد یا خیر.

**مسئله پنجم:** [۲۲۴۱] اگر مالک خرما را در زمان که زرد است و به آن «بُسر» گفته می‌شود مصرف نماید زکات ندارد و همچنان است در غوره انگور، قصیل گندم و جو.

### آب دادن زراعت

**مسئله اوّل:** [۲۲۴۲] زمین‌هایی که بعلاج آب‌داده می‌شوند یا با باریدن باران‌های فصلی از حکم دوالی خارج نمی‌شود مگر این که باران به قدری باشد که از دلو بی‌نیاز شود و یا مشترک گردد.

**مسئله دوّم:** [۲۲۴۳] اگر کسی به طور عبث آب را بعلاج زمین مباحی هدایت کند ولی زراعتی سیراب شود از حکم ده یک خارج نمی‌شود.

**مسئله سوّم:** [۲۲۴۴] اگر کسی به هدف کار دیگری آب را بعلاج استخراج کند ولی از جریان آن زراعتی سیراب شود باز هم از حکم ده یک خارج نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۲۴۵] اگر کسی به هدف کار دیگری آب را بعلاج استخراج کند سپس به ذهنش برسد که زراعتی را ایجاد نماید، آن زراعت باز هم از حکم ده یک خارج نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۲۴۶] اگر کسی به هدف زراعت آبی را بعلاج استخراج کند و سپس انگیزه شود که زراعتی دیگری هم ایجاد نماید باز هم از حکم ده یک خارج نمی‌شود.

### کیفیت تعلق زکات

**مسئله اوّل:** [۲۲۴۷] کیفیت تعلق زکات بر غلات به نحو «مشاع به نفس عین» است.

**مسئله دوّم:** [۲۲۴۸] کیفیت تعلق زکات بر گوسفند و نقدین به نحو «کلی در معین» است.



**مسئله سوّم:** [۲۲۴۹] کیفیت تعلق زکات بر شتر و گاو و به نحو «شربک در مالیت» است.

**مسئله چهارم:** [۲۲۵۰] ثمره این بحث این است که در قسم اوّل «تصرف» مالک در نصاب قبل از اخراج زکات جایز نیست لکن در قسم دوّم و سوّم جایز است، یعنی در قسم دوّم و سوّم مالک می تواند تا وقتی که از عین در قسم دوّم و از مال در قسم سوّم به مقدار زکات باقی بماند تصرف کند.

**مسئله پنجم:** [۲۲۵۱] اگر مالک تمام مال را بفروشد در قسم دوّم معامله نسبت به سهم زکات صحیح نیست و در قسم سوّم صحیح بوده در صورتی که زکات را از آن جنس با اذن حاکم پرداخت نماید.

### اشتراک حاصل

**مسئله اوّل:** [۲۲۵۲] در مزارعه و مساقات صحیحین که حاصل بین مالک و کارگر به طور مشترک است زکات بر هر دو واجب است مشروط به رسیدن به نصاب در سهم هر کدام.

**مسئله دوّم:** [۲۲۵۳] در اجاره زکات بر اجاره گیرنده است که اصطلاحاً «مستأجر» گفته می شود نه بر اجاره دهنده که اصطلاحاً «مؤجر» گفته می شود ولو این که اجاره از جنس زکوی داده شود.

**مسئله سوّم:** [۲۲۵۴] هرگاه چند نفر عامل مشترک کار کرده باشد ملاک زکات رسیدن سهم هر کدام به نصاب است نه مجموع حاصل.

**مسئله چهارم:** [۲۲۵۵] هرگاه چند نفر به طور مشترک مالک باشند بازم حکم رسیدن سهم هر کدام است به نصاب، نه مجموع حاصل.

**مسئله پنجم:** [۲۲۵۶] در مزارعه و مساقات باطل زکات نه بر صاحب بذر یا نهال است نه بر زارع و ساقی.

### موت مالک در معین

**مسئله اوّل:** [۲۲۵۷] اگر مالک نخل، تاک و زراعت که مدیون است بعد از تعلق زکات بمیرد طلب کاران با ارباب زکات تحاص یعنی حصّه نمی توانند ولو این که دین مستغرق بر مال باشد.





**مسئله دوم:** [۲۲۵۸] اگر مالک نخل، تاک و زراعت که مدیون است بعد از تعلق زکات بمیرد و لکن در زمان حیاتش زکات را تلف کرده باشد با تفریط مالک طلب کاران با ارباب زکات شریک شده تخصّص می‌شود چون زکات با اتلاف مالک از زمان تلف به ذمه مالک انتقال یافته است.

**مسئله سوم:** [۲۲۵۹] اگر مالک نخل، تاک و زراعت که مدیون است قبل از تعلق زکات بمیرد و دین مستغرق باشد حتی بر نمائات زکات بر ورثه واجب نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۲۶۰] اگر موت قبل از تعلق زکات و بعد از ظهور ثمره باشد و دین ثمره را شامل نباشد احوط اخراج زکات است به شرطی که سهم هر یک از ورثه به نصاب برسد.

**مسئله پنجم:** [۲۲۶۱] اگر موت بعد از تعلق زکات و قبل از اخراج باشد ولی حصّه فقراء تلف شده باشد بدون تفریط و افراط بر ورثه لازم است قیمت زکات را پرداخت نموده سپس نوبت دیون و میراث است.

### احکام غلات اربعه

**مسئله اول:** [۲۲۶۲] زکات غلات با گذشتن سال‌های متعدّد تکرار نمی‌شود، پس اگر زکات غله را یک‌بار داده باشد و برای چند سال نگه دارد چیزی بر مالک نیست.

**مسئله دوم:** [۲۲۶۳] پرداخت قیمت زکات در صورتی که فقرا راضی باشند و مسئول جمع‌آوری قبول کند و مصلحت هم در قیمت باشد از جنس زکوی کفایت می‌کند.

**مسئله سوم:** [۲۲۶۴] اگر کسی غله را بخرد و بداند که مالک قبلی زکات آن را نداده زکات بر خریدار واجب نیست چه رسد از صورت شک.

**مسئله چهارم:** [۲۲۶۵] در غلات اربعه می‌شود زکات یک جنس زکوی را از جنس دیگر زکوی بدهد حتی اگر تفاوت در قیمت داشته باشد.



**مسئله پنجم:** [۲۲۶۶] اگر در یک سال دو بار محصول بگیرد رسیدن مجموع هر دو محصول به نصاب شرط است و همچنان اگر محصولات در شهرهای مختلف باشد باز هم رسیدن مجموع آنها به نصاب شرط است.

### احکام متفرقه غلات

**مسئله اول:** [۲۲۶۷] غله ردی یعنی پست از غله جيد یعنی خوب زکات داده نمی شود مثل: غله سرمازده یا چوش برده که از غله خوب کفایت نمی کند.

**مسئله دوم:** [۲۲۶۸] اگر نخل، تاک و یا زراعت را قبل از تعلق زکات به آنها بخرد زکات بر عهده خریدار است.

**مسئله سوم:** [۲۲۶۹] اگر نخل، تاک و زراعت را بعد از تعلق زکات بخرد معامله به نسبت حصه زکات فضولی واقع می شود و زکات آن بر فروشنده است.

**مسئله چهارم:** [۲۲۷۰] چنانچه حاکم شرع معامله را امضا نماید قیمت حصه زکات به فروشنده برمی گردد و حاکم به بایع که فروشنده باشد مراجعه می کند.

**مسئله پنجم:** [۲۲۷۱] تا زمانی که زکات غلات را نپرداخته حق تصرف ندارد الا این که زکات را جدا کند که در اصطلاح فقها «عزل» گفته می شود.

### احکام متفرقه غلات

**مسئله اول:** [۲۲۷۲] کارگری را که برای غیر کار زراعت، تاک یا نخل اجیر کرده چنانچه چند روزی در یکی از اینها نیز کار کرده باشد از مؤنه حساب نمی شود و هم چنین است کار خودش.

**مسئله دوم:** [۲۲۷۳] بذری را که می خواهد از زکات کسر کند ملاک قیمت روز کشت است نه قیمت روز پرداخت زکات.

**مسئله سوم:** [۲۲۷۴] اگر مالک زرع بعد از تعلق زکات و قبل از اخراج آن بمیرد زکات از عین جنس زکوی و اگر تلف شده باشد از ترکه میت خارج می شود.



**مسئله چهارم:** [۲۲۷۵] اگر مالک زرع قبل از تعلق زکات بمیرد رسیدن سهم هر وارث به نصاب شرط است نه مجموع حاصل.

**مسئله پنجم:** [۲۲۷۶] مالک بدون عذر نمی تواند زکات را به تأخیر بیندازد و انتظار کشیدن مستحق که یقیناً یا به گمان اغلب از راه می رسد عذر شرعی محسوب است به ویژه اگر رجحان نیز داشته باشد.

### موارد مصرف زکات

**مسئله اول:** [۲۲۷۷] مورد اول مصرف زکات «فقرا» هستند و او کسی است که خرج سال خود را بالفعل یا بالقوه ندارد و کسی که کسب، صنعت یا پیشه ور می باشد یا توان کار را دارد و کار هم پیدا می شود غنی بالقوه گفته می شود.

**مسئله دوم:** [۲۲۷۸] مورد دوم مصرف زکات «مساکین» هستند و مسکین کسی است که خرج روز خود را ندارد و از فقیر فقیرتر است.

**مسئله سوم:** [۲۲۷۹] مورد سوم مصرف زکات «عاملین» هستند و عامل به کسی گفته می شود که از سوی حاکم شرع مأمور جمع آوری زکات می باشد.

**مسئله چهارم:** [۲۲۸۰] مورد چهارم مصرف زکات «مؤلفه القلوب» هستند و او کافری است که تمایل به اسلام پیدا کرده یا در جنگ کمک می کند و یا مسلمان ضعیف العقیده است که با دادن زکات راسخ می شود.

**مسئله پنجم:** [۲۲۸۱] مورد پنجم مصرف زکات «غارمین» هستند و غارم به کسی گفته می شود که دین دار است و نمی تواند قرض خود را بدهد.

### موارد مصرف زکات (۲)

**مسئله اول:** [۲۲۸۲] مورد ششم مصرف زکات «رقاب» می باشد و رقاب به کسی گفته می شود که در اسارت و بردگی به سر می برد و امروزه به محبوس نیز اطلاق می شود.



**مسئله دوّم:** [۲۲۸۳] مورد هفتم مصرف زکات «فی سبیل الله» می‌باشد و آن کارهای است که می‌شود با آنها قصد قربت کرد مانند: ساختن مدارس، مساجد، راه‌سازی، شفاخانه و امثال این‌ها.

**مسئله سوّم:** [۲۲۸۴] مورد هشتم مصرف زکات «ابن سبیل» می‌باشد و کسی که راه مانده است یعنی خرج روز خود را ندارد و قرض هم پیدا نمی‌تواند

**مسئله چهارم:** [۲۲۸۵] کسی که مبتلا به فقر بوده حالا حالش مشکوک باشد می‌شود فقر او را استصحاب نموده برایش زکات داد.

**مسئله پنجم:** [۲۲۸۶] کسی که قبلاً فقیر نبوده ولی حالا ادعای فقر نماید در صورت شک می‌تواند برایش زکات داد.

### شرایط مصرف‌کننده

**مسئله اوّل:** [۲۲۸۷] در مصرف‌کننده شرط است که فقیر یا مسکین یا یکی از عناوین هشت‌گانه را دارا باشد.

**مسئله دوّم:** [۲۲۸۸] در زکات‌گیرنده شرط است که زکات را در معصیت مصرف نکند و اگر زکات دهنده بداند مع الوصف زکات را به عاصی بدهد کفایت از زکات نمی‌کند.

**مسئله سوّم:** [۲۲۸۹] در زکات‌گیرنده شرط است که مسلمان دوازده‌امامی باشد الا مؤلفه القلوب یا کسانی را که حکام شرع اجازه نمایند.

**مسئله چهارم:** [۲۲۹۰] در زکات‌گیرنده شرط است که نفقه بگیر زکات دهنده نباشد ولو این‌که در توسعه زندگی او و مستحیّات معیشت مصرف کند.

**مسئله پنجم:** [۲۲۹۱] در زکات‌گیرنده شرط است که سیّد هاشمی نباشد الا درجایی که خمس موجود نباشد یا خطر تلف شدنش برود.



## احکام زکات دهنده

**مسئله اول:** [۲۲۹۲] بر زکات دهنده شرط است که در وقت ادای آن نیت و قربت مطلقه داشته باشد اگرچه اظهار آن لازم نیست.

**مسئله دوم:** [۲۲۹۳] زکات دهنده نباید بیش از خرج یک سال زکات گیرنده را بدهد و زکات گیرنده نیز نباید بیش از آن را بگیرد.

**مسئله سوم:** [۲۲۹۴] کسی که زکات می دهد لازم نیست به گیرنده اظهار نماید که آنچه می دهد زکات است مخصوصاً اگر گیرنده شخص عقیف و محترم باشد.

**مسئله چهارم:** [۲۲۹۵] زکات بر اولیاء اطفال، مجانین یا ایتام که فقیرند، داده می شود نه به خود آن ها و در صورت نبود هیچ کدام زکات دهنده خودش بر آن ها مصرف کند.

**مسئله پنجم:** [۲۲۹۶] اگر بدون جستجوی این که گیرنده زکات فقیر است یا نه به او زکات بدهد سپس معلوم شود که فقیر نبوده از زکات کفایت نمی کند.

## مصارف زکات

**مسئله اول:** [۲۲۹۷] کسی که مصارف سال خود را دارد و لکن بده کار است می تواند از زکات گرفته قرض خود را بدهد مشروط به آن که در معصیت قرض داده نشده باشد.

**مسئله دوم:** [۲۲۹۸] اگر بالای کسی قرض و دین دارد و شخص قادر به پرداخت آن نیست می تواند بابت زکات مجرا کند.

**مسئله سوم:** [۲۲۹۹] کسی که مصارف خود را دارد لکن سایر شئون ضروری خود را ندارد؛ چون: حیوان، موترسواری، وسایل زندگی و امثال این ها می تواند اخذ زکات کند.

**مسئله چهارم:** [۲۳۰۰] کسی که زکات از مصرف سالش زیاد آمده بایستی آن را به زکات دهنده مسترد کند و اگر او در دسترس نباشد به کدام مستحق دیگر بدهد.



**مسئله پنجم:** [۲۳۰۱] کسی که مشغول یادگیری شغل است، می‌تواند در زمان یادگیری اخذ زکات کند.

### تعیین و ترجیح

**مسئله اول:** [۲۳۰۲] اگر در بلد مستحق وجود دارد دادن زکات بر آنها معین بوده انتقال آن بر سایر بلاد جایز نیست.

**مسئله دوم:** [۲۳۰۳] اهل علم بر غیر اهل علم رجحان دارد و همچنان اهل تقوا بر غیر آن.

**مسئله سوم:** [۲۳۰۴] ذوی الارحام بر غیر آنها رجحان دارد و همچنان بستگان نسبی بر بستگان سببی.

**مسئله چهارم:** [۲۳۰۵] صاحبان عفت بر غیر آنها رجحان دارد و همچنان غیر سائل به کف از سائل به کف.

**مسئله پنجم:** [۲۳۰۶] اهل فضل و کمال بر غیر آنها رجحان دارد و همچنان کسانی که سابقه فقر نداشته بر آنها که سابقه فقر داشته باشند.

### منافع و اجرت‌ها

**مسئله اول:** [۲۳۰۷] اگر زکات منافع منفصله دارد مانند: بزه، بزغاله، گوساله و فصیل مال مستحق است نه مال زکات دهنده.

**مسئله دوم:** [۲۳۰۸] منافع زمانی تصور می‌شود که مثلاً: اغنام ثلاثه را برای مستحق معین کرده لکن مستحق موجوده نبوده و تا پیدا شدن او مدتی سپری شده و در آن مدت اغنام نتیجه داده است.

**مسئله سوم:** [۲۳۰۹] اجرت کتال، وژان، دلّال، سرای داری و غیره به عهده زکات دهنده است نه به عهده مستحق.



**مسئله چهارم:** [۲۳۱۰] اجرت ارسال به خارج بلد مستحق از خود زکات کسر می شود زیرا: در بلد مستحق نبوده و او ناچار از انتقال بوده باشد.

**مسئله پنجم:** [۲۳۱۱] اجرت حفظ و نگهداری زکات تا پیدا شدن مستحق نیز از خود آن کسر می شود.

### تلف و اتلاف

**مسئله اول:** [۲۳۱۲] اگر زکات را با دست خود تلف کند یا کاری کند که موجب از بین رفتن زکات شود اتلاف گفته شده ضامن است.

**مسئله دوم:** [۲۳۱۳] اگر در بلد مستحق بوده مع هذا به خارج انتقال داده تا تلف شده، انتقال دهنده ضامن است و اگر مستحق در بلد نبوده ضامن نیست.

**مسئله سوم:** [۲۳۱۴] اگر زکات بعد از عزل تلف شده از کیسه مستحق رفته و اگر قبل از عزل تلف شده از کیسه مالک.

**مسئله چهارم:** [۲۳۱۵] اگر مستحق بوده لکن بر اثر تأخیر و سهل انگاری ها زکات تلف شده، زکات دهنده ضامن است و اگر مستحق موجود نبوده یا رجحان در تأخیر بوده ضامن نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۳۱۶] اگر زکات بر اثر آفت آسمانی یا زمینی خودبه خود تلف شده و مالک مقصر نبوده از کیسه مستحق رفته، اگرچه احتیاط این است که در صورت توان پرداخت کند.

### مستحبات زکات

**مسئله اول:** [۲۳۱۷] مستحب است «زکات» را از جنس خوب تر بدهد اگرچه از جنس خوب نیز کفایت می کند.

**مسئله دوم:** [۲۳۱۸] مستحب است زکات را به اسرع وقت بدهد اگرچه با تأخیر نیز جایز است.

**مسئله سوم:** [۲۳۱۹] مستحب است زکات را از اجناس زکوی بدهد اگرچه از غیر آنها نیز جایز است.



**مسئله چهارم:** [۲۳۲۰] مستحب است زکات واجب را علنی و زکات مستحب را مخفی بدهد اگرچه علنی هم جایز است.

**مسئله پنجم:** [۲۳۲۱] مستحب است انتظار اهل رجحان را بکشد اگرچه می شود به اسرع وقت به غیر اهل رجحان نیز می شود داد.

### مکروهات زکات

**مسئله اول:** [۲۳۲۲] اگر مالک از مستحق بخواهد که زکات را بعد از قبض به او برگرداند به شدت کراهت دارد.

**مسئله دوم:** [۲۳۲۳] اگر مالک از مستحق بخواهد که زکات را بعد از قبض به جنس دیگری با او معامله کند کراهت دارد.

**مسئله سوم:** [۲۳۲۴] اگر مالک از مستحق بخواهد که زکات را بعد از قبض با جنس کم بهتری معاوضه کند کراهت دارد.

**مسئله چهارم:** [۲۳۲۵] اگر مالک از مستحق بخواهد که زکات را بعد از قبض بین او و خودش مشترک قرار دهد کراهت دارد.

**مسئله پنجم:** [۲۳۲۶] اگر مالک از مستحق بخواهد که در بهای زکاتش کاری ولو ناچیز برای او انجام دهد کراهت دارد.

### ممنوعات مستحق

**مسئله اول:** [۲۳۲۷] مستحق نمی تواند زکات را به کمتر از مقدار واجب مصالحه کند الا در مواردی که مقدار بدهی مشکوک باشد.

**مسئله دوم:** [۲۳۲۸] مستحق نمی تواند زکات را بر مالک ببخشد الا جایی که بدهی او سالها مانده و حالا از توان ادایش بر نمی آید.





**مسئله سوّم:** [۲۳۲۹] مستحق نمی‌تواند زکات را بر مالک مداوره یا دستگردان کند الاّ جایی که بدهی او زیاد باشد و جز مقداری توان ادا نداشته باشد.

**مسئله چهارم:** [۲۳۳۰] در مسئله دوّم و سوّم استغفار مالک لازم است و آن گفتن: «استغفرالله ربّی و اتوب الیه» است.

**مسئله پنجم:** [۲۳۳۱] مستحق نمی‌تواند زکات را بیشتر از یک سال بالای مالک قرض بگذارد الاّ جایی که عقلانی باشد و تشخیص موارد کار آسان نیست.

### مجوزات مستحق

**مسئله اوّل:** [۲۳۳۲] بر مستحق جایز است که علاوه خوردنی و پوشیدنی از زکات برای خودش سر پناهی بسازد.

**مسئله دوّم:** [۲۳۳۳] بر مستحق جایز است علاوه خوردنی و پوشیدنی از زکات برایش کتب مطالعه یا کتب ادعیّه بخرد.

**مسئله سوّم:** [۲۳۳۴] بر مستحق جایز است که علاوه خوردنی و پوشیدنی از زکات برایش لوازم آسایش چون: یخچال، کولر، بخاری، تخت خواب و ... بخرد.

**مسئله چهارم:** [۲۳۳۵] بر مستحق جایز است علاوه خوردنی و پوشیدنی از زکات برایش اسباب ازدواج فرزندش را که اشدّ نیاز به آن دارد تهیه کند.

**مسئله پنجم:** [۲۳۳۶] بر مستحق جایز است علاوه خوردنی و پوشیدنی از زکات برایش اسباب سفرهای راجح چون: حج عمره، مشاهد مشرفه و سفرهای مباح چون: سیاحت برای مطالعه تاریخ را تدارک ببیند.



### مجوزات مستحق (۲)

**مسئله اول:** [۲۳۳۷] بر مستحق جایز است که از زکات کتاب دعا بخرد و آن را وقف مؤمنین نماید.

**مسئله دوم:** [۲۳۳۸] بر مستحق جایز است که از زکات قرآن بخرد و آن را وقف مؤمنین نماید.

**مسئله سوم:** [۲۳۳۹] بر مستحق جایز است که از زکات کتب مطالعاتی علمی بخرد و آن را وقف بر مؤمنین نماید.

**مسئله چهارم:** [۲۳۴۰] بر مستحق جایز است که از زکات مدرسه، مسجد و یا دانشگاه بسازد و آن را وقف مؤمنین نماید.

**مسئله پنجم:** [۲۳۴۱] بر مستحق جایز است که از زکات اماکن عامه که از آن منافع مباحه منظور است بسازد و آن را وقف مؤمنین نماید.

### مجوزات مستحق (۳)

**مسئله اول:** [۲۳۴۲] بر مستحق جایز است که زکات را بگیرد و آن را بر مستحق دیگر هبه کند.

**مسئله دوم:** [۲۳۴۳] بر مستحق جایز است که زکات را بگیرد و به حج برود و نیت وجوب کند.

**مسئله سوم:** [۲۳۴۴] بر مستحق جایز است که زکات را بگیرد و به شوهر فقیر خود بدهد ولو این که برای خودش خرج کند.

**مسئله چهارم:** [۲۳۴۵] بر مستحق جایز است که زکات را بگیرد و آن را برای پدرش زن بگیرد که به آن احتیاج داشته باشد.

**مسئله پنجم:** [۲۳۴۶] بر مستحق جایز است که زکات را بگیرد و برای جهاز دخترش مصرف کند.



## موارد سبیل الله

**مسئله اول:** [۲۳۴۷] یکی از موارد سبیل الله تأسیس یا ادامه دادن امور خیریه است، مانند: مدارس، مساجد، پل، راه، دارالایتام و نظایر اینها.

**مسئله دوم:** [۲۳۴۸] یکی دیگر از موارد سبیل الله اصلاح ذات البین، تحکیم روابط خانواده، تسلیت مصیبت دیده در صورتی که نیاز به هزینه داشته باشد، عیادت مؤمن و نظایر اینها است.

**مسئله سوم:** [۲۳۴۹] از موارد دیگر سبیل الله رفع فتنه یا کاستن آن، خواباندن آشوبها، مدیریت بحرانها، قطع روابط ناسالم و نظایر اینها است.

**مسئله چهارم:** [۲۳۵۰] یکی دیگر از موارد سبیل الله ایجاد وصلتها و ازدواج جوانان عزب مؤمن، تهیه جهاز برای نو عروسان مؤمنه، توسعه زندگی آنان و نظایر اینها است.

**مسئله پنجم:** [۲۳۵۱] موارد دیگر سبیل الله تهیه بورسیه‌های تحصیلی برای مؤمنین دانشجوی، ایجاد خوابگاهها برای آنها، پرداخت هزینه‌های تحصیلی در تحصیل علمی که برای رفع نیازهای مشروع جامعه ضروری است و نظایر اینها می‌باشد.

## نیت در زکات

**مسئله اول:** [۲۳۵۲] زکات عبادت بوده نیت در آن شرط است و نیت همان «قصد» دادن زکات است قربتاً الی الله.

**مسئله دوم:** [۲۳۵۳] در نیت بهتر است «تعیین» کند که این جنس مثلاً زکات است نه چیز دیگر و نیز بهتر است «اخلاص» را در نهایت درجه آن داشته باشد که برای خداست نه غیر خدا لکن قصد قربت مطلقه کفایت می‌کند.

**مسئله سوم:** [۲۳۵۴] نیت را می‌شود قبل از ادای زکات قرار داد و پیش انداخت لکن نمی‌شود از هنگام ادا به تأخیر انجام دهد بلکه بهتر است مقارنت نیت با ادا حفظ شود.



**مسئله چهارم:** [۲۳۵۵] لازم است زکات دهنده خودش نیت کند نه گیرنده زکات لکن زکات گیرنده دعا در حق مالک را ترک نکند.

**مسئله پنجم:** [۲۳۵۶] اگر زکات دهنده کسی را وکیل می کند در ادای زکات در بلد زکات دهنده یا خارج بلد او باشد، نیت به عهده مالک است نه به عهده وکیل.

### انتقال زکات

**مسئله اول:** [۲۳۵۷] بهتر است زکات در بلد مالک مصرف شود اگرچه انتقال آن به خارج بلد جایز می باشد.

**مسئله دوم:** [۲۳۵۸] چنانچه در خارج بلد مالک ترجیحی باشد جواز آن تشدید می شود و شاید در برخی موارد تعیین پیدا شود مثل نبود مستحق در بلد.

**مسئله سوم:** [۲۳۵۹] در انتقال زکات به خارج بلد مالک، هزینه انتقال از خود زکات داده می شود نه از کیسه مالک.

**مسئله چهارم:** [۲۳۶۰] چنانچه بدون ترجیح زکات را به خارج انتقال دهد در صورت تلف شدن، مالک ضامن است لکن در صورت ترجیح یا تعیین ضامن نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۳۶۱] بهتر است در انتقال زکات به خارج بلد مالک از حاکم شرع اجازه بگیرد لکن در مصرف آن در بلد مالک اجازه شرط نیست.

### مقدار زکات

**مسئله اول:** [۲۳۶۲] می شود به یک یا چند صنف از اصناف هشت گانه تمام زکات را بدهد و تقسیم مساویانه شرط نیست.

**مسئله دوم:** [۲۳۶۳] بهتر است مستحق که خویشاوند و ذی رحم است از مستحق که چنین نیستند ترجیح داده شود.



**مسئله سوّم:** [۲۳۶۴] بهتر است مستحقّی که صاحب فضل است از مستحقّی که چنین نیست ترجیح

داده شود.

**مسئله چهارم:** [۲۳۶۵] بهتر است به اهل فضل سهم داده شود تا کسی که اهل فضل نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۳۶۶] بهتر است مستحقّی که عفت طلب دارد از مستحقّی که چنین نیست ترجیح

داده شود.

### فقیه و زکات

**مسئله اوّل:** [۲۳۶۷] دادن زکات بر فقیه جامع شرایط واجب نیست، لکن افضل می باشد چون او

اعرف به موارد است از غیرش.

**مسئله دوّم:** [۲۳۶۸] اگر فقیه فتوا بدهد که زکات را به او بدهید فقط بر مقلدانش واجب می شود

که چنین کنند نه به غیر مقلدانش.

**مسئله سوّم:** [۲۳۶۹] اگر فقیه از باب ولایت حکم کند که زکات را به او بدهید بر تمام مؤمنین

واجب می شود که زکات را به او بدهد.

**مسئله چهارم:** [۲۳۷۰] در صورت حکم ولایتی به دادن زکات به فقیه جامع شرایط حتی دیگر

مجتهدان نیز لازم است که از حکم تبعیت کنند هرچند با فتوایشان موافق نباشد.

**مسئله پنجم:** [۲۳۷۱] اگر فقیه منع کند که زکات را به خارج بلد نفرستند یا به فلان مورد ندهند

یا بدهند، در این صورت تبعیت شرط بوده زکات حکم خمس را پیدا می کند.

### زکات و نفقه

**مسئله اوّل:** [۲۳۷۲] مالک نمی تواند بر نفقه خوران خود زکات بدهد الا جایی که از نفقه دادن

عاجز باشد.

**مسئله دوّم:** [۲۳۷۳] زنی که نفقه آن در حین عقد ساقط شده، می شود زکات شوهرش را بگیرد.



**مسئله سوّم:** [۲۳۷۴] زنی که موّقت است و در اصل شرع واجب النفقه حساب نمی‌شود نیز می‌تواند از زکات شوهرش استفاده نماید.

**مسئله چهارم:** [۲۳۷۵] زنی که بر اثر نشوز نفقه‌اش ساقط شده نمی‌تواند از زکات شوهرش استفاده نماید.

**مسئله پنجم:** [۲۳۷۶] اگر کسی نفقه کسی را قبول کرده باشد می‌تواند زکات خود را به او بدهد.

### زکات و هاشمی

**مسئله اوّل:** [۲۳۷۷] زکات هاشمی بر هاشمی جایز است لکن از غیر هاشمی حق گرفتن زکات واجب را ندارد الا در حال اضطرار.

**مسئله دوّم:** [۲۳۷۸] صدقات غیر واجب یا صدقاتی که واجب هم می‌باشد لکن عناوین دیگر دارد چون: کفاره، ردّ مظالم عباد، نذر و مجهول‌المالک را می‌توانند استفاده نمایند.

**مسئله سوّم:** [۲۳۷۹] مشهور فقها انتساب به هاشم را از طریق «پدر» ملاک حکم می‌داند لکن به نظر این جانب بعید نیست که از طریق مادر نیز انتساب محقق شود، چون: در آیه عیسی مسیح<sup>(ع)</sup> ذریه ابراهیم<sup>(ع)</sup> خوانده شده درحالی که پدر نداشت و انتسابش از طریق «مادر» بود و اگر فرزندان حضرت زهرا<sup>(س)</sup> ذراری رسول<sup>(ص)</sup> گفته می‌شوند از طریق مادرشان است.

**مسئله چهارم:** [۲۳۸۰] اثبات انتساب با بیّنه، تواتر و شیوع که موجب علم یا اطمینان شود محقق می‌شود و ادعای صرف کافی نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۳۸۱] در هاشمی فقر شرط است و اگر کسی بدون تحقیق از فقر فقیر یا استحقاق مستحق زکات بدهد و بعداً کشف شود که فقیر و مستحق نبوده مجزی نیست.



## زکات و مرگ مالک

**مسئله اول:** [۲۳۸۲] کسی که زکات بر گردن دارد ولی علائم مرگ حتمی بر او ظاهر شده است طوری که مجال پرداخت ندارد بایستی وصیت نماید.

**مسئله دوم:** [۲۳۸۳] اگر وارث بداند که مورث او زکات بر گردن دارد بایستی از جنس زکوی و اگر میسور نیست از ماترک بدهد.

**مسئله سوم:** [۲۳۸۴] اگر وارث فقیر است و مستحق زکات وصی می‌تواند همان زکات را برای او بدهد هر چند که واجب النفقه میّت در زمان حیاتش بوده است.

**مسئله چهارم:** [۲۳۸۵] اگر میّت زکات بر گردن دارد و وصیت هم نکرده و ترکه هم بجایش نمانده بر وارث واجب نیست لکن از باب ذی‌رحم در صورت توان داشتن پرداخت نماید.

**مسئله پنجم:** [۲۳۸۶] اگر وصی وارث هم باشد و از سوی فقیر و مستحق، می‌شود زکات میّت را برای خودش حساب کند.

## زکات ابدان

**مسئله اول:** [۲۳۸۷] سه نوع زکات را خواندیم که عبارت بودند از: زکات انعام، زکات غلات و زکات نقدین، اکنون نوع چهارم مطرح است که زکات «ابدان» باشد و از آن به زکات «فطره» نیز تعبیر می‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۳۸۸] زکات ابدان یا فطره بر «مکلف» واجب است، یعنی: یکی از شروطش «تکلیف» است، بناءً بر غیر مکلف واجب نیست.

**مسئله سوم:** [۲۳۸۹] شروط دیگر زکات ابدان یا فطره «حُریت» است، بناءً بر برده فطره واجب نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۳۹۰] شرط دیگر زکات ابدان یا فطره «غنی بودن» است، بالفعل یا بالقوه، بناءً بر فقیر فطره واجب نیست.



**مسئله پنجم:** [۲۳۹۱] شرط دیگر زکات ابدان یا فطره «عقل» است بناءً بر مجنون ولو ادواری باشد در دور جنونش فطره واجب نیست.

### مقدار زکات ابدان

**مسئله اول:** [۲۳۹۲] مقدار زکات ابدان یک «صاع» بوده نزدیک به «سه» کیلوی متعارف است، معادل شش و نیم پاو افغانستان مرکزی.

**مسئله دوم:** [۲۳۹۳] صاع به حساب عراق «نه» رطل می شود که معادل است با چهار مُد و هر مُد مساوی می شود با ده خورد، یعنی: دو نیم پاو افغانستان مرکزی.

**مسئله سوم:** [۲۳۹۴] صاع به حساب مدینه منوره «شش» رطل می شود که معادل است با شش صد و چهارده مثقال صیر فی و ربع مثقال.

**مسئله چهارم:** [۲۳۹۵] صاع به حساب حُقّه نجف اشرف «دو حقه» و سه ربع حقه و یک مثقال و سه ربع آن است.

**مسئله پنجم:** [۲۳۹۶] صاع به حساب «من شاهی» قریب یک و نیم «من» است که هر من یک هزار و دو صد و هشت مثقال و نصف من منهای بیست و پنج مثقال و سه ربع آن است.

### جنس زکات ابدان

**مسئله اول:** [۲۳۹۷] زکات ابدان از «قوت غالب» داده می شود؛ یعنی: آنچه در اکثر سال خوراک هر شخص است ولو این که خوراک غیر غالب هم استفاده و مصرف می کنند.

**مسئله دوم:** [۲۳۹۸] کسانی که قوت غالبش گندم است گندم بدهد، مانند: غالب مردم در کشورهای جهان سوم و کسانی که قوت غالبشان برنج است برنج بدهد، مانند: شمال افغانستان، گیلان ایران و یا کشورهای پیشرفته تر جهان.

**مسئله سوم:** [۲۳۹۹] کسانی که قوت غالبشان شیر است، شیر بدهد مانند: صحراهای حجاز، نجد و کوچی های افغانستان.





**مسئله چهارم:** [۲۴۰۰] کسانی که قوت غالبشان خرما است خرما بدهد، مانند: برخی مناطق

عربستان، عراق، جیرفت و بم ایران

**مسئله پنجم:** [۲۴۰۱] کسانی که قوت غالبشان جو، کشک، سبزی، ذرت، ماش و سایر حبوبات

است از همان بدهد لکن غلات اربعه از همه انواع اقوات کفایت می‌کند و در بین آنها خرما و سپس کشمش بهترین است.

### وقت زکات ابدان

**مسئله اول:** [۲۴۰۲] وقت «وجوب» زکات ابدان یا فطره «شب عید» است و وقت «ادای» آن از

طلوع تا «زوال» روز عید.

**مسئله دوم:** [۲۴۰۳] افضل این است که ادای زکات را قبل از نماز عید داشته باشد و احوط نیز

چنین است.

**مسئله سوم:** [۲۴۰۴] در ادای زکات ابدان بعد از زوال قصد قربت کرده نیت ادا و قضاء نکند.

**مسئله چهارم:** [۲۴۰۵] قبل از ماه رمضان نمی‌شود زکات فطره را بدهد لکن می‌شود بالای فقیر

قرض گذاشته شب عید مجری کند.

**مسئله پنجم:** [۲۴۰۶] اگر زکات ابدان یا فطره را در وقت عزل کند، می‌شود در بعد از وقت نیت

ادا کند.

### مصرف زکات ابدان

**مسئله اول:** [۲۴۰۷] مصرف زکات ابدان یا فطره مصرف زکات غلات است که اصناف هشت گانه

باشد لکن احوط اختصاص به فقرای مؤمنین است.

**مسئله دوم:** [۲۴۰۸] به یک فقیر از یک فطره کمتر داده نمی‌شود لکن می‌شود که یک و نیم یا

بیشتر داد تا خرج یک سال آن.

**مسئله سوم:** [۲۴۰۹] احوط دادن مواد خوراکی به فقیر است اگرچه قیمت نیز کفایت می‌کند.



**مسئله چهارم:** [۲۴۱۰] مستحب است ذی‌رحم، همسایگان، اهل فضل و عقل را بر غیرشان مقدم کند و مرجحات نیز همان مرجحات زکات غلات است.

**مسئله پنجم:** [۲۴۱۱] به شارب‌الخمر، اهل فسق و معصیت و تارک نماز زکات فطره ندهد.

### زکات مهمان و کارگر

**مسئله اول:** [۲۴۱۲] مهمانی که بر انسان وارد می‌شود زکاتش بر عهده میزبان است، لکن کسی را که دعوت می‌کند زکاتش به عهده میزبان نیست.

**مسئله دوم:** [۲۴۱۳] کسی که در شب عید ختم یا دعوت دارد زکاتش به عهده میزبان نیست هر چند خلاف مشهور است و ملاک به نظر این جانب «وارد شدن» است نه «دعوت کردن».

**مسئله سوم:** [۲۴۱۴] مهمانی که ناخوانده است نمی‌شود زکاتش را خودش حساب نماید لکن می‌شود مقدار زکات یا قیمت آن را به میزبان هدیه کند.

**مسئله چهارم:** [۲۴۱۵] زکات فطره کارگر به دوش صاحب‌کارش است و کسی که به دو یا چند نفر اجیر شده زکات فطره او به همان نسبت می‌باشد، نصف، ثلث یا ربع.

**مسئله پنجم:** [۲۴۱۶] کسی که به دو یا چند نفر اجیر شده در صورت عُسرت یکی از صاحبان کار زکات فطره به دوش صاحبان عُسرت است.

### وکالت در زکات ابدان

**مسئله اول:** [۲۴۱۷] می‌شود در اخراج زکات ابدان کسی را وکیل کرد که در آن صورت وکیل باید نیت کند.

**مسئله دوم:** [۲۴۱۸] اگر کسی را فقط در ارسال زکات فطره وکیل نماید لازم است خودش نیت کند که آنچه را ارسال می‌کند فطره است.

**مسئله سوم:** [۲۴۱۹] اگر کسی را وکیل کند که از طرف او زکات را بدهد تا بعداً معادل او را پرداخت نماید کفایت می‌کند.



**مسئله چهارم:** [۲۴۲۰] اگر کسی را وکیل کند که از طرف خود فطره را بدهد و معادلش را هم به او ندهد؛ یعنی: کار تبرّعی نماید نیز درست است.

**مسئله پنجم:** [۲۴۲۱] اصل تبرّع بدون این که وکیل نماید باطل است مگر اینکه شخص را خبر کند و او نیز راضی شود.

### احکام متفرّقه زکات ابدان

**مسئله اول:** [۲۴۲۲] ملاک در فطره «نان خور فعلی» است نه واجب النفقه بودن، پس زنی که نان خور کسی دیگر باشد فطره اش به او واجب است نه بر شوهرش اگرچه واجب النفقه او است.

**مسئله دوم:** [۲۴۲۳] کسی که توان بیشتر از یک فطره را ندارد لکن عیال زیاد دارد، می شود همان یکی را دست به دست کرده بیرون کند.

**مسئله سوم:** [۲۴۲۴] نان خور شخص فطره دارد کوچک باشد یا بزرگ، مسلمان باشد یا کافر، زن باشد یا مرد، آزاد باشد یا عبد، مسافر باشد یا حاضر، مهمان وارد شده باشد یا طفل تازه تولد شده، فرقی ندارد.

**مسئله چهارم:** [۲۴۲۵] فطره هاشمی بر غیر آن حرام است و همچنان بالعکس الا در صورت اضطرار.

**مسئله پنجم:** [۲۴۲۶] تمام احکام زکات غلات در زکات ابدان جاری است اعم از: مجوزات، ممنوعات، مکروهات، مستحبات، مرجحات، انتقال، تأخیر و غیره.



# مسائل خمس







## موضوع خمس

### (الف) تعریف خمس: [۲۴۲۷]

خمس عبارت است از «پرداخت» یک پنجم مال مخمسه از سوی خمس دهنده و «اخذ» آن است از سوی خمس گیرنده و «مصرف» آن است برای مستحقین تحت شرایط شرعیه.

### (ب) ماهیت خمس: [۲۴۲۸]

خمس ماهیت «مالی» دارد که از صاحبان مال اخذ و به مصالح مسلمین تحت زعامت فقیه جامع الشرایط مصرف می‌شود و زکات نیز ماهیت مالی دارد و لکن در زکات رفع نیاز نیازمندان منظور بوده زعامتی مطرح نیست.

### (ج) ارکان خمس: [۲۴۲۹]

خمس دارای سه رکن اساسی است:

رکن اول: خمس دهنده.

رکن دوم: خمس گیرنده.

رکن سوم: مستحقین خمس.

### (د) آیهی خمس: [۲۴۵۰]

﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ مِنْهُ حُمُسُهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِإِیِّ الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ إِن كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ...﴾<sup>۱</sup>

۱- انفال/ ۴۱

ترجمه آیه: «و بدانید هر گونه غنیمی به دست آوردید از هر چه باشد، یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و ذی‌القربی و یتیمان و تنگدستان و در راه‌ماندگان است، اگر به خدا و به آنچه بر بنده‌ی خود در روز جدای [حق از باطل]، روزی که آن دو گروه [در بدر] با هم رو درو شدند، نازل کردیم ایمان آورده‌اید [حق واجب را بپردازید] و خدا بر هر چیزی تواناست.»



هـ) حدیث خمس: [۲۴۵۱]

عن الباقر علیه السلام: «لا یحلّ لاحدٍ أن یشتري من الخمس شیئاً حتی یصل الینا حقنا»<sup>۱</sup>

### فرق خمس با زکات

**مسئله اول:** [۲۴۵۲] خمس در همه جا «یک پنجم» است، لکن زکات بعضی جاها یک پانزدهم و در بعضی جاها «یک بیستم» می شود.

**مسئله دوم:** [۲۴۵۳] خمس «شش» قسمت می شود حسب آیه خمس و زکات «هشت» قسمت که در آیه آن آمده است که در جایش بحث خواهد شد.

**مسئله سوم:** [۲۴۵۴] شش قسمت خمس طبق معمول و مشهور نزد فقهای عظام به دو بخش عمده تقسیم می شود که بنام «سهم امام علیه السلام» و «سهم سادات» یاد می شود، لکن زکات چنین تقسیمی را ندارد و به همان هشت مورد باقی می ماند.

**مسئله چهارم:** [۲۴۵۵] زکات از بدنها نیز داده می شود که بنام «زکات فطره» یاد می شود ولی خمس از بدنها داده نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۲۴۵۶] زکات چون ثروت «متمرکز» نیست، دشمنان اسلام از آن هراس ندارند لکن خمس که ثروت «متمرکز» است موجب هراس آنها است.

### فرق خمس با زکات (۲)

**مسئله اول:** [۲۴۵۷] خمس چنانکه در تعریف ذکر شد به یک پنجم مال اطلاق می شود لکن زکات به یک دهم مال، اگرچه هر دو امر مالی است.

۱- وسائل الشیعه قدیم، ج ۶، باب ۱ از ابواب ما یجب فیہ الخمس، ح ۴، ص ۳۳۷ - وسائل الشیعه جدید، ج ۹، ص ۴۸۴

ترجمه حدیث: «برای احدی حلال نیست که از مال خمس نداده چیزی خریداری کند.»



**مسئله دوم:** [۲۴۵۸] خمس از «هفت» چیز داده می‌شود و زکات از «نه» چیز که موارد هر کدام در محلس بحث خواهد شد.

**مسئله سوم:** [۲۴۵۹] در خمس «زعامت» شرط است که در عصر حضور معصوم علیه السلام و در عصر غیبت فقیه جامع‌الشرایط باشد، لکن در زکات «زعامت» شرط نبوده به هر فقیری داده شود مجزی است لکن در خمس یک پنجم مال به دست فقیه یا وکیلش برسد و یا به اذن او به موردش مصرف شود.

**مسئله چهارم:** [۲۴۶۰] در زکات «بلد» یا سرزمین زکات دهنده معتبر است، لکن در خمس چنین چیزی مطرح نیست، یعنی: زکات در صورت وجود مستحق در بلد، خارج بلد منتقل نمی‌شود لکن در خمس تشخیص مصلحت نزد حاکم شرع است که هر جا مصلحت اسلام و مسلمین تقاضا کرد مصرف می‌شود و بلد خمس دهنده ملاک نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۴۶۱] در زکات «ذی‌رحم» تقدّم دارد بر غیرش، لکن در خمس چنین چیزی شرط نیست بلکه خمس در یک نقطه که معصوم علیه السلام در زمان حضور و فقیه جامع‌الشرایط در زمان غیبت باشد «تمرکز» می‌یابد و طبق نظر او بمصالح عامه و اساسی مصرف می‌شود، لکن زکات اصلاً جمع نمی‌شود بلکه ثروت «پراکنده» است که از نزدیکان زکات دهنده شروع و به ترتیب به دورها تا خارج بلد انتشار می‌یابد.

### خمس از منظر فریقین

**مسئله اول:** [۲۴۶۲] اهل سنت خمس را فقط در غنائم حربی قبول دارند، لکن شیعه علاوه غنائم حربی در شش چیز دیگر نیز واجب می‌داند که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۴۶۳] در خمس یک آیه در قرآن نازل شده که با انفال دو آیه می‌شود،<sup>۱</sup> و در زکات آیات متعدّد نازل شده است، لکن تعدّد آیات وجوب زکات را تشدید و قلت آیات وجوب خمس را تضعیف نمی‌کند.



**مسئله سوم:** [۲۴۶۴] زکات به «صدقه» نیز تعبیر شده ولی خمس تعبیر دیگر ندارد الا «فیء».

**مسئله چهارم:** [۲۴۶۵] خمس بودجه «امامت» است و زکات بودجه «امت» از این رو خمس خرج مصالح می شود و زکات خرج افراد.

**مسئله پنجم:** [۲۴۶۶] اهل سنت زکات را توسعه داده در همه چیز واجب می داند و تشیع در نه چیز واجب و در غیر آن مستحب می داند.

### مصالح مؤمنین

**مسئله اول:** [۲۴۶۷] مصالح مؤمنین در شرایط مختلف مختلف است، لکن حفظ «حوزه های شیعه» در هر شرایط مورد اتفاق تمام فقهای عظام است.

**مسئله دوم:** [۲۴۶۸] حفظ کیان، حیثیت و ناموس مؤمنین در تمام شرایط از مصالح مهمه است.

**مسئله سوم:** [۲۴۶۹] حفظ سرزمینهای مؤمنین و حرمت ساکنین آنها در تمام شرایط از مصالح عاقله است.

**مسئله چهارم:** [۲۴۷۰] نشر معارف و چاپ آثار شیعه و تقویت بُنیه های فکری-فرهنگی مؤمنین جزء مصالح همیشگی است.

**مسئله پنجم:** [۲۴۷۱] رفع اتهام، مکاید، ردّ شبهات، خنثی سازی نقشه های دشمنان مؤمنین و دفاع از مال، جان و عقاید آنها از مصالح همیشگی است که تمام این موارد مستلزم هزینه های سنگین است که به جز خمس چیزی جوابگو نیست و شاید در برخی موارد کفایت هم نکند و به همین دلیل اصحاب ائمه علیهم السلام در برخی سالها سه بار اموال خودشان را خمس می کردند.

### خمس غنائم حربی

**مسئله اول:** [۲۴۷۲] خمس غنائم جنگی در صورتی واجب است که جنگ با اذن امام علیه السلام در زمان حضور و با اذن فقیه جامع الشرایط در زمان غیبت باشد و الا تمام غنائم مال امام علیه السلام در زمان حضور و مال فقیه در زمان غیبت است.



**مسئله دوم:** [۲۴۷۳] در جنگ با کفار حربی فرقی نیست که جنگ به خاطر دعوت باشد یا به خاطر دفاع از حریم اسلام یا سرزمین‌های اسلامی.

**مسئله سوم:** [۲۴۷۴] اگر مال کفار حربی را در غیر جنگ بگیرد، مانند: دزدی، فریب، ربا یا ادعای باطل خمس آن از باب غنیمت واجب نیست، لکن از باب ارباح مکاسب که گذشت سال در آن شرط است واجب است.

**مسئله چهارم:** [۲۴۷۵] اگر مال کفار حربی را حتی در جنگ بگیرد لکن ثابت شود که آن مال از مسلمان یا غیر مسلمان محترم المال غضب شده یا به امانت گرفته شده بوده، حکم غنیمت را ندارد و بایستی به صاحبش برگردانده شود.

**مسئله پنجم:** [۲۴۷۶] خمس غنائم جنگی واجب فوری بوده گذشت سال در آن معتبر نیست و همچنان نصاب در غنائم شرط نیست لذا از اقل اقل سهم، خمس داده می‌شود.

### خمس و اقسام کفار

**مسئله اول:** [۲۴۷۷] کفاری که در حال «معاهده» یا صلح با مسلمانان قرار دارند و یا جزیه می‌دهند، اخذ مالشان حکم غنیمت را ندارد.

**مسئله دوم:** [۲۴۷۸] کفاری که در حال «متارکه» جنگی قرار دارند اگرچه به صلح نرسیده‌اند بازهم اخذ مالشان حکم غنیمت را ندارد.

**مسئله سوم:** [۲۴۷۹] کفاری که در حال «مذاکره» قرار دارند و هنوز به نتیجه نرسیده‌اند بازهم اخذ مالشان حکم غنیمت را ندارد.

**مسئله چهارم:** [۲۴۸۰] کفاری که از جنگ «انصراف» حاصل کرده‌اند، بی‌آنکه شکست بخورند بازهم اخذ مالشان حکم غنیمت را ندارد.

**مسئله پنجم:** [۲۴۸۱] کفاری که از جنگ «فراری» شده‌اند ولو انصراف نداشته‌اند بازهم اخذ مالشان حکم غنیمت را ندارد.



## حکم غنائم حربی

**مسئله اول:** [۲۴۸۲] کفّاری که نه تن به صلح می دهند و نه اهل مذاکره‌اند و نه از جنگ انصراف دارند و نه فرار می کنند و همچنان اصرار بر جنگ دارند، علیهذا بعد از جنگ غنائم به دست آمده از چنین کفّار مهاجم خمس دارد.

**مسئله دوم:** [۲۴۸۳] غنائم به دست آمده در صورتی که منقول باشند بعد از تخمیس مال غانم است و در صورتی که غیر منقول باشد در ملکیت مسلمین باقی می ماند.

**مسئله سوم:** [۲۴۸۴] غنائم به دست آمده در زمان حضور بدون اذن امام علیه السلام و در زمان غیبت بدون اذن فقیه جامع الشرایط مال امام علیه السلام و نائب اوست و میان غانمین تقسیم نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۲۴۸۵] مال و هبایی‌ها که همه را مشرک می دانند و ناصبی‌ها که امیرالمؤمنین علیه السلام را باطل می دانند، در هر شرایط غنیمت محسوب بوده فوراً تخمیس می شود و در غیر جنگ نیز در حکم ارباح مکاسب نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۴۸۶] مشرکین، لامذهب‌ها، اهل حنود و مجوس‌ها اگر باشند در صورت تعرض و جنگ حکم کفّار حربی را دارند که اموال به دست آمده از آنها تخمیس می شود.

## خمس معادن

**مسئله اول:** [۲۴۸۷] مواداتی که از زمین استخراج می شوند و به آن «معدن» گفته می شود، متعلق خمس است، در فلزات نظیر: طلا، نقره، آهن، المونیم، مس، قلعی، جست و غیره، در مایعات نظیر: نفت، گاز، سیماب و ... و در احجار قیمتی نظیر: عقیق، فیروزه، لاجورد، رخام و ...

**مسئله دوم:** [۲۴۸۸] مواداتی که از سطح زمین جمع آوری می شوند، نظیر: نمک طعام، گل سرشوی، سنگ ذغال، جیم، سنگ آسیاب، گوگرد و یا از سنگ‌های روی زمین که بر اثر حرارت به دست می آید، نظیر: گچ، آهک و ... ملحق به معادن می شود و خمس آن بنا بر اظهر واجب است و می شود در قطار ارباح مکاسب قرارداد و بعد از گذشت سال تخمیس کرد.



**مسئله سوم:** [۲۴۸۹] در معادن «نصاب» شرط است که عبارت از بیست دینار مسکوک باشد که هر دینارش برابر سه چهارم مثقال معمولی می شود که مجموع نصاب برابر پانزده مثقال طلای امروزی است.

**مسئله چهارم:** [۲۴۹۰] معادن قبل از کسر مخارج استخراج متعلق خمس می شود، لکن تخمیس آن بعد از کسر مخارج است ولو از حد نصاب کم بماند.

**مسئله پنجم:** [۲۴۹۱] اگر شک کند که آنچه استخراج کرده به حد نصاب رسیده یا خیر اختیار و آزمایش واجب نبوده حکم به عدم بلوغ نصاب می شود.

### احکام معادن

**مسئله اول:** [۲۴۹۲] اگر معدن را چند بار استخراج نماید رسیدن «مجموع» استخراجات به نصاب شرط است نه بلوغ هر کدام.

**مسئله دوم:** [۲۴۹۳] اگر در هر استخراج آنچه را خارج کرده مصرف نماید و تا استخراج بعدی چیزی باقی نماند به هر تعداد که استخراج نماید متعلق خمس نمی شود ولو این که اگر خرج نمی کرد به نصاب می رسیدند.

**مسئله سوم:** [۲۴۹۴] اگر چند نفر در عملیهی استخراج سهم گرفته باشند، رسیدن حصه هر کدام به حد نصاب شرط است و رسیدن مجموع ملاک نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۴۹۵] اگر در چند استخراج چند نوع معدن را به دست آورد، مجموع مستخرجات جمع می شود و مکمل نصاب می گردد، یعنی: اتحاد نوع شرط نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۴۹۶] اگر معدن از نوع واحد باشد لکن لایه های خاک میان هر قسمت حائل شده باشد، مجموع رگه ها حکم واحد را دارند.



## زمین معادن

**مسئله اول:** [۲۴۹۷] معادنی که در اراضی «موات» کشف و استخراج می شود تابع اصل زمین بوده مال امام<sup>(ع)</sup> در عصر حضور و مال فقیه جامع الشرایط در عصر غیبت است.

**مسئله دوم:** [۲۴۹۸] معادنی که در اراضی «مفتوحة عنوة» کشف و استخراج می شود بازهم تابع اصل زمین بوده مال امام<sup>(ع)</sup> یا فقیه جامع الشرایط است.

**مسئله سوم:** [۲۴۹۹] معادنی که در اراضی شخصی کشف و استخراج می شود ملکیت آن تابع ملکیت زمین نیست بلکه ملک مستخرج است، بشرطی که از حد معمول پائین باشد و الا تابع ملکیت زمین است.

**مسئله چهارم:** [۲۵۰۰] معادن کشف شده در ملکیت‌های شخصی ولو اینکه صاحب زمین مالک آن نیست لکن استخراج آن منوط به اذن صاحب ملک است.

**مسئله پنجم:** [۲۵۰۱] چنانچه بعد از حصول اذن معادن را استخراج نمود، طمّ حفر و هموار کردن زمین بدوش مستخرج است که باید مثل سابقش بسازد.

## خمس گنج

**مسئله اول:** [۲۵۰۲] اگر از لای دیوار یا شکم زمین و یا داخل تنه‌ی درختی و نظایر این‌ها دینه‌ای را پیدا کند که در عرف به آن «گنج» گفته شود و از جنس طلا یا نقره مسکوک باشد و نصاب را کامل نماید در صورتی که خمس آن را بدهد مالک می شود.

**مسئله دوم:** [۲۵۰۳] نصاب طلا و نقره همان نصاب طلا و نقره در باب زکات است که عبارت از دوصد درهم یا بیست دینار باشد و در بازار فعلی معادل می شود به یکصد و پنج مثقال نقره و یا پانزده مثقال طلا.

**مسئله سوم:** [۲۵۰۴] گنج در صورتی خمس دارد که در زمین موات یافت شود و از مالک آن آثاری مشاهده نشود و جنس آن غیر از طلا و نقره نباشد و الا احکام مخصوص به خود را دارد که به نوبت بحث می شود.

**مسئله چهارم:** [۲۵۰۵] اگر گنج یا دینه‌ای را از غیر طلا و نقره پیدا نماید چه از سرزمین‌های آباد باشد یا از خرابه‌هایی که صاحبان آن کوچ کرده‌اند، خمس آن را از باب ارباح مکاسب بدهد که گذشت سال در آن شرط است لکن احوط تخمیس فوری و از باب گنج است.

**مسئله پنجم:** [۲۵۰۶] اگر اشیاء عتیقه را به دست آورد و بتواند از چشم حکومتها پنهان کند خمس قیمت آن واجب است.

### احکام گنج

**مسئله اول:** [۲۵۰۷] اگر گنجی پیدا کرد که می داند مالکش فلانی است بایستی گنج را به مالک یا وارث او برساند و یا در وصیت نامه‌اش سفارش نماید.

**مسئله دوم:** [۲۵۰۸] اگر گنجی پیدا کرده که می داند مالک دارد لکن برایش مجهول است بایستی تا یک سال اعلام نماید و اگر یافت نشد یا صدقه مضمونه دهد و یا جزء مال خودش قرار دهد تا صاحبش پیدا شود، نام این شیء را در فقه «لَقَطَه» گویند.

**مسئله سوم:** [۲۵۰۹] اگر گنجی را پیدا کند که علامت ملکیت در آن دیده شود لکن تاریخش مربوط باشد به قرن‌ها قبل و یا دهها سال پیش و یقین نماید که مالک یا مالکانش زنده نیستند و وراثت آن‌ها را نمی شناسد، می تواند با تخمیس مالک آن شود لکن بهتر است از سوی مالک یا مالکان آن صدقه بدهد.

**مسئله چهارم:** [۲۵۱۰] اگر گنجی را پیدا کرد که علائم تاریخی آن از مالک آن حکایت دارد و لکن مالک قابل کشف نباشد و از سوی اعلام آن را برایش موجب خطر جدی بداند، بدون اعلام و بدون نگهداری یک سال از سوی مالکش صدقه دهد.



**مسئله پنجم:** [۲۵۱۱] اگر باغی یا زمینی را که خریداری کرده از آن گنج پیدا شود و این ملک بعد از دست به دست شدن چندین مالک به او رسیده است، مشهور این است که میان مالکان قرعه انداخته بنام صاحب قرعه صدقه دهد لکن به نظر می‌رسد که صدقه از سوی مالکان احتمالی درست است و نیازی به قرعه نیست.

### حکم اشیاء قیمتی

**مسئله اول:** [۲۵۱۲] اگر حیوانی را برای قربانی یا نظایر آن بخرد و از شکم آن شیئی قیمتی خارج شود، چنانچه این حیوان اهلی بوده و مالک قبلی داشته باشد، مانند: شتر، گاو، گوسفند و غیره بایستی به مالک آن اطلاع دهد و تسلیم وی نماید و اگر مالک آن در دسترس نیست از سوی او تصدق نماید.

**مسئله دوم:** [۲۵۱۳] اگر حیوانی را شکار نماید، مانند: آهو یا گاوهای وحشی و غیره که مالک قبلی ندارند و از شکم آن شیئی قیمتی خارج شود مالک آن می‌شود، لکن از باب مطلق الفایده که گذشت سال در آن شرط است نه از باب گنج.

**مسئله سوم:** [۲۵۱۴] اگر ماهی را بخرد و از شکم آن شیئی قیمتی خارج شود، چنانچه ماهی را از حوضهای شخصی خریده به مالک آن اطلاع دهد و جنس را تسلیم نماید و چنانچه از بازار خریده مالک می‌شود لکن از باب مطلق الفایده نه از باب گنج.

**مسئله چهارم:** [۲۵۱۵] اگر شیئی قیمتی را از دست دزد بگیرد، در صورتی که مالک اصلی را می‌شناسد به او برگرداند، و الا تا یک سال سراغ دهد و بعد از آن از سوی مالک آن صدقه مضمونه دهد.

**مسئله پنجم:** [۲۵۱۶] اگر شیئی را از دست غاصب بگیرد در صورتی که مالک اصلی را می‌شناسد به او برگرداند، و الا حکم مسئله چهارم را در حق آن شیئی جاری نماید.

### خمس جواهر دریایی

**مسئله اول:** [۲۵۱۷] جواهری که در «بحرها» تکوّن می‌یابند، نظیر: لؤلؤ و مرجان در صورتی که نصاب یک دینار را کامل کند بعد از تخمیس مالک آن می‌شود.





**مسئله دوم:** [۲۵۱۸] جواهری که از «انهار کبیره» مانند: دجله، فرات، نیل و غیره به دست می‌آید به جواهر بحر ملحق می‌شود در صورتی که تکوّن نوع آن جواهر را کارشناسان تأیید نمایند.

**مسئله سوم:** [۲۵۱۹] جواهری که از «روی آب» گرفته می‌شود یا از سواحل بحرها به دست می‌آید که بر اثر موج بحر به ساحل پرتاب شده‌اند، لکن تکوّن آن بدون بحر ممکن نیست، مشهور الحاق آن به ارباح مکاسب است ولی به نظر می‌رسد که به غوص ملحق می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۵۲۰] اگر جواهر دریایی را توسط آلات امروزی بدون رفتن در اعماق آب به دست بیاورد اگرچه مشهور الحاق آن‌ها به ارباح مکاسب است، لکن به نظر می‌رسد که الحاق آن‌ها به غوص بدون اشکال است؛ زیرا غوص موضوعیت نداشته خود جوهر موضوع خمس است.

**مسئله پنجم:** [۲۵۲۱] اگر در یک دفعه لؤلؤ خارج کند و در دفعه دیگر مرجان و در دفعه سوم یاقوت، در تعلق خمس به آن‌ها و تکمیل نصاب فرقی ندارد، یعنی: حکم نوع واحد را دارد و همین گونه است حکم دفعه و دفعات که دفعات نیز حکم دفعه را دارد.

### خمس عنبر

**مسئله اول:** [۲۵۲۲] اگر عنبر را به هر طریقی به دست بیاورد و نصاب را کامل کند که عبارت از یک دینار است بعد از تخمیس مالک می‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۵۲۳] اگر عنبر را از روی آب بگیرد و یا از ساحل اخذ نماید باز هم بعد از تخمیس مالک می‌شود و مشهور تخمیس آن از باب ارباح مکاسب است لکن به نظر می‌رسد که ملحق به غوص می‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۵۲۴] اگر گیاه یا حیوانی را از آب بگیرد اگرچه قیمت بالا هم داشته باشد حکم غوص و عنبر را نداشته متعلق خمس نیست ولو اینکه برخی فقهاء عنبر را نبات می‌دانند.

**مسئله چهارم:** [۲۵۲۵] اگر جماعتی جواهر یا عنبر را به دست بیاورند، حکم آن‌ها حکم جماعت است در معدن که بلوغ هر نفر به نصاب شرط است نه بلوغ مجموع.



**مسئله پنجم:** [۲۵۲۶] عنبر ماده‌ای است خوشبو که در عطاریها قابل فروش است و از نظر قیمت در ردیف عود، عطر و سایر مواد خوشبو کننده قرار دارد؛ اما تکوّن آن در بحر است که بعضی آن را نبات بحری و برخی دیگر حیوان بحری و گروه سوم سرگین حیوان و گروه چهارم چشمه‌ی بحری، نظیر: زاج و کبریت و گروه پنجم عنبر را چیزی جدا شده از حیوان می‌دانند، نظیر مُشک که از ناف آهوی خُتن جدا می‌شود، به هر حال عنبر موضوع خمس است.

### زمین انتقال یافته به ذمی

**مسئله اول:** [۲۵۲۷] اگر کافر ذمی زمینی را از مسلمان بخرد، زراعتی باشد یا غیر زراعتی خمس آن بر ذمی واجب است اگرچه نیت قربت از او متمتی نمی‌شود ولو اینکه شرط کند که خمس آن بعهده مسلمان باشد یا اصلاً خمس نداشته باشد لکن وکیل کردن مسلمان را در اجرای خمس از سوی ذمی صحیح است.

**مسئله دوم:** [۲۵۲۸] اگر باغ، خانه، دکان، حمام، سرای و غیره را از مسلمان بخرد بازهم ملحق به زمین شده خمس زمین آن‌ها واجب است.

**مسئله سوم:** [۲۵۲۹] اگر ملک مسلمان به ذمی از غیر طریق بیع منتقل شود، نظیر: هبه، صلح، اجرت، جعاله و نظایرش بازهم خمس آن واجب است.

**مسئله چهارم:** [۲۵۳۰] اگر ذمی بعد از خرید ملک مسلمان شود یا آن را به مسلمانی بفروشد خمس آن ساقط نمی‌شود و چنانچه دوباره از مسلمان بخرد خمس آن بار دوم واجب است.

**مسئله پنجم:** [۲۵۳۱] اگر ذمی بار اول خمس را از عین بپردازد، بار دوم از چهار حصه باقی مانده خمس بدهد و اگر از قیمت پرداخته بار دوم نیز از کل ملک پرداخت نمایند.

### خمس مال مخلوط به حرام

**مسئله اول:** [۲۵۳۲] اگر مال حلال انسان به مقداری حرام مخلوط شود و نداند که مقدار حرام بیشتر از مقدار خمس نیست و صاحب آن نیز معلوم نباشد، آن مال با تخمیس پاک می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۲۵۳۳] اگر مالک حلال بداند که مقدار حرام بیشتر از مقدار خمس است وظیفه‌اش این است که مقدار خمس را از باب خمس و مقدار زاید را از باب رد مظالم پرداخت نماید.

**مسئله سوّم:** [۲۵۳۴] اگر مالک حلال بداند که مقدار حرام کمتر از مقدار خمس است بهتر است مقدار حرام را از باب رد مظالم پرداخت نماید نه از باب خمس.

**مسئله چهارم:** [۲۵۳۵] اگر مالک را می‌شناسد لکن مقدار حرام را نمی‌داند لازم است که با مالک صلح کند و چنانچه به صلح راضی نشود با او تعیین کند لکن هر کدام کمتر است خمس یا مقدار تعیین شده کمتر را به او بدهد و اگر به تعیین هم راضی نشود نزد حاکم شرع مراجعه کند، حاکم حق دارد مالک را به صلح یا تعیین اجبار نماید.

**مسئله پنجم:** [۲۵۳۶] اگر مالک را نمی‌شناسد لکن مقدار حرام را می‌داند بایستی به اذن حاکم شرع از سوی مالک صدقه دهد چه کم باشد از مقدار خمس یا زیاد باشد.

### خمس مال مخلوط به حرام (۲)

**مسئله اوّل:** [۲۵۳۷] اگر مقدار حرام را می‌داند لکن مالک آن را بعینه نمی‌شناسد فقط می‌داند که مالک یکی از پنج نفر است، بایستی همه را راضی نماید، و الا قرعه بیندازد و صاحب قرعه را راضی کند.

**مسئله دوّم:** [۲۵۳۸] اگر جنس را می‌داند، لکن مقدار آن را نمی‌داند وظیفه او پرداخت اکثر است به مالک اگر معلوم باشد و بحاکم اگر نامعلوم باشد و اگر مالک میان چند نفر قرار گرفته به حکم مسئله قبل عمل کند.

**مسئله سوّم:** [۲۵۳۹] اگر بعد از تخمیس علم پیدا کند که مقدار حرام بیشتر از خمس بوده بایستی زیادی را از باب رد مظالم العباد بدهد و اگر علم پیدا کرد که کمتر بوده می‌تواند زیادی را از خزانه بیت‌المال بگیرد در صورتی که عین باقی باشد و الا حقیش ساقط می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۵۴۰] اگر مقدار حرام از مال وقف، خمس یا زکات باشد با تخمیس پاک نمی‌شود، بلکه بایستی با ارباب آن‌ها مصالحه یا قرعه نماید، زیرا؛ رضایت آن‌ها شرط است



**مسئله پنجم:** [۲۵۴۱] اگر بعد از تخمیس مالک معلوم شود، ذمه خمس دهنده بری بوده چیزی به مالک بدهکار نیست و خداوندان را به حساب مالک واریز خواهد کرد.

### ارباح مکاسب

**مسئله اول:** [۲۵۴۲] آنچه از کسب و درآمد انسان به دست می‌آید، اصطلاحاً «ارباح مکاسب» یا «فایده بر درآمد» گفته می‌شود، چنانچه از مصرف سال شخص و عیالش زیاد شود خمس آن واجب است.

**مسئله دوم:** [۲۵۴۳] کسب انسان شامل: تجارت، زراعت، صنعت، اجاره و امثال اینهاست، لکن هدیه، جایزه، نذر، مال وصیت شده، افزایش موقوفه‌ها، ارثیه‌ی غیر منتظره و امثال این‌ها نیز ملحق به کسب شده خمس آن از باب «مطلق الفایده» واجب است.

**مسئله سوم:** [۲۵۴۴] مهر زن در صورتی که از شأن و منزلت او زیاد باشد و عوض خلع که زن در مقابل طلاق به شوهر می‌دهد و همچنان هبه خمس دارد، اگرچه در هبه مشهور قائل به خمس نیست لکن به نظر می‌رسد که هبه داخل در مطلق الفایده بوده متعلق خمس است.

**مسئله چهارم:** [۲۵۴۵] اگر منافی را از طریق خمس، زکات، کفارات، رد مظالم العباد، شهریه‌های طلاب و امثال این‌ها به دست بیاورد در صورتی که از مخارج خود و عیالش زیاد باشد، خمس دارد.

**مسئله پنجم:** [۲۵۴۶] انسان تا خمس مال خود را ندهد حق تصرف در آن مال را ندارد مگر اینکه از حاکم شرع یا وکیل او اذن تأخیر گرفته باشد، چنانچه بدون اذن معامله با آن مال انجام دهد بازهم باطل است.

### سال خمسی

**مسئله اول:** [۲۵۴۷] چون در خمس منافع «گذشت سال» شرط است گرفتن سرسال و تعیین سال خمسی برای هر مکلف واجب است تا آغاز و پایان سال معلوم شود.



**مسئله دوم:** [۲۵۴۸] مکلف می‌تواند یک سرسال اتخاذ نماید و می‌تواند دو یا چند سرسال برایش بگیرد چنانکه در مناطق مرکزی افغانستان دو سرسال معمول است یکی در فصل بهار و دیگری در فصل خزان.

**مسئله سوم:** [۲۵۴۹] مکلف می‌تواند برای هر شغلش یک سرسال بگیرد، مثلاً برای تجارت جدا، برای زراعت جدا و برای صنعتش نیز سال خمسی جداگانه بگیرد.

**مسئله چهارم:** [۲۵۵۰] پسر می‌تواند سال خمسی پدر را برای خودش سال خمسی قرار دهد و همچنان عکس قضیه جواز دارد و سایر اقارب نیز می‌تواند سال دیگری را برای خودشان سال خمسی قرار دهد.

**مسئله پنجم:** [۲۵۵۱] سال خمسی را می‌تواند خورشیدی یا میلادی و یا قمری قرار دهد، هر کدام برای مکلف نظر به شغلش آسانتر باشد لکن بهتر است سال خمسی قمری باشد که در اسلام ملاک قرار گرفته است.

### مئونه سال

**مسئله اول:** [۲۵۵۲] «مئونه» عبارت از مخارجی است که در طول سال برای مکلف پیش آمد می‌کند و خمس به آن تعلق نمی‌گیرد و آنچه از مئونه سال زیاد می‌شود متعلق خمس است.

**مسئله دوم:** [۲۵۵۳] مئونه شرعیّه به مصارفی گفته می‌شود که برای تأمین نفقه خود شخص و خانواده او مطابق شأن و منزلتی که دارد ضرورت دیده می‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۵۵۴] صدقات، زیارات، هدایا، جوائز، دعوت‌ها، ختومات، ندورات، کفّارات، خسارات، دیون و غرامتها جزء مئونه شرعیّه به حساب می‌آیند.

**مسئله چهارم:** [۲۵۵۵] خانه مسکونی، اثاثیه‌ی منزل، مرکب سواری، کتب درسی، هزینه‌های تحصیلی و تعلیمی، لوازم ورزش و نرمش، عیدی‌ها، سال نویها، لوازم بهداشتی-درمانی و امثال اینها مطابق شئون مکلف جزء مئونه شرعیّه است.



**مسئله پنجم:** [۲۵۵۶] معاش محافظین، کارمندان، کارگران، معلمین اطفال، دارو، ختنه، عروسی، ترحیمات و امثال اینها مطابق شئونات مکلف جزء مئونه شرعیّه است.

### گونه‌های سرمایه‌ی در گردش

سرمایه‌ی تاجر یا کاسب چهارگونه است که به ترتیب یادآور می‌شویم:

**مسئله اول:** [۲۵۵۷] اگر تجارت او با اموالی است که سال بر آن‌ها نگذشته و تخمیس نشده

باشد، در این صورت خمس تمام اموال و خمس فایده آن در آخر سال خمسی واجب است.

**مسئله دوم:** [۲۵۵۸] اگر تجارت او با اموالی باشد که سال بر آن‌ها گذشته باشد لکن تخمیس نشده،

خمس تمام مال را فوراً و خمس فایده آن را در آخر سال بدهد.

**مسئله سوم:** [۲۵۵۹] اگر تجارت او با اموالی باشد که خمس آن را داده باشد، لذا سرمایه او پاک

شده فقط خمس فایده آن در آخر سال واجب است.

**مسئله چهارم:** [۲۵۶۰] اگر تجارت او با اموالی بوده که بعضاً خمس نشده است، در این صورت اگر

نسبت آن را می‌داند طبق گونه‌های پیش عمل کند و الا خمس متیقن را بدهد.

**مسئله پنجم:** [۲۵۶۱] اموالی را که می‌خواهد سرمایه تجارت و کسب خود قرار دهد بایستی یک‌بار

خمس کند، یعنی با سرمایه پاک تجارت نماید و چنانچه سال به سال بران بیفزاید، افزودی سرمایه را

سال به سال پاک نماید.

### گونه‌های مال به هدف منافع

**مسئله اول:** [۲۵۶۲] مکلف ممکن است مالی را بخرد به هدف نگهداری و منفعت بردن از آن،

این مال در قبال خمس به سه گونه‌ی زیر است که به ترتیب یادآور می‌شویم:

**مسئله دوم:** [۲۵۶۳] مالی را که مکلف خریده ممکن است از پولی باشد که سال بر آن نگذشته

باشد، در این صورت مال خرید شده از منافع به حساب آمده در پایان سال خمس آن واجب است.

**مسئله سوّم:** [۲۵۶۴] مالی را که مکلف خریده ممکن است از پولی باشد که خمس به آن تعلق گرفته باشد، در این صورت خمس قیمت وقت خرید مال واجب است بدون خمس خود مال در صورتی که قیمت آن یا بر اثر چاقی یا بر اثر نرخ بازار ترقی کرده باشد، اگر چه احوط خمس خود مال است.

**مسئله چهارم:** [۲۵۶۵] مکلف مالی را از پولی خریده که خمس آن داده شده بود، در این صورت خمس آن پول واجب نیست ولی خمس مال در صورت ترقی به هر دو قسمش مطابق احتیاط است نه فتوی.

**مسئله پنجم:** [۲۵۶۶] اگر گوسفندی را برای خوردن در نظر گرفته باشد خودش متعلق خمس نیست لکن نمای منفصل او خمس دارد و چنانچه از آن نمای متصلی نظیر شیر یا پشم گرفته باشد در صورتی که از مصارف سال علاوه شود نیز خمس دارد.

### گونه‌های دیگر مال

اگر مالی از طریق ارث به دست آمده باشد و خرید و فروش در میان نباشد، دو گونه است که به ترتیب می‌آوریم:

**مسئله اوّل:** [۲۵۶۷] اگر چنین مالی را نگهداری نموده قصد فروش آن را نداشته باشد، متعلق خمس نیست ولو اینکه قیمت آن مال به هر دلیل افزایش پیدا کند.

**مسئله دوّم:** [۲۵۶۸] اگر چنین مالی را بفروش برساند باز هم خمس ندارد ولو اینکه از لحظه انتقال به ارث بالاتر بفروشد.

**مسئله سوّم:** [۲۵۶۹] مالی که از طریق حیازت نظیر: احتطاب، احتشاب، شکار حیوان خشکی یا دریایی و امثالش به دست می‌آید چنانچه تا پایان سال خرج نکند باز هم دو گونه است که به ترتیب می‌آوریم:



**مسئله چهارم:** [۲۵۷۰] یا اینکه زیادی از مخارج سال را خمس کرده یا اینکه به دلیل عدم بلوغ مکلف خمس به آن تعلق نگرفته است، در هر دو صورت خمس آن مال ساقط است.

**مسئله پنجم:** [۲۵۷۱] اگر مازاد چنین مالی بعد از تخمیس ترقی قیمت پیدا کند بازهم خمس ترقی آن بنا بر فتوی واجب نیست لکن بهتر پرداخت خمس است.

### مصارف مسیر منافع

**مسئله اول:** [۲۵۷۲] مخارج و مصارفی که در مسیر به دست آوردن منافع صورت می گیرد خمس ندارد.

**مسئله دوم:** [۲۵۷۳] در «سوداگری»، انتقالات، اجرت دلال، منشی، نگهبان، کرایه دکان، مالیات‌های گمرکی، مزد کارگران و نظایر این‌ها از مخارج مسیر منافع حساب بوده از درآمد استثناء می شود.

**مسئله سوم:** [۲۵۷۴] در «صنعت»، استهلاك ماشین، روغنیات آن، اجرت سرای، مالیات‌های وزارت مربوطه، مزد کارگران، پائین آمدن قیمت سوقیه ماشین آلات و نظایر این‌ها جزء مصارف مسیر منافع بوده خمس ندارد.

**مسئله چهارم:** [۲۵۷۵] در «زراعت»، کود کیمیاوی، قیمت آب خریداری، اجرت کارگر، دوا پاشی، تریشل و نظایر این‌ها جزء مخارج مسیر منافع بوده خمس ندارد، لکن مخارج را بر علف و دانه تقسیم کند نه بر دانه فقط.

**مسئله پنجم:** [۲۵۷۶] همه‌ی مصارف و مخارج مسیر منافع از عوائد سال کسر می شود و لازم نیست از غیر آن کسر شود.

### جبران خسارت

**مسئله اول:** [۲۵۷۷] اگر از غیر سرمایه‌ی در گردش و مخارج مسیر آن چیزی تلف شود با سود یا عاید آن کار جبران خسارت نمی شود.





**مسئله دّوم:** [۲۵۷۸] اگر در يك كار نفع نمايد و در كار ديگر ضرر كند، ضرر اين كار از سود كار ديگر جبران نمي شود.

**مسئله سوّم:** [۲۵۷۹] اگر قسمتي از سرمايه با حوادث آسماني از ميان برود از سود آن كار خسارت جبران نمي شود.

**مسئله چهارم:** [۲۵۸۰] اگر با سرمايه اش اجناس مختلفي بخرد، از يكي سود و از ديگري ضرر نمايد ضرر آن از سود جنس ديگر جبران نمي شود، لکن اجناس مختلف بقال استثناء است و هدف از اجناس عمدۀ قابل توجه در بازار است.

**مسئله پنجم:** [۲۵۸۱] اگر از غير مال التجاره براي تجارت مصرف نمايد ضرر آن از سود آن كار جبران نمي شود.

## جبران خسارت (۲)

**مسئله اوّل:** [۲۵۸۲] خسارت هايي كه قابل جبران است، قبل از جبران در اصطلاح سود «ناخالص» و بعد از جبران سود «خالص» گفته مي شود و خمس از سود خالص است نه از ناخالص.

**مسئله دوّم:** [۲۵۸۳] اگر در خانه مسكوني شخص يا اموالي كه از مخارج سال او حساب مي شود، نظير: اثاثيه، ماشين و امثالش از ميان رفته خسارت ببيند از منفعت جبران نمي شود لکن مي تواند از فايده سال خانه را تعمير و اثاثيه و ماشين را خريداري نمايد، طوري كه همه از مئونه حساب مي شود.

**مسئله سوّم:** [۲۵۸۴] اگر تاجر با سرمايه كاريش چند مرتبه تجارت کرده و در هر تجارت هم خسارت ديده و هم سود کرده باشد، چنانچه خسارتش بعد از سود يا همزمان با آن بوده خسارتش جبران مي شود والا خير.

**مسئله چهارم:** [۲۵۸۵] اگر مقدار خسارت مقارن يا لاحقۀ با سود برابر باشد، خمس تعلق مي گيرد، اگر مقدار خسارت مقارن يا لاحقۀ از سود کمتر باشد بمقدار اضافي خمس تعلق مي گيرد و اگر زيادتر باشد، سرمايه سال بعد کمتر از سال قبل قراردادده مي شود.



**مسئله پنجم:** [۲۵۸۶] اگر دامدار تعدادی از دامهایش تلف یا دزدی شود یا برای مخارج سالش بفروشد از سود حاصله جبران نمی‌شود.

### تجارت بدون خمس

**مسئله اول:** [۲۵۸۷] اگر مکلف بعد از تمام شدن سالش خمس منافع را ندهد لکن به آن مال تجارت نماید تجارتش حرام و معصیت است.

**مسئله دوم:** [۲۵۸۸] اگر مکلف از روی معصیت یا بی‌مبالاتی خمس منافع خود را ندهد لکن تجارتش را دوام دهد، چنانچه طرف معامله‌اش مؤمن باشد معامله صحیح بوده خمس از مال به ذقه وی منتقل می‌شود و آلا خیر.

**مسئله سوم:** [۲۵۸۹] اگر مکلف مال خمس نداده‌اش را به کسی هبه کند، هبه‌اش صحیح است در صورتی که موهوب‌له مؤمن باشد و خمس به ذقه‌اش منتقل می‌شود و آلا خیر.

**مسئله چهارم:** [۲۵۹۰] شخص موهوب‌له یا خریدار می‌تواند در آن مال تصرف نماید و خمس آن معاف است، چون ائمه علیهم‌السلام از باب تفضل در عصر غیبت چنین موارد را به شیعیانش حلال کرده‌اند.

**مسئله پنجم:** [۲۵۹۱] مالک منافع تا خمس آن را ندهد حق تصرف ندارد، حتی در قسمتی از آن هم نمی‌تواند تصرف نماید اگرچه مقدار خمس در بقیه اموالش باقی مانده باشد.

### تأخیر خمس

**مسئله اول:** [۲۵۹۲] لازم است خمس منافع هر سال را در همان سال بدهد و چنانچه تأخیر شود احکام مخصوص به خود را دارد که یادآور می‌شویم.

**مسئله دوم:** [۲۵۹۳] پرداخت خمس منافع سال اول از منافع سال دوم با تخمیس منافع آن سال صورت می‌گیرد، این روش بهترین روش است که از خمس هر دو سال کفایت می‌کند.



**مسئله سوّم:** [۲۵۹۴] اگر منافع سال دوم را تخمیس نکند و بخواهد خمس سال گذشته را از آن بدهد بایستی از چهار یک حساب کند، یعنی از صد افغانی بیست و پنج آن را خمس بدهد که خود یک روش است در پرداخت خمس باقی مانده.

**مسئله چهارم:** [۲۵۹۵] اگر بخشی از منافع شخص بالای مردم قرض مانده باشد، چنانچه مطمئن است می تواند بدهد و الا در لحظه وصول آن تخمیس کند.

**مسئله پنجم:** [۲۵۹۶] اگر خمس را با مصالحه حاکم شرع در ذمه بگیرد و تأخیران با اجازه باشد، چنانچه بخواهد از منافع سال دوم بدهد باز هم به همان دو روش قبلی تخمیس کند.

### شان و حدود نیاز

**مسئله اوّل:** [۲۵۹۷] هر مکلف از خود نیاز و شئوناتی دارد که نزد اهل عرف مشخص می شود و آنچه طبق شئونات خود تهیه می بیند خمس ندارد و چنانچه فوق نیاز و شئونات او باشد از مئونه محسوب نیست و خمس آن لازم است.

**مسئله دوّم:** [۲۵۹۸] شخصی که چهارپایانی خریداری می کند تا نیازمندی هایش را مرفوع سازد، چنانچه مطابق نیاز عرفی و شئونات اجتماعی او باشد خمس ندارد و چنانچه زیاد باشد خمس دارد.

**مسئله سوّم:** [۲۵۹۹] شخصی که چهارپایان خریداری شده را به هدف منفعت بردن نگهداری می کند ولی شان و موقعیت اجتماعی او چنین اقتضایی نداشته باشد در آخر سال خمس آن ها واجب است.

**مسئله چهارم:** [۲۶۰۰] شخصی که چهارپایانی را به هدف تجارت نگهداری می کند، چنانچه شان او چنین اقتضایی را دارد چون کارگری برای او و هنر است متعلق خمس نیست، و الا تخمیس نماید.

**مسئله پنجم:** [۲۶۰۱] خمس اگرچه امر مالی است لکن پرداخت آن قصد قربت می طلبد؛ زیرا خمس و زکات هر دو عبادت محسوب اند.



## خمس درخت

**مسئله اول:** [۲۶۰۲] درختانی را که می‌نشانند چنانچه برای مخارج صاحب درخت باشد و تعداد و کیفیت درختان هم مطابق مقدار نیازش باشد، متعلق خمس نیست.

**مسئله دوم:** [۲۶۰۳] اگر درختان بیشتر از حد نیاز او باشد، مقدار اضافی آن خمس دارد.

**مسئله سوم:** [۲۶۰۴] اگر درختان مثمر باشد تا ظهور میوه، سال به سال رشد و نموی آن‌ها خمس دارد و بعد از ظهور ثمره، میوه اضافی بعد از گذشت سال تخمیس می‌شود که در حقیقت انتقال خمس است از درخت به میوه.

**مسئله چهارم:** [۲۶۰۵] اگر درختان را برای غیر مخارج غارس بنشانند رشد و نموی آن خمس دارد چه به هدف خرید و فروش باشد یا به هدف استفاده از خود آن.

**مسئله پنجم:** [۲۶۰۶] درختان را می‌تواند همه ساله خمس کند با تخمین مقدار رشد و نموی آن‌ها و می‌تواند بعد از اتمام رشد و نموی آن یکباره خمس کند؛ اما درختان خودرو چون: سرخ بید و غیره که غرس در میان نیست اگر از خرچ سال اضافه باشد خمس دارد.

## تحول و تبدل

**مسئله اول:** [۲۶۰۷] اگر عائد یا منفعت سال مکلف بذر و دانه باشد که تحول و تبدل یافته باشد به زراعت، خمس به اصل بذر و دانه واجب است نه به زراعت.

**مسئله دوم:** [۲۶۰۸] اگر عائد یا منفعت سال مکلف تخم مرغ باشد که تحول و تبدل یافته باشد به مرغ، خمس به تخم مرغ واجب است نه به خود مرغ.

**مسئله سوم:** [۲۶۰۹] اگر عائد یا منفعت سال مکلف نهال باشد که تحول و تبدل (رشد و نمو) یافته باشد به درخت، خمس درخت واجب است نه خمس نهال.



**مسئله چهارم:** [۲۶۱۰] اگر عائد یا منفعت سال مکلف نماء منفصل نظیر: بزه، بزغاله، گوساله، و امثالش باشد از قسم دوّم حساب می‌شود که خمس به نماء و صاحب نماء واجب است نظیر نهال و درخت.

**مسئله پنجم:** [۲۶۱۱] قاعده این است که اگر تحوّل و تبدّل از قبیل تولید و تولّد باشد در مسئله اول و دوّم، خمس به اول واجب است و اگر تحوّل از قبیل رشد و نمو باشد نظیر مسئله سوم، خمس به دوّم واجب است.

### موارد مصالحه

**مسئله اوّل:** [۲۶۱۲] جائی که مکلف به هر دلیلی سال‌ها از دادن خمس سرباز زده بایستی با حاکم شرع مصالحه کند، زیرا؛ مصالحه در موارد مشکوکه است.

**مسئله دوّم:** [۲۶۱۳] اگر مکلف می‌داند که اجناس را از مالی خریده که سال بر آن‌ها نگذشته بوده آن اموال نیاز به مصالحه ندارد.

**مسئله سوّم:** [۲۶۱۴] اگر مکلف می‌داند که اجناس او از مالی خریده شد که سال بر آن‌ها گذشته بوده خمسش واجب است و مصالحه نمی‌شود، یعنی تمام را باید بدهد.

**مسئله چهارم:** [۲۶۱۵] اگر مکلف اجمالاً می‌داند که نصف اجناس او از مالی خریده شده که سال بر او گذشته بوده و نصف دیگر از کار خودش یا کار متبرّعین بوده بایستی به نصف مصالحه شود و یا اجمالاً و یا اصلاً مقدار را نداند باز هم به نصف مصالحه شود.

**مسئله پنجم:** [۲۶۱۶] حاکم شرع یا وکیل او نظر به موارد مختلف حال مکلف اموال او را مصالحه می‌کند چه به نصف و چه به بیشتر از نصف و چه به کمتر از نصف، زیرا؛ در مشکوکات جز مصالحه راهی نیست.



## موارد مداوره یا دستگردان

**مسئله اول:** [۲۶۱۷] هرگاه مکلف بر اثر سهل انگاری یا تعمد و یا به هر دلیل دیگر از منافع سال‌های گذشته‌اش خمس نداده و اکنون توان ادای آن‌ها را ندارد و از سوی می‌خواهد برئ‌الذمه شود، راهش مداوره است و موارد آن بدهی معینه است نه مشکوکه.

**مسئله دوم:** [۲۶۱۸] مداوره آن است که حاکم شرع یا وکیلش یک مبلغی را چندین بار با مکلف دست به دست می‌کند تا بدهی او تمام شود، مثلاً: اگر بدهی او صد هزار افغانی بوده حاکم با بیست هزار که توان مکلف است پنج بار با وی مداوره می‌کند.

**مسئله سوم:** [۲۶۱۹] چنانچه مداوره یا دست گردان با حاکم شرع صورت گرفت لکن در سالهای بعدی مکلف ناگهان توانمند شد، لازم است مقدار دست گردان شده را پرداخت نماید و الا ذمه او برئ نیست و اگر همان گونه فقیر باقی ماند ذمه‌اش برئ است.

**مسئله چهارم:** [۲۶۲۰] کسانی که توان ادای خمسش را که از سالهای قبل باقی مانده دارد لکن حاکم را با فقیر نمایی قانع می‌سازد برای مداوره، این کار خود فریبی بوده برائت حاصل نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۶۲۱] اگر کسی واقعاً بعد از سالهای غنا فقیر شده و به جز مداوره توان ادای دینش را ندارد لکن حاکم با او سخت گرفته دست گردان نکند، حاکم گناه کار است؛ زیرا راه توبه را بر او بسته است.

## احکام متفرقه خمس

**مسئله اول:** [۲۶۲۲] اگر با کسی شریک شود که خمس سرمایه‌اش را نداده یا بر اثر کوتاهی و سهل انگاری یا بر اثر عقیده نداشتن به خمس یا بر اثر بی‌مبالاتی و معصیت، به هر صورت شرکت با او اشکال ندارد، لکن سهم خود را خمس کند ولی شریکش حق تصرف شرعی در اموالش ندارد.



**مسئله دوم:** [۲۶۲۳] خمس امر مالی بوده به خود مال تعلق می گیرد، بنابراین مالک می تواند خمس را از خود مال (عین) جدا کند و یا قیمت آن را از پول رایج بدهد که در سابق طلا و نقره بوده، لکن از غیر این دو، منوط به اجازه حاکم است.

**مسئله سوم:** [۲۶۲۴] اگر تاجر در اثنای سال بمیرد، سالش بسرآمده مخارج او را تا همان لحظه از عوایدش کسر کرده بقیه را خمس کند.

**مسئله چهارم:** [۲۶۲۵] خمس به محض ظهور ربح و فایده واجب می شود لکن ذی نفع می تواند پرداخت آن را تا آخر سال خمسی به خاطر مخارج احتمالی بتأخیر اندازد.

**مسئله پنجم:** [۲۶۲۶] اگر فایده را بعد از تعلق خمس بدون جهت مصرف نماید و یا فوق شأن و منزلت اجتماعی عرفیش خرج کند خمس آن را ضامن است.

### احکام متفرقه خمس (۲)

**مسئله اول:** [۲۶۲۷] جنسی را که به آن نیاز ندارد خریداری نماید و به همان مقدار برای مخارج خود قرض کند خمس آن جنس را اگر تا پایان سال باقی است بدهد.

**مسئله دوم:** [۲۶۲۸] در مسئله اول اگر از منافع سال بعدی قرض خود را اداء نماید واجب است اول منافع خود را خمس کند، سپس ادا دین نماید.

**مسئله سوم:** [۲۶۲۹] در تمام موارد وجوب خمس بلوغ شرط است، الا در مال حلال مخلوط به حرام که ولی طفل باید پرداخت کند و اگر نکرد خود طفل بعد از بلوغ پرداخت نماید، لکن در غیر این مورد بر نابالغ خمس واجب نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۶۳۰] هر مکلفی بایستی سر سال داشته باشد چه فایده داشته باشد یا نداشته باشد که در صورت اول خمس فایده را ولو بسیار کم باشد جدا کند.



**مسئله پنجم:** [٢٦٣١] زن هم اگر در آمدی داشته باشد واجب است سر سال داشته باشد و فایده اش را خمس کند، زیرا؛ نفقه اش بدوش شوهر اوست و اگر شوهر و نفقه ده هم نداشته باشد در صورت زیادی از مخارج او عائدش را خمس کند.

### طوائف شش گانه

**مسئله اول:** [٢٦٣٢] شش طائفه در آیه مبارکه خمس از مستحقین و موارد مصرف خمس حساب شده که به ترتیب می آوریم:

- مورد اول: سهم الله.
- مورد دوم: سهم الرسول.
- مورد سوم: سهم ذی القربی.
- مورد چهارم: سهم یتامی.
- مورد پنجم: سهم مساکین.
- مورد ششم: سهم ابن سبیل.

تذکر: آیه ٤١ سوره مبارکه انفال را بخوانید و تطبیق دهید.

**مسئله دوم:** [٢٦٣٣] از شش طائفه که در آیه خمس مطرح شده «خداوند» نیاز به مال ندارد لکن بقیه نیاز به مال دارند.

**مسئله سوم:** [٢٦٣٤] از شش طائفه که در آیه خمس مطرح شده سه سهم اول در یک تقسیم کلی به «سهم مبارک امام (علیه السلام)» مسمی شده و سه سهم دیگر به «سهم سادات» که مجموعاً دو سهم می شود.

**مسئله چهارم:** [٢٦٣٥] در سه طائفه نخست در آیه کلمه ی «لام» بکار رفته و در سه طائفه دوم کلمه «لام» بکار نرفته که خود دلیل این دو تقسیم کلی است و این تقسیم به معنی دو حصه شدن مصرف نیست چون سادات نصف جامعه نیستند.



**مسئله پنجم:** [۲۶۳۶] در زمان معصوم علیه السلام تمام اختیارات مصرف خمس بعهدہ آن بزرگواران و در زمان غیبت تمام اختیارات مصرف خمس بعهدہ فقہاء جامع الشرائط است.

### سادات بنی هاشم

**مسئله اول:** [۲۶۳۷] سهم الله، سهم الرسول و سهم ذی القربی به دلیل لام اختصاص در آیه از آن منصب امامت است و موسوم است به سهم مبارک امام علیه السلام که طبق نظر او در عهد حضور و طبق نظر فقیه جامع الشرائط در عهد غیبت به مصالح مؤمنین مصرف می شود.

**مسئله دوم:** [۲۶۳۸] سهم یتامی، سهم مساکین و سهم این سبیل (راه مانده‌ها) که بازهم تولیت آن بدوش امام معصوم علیه السلام و یا نائب او می باشد که طبق نظر آن‌ها به سادات بنی هاشمی مصرف می شود.

**مسئله سوم:** [۲۶۳۹] سادات بنی هاشم ساداتی است که از سوی پدر به هاشم بن عبدمناف می رسند و مشهور تا هنوز انتساب به مادر را قبول ندارند لکن به نظر می رسد که انتساب مادری نیز صحیح باشد، زیرا؛ عیسی مسیح علیه السلام از طریق مادر به ابراهیم علیه السلام می رسد و خداوند وی را ذریه‌ی ابراهیم خوانده<sup>۱</sup> و امام هشتم علیه السلام نیز در برابر مأمون عباسی به همین آیه استدلال کرده که وی ذریه رسول است، در حالی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله پسری نمانده به جز دخترش زهرای مرضیه علیها السلام و اگر انتساب به پدر را طبق مشهور عمل کنیم تمام ائمه<sup>(ع)</sup> از ذریه بودن ساقط می شوند، الا حضرت زهرا علیها السلام و اگر سخن این جانب را عمل کنیم همه ذریه‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله می شوند.

۱- انفال / ۸۴ و ۸۵.

﴿... وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدُ وَسُلَيْمَانُ وَأَيُّوبُ وَيُوسُفُ وَمُوسَى وَهَارُونَ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ﴾، ﴿وَزَكَرِيَّا وَيَحْيَىٰ وَعِيسَىٰ وَإِيلَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾.

ترجمه آیه: «... و از فرزندان او داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون را [هدایت کردیم] و این گونه نیکوکاران را پاداش می دهیم» و زکریا و یحیی و عیسی و الیاس را [نیز که از نسل اویند، هدایت نمودیم] همه از شایستگان بودند.»



**مسئله چهارم:** [۲۶۴۰] سادات بنی فاطمه، بنی علی، بن عقیل و بنی عباس تماماً به هاشم می‌رسند لکن در عطای خمس در قدم نخست بنی فاطمه، سپس بنی علی بر همه تقدّم دارند.

**مسئله پنجم:** [۲۶۴۱] حاکم شرع در شرایطی که سادات را مستحق تشخیص ندهد خمس را در سایر مصالح مؤمنین مصرف می‌کند و سادات یکی از موارد مصرف خمس است نه اینکه مختص به خمس باشند، زیرا؛ لام اختصاص در آیه در هر سه طایفه ثانیه بکار نرفته، یعنی این حق موردی است نه اختصاصی.

### شروط مستحقین

**مسئله اول:** [۲۶۴۲] در سادات راه مانده فقر فعلی شرط است نه فقر منطقه، یعنی؛ ابن سبیل (راه مانده‌ها) ولو در منطقه‌اش غنی باشد بدلیل فقر آنی خمس را مصرف می‌کند، لکن در بقیه اصناف فقر مطلق شرط است.

**مسئله دوم:** [۲۶۴۳] سادات راه مانده در صورتی از خمس مصرف می‌کند که دسترسی به پولش نداشته باشد و قرض هم ممکن نباشد، قرضی که منجر به آبروریزی او نشود و الا حق مصرف خمس را ندارد.

**مسئله سوم:** [۲۶۴۴] سادات راه مانده در صورتی از خمس مصرف می‌تواند که مصرفش معصیت و گناه نباشد و الا از خمس مصرف نمی‌تواند.

**مسئله چهارم:** [۲۶۴۵] ایمان در تمام اصناف شرط است، بنابراین بر کافر خمس داده نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۶۴۶] عدالت در هیچ یک از اصناف شرط نمی‌باشد، بنابراین بر کسی که از این اصناف متجاهر به فسق نبوده حسن ظاهر داشته باشند خمس داده می‌شود.



## احکام مستحق

**مسئله اول:** [۲۶۴۷] نسب با ادعا ثابت نمی‌شود، یا دو نفر عادل نسب‌شناس شهادت دهند و یا با شهرت مفید اطمینان و تواتر ثابت شود.

**مسئله دوم:** [۲۶۴۸] حاکم می‌تواند سهم تمام اصناف را به یک صنف بدهد در صورتی که چنین ضرورتی را تشخیص دهد و همچنان می‌تواند به یک فرد از آن صنف بدهد.

**مسئله سوم:** [۲۶۴۹] حاکم نمی‌تواند بیشتر از نیاز یک ساله شخص مستحق به او خمس بدهد مگر اینکه مصلحت ببیند.

**مسئله چهارم:** [۲۶۵۰] مستحق نمی‌تواند مالی را که به عنوان خمس گرفته دوباره به صاحب آن هدیه یا هبه و یا صلح نماید الا این که کدام مصلحت دینی در میان باشد.

**مسئله پنجم:** [۲۶۵۱] مواد مصرف خمس مصالح کلان مؤمنین است که در اوائل مسائل خمس خواندیم و تشخیص آن بعهدہ فقیه جامع‌الشرایط است و تشخیص مصلحت ممکن است نیاز به جمع کارشناس امور دینی متوقف باشد که فقیه باید تدارک کند.

## احکام متفرقه مستحق

**مسئله اول:** [۲۶۵۲] صاحب وجه نمی‌تواند خمس را به واجب‌النفق‌اش بدهد لکن می‌تواند در نفقه غیر واجب او مصرف نماید اعم از نفقه‌های مستحب و نفقه‌های مباح لکن احوط ترک آن است.

**مسئله دوم:** [۲۶۵۳] سیدی که سیادتش معلوم نیست و خودش به نسب خود شک دارد نباید خمس بگیرد لکن زکات گرفته می‌تواند؛ زیرا اصل عدم سیادت است.

**مسئله سوم:** [۲۶۵۴] سیدی که احتمال می‌دهد سید باشد و احتمال می‌دهد سید نباشد فتوی این است که زکات مصرف می‌تواند و از خمس پرهیز کند اگرچه احوط پرهیز از خمس و زکات است.



**مسئله چهارم:** [۲۶۵۵] حضرت آیت‌الله العظمی سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی (ره) خمس نمی‌گرفت و می‌فرمود: «شاید سید نباشم.» و زکات هم نمی‌گرفت و می‌فرمود: «شاید سید باشم.» که کار ایشان مبنی بر احتیاط بوده نه فتوی.

**مسئله پنجم:** [۲۶۵۶] استادم حضرت آیت‌الله العظمی حاج سید محمدعلی علوی گرگانی (دام‌ظله) به من فرمود: «من از ندورات مصرف می‌کنم.» شاید به مسئله سوم این درس بی‌ارتباط نباشد و کار ایشان هم مبنی بر احتیاط بوده نه مبنی بر فتوی.

## اذن و اجازه در خمس

**مسئله اول:** [۲۶۵۷] در خمس اذن شرط است که بدون آن نمی‌توان عمل کرد، دیروز به اذن امام علیه السلام و امروز به اذن فقیه جامع‌الشرایط.

**مسئله دوم:** [۲۶۵۸] اگر مکلف خمسش را بدون اذن فقیه به کسی می‌دهد مجزی نیست الا اینکه بعداً امضاء فقیه را بگیرد.

**مسئله سوم:** [۲۶۵۹] سادات نیز در گرفتن خمس نیازمند اذن فقیه جامع‌الشرایطند؛ زیرا اذن زعامت را در جامعه مؤمنین تمثیل می‌کند و بدون اذن زعامتی نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۶۶۰] خمس سرمایه متمرکز اسلامی است که نیازهای کلان جامعه را مرفوع می‌سازد، لهذا زیر نظر فقیه جامع‌الشرایط انجام می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۶۶۱] اگر در خمس اذن و اجازه را شرط ندانیم، زعامت از میان رفته شکل زکات را به خود می‌گیرد که تبدیل به ثروت نامتمرکز و پراکنده شده فقط بدرد افراد می‌خورد نه بدرد مصالح مسلمین، از همین رو دشمن از خمس می‌ترسند نه از زکات.

# مسائل و صیرت





## وصیت

**مسئله اول - تعریف وصیت:** [۲۶۶۲] وصیت سپردن کار یا وظیفه است بعهده کسی دیگر بعد از مرگش چنان که وکالت سپردن کار یا وظیفه است به دوش کسی در زمان حیاتش.

**مسئله دوم - اقسام وصیت:** [۲۶۶۳] وصیت سه قسم است که به ترتیب می آوریم:

**مسئله سوم - وصیت تملیکیه:** [۲۶۶۴] وصیت به مقداری از ترکه است برای کسی، منقول یا غیر منقول، مشروط به اینکه از حد ثلث تجاوز نکند، تسلیط بر حق نیز از همین قسم است.

**مسئله چهارم - وصیت عهدیه:** [۲۶۶۵] وصیتی است به کاری که به عهده وصی می گذارد، مانند: تجهیز میت و یا اجیر گرفتن برای حج، نماز، روزه و سایر امورات یا عبادات.

**مسئله پنجم - وصیت فکیه:** [۲۶۶۶] وصیتی است که تعلق بفک ملک می گیرد، مانند: وصیت به آزادی برده، غلام باشد یا کنیز.

## ارکان وصیت

**مسئله اول:** [۲۶۶۷] وصیت به اعتبار اقسام آن دارای ارکان متفاوت می باشد که به ترتیب می آوریم:

**مسئله دوم:** [۲۶۶۸] ارکان وصیت تملیکیه:

۱- «موصی» که همان وصیت کننده است.

۲- «موصی له» که همان وصیت شده برای اوست.

۳- «وصی» یا «موصی الیه» که همان وصیت شده به او می باشد.

۴- «موصی به» که همان وصیت شده می باشد، مال باشد یا حق و دین.

**مسئله سوم:** [۲۶۶۹] ارکان وصیت عهدیه:

۱- «موصی» که همان وصیت کننده را گوید.



۲- «موصی به» که همان وصیت شده را گوید، مال باشد، یا حق و دین.

۳- «وصی» که همان وصیت شده به او را گوید.

**مسئله چهارم:** [۲۶۷۰] ارکان وصیت فکیه:

۱- «موصی» که همان وصیت کننده است.

۲- «موصی به» که همان وصیت شده می باشد، مال باشد یا حق و دین.

۳- «وصی» که همان وصیت شونده به اوست و بنام «موصی الیه» نیز یاد می شود.

**مسئله پنجم:** [۲۶۷۱] معنی وصیت: وصیت به معنی «سفارش» است که قبل از قبول شکل «توصیه»

و بعد از قبول شکل «باید» را به خود می گیرد.

### تحقق وصیت

**مسئله اول:** [۲۶۷۲] تحقق وصیت تملیکیه:

وصیت تملیکیه به الفاظی مانند: «اوصیت» یعنی: برای فلانی وصیت نمودم، یا به فلانی پرداخت

نمایید، یا به او ببخشید یا فلان مال برای فلانی باشد و امثال این الفاظ که مفید وصیت باشد محقق

می شود.

**مسئله دوم:** [۲۶۷۳] تحقق وصیت عهدیه و فکیه:

وصیت عهدیه و فکیه به الفاظ مانند: «افعلوه» یعنی: فلان کار را بعد از مرگم انجام دهید، محقق

می شود.

**مسئله سوم:** [۲۶۷۴] محققات وصیت: وصیت با گفتن و نوشتن به خط و امضاء و یا به اشاره مفهمه

محقق می شود؛ به هر حال در وصیت لفظ و سخن خاص شرط نیست، به هر لفظ و سخنی که مفهوم

وصیت را برساند، انجام می شود.



**مسئله چهارم:** [۲۶۷۵] حکم وصیت محققه: وصیت محققه نافذ بوده به آن عمل می‌شود و احکام وصیت به آن مترتب شده تبدیل و امثال آن باطل است.

### شروط موصی

در موصی پنج چیز شرط است که به ترتیب می‌آوریم:

**مسئله اول:** [۲۶۷۶] شرط «بلوغ» است، بناءً وصیت طفل صحیح نیست، بلی وصیت اطفال که ده سال را تمام کرده باشند در برّ و معروف، مانند: مساجد، مدرسه، پل و مطلق خیرات و مبرات صحیح است.

**مسئله دوم:** [۲۶۷۷] شرط «عقل» است، بناءً وصیت مجنون صحیح نیست ولو ادواری باشد در دور جنونش و اشخاص مست، محجور علیه در وصیت مالیه ملحق به مجنون است.

**مسئله سوم:** [۲۶۷۸] شرط «اختیار» است، بناءً وصیت مُکَرَّه و مجبور صحیح نیست، لذا وصیت اکراه و اجبار نمی‌پذیرد.

**مسئله چهارم:** [۲۶۷۹] شرط «رشد» است، بناءً وصیت کسانی که از سلامت عقلی و رشد فکری برخوردار نیستند و لو بالغ هم باشند صحیح نیست، مانند سفیه که در عرف عوام ساده گفته می‌شود و کسی است که نفع و ضرر خود را نمی‌فهمد.

**مسئله پنجم:** [۲۶۸۰] شرط این است که موصی «قاتل» عمدی خودش نباشد، کسانی که بخودشان زخم کشنده وارد می‌کنند یا زهری می‌خورند و یا از بلندی خود را پرت می‌کند که نوعاً منجر به هلاکت وی می‌شود که نام رایج آن «انتحار» است، وصیت‌شان در امور مالیه باطل است.

### شروط موصی له

در موصی له نیز پنج شرط است که به ترتیب می‌آوریم:



**مسئله اول:** [۲۶۸۱] شرط است در موصی له که حین وصیت «موجود» باشد، پس برای «معدوم»، مانند: میت یا آنچه زن‌ها بعداً باردار می‌شوند و به دنیا می‌آورند وصیت صحیح نیست، لکن برای طفل در شکم مادر و لو روح به آن ندمیده باشد صحیح است.

**مسئله دوم:** [۲۶۸۲] شرط است انفصال طفل از مادرش «حیاً» چنانچه «مرده» به دنیا بیاید وصیت برای او باطل است.

**مسئله سوم:** [۲۶۸۳] شرط است که وصیت به قدر «ثلث» باشد، اگر موصی بعین یا کلی وصیت کرد که حین وصیت به مقدار ثلث ماترک بوده لکن به دلیلی حین فوت به مقدار نصف ارتقاء کرد، وصیت در مقدار «ثلث» نافذ و در مقدار «زاید» باطل است.

**مسئله چهارم:** [۲۶۸۴] شرط است که اجازه ورثه به شکل امضاء و «تفید» وصیت باشد، یعنی: رضایت خالی و مجرد طیب نفس کافی نیست، باید به فعل دالّ به رضا و یا قول صریح تنفیذ شود.

**مسئله پنجم:** [۲۶۸۵] شرط است که موصی ثلث مال خودش را «تعیین» یا تعیین آن را به وصی واگذار نماید و چنانچه «مطلق» بگذارد شرکت موصی با ورثه بنحو اشاعه است که آن وقت رضایت جمیع ورثه در تعیین و افراز شرط است.

### شروط موصی له (۲)

در موصی له شروطی دیگری نیز مطرح است که به ترتیب می‌آوریم:

**مسئله اول:** [۲۶۸۶] شرط دیگر این است که موصی له «مرتد فطری» نباشد ولی در مرتد ملی وصیت صحیح است.

**مسئله دوم:** [۲۶۸۷] شرط دیگر این است که موصی له «کافر حربی» نباشد ولی به کافر ذمی یا کافر در حال متارکه یا در حال فرار یا در حال انصراف یا در حال معاهده، وصیت صحیح است.

**مسئله سوّم:** [۲۶۸۸] شرط دیگر این است که موصی به چیزی نباشد که برای کافر «حرام» باشد، مانند: قرآن مجید که برای کافر وصیت نمی‌شود؛ زیرا لمس آن موجب تنجیس و بی‌احترامی به این کتاب است.

**مسئله چهارم:** [۲۶۸۹] شرط دیگر به طور احوط این است که «کتب مقدس» دیگر، مانند: نهج البلاغه، صحیفه سجّادیه، کتب حدیثی، مفاتیح‌الجنان و یا کتب که ادعیه‌ی نامیده می‌شود به کافر وصیت نمی‌شود ولی بقیه اموال وصیت می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۶۹۰] شرط دیگر این است که موصی، «موصی له» نباشد یعنی کسی برای خودش وصیت نماید.

### شروط موصی به

**مسئله اوّل:** [۲۶۹۱] در وصیت تملیکیّه شرط است که موصی به چه مال باشد یا حق قابل انتقال به غیر» باشد، چنانچه قابل انتقال نباشد، مانند: شراب برای مسلمان و قرآن برای کافر ذمی و حصص برای غیر وارث و امثالشان و یا اصلاً مال نباشد، مانند: حشرات، سگ‌های ولگرد یا یکدانه گندم و برنج نیز وصیت باطل است.

**مسئله دوّم:** [۲۶۹۲] در وصیت تملیکیّه چنانچه موصی به عین باشد یا دین شرط است که دارای «منفعت» باشد چنانچه دارای منفعت نباشد مانند: آلات قمار و اسباب لهو وصیت باطل است.

**مسئله سوّم:** [۲۶۹۳] در وصیت تملیکیّه چنانچه موصی به دارای منفعت باشد بایستی منفعت هم منفعت «محلّله‌ی مقصوده» باشد چنانچه منفعت محلّله‌ی مقصوده نباشد، مانند منفعت کنیز مغنیه و منفعت ریش تراشی و امثال این‌ها وصیت باطل است.

**مسئله چهارم:** [۲۶۹۴] در وصیت عهدیه شرط است که عمل، عمل «جایز» باشد که غرض عقلا به آن تعلق بگیرد و چنانچه غیر جایز و نامعقول باشد مانند کمک به گناه، قطع الطریقی، تعمیر کلیساها و نسخه برداری کتب ضلال و امثال این‌ها وصیت باطل است.



### شروط وصیت

**مسئله اول:** [۲۶۹۵] شرط است در وصیت نافذه که «زاید بر ثلث» ماترک نباشد چنانچه زاید بر ثلث باشد منوط به اذن ورثه است.

**مسئله دوم:** [۲۶۹۶] ثلث ماترک نسبت به «زمان فوت» سنجیده می شود نه نسبت به زمان وصیت.

**مسئله سوم:** [۲۶۹۷] هر گاه موصی وصیت بر نصف نماید تا «حد ثلث» نافذ است وهمچنان است در وصیت به کل که تا مقدار ثلث نافذ است.

**مسئله چهارم:** [۲۶۹۸] اگر بعض ورثه زاید بر ثلث را «اجازه» کرد و بعض دیگر «رد» وصیت نسبت به بعض قبول کرده صحیح و نسبت به بعض رد کرده باطل است.

### شروط وصی

**مسئله اول:** [۲۶۹۹] برای وصی یا موصی الیه «بلوغ» شرط است، پس وصی گرفتن صغیر صحیح نیست لکن در کنار کبیر صحیح است، یعنی فرداً باطل و منضمماً درست است و تصرف در حقیقت مال کبیر است تا ختم دوره صغارت صغیر.

**مسئله دوم:** [۲۷۰۰] شرط دوم «عقل» است، پس وصی گرفتن مجنون صحیح نیست.

**مسئله سوم:** [۲۷۰۱] شرط سوم «اسلام» است، پس وصی گرفتن کافر از مسلمان صحیح نیست اگرچه ذمی باشد.

**مسئله چهارم:** [۲۷۰۲] شرط چهارم «وثاقت» است اگرچه احوط کفایت عدالت است.

**مسئله پنجم:** [۲۷۰۳] چنانچه صغیر در کنار کبیر وصی شد و به سن بلوغ رسید از حین بلوغ با وصی که کبیر است «مشارکت» نماید و حق اعتراض در آنچه کبیر انجام داده است را ندارد، مگر در صورتی که اقدام وصی بر خلاف وصیت میّت باشد که در آن صورت به اصل وصیت برمی گردد و چنانچه وصی صغیر فاسد العقل بالغ شد شخص کامل به تنهایی کار وصیت را انجام می دهد.

## مسائل وصیت

**مسئله اوّل:** [۲۷۰۴] دیون میّت قبل از ثلث از اصل ترکه خارج می شود و باقیمانده ثلث می شود، یعنی دیون مقدم بر وصیت است و هم مقدم بر ارث.

**مسئله دوّم:** [۲۷۰۵] واجبات مالیه میّت مانند: خمس و زکات نیز قبل از ثلث از اصل ماترک خارج می شود لکن از اموال مخمّسه و زکویه سپس ثلث می شود، یعنی واجبات مالیه هم مقدم بر وصیت است و هم مقدم بر ارث.

**مسئله سوّم:** [۲۷۰۶] اگر دیون و واجبات مالیه میّت مستغرق بر مال باشد نوبت به وصیت وارث نمی رسد یعنی وصیت وارثیه فرع بر دیون و واجبات مالیه است.

**مسئله چهارم:** [۲۷۰۷] آنچه را که به وسیله مرگ مالک می شود، مانند: دیه و نیز آنچه را بعد از مرگ مالک می شود مانند: ارثیه تماماً از ترکه میّت به حساب می آید ولو این که سبب ملکیت را قبل از موت ایجاد کرده باشد مانند: دام صیاد یا تور ماهیگیری و امثال این ها.

**مسئله پنجم:** [۲۷۰۸] اگر موصی، به عین یا کلی وصیت کرد، مانند: موتر یا صد هزار افغانی و این عین یا کلی به مقدار نصف ماترک بوده لکن به دلیلی حین فوت به مقدار ثلث ماترک تنزل نماید وصیت در همان عین و کلی نافذ است.

## قبول و ردّ

**مسئله اوّل:** [۲۷۰۹] وصیت از ایقاعات بوده متوقف بر قبول نیست مگر در تملیکیه که قبول موصی له شرط تملک اوست بناء تملک قهراً حاصل نمی شود.

**مسئله دوّم:** [۲۷۱۰] هر چیزی که دلالت بر قبول نماید چه قول باشد یا فعل مانند اخذ و تصرّف در موصی به بقصد قبول کفایت می نماید.

**مسئله سوّم:** [۲۷۱۱] فرق ندارد که قبول در زمان حیات موصی باشد یا بعد از موت موصی و نیز فرق ندارد که قبول متصل به موت باشد یا مدّتی بعد صورت گیرد.



**مسئله چهارم:** [۲۷۱۲] اگر موصی له قبل از قبول یا ردّ بمیرد چه در زمان حیات موصی باشد یا در زمان بعد از مرگش، ورثه مقام وی را اقامه می‌نماید.

**مسئله پنجم:** [۲۷۱۳] اگر بعض ورثه‌ی موصی له، موصی به را قبول و بعض دیگر ردّ نماید وصیت در قبول کرده‌ها صحیح و در ردّ کرده‌ها باطل است.

### وصیت‌های متعدّد

**مسئله اول:** [۲۷۱۴] اگر موصی وصیت‌های متعدّد نماید و این وصیت‌های متعدّد متضاده نباشد یعنی: از یک نوع باشد، مانند: وصیت‌های مالیّه تمام این وصایا نافذ بوده از اصل ترکّه خارج می‌شوند ولو کل ماترک را فرا گیرد مثل وصیت به زکات، خمس، ردّ مظالم عباد، کفّارات، دیات، تاوان جنایات، قیم متلفات و دیون.

**مسئله دوم:** [۲۷۱۵] اگر موصی وصیت‌های متعدّد نماید و این وصیت‌های متعدّد متضاده نباشد، یعنی: از یک نوع باشد لکن از نوع وصیت‌های بدئیه یا تبرعیّه، اینگونه وصیت‌ها تا ثلث نافذ است نه جمیع آن، مثلاً: وصیت کرده به نماز، روزه، اقامه عزای حسینی<sup>(ع)</sup> و خدمت علماء، در چنین جاهایی، مازاد بر ثلث نیاز به اجازه ورثه دارد و در صورت اجازه تامش نافذ و در غیر آن تا ثلث نافذ است.

**مسئله سوم:** [۲۷۱۶] اگر موصی وصیت‌های متعدّد غیر متضاده از بدئیه یا تبرعیّه نماید، در چنین وصیت‌ها ملاک نفوذ تا «ثلث ماترک» است.

### وصیت‌های متعدّد (۲)

**مسئله اول:** [۲۷۱۷] چنانچه «ترتیب» در وصیت متعدّد مراعات شده باشد لکن مجموع از ثلث بیشتر باشد، در اینجاها به ترتیب عمل می‌شود تا حد کفایت ثلث و مازاد بر آن ترک می‌شود مثلاً: روزه، نماز، اقامه عزای ابا عبدالله<sup>(ع)</sup> و خدمت علماء به ترتیب ذکر شده، عمل به وصیت از اول شروع می‌شود تا هر کجا منتهی شد و «نقص» متوجه «آخر» می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۲۷۱۸] اگر موصی وصیت‌های متعدّد غیر متضادّه از نوع بدئیّه نموده لکن «ترتیب» را در ذکر مراعات نکرده، مثلاً گفته: بیست سال واجبات بدئیّه بدهید، مدرّسین فلان مدرسه را بیست سال خدمت کنید، در چنین وصیت‌ها نقص ثلث متوجه «جمع» است.

**مسئله سوّم:** [۲۷۱۹] چنانچه اجرت جمیع مساوی باشد «نقص» ثلث به طور مساوی بر «جمع» تقسیم می‌شود و چنانچه اجرتها فرق داشته باشد، مثلاً: اجرت نماز دو برابر اجرت روزه باشد در این جا «نقص» ثلث بر «نسبت» اجرت‌ها تقسیم می‌شود، مثلاً: اگر تمام ماترک هجده هزار باشد ثلث آن شش هزار می‌شود که از این شش هزار چهار هزارش به نماز و دو هزارش به روزه اختصاص می‌یابد.

### وصیت‌های متعدّد (۳)

**مسئله اوّل:** [۲۷۲۰] اگر موصی وصیت‌های متعدّد از چند نوع نماید، مثلاً: بگوید: ده هزار افغانی زکات یا خمس بدهید، ده سال نماز و روزه بدهید و ده هزار افغانی به فقرا اطعام کنید، در چنین جاها ابتدا به واجبات مالیه و پس از آن به واجبات بدئیّه و در پایان به وصیت‌های تبرعیّه عمل می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۲۷۲۱] در چنین وصیت‌های متعدّد واجبات مالیه از اصل خارج می‌شود و واجبات بدئیّه و تبرعیّه از ثلث و مابقی منوط به اذن ورثه است و موضوع «نقص» به ترتیب مسأله درس قبلی عمل می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۲۷۲۲] اگر موصی به وصیت‌های متعدّد متضادّه وصیت نماید، مثلاً: وصیت کرده که فلان اسب را به زید بدهید و سپس گفته همان اسب را به عمرو بدهید، در این صورت هر طرف عادل‌تر است به او داده می‌شود و سپس باتقوی‌تر و سپس عالم‌تر و پس از آن به شهری و سپس به سیّد و سپس به احسن‌الوجه به ترتیب مرجّحات لمعه در باب امام جماعت.

**مسئله چهارم:** [۲۷۲۳] اگر به نحو دیگر وصیت‌های متعدّد کرده و گفته: نصف فلان مال را به احمد بدهید سپس گفته کل آن را به محمود بدهید، در اینجا مثل مسئله‌ی قبلی عمل می‌شود.



## تعدد وصی

**مسئله اول:** [۲۷۲۴] انسان همان طوری که می تواند یک نفر را بعنوان وصی معین نماید می تواند دو یا «بیشتر» را مشخص نماید که هر کدام شرعاً وصی باشد.

**مسئله دوم:** [۲۷۲۵] چنانچه انسان چند نفر را به عنوان وصی معین نماید می تواند به هر کدام کار مشخصی را واگذار کند و می تواند به همگی آن ها کار وصیت را بسپرد، یعنی وصی گاهی «بالاستقلال» است و گاهی «بالمشارکه».

**مسئله سوم:** [۲۷۲۶] همانگونه که وصی های متعدّد می توانستند «عرضی» باشند می توانند «طولی» باشند، یعنی موصی بگوید: احمد وصیم می باشد و چنانچه او فوت نمود و یا عارضه ای مانند: جنون و اغما مثلاً: پیش آمد محمود وصی باشد و همین طور تا چند نفر را می تواند وصی معین نماید.

**مسئله چهارم:** [۲۷۲۷] انسان می تواند در تعیین وصی «تعلیق طولی» نماید، مثلاً بگوید: احمد وصی می باشد تا زمانی که پسرم کبیر شود یا توبه کند و یا اشتغال بعلوم حوزوی پیدا نماید، در این صورت احمد تا زمان حصول شروط فوق وصی است.

## تعدد وصی (۲)

**مسئله اول:** [۲۷۲۸] وصی های متعدّد نمی توانند «ثلث» ماترک را «تقسیم» نمایند و هر کدام قسمتی از ثلث را به مصرف برسانند، مثلاً: دو نفر وصی نمی توانند از ماترک که سی هزار است ده هزار آن را بین شان پنج هزار افغانگی تقسیم نماید و هکذا، چه موصی اجتماع را شرط کرده باشد یا مطلق گفته باشد، فرق نمی کند.

**مسئله دوم:** [۲۷۲۹] اگر وصیهای متعدّد بین شان «اختلاف» نموده نزاع نمایند حاکم شرع آن ها را «اجبار» می نماید بر اجتماع و چنانچه دستور حاکم را مبنی بر اجتماع نپذیرند حاکم حق دارد «تبدیل» نمایند.



**مسئله سوّم:** [۲۷۳۰] اگر اختلاف و نزاع وصی‌ها از نظر «اجتهادی» شان ناشی شده باشند نه از اختلاف سلیقه، حاکم آن‌ها را به نظر دیگر اجتهادی غیر از نظر خودشان الزام می‌نماید و اگر امتناع کردند حاکم می‌تواند شخص ممتنع را «تبدیل» نماید، اگر یکی باشد یکی و اگر جمیع باشد جمیع.

**مسئله چهارم:** [۲۷۳۱] چنانچه یکی از وصی‌ها بمیرد یا دیوانه شود، حاکم شخص دیگر را به جایش نصب می‌نماید و چنانچه تمامی اوصیاء بمیرند حاکم به همان تعداد نصب می‌نماید ولو یکی کفایت نماید.

### ناظر بر وصی

**مسئله اوّل:** [۲۷۳۲] موصی می‌تواند کسی را به عنوان ناظر بر کارهای وصی قرار دهد.

**مسئله دوّم:** [۲۷۳۳] وظیفه ناظر تابع جعل موصی می‌باشد، یعنی وصیت کننده وظیفه ناظر را مشخص می‌نماید.

**مسئله سوّم:** [۲۷۳۴] وظیفه ناظر «استیثاق» بر کار وصیت و نوع موصی به است طوری که کار وصی تحت نظر ناظر صورت می‌گیرد و ناظر در واقع رقیب کاری وصی است و چنانچه خلافی مشاهده کند حق اعتراض بر وصی را دارد.

**مسئله چهارم:** [۲۷۳۵] وظیفه ناظر «عدم اطمینان» به نظرات و آراء وصی است، طوری که کارهای وصی طبق نظر و رأی ناظر انجام گیرد، در این صورت وصی نمی‌تواند مستبد الرأی باشد، اگرچه در اصل کارش مستقل است لکن در رأی و نظر و صلاحیت تابع نظر ناظر است. نوعاً وصیتهای ما از قسم اول است که استیثاق باشد.

### ماهیت وصیت

**مسئله اوّل:** [۲۷۳۶] ماهیت وصیت از طرف موصی ماهیت «جائزی» است، یعنی موصی می‌تواند از وصیت خود برگردد، البته تا زمانی که در قید حیات است و نیز می‌تواند «تبدیل» وصیت نماید چه از اساس و چه در بعض جهات و کیفیات و متعلقات.



**مسئله دوم:** [۲۷۳۷] موصی می‌تواند وصی و موصی‌له را «تغییر» دهد، همان طوری که می‌توانست موصی‌به را کلاً یا بعضاً تغییر دهد.

**مسئله سوم:** [۲۷۳۸] ماهیت وصیت از طرف وصی در زمان حیات موصی نیز ماهیت «جائزی» است، یعنی وصی می‌تواند وصیت را قبول نکند و ردّ نماید.

**مسئله چهارم:** [۲۷۳۹] بعد از فوت موصی ماهیت وصیت در قبال وصی «لازمی» می‌شود، یعنی وصی بعد از فوت موصی حق ردّ ندارد، اگرچه در زمان حیات موصی قبول وصیت واجب نبوده بلکه گاهی مستحب و گاهی مباح است، لکن بعد از فوت از جائزی بودن بیرون می‌شود.

### عزل وصی

**مسئله اول:** [۲۷۴۰] وصی بعد از قبول وصیت و فوت موصی حق ندارد خودش را «عزل» و برکنار نماید و نیز نمی‌تواند وظیفه‌اش را به کسی تفویض کند.

**مسئله دوم:** [۲۷۴۱] وصی می‌تواند در بعضی کارهای وصیت کسی دیگر را وکیل بگیرد، یعنی وصی حق توکیل غیر را دارد، آن‌هم در صورتی است که موصی مباشرت وصی را شرط نکرده باشد و الاً حق توکیل از وی سلب می‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۷۴۲] چنانچه وصی در کارش «خیانت» نماید و این خیانت نزد حاکم شرع ثابت شود، حاکم حق دارد وصی را عزل نموده، کسی دیگر را به جایش نصب و یا شخص امینی را به او ضمیمه می‌نماید، یعنی آنچه حاکم شرع مصلحت ببیند به آن عمل می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۲۷۴۳] اگر وصی به قدری پیر و یا ضعیف شود که نتواند کارش را انجام دهد و احتمال زوال ضعف نرود، در اینجا وصی خود به خود منعزل است، در صورت انعزال حاکم کسی دیگر را بجایش نصب می‌نماید.

**مسئله پنجم:** [۲۷۴۴] چنانچه وصی دیوانه شود همچنان انزال وصی پیش می‌آید و حاکم شخص دیگر را بجایش نصب و یا ضمیمه می‌نماید.

### رجوع از وصیت

**مسئله اول:** [۲۷۴۵] «رجوع» از وصیت به هر لفظی که دلالت بر برگشت از وصیت نماید صورت می‌گیرد، مانند: الفاظ: «رَجَعْتُ»، «عَدَلْتُ»، «أَبْطَلْتُ»، «نَقَضْتُ» و یا معادل آن مانند: برگشتم، شکستم، نخواستم باطل نمودم، از نو وصیت می‌کنم و امثال این‌ها.

**مسئله دوم:** [۲۷۴۶] رجوع از وصیت به «فعل» نیز محقق می‌شود و فعل دال بر رجوع هم گاهی به اتلاف موصی به است که اصطلاحاً به آن «اعدام موضوع موصی به» گفته می‌شود و گاهی به «نقل» و «انتقال»، مانند: بیع، صلح و هبه چه از نوع انتقال لازمی و چه از نوع جائزی باشد.

**مسئله سوم:** [۲۷۴۷] ممکن است رجوع «عرفی» باشد، مانند: توکیل کسی را غرض فروش موصی به، در حالیکه موصی به تا هنوز بحال خود باقی بوده در ملکیت موصی است، لکن عرفاً عدول از وصیت گفته می‌شود، اگرچه نه اتلاف است و نه انتقال، لکن در شرف انتقال است.

**مسئله چهارم:** [۲۷۴۸] رجوع به «اشاره مفهمه» و «کتابت» نیز محقق می‌شود.

### اجرت وصی

**مسئله اول:** [۲۷۴۹] وصی حق دارد از کارش «اجرت» اخذ نماید، چه فقیر باشد یا غنی، لکن احوط این است که در صورت غناء اجرت نگیرد.

**مسئله دوم:** [۲۷۵۰] اگر موصی برای کار وصی پولی یا چیز دیگری «معین» کرده باشد وصی همان را مستحق است نه بیشتر از آن.

**مسئله سوم:** [۲۷۵۱] اگر موصی مبلغ معینی را برای موصی به معین قرارداد باشد طوری که «مطابقت» صد در صدی نماید و چیزی کم و زیاد نیاید، درین صورت وصی نمی‌تواند از مال موصی اجرت اخذ نماید.



**مسئله چهارم:** [۲۷۵۲] اگر موصی مبلغی را برای مصرف معین مشخص کرده باشد طوری که قابل «کم یا زیاد شدن» باشد، در این صورت وصی می‌تواند از مال موصی اجرت اخذ نماید، مثلاً گفته: صد هزار افغانی را در تعمیر مساجد، تسویه معابر، تحکیم سواحل و امثال این‌ها مصرف نمائید.

**مسئله پنجم:** [۲۷۵۳] بر موصی شایسته است که برای وصی اجرتی قرار دهد و از کسی «کار بی‌مزد» نخواهد.

### ردّ وصیت

**مسئله اول:** [۲۷۵۴] مستحب است که پسر وصیت پدرش را «ردّ» ننماید. همانطور که بر غیر پسرش نیز قبول وصیت واجب نیست.

**مسئله دوم:** [۲۷۵۵] چنانچه وصی وصیت را ردّ نماید و این ردّ قبل از «موت موصی» باشد لکن به موصی «ابلاغ» نشده باشد و موصی بمیرد، این وصیت لازم است و ردّ او بدلیل عدم ابلاغ به موصی بی‌اثر است.

**مسئله سوم:** [۲۷۵۶] چنانچه موصی شخصی را وصی بگیرد ولی وصیت به وصی «ابلاغ» نشود تا اینکه موصی بمیرد و سپس وصی را از موضوع وصی بودن او باخبر سازد این وصیت نیز لازم می‌شود و حق ردّ ندارد.

**مسئله چهارم:** [۲۷۵۷] وصی می‌تواند در زمان حیات موصی وصیت را ردّ نماید چنانکه خواندیم، لکن اگر بداند که در صورت ردّ، شخص موصی «قادر به وصی گرفتن» کسی دیگر نیست، درین صورت احوط این است که وصیت را ردّ نکند.

### حدود کار وصی

**مسئله اول:** [۲۷۵۸] چنانچه موصی وظایف وصی را مشخص نماید وصی بایستی به همان «مقدار» بسنده نموده از حدود وصیت تجاوز نماید و همین حکم است در کیفیت کار وصی که به همان کیفیت اقتضار نماید و از آن تعدی ننماید.

**مسئله دوم:** [۲۷۵۹] اگر شخص موصی وصیت را «مطلق» گذاشته و اصلاً متعلقی ذکر نکرده فقط گفته: «تو وصیم می باشی»، این وصیت لغو است مگر این که «عرف خاص منطقه» منظور موصی و متعلق وصیت را روشن کند، در آن صورت عرف وصیت را از لغویت خارج می نماید.

**مسئله سوم:** [۲۷۶۰] حدود کار وصی عبارت است از: پرداخت دیون موصی، استیفاء طلب های موصی، رد امانات و عاریات به صاحبانش، اخراج ثلث ماترک میّت، صرف ثلث واجبه مالیه مانند: زکوات، اخماس، رد مظالم عباد و امثال این ها، به غیر از قیمومت اطفال صغیر میّت.

**مسئله چهارم:** [۲۷۶۱] چنانچه حاکم به «قیمومت وصی» بر صغار میّت حکم نماید و مصلحت ببیند یا اینکه عرف قیمومت بر صغار میّت را در وصیت مطلقه حکم نماید، وصی می تواند قیمومت نماید.

### اثبات وصیت

**مسئله اول:** [۲۷۶۲] وصیت مالیه از سه راه ثابت می شود:

- ۱- شهادت دو مرد عادل.
- ۲- شهادت یک مرد عادل با یک قسم.
- ۳- شهادت یک مرد عادل با دو زن عادل.

**مسئله دوم:** [۲۷۶۳] وصیت مالیه از سایر دعاوی با شهادت یک زن ثابت می شود، لکن در یک ربع مدعی به و با دو زن تا نصف و با سه زن تا سه ربع و با چهار زن کل مدعی به ثابت می شود. یعنی: دعاوی مالیه با شهادت زنان منفردات ثابت می شود.

**مسئله سوم:** [۲۷۶۴] سایر دعاوی مالیه با شهادت دو کافر ذمی عادل در دین خودش ثابت می شود اگرچه این قبولی در صورت عدم عدول مؤمنین است ولی دعوی وصیت مالیه با شهادت اهل ذمه ثابت نمی شود.



**مسئله چهارم:** [۲۷۶۵] دعوی وصیت به ولایت چه ولایت بر مال باشد یا بر اطفال، بایستی با شهادت دو مرد عادل باشد که به آن «بینه» گفته می‌شود، ولی با شهادت یک مرد عادل و شهادت زن‌ها نه به طور منفردات و نه به طور منضمات ثابت نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۷۶۶] زن می‌تواند وصی قرار گیرد هم به تنهایی و هم در کنار مرد دیگر.

### انکار وصیت

**مسئله اول:** [۲۷۶۷] ورثه میت در صورتی که اصل وصیت را قبول دارد لکن در شخص وصی شک دارد «حق انکار» را ندارد و چنانچه انکار نماید دعوی او مسموع نیست و در این مسئله وارث با اجنبی فرق ندارد.

**مسئله دوم:** [۲۷۶۸] چنانچه متعلق وصیت قاصرین باشند، مانند: صغار، مجانین، محجور علیهم و سفهاء مثلاً در اینجاها کسی که علم دارد به کذب مدعی وصیت به ویژه زمانی که از وی خیانت دیده باشد «حق انکار» وصی و «حق مرافعه» بحاکم را دارد.

**مسئله سوم:** [۲۷۶۹] چنانچه متعلق وصیت امور عامه باشد، مانند: فقراء، سادات، علماء و... حکم همان است که گفته شد.

**مسئله چهارم:** [۲۷۷۰] چنانچه متعلق وصیت وجوه قریبه باشد مانند: مساجد، مدارس، مشاهد مشرفه و یا نفس میت باشد، مانند: استئجار عبادات و زیارات و امثال این‌ها همچنان حکم همان است که گفته شد، چون این‌ها امور حسیه‌اند و در این امور وارث با اجنبی فرق ندارد.

**مسئله پنجم:** [۲۷۷۱] اگر وصیت بامور میت مانند: تغسیل، تکفین، نماز وحشت و یا انتقال او مثلاً تعلق گرفته باشد، در این صورت وارث در انکار وصی از اجنبی مقدم است.

## اولیاء صغار

**مسئله اول:** [۲۷۷۲] در صورتی که میت فرزند صغیر و یا فرزندان صغار داشته باشد، چند نفر به ترتیب بر آنها ولایت دارند:

**مسئله دوم:** [۲۷۷۳] «پدر میت» در صورت نبودن پدر بزرگ (جد) بر صغار ولایت دارد و می تواند کسی را قیم تعیین و نصب نماید، چه آن کس وصی میت باشد و یا شخص دیگر.

**مسئله سوم:** [۲۷۷۴] «پدر بزرگ پدری» میت یعنی جد پدری در صورت نبودن پدر میت بر صغار ولایت دارد که می تواند نصب قیم نماید.

**مسئله چهارم:** [۲۷۷۵] «حاکم شرع» در صورت نبودن پدر و پدر بزرگ پدری بر صغار ولایت دارد که کار نصب قیم را انجام دهد.

**مسئله پنجم:** [۲۷۷۶] عدول مؤمنین در صورت نبودن حاکم شرع حق ولایت داشته نصب قیم می نمایند.

## قیمومت بر صغار

**مسئله اول:** [۲۷۷۷] مادر حق ولایت بر صغار میت ندارد، لذا نمی تواند نصب قیم نماید.

**مسئله دوم:** [۲۷۷۸] آنچه شرط وصی شدن بود شرط قیم شدن نیز است و در قیمومت، امانت، غبطه و مصلحت شرط است اگر چه احوط عدالت است.

**مسئله سوم:** [۲۷۷۹] وصی می تواند قیمومت را بدوش یک نفر و یا افراد متعدد قرار دهد، چه بنحو استقلال و چه بنحو اشتراک طوری که در وصیت گذشت.

**مسئله چهارم:** [۲۷۸۰] چنانچه خود موصی کسی را بر صغارش قیم نصب نماید نوبت به دیگرانی که ذکر شد نمی رسد.



## حدود کار قِیم

**مسئله اول:** [۲۷۸۱] اگر موصی شخص قِیم بر صغار را خودش تعیین و نصب نماید حدود کار قِیم را نیز می‌تواند مشخص نماید و چنانچه جهاتی خاص را معین نماید قِیم بایستی از آن جهات خاص تعدی نکند طوری که در مبحث اختیار وصی گذشت.

**مسئله دوم:** [۲۷۸۲] اگر موصی جهات معینی برای قِیم مشخص ننماید و بگوید: «فلانی قِیم بر صغارم می‌باشد» در آن صورت آنچه خود موصی اختیارات داشت همان اختیارات بقِیم منتقل می‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۷۸۳] اختیارات قِیم در صورت اطلاق موصی عبارت‌اند از: انفاق بر صغار و انفاق بر نان خورهای صغار طبق معروف، حفظ اموال و استنماء آنها، استیفاء طلبکارها، ایفاء بدهکارها، مانند: تاوان جنایات و تلفات، اخراج حقوق واجبه مالیه، مانند: اخماس، زکوات و نظایر این‌ها، لکن راجع به تزویج صغار در جایش بحث خواهد شد، انشاءالله تعالی.

**مسئله چهارم:** [۲۷۸۴] چنانچه موصی جهت خاص مانند انفاق را بعهده قِیم بگذارد سایر جهات ولایت و قیمومت را حاکم و یا منصوب از طرف حاکم معین می‌نماید، مانند: بیع و شرای اموال عاریته، اجاره اموال، اجاره نفس صغار و امثال این‌ها، چنانچه حاکم نباشد عدول مؤمنین وظیفه حاکم را انجام می‌دهند.

## مرافعه وصی، قِیم و صغار

**مسئله اول:** [۲۷۸۵] جائی که وصی قِیم نیز می‌باشد بایستی اطعام و الباس صغار را طبق امثال‌شان و حسب معروف انجام بدهد، چنانچه اسراف یا تقتیر نماید ضامن است.

**مسئله دوم:** [۲۷۸۶] چنانچه صغار بعد از بلوغ اصل انفاق را انکار نماید، حاکم قول وصی را مقدم می‌دارد لکن با قسم وصی و همین حکم است در ادعای اسراف که قول وصی با قسم مسموع است.



**مسئله سوّم:** [۲۷۸۷] چنانچه صغار بعد از بلوغ ادعا نمایند که وصی مال آنها را بدون نیاز، یا بدون مصلحت و غبطه فروخته است باز هم قول وصی مقدم است با قسم وصی.

**مسئله چهارم:** [۲۷۸۸] چنانچه وصی ادعا نماید که مال صغار را به آنها پرداخته است ولی صغار انکار نمایند، در این صورت قول صغار مقدم است لکن با قسم آنها، البته حکم فوق در صورتی است که وصی بیّنه نداشته باشد و الا نوبت به قسم صغار نمی‌رسد.

**مسئله پنجم:** [۲۷۸۹] قیم مانند وصی در صورت عدم تعیین موصی اجرتی را، می‌تواند از مال صغار اجرت المثل عملش را اخذ نماید، چه فقیر باشد یا غنی لکن در صورت غنی بودن احوط در عدم اخذ اجرت می‌باشد، طوری که در وصیت گذشت.

### اقرار ورثه

**مسئله اوّل:** [۲۷۹۰] اگر ورثه کبار باشند و اقرار نمایند که پدرشان ثلث و یا کمتر از ثلث را برای یکی از وراثت و یا اجنبی و یا برای مصرف معینی وصیت مالیه نموده، تمام ورثه ملزم بعمل بتمام موصی به می‌باشند و نیاز به بیّنه شرعیّه نیست، این مسئله از باب اخذ به اقرار و گواهی به مازاد ثلث است.

**مسئله دوّم:** [۲۷۹۱] اگر بعضی ورثه‌ی کبار اقرار نمایند و آن بعض دو نفر عادل باشند باز هم تمام موصی به نافذ بوده و وراثت ملزم به عمل به آن می‌باشند از باب اخذ به اقرارشان و گواهی نسبت به غیر و نیاز به بیّنه نیست.

**مسئله سوّم:** [۲۷۹۲] اگر بعضی ورثه کبار اقرار نمایند و آن بعض یک نفر عادل باشد در این صورت نیز تمام موصی به ثابت می‌شود لکن با ضمیمه قسم موصی له، چون وصیت مالیه است.



**مسئله چهارم:** [۲۷۹۳] اگر بعضی ورثه‌ی کبار اقرار نمایند و آن بعض یک نفر زن عادل باشد، باز هم موصی به ثابت می‌شود لکن در ربع موصی به و بقیه محتاج به بیّنه است، در یک کلام ورثه نسبت به بقیه شاهد به حساب می‌آید.

### بقاء وصیت

**مسئله اول:** [۲۷۹۴] وصیت موصی باقیست و به آن عمل می‌شود مادامی که رجوع ثابت نشود.

**مسئله دوم:** [۲۷۹۵] اگر در رجوع شک شود اگر چه منشاء شک لفظ باشد یا قول، حکم به بقاء وصیت می‌شود، البته حکم به بقاء در صورتی است که وصیت مطلقه باشد یعنی عمل به محتوای وصیت در هر زمانی که دعوت الهی اتفاق بیفتد منظور موصی باشد.

**مسئله سوم:** [۲۷۹۶] چنانچه وصیت مقیده باشد، یعنی موصی بگوید: که اگر مرگش در فلان سفر و بر اثر فلان مرض اتفاق بیفتد به مضمون وصیتش عمل شود، لکن مرگش در سفر کذا و از مرض کذا اتفاق نیفتد وصیت باقی نیست و حکم به بطلان می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۷۹۷] اگر وصیت در سفر کذا یا از مرض کذا صورت بگیرد و قرائن حالیه یا مقالیه بر عدم اطلاق وصیت قائم شود و مرگش در غیر آن سفر و از غیر آن مرض اتفاق بیفتد وصیت باقی نیست، چنانچه قرائنی موجود نباشد بلکه محافظت به وصیت نامه‌اش شود حکم به بقاء می‌شود.

### نسیان وصیت

**مسئله اول:** [۲۷۹۸] اگر وصی مصرف وصیت را فراموش نماید و همین قدر می‌داند که مورد میان افراد محصور بوده بایستی میان آنان به قرعه عمل نماید.

**مسئله دوم:** [۲۷۹۹] چنانچه وصی مورد وصیت را فراموش نموده ولی همین قدر می‌داند که وصیت در جهات محصوره بوده حکم در اینجا تقسیط است و نیز احتمال قرعه و احتمال تخیر وصی در انتخاب هر یک از جهات محصوره محتمله به نظر خودشان موجود است.

**مسئله سوم:** [۲۸۰۰] اگر تردد مورد مصرف میان اشخاص غیر محصور باشد جائز است که موصی به را در خیریت و بریت مطلقه مصرف نمایند اگرچه احوط عدم خروج از اطراف شبهه است.

**مسئله چهارم:** [۲۸۰۱] اگر تردد مورد مصرف میان جهات غیر محصوره باشد جائز است که موصی به را در یکی از جهات مطلقه خیریه مصرف نماید و بازم احوط در عدم خروج از اطراف شبهه است.

### مشاع بودن وصیت

**مسئله اول:** [۲۸۰۲] چنانچه وصیت به کسری از ترکه بنحو مشاع تعلق بگیرد، مانند: ثلث یا ربع ترکه، در چنین وصیتی موصی له در وصیت تملیکیه با قبول خودش و موت موصی مالک موصی به می‌شود لکن بنحو مشاع، یعنی با ورثه شریک می‌شود در هر چیزی از تمام ماترک به قدر ثلث یا ربع.

**مسئله دوم:** [۲۸۰۳] در وصیت بنحو مشاع در وصیت عهدیه، موصی با ورثه در هر کسری که وصیت شده در حد ثلث یا کمتر شریک می‌باشد و این شرکت در هر دو مسئله متذکره باقی است تا زمانی که تقسیم میان ورثه و موصی له در مسئله اول و افزای موصی به از سهم ورثه در مسئله دوم انجام یابد، بعد از تقسیم و افزای اشاعه‌ی نیست.

**مسئله سوم:** [۲۸۰۴] در صورت اشاعه چنانچه نمایی حاصل شود چه متصل و چه منفصل قبل از تقسیم و افزای نیز میان موصی له و ورثه در مسئله اول و میان موصی و ورثه در مسئله دوم مشاع می‌باشد چنانچه تلفی صورت بگیرد نیز از مال همه اطراف اشاعه می‌باشد.



# مسائل عمیه و کلیه







## هبه یا تملیک

**مسئله اول:** [۲۸۰۵] «هبه» در یک بیان عبارت از تملیک عین است بدون عوض، به بیان دیگر: عبارت از تملیک عین است مجاناً نه تملیک منفعت و نه تملیک با عوض.

**مسئله دوم:** [۲۸۰۶] هبه به تعابیر دیگر مانند: «عطیه»، «نحله» و «بُلغه» نیز یاد می‌شود. البته «عطیه» و «نحله» ناظر به واهب است و «بلغه» ناظر به موهب‌له.

**مسئله سوم:** [۲۸۰۷] هبه دارای سه رکن اساسی است: «واهب»، «موهوب‌له» و «موهوب».

**مسئله چهارم:** [۲۸۰۸] هبه عقدیست که محتاج ایجاب و قبول است و از ایقاعات نمی‌باشد که محتاج قبول نباشد.

**مسئله پنجم:** [۲۸۰۹] هبه یکی از اسباب انتقال مال است از کسی به کسی مانند: بیع، صلح، ارث یا وصیت.

## شروط تحقق هبه

**مسئله اول:** [۲۸۱۰] یکی از شروط تحقق هبه «ایجاب» از طرف واهب است و ایجاب لازم نیست که به الفاظی مانند: «وهبت»، «ملکت» و امثال این‌ها باشد مثل: «هذا لک» بلکه به هر لفظی که مقصود واهب را برساند درست است.

**مسئله دوم:** [۲۸۱۱] شرط دیگر تحقق هبه «قبول» از طرف موهوب‌له است و قبول لازم نیست که به لفظ «قبلت» یا «تملکت» باشد بلکه به هر لفظی که رضایت موهوب‌له را از عملیه هبه برساند درست است.



**مسئله سوم:** [۲۸۱۲] در ایجاب و قبول «عربیت» شرط نیست بلکه به هر لفظ و لسانی که مقصود واهب و رضایت موهوب‌له را برساند هبه محقق می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۸۱۳] هبه با معاطات نیز محقق می‌شود و معاطات دست به دست کردن عین است بدون سخن و کلام از سوی واهب و موهوب‌له.

**مسئله پنجم:** [۲۸۱۴] تحقق معاطات صحیح با تسلیم عین و تسلّم او به عنوان هبه است ولی بدون تسلیم و تسلّم به عنوان هبه معاطات محقق نمی‌شود.

### شروط صحت هبه

**مسئله اول:** [۲۸۱۵] یکی از شروط صحت هبه «قبض» عین موهوبه است توسط موهوب‌له.

**مسئله دوم:** [۲۸۱۶] قبض در هبه مانند قبض در بیع و معامله است.

**مسئله سوم:** [۲۸۱۷] قبض در اشیاء منقوله به معنی «استیلاء» و استقلال یافتن به آن است چه با دست و چه با غیر دست مثل این که مال را در دامن یا جیب موهوب‌له قرار دهد.

**مسئله چهارم:** [۲۸۱۸] قبض در اشیاء غیر منقوله مانند: خانه یا باغ به معنی «تخلیه» است، تخلیه با رفع ید یا رفع منافیات محقق می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۸۱۹] قبض جزء مشاع به قبض مجموع مشاع ممکن است، لکن بهتر است به اذن شریک یا توکیل موهوب‌له شریک را در حصّه‌اش باشد، اگرچه تحقق قبض بدون اذن شریک هم با استیلاء به آن حصّه تصویر می‌شود.





## شروط صحت قبض

**مسئله اول:** [۲۸۲۰] در صحت قبض شرط است که قبض بایستی به اذن واهب باشد. و چنانچه عین در دست موهوب‌له باشد قبض جدید لازم نیست.

**مسئله دوم:** [۲۸۲۱] در صحت قبض شرط نیست که قبض در مجلس عقد صورت گیرد بلکه در غیر مجلس عقد هم درست است.

**مسئله سوم:** [۲۸۲۲] در صحت قبض فوریت شرط نیست، قبض با تأخیر بلکه با تأخیر کثیر هم صحیح است ولی انتقال از زمان قبض است.

**مسئله چهارم:** [۲۸۲۳] چنانچه واهب ولی موهوب‌له باشد قبض جدید لازم نیست، اگرچه قصد قبض جدید موافق احتیاط است.

**مسئله پنجم:** [۲۸۲۴] چنانچه واهب غیر ولی باشد، ولی باید از سوی مولی علیه قبض نماید.

## هبه دائن یا طلبکار

**مسئله اول:** [۲۸۲۵] قبلاً گفته شد که هبه منافع صحیح نیست، لکن هبه حق و دین صحیح است.

**مسئله دوم:** [۲۸۲۶] چنانچه دائن یا طلبکار حق و دینی که به گردن مدیون دارد او را به خود مدیون هبه نماید درست است، لکن قبول مدیون یا بدهکار شرط است.

**مسئله سوم:** [۲۸۲۷] حق یا دین مدیونی که از طرف دائن بخشیده می‌شود ابراء گفته نمی‌شود؛ اما مفید ابراء است که عبارت از سقوط حق دائن باشد لکن در حقیقت اسقاط مافی الذمه است.

**مسئله چهارم:** [۲۸۲۸] چنانچه دائن یا طلبکار حق یا دین خود را برای غیر مدیون هبه نماید باز هم صحیح است، که در آن صورت دائن حق مطالبه دین خود را ندارد؛ زیرا به غیر واگذار نموده است.



**مسئله پنجم:** [۲۸۲۹] در همین درس خواندیم که قبول مدیون در هبه دائن شرط است و قبول بدون قبض صحیح نیست، قبض در اینجا با قبض مصداق محقق می‌شود، چون دین کلی در ذمه است و کلی بدون مصداق قابل قبض نیست.

## انتقال در قبض و اقباض

**مسئله اول:** [۲۸۳۰] همانگونه که در موهوب‌له قبض شرط بود در واهب «اقباض» شرط است، و اقباض بمعنی به قبض دادن عین به موهوب‌له می‌باشد.

**مسئله دوم:** [۲۸۳۱] اگر واهب یا موهوب‌له بعد از عقد و قبل از قبض بمیرد هبه باطل می‌شود و عین هبه شده به وارث واهب منتقل می‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۸۳۲] در صورتی که واهب بعد از عقد و قبل از عقد بمیرد حق اقباض به ورثه واهب منتقل نمی‌شود؛ زیرا اقباض حق اختصاصی واهب است.

**مسئله چهارم:** [۲۸۳۳] در صورتی که موهوب‌له بعد از عقد و قبل از قبض بمیرد حق قبض نیز به ورثه موهوب‌له منتقل نمی‌شود؛ زیرا قبض نیز حق اختصاصی موهوب‌له است.

**مسئله پنجم:** [۲۸۳۴] اگر واهب یا موهوب‌له بعد از اقباض بمیرد، هبه لازم می‌شود و عین به ورثه موهوب‌له منتقل می‌شود لکن حق رجوع واهب به ورثه‌اش منتقل نمی‌شود.

## رجوع در هبه

**مسئله اول:** [۲۸۳۵] واهب می‌تواند بعد از تحقق هبه از بخشش خود پشیمان شده رجوع نماید مگر در چند مورد که بعداً متذکر می‌شویم.



**مسئله دوم:** [۲۸۳۶] رجوع یا «قولی» است، مانند: رجعت و آنچه به معنای رجعت است و یا «فعلی»، مانند: پس گرفتن یا استرداد عین از دست متهب.

**مسئله سوم:** [۳۸۳۷] فروختن عین بعد از هبه مطلقاً به معنی رجوع از هبه است.

**مسئله چهارم:** [۲۸۳۸] کرایه دادن عین بعد از هبه بقصد رجوع نیز به معنی رجوع است.

**مسئله پنجم:** [۲۸۳۹] رهن دادن عین بعد از هبه بقصد رجوع نیز به معنی رجوع است.

### عدم رجوع در هبه

**مسئله اول:** [۲۸۴۰] در هبه ذی‌رحم مانند: پدر، مادر، اولاد و سایر وابستگان نسبی، واهب حق رجوع ندارد.

**مسئله دوم:** [۲۸۴۱] در هبه غیر ذی‌رحم در صورتی که عین موهوبه تلف شده باشد چه کلاً و چه بعضاً باز هم واهب حق رجوع ندارد.

**مسئله سوم:** [۲۸۴۲] در هبه معوضه نیز واهب حق رجوع ندارد چه عوض کم باشد یا زیاد، چه عوض را در عقد هبه شرط کرده باشد یا خیر.

**مسئله چهارم:** [۲۸۴۳] در هبه قریبه که واهب در آن قصد قربت نموده باشد نیز واهب حق رجوع ندارد.

**مسئله پنجم:** [۲۸۴۴] هبه‌ی زوج یا زوجه، هبه‌ی اجنبی و غیر ذی‌رحم گفته می‌شود لکن احوط این است که از هبه‌اش رجوع ننماید.



## ملحقات رجوع

**مسئله اول:** [۲۸۴۵] در رجوع واهب اطلاع دادن متهب شرط نیست، چنانچه واهب بدون اطلاع متهب یا موهوب له رجوع نماید صحیح است.

**مسئله دوم:** [۲۸۴۶] چنانچه بعد از رجوع برای عین نماء منفصلی حاصل شود. مانند: شاخه یا میوه درخت، حمل یا بزه حیوان، شیر پستان آن و مانند اینها مال متهب است.

**مسئله سوم:** [۲۸۴۷] چنانچه بعد از رجوع برای عین نماء متصلی حاصل شود. مانند: چاقی حیوان، رشد نهال و مانند اینها مال واهب است.

**مسئله چهارم:** [۲۸۴۸] نماءات منفصله و حتی متصله مانع از رجوع واهب است، اگرچه نماء منفصل مال موهوب له و نماء متصل مال واهب است لکن در عدم جواز رجوع یکسان اند.

**مسئله پنجم:** [۲۸۴۹] چنانچه غاصبی خانه یا حمام را بعد از رجوع واهب غصب نماید، کرایه یا اجرت المثل آن به حکم نماء منفصل بوده مال موهوب له یا متهب است.

## تصرفات در هبه

**مسئله اول:** [۲۸۵۰] چنانچه موهوب له در عین موهوبه تصرف نماید و تصرف او ناقله باشد مانند: بیع، هبه ملحق به تلف می شود و حق رجوع سلب می گردد.

**مسئله دوم:** [۲۸۵۱] چنانچه تصرف موهوب له تصرف مغیر عین باشد مانند: آرد نمودن گندم، نان پختن آرد، رنگ نمودن پارچه یا مانند اینها باز هم ملحق به تلف می شود و حق رجوع سلب می گردد.



**مسئله سوم:** [۲۸۵۲] چنانچه تصرف موهوبه مغیر عین نباشد، مانند: پوشیدن لباس، فرش کردن فرش، سوار شدن حیوان سواری یا آب و علف دادن آن و مانند این‌ها ملحق به تلف نمی‌شود و حق رجوع واهب باقی است.

**مسئله چهارم:** [۲۸۵۳] چنانچه موهوبه عین را با عین دیگر ممزوج یا مخلوط نماید طوری که تشخیص، تمیز و جدا کردنش ممکن نباشد مانند: امتزاج گندم با گندم یا اختلاط شیر با آب یا غسل ملحق به تلف می‌شود و حق رجوع سلب می‌گردد و چنانچه قابل جدا کردن باشد مانند امتزاج گندم با جواری یا باقولا ملحق به تلف نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۸۵۴] ملاک در تصرفات عین موهوبه تشخیص عرف است، چنانچه عرفاً مغیر گفته شود طوری که عین به نظر عرف باقی نباشد ملحق به تلف است و چنانچه عرفاً مغیر گفته نشود و عین باقی باشد. مانند: باز کردن طاقه‌ی پارچه ملحق به تلف نمی‌شود.

### بیع موهوب

**مسئله اول:** [۲۸۵۵] اگر واهب عین موهوبه را در هبه‌ی لازمه بفروشد بیع فضولی واقع می‌شود که منوط به اجازه موهوبه یا متهب است.

**مسئله دوم:** [۲۸۵۶] هبه لازمه عبارت است از: هبه‌ی ذی‌رحم، هبه‌ی معوضه، هبه‌ی قریبه، هبه‌ای که در آن عین موهوبه کلاً یا بعضاً تلف شده باشد.

**مسئله سوم:** [۲۸۵۷] اگر واهب عین موهوبه را در هبه غیر لازمه بفروشد بیع با شرایط زیر صحیح است، زیرا؛ رجوع به حساب می‌آید.

**مسئله چهارم:** [۲۸۵۸] بیع عین موهوبه در هبه غیر لازمه در صورتی صحیح است و رجوع گفته می‌شود که بایع در حین بیع متوجه و ملتفت هبه‌اش بوده غافل نشده باشد.



**مسئله پنجم:** [۲۸۵۹] چنانچه بیع عین موهوبه در هبه غیر لازمه بدون التفات و توجه به هبه‌اش صورت گرفته باشد بیع صحیح نبوده رجوع قهری آن محل اشکال است.

### عوض در هبه

**مسئله اول:** [۲۸۶۰] هبه معوضه دو صورت دارد: یا عوض را در عقد هبه شرط می‌نماید و یا مطلق می‌گذارد ولی موهوب‌له چیزی را به عنوان عوض به واهب پرداخت می‌نماید، هر دو صورت هبه معوضه گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۸۶۱] چنانچه واهب در هبه معوضه مشروطه عوض را تعیین و موهوب‌له با همان شرط قبول نماید عوض تعیین پیدا می‌کند.

**مسئله سوم:** [۲۸۶۲] در صورت تعیین عوض و عدم ردّ اصل هبه به موهوب‌له یا متهب واجب است عوض را بذل نماید.

**مسئله چهارم:** [۲۸۶۳] اگر عقد هبه را مطلق ایراد نماید و عوضی تعیین نکند در این صورت اگر به مقداری توافق کردند، همان مقدار لازم می‌شود و الاً به حکم احتیاط عوض را به مقدار موهوب مثلاً یا قیمتاً قرار دهد اگر چه احوط قدر بیشتر از موهوب است.

**مسئله پنجم:** [۲۸۶۴] اگر عقد هبه را مطلق ایراد نماید و عوضی تعیین ننماید بر موهوب‌له واجب نیست که حتماً عوض پردازد و اگر عوض هم پرداخت شد بر واهب نیز واجب نیست که عوض را قبول نمایند بلکه بر هر دو اولی و احوط است بذل عوض و قبول آن.



## ملحقات عوض

**مسئله اول:** [۲۸۶۵] پرداخت عوض در هبه سه صورت دارد: یا از ادنی به اعلی است، یا از مساوی به مساوی و یا از اعلی به ادنی، در هر سه صورت اعطا واجب نیست، لکن در صورت اول، اولی و احوط است و در صورتهای دوم و سوم موافق مرآت و احتیاط است.

**مسئله دوم:** [۲۸۶۶] چنانچه عوض و اعطا صورت گرفت قبول آن واجب نیست و چنانچه قبول شد و قبض گردید هبه معوضه لازم می شود، در آن صورت برای هیچ کدام از طرفین حق رجوع از هبه و عوض باقی نیست.

**مسئله سوم:** [۲۸۶۷] اگر واهب شرط نماید که موهوبه در مقابل هبه اش چیزی را هبه نماید از باب ثواب و جواب و موهوبه با همان شرط قبول نماید و قبض هم انجام شود، موهوبه مخیر است رد هبه و پرداخت عوض، لکن احوط پرداخت عوض است.

**مسئله چهارم:** [۲۸۶۸] در هبه‌ی مشروط به هبه، چنانچه موهوبه پرداخت عوض را اختیار نمود و اعطا صورت گرفت هبه اول لازم می شود که واهب حق رجوع ندارد؛ اما اگر موهوبه رد هبه را اختیار کرد نه اعطا عوض را هبه اول لازم نمی شود و واهب حق رجوع از هبه خود را دارد.

**مسئله پنجم:** [۲۸۶۹] در هبه مشروط به عوض لازم نیست تعویض به عنوان هبه باشد بلکه جایز است به عنوان صلح از مال یا حقی، ابراء از حقی یا دینی و یا ایقاع کاری، مانند: دوختن لباس یا تعمیر انگشتر مثلاً واقع شود، در هر صورت هبه معوضه محقق می شود.

## حکم عطیه‌ها

**مسئله اول:** [۲۸۷۰] هبه برای ذی رحم که خداوند به وصل آن تأکید ورزیده و از قطع آن نهی نموده است، مستحب است و اصطلاحاً چنین هبه‌ای «عطیه» گفته می شود.



**مسئله دوم:** [۲۸۷۱] هبه برای برخی اولاد و محروم ساختن برخی دیگر کراهت دارد، لکن هبه صحیح است که اصطلاحاً هبه‌ی «تفضیل» گفته می‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۸۷۲] چنانچه هبه به بعضی اولاد و محروم ساختن بعضی دیگر موجب کینه و دشمنی شود که منجر به فتنه و فساد و احیاناً قتل و آدم‌کشی گردد حرام است و منعقد نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۸۷۳] چنانچه هبه‌ی تفضیلی به خاطر برخی خصوصیت‌های علمی، تقوایی و مانند این‌ها به بعضی اولاد صورت گیرد هیچ‌گونه کدورت و فساد را هم در پی نداشته باشد اولویت و رجحان پیدا می‌نماید.

**مسئله پنجم:** [۲۸۷۴] در هبه‌ی ذی‌رحم مادر از همه مقدم است و بعد از مادر پدر تقدّم دارد و بعد دیگر بستگان نسبی شایسته عطیه‌اند.

## شروط واهب

**مسئله اول:** [۲۸۷۵] در واهب «بلوغ» شرط است، بناءً هبه اطفال صحیح نیست.

**مسئله دوم:** [۲۸۷۶] در واهب «عقل» شرط است، بناءً هبه مجنون صحیح نیست، مست و بیهوش نیز ملحق به مجنون می‌شود که در اصطلاح «شکران» و «مغمی علیه» گفته می‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۸۷۷] در واهب «قصد» شرط است، بناءً هبه هاذل، غافل و نائم صحیح نیست.

**مسئله چهارم:** [۲۸۷۸] در واهب «اختیار» شرط است، بناءً هبه مجبور، محجور، سفیه و مفلس صحیح نیست، البته مجبور مسلوب‌الاختیار طبیعی و سه نفر دیگر مسلوب‌الاختیار شرعی می‌باشد.

**مسئله پنجم:** [۲۸۷۹] در واهب «مالک بودن» شرط است، بناءً هبه مال غیر صحیح نیست مگر به

آذن یا اجازه غیر.





## شروط موهوب‌له

**مسئله اول:** [۲۸۸۰] در موهوب‌له که قبول هبه می‌نماید نیز «بلوغ» شرط است؛ اما موهوب‌له که صلاحیت قبول هبه را به هر دلیل ندارد مانند: صغر، حجر و فلس بلوغ شرط نیست و از طرف آن‌ها ولی یا قیم‌شان باید بالغ باشند.

**مسئله دوم:** [۲۸۸۱] در موهوب‌له قابل «عقل» شرط است، بناءً به مجنون، سکران و مغمی علیه هبه نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۸۸۲] در موهوب‌له قابل «قصد» شرط است، بناءً به هاذل و غافل و نائم هبه نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۸۸۳] در موهوب‌له قابل «اهلیت تملک عین موهوبه» شرط است، بناءً قرآن و احادیث ائمه<sup>(ع)</sup> به کافر هبه نمی‌شود.



# مسائل خرید و فروش







## بیع

**مسئله اول:** [۲۸۸۴] بیع عبارت از تملیک مال است به عوض معلوم، بناءً شیئی مجهول عوض

قرار نمی گیرد.

**مسئله دوم:** [۲۸۸۵] بیع چهار رکن دارد:

۱. بایع (فرشنده).
۲. مشتری (خریدار).
۳. مبیع (شیء مورد معامله).
۴. قیمت (پول و نقدینگی).

**مسئله سوم:** [۲۸۸۶] مبیع را «مئمن» و «معوض» و قیمت را «ئمن» و «عوض» نیز می گویند.

**مسئله چهارم:** [۲۸۸۷] بیع در یک تقسیم کلی به سه قسم تقسیم می شود:

۱. بیع «صرف» یا نقد به نقد.
۲. بیع «سلف» و «سلم» یا بیع نقد به جنس.
۳. بیع «نسیه» یا بیع جنس به نقد.

**مسئله پنجم:** [۲۸۸۸] تفصیل هر کدام در محل خودش همراه با حکم هر کدام بحث می شود.

## اعتبارات بیع

**مسئله اول:** [۲۸۸۹] بیع از عقود است و در عقود «ایجاب» از سوی بایع و «قبول» از سوی خریدار

معتبر است.

**مسئله دوم:** [۲۸۹۰] اگر بایع و مشتری و یا هر دو شخص سوّمی را «وکیل» نماید، در این صورت

قبول معتبر نیست و با یک ایجاب بیع واقع می شود، مثلاً: می گوید: این شیء را در مقابل فلان مبلغ فروختم، عقد صحیح است.

**مسئله سوم:** [۲۸۹۱] در لفظ ایجاب و قبول «عریّت» معتبر نیست بلکه به هر لفظ و لغتی که مفهوم

را برساند، بیع واقع می شود.



**مسئله چهارم:** [۲۸۹۲] در لفظ ایجاب و قبول معتبر نیست که به لفظ «ماضی» واقع شود، بلکه به لفظ مضارع نیز واقع می‌شود یعنی ماضویت اعتبار ندارد.

**مسئله پنجم:** [۲۸۹۳] معتبر است که میان ایجاب و قبول بیش از حد معمول «فاصله» واقع نشود، لکن فاصله اندک که عرفاً بگوید این قبول، قبول همان بیع است، عقد واقع می‌شود.

### اعتبارات بیع (۲)

**مسئله اول:** [۲۸۹۴] معتبر است که در ایجاب و قبول «مطابقت» باشد، چنانچه مخالفت باشد چه در ثمن یا مثن یا شروط بیع عقد واقع نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۸۹۵] در ایجاب و قبول «ترتیب» معتبر نیست، چنانچه ایجاب بعد از قبول واقع شود، بیع صحیح است.

**مسئله سوم:** [۲۸۹۶] در اشخاص لال و گنگ که ایجاب و قبول لفظی میسر نیست، «اشاره مفهمه» کفایت می‌کند، حتی با امکان توکیل.

**مسئله چهارم:** [۲۸۹۷] چنانچه اشخاص لال و گنگ اشاره مفهمه نتواند و عاجز شوند «وکیل» بگیرند یا «معاطات» انجام دهند.

**مسئله پنجم:** [۲۸۹۸] چنانچه اشخاص لال و گنگ وکیل و معاطات نتوانند، ایجاب و قبول را «بنویسند» و عقد واقع می‌شود.

### شروط متعاقدين

**مسئله اول:** [۲۸۹۹] یکی از شروط متعاقدين (فروشنده و خریدار) «بلوغ» است. بناءً بیع اطفال ولو اینکه ممیز و با اذن ولی هم باشند، صحیح نیست، چه اصالتاً یا کالتاً.

**مسئله دوم:** [۲۹۰۰] عدم جواز معامله اطفال در «اشیاء خطیره» و به شکل مستقل صحیح نیست. چنانچه در «اشیاء سیره» باشد و یا «وسیله انتقال» قرار بگیرند و اصل معامله میان دو بالغ باشد، جایز است؛ زیرا سیره متشرّعه جاری شده است.

**مسئله سوم:** [۲۹۰۱] شرط دیگر متعاقدين «عقل» است، بنابراین معامله مجنون جایز نیست، چنانچه مجنون ادواری باشد در دور جنونش صحیح نیست.



**مسئله چهارم:** [۲۹۰۲] حکم مسئله سوّم در مغمی علیه، سکران، مفلس، سفیه و محجور علیه نیز جاری است.

**مسئله پنجم:** [۲۹۰۳] شرط دیگر «قصد» است، بنابراین معامله هاذل، غالط، ساهی و نائم صحیح نیست.

### شروط متعاقدين (۲)

**مسئله اوّل:** [۲۹۰۴] شرط چهارم در متعاقدين «اختیار» است، بنابراین معامله شخص مکره باطل است.

**مسئله دوّم:** [۲۹۰۵] شرط اختیار در مقابل اکراه است نه در مقابل «اضطرار» بناءً معامله مضطر باطل نیست.

**مسئله سوّم:** [۲۹۰۶] «اکراه» درجایی صادق است که شخص از سوی غیر تهدید شود و طرف تهدید شده هرگاه معامله نکند، جان یا مال یا آبرو خود و یا یکی از بستگان خود را در معرض خطر و ضرر ببیند.

**مسئله چهارم:** [۲۹۰۷] «اضطرار» درجایی صادق است که غیری در کار نیست تا شخص را تهدید نماید لکن وضعیت وی را مضطر ساخته تا معامله‌ای صورت دهد.

**مسئله پنجم:** [۲۹۰۸] شخصی که ملزم شده است به پرداخت پولی برای ظالم که مجبوراً مالش را می‌فروشد و یا قحطی وی را مجبور ساخته اما غیر و تهدیدی در کار نیست تا احساس خطر، ضرر و حرج نماید چنین شخصی «مضطر» گفته می‌شود.

### شروط متعاقدين (۳)

یکی از شروط متعاقدين اختیار بود که معامله مجبور باطل بود، لکن جبر در مقابل اکراه است نه در مقابل اضطرار، بناءً در صدق اکراه مسائلی را باید طرح کرد:

**مسئله اوّل:** [۲۹۰۹] در صدق اکراه عدم امکان «تفصی به توریه» شرط نیست. چنانچه توریه هم ممکن باشد باز هم شخص مکره گفته می‌شود.



**مسئله دوّم:** [۲۹۱۰] «توریه» عبارت از گفتن لفظی است که از آن معنی غیرش را قصد نماید و در واقع دروغ مصلحتی است، مثلاً: اگر «فروختم» بگویند و از آن عاریه یا امانت را قصد نماید، توریه گفته می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۲۹۱۱] چنانچه شخص به فروش خانه و یا کار دیگری که برای وی «محدور» دینی یا دنیایی دارد و تهدید شود بازهم مکره گفته می‌شود و بیع اکراهی باطل است.

**مسئله چهارم:** [۲۹۱۲] اگر شخصی میان فروش دو چیز تهدید شود که یا این را بفروشد و یا آن را، هر کدام را که بفروشد مکره گفته می‌شود و بیع باطل است.

**مسئله پنجم:** [۲۹۱۳] در مسئله مذکور اگر هر دو را باهم بفروشد، چنانچه به تدریج فروخته، اولی باطل و دوّمی صحیح است و اگر باهم دفعتاً فروخته اظهر این است که هر دو صحیح است.

#### شروط متعاقدين (۴)

**مسئله اوّل:** [۲۹۱۴] شرط پنجم از شروط متعاقدين «مالک بودن» هر دو است بر تصرف، بناءً معامله از غیر مالک بدون مسائل ذیل واقع نمی‌شود.

**مسئله دوّم:** [۲۹۱۵] معامله مال غیر به «وکالت» از غیر یا «ولایت» یا «وصایت» و یا «حکومت» از آن صحیح است در غیر آن باطل است.

**مسئله سوّم:** [۲۹۱۶] معامله مال غیر بدون امور فوق لغو نیست، لکن نافذ و موثر نبوده لازمی نمی‌شود ولی فضولی بوده جایزی واقع می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۹۱۷] معامله فضولی منوط به اجازه یا ردّ مالک است، چنانچه مالک اجازه کرد، بیع صحیح و اگر ردّ کرد بیع باطل است.

**مسئله پنجم:** [۲۹۱۸] اجازه به هر لفظ که بحسب تفاهم عرف رضایت مالک را برساند، واقع می‌شود و منحصر به الفاظ مخصوصه چون «امضیت»، «نفذت»، «اجزت» و «رضیت» و امثال این‌ها نیست، حکم همچنین است در ردّ، که منحصر به «فسخت»، «رددت» و امثال این‌ها نیست بلکه به هر لفظ که عدم رضایت مالک را برساند، ردّ واقع می‌شود.





## شروط عوضین

**مسئله اول:** [۲۹۱۹] شرط است در مثنی یا معوض یا بیع اینکه «عین» باشد، بناءً معامله منافع، مانند: اجرت خانه یا حیوان بارکش و سواری، ماشین و امثال این‌ها صحیح نیست و هم‌چنین است عمل، مانند: خیاطت و...

**مسئله دوم:** [۲۹۲۰] چنانچه معوض عین باشد فرق ندارد که در خارج «موجود» باشد و یا «کلی» باشد در ذمه یا غیر بایع یا غیر بایع معامله آن صحیح است.

**مسئله سوم:** [۲۹۲۱] چنانچه معوض «حق» باشد و قابل انتقال، مانند: حق تحجیر و شفعه قابل معامله است.

**مسئله چهارم:** [۲۹۲۲] چنانچه معوض عین باشد لکن «مالیت» نداشته باشد یا بر اثر قلت، مانند: یکدانه گندم و یا بر اثر خست و حقارت، مانند: حشرات، بازهم قابل معامله نیست و هم‌چنین است اسباب قمار و آلات لهو یا خوک، زیرا: شرعاً مال گفته نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۹۲۳] شرط است در مثنی یا معوض اینکه «مالیت» داشته باشد، هم شرعاً و هم عرفاً، در ثمن و عوض «عین» بودن شرط نبوده، لکن «مالیت» باید داشته باشد، بنابراین منافع و عمل می‌توانند ثمن واقع شوند چون مالیت دارند.

## شروط عوضین (۲)

**مسئله اول:** [۲۹۲۴] شرط است در عوضین اینکه «معلوم» باشد به قسمی که جهالت را رفع نماید، چه بحسب کیل در مکیلات و چه بحسب وزن در موزونات و چه بحسب تعداد در معدودات، بنابراین بیع مجهول باطل است.

**مسئله دوم:** [۲۹۲۵] مشاهده در مکیلات، موزونات و معدودات و یا اندازه‌گیری هر کدام به واحد سنجش دیگری کفایت نمی‌کند، بلی اگر طوری باشد که رافع جهالت باشد صحیح است، مانند: وزن کردن معدودات و سپس شمارش آن یا وزن کردن مکیل را اولاً و سپس کیل نمودن بقیه را ثانیاً.

**مسئله سوم:** [۲۹۲۶] «مشاهده» در چیزهایی که عرف جاری شده است، مانند: انبار گاه یا علفهای خشک و تر و یا هیزم را می‌توان به مشاهده معامله کرد.



**مسئله چهارم:** [۲۹۲۷] ممکن است «عرف» در نقاط مختلف سرزمین‌ها و شهرها فرق نماید، چه بسا معدود درجایی مکمل باشد و یا بر عکس و یا امثال این‌ها، ممکن است در یک حال با حال دیگر و همچنان به اختلاف احوال و حالات تفاوت باشد، مادامی که عرف باشد و رافع جهالت معامله صحیح است.

**مسئله پنجم:** [۲۹۲۸] چنانچه بایع به تعداد مبیع اخبار نماید و خریدار به همان گفته اعتماد کند، معامله درست است لکن خیار فسخ برای خریدار محفوظ است و جایز است قسمتی را امضاء و قسمتی را فسخ نماید.

### شروط عوضین (۳)

**مسئله اول:** [۲۹۲۹] شرط دیگر عوضین معرفت «اوصاف» آن است، البته آن دسته اوصافی که در قیمت تأثیرگذار و رغبت خریدار با آن تفاوت می‌نماید.

**مسئله دوم:** [۲۹۳۰] در این اوصاف با دیدن و «مشاهده» و یا با «توصیف» فروشنده طوری که رافع جهالت باشد، می‌توان اکتفا کرد.

**مسئله سوم:** [۲۹۳۱] چنانچه عوضین را قبلاً دیده ولی موقع خرید ندیده می‌تواند به همان «مشاهده قبلی» اکتفا نماید، به شرطی که عادتاً تا آن مدت تغییری پیش نیامده باشد و اگر هم پیش آمده باشد، قابل اعتناء نباشد.

**مسئله چهارم:** [۲۹۳۲] شرط دیگر عوضین «ملک طلق» یعنی مال خالص بودن آن است، بنابراین فروش اراضی موات قبل از احیاء، فروش آب و گیاه قبل از حیازت و فروش ماهی و حیوانات وحشی قبل از شکار آن‌ها جایز نیست.

**مسئله پنجم:** [۲۹۳۳] طبق شرط فوق فروش «رهن»، مگر با اجازه یا اذن مرتهن و فروش «وقف» الا در مواردی معین جایز نیست.



## شروط عوضین (۴)

**مسئله اول:** [۲۹۳۴] یکی دیگر از شروط عوضین «قدرت داشتن بر تسلیم» است، بنابراین معامله مرغ هوا، ماهی دریا و حیوان فراری صحیح نیست.

**مسئله دوم:** [۲۹۳۵] چنانچه خریدار «قادر» باشد که حیوان فراری را دستیاب نماید، می توان معامله کرد و صحیح است.

**مسئله سوم:** [۲۹۳۶] یکی از شروط عوضین ملک طلق بودن بود، به همین خاطر بیع وقف چون ملک طلق نیست جواز نداشت، الا در چند مورد که ذیلاً یاد آور می شویم:

**مسئله چهارم:** [۲۹۳۷] چنانچه وقف «خراب» شود و از استفاده «خارج» گردد، مانند: حصیر کهنه، فرش از حال رفته و خانه مخروبه اگر از زمین آن نفع برده نشود، معامله می شود.

**مسئله پنجم:** [۲۹۳۸] چنانچه واقف «شرط» کند که اگر حادثه ای مانند کمی منفعت، کثرت مالیات، وقوع اختلاف میان موقوف علیهم، حصول ضرورت و نیاز شدید آن ها به فروش پیش آمد، جواز معامله ایجاد می شود.

## قبض و تسلیم

**مسئله اول:** [۲۹۳۹] بر متبایعین قبض و تسلیم فوری عوضین واجب است، بناءً «تأخیر» جایز نیست، مگر به اذن رفیقش تا مدتی طبق توافق.

**مسئله دوم:** [۲۹۴۰] اگر متبایعین از قبض و تسلیم عوضین سرباز زنند توسط حاکم «اجبار» می شوند و در یکی هم حکم جاری است.

**مسئله سوم:** [۲۹۴۱] چنانچه متبایعین یا یکی از آن ها تأخیر را تا مدتی معینی «شرط» نماید، جایز است ولی در زمان سر رسید حق تأخیر ندارد.

**مسئله چهارم:** [۲۹۴۲] تسلیم و قبض در «ثوابت» چون: خانه، زمین، باغ و غیره عبارت از تخلیه، رفع ید، رفع منافیات و دادن اذن تصرف به خریدار و قرار دادن تحت اختیار اوست، در «غیر ثوابت» اخذ به ید کفایت می کند.



**مسئله پنجم:** [۲۹۴۳] اگر مبیع قبل از تسلیم او به خریدار تلف شود از مال بایع رفته معامله فسخ می شود، یعنی: ثمن به مشتری بر می گردد.

### قبض و تسلیم (۲)

**مسئله اول:** [۲۹۴۴] اگر برای مبیع «نمایی» قبل از قبض حاصل شود، مانند: نتاج و ثمره، مال مشتری است.

**مسئله دوم:** [۲۹۴۵] اگر مبیع قبل از قبض معیوب شود، مشتری «مخیر» است میان فسخ و امضاء به تمام مبلغ، لکن حق ارش ندارد.

**مسئله سوم:** [۲۹۴۶] اگر قبل از قبض «بعض» مبیع تلف شود معامله در قبال بعض تلف شده منفسخ می شود و خریدار در قبال بعض باقیمانده میان فسخ و رضایت به موجود مخیر است.

**مسئله چهارم:** [۲۹۴۷] بر بایع واجب است که مبیع را از امتعه و غیره «فارغ» نماید، مانند: درو نمودن زرع و چیدن ثمره، اگر وقت هر دو رسیده باشد، و الا می تواند با اجرت آن را بگذارد یا بدون اجرت.

**مسئله پنجم:** [۲۹۴۸] اگر مبیع به درخت و امثال آن «مشغول» است، طوری که ماندن ریشه آن به زمین ضرر دارد، بایستی ریشه های آن را بکند و گودی آن را پر سازد.

### اقاله

**مسئله اول:** [۲۹۴۹] «اقاله» عبارت از فسخ عقد از طرف متبایعین است و در تمام عقود و قراردادها جریان دارد، فقط در نکاح جاری نیست.

**مسئله دوم:** [۲۹۵۰] در اقاله «لفظ خاص» مثل: «تقایلنا» و «تفاسخنا» عربیت شرط نیست، بلکه به هر لفظ و لغتی که مفهوم فسخ را برساند، واقع می شود.

**مسئله سوم:** [۲۹۵۱] اقاله «زیاده» بر ثمن مسمی و «کمتر» از آن جایز نیست و در اقاله فسخ و اقاله نیست.



**مسئله چهارم:** [۲۹۵۲] اقاله هم بر «کل» واقع می شود و هم بر «بعض»، که در آن صورت ثمن به نسبت تقسیم می شود.

**مسئله پنجم:** [۲۹۵۳] اقاله در صورت تعدد بایع و مشتری بر «یک طرف» با طرف دیگرش واقع می شود همان طوری که بر «کل اطراف» معامله واقع می شود.

### گونه های معامله

**مسئله اول:** [۲۹۵۴] گاهی معامله انجام می شود بدون اینکه از سرمایه، نفع و ضرر سخنی به میان آید و صرفاً معامله صورت می گیرد در مثنی معلوم و ثمن معلوم، این گونه معامله را «بیع مساومه» گویند و این بهترین صورت و افضل گونه های بیع است.

**مسئله دوم:** [۲۹۵۵] گاهی در معامله سخن از سرمایه، نفع و ضرر در میان می آید که از سه حالت بیرون نیست، اگر سرمایه و مقدار سود ذکر شود «بیع مرابحه» و اگر سرمایه و مقدار زیان ذکر شود، «بیع مواضعه» و اگر هیچ کدام ذکر نشود «بیع تولیه» گفته می شود.

**مسئله سوم:** [۲۹۵۶] اگر در بیوع سه گانه فروشنده دروغ گفته باشد، بیع صحیح است لکن مشتری میان فسخ و امضاء مخیر است و این را «حق الخيار» گویند.

**مسئله چهارم:** [۲۹۵۷] اگر تاجر به دلال بگوید که این مال را که به هزار خریده ام به هزار بفروش و هر چه زیادی فروختی از خودت باشد در اینجا بهتر است «بیع مساومه» انجام دهد و یا واقع را بیان کند.

**مسئله پنجم:** [۲۹۵۸] در مسئله مذکور اگر به «اقل» بفروشد، معامله فضولی واقع می شود و منوط به اجازه تاجر است و اگر به «اکثر» فروخته زیاده از خودش و سرمایه از تاجر است.

### بیع صرف

**مسئله اول:** [۲۹۵۹] بیع صرف عبارت از بیع طلا به طلا یا نقره به نقره یا هر کدام به دیگری است و فرقی نیست میان مسکوک و غیر مسکوک.



**مسئله دوم:** [۲۹۳۰] شرط است در بیع صرف اینکه تقابض در «مجلس» صورت گیرد و چنانچه تفروق بدون تقابض اتفاق بیفتد، بیع باطل است.

**مسئله سوم:** [۲۹۳۱] چنانچه در بیع صرف و نقد به نقد، «بعض» نقود قبض شود فقط در همان بعض صحیح است و در بعض قبض نشده باطل است.

**مسئله چهارم:** [۲۹۳۲] چنانچه نقود را با غیر نقود یک جا بفروشد و قبض نشود بیع در نقد باطل و در جنس صحیح است.

**مسئله پنجم:** [۲۹۳۳] در معامله اوراق بهادار و نونهای متعارف با تفاضل نزد امام(ره) و شاگردانش باطل است، ولی نزد خوئی(ره) و شاگردانش باطل نیست، مانند: فروش کلدار به افغانی یا دلار به کلدار و امثال اینها، نظر این جانب نظر مرحوم امام(ره) است، زیرا؛ نظر فروشنده سود است نه صرف بیع.

### سلف و سلم

**مسئله اول:** [۲۹۳۴] بیع سلم یا سلف عبارت از: خریداری مثن یا کلی مدت دار است در مقابل ثمن نقد، درست نقطه مقابل نسبه.

**مسئله دوم:** [۲۹۳۵] ارکان بیع سلم چهار است: بایع یا «مسلم»، مشتری یا «مسلم‌الیه»، مبیع یا «مسلم‌فیه» و ثمن یا «مسلم».

**مسئله سوم:** [۲۹۳۶] شرط است در سلم یا سلف «ذکر جنس و اوصاف» آن طوری که رافع جهالت باشد و نیز شرط است «قبض ثمن» را در مجلس عقد و چنانچه بعض ثمن قبض شود فقط در همان بعض سلم صحیح است.

**مسئله چهارم:** [۲۹۳۷] شرط است در سلم «اندازگیری» مبیع به کیل، وزن، یا عدد و نیز شرط است «تعیین مدت» معلوم در مسلم فیه یا مبیع، چنانچه مدت را مجهول بگذارد، مانند: وقت درو گندم یا شیار زمین و یا وقت بذرپاشی و یا وقت چیدن میوه و امثال اینها باطل است.



**مسئله پنجم:** [۲۹۳۸] شرط است در سلم «غلیه وجود» در وقت تسلیم و سررسید مدت در بلد تسلیم و اینکه بیع یا مسلم‌فیه مأمون از انقطاع و مقدور در تسلیم باشد عادتاً و احوط تعیین بلد تسلیم نیز می‌باشد.

### نسیه

**مسئله اول:** [۲۹۳۹] بیع نسیه عبارت است از: مثنی موجود و ثمن مدت‌دار.

**مسئله دوم:** [۲۹۴۰] در بیع نسیه واجب نیست اینکه «اخذ» نماید مبلغ را «قبل» از مدت، چنانچه مشتری پرداخت نماید.

**مسئله سوم:** [۲۹۴۱] در بیع نسیه بر مشتری نیز واجب نیست، «پرداخت» مبلغ معینه قبل از مدت.

**مسئله چهارم:** [۲۹۴۲] در بیع نسیه «تأجیل» ثمن نقدی بعد از حلول مدت به «زیادتر» جایز نیست، بلکه در هر دین چنین است.

**مسئله پنجم:** [۲۹۴۳] جایز است «خریدن» جنسی را که به نسیه فروخته قبل از «سررسید» مدت به همان مبلغ یا متفاوت از آن.

### خيارات بیع

**مسئله اول:** [۲۹۴۴] در بیع حدود چهارده خیار در کتب مفضل فقه بحث شده که هر کدام احکام خود را دارد و ما به اهم آن اشاره می‌کنیم و بقیه را به آنجا حواله می‌دهیم.

**مسئله دوم:** [۲۹۴۵] یکی از خیارات «خیار مجلس» و دیگری «خیار عیب» است که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله سوم:** [۲۹۴۶] یکی از خیارات «خیار تأخیر» و دیگری «خیار غبن» است که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۲۹۴۷] یکی از خیارات «خیار شرط» و دیگری «خیار حیوان» است که در جایش بحث می‌شود.



**مسئله پنجم:** [۲۹۴۸] یکی از خيارات «خيار رؤیت» است که در جایش بحث می شود در ضمن از تصرفات خریدار و کیفیت هم بحث می نمایم.

### خيار مجلس

**مسئله اول:** [۲۹۴۹] یکی از خيارات بيع «خيار مجلس» است و آن این که فروشنده و خریدار قبل از جدا شدن می توانند معامله را بهم بزنند، لکن بعد از افتراق چنین خياری را ندارند.

**مسئله دوم:** [۲۹۵۰] منظور از افتراق و جدایی در خيار مجلس افتراق و جدایی «عرفی» است، بناءً مادامیکه عرف حکم به افتراق و جدایی ننماید معامله لازم می شود؛ اما بعد از افتراق و جدایی فسخ حق متبایعین بوده خيار شرعاً ساقط است.

**مسئله سوم:** [۲۹۵۱] اگر کسی در انجام تمام معامله از سوی مالک و کیل باشد حق خيار مجلس از سوی مالک را دارد و اگر فقط در اجرای عقد و کیل باشد حق خيار فقط مال مالک است نه مال و کیل.

**مسئله چهارم:** [۲۹۵۲] اگر متبایعین باهم مجلس را ترک نمایند تا قبل از جدایی و افتراق خيارشان باقی است و اگر یک نفر از سوی متبایعین به عنوان وکالت یا ولایت ایجاب و قبول را بگوید اظهر این است که حق خيار را ندارد.

**مسئله پنجم:** [۲۹۵۳] خيار مجلس مختص باب بيع بوده در غير آن جاری نیست و همچنان می شود سقوط چنین حقی را در ضمن عقد شرط کند یا بعد از عقد اسقاط نماید.

### خيار عيب

**مسئله اول:** [۲۹۵۴] یکی دیگر از خيارات بيع «خيار عيب» است و چنانچه عیبی در مبيع یافت شود خيار برای خریدار ثابت است.

**مسئله دوم:** [۲۹۵۵] در «مبيع» فرقی نیست بين انسان، حيوان و يا شیء بی جان.

**مسئله سوم:** [۲۹۵۶] در «عيب» فرقی نیست بين وجود آن حين عقد یا بعد از عقد قبل از قبض.

**مسئله چهارم:** [۲۹۵۷] «خيار» یعنی مخیر بودن خریدار بين امساک با ارش و یا ردّ مبيع.





**مسئله پنجم:** [۲۹۵۸] چنانچه «ثمن» معیوب باشد خیار برای بایع نیز ثابت است.

### سقوط خیار عیب

**مسئله اول:** [۲۹۵۹] خیار خریدار با «ابراء» یا تبری بایع از عیب ساقط می شود.

**مسئله دوم:** [۲۹۶۰] خیار خریدار با «زوال عیب» بعد از عقد ساقط می شود.

**مسئله سوم:** [۲۹۶۱] خیار خریدار با «اسقاط» آن بعد از عقد ساقط می شود.

**مسئله چهارم:** [۲۹۶۲] خیار خریدار با «تصرفش» که موجب تغییر عین باشد ساقط می شود.

**مسئله پنجم:** [۲۹۶۳] خیار خریدار در سه حالت «سقوط»، «اسقاط» و «ابراء» ساقط می شود.

### کیفیت ارش

**مسئله اول:** [۲۹۶۴] «ارش» عبارت از «نسبت» تفاوت دو قیمت صحیح و معیوب است نه خود

تفاوت.

**مسئله دوم:** [۲۹۶۵] چنانچه قیمت صحیح نه هزار افغانی باشد و قیمت معیوب شش هزار، تفاوت

آن سه هزار بوده و آن «ارش» نیست.

**مسئله سوم:** [۲۹۶۶] در صورت بالا «نسبت تفاوت» دو قیمت ثلث است و آن یک هزار است نه

بیشتر و همان مبلغ ارش است.

**مسئله چهارم:** [۲۹۶۷] ارش در صورتی ثابت است که خریدار میبع را «امساک» نماید.

**مسئله پنجم:** [۲۹۶۸] چنانچه خریدار میبع را «ردّ» نماید ارش معنی ندارد.



## احکام خیار عیب

**مسئله اول:** [۲۹۶۹] چنانچه دو شیء را با هم بفروشد و یکی معیوب باشد حق تبعیض ندارد، یا ارش بگیرد و یا ردّ بیع نماید.

**مسئله دوم:** [۲۹۷۰] چنانچه دو نفر با هم شیئی معیوب را بخرند باز هم حق تبعیض ندارند، یا هر دو ارش بگیرند و یا هر دو ردّ کنند. بلی اگر بایع به ردّ حصّه‌ی راضی شود مانع نیست.

**مسئله سوم:** [۲۹۷۱] چنانچه قیمت کننده‌ها با هم اختلاف نمایند احوط تصالح است یا قرعه.

**مسئله چهارم:** [۲۹۷۲] ملاک در قیمت گذاری «عرف» است و احوط تعدد و عدالت شرط است، اگر چه به حرف واحد ثقه اهل نیز اعتماد می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۲۹۷۳] آنجا که خیار ساقط است ارش نیز ساقط است.

## احکام خیار عیب (۲)

**مسئله اول:** [۲۹۷۴] چنانچه ذوالخیار بمیرد حق خیارش به وارث منتقل می‌شود و این حکم در تمام خیارات است.

**مسئله دوم:** [۲۹۷۵] آنچه مانع از ارث است. نظیر: قتل، کفر و ارتداد، اینجا هم مانع از حق خیار است.

**مسئله سوم:** [۲۹۷۶] چنانچه در ارث اقرب حاجب از ابعد است، اینجا هم اقرب حاجب از ابعد است.

**مسئله چهارم:** [۲۹۷۷] از آنچه در ارث بعضی از ورثه محروم است در اینجا هیچ کس محروم نیست. نظیر: زمین بالنسبه به زوجه و حیوه بالنسبه به فرزندان غیر اکبر.



**مسئله پنجم:** [۲۹۷۸] خیار حق مجموع ورثه است، بناءً بعضی از ورثه حق فسخ یا حق امضاء را ندارد و همچنان حق در تمام مبیع است، لذا در بعضی حصّه فسخ یا امضاء نمی‌شود.

### خیار تأخیر

**مسئله اول:** [۲۹۷۹] یکی دیگر از خیارات بیع «خیار تأخیر» است و چنانچه فروشنده متاعی را معامله کند ولی پول آن را تماماً قبض نکند و متاع را هم تسلیم خریدار نکند و شرط تأخیر احد عوضین را هم نداشته باشد، معامله تا سه روز لازم می‌شود و چنانچه از سه روز گذشت بایع حق خیار تأخیر دارد و می‌تواند اقدام به فسخ نماید.

**مسئله دوم:** [۲۹۸۰] چنانچه فروشنده بعضی از قیمت را اخذ کند در حکم عدم قبض است و موجب عدم لزوم بیع نمی‌شود و فروشنده همچنان بعد از مدت حق فسخ را به حکم خیار دارد.

**مسئله سوم:** [۲۹۸۱] در این دو مسئله اگر خریدار قیمت را در این سه روز آورد جنس را مستحق است و فروشنده حق فسخ را در این مدت ندارد و اگر نیاورد بایع حق فسخ دارد.

**مسئله چهارم:** [۲۹۸۲] خیار تأخیر فوری نیست، بناءً بعد از گذشت سه روز هم می‌تواند اعمال خیار کند و حقیقتاً ساقط نیست مگر به یکی از مسقطات خیار.

**مسئله پنجم:** [۲۹۸۳] این خیار در غیر بیع از سایر معاملات جاری نمی‌شود.

### سقوط یا عدم سقوط

**مسئله اول:** [۲۹۸۴] خیار تأخیر در ضمن عقد مانند دیگر خیارات ساقط می‌شود.

**مسئله دوم:** [۲۹۸۵] اگر فروشنده بعد از سه روز ثمن را به عنوان استیفای حق بگیرد، نیز خیار ساقط می‌شود.



**مسئله سوّم:** [۲۹۸۶] خيار تأخير بعد از ثلاثه ايام قابل اسقاط است، ولی در خود سه روز اسقاط نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۲۹۸۷] خيار تأخير به مطالبه ثمن ساقط نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۲۹۸۸] اگر خریدار ثمن را بعد از سه روز و قبل از فسخ بايع بذل نماید، خيار ساقط نمی شود.

### احكام خيار تأخير

**مسئله اوّل:** [۲۹۸۹] مراد از سه روز خود روزها است و بجز دو شب وسط را شامل نمی شود که همان ۶۰ ساعت شود نه ۷۲ ساعت.

**مسئله دوّم:** [۲۹۹۰] اگر بيع در اوّل روز واقع شود در غروب روز سوّم ختم می شود.

**مسئله سوّم:** [۲۹۹۱] اگر بيع در اوّل شب واقع شود شب اوّل نیز در مدت داخل است.

**مسئله چهارم:** [۲۹۹۲] اگر بيع در نصف روز یا نصف شب واقع شود در نصف روز چهارم مدت تمام می شود، ولی می شود در صورت نصف تلفيق نمود.

**مسئله پنجم:** [۲۹۹۳] مبداء خيار تأخير در مسئله دوم غروب روز سوّم، در مسئله سوّم اوّل شب چهارم و در مسئله چهارم زوال روز چهارم و یا نصف شب چهارم است.

### احكام خيار تأخير (۲)

**مسئله اوّل:** [۲۹۹۴] اگر مبيع از چیزهایی باشد که در ظرف يك روز فاسد می شود. نظیر: بعضی میوه جات، سبزیجات و گوشت در بعضی اوقات، خيار قبل از عروض فساد برای بايع ثابت است.



**مسئله دوم:** [۲۹۹۵] چنانچه در ظرف سه روز یا بعد از آن میباید تلف شود از کیسه بائع رفته است.

**مسئله سوم:** [۲۹۹۶] چنانچه فروشنده احساس نماید که جنس فاسد می شود می تواند معامله را بلامعطل فسخ نماید؛ زیرا خیار دارد.

**مسئله چهارم:** [۲۹۹۷] چنانچه فروشنده احساس کند که جنس فاسد می شود، می تواند در آن تصرف نماید.

**مسئله پنجم:** [۲۹۹۸] چنانچه فروشنده احساس کند که جنس فاسد می شود، می تواند به کسی دیگر بفروشد.

### خیار غبن

**مسئله اول:** [۲۹۹۹] یکی دیگر از خیارات بیع «خیار غبن» است و خیار غبن برای مغبون ثابت است و مغبون گاهی بائع است و گاهی خریدار.

**مسئله دوم:** [۳۰۰۰] چنانچه شیئی را کمتر از قیمت بازار خریداری نماید طوری که تفاوت افحش یا فاحش باشد و عرفاً قابل تسامح نباشد، بائع مغبون است و خریدار غابن.

**مسئله سوم:** [۳۰۰۱] چنانچه شیئی را زیاده از قیمت بازار بفروشد طوری که تفاوت افحش یا فاحش باشد و عرفاً قابل تسامح نباشد خریدار مغبون است و بائع غابن.

**مسئله چهارم:** [۳۰۰۲] ملاک در غبن و تفاوت به زیاده یا نقیصه عرف است و عرف در اماکن مختلف و ازمنه مختلفه متفاوت است.

**مسئله پنجم:** [۳۰۰۳] ملاک در غبن قیمت حال عقد است نه بعد از عقد و نه قبل از آن.



## احکام خیار غبن

**مسئله اول:** [۳۰۰۴] مغبون نمی‌تواند از غابن تفاوت قیمت را مطالبه نماید، فقط مخیر است بین فسخ معامله یا رضایت به ثمن مسمی.

**مسئله دوم:** [۳۰۰۵] چنانچه غابن تفاوت قیمت را به مغبون بذل نماید خیار مغبون ساقط نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۳۰۰۶] در این دو مسئله با تراضی می‌شود تفاوت قیمت را مطالبه یا بذل نمود.

**مسئله چهارم:** [۳۰۰۷] چنانچه مغبون بر غبن اطلاع پیدا کند، ولی از روی جهل به حکم مبادرت به فسخ نکند خیارش از بین نمی‌رود.

**مسئله پنجم:** [۳۰۰۸] چنانچه از روی علم به حکم فسخ را تأخیر بیندازد، ولی بنا داشته باشد باز هم خیارش از بین نمی‌رود، ولی تأخیرش بقدری نباشد که ضرر بر بایع برساند، والا خیارش از بین می‌رود.

## سقوط خیار غبن

**مسئله اول:** [۳۰۰۹] خیار غبن در ضمن عقد ساقط می‌شود، ولی هر مقدار که قید کند قید می‌شود، افحش یا فاحش، عشر یا نصف عشر و هکذا.

**مسئله دوم:** [۳۰۱۰] خیار غبن بعد از عقد اسقاط می‌شود، بر فرض ثبوت آن حتی قبل از ظهور غبن و هر مقدار که بخواهد.

**مسئله سوم:** [۳۰۱۱] خیار غبن در هر مرتبه‌ی که باشد قابل اسقاط مجانی و یا مصالحه با عوض است.



**مسئله چهارم:** [۳۰۱۲] خیار غبن با تصرّف کلی دال بر رضا ساقط می‌شود، نظیر: اتلاف، بیع، هبه، وقف و امثالش؛ اما با تصرفات جزئی غیر دال بر رضا نظیر: بُرش پارچه، آرد نمودن گندم، رنگ کردن لباس و سوار شدن یا تعلیف حیوان سواری ساقط نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۰۱۳] چنانچه بایع مغبون اعمال خیار نماید در صورتی که مبیع نزد خریدار بر حالش باقی باشد، برگردانده می‌شود و چنانچه بر حالش باقی نباشد صوری دارد که جداگانه بحث می‌شود.

### انواع تصرفات خریدار

**مسئله اول:** [۳۰۱۴] چنانچه بایع مغبون بیع را فسخ کند ولی خریدار تصرفی کرده که موجب اتلاف شده است به عمل خودش یا غیر، مثل یا قیمت اخذ می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۰۱۵] چنانچه تصرّف موجب احداث عیب شده باشد چه به فعل خودش یا به آفت آسمانی، مبیع با ارش اخذ می‌شود.

**مسئله سوم:** [۳۰۱۶] چنانچه تصرّف موجب خروج از ملک شده باشد، نظیر: وقف و بیع مثلاً به حکم اتلاف بوده مثل یا قیمت اخذ می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۰۱۷] چنانچه تصرّف موجب خروج غیر لازم بوده نظیر: اجاره، هبه یا بیع خیار الزام به فسخ و ارجاع عین نمی‌شود و اجاره بحالش باقی می‌ماند.

**مسئله پنجم:** [۳۰۱۸] مسئله چهارم ممکن است فسخ و ردّ عین شود ولی بدون منفعت و ممکن است با اجرت‌المثل در قبال مدت باقی مانده، ردّ عین شود و نیز ممکن است قیمت شود با وصف منفعت و بدون آن و اخذ تفاوت شود، اقوی وجه اول است که منفعت مال مشتری شود.



## تصرفات خریدار

**مسئله اول:** [۳۰۱۹] چنانچه بایع مغبون فسخ نماید، ولی خریدار تصرفی نموده که موجب تغییر در عین شده است، که از سه حالت خارج نیست: یا از عین کاسته شده است، یا به آن افزوده شده و یا با چیزی ممزوج شده است که هر کدام حکم خود را دارد.

**مسئله دوم:** [۳۰۲۰] چنانچه تصرف از عین کاسته مثل اینکه درخت‌های زمین را قطع کرده باشند، بایع عین را با ارش اخذ می‌کند.

**مسئله سوم:** [۳۰۲۱] چنانچه تصرف در عین افزایش بوجود آورده باشد، این مسئله دو صورت دارد:

۱. افزایش فقط در «صفت محضه» باشد، مثل آرد کردن گندم، بُرش پارچه و آب کردن نقره و این صفت موجب زیادتی قیمت «نشده» فقط عین اخذ می‌شود و چیزی بر مشتری نیست.
۲. افزایش موجب زیادی قیمت «شده» باشد، عین اخذ می‌شود ولی زیادی قیمت چهار صورت دارد:

**مسئله چهارم:** [۳۰۲۲] دو صورتش این است:

یا زیاده مال مشتری است و عین مال بایع و یا خریدار با بایع شریک است در قیمت و عین فروخته می‌شود و قیمت آن به نسبت تقسیم می‌گردد.

**مسئله پنجم:** [۳۰۲۳] دو صورت دیگرش این است:

یا شریک در عین است به نسبت همان زیاده یا اینکه عین مال بایع است و خریدار چیزی حقدار نیست، اقوی دوم است (شریک در قیمت) در مسئله چهارم.





## تصرفات خریدار (۲)

**مسئله اول:** [۳۰۲۴] چنانچه خریدار در زمین نهالی غرس نموده و یا بنایی ساخته باشد، بعد از فسخ بایع مغبون، خریدار ملزم به ابقا بدون اجرت نمی شود، بلکه می شود با اجرت نگهداشت و یا اینکه فسخ نماید، در آن صورت طمّ حفر بعهده خریدار است.

**مسئله دوم:** [۳۰۲۵] اگر تصرف بالا «بلامتزاج» باشد یا به جنسش و یا بغیر آن، در صورت اول هردو بحسب مقدارش شریک می شود، مثل: امتزاج روغن حیوانی با روغن نباتی یا گندم با گندم و ...

**مسئله سوم:** [۳۰۲۶] اگر تصرف بجنس بوده ولی به «أردی»، در این صورت ارش اخذ می شود، مثل: گندم خوب با بد.

**مسئله چهارم:** [۳۰۲۷] اگر تصرف بجنس بوده، ولی به «أجود»، در این صورت زیاده‌ی قیمت اخذ می شود، مثل: گندم بد با خوب.

**مسئله پنجم:** [۳۰۲۸] اگر تصرف «بغیر جنس» بوده طوریکه قابل تمییز نباشد، مثل اتلاف است که مثلی یا قیمی اخذ می شود و اگر قابل تمییز باشد جدا نماید و الاّ تصالح شود.

## احکام خیار غبن

**مسئله اول:** [۳۰۲۹] اگر دو شیء را با هم در یک معامله بفروشد و در یکی مغبون باشد، بایع مغبون حق فسخ یکی را ندارد.

**مسئله دوم:** [۳۰۳۰] اگر دو شیء را با هم بخرد و در یکی مغبون باشد، مشتری مغبون حق فسخ یکی را ندارد.



**مسئله سوّم:** [۳۰۳۱] در این دو مسئله یا هر دو را فسخ کند و یا به هر دو رضایت بدهد و مسئله قابل تبعیض نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۰۳۲] اگر دو نفر با هم دو جنس را در یک معامله بخرد و در یک جنس مغبون باشد، یکی حق فسخ تنها را ندارد.

**مسئله پنجم:** [۳۰۳۳] در مسئله چهار یا هر دو با هم فسخ کند و یا با هم رضایت بدهند، مسئله تبعیض بردار نیست.

### خيار حيوان

**مسئله اوّل:** [۳۰۳۳] یکی دیگر از خيارات بيع «خيار حيوان» است در صورتی که مبيع حيوان باشد برای مشتری «خيار حيوان» ثابت است.

**مسئله دوّم:** [۳۰۳۴] مدّت خيار حيوان از حین عقد تا سه روز می باشد.

**مسئله سوّم:** [۳۰۳۵] خيار حيوان مخصوص خریدار است، ولو اینکه ثمن نیز حيوان باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۰۳۶] زنبور عسل اگر چه حشره است ولی در زمره حیوانات بوده خيار حيوان ثابت است.

**مسئله پنجم:** [۳۰۳۷] پرندگان نیز در زمره حیوانات بوده خيار حيوان ثابت است.

### احكام خيار حيوان

**مسئله اوّل:** [۳۰۳۸] اگر حيوان در مدت خيار تلف شود از مال بايع رفته و بيع باطل می شود.



**مسئله دوّم:** [۳۰۳۹] اگر حیوان در مدت خیار بدن تفریط یا افراط خریدار معیوب شود، مانع از خیار شده نمی تواند.

**مسئله سوّم:** [۳۰۴۰] تصرّفات خریدار که نوعاً دال بر رضایت است، نظیر: نعل کردن حیوان، بُرش موی آن، گرفتن شُم آن، خیار را ساقط می کند.

**مسئله چهارم:** [۳۰۴۱] تصرّفات که نوعاً دال بر رضا نیست، مانند: تعلیف حیوان و سقی آن، سوار شدن حیوان و نظایر آن، خیار را ساقط نمی کند.

**مسئله پنجم:** [۳۰۴۲] تفریط و افراط نیز تابع عرف است و با ملاک عرف سنجیده می شود.

### خیار شرط

**مسئله اوّل:** [۳۰۴۳] یکی دیگر از خیارات بیع «خیار شرط» است و آن عبارت از شرط نمودن خیار است در ضمن عقد، چه برای بایع یا برای مشتری یا هر دو، به هر مدت که تعیین نماید کم یا زیاد.

**مسئله دوّم:** [۳۰۴۴] می تواند بیع را مشروط نماید به مشوره شخص سوّم یا دستور شخص دیگر، بناءً لزوم بیع تابع مشوره و صلاح دید شخص سوم است.

**مسئله سوّم:** [۳۰۴۵] خیار شرط فقط در عقود جاری است و در ایقاعات مانند: طلاق، ابراء و عتق جاری نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۰۴۶] نما مبیع و منافع آن در مدت خیار از آن مشتری بوده و تلف آن در این مدّت نیز از کیسه مشتری می رود.

**مسئله پنجم:** [۳۰۴۷] خیار شرط مانند سایر خیارات با مرگ بایع به ورّاث منتقل می شود.



## خيار رؤیت

**مسئله اول:** [۳۰۴۸] یکی دیگر از خيارات بيع «خيار رؤیت» است و آن عبارت است از يابیدن مبيع را بغير اوصاف که در سابق دیده بود.

**مسئله دوم:** [۳۰۴۹] مورد این خيار جایی است که مشتری مبيع را در سابق دیده است ولی در حین معامله ندیده و به وصف بايع که رافع جهالت باشد اکتفاء نموده است.

**مسئله سوم:** [۳۰۴۹] صاحب خيار رؤیت مخیر است بين ردّ و امساک مجاني، بناءً امساک با ارش را حقدار نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۰۵۰] این خيار فوری است، چنانچه تأخير نماید خيار ساقط می شود.

**مسئله پنجم:** [۳۰۵۱] خيار رؤیت به سقوط آن در ضمن عقد و یا اسقاط آن بعد از رؤیت و یا تصرف کاشف از رضا در عين ساقط می شود.

\* \* \*

# مسائل مضاربه و شرکتها







## شرکت

**مسئله اول:** [۳۰۵۲] شرکت به طور مطلق یا عام عبارت از مشترک بودن متاعی است میان دو نفر یا بیشتر که نام آن را «شرکت مطلقه» گویند و به طور خاص بر عقدی گفته می‌شود که میان دو نفر یا بیشتر بر سر چیزی واقع شود که نامش «شرکت عقدیه» است.

**مسئله دوم:** [۳۰۵۳] شرکت گاهی در «اعیان» واقع می‌شود، نظیر: زمین، خانه، حیوان و... که در محلّش بحث می‌شود.

**مسئله سوم:** [۳۰۵۴] شرکت گاهی در «منافع» واقع می‌شود، نظیر: کرایه‌ها، حاصلات، ثمرات و... که در محلّش بحث می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۰۵۵] شرکت گاهی در «حقوق» واقع می‌شود، نظیر: حق تحجیر، حق سبق، حق شفع، حق حضانت و... که در محلّش بحث می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۰۵۶] شرکت گاهی در «دیون» واقع می‌شود، نظیر: دیون بدنی، دیون مالی، دیون معجله یا دیون مؤجله و... که در محلّش بحث می‌شود.

## اسباب شرکت

**مسئله اول:** [۳۰۵۷] سبب شرکت گاهی «تشریک» است که خود شخص کسی را در عین مالش یا منفعت آن و یا در حقش شریک می‌سازد.

**مسئله دوم:** [۳۰۵۸] سبب شرکت گاهی «عقد ناقل» است، نظیر: خریدن، فروختن، اجاره دادن، صلح کردن یا حق ثابت شده است.

**مسئله سوم:** [۳۰۵۹] سبب شرکت گاهی «حیازت» است، نظیر: صید ماهی، شکار پرنده، درو علوفه، جمع آوری هیزم، تحجیر زمین و...

**مسئله چهارم:** [۳۰۶۰] سبب شرکت گاهی «ارث» است میان وارث نسبی یا صلبی، نظیر: موت، قتل، کفر، ارتداد و...



**مسئله پنجم:** [۳۰۶۱] سبب شرکت گاهی «امتزاج» است قهری باشد یا عمدی، به جنس آن یا به غیر جنسش، نظیر: گندم به گندم یا نظیر آن.

### اقسام شرکت

**مسئله اول:** [۳۰۶۲] شرکت‌ها در مجموع چهار قسم است که یکی آن صحیح و بقیه باطل‌اند که به ترتیب به هر کدام خواهیم پرداخت:

**مسئله دوم:** [۳۰۶۳] شرکت «عنان» تنها شرکت صحیح است در میان شرکت‌ها که در محلّش بحث می‌شود

**مسئله سوم:** [۳۰۶۴] شرکت «ابدان» یکی از شرکتهای باطل است در میان شرکت‌ها که در محلّش بحث می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۰۶۵] شرکت «وجوه» یکی دیگر از شرکتهای باطل است در میان شرکت‌ها که در محلّش بحث می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۰۶۶] شرکت «مفاوضه» یکی دیگر از شرکتهای باطل است در میان شرکت‌ها.

### شرکت عنان

**مسئله اول:** [۳۰۶۷] شرکت عنان در «اموال» جاری است نه در «اعمال»، در اموال هم فرق ندارد که نقود باشد یا عروض.

**مسئله دوم:** [۳۰۶۸] شرکت عنان از شرکتهای عقدیه بوده شرکا در نفع و ضرر باهم شریک‌اند نه در نفع فقط.

**مسئله سوم:** [۳۰۶۹] عقد در شرکت عنان جائزی بوده، بنابراین هر طرف می‌تواند شرکت را فسخ نماید.

**مسئله چهارم:** [۳۰۷۰] شرکت عنان درجایی که سرمایه باهم طوری مخلوط باشد که قابل تمییز نباشد، خود به خود ایجاد می‌شود و درجایی که قابل تمییز باشد با عقد ایجاد می‌شود.





**مسئله پنجم:** [۳۰۷۱] در شرکت عنان فرق ندارد که نبود تمیز قبل از عقد باشد یا بعد از عقد و نیز فرق ندارد که عروض مثلی باشد یا قیمی.

### شرکت ابدان

**مسئله اول:** [۳۰۷۲] شرکت ابدان در «اعمال» جاری است نه در «اموال»، نظیر: عملگی، خیاطی، بافندگی، نجاری و... و از شرکت‌های باطل است.

**مسئله دوم:** [۳۰۷۳] در شرکت ابدان درآمد میان شرکاء به طور مساویانه تقسیم می‌شود، در حالی که توانها قطعاً مختلف است.

**مسئله سوم:** [۳۰۷۴] در عمال فرق ندارد که متحد باشد، نظیر: خیاط با خیاط، عمله با عمله، نجار با نجار و امثالش و یا مختلف باشد، نظیر: خیاط با نجار و نجار با عمله و...

**مسئله چهارم:** [۳۰۷۵] در شرکت ابدان معاهده نیز متصور است که آن نیز باطل است، بدین نحو که باهم قرارداد نمایند که هر آنچه حيازت می‌نمایند بین‌شان مشترک باشد، یا هر آنچه زراعت یا می‌نماید بین‌شان مشترک باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۰۷۶] در مسئله چهارم اگر درآمد خود را با درآمد طفلش مصالحه کند صحیح است و یا نصف محصول خود را با تمام یا نصف محصول شریکش مصالحه نماید صحیح است و از بطلان خارج می‌شود.

### شرکت وجوه

**مسئله اول:** [۳۰۷۷] شرکت وجوه یکی از شرکت‌های باطل است که در آن سرمایه وجود ندارد و سرمایه‌شان «آبرو» یا اعتبار طرفین است.

**مسئله دوم:** [۳۰۷۸] در شرکت وجوه، عقد را بر مشتری فقط بدون ثمن واقع می‌کند و ثمن را تا مدت معلومی در ذمه می‌گیرند و ربح آن را بین‌شان مساویانه تقسیم می‌نماید.



**مسئله سوم:** [۳۰۷۹] در شرکت وجوه اگر یک طرف سرمایه داشت ولی طرف دیگر از آبرو و اعتبار خود بهره گرفت، بازهم شرکت وجوه بوده باطل است.

**مسئله چهارم:** [۳۰۸۰] راه حل که در اینجا موجود است، آن است که شخص بی سرمایه طرفش را وکیل نماید که آنچه می خرد، وی را شریک نماید، در این صورت از بطلان خارج می شود.

**مسئله پنجم:** [۳۰۸۱] در این شرکت نه اعمال دخیل است و نه اموال، با این قضیه از دو شرکت قبل فرق می شود.

### شرکت مفاوضة

**مسئله اول:** [۳۰۸۲] شرکت مفاوضه به شرکتي گفته می شود که دو نفر یا بیشتر باهم عقد می بندند که نفع و ضررشان از شغلی که دارند بین شان مشترک باشد.

**مسئله دوم:** [۳۰۸۳] در شرکت مفاوضه سرمایه مشترک وجود ندارد و سرمایه هر کدام شغلی است که با آن سرگرم می باشند، مثلاً: یکی تاجر دیگری زارع و سومی خیاط می باشند و قرارشان این است که نفع و یا ضرری که به دست می آورند، بین شان مشترک باشد.

**مسئله سوم:** [۳۰۸۴] شرکت مفاوضه در حقیقت تفویض و واگذاری سود و ضرر هر کدام به دیگری است که هیچ وجه منطقی و شرعی ندارد.

**مسئله چهارم:** [۳۰۸۵] شرکت مفاوضه از شرکتهای عقدیه و باطل است، راه صحت شان همان مصالحه است که قبلاً گفته شد.

**مسئله پنجم:** [۳۰۸۶] شرکت مفاوضه در غیر شغل نظیر: ارث، وصیت و هبه نیز تصور می شود که بگویند هر آنچه به هر کدام نصیب می شود از سود یا خساره بین شان بالسویه تقسیم شود.



## احکام شرکت

**مسئله اول:** [۳۰۸۷] اطلاق شرکت اقتضاء دارد که سود و زیان بین‌شان به نسبت مال یا عمل‌شان تقسیم شود، اگر مساوی است مساوی، اگر متفاوت است متفاوت و این گونه شرکت صحیح است.

**مسئله دوم:** [۳۰۸۸] چنانچه برای شرکت مدتی قرار بدهند لازم نمی‌شود، بناءً می‌توانند قبل از به سر رسیدن مدت رجوع کنند.

**مسئله سوم:** [۳۰۸۹] چنانچه مدت شرکت را در ضمن عقد لازم قرار دهد مدت لازم می‌شود و حق رجوع ندارد، بلکه اگر در ضمن عقد جائز هم باشد مادامیکه عقد باقی است وفاء لازم است.

**مسئله چهارم:** [۳۰۹۰] چنانچه شرط نماید که ربح تفاوت داشته باشد در حالی که سرمایه مساوی است و یا برعکس در صورتی که زیاده مال عامل باشد و یا برای کسی که کارش زیاد است شرط و عقد صحیح است.

**مسئله پنجم:** [۳۰۹۱] عامل، امین به حساب می‌آید، بناءً در صورت تلف سرمایه ضامن نیست در صورتی که تعدی و تفریط نکرده باشد.

## مضاربه

**مسئله اول:** [۳۰۹۲] مضاربه عقدیست که میان دو شخص که یکی مالک و دیگری عامل یا کارگر گفته می‌شود، واقع می‌شود طوری که فایده و ضرر آن به هر دو برگردد.

**مسئله دوم:** [۳۰۹۳] مضاربه از عقود بوده نیازمند ایجاب از سوی مالک و قبول از سوی عامل است و از ایقاعات نیست که محتاج قبول نباشد.

**مسئله سوم:** [۳۰۹۴] مضاربه دارای سه رکن اساسی می‌باشد «مالک» یا سرمایه‌گذار، «عامل» یا کارگر و «رأس المال» یا سرمایه.

**مسئله چهارم:** [۳۰۹۵] مضاربه به سه نام یاد می‌شود «مضاربه»، «قراض» و «بضاعة».



**مسئله پنجم:** [۳۰۹۶] اگر در عقد مضاربه نفع و ضرر هر دو باشد و در قرارداد درج شده باشد، بنام «مضاربه» و اگر توجه شود به پول یا سرمایه‌ی که نزد کارگر یا عامل گذاشته شده بنام «قراض»؛ زیرا سرمایه نزد وی امانت شرعیّه است و اگر تمام نفع را به مالک اختصاص داده باشد «بضاعه» گفته می‌شود.

### اصطلاحات مضاربه

**مسئله اول:** [۳۰۹۷] سرمایه‌گذار را اصطلاحاً «مالک» و کارگر را اصطلاحاً «عامل» می‌گویند.

**مسئله دوم:** [۳۰۹۸] سرمایه را اصطلاحاً «رأس المال» و فایده را اصطلاحاً «ربح» می‌گویند.

**مسئله سوم:** [۳۰۹۹] قرارداد میان مالک و عامل را اصطلاحاً «مضاربه» می‌گویند.

**مسئله چهارم:** [۳۱۰۰] اگر توجه شود به این که پول مالک نزد عامل است برای تجارت، اصطلاحاً «قراض» گفته می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۱۰۱] اگر منفعت را تماماً به مالک اختصاص داده باشد اصطلاحاً «بضاعه» گفته می‌شود.

### الفاظ ایجاب و قبول

**مسئله اول:** [۳۱۰۲] در مضاربه اگر مالک بگوید: «ضاربتک علی کذا» یعنی: این پول را مضاربه دادم تا تجارت کرده منفعت و ضرر آن ثلث یا ربع باشد میان من و تو، صحیح است.

**مسئله دوم:** [۳۱۰۳] در مضاربه اگر مالک بگوید: «قارضتک علی کذا» یعنی: این پول را به امانت دادم تا تجارت کرده منفعت و ضرر حاصله از آن با فیصدی معین میان من و تو باشد، صحیح است.

**مسئله سوم:** [۳۱۰۴] در مضاربه اگر مالک بگوید: «عاملتک علی کذا» یعنی: این پول را به کارگری دادم تا تجارت کرده نفع و ضرر حاصله از آن با فلان فیصدی معین میان من و تو باشد، صحیح است.

**مسئله چهارم:** [۳۱۰۵] در مضاربه اگر عامل بگوید: «قبلت علی کذا» یعنی: بر همان قراری که در ایجاب آمده است، پذیرفتم، صحیح است.



**مسئله پنجم:** [۳۱۰۶] اگر عامل با الفاظی دیگری غیر از «قبلت» مانند: «رضیت» و نظایر آن که برساند مفهوم قبول را و برساند رضایت محتوایی قرارداد ایجابی از سوی مالک را، صحیح است.

### شروط عامل و مالک

**مسئله اول:** [۳۱۰۷] در مالک شرط است که «بالغ» باشد بناءً صغیر نمی‌تواند سرمایه‌گذار باشد مگر از طریق ولی یا قیم او.

**مسئله دوم:** [۳۱۰۸] در مالک شرط است که «عافل» باشد، بناءً مجنون نمی‌تواند سرمایه‌گذار باشد و همچنان است مغمی علیه و سکران الا از طریق اولیایشان.

**مسئله سوم:** [۳۱۰۹] در مالک شرط که صاحب «اختیار» باشد بناءً مکره و مجبور نمی‌تواند سرمایه‌گذار باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۱۱۰] در مالک شرط است که «مضطر» نباشد، مانند: مفلس و غیره الا از طریق ولی او.

**مسئله پنجم:** [۳۱۱۱] در عامل شرط است که «قادر بر تجارت» باشد، بناءً عاجز نمی‌تواند عامل شود و عجز در اثناء نیز از همان لحظه مبطل مضاربه است.

### شروط رأس المال

**مسئله اول:** [۳۱۱۲] در سرمایه شرط است این که: «عین» باشد، بناءً منفعت مورد مضاربه قرار نمی‌گیرد، الا بعد از قبض آن.

**مسئله دوم:** [۳۱۱۳] در سرمایه شرط است این که: «نقد» باشد، بناءً دین مورد مضاربه قرار نمی‌گیرد، الا بعد از وصول آن.

**مسئله سوم:** [۳۱۱۴] در سرمایه شرط است اینکه: اگر طلا و نقره باشد، بایستی درهم و دینار باشد که «سکوک رایج» بودند بناءً غیر مسکوک و غیر رایج مورد مضاربه قرار نمی‌گیرد.



**مسئله چهارم:** [۳۱۱۵] در سرمایه شرط است اینکه: «پول رایج» باشد چه اوراق نقدیه و چه اوراق بهادار تضمین شده باشد مانند: چک‌هایی که حکم پول نقد را دارد.

**مسئله پنجم:** [۳۱۱۶] در سرمایه شرط است که مبلغ آن «معین» باشد، بناءً چیزهای مبهم و مجهول مورد مضاربه قرار نمی‌گیرد.

### شروط رأس المال

**مسئله اول:** [۳۱۱۷] شرط است در رأس‌المال که اگر مشاع است بایستی مقدر باشد به یکی از کسور مثل: نصف، ثلث یا ربع، بناءً اگر بگوید: از منفعت هزارش از تو باشد، مضاربه باطل است.

**مسئله دوم:** [۳۱۱۸] شرط است در رأس‌المال که شخص اجنبی در آن شریک نباشد، بناءً اگر جزء نفع یا ضرر را به کسی قرار دهد که سرمایه نگذاشته مضاربه باطل است.

**مسئله سوم:** [۳۱۱۹] شرط است که استرباح از سرمایه به سبب تجارت باشد، بناءً اگر مبلغی را اختصاص دهد برای زراعت یا صنعت و بگوید: حاصل آن نصف باشد مضاربه باطل است.

**مسئله چهارم:** [۳۱۲۰] شرط است که رأس‌المال جنس نباشد بناءً اگر جنس یا متاع را مورد مضاربه قرار دهد طوری که عامل را وکیل نماید که جنس را فروخته بهای آن را سرمایه قرار دهد باز هم باطل است.

**مسئله پنجم:** [۳۱۲۱] شرط است در رأس‌المال که سود تجاری آن میان مالک و عامل باشد نه نتیجه یا ثمره آن، بناءً اگر پولی را بدهد که نهال بخرد و غرس کند یا حیوان بخرد و پرورش دهد درخت و نتیجه حیوان مال هر دو طرف واقع نشده بلکه مال مالک است و عامل اجرت‌المثل حق دارد.

### احکام مالک

**مسئله اول:** [۳۱۲۲] مالک می‌تواند مضاربه را در مال مشاع که حصه خودش در آن معلوم است قرار دهد گویا که مالش را اول تقسیم کرده و سپس به مضاربه نهاده.



**مسئله دوم:** [۳۱۲۳] مالک در حصه مشاع معلوم می‌تواند اینگونه بگوید: «حصه خودش را از این سرمایه به قراض شما نهادم» عامل می‌تواند قبول کند و صحیح است.

**مسئله سوم:** [۳۱۲۴] مالک می‌تواند در غیر مشاع اینگونه تعبیر کند که: «این مال را به قراض اخذ کن و لکن نصف فایده مال هر کدام ما باشد» یا اینگونه بگوید: «این مال را به قراض اخذ کن و لکن نصف فایده مال تو باشد» و یا اینگونه بگوید که: «این مال را به قراض اخذ کن و لکن نصف فایده مال من باشد» تمام این تعبیرات نصف را افاده نموده صحیح است.

**مسئله چهارم:** [۳۱۲۵] مالک می‌تواند چند نفر را عامل بگیرد و بگوید که فایده کار حصه شماها بین تان مساویانه باشد صحیح است و هم می‌تواند فایده کار حصه آن‌ها را متفاوت قرار دهد با آن که کارش مساوی باشد، اما در این صورت خلاف انصاف است.

**مسئله پنجم:** [۳۱۲۶] می‌تواند دو یا چند مالک عامل واحد بگیرند و فایده آن را در غیر حصه عامل بین شان مساوی و یا متفاوت قرار دهند، لکن در صورت تفاوت بایستی تفاوت هم به مالکین مربوط شود و هم به عامل و الا اگر تفاوت فقط مال مالکین باشد احوط اجتناب است اگرچه فتوی نیست.

## احکام عامل

**مسئله اول:** [۳۱۲۷] بر عامل واجب است که بعد از عقد مضاربه فوراً اقدام به کار تجارت نماید، تا سرمایه و وقت ضایع نشود و الا به میزان خسارت از ناحیه وقت و سرمایه ضامن است.

**مسئله دوم:** [۳۱۲۸] بر عامل است که آنچه در تجارت متعارف است متحمل شود مانند: بازاریابی، عرضه مال به موقع، اخذ قیمت و پرداخت جنس، پرداخت پول دلال، وژان و حمّال و پرداخت هزینه‌های دولتی، سرایداری و امثال این‌ها ولی مبالغ را از سرمایه دهد.

**مسئله سوم:** [۳۱۲۹] در صورتی که خود عامل بازاریاب، دلال، وژان، حمّال، سرایدار و امثال این‌ها باشد می‌تواند اجرت خود و وسایل خود را از سرمایه اخذ نماید.



**مسئله چهارم:** [۳۱۳۰] عامل نمی تواند سرمایه مالک را با سرمایه کسی دیگر مخلوط نماید، الا اینکه خود مالک اجازه دهد و چنانچه بدون اجازه این کار را انجام دهد ضامن خساره احتمالی می باشد لکن در ربح شریک است.

**مسئله پنجم:** [۳۱۳۱] عامل نمی تواند در غیر بلد مالک یا بلد مال تجارت نماید الا این که مالک اجازه دهد ولو این که از طریق انصراف عرفی باشد.

### احکام عامل (۲)

**مسئله اول:** [۳۱۳۲] عامل نمی تواند بجایی سفر نماید که مالک سفر به آنجا را اجازه نداده و الا ضامن خسارت است لکن در ربح آن شریک می باشد.

**مسئله دوم:** [۳۱۳۳] اگر مالک سفر به سوی شرق را توصیه کند ولی عامل به سوی غرب سفر کند، مسئله صورت قبلی را داشته در صورت خسارت ضامن است ولی در ربح شریک می باشد.

**مسئله سوم:** [۳۱۳۴] عامل در حضر نمی تواند از مال سرمایه چیزی را خرج نفقه اش کند، حتی پول حمام یا کوچکتر از آن را و این در صورتی است که شرط تجارت مالک در سفر باشد نه در حضر.

**مسئله چهارم:** [۳۱۳۵] مصارف نفقه عامل در سفر یا حضر تابع قرارداد با مالک است، که اگر نفقه را به دوش خودش گذاشته نباید از سرمایه مصرف نماید و الا حق مصرف از سرمایه را دارد.

**مسئله پنجم:** [۳۱۳۶] در صورتی که نفقه به دوش مالک و از سرمایه باشد، چنانچه عامل در نفقه اضافه خرچی نماید مازاد بر معمول از جیب خود عامل رفته و چنانچه کمتر از معمول خرج کرده مثل اینکه دائماً مهمان بوده یا تقطیر کرده از جیب مالک نرفته از سرمایه کسر نمی شود.

### احکام عامل (۳)

**مسئله اول:** [۳۱۳۷] عامل نمی تواند جنس را نسیه بفروشد، الا این که معمول باشد یا مالک اجازه داده باشد، در غیر این صورت ضامن خسارت است لکن در ربح شریک می باشد.





**مسئله دوم:** [۳۱۳۸] عامل نمی‌تواند جنس را به کسی بفروشد که مالک از فروش به آن کس منع کرده یا به طایفه یا قومی بفروشد که مالک منع کرده، حکم این مسئله نیز حکم مسئله قبلی است.

**مسئله سوم:** [۳۱۳۹] عامل نمی‌تواند در برخی زمان‌هایی که از فروش در آن زمان‌ها منع کرده معامله انجام دهد و الا حکمش حکم مسئله قبلی است.

**مسئله چهارم:** [۳۱۴۰] عامل نمی‌تواند کسی دیگر را در کار تجارت و کیل نماید الا این که در آن کار اذن مالک را گرفته باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۱۴۱] عامل نمی‌تواند کسی دیگر را در اصل کار تجارت اجیر نماید مگر در بعضی مقدمات و آنچه معمول است در تجارت الا به اذن مالک و در غیر آن صورت حکم مسئله‌های قبلی را دارد.

#### احکام عامل (۴)

**مسئله اول:** [۳۱۴۲] اگر عامل برای دو سرمایه‌گذار یا بیشتر عامل شده باشد نفقه یا مصارف عامل میان سرمایه‌گذاران تقسیم می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۱۴۳] اگر عامل برای یک نفر سرمایه‌گذار و خودش تجارت می‌نماید همچنان نفقه یا مصارف را میان خودش و مالک تقسیم می‌نماید.

**مسئله سوم:** [۳۱۴۴] آیا تقسیم نفقه یا مصارف عامل در دو مسئله فوق به نسبت سرمایه باشد یا به نسبت عمل؟ بهتر است بین‌شان تصالح کنند.

**مسئله چهارم:** [۳۱۴۵] در استحقاق نفقه ظهور ربح معتبر نیست، طوری که اگر ضرر هم نماید نفقه از اصل سرمایه کسر می‌شود لکن از ربح آینده قابل جبران است.

**مسئله پنجم:** [۳۱۴۶] مصلحت خرید مال و فروش آن و انتخاب جنس و نحوه کیفیت آن با عامل است در صورتی که عقد مضاربه را مطلق گذاشته باشد و اگر مشروط و مقید کرده طبق مسائل پیش مطابق قید و شرط عمل نماید.



## سفر عامل

**مسئله اول:** [۳۱۴۷] مراد از سفر عامل سفر شرعی نیست بلکه مراد سفر عرفی است، بناء آنچه در سفر شرعی شرط است اینجا شرط نیست، مانند: مسافت، ترخص، قصد و امثال این‌ها.

**مسئله دوم:** [۳۱۴۸] اگر عامل کمتر از مسافت شرعی سفر کند مستحق نفقه و مخارج می‌باشد.

**مسئله سوم:** [۳۱۴۹] اگر عامل ده روز یا بیشتر از ده روز اقامه نماید بازهم مسافر بوده نفقه و مصارف را حق‌دار است.

**مسئله چهارم:** [۳۱۵۰] اقامه یا توقفات عامل بایستی به خاطر کار تجارت باشد، مانند: رفع خستگی، اخذ ویزا، انتظار رفقا، خوف از بعضی از قسمت‌های راه، پرداخت عوارض جاده یا سایر مالیات دولتی و مانند این‌ها.

**مسئله پنجم:** [۳۱۵۱] اگر اقامه یا توقف عامل صرف تفریح یا کار برای خودش باشد، مستحق نفقه و مصارف نیست و اگر نصف به خاطر کار خودش و نصف به خاطر تجارت بوده نفقه نیز نصف می‌شود و همچنان سایر فیصدی توقفات.

## احکام خسارت

**مسئله اول:** [۳۱۵۲] خسارت که بر مال وارد می‌شود از ناحیه‌ی ربح قابل جبران است، مشروط به این که اصل مضاربه باقی باشد چه خسارت سابق بر ربح باشد یا لاحق بر آن.

**مسئله دوم:** [۳۱۵۳] ملکیت عامل در قبال ربح متزلزل است تا این که وضعیّت خسارت روشن شود و خسارت بعد از فروش متاع و تقسیم و فسخ مضاربه روشن می‌شود.

**مسئله سوم:** [۳۱۵۴] خسارت تا زمانی جبران می‌شود که متاع فروخته شود و فایده تقسیم شود و مضاربه را فسخ نکند ولی بعد از فسخ مضاربه خسارت جبران نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۱۵۵] همانگونه که خسارت از ربح جبران می‌شود تلف نیز از ربح جبران می‌شود، مثلاً: چیزی را به صد هزار افغانی در ذمه خرید و سرمایه‌ای که از مالک گرفته نیز صد هزار بوده و تلف



شده سپس آن شیء را به دوصدهزار بفروشد، صد هزارش که ربح است بابت تلف جبران می‌شود و چیزی برای تقسیم فایده باقی نمی‌ماند.

**مسئله پنجم:** [۳۱۵۶] اگر سرمایه قبل از شروع در تجارت کلاً تلف شود مضاربه باطل است و چنانچه افراط و تفریط در میان نبوده عامل ضامن نیست و الاً عامل ضامن است.

### فساد مضاربه

**مسئله اول:** [۳۱۵۷] اگر مضاربه فاسد باشد تمام ربح مال مالک است، الاً این که مالک اجازه نماید.

**مسئله دوم:** [۳۱۵۸] در صورت اجازه مالک در مضاربه فاسده ربح مال هر دو بوده فرقی نمی‌کند که هر دو جاهل به فساد بوده یا عالم به فساد و یا یکی عالم و دیگری جاهل.

**مسئله سوم:** [۳۱۵۹] اگر عامل جاهل به فساد باشد مستحق اجرت‌المثل است چه این که مالک نیز جاهل به فساد بوده یا عالم به آن.

**مسئله چهارم:** [۳۱۶۰] اگر سهم عامل از ربح بر فرض صحّت مضاربه به مقدار اجرت‌المثل باشد یا بیشتر باز هم اجرت‌المثل را عامل مستحق است.

**مسئله پنجم:** [۳۱۶۱] اگر سهم عامل از ربح بر فرض صحّت مضاربه کمتر از مقدار اجرت‌المثل باشد و یا اصلاً ربیعی در میان نباشد، عامل در این صورت مستحق اجرت‌المثل نیست لکن در تمام این پنج مسئله احوط تصالح است.

### مضاربه در مال غیر

**مسئله اول:** [۳۱۶۲] اگر در مال غیر مضاربه‌ای انجام دهد بدون این که وکالتی یا ولایتی داشته باشد چنین مضاربه‌ای فضولی واقع می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۱۶۳] اگر غیر مضاربه را اجازه کرده مضاربه صحیح می‌شود لکن خسارت متوجه مضاربه دهنده و ربح میان غیر و عامل واقع می‌شود.



**مسئله سوّم:** [۳۱۶۴] اگر شخص غیر مضاربه را ردّ کرد چنانچه به آن مال معامله‌ای انجام نداده شخص غیر طالب مالش می‌شود و بر عامل ردّ مال واجب است و اگر مال معامله نشده لکن تلف یا معیوب شده، شخص غیر بر مضاربه دهنده یا عامل مراجعه می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۳۱۶۵] اگر شخص غیر بر مضاربه دهنده مراجعه کرد به عامل حق مراجعه ندارد و اگر بر عامل مراجعه کرد او به مضاربه دهنده مراجعه می‌کند، این درجایی است که عامل فضولیت را نداند و الاّ ضمان بر کسی است که مال را تلف یا معیوب کرده باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۱۶۶] اگر ردّ زمانی باشد که با آن مال معامله‌ای انجام شده، چنین معامله‌ای فضولی است که اگر اجازه کرد معامله صحیح بوده تمام خسارت و ربح بر اجازه کننده است، اگر ردّ کرد حق مراجعه به هر یک مضاربه دهنده و عامل را دارد مثل صورت تلف و تعیّب.

### مضاربه اموال قاصرین

**مسئله اوّل:** [۳۱۶۷] پدر و جد پدری می‌تواند مال صغیر یا صغار را مضاربه دهد لکن مصلحه و غبطه را در نظر بگیرد.

**مسئله دوّم:** [۳۱۶۸] قیم شرعی می‌تواند مال صغیر یا صغار را مضاربه دهد باهمان شرط غبطه و مصلحت.

**مسئله سوّم:** [۳۱۶۹] وصی می‌تواند مال صغیر یا صغار را مضاربه دهد لکن باهمان شرط غبطه و مصلحت چه از سوی موصی وصی شده باشد یا از سوی حاکم شرع.

**مسئله چهارم:** [۳۱۷۰] در وصیت بر ثلث وصی می‌تواند ثلث را مضاربه دهد و از ربح آن مصارف معینه میّت را پرداخت نماید.

**مسئله پنجم:** [۳۱۷۱] اگر میّت وصیت به ثلث نکرده لکن امر ثلث را تفویض کرده باشد به وصی و وصی مصلحت را در مضاربه ببیند، در چنین جای مضاربه جایز است.

## ماهیت مضاربه

**مسئله اول:** [۳۱۷۲] عقد مضاربه از هر دو طرف جایزی بوده برای هر کدام حق فسخ موجود است، چه قبل از شروع در تجارت و چه بعد از شروع، چه قبل از حصول ربح و چه بعد از حصول آن، چه تمام اموال نقد شده باشد یا نقد نشده باشد.

**مسئله دوم:** [۳۱۷۳] اگر طرفین مضاربه در حین عقد شرط کرده باشند که مضاربه تا فلان مدت معلوم دوام یابد بازهم می‌تواند قبل از سر رسید مدت، عقد را فسخ نماید؛ زیرا ماهیت عقد جایزی است.

**مسئله سوم:** [۳۱۷۴] اگر طرفین مضاربه در حین عقد شرط کرده باشند که فسخی صورت نگیرد چنانچه منظورشان از این شرط لازمی شدن مضاربه باشد شرط باطل است؛ چون ماهیت شرعی مضاربه با چنین شرط فاسدی تغییر نمی‌کند.

**مسئله چهارم:** [۳۱۷۵] اگر شرط را به منظور التزام به عقد مضاربه انجام داده باشد و مقصودش این است که مضاربه را فسخ نکنند بدون تغییر ماهیت جایزی مضاربه، چنین شرطی صحیح و عمل به آن جایز بلکه لازم است.

**مسئله پنجم:** [۳۱۷۶] اگر چنین شرطی را در ضمن عقد جایزی قرار دهد بازهم عمل به آن جایز بلکه لازم می‌باشد و هم چنین است اگر شرط مذکور را در ضمن عقد لازمی خارج مضاربه قرار دهد.

## صحت یا بطلان مضاربه

**مسئله اول:** [۳۱۷۷] مضاربه با معاطات هر یک دو طرف مضاربه امکان‌پذیر بوده صحیح واقع می‌شود و آن عبارت از تسلیم سرمایه از سوی سرمایه‌گذار یا مالک است به کارگر یا عامل به هدف کار تجارت بدون ایجاب و قبول لفظی.

**مسئله دوم:** [۳۱۷۸] مضاربه با فضولیت نیز سازگاری داشته در صورت اجاره بعدی هر یک از دو طرف فضولی، و صحیح و در صورت رد آن باطل است.

**مسئله سوم:** [۳۱۷۹] مضاربه با مرگ مالک یا عامل باطل شده به وارث منتقل نمی‌شود بناءً ورثه مالک حق اجازه عقد و ورثه عامل حق قبول آن را ندارد.



**مسئله چهارم:** [۳۱۸۰] عامل امین بوده در صورت تلف یا معیوب شدن مال مورد مضاربه ضامن نیست مشروط به این که تعدی یا تفریط نکرده باشد و الا ضامن است کما اینکه خسارت بر سرمایه نیز بر مالک است نه بر عامل.

**مسئله پنجم:** [۳۱۸۱] اگر عاملی شرط کند که در صورت وارد شدن خسارت بر سرمایه مالک شریک باشد چنانکه در ربح شریک است باز هم چنین شرطی صحیح نیست.

### شرط و شرکت

**مسئله اول:** [۳۱۸۲] هر کدام عامل و مالک می تواند بر عملی یا مالی در ضمن عقد مضاربه شرط نمایند، مثلاً بگوید: لباسی برایش بدوزد یا مبلغی را نقداً یا مالی را جنساً به او بدهد.

**مسئله دوم:** [۳۱۸۳] عامل به مجرد ظهور ربح حصه اش را مالک می شود و این ملکیت متوقف نیست بر «انضاض» که عبارت از نقد نمودن جنس و متاع است توسط فروختن و همچنان متوقف نیست بر «افراز» که تقسیم اجناس قبل از فروش باشد.

**مسئله سوم:** [۳۱۸۴] عامل می تواند تقسیم حصه فروش را مطالبه نماید و می تواند در حصه اش تصرفات مانند: بیع و صلح انجام دهد براساس آنچه در مسئله قبلی گفته شد.

**مسئله چهارم:** [۳۱۸۵] براساس آنچه تاکنون گفته شد اثار ملکیت بر حصه عامل بار می شود مانند: ارث در صورت فوت عامل، خمس و ذکات بر فرض سررسید سال خمسی و سررسید فصل ذکات و حصول استطاعت برای حج و نیز تعلق حق غرماء بر حصه عامل و غیره.

**مسئله پنجم:** [۳۱۸۶] عامل و مالک در نحوه خرید متاع تابع شروطی می باشند که در ضمن عقد مضاربه مسجل نموده اند چه خرید بنحو کلی در ذمه باشد و پرداخت آن از سرمایه در آینده یا بنحو تعیین شخصی از مال مالک که الان سرمایه کاری است.



## فسخ مضاربه

**مسئله اول:** [۳۱۸۷] اگر مضاربه قبل از شروع در کار تجارت و مقدمات آن فسخ شود نه برای عامل اشکالی دارد و نه برای مالک؛ زیرا نه کاری انجام گرفته و نه سودی حاصل شده، سرمایه هم به مالک بر می‌گردد.

**مسئله دوم:** [۳۱۸۸] اگر مضاربه بعد از تمام عمل انضاض و افزاز فسخ شود بازهم مشکلی نیست نه برای عامل و نه برای مالک، زیرا؛ سود و زیان تقسیم شده و سرمایه به مالک برگشته و هرکدام به حق خود رسیده‌اند.

**مسئله سوم:** [۳۱۸۹] اگر مضاربه در اثناء کار تجارت فسخ شود چنانچه قبل از حصول ربح باشد چیزی برای عامل نیست حتی اجرت، ولو این که فسخ از سوی مالک بوده یا انفساخی پیش آمده باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۱۹۰] اگر فسخ مضاربه بعد از حصول ربح باشد، چنانچه انضاض و افزاز صورت گرفته عمل تمام شده و ربح تقسیم گردیده و هرکدام حق خود را گرفته لکن قبل از انضاض هرکدام در عین مال شریک بوده مخیر است میان تقسیم در همان حالت و میان انتظار تا فروش متاع.

**مسئله پنجم:** [۳۱۹۱] در مسئله مذکور اگر عامل طالب فروش متاع شود اجابت آن از سوی مالک واجب نیست و همچنان اگر مالک طالب فروش شود بازهم اجابت او برای عامل واجب نیست لکن خسارت از ربح کسر می‌شود و در این وقت احوط تصالح و تراضی است.

## اختلاف مالک و عامل

**مسئله اول:** [۳۱۹۲] چنانچه مالک به عامل در مقدار سرمایه نزاع نمایند و بیته‌ای نیز در میان نباشد قول عامل مقدم است مشروط به اینکه نزاع هر دو به مقدار حصه عامل از ناحیه ربح برگشت نکند، و الا در قسمت خودش مسموع نیست.

**مسئله دوم:** [۳۱۹۳] چنانچه عامل مدعی تلف مال یا خسارت آن باشد یا ادعا کند عدم حصول مطالبات را و مالک خلاف آن را بگوید بازهم قول عامل مقدم است.



**مسئله سوم:** [۳۱۹۴] چنانچه در اصل حصول ربح یا مقدار آن میان مالک و عامل نزاع شود بازهم قول عامل مقدم است.

**مسئله چهارم:** [۳۱۹۵] چنانچه عامل بگوید فلان مقدار یا مبلغی ربح کار بوده لکن بعد از آن خسارت سرمایه ربح را نبود ساخته و مالک خلاف آن را ادعا نماید بازهم قول عامل مقدم است.

**مسئله پنجم:** [۳۱۹۶] چنانچه مالک و عامل در نصیب عامل اختلاف نماید، ثلث باشد یا نصف یا غیر آن و بینه در میان نباشد، در اینجا قول مالک مقدم است، لکن به احوط استجابی قسم متوجه مالک است.

## اختلاف مالک و عامل (۲)

**مسئله اول:** [۳۱۹۷] اگر عامل ادعا نماید که سرمایه را به مالک بر گردانده و بینه در میان نباشد ولی مالک انکار نماید، قول منکر مقدم می شود که مالک باشد.

**مسئله دوم:** [۳۱۹۸] اگر مال تلف شود یا خسارتی وارد گردد و مالک ادعا نماید که عامل خیانت کرده یا تفریط و افراط در حفظ مال داشته بینه ای هم در میان نباشد و مالک خلاف آن را بگوید، قول عامل مقدم است.

**مسئله سوم:** [۳۱۹۹] اگر مالک ادعا نماید که عامل به شرط عمل نکرده از کسی که باید جنس نمی خرید، خریده و اکنون خسارت آمده و عامل خلاف آن را بگوید، بازهم قول عامل مقدم می شود، همین حکم است اگر اصل شرط ادعا شود ولی عامل آن را انکار نماید.

**مسئله چهارم:** [۳۲۰۰] اگر نزاع در اصل صدور اذن از سوی مالک باشد در کاری که اذن مالک شرط بوده مثل بیع نسیه یا فضولی یا مسافرت درجایی که مالک راضی نبوده طوری که عامل مدعی حصول اذن و مالک منکر آن باشد، در اینجا قول مالک مقدم است.





**مسئله پنجم:** [۳۲۰۱] اگر متاعی را خریده و در آن ربح نموده لکن عامل بگوید برای خودم خریده‌ام و مالک بگوید از سرمایه خریده‌ای، قول عامل مقدم است لکن با قسم و همین حکم است در جهت ضرر که عامل مدعی خرید از سرمایه باشد و مالک مدعی خرید برای نفس عامل.

### اختلاف عامل و مالک (۳)

**مسئله اول:** [۳۲۰۲] اگر مالک ادعا نماید که سرمایه را به عنوان بضاعت داده تا تمام منفعت مال مالک شود و عامل ادعا نماید که به عنوان مضاربه داده تا عامل نیز شریک باشد، ظاهر این است که قول مالک مقدم است لکن با قسم بر نفی مضاربه و احتمال تحالف در اینجا ضعیف است.

**مسئله دوم:** [۳۲۰۳] اگر مالک ادعا نماید که حصه‌ای از ربح برای عامل به عنوان جعاله بوده نه به عنوان مضاربه و عامل ادعا نماید که به عنوان مضاربه بوده قول مالک مقدم است لکن در آن صورت شرط مضاربه نظیر نقد بودن سرمایه معتبر نیست بلکه می‌شود سرمایه، دین، منفعت و اجناس باشد.

**مسئله سوم:** [۳۲۰۴] اگر مالک ادعا نماید که سرمایه را از باب اقراض و قرض الحسنه داده و عامل ادعا نماید که از باب قراض و مضاربه داده است و در این هنگام سرمایه تلف شده یا خسارت دیده باشد احتمال دارد قول عامل مقدم باشد به لحاظ محط دعوی و احتمال دارد تحالف باشد لکن اقوی تحالف است و در این صورت اگر هر دو قسم خوردند، نوبت به قرعه می‌رسد.

**مسئله چهارم:** [۳۲۰۵] اگر ربحی حاصل شود و مالک ادعا نماید که سرمایه مضاربه و قراض بوده و عامل ادعا نماید که از باب قراض و قرض الحسنه بوده باز هم احتمال تحالف به لحاظ محط دعوی و احتمال تقدیم قول مالک به لحاظ مرجع دعوی است ولی احتمال دوم قوی و اقرب به نظر می‌رسد.

**مسئله پنجم:** [۳۲۰۶] تحالف درجایی است که بینه‌ای در میان نباشد و چنانچه بینه باشد قول ذی‌البینه مقدم است و اگر بینتین تعارض نماید نوبت به تحالف می‌رسد و اگر هر دو قسم بخورند نوبت به قرعه می‌رسد.



## موت عامل

**مسئله اول:** [۳۲۰۷] اگر عامل بمیرد و نزدش مال مضاربه معین در میان ترکه او باشد همان مال را جدا کره به مالک برمی گرداند.

**مسئله دوم:** [۳۲۰۸] چنانچه مال مضاربه با اموال خودش نامعین باشد و یا دیگر ودایع، امانات یا بضایع نیز در ماترکش باشد ممکن است قرعه شود یا تصالح گردد و یا به نسبت اموال تقسیم شود، اقوی الوجوه قرعه است و احوط آن تصالح.

**مسئله سوم:** [۳۲۰۹] چنانچه اموال طلبکاران متعدد در ترکه میت باشد و از جمله اموال مضاربه و لکن قدر و جنس آن معلوم باشد، اما میان اموال مشابه عامل مخلوط و مشتبه شده باشد بازهم راه چاره در قرعه و تصالح است، به ویژه اگر اموال در خوبی و بدی مختلف باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۲۱۰] چنانچه بداند که اموال مضاربه میان ماترک عامل نیست و احتمال برود که به مالک برگشته یا تلف شده باشد چه با تفریط یا به غیر تفریط، ظاهر مسئله این است که میت ضامن نبوده اموال میان ورثه قسمت می شود.

**مسئله پنجم:** [۳۲۱۱] چنانچه بداند که مقداری از اموال مضاربه قبل از موت عامل در میان اموالش بوده ولی اکنون معلوم نیست که هنوز هم باقی است یا تلف شده و یا به مالک برگردانده شده در این مسئله تقسیم اموال میان جمیع ورثه محل اشکال بوده احوط اخراج اموال احتمالی مضاربه است، آنهم در صورتی که میان ورثه قاصری نباشد، بهتر است در چنین مسائلی تحت نظر حاکم یا نفر حاکم مصالحه شود.

# مسائل حقوق







## حق رهنان

**مسئله اول:** [۳۲۱۲] رهن که در فارسی «گرو» گفته می‌شود وثیقه تجار بر دین است، یعنی: مدیون و بدهکار چیزی را نزد دائن و طلبکار بگذارد که هرگاه دین را ندهد با فروش آن چیز بتواند جبران نماید و نوعاً رهن معادل دین یا بیشتر است.

**مسئله دوم:** [۳۲۱۳] رهن سه رکن دارد: رکن اول: «راهن» است که عبارت از مدیون، رهن گذارنده یا پرداخت کننده می‌باشد که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله سوم:** [۳۲۱۴] رکن دوم: «رهن» و «مدیون» است که عبارت از عین یا چیزی است که به رهن می‌گذارد که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۲۱۵] رکن سوم: «مرتهن» است که عبارت از دائن یا گیرنده عین مرهونه است که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۲۱۶] رهن از عقود است نه از ایقاعات، بناءً نیازمند ایجاب و قبول است که ایجاب از سوی راهن و قبول از سوی مرتهن به هر لفظی که مقصود را نزد اهل عرف برساند و افاده نماید صورت می‌گیرد و محقق می‌شود، الفاظی مانند: «رهن تک» یا «ارهن تک» و یا «هذا وثیقه عندک علی مالک» و یا معادل فارسی آن کفایت می‌کند.

## شروط راهن و مرتهن

**مسئله اول:** [۳۲۱۷] شرط است که راهن و مرتهن «بالغ» باشند، بناءً رهنان از طفل و صغیر صحیح نیست لکن ولی طفل با رعایت غبطه و مصلحت رهنان می‌تواند.

**مسئله دوم:** [۳۲۱۸] شرط است که راهن و مرتهن «عاقل» باشند، بناءً رهنان از مجنون صحیح نیست، لکن ولی مجنون با رعایت غبطه و مصلحت رهنان می‌تواند.

**مسئله سوم:** [۳۲۱۹] شرط است که راهن و مرتهن «قصد» داشته باشند، بناءً رهنان از هاذل صحیح نیست.



**مسئله چهارم:** [۳۲۲۰] شرط است که راهن و مرتهن «اختیار» داشته باشند، بناءً رهنان از مجبور صحیح نیست. این چهار شرط بین هر دو مشترک است.

**مسئله پنجم:** [۳۲۲۱] شرط است در راهن اینکه «مجبور» نباشد چه به سبب سفاهت به یا به سبب افلاس، بناءً رهنان از سفیه و مفلس صحیح نیست.

### شروط صحت رهن

**مسئله اول:** [۳۲۲۲] در صحت رهن شرط است که از سوی مرتهن «قبض» و از سوی راهن یا به اذن او «اقباض» صورت بگیرد در غیر آن رهنان باطل است.

**مسئله دوم:** [۳۲۲۳] شرط نیست که مال مرهونه «مباح» باشد، چنانچه مرتهن مالی را غضب کرده باشد می تواند با صاحب مال، عقد رهن را بر همان مال غضبی واقع نماید و نیاز به قبض جدید نیست.

**مسئله سوم:** [۳۲۲۴] شرط نیست که مال مرهونه «ملک طلق» باشد چنانچه مال ودیعه و عاریه را از راهن داشته باشد می تواند عقد رهنان را بر آن مال واقع نمایند و نیاز به قبض جدید نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۲۲۵] شرط نیست که مال مرهونه «غیر مشاع» باشد چنانچه مال مشاع و مشترک را نزد کسی به رهن بگذارد اگر چه گذاشتن آن بدون اذن شریک جایز نیست و قبض آن هم عدوانی است مع هذا رهنان صحیح است.

**مسئله پنجم:** [۳۲۲۶] شرط است که قبض «ابتداءً» باشد و استمرار شرط نیست، چنانچه عین دوباره بدست راهن بیاید یا بدست غیر راهن چه با اذن راهن و چه بدون اذن او رهن صحیح است؛ اما انتزاع مال از مرتهن و خارج ساختن عین را از تحت ید مرتهن کار ناجایز است.

### شروط صحت عین مرهونه

**مسئله اول:** [۳۲۲۷] شرط است در مال مرهونه این که «عین» باشد، طوریکه که بیع و قبض آن درست باشد، بنابراین رهن «منافع» مانند: کار کارگر، اجرت نجار و خیاط و کرایه خانه یا دکان و امثال اینها صحیح نیست.



**مسئله دوم:** [۳۲۲۸] شرط است در مال مرهونه که عین «مملوکه» باشد، بنابراین رهن اعیانی که قابل تملیک و تملک نیست مانند: شراب، آب جو، فشرده آب انگور بعد از جوش آمدن و قبل از ذهاب ثلثین، خوک و میته صحیح نیست.

**مسئله سوم:** [۳۲۲۹] شرط است که مال مرهونه در «اختیار» راهن باشد، بنابراین رهن مرغ هوا و ماهی دریا و پرنده رها شده که امید برگشتشان نیست و یا حیوان فراری که امید دست‌رسی به آن ممکن نیست صحیح نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۲۳۰] شرط است که مال مرهونه در اختیار «عامه» قرار نگرفته باشد، بنابراین رهن زمین‌های خراجیه که مال مسلمین است و یا اراضی موقوفه که مال موقوف‌علیه و یا موقوف‌علیهم است و یا انفال که مال امام علیه السلام است، صحیح نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۲۳۱] شرط است که مال مرهونه «ملک راهن» باشد، بنابراین رهن مال غیر صحیح نیست مگر به اذن یا اجازه او.

## احکام تصرفات

**مسئله اول:** [۳۲۳۲] مرتهن حق «تصرف» در عین مرهونه را بدون اذن راهن ندارد، چه تصرف ناقله باشد، مانند: بیع و اجاره و چه تصرف غیر ناقله باشد مانند: سوار شدن حیوان سواری یا نشستن در خانه و نظایر این دو نوع تصرفات.

**مسئله دوم:** [۳۲۳۳] اگر مرتهن بدون اذن راهن در عین تصرف «غیر ناقله» نماید، چنانچه عین بر اثر تصرف تلف شود، در صورت تعدی ضامن است و در غیر آن ضامن نیست و چنانچه تلف نشود اجرت‌المثل را مستحق است.

**مسئله سوم:** [۳۲۳۴] اگر مرتهن بدون اذن راهن «تصرف ناقله» نموده عین را بفروشد و یا اجاره دهد، بیع و اجاره فضولی واقع شده امرش به اجازه و عدم آن دایر است.



**مسئله چهارم:** [۳۲۳۵] اگر رهن بیع عین مرهونه و اجاره آن را «اجازه» نماید بیع و اجاره صحیح بوده، ثمن در بیع و اجرت مسنّات در اجاره بجای عین رهن قرار می‌گیرد اما در اجاره، خود عین هم مرهونه باقی می‌ماند.

**مسئله پنجم:** [۳۲۳۶] اگر رهن بیع عین و اجاره آن را «اجازه» نکند، هم بیع فاسد است و هم اجاره.

### تصرّفات و منافع

**مسئله اول:** [۳۲۳۷] تصرّفات غیر ناقله‌ای که به نفع خود رهن منجر می‌شود جایز است، مانند: آب دادن درخت، علف دادن به حیوان، مداوای آنها، آفتاب دادن فرش و لباس و نظایر اینها و حتی سوارشدن که به نفع حیوان می‌انجامد، اما تصرّفات غیر ناقله‌ای که مضرّه باشد، جایز نیست.

**مسئله دوم:** [۳۲۳۸] منافع رهن مانند: سکنی در خانه، رکوب در حیوان سواری، خواندن در کتاب، پوشیدن در لباس و فرش و نظایر اینها مال رهن است.

**مسئله سوم:** [۳۲۳۹] نمائات متصله‌ی رهن مانند: فربه‌ی در حیوان، زیادی طول و عرض در درخت، نیز مال رهن است ولو اینکه بعد از رهن پیدا شود.

**مسئله چهارم:** [۳۲۴۰] نمائات منفصله‌ی رهن مانند: پشم، مو، یلج در حیوان، و نتیجه‌ی آنها مانند: بزّه، بزغاله، گوساله، فصیل و ثمره‌ی آنها مانند: شیر و پیله در حیوان و میوه، شاخه‌ی کهنه و اضافی و لیف در درخت باز هم مال رهن می‌باشد در صورتی که بعد از رهنانت پیدا شود.

**مسئله پنجم:** [۳۲۴۱] نمائات متصله و آنچه عرفاً جزء رهن بحساب می‌آید در حین رهن تابع رهن است ولی نمائات منفصله تابع رهن نیست.

### رهن اصل و ثمره

**مسئله اول:** [۳۲۴۲] اگر درخت و میوه آن را با هم به رهن بگذارد رهنانت هر دو صحیح است، چنانچه میوه را به تنهایی به رهن بگذارد باز هم رهنانت صحیح است.





**مسئله دوم:** [۳۲۴۳] اگر سررسید دین در ماه عقرب باشد، ولی میوه در ماه سنبله برسد چنانچه خشک کردن میوه ممکن باشد میوه را خشک نموده نگهداری نماید و چنانچه خشک کردن آن ممکن نباشد میوه را بفروشد و پول آن را نگهدارد، زیرا رهنانت به قیمت انتقال می‌یابد.

**مسئله سوم:** [۳۲۴۴] چنانچه چیدن میوه، خشک کردن یا محل نگهداری آن مستلزم هزینه باشد مصارف آن بعهده رهن است.

**مسئله چهارم:** [۳۲۴۵] چنانچه درخت و میوه یا میوه فقط و یا هر رهن دیگری بدون این که مرتهن تفریط و یا تعدی کرده باشد عیبی و یا تلف شود مرتهن ضامن نیست، اگر بر اثر تفریط و یا تعدی مرتهن بوده ضامن است.

**مسئله پنجم:** [۳۲۴۶] چنانچه عین مرهونه را مرتهن غصب کرده بود و یا نزدش عاریه مضمونه بوده و سپس مالک آن مال فوق را نزدش به رهن گذاشته باشد در آن صورت تلف و عیبی شدن مال ضمانت آور است مگر این که رهن بعد از رهنانت اذن داده باشد در نگهداری مال نزد مرتهن، آن وقت مرتهن ضامن نیست.

### رهن و استیفاء

**مسئله اول:** [۳۲۴۷] رهن تا زمانی که وقت دین بسر نرسیده نزد مرتهن امانت شرعی است؛ اما زمانی که مدت بسر رسید مرتهن حق استیفاء دین را از عین مرهونه دارد، البته این حکم در صورتی است که رهن دین را پرداخت نکند.

**مسئله دوم:** [۳۲۴۸] چنانچه رهن اقدام به پرداخت دین نکند نحوه استیفاء دین توسط مرتهن از عین مرهونه به دو گونه است: یکی مراجعه به خود رهن غرض فروش عین و دیگری مراجعه به حاکم شرع.

**مسئله سوم:** [۳۲۴۹] چنانچه رهن اذن داد و یا وکیل ساخت مرتهن را در فروش عین مرهونه به هدف استیفاء بسیار خوب و الا نوبت مراجعه به حاکم می‌رسد، حاکم شرع یا خودش اقدام به فروش می‌نماید و یا مرتهن را اذن می‌دهد.



**مسئله چهارم:** [۳۲۵۰] چنانچه حاکم شرع در منطقه یافت نشود و یا دست‌رسی به آن ممکن نباشد و یا مبسوط‌الید نباشد در آن صورت شخص مرتهن اقدام به فروش نموده حق خود را استیفاً نماید.

**مسئله پنجم:** [۳۲۵۱] اگر بعض عین مرهونه دین را کفایت کرده به همان بعض اقتصار شود و بقیه امانت شرعیّه باقی می‌ماند و چنانچه تبعیض ممکن نباشد و یا خریدار رغبت نشان ندهد و یا ضرر به مالک می‌رسد کل را بفروشد و قیمت اضافی بعد از استیفاً امانت شرعیّه است.

## رهن و استیفاء (۲)

**مسئله اول:** [۳۲۵۲] اگر رهن بمیرد و مرتهن بترسد از اینکه وارث حق او را انکار می‌کند، در این صورت می‌تواند بدون مراجعه به حاکم عین مرهونه را بفروشد و حق خود را استیفاً نماید.

**مسئله دوم:** [۳۲۵۳] اگر مرتهن بفهمد که رهن انکار نموده و او برای اثبات حقیقتش بی‌تنبه مقبوله نزد حاکم ندارد و چنانچه اعتراف نماید، حاکم رهن را از او می‌ستاند، در این صورت نیز بدون مراجعه به حاکم می‌تواند عین را بفروشد و حقیقتش را استیفاء نماید.

**مسئله سوم:** [۳۲۵۴] اگر عین مرهونه از مثنیات دین باشد، مانند: موتر و لوازم اولیه زندگی، مرتهن می‌تواند عین را فروخته حقیقتش را استیفاء نماید ولی در این صورت احوط است که رهن را بی‌سرپناه و بی‌دست و پا نسازد.

**مسئله چهارم:** [۳۲۵۵] اگر رهن ورشکست و مفلس بمیرد، مرتهن نسبت به دیگر طلبکاران و غرما سزاوار استیفاء حقیقتش را از عین مرهونه است، چنانچه چیزی باقی ماند بر غرما و طلبکاران طبق حصّه هر کدام تقسیم می‌شود و چنانچه کم آمد، مرتهن با بقیه در ما ترک میّت نیز شریک است.

**مسئله پنجم:** [۳۲۵۶] اگر رهن مبلغی را با رهن و مبلغی را بدون رهن گرفته سپس یکی از آن مبالغ را بقصد وفا پرداخت نموده چنانچه به قصد مبلغ اول بوده رهن آزاد شده و اگر به قصد مبلغ دوم بوده رهن آزاد نشده و چنانچه قصد مشخص نداشته در این صورت رهن تا فکک یقینی باقی است.



## احکام رهن

**مسئله اول:** [۳۲۵۷] رهن از ناحیه رهن لازم است و از ناحیه مرتهن جایز، بنابراین رهن حق انتزاع رهن را از مرتهن ندارد مگر با رضایت او و رهن حق بهم اذن رهن را ندارد ولی مرتهن می تواند بعض را با برائت ذمه رهن و یا سقوط حقیق از ارتهان، رهن را بهم بزند.

**مسئله دوم:** [۳۲۵۸] رهن با پرداخت بعض دین از رهانت بیرون نمی شود، الا این که روز اول شرط کرده باشد آزادی بعض را با پرداخت بعض.

**مسئله سوم:** [۳۲۵۹] اگر شیئی را نزد کسی به رهن بگذارد بعد همان شیئی را با توافق مرتهن اول نزد شخص دوم به رهن بگذارد این شیء رهن هر دو حق بحساب می آید.

**مسئله چهارم:** [۳۲۶۰] اگر دو نفر دینی را از شخص واحد بگیرد و چیزی را بطور مشترک نزد مرتهن به رهن بگذارد رهن صحیح بوده با پرداخت هر کدام حصه او از رهن منفک می شود و حصه دیگری مرهونه باقی می ماند.

**مسئله پنجم:** [۳۲۶۱] اگر یک نفر پولی را از دو نفر بگیرد و چیزی را نزد هر دو به رهن بگذارد نیز صحیح بوده و در وقت پرداخت حصه هر کدام به نسبت حقیق رهن آزاد می شود، نصف یا ثلث یا ربع البته این حکم در تعدد ابتدائی است.

## احکام رهن (۲)

**مسئله اول:** [۳۲۶۲] اگر چیزی را بخرد با پول در ذمه می تواند آن شیء (مبیع) خریداری شده را رهن پول در ذمه قرار دهد.

**مسئله دوم:** [۳۲۶۳] اگر چیزی را رهن دینی قرار دهد و سپس از آن باز هم از مرتهن طالب دین دیگر شود می تواند همان شیء اول را رهن دین دوم نیز قرار دهد چه این که دین دوم مساوی اول باشد در جنس و قدر یا مخالف اول باشد و همین طور می تواند همان شیء را بر دین سوم، چهارم و هر چه بخواهد قرار دهد.



**مسئله سوم:** [۳۲۶۴] اگر چیزی را به رهن دینی قرار دهد می تواند چیزی دیگری را برهن اول علاوه نموده رهن قرار دهد و هر دو با هم بر دین واحد وثیقه باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۲۶۵] اجاره دهنده (مؤجر) می تواند در برابر اجاره که در ذمه اجاره گیرنده (مستأجر) است چیزی را رهن بگیرد و همچنان اجاره گیرنده (مستأجر) می تواند چیزی را که وثیقه عمل و کار اجاره دهنده (مؤجر) است قرار دهد.

**مسئله پنجم:** [۳۲۶۶] نمی تواند چیزی را بر مال جعله رهن قرار دهد قبل از اتمام کار و عمل بلی! بعد از اتمام عمل می تواند شیء را رهن بگیرد چون دین ثابت فی الذمه می شود.

### موت راهن و مرتهن

**مسئله اول:** [۳۲۶۷] با مرگ راهن و مرتهن رهنانت باطل نمی شود، بلکه به ورثه هر دو منتقل می یابد، یعنی عین مرهونه به ورثه راهن و حق رهنانت به ورثه مرتهن انتقال می یابد.

**مسئله دوم:** [۳۲۶۸] اگر ورثه راهن به امانت ورثه مرتهن اطمینان کردند بسیار خوب، و الا حاکم شرع عین را به کسی تسلیم می کند که به امانت او رضایت دارد و اگر حاکم نباشد و یا دسترسی به آن ناممکن باشد عدول مؤمنین این کار را انجام می دهند.

**مسئله سوم:** [۳۲۶۹] اگر علامت مرگ بر مرتهن ظاهر شود بر وی واجب است که توسط وصیت راهن و عین مرهونه را تعیین نماید و علاوه وصیت شاهد هم بگیرد و الا مفراط بحساب آمده در صورت تلف یا معیوب شدن ضامن است.

**مسئله چهارم:** [۳۲۷۰] اگر رهنی نزد شخصی باشد، ولی بعد از مرگش عین مرهونه معلوم نباشد نه اجمالاً و نه تفصیلاً و تلف بودن او هم معلوم نباشد حکم نمی شود که عین در ذمه او و یا در ترکه او باشد بلکه حکم می شود به اینکه ترکه اش مال ورثه است.

**مسئله پنجم:** [۳۲۷۱] چنانچه معلوم باشد که عین مرهونه تا بعد از مرگش در بین اموالش موجود بوده ولی معلوم نباشد که آن عین هنوز باقی است یا خیر؟ اینجا هم ترکه مال ورثه است و در این دو

مسئله احتمال می رود که فروخته باشد و حقیش را استیفاً کرده باشد و یا تلف شده بغیر تفریط یا با تفریط.

### شروط عین مرهونه

**مسئله اول:** [۳۲۷۲] شرط است که عین مرهونه باید معلوم باشد، بنابراین رهن عین مجهوله صحیح نیست مثل اینکه بگوید: یکی از این دو شیء را به رهن گذاشتم.

**مسئله دوم:** [۳۲۷۳] رهن کلی صحیح است چه کلی در معین باشد، مانند: یک من از خرمن گندم که معلوم است یا یک رأس گوسفند از رَمّه‌ای که معلوم است و چه کلی غیر معین باشد، مانند: یک من از گندم و یا یک رأس از گوسفندان، ولی احوط این است که در کلی غیر معین واقع نکنند.

**مسئله سوم:** [۳۲۷۴] نحوه قبض در کلی در معین قبض همان یک من و همان یک رأس و در کلی غیر معین قبض مصداقی از همان کلی است.

**مسئله چهارم:** [۳۲۷۵] چنانچه عین مرهونه فقط از نظر مالیت مجهول باشد ولی از نظر جنس و نوع معلوم باشد ظاهر صحت اینگونه رهن است مانند: گندم که در انباری است.

**مسئله پنجم:** [۳۲۷۶] چنانچه عین مرهونه از حیث جنس، نوع، مقدار و حتی مالیت مجهوله باشد مانند: رهن آنچه در صندوق مقفل است، باطل است.

### شروط عین مرهونه (۲)

**مسئله اول:** [۳۲۷۷] شرط است که عین مرهونه دین ثابت در ذمه باشد، بنابراین دین که ثابت نباشد ولو این که موجبات دین محقق شده باشد به رهن گذاشته نمی شود.

**مسئله دوم:** [۳۲۷۸] چنانچه کسی اقتراض کرده باشد ولی هنوز قرض محقق نشده باشد و در آینده می خواهد محقق شود رهن بر آن صحیح نیست.

**مسئله سوم:** [۳۲۷۹] چنانچه پولی تهیه کرده که توسط آن چیزی بخرد، ولی هنوز نخریده و خرید محقق نشده رهن بر آن نیز صحیح نیست.



**مسئله چهارم:** [۳۲۸۰] چنانچه موجبات دَیّه محقق شده، ولی دیه مستقر نگشته رهن بر آن صحیح نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۲۸۱] چنانچه مالی را جعاله قرار داده باشد، ولی هنوز عمل جعاله محقق نشده رهن بر آن صحیح نیست.

### حق شفعه

**مسئله اول:** [۳۲۸۲] هرگاه یکی از «دو شریک» سهم خود را برای سومی بفروشد، برای هر یک از «دو شریک» حق شفعه ثابت است و صاحب حق را «شفیع» گوید.

**مسئله دوم:** [۳۲۸۳] شفیع بعد از ثبوت شفعه می تواند «بهاء» و سهم فروخته شده را پرداخت نموده مشتری را جواب ردّ بدهد و سهم را مالک شود.

**مسئله سوم:** [۳۲۸۴] حق شفعه در چیزهای ثابت می شود که «غیرمنقول» بوده «قابل قسمت» باشد، مانند: زمین، باغ، خانه و امثالش.

**مسئله چهارم:** [۳۲۸۵] چیزهایی که «غیرمنقول» بوده «قابل قسمت» نباشد، مانند: راه، نهر، کاریز، چاه آب، آسیاب حمام، درخت و امثالش در ثبوت حق شفعه اشکال وجود دارد مگر اینکه خریدار به رضایت خود خواست شریک را اجابت کند.

**مسئله پنجم:** [۳۲۸۶] موارد مسئله چهارم اگر بنحوی «قابل تقسیم» باشد، چنانکه در جامعه ما آبها، حمامها، راهها، آسیابها و امثال آن را روزانه یا بر اساس ساعت تقسیم می کند، حق شفعه برای شریک ثابت می شود.

### شروط حق شفعه

**مسئله اول:** [۳۲۸۷] شفعه در جایی ثابت است که انتقال سهم به واسطه «بیع» باشد و چنانچه انتقال به صلح یا هبه یا خلع یا فدیة و یا صداق باشد، شفعه ثابت نیست.



**مسئله دوم:** [۳۲۸۸] شفعه در جایی ثابت است که عین بین «دو شریک» مشترک باشد و چنانچه بین سه شریک یا بیشتر مشترک باشد، شفعه ثابت نیست.

**مسئله سوم:** [۳۲۸۹] شفعه در جایی ثابت است که شفیع بر پرداخت ثمن «قادر» باشد و چنانچه عاجز باشد اگر چه ضامن بدهد و یا وثیقه بگذارد، شفعه ثابت نیست مگر اینکه خریدار به وثیقه یا ضمانت راضی شود.

**مسئله چهارم:** [۳۲۹۰] شفعه در جایی ثابت است که ثمن «حاضر» باشد و چنانچه حاضر نباشد تا سه روز صبر می شود اگر بیع در بلد باشد و زیادتر صبر می شود اگر در خارج بلد باشد و یا مدت غیر متعارف باشد خریدار به آن مدت متضرر شده شفعه ثابت نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۲۹۱] شفعه در جایی ثابت است که عین «مقسومه» نباشد و چنانچه از اول تقسیم شده باشد و یا بعداً تقسیم شود، شفعه ثابت نیست.

### شروط شفیع

**مسئله اول:** [۳۲۹۲] در شفیع «اسلام» شرط است، بنابراین حق شفعه برای کافر ثابت نیست در صورتی که خریدار مسلمان باشد.

**مسئله دوم:** [۳۲۹۳] در صورتی که خریدار «کافر» باشد و شریکین نیز کافر باشند، حق شفعه برای کافر ثابت نیست.

**مسئله سوم:** [۳۲۹۴] در صورتی که یکی از شریکین «مسلمان» باشد و خریدار «کافر»، حق شفعه برای مسلمان ثابت است.

**مسئله چهارم:** [۳۲۹۵] در شفیع «حضور» شرط نیست، بنابراین غایب می تواند لحظه‌ی با خبر شدن ولو با زمان طویل اخذ شفعه کند.

**مسئله پنجم:** [۳۲۹۶] اگر شفیع غایب، «وکیلی» داشته باشد چه مطلق و چه برای اخذ بالشفعه می تواند به محض اطلاع بر مبیع اخذ شفعه کند.



## شروط شفیع (۲)

**مسئله اول:** [۳۲۹۷] برای شفیع «رشیدبودن» شرط نیست، بنابراین سفیه هم می تواند اخذ به شفعه کند اگر چه توسط قیم یا ولی آن دو اخذ صورت می گیرد.

**مسئله دوم:** [۳۲۹۸] برای شفیع «کبارت» شرط نیست، بنابراین صغیر می تواند اخذ به شفعه نماید اگر چه توسط قیم یا ولی آن دو اخذ صورت می گیرد.

**مسئله سوم:** [۳۲۹۹] برای شفیع «عقل» شرط نیست، بنابراین مجنون هم می تواند اخذ به شفعه نماید اگر چه توسط قیم یا ولی آن دو اخذ صورت می گیرد.

**مسئله چهارم:** [۳۳۰۰] اگر ولی «وصی» هم باشد نمی تواند اخذ به شفعه کند، الا این که غبطه و مصلحت در شفعه باشد، اما پدر و جد می تواند، با رعایت مصلحت و حداقل عدم مفسده اخذ به شفعه نماید.

## ثبوت شفعه

**مسئله اول:** [۳۳۰۱] اخذ به شفعه به دو صورت انجام می شود: یکی به «قول» است که بگوید: اخذ شفعه کردم و دیگری به «فعل» است که پول را پرداخت نماید و حصه را بگیرد.

**مسئله دوم:** [۳۳۰۲] شرط است که شفیع مبلغ ثمن را «فعلاً» پرداخت کند، الا این که خریدار به تأخیر راضی شود.

**مسئله سوم:** [۳۳۰۳] چنانچه ثمن مؤجل باشد می تواند شفعه را بطور «عاجل» اعمال کند و ثمن تا موقع سر رسیدش باقی باشد و عکسش هم صحیح است.

**مسئله چهارم:** [۳۳۰۴] شفیع می تواند در اخذ شفعه و اعطاء ثمن «تأخیر» داشته باشد ولی احوط اخذ به شفعه است به طور عاجل.

**مسئله پنجم:** [۳۳۰۵] شفیع حق «تبعیض» ندارد، یا جمیع را اخذ کند و یا جمیع را ترک نماید.



## سقوط شفعه

**مسئله اول:** [۳۳۰۶] شفعه از حقوق بوده به «اسقاط» شفیع ساقط می‌شود و همچنین اگر بعداً راضی شود به بیع اجنبی و یا سهم را به شریک بدهد و او نگیرد، این دو کار موجب «سقوط» شفعه می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۳۰۷] «اسقاط» شفعه قبل از بیع است و «سقوط» آن بعد از بیع و با اقاله هم سقوط ممکن است و نیز توسط ردّ خریدار مبیع را به بائع به سبب عیب یا غیر عیب از بقیه خیارات سقوط محقق می‌شود.

**مسئله سوم:** [۳۳۰۸] چنانچه شفیع بعد از اطلاع بیع «مماطله» و تأخیر نماید بدون این که عذر عقلایی، شرعی و یا عادی داشته باشد شفعه ساقط می‌شود ولی با عذر تنها ساقط نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۳۰۹] چنانچه شفیع سهم خود را قبل از اخذ به شفعه «بفروشد» به خصوص بعد از اطلاع بر بیع حصه شریک، حق شفعه ساقط می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۳۱۰] «علم» شفیع به ثمن هنگام اخذ به شفعه شرط است و اگر بگوید به هر مبلغ که برسد اخذ به شفعه می‌کنم صحیح نیست.

## احکام شفیع

**مسئله اول:** [۳۳۱۱] بر شفیع فقط «پرداخت ثمن» واجب است که بیع بر آن واقع شده، چه اینکه قیمت حصه کمتر باشد از ثمن بیع یا بیشتر.

**مسئله دوم:** [۳۳۱۲] بر شفیع واجب نیست که «پول دلّال» یا سایر مصارف معامله که بعضی جاها معمول است را پرداخت نماید اگر چه از جیب خریدار پرداخت شده باشد.



**مسئله سوّم:** [۳۳۱۳] بر شفیع واجب نیست که پول «مازاد بر بیع» را اگر خریدار بعد از معامله به بایع داده باشد پرداخت نماید و همچنان واجب نیست که پول «تنقیص» شده بعد از بیع که بایع آن را کم کرده، پرداخت نماید.

**مسئله چهارم:** [۳۳۱۴] اگر شفیع سهم خود را «بفروشد» و خبر داشته باشد که حق شفعه دارد، این بیع، شفعه‌ی او را ساقط می‌کند.

**مسئله پنجم:** [۳۳۱۵] اگر ثمن «مثلی» باشد: مثل پول نقد یا درهم و دینار، پرداخت آن بر شفیع واجب است و اگر «قیمی» باشد، مثل: حیوان یا البسه بنا بر قول بعضی‌ها شفعه و اداء قیمت ثابت نیست.

### احکام شفعه و شفیع

**مسئله اوّل:** [۳۳۱۶] اگر خریدار در مال خریده شده تصرف کند، مثلاً: هبه، وقف و یا صلح نماید حق شفعه‌ی شفیع ساقط نمی‌شود و تمام تصرفات خریدار باطل است.

**مسئله دوّم:** [۳۳۱۷] اگر خریدار «تصرّفی» مانند: بیع انجام دهد به هر تعداد که باشد شفیع حق شفعه را دارد که به هر کدام از خریداران مراجعه کند، اگر به خریدار آخری مراجعه کند قبلی‌ها و اگر به اولی مراجعه کند بعدی‌ها باطل می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۳۳۱۸] حق شفعه، به «ارث» برده می‌شود ولی تمام وارث طبق باب ارث در مشفوع سهیم‌اند، لکن بایستی تمام ورثه در اخذ شفعه توافق داشته باشند و الا یکی یکی حق اعمال شفعه ندارد.

**مسئله چهارم:** [۳۳۱۹] اگر حصّه خریداری شده به کلّی «تلف» شود چه به فعل خریدار یا غیر خریدار حق شفعه ساقط می‌شود حتی آنجا که اخذ به شفعه هم کرده باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۳۲۰] اگر مقداری از بین برود و مقداری باقی بماند یا معیوب شود، حق شفعه ساقط نمی‌شود و خریدار قیمت «تلف» یا ارش «عیب» را ضامن است، چه اینکه تلف یا تعیب به فعل خریدار باشد یا غیر خریدار.

## احکام شفعه و شفیع (۲)

**مسئله اول:** [۳۳۲۱] شفیع می‌تواند حق شفعه خود را با «عوض» یا بدون عوض «مصالحه» کند در آن صورت اثر مصالحه سقوط شفعه است.

**مسئله دوم:** [۳۳۲۲] اگر شفیع حق شفعه خود را بر «اسقاط» حقی و یا «ترک» اخذ به شفعه «مصالحه» نماید صحیح است، در آن صورت وفا به مصالحه لازم است.

**مسئله سوم:** [۳۳۲۳] اگر خانه یا زمینی بین حاضر و غائب مشترک باشد و حصه غائب را وکیل وی بفروشد، خریدار می‌تواند در آنچه خریده انواع تصرفات را انجام دهد، بشرطی که کذب و کیل ثابت نشود، در این مسئله شفیع حق شفعه را ندارد؛ زیرا بیع و کالتی است.

**مسئله چهارم:** [۳۳۲۴] اگر ولی با موئلی علیه شریک باشد و حصه او را به شخص اجنبی بفروشد، در این جا حق شفعه برای شریک ثابت نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۳۲۵] اگر وکیل مطلق حصه موکل خود را که با وی شریک است به شخص اجنبی بفروشد، باز هم شفعه برای شریک ثابت نیست.

## صلح

**مسئله اول:** [۳۳۲۶] «صلح» عبارت است از «تراضی» یا «تسالم» بر کاری، مانند: تملیک عین یا منفعت، اسقاط حق، یا ابراء دین و نظایر این‌ها الا جایی که موجب تحلیل حرام یا تحریم حلال شود.



**مسئله دوم:** [۳۳۲۷] صلح «عقد» است و نیازمند ایجاب و قبول حتی آنجا که ابراء یا اسقاط را افاده نماید، اگر چه در این دو قبول شرط نیست اگر در باب بیع باشد ولی در باب صلح باید قبول واقع شود.

**مسئله سوم:** [۳۳۲۸] صلح «صیغه خاص» ندارد بلکه به هر لفظی که تسالم و تراضی را افاده نماید، صلح واقع می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۳۲۹] عقد صلح از عقود «لازمه» است که به جز اقاله قابل فسخ نیست و مجموع اختیارات در آن جاری است الاً خیار مجلس، حیوان و تأخیر که مخصوص بیع است.

**مسئله پنجم:** [۳۳۳۰] صلح «فضولی» نیز واقع می‌شود، مانند: بیع فضولی حتی آنجا که اسقاط یا ابراء مطرح باشد.

### متعلقات صلح

**مسئله اول:** [۳۳۳۱] «متعلق» صلح یا عین است یا منفعت یا دین و یا حق، در هر دو صورت یا با عوض است یا بدون عوض، در صورت اول عوض هم عین است یا منفعت، یا دین است و یا حق.

**مسئله دوم:** [۳۳۳۲] اگر صلح تعلق به عین یا منفعت بگیرد چه با عوض باشد چه بدون عوض، این تعلق مفید انتقال عین یا منفعت است به شخص متصلح.

**مسئله سوم:** [۳۳۳۳] اگر صلح به «دین» غیر متصلح یا «حق» قابل انتقال مانند: حق تحجیر یا حق اختصاص تعلق بگیرد باز هم مفید انتقال و ابراء به شخص متصلح است.

**مسئله چهارم:** [۳۳۳۴] اگر صلح به «دین متصلح» تعلق بگیرد و یا تعلق به «حق قابل اسقاط غیر قابل نقل» مانند: حق شفعه یا حق خیار تعلق بگیرد مفید سقوط حق یا ابراء دین است.

**مسئله پنجم:** [۳۳۳۵] صلح به حقوقی که قابل نقل و اسقاط نباشد، صحیح نیست مانند: حق مطالبه دین، حق رجوع در طلاق رجعی، حق رجوع در بذل و امثال اینها و لازم است متعلق صلح حقوق قابل نقل و اسقاط باشد.



## شروط متصالحین

- مسئله اول:** [۳۳۳۶] در متصالحین «بلوغ» شرط است، بنابراین صلح صغیر صحیح نیست.
- مسئله دوم:** [۳۳۳۷] در متصالحین «عقل» شرط است، بنابراین صلح مجنون صحیح نیست.
- مسئله سوم:** [۳۳۳۸] در متصالحین «قصد» شرط است، بنابراین صلح هاذل صحیح نیست.
- مسئله چهارم:** [۳۳۳۹] در متصالحین «اختیار» شرط است، بنابراین صلح مکره صحیح نیست.
- مسئله پنجم:** [۳۳۴۰] آنچه در «متبایعین» شرط است در «متصالحین» نیز شرط است.

## احکام صلح

- مسئله اول:** [۳۳۴۱] صلح بر «میوه‌جات» و «سبزیجات» قبل از وجودشان صحیح است، حتی بدون ضمیمه ولی بیع آنها صحیح نیست.
- مسئله دوم:** [۳۳۴۲] صلح بر «جنس ربوی» با تفاضل و مقدار معین بخاطر ربا باطل است ولی بدون تعیین مقدار ولو با احتمال تفاضل صحیح است.
- مسئله سوم:** [۳۳۴۳] صلح «دو شریک» بنحوی که سرمایه مال یکی و ربح و زیان مال دیگری باشد، جایز است.
- مسئله چهارم:** [۳۳۴۴] صلح «دین به دین» چه حالین باشد یا مؤجلین یا مختلفین، متجانسین باشد یا مختلفین بدون تفاضل در متجانسین صحیح است.
- مسئله پنجم:** [۳۳۴۵] اگر دینی را به «کمتر» از آن مصالحه کند، چنانچه به قصد ابراء از زیاده و اکتفاء به ناقص باشد نه به قصد معاوضه بین زاید و ناقص صحیح است.

## احکام صلح (۲)

- مسئله اول:** [۳۳۴۶] چنانچه معرفت مصالح علیه برای طرفین تصالح ممکن نباشد، می‌شود بر «مجهول» صلح کرد، مثل: آنجا که مال یکی با دیگری مخلوط شود و مقدارش معلوم نباشد می‌تواند با تساوی یا تخالف اشتراک در صلح داشته باشند.



**مسئله دوم:** [۳۳۴۷] چنانچه «معرفت» مصالح علیه برای طرفین متصالح ممکن هم باشند ولی در همان لحظه متعذر باشند، مثل آنجا که میزان، مکیال، وزان و کتال موجود نباشد و حتی در صورت عدم تعذر هم می‌تواند با هم صلح کنند و این جهالت مغتفر است.

**مسئله سوم:** [۳۳۴۸] اگر مدعی علیه برای مدعی بگوید: «با من صلح کن!» این سخن «اقرار» محسوب نمی‌شود؛ زیرا صلح با «انکار» سازگار است، لکن اگر بگوید: «بفروش یا تملیکم کن!» اقرار محسوب است.

**مسئله چهارم:** [۳۳۴۹] اگر شخصی لباسی دارد به قیمت بیست دینار و دیگری لباسی دارد به قیمت سی دینار و هر دو باهم «مشتبه» شوند، چنانچه یکی به دیگری «اختیار» صلح بدهد، که یکی را بردارد و دیگری برای او باشد بسیار خوب است و اگر تنگ بگیرد و اختیار صلح ندهد، چنانچه مقصود مالیت باشد هر دو فروخته می‌شود و «قیمت» آن تقسیم می‌گردد و چنانچه مقصود عین باشد راهی به جز «قرعه» وجود ندارد.

**مسئله پنجم:** [۳۳۵۰] اگر شاخه درخت کسی به فضای ملک همسایه برود، راه صلح این است که از مالک بخواهد که شاخه را «قطع» کند و یا «برگرداند» و اگر این راه صلح را قبول نکرد خودش می‌تواند شاخه را قطع کند و چنانچه به صلح راضی باشند حق قطع ندارند.

### احکام صلح (۳)

**مسئله اول:** [۳۳۵۱] اگر دو نفر نزد شخص سومی مبلغی را «امانت» یا «ودیعت» نهاده و شخص امین یا و دعی بدون اینکه تفریط یا افراط کرده باشد قسمتی از این پول تلف شود، چنانچه مبلغ هر دو مساوی بوده مقدار تلف شده بین هر دو بالسویة تقسیم می‌شود، چون نسبت تساوی است.

**مسئله دوم:** [۳۳۵۲] اگر مبلغی امانت یا وديعت «متفاوت» باشد، مثل اینکه از یکی دو درهم و از دیگری یک درهم بوده و مقدار تلف شده یک درهم باشد در اینجا یک درهم نصف می‌شود بین دو نفر در نتیجه به یکی یک و نیم و به دیگری نیم می‌رسد از باب تقسیم به نسبت ودعی و همچنین است در پنج و سه.



**مسئله سوم:** [۳۳۵۳] اگر از نفر اول پنج درهم نزد امین یا ودعی باشد و از دوم چهاردرهم، مبلغ تلف شده سه درهم باشد، صاحب پنج درهم، دو درهم می‌گیرد و صاحب چهار درهم یک درهم و باقی بین‌شان نصف می‌شود، تا سه و نیم به اولی و دونیم به دومی برسد. در هر سه مسئله بحسب عقل تلف به «تناسب مال» بوده ولی از نظر شرع بهترین راه تصالح و تراضی است.

**مسئله چهارم:** [۳۳۵۴] اگر مال «قیمین» باشد، مثل: فرش، حیوان و غیره، یکی تلف شود و امتیاز آن مشکل باشد، بهترین راه «صلح» است و چنانچه به صلح قانع نشوند، «قرعه» کنند.

**مسئله پنجم:** [۳۳۵۵] در باز کردن درب بسوی خانه همسایه یا کوچه و گذاشتن پیش برآمد یا گذاشتن چوب سرتاق را بر دیوار همسایه و یا گذاشتن پیک بسوی همسایه و یا کوچه و امثال اینها، اگر طبق مصالحه باشد همسایه حق پشیمان شدن را ندارد و اگر از باب مصالحه نبود بلکه بر اساس اجازه، ودیعت، امانت و غیر اینها باشد حق پشیمان شدن را دارد.

### جعاله

**مسئله اول:** [۳۳۵۶] «جعاله» قرار دادن عوض معلوم در برابر عمل معلوم یا التزام به آن است، مثل اینکه بگوید: هر کسی حیوانم را برگرداند یا لباسم را بدوزد و یا دیوارم را آباد کند، فلان مبلغ مال او باشد.

**مسئله دوم:** [۳۳۵۷] شخص ملتزم «جاعل» و به عمل کننده «عامل» و به عوض «جُعل» گفته می‌شود و لفظ که التزام را افاده نماید یا «عام» است، نظیر: هر کس و یا «خاص» است نظیر: فلان شخص.

**مسئله سوم:** [۳۳۵۸] جعاله از ایقاعات بوده قبول لازم ندارد، بر خلاف اجاره که از عقود است و نیازمند قبول.

**مسئله چهارم:** [۳۳۵۹] در جعاله قرار دادن جُعل برای کار شخص جاعل شرط نیست بلکه می‌تواند برای شخص دیگری قرار جعاله ببندد و مثل دوختن لباس زید از سوی کسی دیگر.



**مسئله پنجم:** [۳۳۶۰] در جعاله زمانی مستحق عوض می‌شود که عمل را به پایان ببرد، بنابراین اگر حیوان فراری را به منطقه مالک بیاورد ولی تسلیم نکند و حیوان دوباره بگریزد مستحق جعل نمی‌شود.

### شروط صحت جعاله

**مسئله اول:** [۳۳۶۱] جعاله بر کاری صحیح است که «حلال» و «مقصود عقلاء» باشد، بنابراین اگر کاری حرام، لغو یا سفهی باشد، جعاله صحیح نیست، مانند: اذیت انسان مؤمن یا برداشتن سنگی از زمین و یا پریدن از فراز دیواری و امثال اینها.

**مسئله دوم:** [۳۳۶۲] جعاله بر انجام «واجبات عینی» یا «کفایی» صحیح نیست، مانند: خواندن نماز عامل یا دفن اموات و غیره.

**مسئله سوم:** [۳۳۶۳] اگر جعاله را بر «عمل قرار دهد که قبلاً انجام گرفته»، آن عمل بدون جعل و اجرت واقع شده، عامل چیزی را مستحق نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۳۶۴] اگر جعاله را بر «شخص معینی» قرار دهد ولی شخص دیگری آن را انجام دهد، عامل مستحق جعل نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۳۶۵] اگر جعاله را بر «شخص» قرار دهد ولی عامل با قصد قرعه عمل را انجام دهد مستحق جعل نیست و همچنین است حکم انجام عمل از باب خطا یا غفلت و یا عدم تمیز.

### شروط جاعل

**مسئله اول:** [۳۳۶۶] در جاعل «بلوغ» شرط است، بنابراین جعاله اطفال صحیح نیست.

**مسئله دوم:** [۳۳۶۷] در جاعل «عقل» شرط است، بنابراین جعاله مجنون صحیح نیست.

**مسئله سوم:** [۳۳۶۸] در جاعل «رشد» شرط است، بنابراین جعاله سفیه صحیح نیست.





**مسئله چهارم:** [۳۳۶۹] در جاعل «قصد» شرط است، بنابراین جعاله هاذل صحیح نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۳۷۰] در جاعل «اختیار» و عدم حجر شرط است، بنابراین جعاله مُکره و محجور صحیح نیست.

## شروط عامل

**مسئله اول:** [۳۳۷۱] در عامل شرط است که از انجام عمل «تمکن» داشته باشد، بنابراین با عاجز از عمل جعاله صحیح نیست.

**مسئله دوم:** [۳۳۷۲] در عامل شرط است که «مانع عقلی» از انجام عمل نداشته باشد، بنابراین انتقال حیوان مثلاً از یک نقطه دور در مدت یک ثانیه قابل جعاله نیست.

**مسئله سوم:** [۳۳۷۳] در عامل شرط است که «مانع شرعی» از انجام عمل نداشته باشد، بنابراین جاروب مسجد از زن حائض یا جنب قابل جعاله نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۳۷۴] در عامل «نفوذ تصرف» شرط نیست، بنابراین طفل ممیزی که توان انجام عمل را دارد ولو بدون اذن ولی می شود مورد جعاله بود.

**مسئله پنجم:** [۳۳۷۵] در عامل شرط است که مال گمشده جاعل نزد «او» نباشد، بنابراین اگر جاعل بگوید: «هر کس مرا برای پیدا کردن مالم آدرس بدهد برایش چنین و چنان است» در اینجا بر عامل برگرداندن مال واجب است.

## احکام جعاله

**مسئله اول:** [۳۳۷۶] اگر جاعل جعاله‌ی را برای کاری قرار دهد ولی «جماعتی» در آن مشارکت نماید، آن جماعت به تناسب حضور و انجام کار سهیم‌اند.



**مسئله دوم:** [۳۳۷۷] اگر جاعل کاری را برای «شخص معینی» قرار دهد ولی غیرش آن کار را انجام دهد، جعاله از تعیین می افتد و با غیر بالمناصفه شریک می شود، این در جایی است که غیر را قبلاً نفی نکرده باشد و الا مستحق نیست.

**مسئله سوم:** [۳۳۷۸] جعاله قبل از تمامیت عملی از هر دو طرف «جائز» است، بعد از تلبس و شروع به عمل می تواند انصراف حاصل نماید، چنانچه جاعل هم می تواند فسخ نماید.

**مسئله چهارم:** [۳۳۷۹] اگر فاعل «مقداری» از کار را انجام داد ولی فسخ از طرف جاعل صورت گرفت به مقدار عمل انجام شده اجرت المثل را مستحق است.

**مسئله پنجم:** [۳۳۸۰] اگر کار طوری است که نمی شود در «وسط» رها کرد، مثل: عمل چشم و غیره، عامل در نصف کار مستحق مقدار کارش نیست.

### احکام جعاله (۲)

**مسئله اول:** [۳۳۸۱] اگر جعاله «باطل» باشد بخاطر جهالت غیر مغتفر، عامل اجرت المثل را مستحق است.

**مسئله دوم:** [۳۳۸۲] اگر کسی را راهنمایی کند برای گمشده‌یی که «ضایع شده»، فقط می تواند شیرینی قرار دهند نه جعاله‌ی شرعیّه.

**مسئله سوم:** [۳۳۸۳] اگر عامل کار را در جای رها سازد که موجب ضرر به جاعل شود، عامل ضامن ضرر می باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۳۸۴] اگر مخبری «خبر» دهد که بر فلان کار جعاله‌ای قرار داده شده و عامل اعتماد نموده اقدام به عمل کند و بعداً معلوم شود که مخبر دروغ گفته، نه مخبر و نه جاعل مکلف به پرداخت جعاله می باشند، ولی اجرت عمل به دوش مخبر است در صورتی که از قول او اطمینان می شد.



**مسئله پنجم:** [۳۳۸۵] اگر کسی را موظف کند برای «دالت» بر طعام هوتلی مثلاً یا کار دیگری و او را درصدی دهد، اجرت جائز است.

### عاریة

**مسئله اول:** [۳۳۸۶] «عاریة» عبارت است از: مسلط ساختن شخص یا اشخاصی را بر «عین» غرض نفع بردن از آن بدون اجرت، عاریة دهند را «مُعیر» و عاریة گیرنده را «مستعیر» و خود کار را «عاریة» گویند.

**مسئله دوم:** [۳۳۸۷] عاریة از «عقود» بوده ایجاب و قبول در آن شرط است و ایجاب آن به هر لفظی که معنی فوق را برساند صحیح است، مانند: عاریة دادم، بگیر، استفاده کن و امثال اینها و قبول آن نیز به هر لفظی که رضایت را افاده کند، صورت می گیرد و حتی با «معاطات» نیز عاریة محقق می شود.

**مسئله سوم:** [۳۳۸۸] عقد عاریة از هر دو طرف «جائز» است، بنابراین معیر می تواند هر لحظه که بخواهد رجوع کند و مستعیر می تواند هر لحظه که بخواهد رد نماید، آلا جایی که مستلزم حرام شود، مثل زمینی که عاریة داده شده برای دفن و میت نیز در آن دفن شده باشد رجوع جائز نیست، زیرا؛ نبش قبر حرام است.

**مسئله چهارم:** [۳۳۸۹] عاریة به «مرگ» معیر یا «زوال سلطنت» آن چون: جنون، سفاهت، اغماء و غیره باطل می شود.

**مسئله پنجم:** [۳۳۹۰] در عاریة «تعیین» عین شرط نیست، پس اگر بگوید: یکی از این دو چیز را بردار و استفاده کن، صحیح است.

### احکام عاریة

**مسئله اول:** [۳۳۹۱] در عین مستعار شرط است که منفعت آن «حلال» باشد و در عین حال عین «فانی» نشود، مانند: زمین، سرای، ذکان، حیوان، لباس، کتاب، کالا و حتی سگ شکاری، قوچ برای



نسل گیری و امثال این‌ها، بنابراین عاریه دادن اسباب لهو و ظروف طلا و نقره صحیح نیست و همچنان عاریه دادن نان، روغن و مطلق خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها جایز نیست.

**مسئله دوم:** [۳۳۹۲] بر مستعیر واجب است که به «نوع» و «مقدار» مستعار اقتضار نماید، بنابراین تعدی جائز نیست، در صورت تعدی چنانچه ضرری بر معیر وارد شود مستعیر ضرر را ضامن است.

**مسئله سوم:** [۳۳۹۳] اگر زمینی را برای غرس یا زرع عاریه دهد و مستعیر در آنجا زرع و غرس را انجام دهد ولی معیر از عاریه‌اش «رجوع» کند، در این صورت اگر مستعیر قلع نماید، بایستی تاوان آن را معیر بپردازد و اگر باقی بگذارد می‌تواند اجرت بگیرد؛ اما احتمال جواز الزام بدون ارش وجود دارد، بهتر است مصالح کنند.

**مسئله چهارم:** [۳۳۹۴] عین مستعاره در دست مستعیر «امانت شرعی» است، چنانچه افراط و تفریط نکند در صورت تلف ضامن نیست ولی اگر ضمانت را «شرط» کند ضامن است حتی بدون افراط و تفریط.

**مسئله پنجم:** [۳۳۹۵] اگر حیوان عاریه داده شده را به مالک یا وکیل یا ولی او برگرداند، ذمه‌اش بری است، ولی اگر به طویله‌اش داخل نماید و درب آن را ببندد و لکن مالک خبر نباشد، چنانچه تلف شود ضامن است.

## حجر

**مسئله اول:** [۳۳۹۶] حجر به معنی منع شرعی است و از اسباب مانند: صغارت، سفاهت، افلاس و مرض موت ایجاد می‌شود. بنابراین این چهار طایفه که عبارت باشند از: اطفال، سفهاء، مفلس‌ها و بیمارانی که از همان مرض می‌میرند ممنوعیت شرعی دارند.

**مسئله دوم:** [۳۳۹۷] این چهار طایفه که اصطلاحاً محجور علیهم گفته می‌شوند از تصرفات مانند: بیع، صلح، هبه، اقرض، اجاره، ایداع، اعاره، و امثال اینها محجور بوده نفوذ ندارند.

**مسئله سوم:** [۳۳۹۸] این چهار طایفه همان طور که در قبال مال خودشان محجوریت دارند در قبال ذمه‌شان نیز ممنوعیت دارند، بنابراین نمی‌توانند اموری مانند: اقتراض، بیع و شراء در ذمه، سلّم و نسیه، ازدواج و طلاق را ترتیب دهند.

**مسئله چهارم:** [۳۳۹۹] این چهار طایفه را باید کسی یا کسانی قیومیت و ولایت نمایند، مانند: پدر، جد و اجداد پدری، حاکم شرع، عدول مومنین و وصی هر کدام در مورد خودشان که بعداً بحث می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۴۰۰] افرادی مانند: مجانین، مغمی‌علیهم و سکران به این چهار طایفه ملحق می‌شوند که تصرفات‌شان بدون اولیاء یا اذن آنان نافذ نیست.

### حجر اطفال

**مسئله اول:** [۳۴۰۱] ممنوعیت اطفال در اشیاء خطیره است ولی در اشیاء غیر خطیره مانند: خرید و فروش تخم مرغ، خودکار و نظایر اینها در باب بیع و همچنان در باب وصیت برای اطفال ده سال به بالا جایز است که اینها مستثنیات گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۴۰۲] در ولایت اب و جد برای اطفال عدالت شرط نیست حتی با فسق آن دو نوبت به ولایت حاکم شرع نمی‌رسد ولی اگر احتمال ضرر برود حاکم عزل آن دو را حق دارد.

**مسئله سوم:** [۳۴۰۳] اب و جد در ولایت بر اطفال مستقل می‌باشند هر کدام‌شان زودتر تصرف نمود همان نافذ بوده تصرف لاحق لغو است، یعنی ملاک تصرف سابق است و چنانچه مقارن هم تصرفات نمایند برخی تصرف جد را مقدم دانسته و برخی تصرف اب را و برخی هم هر دو را باطل می‌داند، لکن احوط وجه اول است.

**مسئله چهارم:** [۳۴۰۴] در ولایت اطفال فرق بین جد قریب و جد بعید نیست هر کدام‌شان همراه اب ولایت دارند، لکن حدود تصرفات‌شان نفع اطفال و مصلحت و غبطه آنهاست بدون اسراف و تبذیر بناءً تصرفات خود آنها نافذ نیست.



**مسئله پنجم:** [۳۴۰۵] چنانچه ولی انفاق متعارف و لایق را بر اطفال ادعا نماید ولی اطفال بعد از بلوغ اصل انفاق و یا کیفیت آن را انکار نماید قول ولی مقدم است با قسم و بر اطفال بینة است.

### رشد و بلوغ

**مسئله اول:** [۳۴۰۶] دوره صغارت اطفال در دختران نه سال قمری بنا بر مشهور قدما و دوازده سال تمام قمری بنا بر اقوال متأخرین و در پسران پانزده سال تمام قمری بوده نظر بنده نیز نظر متأخرین است.

**مسئله دوم:** [۳۴۰۷] بلوغ پسران غیر از سن روئیدن موی درشت در زیر شکم و پشت عورت و خروج منی بر اثر احتلام در حال بیداری یا خواب و یا بر اثر جماع و دوره صغارت دختران تا دیدن عادت ماهوار است.

**مسئله سوم:** [۳۴۰۸] دوره صغارت تنها با مشاهده شدن علائم بلوغ تمام نمی شود بلکه رسیدن به رشد عقلی نیز شرط است و رشد زمانی محقق است که طی آزمایشی امتحان خود را ضمن معامله در پسران و امور درون خانه در دختران به اثبات برسانند، در آن صورت حجر تمام رفع می شود.

**مسئله چهارم:** [۳۴۰۹] اطفال در جمع آوری هیزم تر یا خشک و علوفه جات و یا سایر مباحات با نیت مالک شدن، مالک آنها می شود و همچنان در انجام دادن عمل جعاله مالک جعل می شود ولو اینکه ولی اذن نداده باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۴۱۰] اولیاء نسبی اطفال چون اب و جد می توانند کسی را قیم اطفال قرار دهند و می توانند سرپرستی را به وصی شان قرار دهند و با بودن قیم یا وصی آنها نوبت به ولایت حاکم شرع نمی رسد.

### اختیارات ولی

**مسئله اول:** [۳۴۱۱] برای ولی جایز است که مال صغیر را مضاربه دهند به شرط اینکه عامل شخص امین و ثقة باشد، در غیر این صورت ولی ضامن است.

**مسئله دوم:** [۳۴۱۲] برای ولی جایز است که زمین صغیر را با رعایت مصلحت و حاجت بفروش برساند و حاکم آن را تسجیل و ثبت نماید بدون اینکه مصلحت فروش نزدش ثابت شود، اما غیر از اب



و جد مانند: وصی یا قیم آن دو بر صغیر در صورت ثبوت مصلحت حاکم حق تسجیل دارد نه در غیر آن ولی اقرب تسجیل است.

**مسئله سوم:** [۳۴۱۳] چنانچه از صغیر مالی نزد کسی باشد، ولی می‌تواند آن را به بعض مال طبق مصلحت مصالحه نماید لکن مصالح بقیه مال حلال نیست، اما ولی حق اسقاط ندارد.

**مسئله چهارم:** [۳۴۱۴] چنانچه صغیر ولی دم باشد ولی می‌تواند قصاص را تبدیل به دیه نموده و دیه را هم به بعض طبق مصلحت مصالحه نماید، لکن بعد از بلوغ و رشد می‌تواند دیه را پس داده طرف را قصاص نماید و می‌تواند مصالحه ولی را امضاء نماید.

**مسئله پنجم:** [۳۴۱۵] مجنون به صغیر ملحق می‌شود ولی اگر جنون بعد از بلوغ و رشد عارض شود اقرب این است که ولایت آن بر عهده حاکم است نه بر عهده اب و جد، اگر چه احوط توافق اب و جد با حاکم است.

### حجر سفهاء

**مسئله اول:** [۳۴۱۶] سفیه به کسی گفته می‌شود که نفع و ضرر خود را متوجه نیست و دخل و خرج خود را نمی‌فهمد و جلو غبن و خدعه را گرفته نمی‌تواند، روی هم رفته کسی که از سلک عرف و عقلا خارج است به او سفیه گفته می‌شود و سفیه شرعاً از تصرّفات مالی مانند صغیر ممنوع است.

**مسئله دوم:** [۳۴۱۷] ولایت سفیه بر اب و جد پدری یا وصی آن دو می‌باشد و چنانچه سفاهت او متصل به صغارتش نبوده بعداً عارض شده باشد، ولایتش به حاکم شرع است.

**مسئله سوم:** [۳۴۱۸] سفیه همانگونه که از تصرّفات «مالیه» مانند: بیع، صلح، اجاره، هبه، ایداع، عاریه، و امثالش ممنوع است از «تعهدات ذمیّه» مانند: اقتراض، ضمانت، بیع و شراء در ذمه به سلم و نسبه، اجاره نفسش، جعله نفسش و امثال آن ممنوع است.

**مسئله چهارم:** [۳۴۱۹] اگر سفیه حق قصاص داشته باشد می‌تواند از قصاص عفو نماید؛ اما از دیه و ارش عفو نمی‌تواند؛ زیرا امر هر دو مالی است چنانکه در اقرار به سرقت، مال ثابت نمی‌شود لکن قطع ثابت می‌شود.



**مسئله پنجم:** [۳۴۲۰] تمام اقرارات سفیه که متعلق به مال نباشد پذیرفته می‌شود، مانند: قصاص، نسب و امثالش، لکن در نفقه که از لوازم مالی نسب و دیه و ارش که از لوازم مالی قصاص است پذیرفته نیست.

### اختیارات سفیه

**مسئله اول:** [۳۴۲۱] معنی عدم نفوذ سفیه عدم استقلال اوست، چنانچه به اذن ولی یا اجازه او کاری انجام دهد صحیح و نافذ است.

**مسئله دوم:** [۳۴۲۲] نکاح سفیه بدون اذن یا اجازه ولی صحیح نیست، لکن طلاق،ظهار و خلع سفیه صحیح است.

**مسئله سوم:** [۳۴۲۳] اگر سفیه کسی را وکیل بگیرد در بیع، هبه یا اجاره مثلاً وکیل گرفتن او صحیح است هم در اصل بیع و هم در اجرای صیغه.

**مسئله چهارم:** [۳۴۲۴] اگر سفیه قسم بخورد و یا نذر نماید چه بر ترک چیزی یا فعل چیزی به شرطی که متعلق مال نباشد منعقد می‌شود و چنانچه تخلف نماید کفاره حنث قسم و ترک نذر را بدهد.

**مسئله پنجم:** [۳۴۲۵] چنانچه سفیه کاری انجام دهد که موجب کفاره باشد، مانند: قتل خطا یا افطار روزه رمضان یا شکار در حج و امثال اینها کفاره بر سفیه واجب است، لکن کفاره غیر مالیه بدهد مانند صوم و چنانچه بر صوم قادر نباشد کفاره مالیه هم واجب می‌شود.

### احکام سفیه

**مسئله اول:** [۳۴۲۶] اگر کسی و دیعه‌ای نزد سفیه بگذارد و سفیه آن را اتلاف نماید ضامن است، چه شخص مودع عالم باشد به سفاهت سفیه یا خیر و اگر خود به خود تلف شود، سفیه ضامن نیست مگر با تفریط او در حفظ و دیعه.

**مسئله دوم:** [۳۴۲۷] مال سفیه زمانی تسلیم وی می‌شود که رشد کامل حاصل شده باشد و اگر رشد معلوم نباشد آزمایش صورت می‌گیرد، اگر سفیه مرد است به کار مردانه و اگر سفیه زن است به کار زنانه تا دقت، زیرکی و هوشیاری وی معلوم شود، آنچه در مسئله صغیر گفتیم.



**مسئله سوم:** [۳۴۲۸] اگر ولی اطلاع حاصل نماید که سفیه معامله‌ای انجام داده و مصلحت را در اجازه نبیند چنانچه فقط عقد خوانده شده ملغی است و چنانچه تسلیم و تسلّم انجام گرفته مال هر کدام را به هر کدام بر می‌گرداند، و چنانچه سفیه تلف کرده باشد مثل یا قیمت آن را ضامن است.

**مسئله چهارم:** [۳۴۲۹] در اقتراض سفیه نیز حکم بیع و شراء جاری است که در صورت اتلاف سفیه ضامن است و در تلف خود به خودی با تفریط ضامن است و بدون تفریط ضامن نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۴۳۰] اگر رشد سفیه یاصبی قبل از بلوغ احتمال داده شود اختیار قبل از بلوغ واجب است اما تسلیم مال تا بلوغ معطل می‌ماند و چنانچه بعد از بلوغ مدتی رشد سفیه یاصبی احراز نشود باز هم تسلیم مال معطل می‌ماند.

### حجر مرض موت

**مسئله اول:** [۳۴۳۱] مریضی که مرضش اتصال به موت ندارد مثل انسان سالم تمام تصرفاتش در اموال و دست داشته‌هایش به هر مقدار و به هر کیفیت که بخواهد نافذ است، الا در باب وصیت که مازاد بر ثلث منوط به اجازه ورثه است، در این مسئله اشکال و اختلافی نیست.

**مسئله دوم:** [۳۴۳۲] مریضی که مرضش اتصال به موت دارد و صایایش بر مازاد از ثلث نافذ نیست، در این مسئله هم اشکال و اختلاف نیست.

**مسئله سوم:** [۳۴۳۳] سایر تصرفات مریض که مرضش متصل به موت است از قبیل: «عقود معاوضیه» چون: بیع، اجاره، باز هم بی‌اشکال است و نیز در «انتفاعات» چون: اکل، شرب، انفاق بر خود یا به نان خورهایش و مهمان و هر آنچه مربوط شئونات و اعتبارات اجتماعی اوست بلاشکال است.

**مسئله چهارم:** [۳۴۳۴] اما تصرفات تبرّعیه مریض در حال موت که از آن به «منجزات» تعبیر می‌نمایند، مانند: هبه، وقف، صدقه، ابراء، صلح بغیر عوض و هر آنچه مقابله با مال نمی‌شود و در آن اضرار به ورثه است محل اشکال و خلاف است.

**مسئله پنجم:** [۳۴۳۵] در «تصرفات تبرّعیه» مریض مشرف به موت نه به نحو وصیت یا «منجزات» یک قول بر نفوذ و صحّت است مطلقاً ولو از مقدار ثلث بیشتر باشد و حتی برای ورثه چیزی باقی نماند



و قول دیگر نفوذ بر مقدار ثلث است و زیادت از آن متوقف بر اذن ورثه است، اقوی اول است. پس حجر هذا اتفاقی نیست.

### اقرارات مریض

**مسئله اول:** [۳۴۳۶] مریضی که از مرضش می‌میرد «واجبات مالیه» آن مانند: خمس، زکات، و کفارات از اصل ترکه خارج می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۴۳۷] اقرارات یک چنین مریض چه برای بعض ورثه چه برای اجنبی مادامی که مأمون از اتهام باشد نافذ است حتی بر بیشتر از ثلث، ولی اگر مأمون نیست، مثلاً امارات ظنیه باشد به اضرار و کذب ادعایش به دلیل عداوتی که بین مریض و سایر ورثه بوده یا حب شدید به متصرفه داشته بیشتر از ثلث نافذ نیست.

**مسئله سوم:** [۳۴۳۸] اگر حال مریض یعنی مقرر معلوم نباشد که متهم است یا خیر؟ اقوی عدم نفوذ اقرار آن بیشتر از ثلث است ولی احوط تصالح است بین ورثه و مقررله.

**مسئله چهارم:** [۳۴۳۹] ثلث در اقرارات یک چنین مریض از مجموع ترکه در زمان مرگ است اعم از عین، دین، منفعت، حتی که در مقابلش مال بذل می‌شود، مانند: حق تحجیر یا امتیاز شرکت.

**مسئله پنجم:** [۳۴۴۰] آیا دیه‌ای که مریض این چنینی مستحق است از مجموع ترکه محسوب است و به آن ضمیمه می‌شود یا خیر؟ اقوی اول است.

### حجر افلاس

**مسئله اول:** [۳۴۴۱] کسی که دیونش از اموال موجودیش زیادت باشد، یعنی: اموالش دیونش را کفایت نکند شرعاً مفلس گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۴۴۲] افلاس با چهار شرط محقق می‌شود: یکی این که: دیونش «شرعاً» ثابت باشد.

**مسئله سوم:** [۳۴۴۳] دوم اینکه: اموالش سوای مستثنیات دین از عروض و نقود و منافع و دیون از بدهکاری‌هایش «قاصر» باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۴۴۴] سوم اینکه: دیون «حاله» باشد، یعنی وقت‌شان رسیده باشد نه مؤجله که وقت‌شان نرسیده باشد.



**مسئله پنجم:** [۳۴۴۵] چهارم اینکه: طلبکاران تماماً یا بعضاً به «حاکم» رجوع نمایند و از او حجر مدیون را بخواهد ولی خودشان حق حجر او را ندارند.

### احکام مفلس

**مسئله اول:** [۳۴۴۶] مفلس بعد از حکم حجر توسط حاکم حق تصرف ابتدائی را در اموالش ندارد، اما تصرفات غیر ابتدائی را می‌تواند مثل اینکه: سابقاً چیزی را به خیار خریده باشد اکنون که محجور شده است حق خیارش باقی است می‌تواند معامله را امضا یا فسخ نماید.

**مسئله دوم:** [۳۴۴۷] اگر مفلس بر کسی قبل از حکم حجر، حق مالی بر غیر داشته باشد، اکنون که محجور شده است نمی‌تواند ابراء یا اسقاط نماید، چه کلاً چه بعضاً.

**مسئله سوم:** [۳۴۴۸] اگر برای مفلس اموالی جدیداً پیدا شود چه بدون اختیار مانند: میراث یا به اختیار مانند: احتطاب، احتشاب، اصطیاد، قبول وصیت یا هبه و امثال اینها اگر چه محل اختلاف است لکن اقوی شمول حجر است این اموال را.

**مسئله چهارم:** [۳۴۴۹] اگر در بین مال مفلس عینی باشد که آن را در ذمه خریده و بایع خیار داشته باشد که بتواند بیع را فسخ و عین مال را اخذ نماید در اینجا بایع مخیر است که یا با طلبکاران شریک شود به نسبت پولش و یا فسخ نماید.

**مسئله پنجم:** [۳۴۵۰] اگر عین از مستثنیات دین باشد، بایع حق رجوع از معامله را ندارد، در این صورت باید با طلبکاران شریک شود.



# مسائل ارث







## اسباب ارث

**مسئله اول:** [۳۴۵۱] اسباب ارث دو چیز است: یکی «سبب» و دیگری «نسب» که در جایش توضیح می‌دهیم.

**مسئله دوم:** [۳۴۵۲] کسانی که از طریق «سبب» ارث می‌برند دو گونه‌اند: یکی «زوجیت» و دیگری «ولاء» و ولاء بنوبه خودش سه قسم است: «ولاء عتق»، «ولاء ضمان جریره» و «ولاء امامت» که هر کدام در جایش روشن می‌شود.

**مسئله سوم:** [۳۴۵۳] کسانی که از طریق «نسب» ارث می‌برند سه طبقه‌اند: طبقه اول: «پدر»، «مادر» و «اولاد» هر چه پایین بروند.

**مسئله چهارم:** [۳۴۵۴] طبقه دوم: جد (پدر بزرگ) و جدّه (مادر بزرگ) است هر چه بالا برود و همچنان «برادر»، «خواهر» و «اولاد» آنهاست هر چه پایین بروند.

**مسئله پنجم:** [۳۴۵۵] طبقه سوم: «کاکا»، «عمّه»، «خال (دایی-ماما)» و خاله است هر چه بالا برود و «اولاد» آنهاست هر چه پایین بروند.

## اقسام ارث

**مسئله اول:** [۳۴۵۶] کسانی هستند که «فقط به فرض» ارث می‌برند، مانند: «زوجه» که زیاده به او بر نمی‌گردد و فرض در قرآن کریم مشخص شده که در جایش توضیح می‌دهیم.

**مسئله دوم:** [۳۴۵۷] کسانی هستند که «همیشه به فرض» ارث می‌برند و گاهی به «ردّ» مانند: «مادر» که در جایش توضیح می‌دهیم.

**مسئله سوم:** [۳۴۵۸] کسانی هستند که «فقط به قرابت» ارث می‌برند مانند: «پسر» و قرابت عبارت از «بستگان» یا «نزدیکان» میت است که در جایش توضیح می‌دهیم.

**مسئله چهارم:** [۳۴۵۹] کسانی هستند که نه به «قرابت» ارث می‌برند و نه به «فرض» بلکه از طریق «ولاء» ارث می‌برند، هر چند که امروزه موضوعیت ندارد.



**مسئله پنجم:** [۳۴۶۰] کسانی هستند که یک بار به «فرض» و یک بار به «قربان» ارث می‌برند، مانند: «پدر» که در جایش توضیح می‌دهیم.

### فروض شش گانه

**مسئله اول:** [۳۴۶۱] «فرض» در قرآن کریم «سهمی» است که برای ورثه «معین» شده است و عبارت از «شش طایفه» اند که اجمالش را ذکر می‌کنیم.

**مسئله دوم:** [۳۴۶۲] طایفه اول: «نصف برها» هستند، مانند: بنت واحده (یک دختر) که پسر با او نباشد «خواهر ابوینی» یا ابی فقط که برادر با او نباشد و «زوج» که اولاد از زوجه اش نباشد.

**مسئله سوم:** [۳۴۶۳] طایفه دوم: «ربع برها» هستند، مانند: «زوج» با بودن اولاد از همسرش و «زوجه» با نبود اولاد از شوهرش.

**مسئله چهارم:** [۳۴۶۴] طایفه سوم: «ثمن برها» هستند، مانند: «زوجه» با بودن اولاد از شوهرش و طایفه چهارم: «ثلث برها» هستند، مانند: «مادر» با نبود فرزند یا برادر برای میت و «برادر و خواهر امی» در صورتی که متعدد باشند.

**مسئله پنجم:** [۳۴۶۵] طایفه پنجم: «سدس برها» هستند، مانند: «پدر» و «مادر» با بودن فرزند برای میت و «برادر امی» یا «خواهر امی» در صورتی که تنها باشند، طایفه ششم: «دو ثلث برها» هستند، مانند: «دو دختر» یا بیشتر و «دو خواهر» یا بیشتر، ابوینی یا ابی فقط.

### مسائل طبقه اول

**مسئله اول:** [۳۴۶۶] در طبقه اول که پدران (پدر و مادر) و فرزندان (دختر و پسر) می‌باشند هر چه پایین بروند (اولاد اولاد) اگر از میت «فقط پدر» مانده باشد تمام ماترک مال اوست و اگر «فقط مادر» مانده باشد، «ثلث» از باب فرض و بقیه از باب «رد» مال اوست.

**مسئله دوم:** [۳۴۶۷] اگر از طبقه اول پدر و مادر هر دو مانده باشند و کسی دیگر با آنها شریک نباشد، «ثلث» از باب فرض به مادر می‌رسد و بقیه مال پدر است.





**مسئله سوّم:** [۳۴۶۸] در مسئله دوّم اگر مادر حاجب داشته باشد، مثل دو برادر یا چهار خواهر برای میّت که مانع ثلث بردن مادر می‌شود، که در این صورت «سدس» مال مادر است و بقیّه مال پدر.

**مسئله چهارم:** [۳۴۶۹] در مسئله دوّم که مادر حاجب دارد و حاجبش «زوج» باشد نصف ارث مال حاجب است و اگر «زوجه» باشد ربع مال اوست.

**مسئله پنجم:** [۳۴۷۰] اگر از طبقه اوّل فقط یک پسر مانده باشد تمام ماترک مال اوست و اگر فقط یک دختر مانده باشد باز هم تمام ماترک مال اوست، لکن نصف از باب «فرض» و بقیه از باب «ردّ».

### مسائل طبقه اوّل (۲)

**مسئله اوّل:** [۳۴۷۱] اگر از طبقه اوّل «چند پسر» مانده باشد، ماترک بطور مساوی بین شان تقسیم می‌شود و اگر «چند دختر» مانده باشد، دو ثلث از باب فرض و بقیه از باب «ردّ» مال آنهاست.

**مسئله دوّم:** [۳۴۷۲] اگر از طبقه اوّل «پسر و دختر» با هم مانده باشند، پسر دو سهم و دختر یک سهم می‌برد، همچنان اگر «پسران» و «دختران» مانده باشند تمام ماترک ﴿...لِلذَكَرِ مِثْلَ حَظِّ الْأُنثِيَّاتِ...﴾<sup>۱</sup> مال آنهاست.

**مسئله سوّم:** [۳۴۷۳] اگر از طبقه اوّل، «پدر و مادر» با «یک پسر» مانده باشند، دو ششم مال والدین و بقیّه مال پسر است و همچنان اگر همراه والدین «چند پسر» مانده باشد حکم همان بوده، تقسیم بین پسران مساویانه است.

**مسئله چهارم:** [۳۴۷۴] اگر از طبقه اوّل والدین با «چند دختر» مانده باشند، دو ششم مال والدین و بقیّه مال دختران است بطور مساویانه، اگر «دختر و پسر» مانده باشند، سهم پسر دو برابر سهم دختر است.

**مسئله پنجم:** [۳۴۷۵] بر سهم مادر و پدر نقصی وارد نمی‌شود چه با «یک پسر» یا «یک دختر» جمع شوند یا با «چند دختر» و «چند پسر» و یا با «یک دختر و پسر» فرقی نمی‌کند.



### مسائل طبقه اول (۳)

**مسئله اول:** [۳۴۷۶] اگر از طبقه اول «یکی» از والدین با «شوهر» و «یک دختر» مانده باشند، نصف مال دختر، یک چهارم مال شوهر، یک ششم مال یکی از والدین و یک سهم باقی مانده به دختر یکی از والدین مطابق فروض شان برمی گردد نه به شوهر؛ چون مجموع سهام دوازده می شود  $(\frac{3}{12} + \frac{2}{12} + \frac{6}{12})$  چون  $(6+2+3=1+11=12)$  می شود.

**مسئله دوم:** [۳۴۷۷] در مسئله اول اگر با «یکی» از والدین «زوجه» و «دو» یا «چند دختر» مانده باشند، یک هشتم مال همسر، یک ششم مال یکی از والدین، دو ثلث مال دو دختر یا چند دختر و یک سهم باقی مانده به یکی از والدین و دختران مطابق فروض شان برمی گردد نه به زوجه؛ چون مجموع سهام بیست و چهار می شود  $(\frac{3}{24} + \frac{16}{24} + \frac{4}{24})$  چون:  $24=1+23+3+16+4$  می شود.

**مسئله سوم:** [۳۴۷۸] اگر از طبقه اول، «والدین» با «یک دختر» و «شوهر» مانده باشند، دوششم مال والدین، یک چهارم مال شوهر و پنج سهم باقی مانده مال دختر است؛ چون مجموع سهام دوازده می شود  $(\frac{5}{12} + \frac{3}{12} + \frac{4}{12})$  و از سهم دختر نصف سدس  $(\frac{1}{12})$  کم می شود، چون فرض دختر در حقیقت نصف بود  $(\frac{2}{12})$ .

**مسئله چهارم:** [۳۴۷۹] اگر از طبقه اول، «والدین» با «یک پسر» و «شوهر» مانده باشند، باز حکم همان است که سهم پسر پنج سهم است از دوازده سهم.

**مسئله پنجم:** [۳۴۸۰] در مسئله دوم و چهارم همین حکم است؛ اگر به جای یک دختر دو دختر و به جای یک پسر دو پسر مانده باشند.

### مسائل طبقه اول (۴)

**مسئله اول:** [۳۴۸۱] اگر از طبقه اول، «والدین»، «زوجه» و «دو دختر» مانده باشند، یک هشتم مال زن، دوششم مال والدین و سیزده سهم باقی مانده مال دو دختر است؛ چون مجموع سهام بیست و چهار



می شود  $(\frac{3}{24}$  و  $\frac{1}{24}$  و  $\frac{13}{24}$ )، سه سهم از دخترها کم می شود، چون در حقیقت فرض دخترها دو ثلث است  $(\frac{16}{24})$ .

**مسئله دوّم:** [۳۴۸۲] در مسئله اوّل اگر بجای دو دختر بیشتر هم باشند، حکم فرق نمی کند و همان سه سهم کم می شود چون فرض «بتان فصاعداً» در اصطلاح فقهاء دو ثلث است.

**مسئله سوّم:** [۳۴۸۳] در مسئله اوّل اگر بجای دو دختر یک دختر باشد، نه تنها کم نمی شود که چهارششم  $(\frac{1}{4})$  زیاد می شود که دوپنجم آن به والدین و سه پنجم آن به دختر برمی گردد.

**مسئله چهارم:** [۳۴۸۴] اگر از طبقه اوّل اولاد نمانده باشد، اولاد آنها (نوه) بجای شان ارث می برد و نوبت به طبقه دوّم نمی رسد.

**مسئله پنجم:** [۳۴۸۵] اگر اولاد اولاد از پسر باشد، سهم پسر و اگر از دختر باشد، سهم دختر را می برد، که در اوّلی دوثلث و در دوّمی یک ثلث می باشد و بین آنها نیز ﴿...لِلذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ...﴾<sup>۱</sup> تقسیم می شود.

### مسائل طبقه اوّل (۵)

**مسئله اوّل:** [۳۴۸۶] اگر از میّت فرزندی مانده باشد، دختر باشد یا پسر فرقی ندارد، اولاد اولاد (نوه) ارث نمی برد.

**مسئله دوّم:** [۳۴۸۷] اگر از میّت فرزند نمانده، لکن نوه مانده باشد دختر باشد یا پسر فرقی ندارد، فرزند آنها ارث نمی برد.

**مسئله سوّم:** [۳۴۸۸] اگر از میّت نوهی پسری ماند باشد، همرا با پدر و مادر، سهم والدین متوفی یک ششم و بقیه مال نوه است.



**مسئله چهارم:** [۳۴۸۹] اگر از میّت نوهی دختری مانده باشد، همراه با پدر و مادر، سهم والدین متوفی دوششم و سهم نوه دختری نصف است و یک ششم باقی مانده به همه برمی گردد، البته مطابق سهم هر کدام.

**مسئله پنجم:** [۳۴۹۰] اگر از میّت والدین باشند با جدّ و جدّه، هر چند وارث والدین اند، لکن به جدّ و جدّه هم بنابر احوط بدهد که اصطلاحاً «طعمه» گفته می شود.

### مسائل طبقه دوّم

**مسئله اول:** [۳۴۹۱] طبقه دوّم در صورتی ارث می برد که از طبقه اوّل یک نفر هم نمانده باشد، و الاّ مانع ارث است.

**مسئله دوّم:** [۳۴۹۲] اگر از طبقه دوّم فقط «یک» برادر یا «یک» خواهر «ابوینی» مانده باشد تمام ماترک حق اوست.

**مسئله سوّم:** [۳۴۹۳] اگر از طبقه دوّم «چند» برادر یا «چند» خواهر «ابوینی» مانده باشند، ماترک بین آنان بطور مساویانه تقسیم می شود.

**مسئله چهارم:** [۳۴۹۴] اگر از طبقه دوّم برادر و خواهر «ابوینی» با هم مانده باشند ماترک بین شان ﴿...لِلَّذَكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ...﴾ تقسیم می شود.

**مسئله پنجم:** [۳۴۹۵] اگر از طبقه دوّم برادر و خواهر نمانده لکن «فرزندان» آنها مانده باشند مطابق حق مورث شان سهم برده، احکام چهار مسئله فوق بر آنها جاری می شود، که اولاد خواهر سهم مادرشان و اولاد برادر سهم پدرشان را می برند.

### مسائل طبقه دوّم (۲)

**مسئله اول:** [۳۴۹۶] اگر از طبقه دوّم فقط «یک» خواهر یا برادر «امی» مانده باشد تمام ماترک مال اوست، یک ششم از باب فرض و بقیّه از باب ردّ.

**مسئله دوّم:** [۳۴۹۷] اگر از طبقه دوّم «چند» خواهر امّی یا برادر «امّی» جداگانه مانده باشند ماترک

بین شان بطور مساویانه تقسیم می شود نه ﴿...لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ...﴾.

**مسئله سوّم:** [۳۴۹۸] اگر از طبقه دوّم برادر «امّی» و خواهر «امّی» باهم مانده باشند، ماترک باز هم

بین شان بالسویّه تقسیم می شود نه ﴿...لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ...﴾.

**مسئله چهارم:** [۳۴۹۹] اگر از طبقه دوّم خواهر یا برادر «ابّی» مانده باشد، تنها یا با هم، حکم سه

مسئله فوق را داشته، مثل سهم «امّی» است.

**مسئله پنجم:** [۳۵۰۰] اگر از طبقه دوّم نه ابّی باشد و نه امّی، «فرزندان» آنها سهم پدران شان را

می برند مطابق احکامی که گفته شد.

### مسائل طبقه دوّم (۳)

**مسئله اوّل:** [۳۵۰۱] اگر از طبقه دوّم یک خواهر یا برادر «ابوینی» یا «ابّی» فقط مانده باشد، تمام

ماترک مال اوست.

**مسئله دوّم:** [۳۵۰۲] اگر از طبقه دوّم خواهر یا برادر «ابوینی» مانده باشد همراه با خواهر یا برادر

«ابّی»، ارثیه به ابّی نمی رسد و اگر فقط ابّی مانده باشد، تمام ماترک مال اوست.

**مسئله سوّم:** [۳۵۰۳] اگر از طبقه دوّم خواهر یا برادر «ابوینی» مانده باشند همراه با خواهر یا برادر

امّی، یک ششم مال امّی و بقیه مال ابوینی است.

**مسئله چهارم:** [۳۵۰۴] اگر از طبقه دوّم چند خواهر یا برادر «ابوینی» ماند باشند همراه با چند خواهر

یا برادر «امّی»، ثلث مال امّی و بقیه مال ابوینی است.

**مسئله پنجم:** [۳۵۰۵] اگر از طبقه دوّم خواهر و برادر ابّی مانده باشند همراه با خواهر و برادر امّی،

ثلث مال امّی ها است که بین شان مساویانه تقسیم می شود و بقیه، مال ابّی ها که بین شان ﴿...لِلذَّكَرِ مِثْلُ

حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ...﴾ تقسیم می کنند.



### مسائل طبقه دّوم (۴)

**مسئله اول:** [۳۵۰۶] اگر از طبقه دّوم فقط «جدّ» یا «جدّه» مانده باشد، تمام ماترک مال اوست، اّبی باشد یا امّی فرقی ندارد.

**مسئله دوّم:** [۳۵۰۷] اگر از طبقه دّوم جد و جدّه با هم مانده باشند، اگر «اّبی» باشند دوسهم مال جد و یک سهم مال جدّه است و اگر «امّی» باشند بین شان مساویانه تقسیم می شود.

**مسئله سوّم:** [۳۵۰۸] اگر از طبقه دّوم جد یا جدّه «اّبی» مانده باشد همراه با جد یا جدّه «امّی»، یک قسمت مال امّی و دو قسمت مال اّبی است.

**مسئله چهارم:** [۳۵۰۹] اگر از طبقه دّوم یک جد با یک برادر مانده باشند، مال به دو قسمت مساوی تقسیم می شود و اگر برادرها متعدّد باشند، سهم جد مثل سهم یکی از برادران میّت است چه همه آنها ابوینی باشند یا اّبی فقط، فرقی ندارند.

**مسئله پنجم:** [۳۵۱۰] اگر از طبقه دّوم یک جدّه با یک خواهر مانده باشند، مال بین شان بطور مساوی تقسیم می شود و در بقیه احکام نیز مثل مسئله چهارم است طابق النعل بالنعل.

### مسائل طبقه دّوم (۵)

**مسئله اول:** [۳۵۱۱] اگر از متوفّی جد امّی، برادر اّبی و فرزند برادر امّی مانده باشند، دوسوّم مال برادر «اّبی» و یک سوّم بین جد «امّی» و فرزند برادر «امّی» بطور مساوی تقسیم می شود.

**مسئله دوّم:** [۳۵۱۲] اگر از متوفّی فرزندان برادر و خواهر امّی مانده باشند، سهم شان بالسویّه است.

**مسئله سوّم:** [۳۵۱۳] اگر از متوفّی فرزندان برادر و خواهر «ابوینی» یا «اّبی» مانده باشند، اقرب تقسیم مساویانه است بین شان و احوط مصالحه.

**مسئله چهارم:** [۳۵۱۴] اگر از متوفّی فرزندان «ابوینی» یا اّبی و همچنان فرزندان «امّی» با هم مانده باشند، یک ششم سهم امّی ها و بقیه سهم ابوینی ها و اّبی ها ﴿لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَّيْنَ...﴾ می باشند.



**مسئله پنجم:** [۳۵۱۵] اگر از متوفی فرزندان برادر و خواهر با جدّات و اجداد باهم مانده باشند، هر کدام سهم پدر و مادرشان را برده جدّات و اجداد مانع نمی‌شوند.

### مسائل طبقه سوّم

**مسئله اوّل:** [۳۵۱۶] اگر از متوفی فقط کاکا یا عمّه مانده باشد، تمام ماترک مال اوست، همچنان است حکم ماما یا خاله ابوینی یا اّبی و یا اّمی فرقی ندارد.

**مسئله دوّم:** [۳۵۱۷] اگر از متوفی کاکا و عمّه با هم مانده باشند، اقرب تقسیم مال بین‌شان بالسویّه بوده، هر چند احوط مصالحه است و هم چنین است حکم در کاکاها و عمّه‌ها، چه ابوینی باشند یا اّبی فرقی ندارد و اگر اّمی باشند فتوی تقسیم مساویانه می‌باشد.

**مسئله سوّم:** [۳۵۱۸] اگر از متوفی ماماها و خاله‌ها با هم مانده باشند، سهم‌شان بالسویّه است، ابوینی باشند یا اّبی و یا اّمی فرقی ندارد.

**مسئله چهارم:** [۳۵۱۹] اگر از متوفی ماما و خاله اّبی یا اّمی مانده باشند، پدری ارث نمی‌برد و مال بین مادری‌ها بالسویّه تقسیم می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۵۲۰] با وجود عمو، عمّه، دایی و خاله فرزندان این‌ها ارث نمی‌برند و اگر فرزندان عمو یا عمّه با دایی و خاله و یا برعکس فرزندان دایی یا خاله با عمو و عمّه جمع شوند احتیاط در مصالحه است.

### مسائل طبقه سوّم (۲)

**مسئله اوّل:** [۳۵۲۱] اگر «فرزندان» کاکا، عمّه، ماما و خاله با هم مانده باشند، هر کدام سهم پدر و مادرشان را می‌برند، هر چند که تساوی نیز گفته شده لکن احوط مصالحه است.

**مسئله دوّم:** [۳۵۲۲] اگر کاکا یا عمّه «ابوینی» با کاکا یا عمّه اّبی یا اّمی مانده باشند، ارث مال ابوینی بوده اّبی فقط یا اّمی فقط محروم می‌شوند.



**مسئله سوّم:** [۳۵۲۳] اگر کاکای «اَبی» با کاکای «اَبی اب» مانده باشند، تمام ماترک مال اَبی بوده اَبی اب محروم می‌شود و همین حکم است در عمّه.

**مسئله چهارم:** [۳۵۲۴] اگر ماما یا خاله «ابوینی» یا اَبی با اُمی مانده باشند، ارث مال پدری و مادری بوده پدری فقط با مادری فقط محروم می‌شوند.

**مسئله پنجم:** [۳۵۲۵] اگر مامای «اَبی» با خاله اَبی اب مانده باشند، تمام ماترک مال اَبی بوده اَبی اب محروم می‌شود و همین حکم است در خاله.

### مسائل طبقه سوّم (۳)

**مسئله اوّل:** [۳۵۲۶] اگر ماما و خاله با زوج یا زوجه جمع شوند، نصف مال زوج، ربع مال زوجه، و بقیه بین دایی و خاله بالسویّه تقسیم می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۳۵۲۷] اگر کاکا و عمّه با زوج و زوجه جمع شوند، حکم مسئله اوّل جاری می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۳۵۲۸] اگر کاکا، عمّه، ماما و خاله با زوج و زوجه جمع شوند، نصف مال زوج، ربع مال زوجه، ثلث مال ماما و خاله و بقیه مال کاکا و عمّه است که بین شان بطور مساوی تقسیم می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۵۲۹] اگر از متوفّی «مامای» پدری و مامای جدّ مانده باشند، تمام ماترک به مامای پدری می‌رسد.

**مسئله پنجم:** [۳۵۳۰] اگر از متوفّی «خاله» پدر و خاله جدّ مانده باشند، تمام ماترک به خاله پدری می‌رسد.

### مسائل طبقه سوّم (۴)

**مسئله اوّل:** [۳۵۳۱] اگر فرزندان کاکا و مامای خود میّت با فرزندان کاکا و مامای پدر میّت یا کاکا و مامای مادر میّت جمع شوند، فرزندان کاکا و مامای خود میّت بر دیگران مقدّم‌اند.





**مسئله دوم:** [۳۵۳۲] اگر کاکا، عمه، ماما و خاله پدر متوفی با کاکا، عمه، ماما و خاله مادر او جمع شوند، یک سوم مال بستگان مادری و بقیه مال بستگان پدری است که بین شان بالسویه تقسیم می شود، لکن در بستگان پدری مصالحه احوط است.

**مسئله سوم:** [۳۵۳۳] اگر از متوفی فرزند کاکای «ابوینی» با یک کاکای پدری فقط مانده باشند، تمام مال به کاکای پدری می رسد ولی احوط مصالحه است.

**مسئله چهارم:** [۳۵۳۴] اگر از متوفی چند فرزند کاکای «ابوینی» با چند کاکای پدری فقط مانده باشند، ارثیه مال کاکای پدری فقط است.

**مسئله پنجم:** [۳۵۳۵] اگر در مسئله چهارم زوج و زوجه نیز علاوه شود، ارثیه مال کاکای پدری فقط و زوج و زوجه است.

### مسائل طبقه سوم (۵)

**مسئله اول:** [۳۵۳۶] اگر کسی دو عنوان داشته باشد، دو سهم ارث خواهد برد، مثل این که کاکای شخصی با خواهر مادری او ازدواج کند و فرزندی بدنیا بیاورد، این شخص نسبت به فرزند زوج هم کاکا و هم ماما گفته می شود.

**مسئله دوم:** [۳۵۳۷] مسئله اول در صورتی دارای دو سهم است که یک عنوان مانع دیگری نباشد، مثل بودن یک شخص هم جد پدری و هم جد مادری یا کاکا و ماما بودن یک شخص که مثال زده شد.

**مسئله سوم:** [۳۵۳۸] در مسئله دوم اگر یک عنوان مانع عنوان دیگری باشد، یک سهم ارث می برد نه دو سهم مثل این که کسی زن برادرش را بگیرد و از او صاحب فرزند شود، فرزند برادرش نسبت به فرزند خودش هم فرزند کاکا و هم برادر مادری گفته می شود که ارث او فقط به عنوان برادر مادری است.

**مسئله چهارم:** [۳۵۳۹] اگر ماما یا خاله ابوینی یا ابی فقط با چهار تا ماما یا خاله امی فقط باقی مانده باشند، یک سهم به ماما یا خاله ابوینی یا ابی فقط و چهار سهم دیگر را بین بقیه که مادری هستند بالسویه تقسیم می شود.



**مسئله پنجم:** [۳۵۴۰] ماما خوانده، ماما نیست و همچنان خاله خوانده، خاله نمی‌باشد، همین حکم است در کاکا خوانده و عمه خوانده کما این که برادر خوانده و خواهر خوانده، برادر و خواهر نمی‌شوند، لکن کسانی که عقد اخوت خوانده‌اند حق شفاعت پیدا می‌کنند.

## ارث زن و شوهر

**مسئله اول:** [۳۵۴۱] زن و شوهر که اصطلاحاً زوج و زوجه گفته می‌شوند از همدیگر به «سبب» ارث می‌برند که «زوجیت» باشد.

**مسئله دوم:** [۳۵۴۲] اگر شوهر بمیرد و فرزند نداشته باشد، همسرش هشت یک از اموال منقول ارث می‌برد و اگر فرزند نداشته باشد سهم همسرش چهار یک می‌باشد.

**مسئله سوم:** [۳۵۴۳] اگر زن بمیرد و فرزند نداشته باشد، همسرش نصف ماترک را از باب فرض و نصف دیگر را از باب ردّ حق می‌برد، لکن احوط این است که نصف را به امام یا نائب او بدهد و اگر فرزند داشته باشد چهار یک مال زوج و بقیه مال فرزند است.

**مسئله چهارم:** [۳۵۴۴] اگر مرد، زنان متعدّد داشته باشد، هشت یک اموال منقول او در صورت ولد داشتن و چهار یک همان اموال در صورت ولد نداشتن بین تمام آنها بالسویه تقسیم می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۵۴۵] زنان دائمی ارث می‌برند از شوهرشان نه زنان صیغه‌ای، لکن همبستر شدن ملاک نیست.

## ارث زن و شوهر (۲)

**مسئله اول:** [۳۵۴۶] اگر زن در بین عدّه بمیرد، شوهرش از او ارث می‌برد و اگر شوهر در زمان عدّه بمیرد همسرش از او ارث می‌برد، و فرقی بین شان نیست.

**مسئله دوم:** [۳۵۴۷] طلاق بائن (خلع و مبارات) حکم طلاق رجعی را نداشته، مانند زنان بی‌عدّه است، مثل یائسه و غیر مدخول بها.



**مسئله سوّم:** [۳۵۴۸] طلاق در مرض موت، بائن باشد یا غیر بائن طوری که در مسئله چهار و پنج گفته شد موجب محرومیّت از ارث نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۵۴۹] یک شرط این است که مرد از همان «مرض» بمیرد و دوّم این که فاصله طلاق تا مرگ کمتر از «دوازده» ماه قمری باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۵۵۰] شرط سوّم این است که زن مطلقه در آن مدّت، شوهر دیگری نکرده باشد و الا ارث نمی‌برد.

### ارث زن و شوهر (۳)

**مسئله اوّل:** [۳۵۵۱] اگر در مرض موت زنی را نکاح کند، چنانچه توانسته باشد که با او همبستر شود هر چند فرض بعید است نکاح صحیح بوده ارث و مهر را حقدار است و الاّ خیر.

**مسئله دوّم:** [۳۵۵۲] اگر در حال مرضی که گمان می‌رود مرض موت است، زنی را نکاح کند؛ اما بهبود یابد ولی قبل از همبستر شدن بمیرد نکاحش صحیح بوده ارث و مهر را حقدار است.

**مسئله سوّم:** [۳۵۵۳] کسی که چهار زن داشته و یکی را طلاق دهد، اما بجایش با زن دیگر نکاح کرده و زن مطلقه بین زنان مشتبّه شود، ارث او بین پنج زن تقسیم می‌شود هشت یک یا چهار یک.

**مسئله چهارم:** [۳۵۵۴] آسیاب، کشتی و درخت در حکم منقول بوده متعلق ارث همسر می‌باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۵۵۵] مطابق مشهور زن از قیمت ساختمان حق خواهد گرفت نه از زمین آن، و خود مواد را نمی‌تواند هشت یک یا چهار یک کند؛ اما به نظر این جانب دلیل مشهور مقنع نیست؛ چون اگر زن داخل در نسب مرد نیست مرد هم داخل در نسب زن نیست و اگر زن ممکن است مردی را شوهر کند مرد هم ممکن است زنی را اختیار کند.

### ارث زن و شوهر (۴)

**مسئله اوّل:** [۳۵۵۶] اگر شوهر چشمه‌ای جاری ساخته یا کاریز و چاهی حفر نموده است، زن از وسایل و آب آنها برمی‌دارد لکن از خود آنها برداشته نمی‌تواند اما از قیمت چرا.



**مسئله دوم:** [۳۵۵۷] نخلی که در حال مرگ شوهر خرما داده یا زراعتی که به کمال رسیده همسرش می‌تواند از خود ثمره و محصول حق بگیرد و به قیمت اجبار نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۳۵۵۸] اگر ورثه چندین سال قیمت ساختمان یا درخت‌ها را به زن ندهد، زن اجرت ساختمان را همراه با ثمره درخت حق‌دار است.

**مسئله چهارم:** [۳۵۵۹] ساختمانی که در حال خراب شدن یا درختی که در حال افتادن است، قیمت آن اجبار پذیر نبوده از خود آنها ارثیه می‌گیرد.

**مسئله پنجم:** [۳۵۶۰] ملاک و معیار در قیمت، قیمت روز اداء است نه روز فوت شوهر.

### ارث زن و شوهر (۵)

**مسئله اول:** [۳۵۶۱] اگر پسر و دختری را با هم عقد کنند و یکی قبل از بلوغ بمیرد، از همدیگر ارث نمی‌برد و زن مهریه ندارد، چون صحت نکاح مشروط به رضایت بعد از بلوغ است.

**مسئله دوم:** [۳۵۶۲] اگر پسر زودتر بالغ شده به عقد رضایت دهد و سپس بمیرد، سهم دختر جدا می‌شود تا بالغ شود، لکن بعد از بلوغ سوگند یاد کند که رضایت بخاطر ارث نبوده که در صورت سوگند ارث و نصف مهر را حق‌دار است.

**مسئله سوم:** [۳۵۶۳] اگر دختر زودتر بالغ شده به عقد رضایت دهد و سپس بمیرد، سهم پسر جدا می‌شود تا بالغ شود، لکن بعد از بلوغ سوگند یاد کند که رضایت بخاطر ارث نبوده که در صورت سوگند ارث برده، مهر او را می‌دهد.

**مسئله چهارم:** [۳۵۶۴] در مسئله اگر پسر قبل از بلوغ بمیرد دختر ارث نمی‌برد، هر چند که رضایت داده باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۵۶۵] در مسئله اگر دختر قبل از بلوغ بمیرد پسر ارث نمی‌برد، هر چند که رضایت داده باشد.



## ارث امام علیه السلام

**مسئله اول:** [۳۵۶۶] ارث امام علیه السلام در زمان حضور و ارث نائیش در زمان غیبت از باب «سبب» است که ولاء باشد نه «نسب».

**مسئله دوم:** [۳۵۶۷] اگر کسی بمیرد و غیر از «امام علیه السلام» یا «نائیش» وارث سببی یا نسبی نداشته باشد، تمام ماترک مال امام علیه السلام یا نائیش می‌باشد.

**مسئله سوم:** [۳۵۶۸] اگر شخصی بمیرد و فقط وارثی بنام «ضامن جریره» داشته باشد، هر چند که امروزه بحثش منتفی است، او از امام علیه السلام یا نائیش مقدم است.

**مسئله چهارم:** [۳۵۶۹] اگر زنی بمیرد و غیر از شوهر و امام علیه السلام یا نائیش وارث دیگر نداشته باشد نصف مال شوهر است، فرضاً و نصف دیگر ردأ، لکن بعید نیست که نصف مال امام علیه السلام یا نائیش باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۵۷۰] اگر مردی بمیرد و غیر از زن و امام علیه السلام یا نائیش وارث دیگر نداشته باشد، چهاریک مال زن و مازاد بر ربع مال امام علیه السلام یا نائیش می‌باشد.

## ارث امام علیه السلام (۲)

**مسئله اول:** [۳۵۷۱] ارثی که به امام یا نائیش تعلق می‌گیرد، اصطلاحاً «ارث من لا وارث له» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۵۷۲] مصرف «ارث من لا وارث له» مصرف سهم مبارک است که از اهم آن اقامه حوزه‌های شیعه و نشر معارف اهل‌البیت علیهم السلام می‌باشد.

**مسئله سوم:** [۳۵۷۳] کسی که وارث بغیر امام علیه السلام یا نائیش ندارد و تمام مالش را به فقراء وصیت نموده، یک‌ثلث مال فقراء و دوثلث مال امام علیه السلام است.

**مسئله چهارم:** [۳۵۷۴] درجایی که نه امام علیه السلام است و نه نائیش، ارثیه به «عدول مؤمنین» می‌رسد و آنها در وجوه بریّه مصرف می‌نمایند.



**مسئله پنجم:** [۳۵۷۵] در جایی که عدول مؤمنین نیز یافت نمی‌شوند، ارثیه به «ثقات جامعه» و «امناء» می‌رسد و آنها در وجوه بریّه مصرف می‌نمایند.

### ارث جنین

**مسئله اول:** [۳۵۷۶] اگر متوفی فرزندی در شکم همسرش دارد که چهار ماه را تمام کرده و روح در آن دمیده، شرعاً وارث اوست.

**مسئله دوم:** [۳۵۷۷] جنینی که معلوم نیست پسر است یا دختر، یکی است یا دوتا سهم دو پسر را جدا نموده کنار بگذارد تا بدنی بیاید آنگاه مطابق واقعیت موجود عمل نماید.

**مسئله سوم:** [۳۵۷۸] در مسئله دوم اگر دو پسر یا بیشتر بود تقسیم اولی بهم می‌خورد و اگر یکی بود زیادی بین بقیه تقسیم می‌شود، ولی تقسیم بهم نمی‌خورد.

**مسئله چهارم:** [۳۵۷۹] اگر آزمایشگاه نشان بدهد که یکی است یا دوتا، دختر است یا پسر و نتیجه آزمایش را عقلاء قبول داشته باشند، به اساس آن حکم می‌شود و چنانچه خلاف برآمد تقسیم بهم می‌خورد.

**مسئله پنجم:** [۳۵۸۰] دیه جنین به کسی میراث می‌رسد که زیادی در باب میراث به او برگشت می‌کند، مانند: صاحبان فروضی که حداقلی و حداکثری در فرض شان نیست نظیر خواهر و برادر.

### ارث گمشده

**مسئله اول:** [۳۵۸۱] کسی که مفقودالاثراست، تا چهار سال از او جستجو و فحص می‌شود، چنانچه پیدا نشد مالش بین ورثه هایش تقسیم می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۵۸۲] اگر مورث گمشده قبل از تمام شدن مدّت فحص که چهار سال است، بمیرد شخص مفقودالاثرا از او ارث می‌برد.

**مسئله سوم:** [۳۵۸۳] اگر مورث گمشده بعد از تمام شدن مدت فحص که بیشتر چهار سال است بمیرد، شخص مفقودالاثرا از او ارث نمی‌برد.



**مسئله چهارم:** [۳۵۸۴] اگر مدت گمشده از چهار سال تجاوز کند فحوص واجب نبوده بدون فحوص اموالش تقسیم می شود.

**مسئله پنجم:** [۳۵۸۵] مفقودالاثری که ده سال از زمان گمشدنش گذشته بدون فحوص و معطلی اموالش ترکه می شود، چه رسد از دوازده سال که در قانون مدنی افغانستان آمده است.

### ارث لُعان شده

**مسئله اول:** [۳۵۸۶] اگر مرد نسبت فرزندی را از خودش به سبب لُعان نفی کند؛ که اصطلاحاً «فرزند ملاءنه» گفته می شود و در باب لُعان مفصل توضیح داده شده است، چنانچه این فرزند بمیرد پدرش از ارث او محروم می شود.

**مسئله دوم:** [۳۵۸۷] فرزند ملاءنه از نزدیکان مادریش ارث می برد، لکن از نزدیکان پدری ارث نمی برد.

**مسئله سوم:** [۳۵۸۸] اگر فرزند ملاءنه دختر باشد، شوهرش از او ارث می برد و همچنان اگر پسر باشد، همسرش میراث بر اوست.

**مسئله چهارم:** [۳۵۸۹] اگر فرزند ملاءنه فرزند داشته باشد، فرزند وارث شرعی او محسوب است.

**مسئله پنجم:** [۳۵۹۰] اگر فرزند ملاءنه فقط مادر دارد تمام ارث او به مادرش می رسد، اگر کسانی چون زوج، زوجه، فرزند دایی، و سایر نزدیکان مادری دارد تمام آنها مطابق فروضشان ارث می برند.

### ارث فرزند نامشروع

**مسئله اول:** [۳۵۹۱] فرزندی که العیاذبالله از رابطه نامشروع (زنا) به دنیا می آید، از مادر و نزدیکان مادریش ارث می برد، لکن پدر و نزدیکان پدرش از ارث او محرومند، اما احوط تصالح است.

**مسئله دوم:** [۳۵۹۲] فرزند نامشروع نیز از پدر و نزدیکان پدرش ارث نمی برد، لکن از مادر و نزدیکان مادریش ارث می برد و احوط در اول تصالح است.



**مسئله سوّم:** [۳۵۹۳] فرزند نامشروع اگر دختر است شوهرش و اگر پسر است همسرش از او ارث می‌برد و همچنان او مُورث آنها است.

**مسئله چهارم:** [۳۵۹۴] فرزند نامشروع اگر خودش بمیرد، فرزند وارث او است و اگر فرزند بمیرد خودش وارث اوست.

**مسئله پنجم:** [۳۵۹۵] «فرزند شبهه» به فرزند زنا ملحق نشده می‌تواند وارث باشد و می‌تواند مُورث.

### ارث مجوس

**مسئله اوّل:** [۳۵۹۶] در آیین مجوسیت ازدواج، با محارم العیاذبالله تجویز شده و در ارث مجوس اقوالی مختلف است لکن اظهر و اقوی ارث بردن است.

**مسئله دوّم:** [۳۵۹۷] اگر مجوسی با خواهرش ازدواج نموده و بمیرد، خواهرش هم سهم خواهر بودن و هم سهم زوجه بودن را می‌برد.

**مسئله سوّم:** [۳۵۹۸] اگر مجوسی با دخترش ازدواج کند و بمیرد، فقط سهم دختر بودن را ارث می‌برد نه سهم زوجه را چون سبب دختر بودن مانع از سهم زوجیت است.

**مسئله پنجم:** [۳۵۹۹] مسلمان از «سبب فاسد» ارث نمی‌برد، لکن از «نسب فاسد» بغیر از ولدالزنا که قبلاً خواندیم ارث می‌برد، مانند: فرزند شبهه مثلاً.

### ارث غرق شده

**مسئله اوّل:** [۳۶۰۰] اگر دو نفر با هم غرق شوند و شرایطی را که بعداً ذکر می‌شود دارا باشند، بین شان «توارث» حاکم است، یعنی: هر کدام از دیگری ارث می‌برد.

**مسئله دوّم:** [۳۶۰۱] «صورت» توارث این است که در قدم اوّل یکی را زنده فرض کرده ارث او را به دوّمی داده و در قدم دوّم فرض کرده ارث او را به اوّل می‌دهد، مثل: پدر و فرزندی که با هم غرق شده باشند.





**مسئله سوّم:** [۳۶۰۲] یکی از شرایط توارث این است که دو تا یا یکی از آنها صاحب مال باشند و الا توارث نیست، چون مالی در بین نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۶۰۳] دیگر از شرایط توارث این است که بین‌شان سبب یا نسب باشد، طوری که نسب یکی مانع دیگری نباشد، چنان که مثال‌هایش قبلاً ذکر شد.

**مسئله پنجم:** [۳۶۰۴] شرط دیگر توارث این است که هر دو با هم طوری غرق شده باشند که تاریخ‌شان کاملاً نامعلوم باشد و الا توارث نیست.

### ارث غرق شده (۲)

**مسئله اوّل:** [۳۶۰۵] یکی از شروط توارث این است که هر دو از «طبقه اوّل» باشند، چنانچه از طبقه دوّم و سوّم باشند و در طبقه اوّل وارث داشته باشند بین‌شان توارث نیست.

**مسئله دوّم:** [۳۶۰۶] یکی دیگر از شرایط توارث این است که هر دو «مال» داشته باشند، چنانچه یکی فاقد مایملک باشد تمام مال او ارث دیگری است.

**مسئله سوّم:** [۳۶۰۷] دیگر از شرایط توارث این است که از طبقه خودش «وارث دیگری» نداشته باشد، چنانچه وارث دیگری داشته باشد آنها در میراث شریک بوده توارث نیست، چون توارث بین دو نفر معنی دارد نه بیشتر از دو.

**مسئله چهارم:** [۳۶۰۸] اگر پدر با دو فرزندش با هم غرق شوند، در اینجا نیز توارث فقط بین پدر و فرزند برقرار است چون بین دو فرزند با بودن پدر توارث نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۶۰۹] غرق شدن موضوعیّت ندارد؛ بناءً سوختن، زیر آوار ماندن، صاعقه دیدن، حیوان دریدن، کشته شدن و امثال این‌ها حکم غرق شدن را دارد در صورتی که شرایط ذکر شده را دارا باشد.



## ارث ضمان جریره

**مسئله اول:** [۳۶۱۰] اگر شخصی با شخصی دیگر قرارداد ببندد که ضامن «جنايات» و «متلفات» او باشد، چنین شخصی «ضامن جریره» او بوده شرعاً وارث او محسوب است.

**مسئله دوم:** [۳۶۱۱] صورت قرار داد این است که بگوید: «با تو قرار داد می‌بندم که دینه جنایات و قیّم متلفاتم را پردازی و در مقابل از من ارث ببری» و شخص بگوید: «قبول کردم.»

**مسئله سوم:** [۳۶۱۲] اگر در متن قرارداد فقط از دینه جنایات یا قیّم متلفات نام ببرد، لکن از ارث نام نبرد مشکل ایجاد نکرده شرعاً از باب «ولاء» وارث او می‌باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۶۱۳] اگر در متن قرارداد فقط از ارث نام ببرد، لکن از دینه جنایات و قیّم متلفات نام نبرد مشکل بوده ضامن جریره گفته نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۶۱۴] شخصی که با شخص دیگری قرارداد ضمان جریره می‌بندد، «مضمون» و شخص طرف مقابل «ضامن» و اصل قرارداد «ضامن جریره» گفته می‌شود.

## ارث ضمان جریره (۲)

**مسئله اول:** [۳۶۱۵] اگر کسی با شخصی قرارداد ببندد که اگر جنایتی بر انسان وارد کردم یا حیوان یا مال کسی را تلف نمودم، تو ضامن باشی و بالمقابل از من ارث ببری، چنین چیزی را «دینه جنایات» و «قیّم متلفات» گویند.

**مسئله دوم:** [۳۶۱۶] اگر دو نفر با هم قرارداد ببندند که هر کدام ضامن جنایات دیگری و بالمقابل وارث او باشد قرارداد صحیح است.

**مسئله سوم:** [۳۶۱۷] در شخصی «مضمون» شرط است که وارث نسبی بغیر از ضامن جریره نداشته باشد، لکن در «ضامن» چنین چیزی شرط نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۶۱۸] اگر مضمون زوج یا زوجه داشته باشد، آنها در کنار ضامن جریره ارث می‌برد.

**مسئله پنجم:** [۳۶۱۹] اگر شخصی ضامن جریره قبل از مضمون بمیرد، ضمانت به ورثه ضامن منتقل نمی‌شود.

## ارث خنثی

**مسئله اول:** [۳۶۲۰] کسی که هم آلت مردی دارد و هم آلت زنی؛ چنین کسی در عرف «دوجنسه» و در شرع «خنثی» گفته می‌شود و حکم خود را دارد.

**مسئله دوم:** [۳۶۲۱] خنثی دو گونه است: «مشکل» و «غیر مشکل» که در غیر مشکل به «علائم» رجوع می‌شود و در مشکل به «قرعه».

**مسئله سوم:** [۳۶۲۲] یکی از علائم خنثی غیر مشکل این است که اگر از مخرج مردیش بول می‌کند مرد است، اگر از مخرج زنیش بول می‌کند زن می‌باشد و اگر از هر دو بول می‌کند از هر کدام که با شدت خارج می‌شود محکوم به همان است و اگر از هیچ کدام بول نمی‌کند به علامت دیگر رجوع می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۶۲۳] یکی دیگر از علائم خنثی غیر مشکل این است که اگر دنده‌های راستش بیشتر از دنده‌های چپ است، مرد است و الا زن می‌باشد، هر چند که پزشکان متخصص این علامت را قبول ندارند، اما در شرع وجود دارد.

**مسئله پنجم:** [۳۶۲۴] یکی دیگر از علائم خنثی غیر مشکل این است که اگر ریش دارد یا حیض نمی‌شود، مرد است و اگر ریش ندارد و حیض می‌شود زن است، اما این علامت و سایر علامات مانند: نُن صدا، نرمی یا درشتی بدن یا اعضاء یا غیر این‌ها از علائم حتمیه نبوده محکوم به خنثی مشکل است.

## ارث خنثی (۲)

**مسئله اول:** [۳۶۲۵] در خنثی مشکل حکم «قرعه» است که اگر مرد برآمد، دوسهم و اگر زن برآمد یک‌سهم ارث می‌برد.



**مسئله دوّم:** [۳۶۲۶] صورت قرعه این است که در یک ورق «عبداللّه» و در ورق دیگر «امه الله» بنویسد و این دعا را بخواند: «اللّهم انت الله لا اله الا انت عالم الغیب و الشهادة انت تحکم بین عبادک فیما كانوا فیہ مختلفون، بین لنا هذا المولود حتی یورث ما فرضت له فی الکتاب» سپس یکی را بیرون نموده براساس آن میراث بدهد.

**مسئله سوّم:** [۳۶۲۷] اگر هیچ یک از علائم مشخصه را نداشته باشد و قرعه نیز ممکن نباشد، نصف سهم مرد و نصف سهم زن را به او بدهد.

**مسئله چهارم:** [۳۶۲۸] در مسئله سوّم اگر از متوفّی یک پسر و یک خنثی مانده باشد، یک دفعه مرد فرض می شود و دفعه دیگر زن که در دفعه اوّل اگر از متوفّی شش هزار مانده باشد، دو تقسیم شده به هر کدام سه هزار می رسد و در دفعه دوّم سه تقسیم شده ضرب در دو می شود که حاصلش شش می شود، باز هم ضرب در دو می شود که حاصلش دوازده می شود، که از مجموع هفت سهم برای پسر و پنج سهم برای خنثی داده می شود.

**مسئله پنجم:** [۳۶۲۹] در مسئله چهارم و مثالی که عرض شد، راه آسانش این است که شش هزار را تقسیم دو کند و هر کدام را باز هم تقسیم دو کند، سپس نصف سهم مرد و نصف سهم زن را به خنثی بدهد و نتیجه همان می شود که در مثال قبلی گفته شد، یعنی:  $(6000 = 3750 + 2250 = 7 + 5)$ .

### ارث خنثی (۳)

**مسئله اوّل:** [۳۶۳۰] اگر کسی دو سر داشته باشد در یک بدن، هر گاه خواب باشد، هر دو را تکان بدهد هر گاه باهم بیدار شوند یک نفر است و هر گاه با اختلاف بیدار شوند دو نفرند.

**مسئله دوّم:** [۳۶۳۱] اگر کسی دو بدن داشته باشد در یک لگن، مثل مسئله نخست عمل کند و حکم نیز همان است که گفته شد.

**مسئله سوّم:** [۳۶۳۲] اگر کسی دو بدن داشته باشد در یک سر، محکوم به یک نفر است.

**مسئله چهارم:** [۳۶۳۳] اگر کسی بیشتر از دو سر یا بیشتر در یک بدن داشته باشد، مثل مسئله نخست عمل کند و حکم نیز همان است که آنجا گفته شد.

**مسئله پنجم:** [۳۶۳۴] خنثی در اکثر ابواب فقه به زن بیشتر ملحق می شود تا به مرد، پس در غیر ارث مانند: حجاب، دست دادن، تلقین، ازدواج، و امثالش بیشتر محکوم به زن بودن است.

### تغییر جنسیت

**مسئله اول:** [۳۶۳۵] تغییر جنسیت نظر به پیشرفت علوم امر «ممکن» بوده، نزد بعضی محکوم به «جواز» است، اما به نظر این جانب نظر به این که در امر «باردار» شدن و «باردار» کردن قادر نشده‌اند، در تمام مسائلی که ذکر می شود احتیاط شود حتی دور از فتوی نیست.

**مسئله دوم:** [۳۶۳۶] کسی که مرد است، لکن هورمون‌های زنی او قوی بوده تمایلات و علائم زن بودن او بیشتر است یا بالعکس، چنین اشخاص از باب جواز می تواند تغییر جنسیت دهند نه از باب وجوب.

**مسئله سوم:** [۳۶۳۷] اگر زن متأهل تغییر جنسیت بدهد، عقدش باطل می شود و همچنان مرد متأهلی که تغییر جنسیت می دهد، بناءً مهر در هر دو صورت حق زن است، اگر مدخوله بوده کل و اگر نبوده نصف.

**مسئله چهارم:** [۳۶۳۸] زن بعد از تغییر جنسیت مرد بالفعل، و مرد بعد از تغییر جنسیت زن بالفعل شده، احکام جدید پیدا می کنند، البته نزد کسی که قائل به جواز است.

**مسئله پنجم:** [۳۶۳۹] مرد بعد از تغییر جنسیت، اگر کاکا بوده عمه و اگر ماما بوده خاله و اگر برادر بوده خواهر می شود و همچنین است زن که اگر عمه بوده کاکا و اگر خاله بوده ماما و اگر خواهر بوده برادر می شود، البته نزد کسی که قائل به جواز است.

## تغییر جنسیت (۲)

**مسئله اول:** [۳۶۴۰] در شخص خنثی اگر توان دارد واجب و اگر ندارد مستحب است که خود را با تغییر جنسیت از حالت غیر طبیعی بودن خارج نماید.

**مسئله دوم:** [۳۶۴۱] در تغییر جنسیت احکام بستگان نسبی و سببی بر بستگان «رضاعی» نیز جاری است البته نزد کسی که قائل به جواز است.

**مسئله سوم:** [۳۶۴۲] اگر کسی خود را به میمونی تغییر جنسیت داده، عقلش را ذایل نماید کار حرام انجام داده کرامت انسانی خود را نابود کرده است.

**مسئله چهارم:** [۳۶۴۳] اگر زن در ایام عدّه تغییر جنسیت بدهد، عدّه از او ساقط می‌شود هر نوع عدّه‌ای که باشد و اگر مرد تغییر جنسیت بدهد ولایتش از اولادش ساقط می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۶۴۴] آنچه که در این ده مسئله تحت عنوان تغییر جنسیت ۲ گفته‌ام بر فرض جواز شرعی و امکان علمی آن است، لکن نظر به این که «باردار کردن» و «باردار شدن» حل نشده در تمام مسائل احتیاط شود بلکه خالی از قوت و فتوی نیست.

## ارث پسر بزرگتر

**مسئله اول:** [۳۶۴۵] اموال اختصاصی پدر که اصطلاحاً «حبوه» گفته می‌شود ارث پسر بزرگتر اوست.

**مسئله دوم:** [۳۶۴۶] حبوه شامل: لباس، انگشتر، قرآن، شمشیر، تفنگ، بستره، چپرکت، تجیر، اسب، قایق مخصوص پدر، هواپیمای مخصوص پدر، موتر مخصوص پدر و سایر لوازمی که مخصوص پدر است می‌باشد هر چند به غیر چهارتای اول احتیاط سزاوار است.



**مسئله سوّم:** [۳۶۴۷] اگر پسر بزرگتر مرده باشد، هر پسری که بعد از او بزرگتر است مختص به جبهه است.

**مسئله چهارم:** [۳۶۴۸] هرگاه دو پسرش که دوقلو است، تقدّم و تأخرش معلوم نیست یا این که از دو خانمش همزمان متولد شده‌اند، جبهه مال هر دو است که بالسویّه تقسیم می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۶۴۹] جبهه در مقابل ادای نماز قضایی پدر است که به گردن پسر بزرگتر واجب است.

### موانع ارث

**مسئله اوّل:** [۳۶۵۰] «کفر» مانع ارث است بناءً وارث کافر از مورث مسلمان ارث نمی‌برد، کما آن که کافر اصلی از مسلمان ارث نمی‌برد، لکن مسلمان از کافر ارث می‌برد.

**مسئله دوّم:** [۳۶۵۱] «لعان» مانع از توارث بین پدر و فرزند است نه بین مادر و فرزندان، که در جایش بحث شد.

**مسئله سوّم:** [۳۶۵۲] «ارتداد» مانند کفر مانع ارث است، فطری باشد یا ملّی فرقی ندارد.

**مسئله چهارم:** [۳۶۵۳] «قتل» عمدی مانع ارث است، بناءً قاتل از مقتول ارث نمی‌برد، لکن در قتل خطأ ارث می‌برد اما نه از دّیّه بلکه از دیگر اموال مقتول.

**مسئله پنجم:** [۳۶۵۴] «تولد از زنا» مانع توارث است بین پدر و فرزند نه بین مادر و فرزند، که در جایش بحث شد.

### عول در ارث

**مسئله اوّل:** [۳۶۵۵] «عول» در لغت به معنی: «بالا رفتن» و در فقه به معنی: «زیاد شدن سهام بر فریضه» است طوری که نقص بر صاحبان فریضه وارد شود.



**مسئله دوم:** [۳۶۵۶] عول در فقه اهل سنت صحیح و در فقه اهل تشیع باطل است، خلیفه دوم چون از تطبیق عاجز شد حکم به عول کرد چنانچه در متعه حج و متعه نساء حکم به تحریم نمود.

**مسئله سوم:** [۳۶۵۷] هر جا عول پیش آید مطابق مذهب جعفری نقص بر دختر یا دختران، خواهر یا خواهران وارد می شود و مطابق مذهب احناف نقص بر صاحبان فرائض.

**مسئله چهارم:** [۳۶۵۸] مثال عول: اگر متوفی زنی باشد که اولاد نداشته باشد و از او چند خواهر ابوینی یا امی فقط با شوهرش مانده باشد، در اینجا سهام بیشتر از فروض می شود چون سهم خواهران ثلثان ( $\frac{2}{3}$ ) است و سهم شوهر نصف ( $\frac{1}{2}$ ) که مجموع می شود هفت ششم ( $\frac{7}{6}$ ) و مجموع فروض می شود شش ششم ( $\frac{6}{6}$ ) اینجا یک سهم زیاد می آید ( $\frac{7}{6} - \frac{6}{6} = \frac{1}{6}$ ).

**مسئله پنجم:** [۳۶۵۹] در مثال عول اهل سنت هفت ششم ( $\frac{7}{6}$ ) را هفت ششم ( $\frac{7}{6}$ ) تقسیم می کند که در اینجا سهم خواهران چهارهفتم ( $\frac{4}{7}$ ) و سهم شوهر سه هفتم ( $\frac{3}{7}$ ) می شود، در این تقسیم نقص بر دو طائفه وارد می شود طوری که سهم شوهر چهارششم ( $\frac{4}{6}$ ) بود حالا به چهارهفتم ( $\frac{4}{7}$ ) کاهش میابد و سهم خواهران چهارششم ( $\frac{4}{6}$ ) بود حالا به چهارهفتم ( $\frac{4}{7}$ ) تقلیل می یابد؛ اما در فقه امامیه نقص بر خواهران وارد می شود، لکن شوهر فرض خود را می برد.

### تعصیب در ارث

**مسئله اول:** [۳۶۶۰] تعصیب از «عَصَبه» گرفته شده به معنی «بستگان پدری» است که از طبقات ارث دور باشند و از طریق واسطه ذکور یا بی واسطه به میت منتسب باشند و در فقه عبارت از «برگرداندن اضافه ارث را بر عَصَبه و وارد کردن نقصان را بر فروض است».

**مسئله دوم:** [۳۶۶۱] تعصیب در فقه اهل سنت صحیح و در فقه اهل تشیع باطل است و خلیفه دوم چون از تطبیق عاجز شد حکم به تعصیب کرد چنانکه در متعه حج و متعه نساء حکم به تحریم نمود.



**مسئله سوم:** [۳۶۶۲] هر جا سهام برابر با فروض باشد فهوالمراد و هر جا سهام اضافه از فروض باشد «عول» است و هر جا سهام کمتر از فروض باشد «تعصیب» می باشد که عول و تعصیب در فقه جعفری نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۶۶۳] مثال تعصیب: اگر از متوفی یک دختر و مادر مانده باشد، اینجا سهام بیشتر از فروض می شود چون سهم دختر تنها نصف  $(\frac{1}{2})$  و سهم مادر یک ششم  $(\frac{1}{6})$  است که مجموع سهام چهار ششم  $(\frac{2}{3})$  می شود و مجموع فروض شش ششم  $(\frac{1}{2})$  یعنی:  $(\frac{1}{6} + \frac{3}{6} = \frac{3}{6} + 1 = \frac{4}{6})$  در اینجا دوششم  $(\frac{1}{3})$  اضافی می شود که اختصارش می شود یک سوم  $(\frac{1}{3})$ .

**مسئله پنجم:** [۳۶۶۴] در مثال تعصیب اهل سنت یک ثلث اضافی را به طبقه اول و صاحبان فروض نمی دهند، بلکه به نزدیکان پدری از طبقه دوم که برادر باشد می دهد و یا اگر صاحبان فروض از طبقه دوم باشند اضافی را به طبقه سوم که کاکای میت باشد یا عمه می دهند، لکن در فقه جعفری ثلث اضافی  $(\frac{1}{3})$  چهار تقسیم شده به دختر و مادر که صاحبان فروض اند داده می شود.

### کَلَالَه در ارث

**مسئله اول:** [۳۶۶۵] «کَلَالَه» کلمه‌ی تازه بوده دوبار در قرآن آمده است، یکی در آیه دوازده سوره مبارکه نساء: ﴿وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً﴾ دیگری در آخر همین سوره مبارکه: ﴿يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلَالَةِ﴾.

**مسئله دوم:** [۳۶۶۶] کلاله در لغت معانی زیاد دارد، لکن بنابر اقرب به کسی گفته می شود که «نه پدری داشته باشد و نه اولاد» و در فقه به «خواهر یا برادر مادری» اطلاق می شود، هر چند که از اطلاق آیه دوم مطلق برادر و خواهر استفاده می شود ولی هر دو آیه قابل جمع است.



**مسئله سوّم:** [۳۶۶۷] کلاله مصدر بوده اگر به معنی فاعل باشد، به «وارث» و اگر به معنی مفعول باشد به «موروث» اطلاق می شود که هر دو استعمال درست است، در صورت اول خواهران و برادران و در صورت دوّم خود متوفی کلاله گفته می شود.

**مسئله چهارم:** [۳۶۶۸] کلاله سه شعبه دارد: یکی: «کلاله امّ» یعنی: خواهران یا برادران مادری فقط و دیگری «کلاله اب» یعنی: خواهران یا برادران پدری فقط و سوّم: «کلاله ابوینی» خواهران و برادران پدری-مادری و به همه کلاله ثلاثه اطلاق می شود.

**مسئله پنجم:** [۳۶۶۹] حکم میراث در بین «کلاله امّ» و «کلاله اب» یکسان است، یعنی: ﴿...لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ...﴾ تقسیم می شود، چه رسد از «کلاله ابوینی» که جای اختلاف نیست.

### مسائل متفرقه ارث

**مسئله اول:** [۳۶۷۰] اگر دولت به کارمندان خود بعد از مرگش چیزی بدهد، در صورتی که آن مبلغ را از «معاش» ماهانه اش پس انداز کرده جزء ماترک بوده حق ورثه است، و الا در مسئله دوّم گفته می شود.

**مسئله دوّم:** [۳۶۷۱] اگر دولت به کارمندان خود بعد از مرگش چیزی بدهد، در صورتی که آن مبلغ را از معاش ماهانه اش پس انداز نکرده بلکه از خزانه دولت داده ماترک حساب نمی شود و به هر کس داده مال اوست، همسرش باشد یا کسانی دیگر.

**مسئله سوّم:** [۳۶۷۲] اگر اداره بیمه اجتماعی یا بیمه عمر، چیزی را بعد از مرگ کارمند به او بدهد تابع مقررات اداره بوده به هر کس اختصاص بدهد مختص او می شود، در صورتی که از حقوق ماهانه اش ذخیره نکرده باشد و الا خیر.



**مسئله چهارم:** [۳۶۷۳] پولی را که دولت افغانستان برای شهدای اردو، پلیس یا امنیت ملی بعد از شهادت یا مرگش می‌دهد، جزء ماترک نبوده به هر کس داده است مال همان شخص است، همسر باشد یا کسانی دیگر.

**مسئله پنجم:** [۳۶۷۴] اگر بانک مبلغی را به مشترک خود بعد از مرگش بدهد، اگر از پول خودش ذخیره کرده بوده جزء ماترک است و اگر جایزه بانکی بوده مال کسی است که به او اختصاص داده است.

### مسائل متفرقه ارث (۲)

**مسئله اول:** [۳۶۷۵] دایه‌ی متوفی جزء ماترک بوده حق ورثه است، هرگاه وصیت به ثلث کرده باشد دایه نیز ثلث می‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۶۷۶] کسی که هم به ثلث وصیت کرده و هم دین‌دار است و مال به هر دو کافی نباشد، اول دین را خارج کند سپس ثلث نماید.

**مسئله سوم:** [۳۶۷۷] اگر پدر با فرزندش با هم کار مشترک کرده که در افغانستان معمول است و مشترک مصرف نموده اگر به پدر بخشیده باشد فهوالمراء و الا از نفس اشتراک «اباحه» دانسته شده با هم مصالحه کنند، که هر کس بیشتر درآمد داشته و خرج کمتر از کسی که درآمد کم داشته و خرج بیشتر تراضی به میان آید.

**مسئله چهارم:** [۳۶۷۸] اگر شوهر بمیرد، زیور آلات خانمش را اگر جزء مهر او کرده از ارث خارج است، و الا جزء ماترک بوده مال تمام ورثه است.

**مسئله پنجم:** [۳۶۷۹] کسی که بدون وصیت فوت می‌کند، از تمام مالش محروم شده مجموع ماترک مال ورثه است، لکن کفن را حق می‌برد چون جزء مؤنه است، زیرا؛ میت مسلمان شئوناتی دارد که زنده مسلمان داشت و شأن میت کفن است.



# مسائل وقف وند







## وقف و ابواب آن

**مسئله اول:** [۳۶۸۰] «وقف» عبارت از: خارج ساختن عین است از ملکیت خود و داخل کردن آن است در ملکیت غیر، بخاطر رضایت خداوند و تقرب به او.

**مسئله دوم:** [۳۶۸۱] «غیر» می تواند شخص یا اشخاص باشد و می تواند صنف یا اصناف، نظیر: علماء، فقراء و ... می تواند عنوان باشد، نظیر: مسجد بودن، مدرسه بودن، کتابخانه بودن، شفاخانه بودن و نظایر آن.

**مسئله سوم:** [۳۶۸۲] شخص یا اشخاص، صنف یا اصناف و همچنان عنوان یا عناوین بایستی «حاضر» و موجود باشند پس نمی شود برای اولاد ذکور آینده یا علماء آینده و یا فقرای آینده چیزی را وقف نمود، الا به تبع موجود.

**مسئله چهارم:** [۳۶۸۳] وقف می تواند در قبال «منافع» صورت بگیرد و اصل عین در ملکیت واقف باقی بماند که در این صورت عنوان «حبس» صادق است که در جایش بحث می شود.

**مسئله پنجم:** [۳۶۸۴] وقف منافع می تواند به مدتی مقید شود، که در آن صورت «رُقبی» و می تواند به عمر مقید شود که در آن صورت «عُمری» گفته می شود که در جایش بحث می شود.

### حبس، سکنی، رُقبی و عمری

**مسئله اول:** [۳۶۸۵] «حبس» آن است که عین در اختیار حابس باقی می ماند، لکن منفعت آن مال غیر می شود، مانند این که میوه درخت یا حاصل زمین مال غیر باشد.

**مسئله دوم:** [۳۶۸۶] «سکنی» آن است که منفعت از نوع «سکونت» باشد، که در قبال اماکن مطرح است، مانند: خانه، مدرسه، سرای و ...

**مسئله سوم:** [۳۶۸۷] «رُقبی» آن است که منفعت از نوع «غیر سکونت» باشد و به مدّت معینی مقید شود، مانند: اختصاص یافتن کرایه خانه یا میوه درخت و یا حاصل زمین به غیر به مدّت بیست سال یا کمتر و بیشتر.



**مسئله چهارم:** [۳۶۸۸] «عمری» آن است که اختصاص منفعت به غیر مقید شود به «عمر» یکی از دو طرف حابس یا محبوس علیه، مانند این که بگوید: «منفعت این عین مال فلانی باشد تا زمانیکه زنده است یا زنده‌ام.»

**مسئله پنجم:** [۳۶۸۹] در عمری و رقی «سکونت» مطرح نبوده، متعلق آن از نوع اماکن نیست، لکن در سکنی «سکونت» مطرح بوده متعلق آن از نوع اماکن است.

### ارکان وقف

**مسئله اول:** [۳۶۹۰] وقف از «چهار» رکن زیر تشکیل شده است، که به ترتیب یادآور می‌شویم:

**مسئله دوم:** [۳۶۹۱] «وقف کننده» یکی از ارکان وقف بوده در اصطلاح فقهاء «واقف» گفته می‌شود.

**مسئله سوم:** [۳۶۹۲] «وقف شونده» یکی دیگر از ارکان وقف بوده در اصطلاح فقهاء «موقوف علیه» یا «موقوف علیهم» گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۶۹۳] «شیء وقف شده» یکی دیگر از ارکان وقف بوده در اصطلاح فقهاء «عین موقوفه» گفته می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۶۹۴] اصل «عملیه» وقف یا کاری که صورت می‌گیرد، یکی دیگر از ارکان وقف بوده در اصطلاح فقهاء «وقف» گفته می‌شود.

### ارکان حبس

**مسئله اول:** [۳۶۹۵] حبس مانند وقف از «چهار» رکن اصلی تشکیل شده است که بترتیب یادآور می‌شویم:

**مسئله دوم:** [۳۶۹۶] «حبس کننده» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «حابس» گفته می‌شود.





**مسئله سوّم:** [۳۶۹۷] «حبس شونده» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «محبوس علیه» یا «محبوس علیهم» گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۶۹۸] «منفعت حبس شده» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «عین محبوسه» گفته می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۶۹۹] اصل «عملیه» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «حبس» گفته می‌شود.

### ارکان رُقبی

**مسئله اوّل:** [۳۷۰۰] رقبی مانند حبس و وقف از چند رکن تشکیل شده است که بترتیب یادآور می‌شویم:

**مسئله دوّم:** [۳۷۰۱] «رقبی کننده» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «راقب» گفته می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۳۷۰۲] «رقبی شونده» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «مرقوب علیه» یا «مرقوب علیهم» گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۷۰۳] «منفعت رقب شده» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «منفعت مرقوبه» گفته می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۷۰۴] اصل «عملیه» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «رقبی» گفته می‌شود.

### ارکان عُمری

**مسئله اوّل:** [۳۷۰۵] عمری مانند وقف، حبس و رقبی از چند رکن تشکیل شده که بترتیب یاد آور می‌شویم:



**مسئله دوّم:** [۳۷۰۶] «عمری کننده» یکی از ارکان حبس بوده و در اصطلاح فقهاء «عامر» گفته می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۳۷۰۷] «عمری شونده» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «معمور علیه» گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۷۰۸] «منفعت عمری شده» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «منفعت معموره» گفته می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۷۰۹] اصل «عملیه» یکی از ارکان حبس بوده در اصطلاح فقهاء «عمری» گفته می‌شود.

### شرایط عین موقوفه

**مسئله اوّل:** [۳۷۱۰] یکی از شرایط عین موقوفه «موجود» بودن آن است، بناءً وقف دین در ذمه، کلی در معین یا نامعین و وقف منفعت صحیح نیست، اما وقف منفعت داخل در یکی از ابواب: سُکنی، رُقبی و عُمری می‌باشد.

**مسئله دوّم:** [۳۷۱۱] یکی دیگر از شرایط عین موقوفه «مملوک» بودن آن است، بناءً وقف انسان - های آزاده، پرندگان هوا، ماهی‌های دریا و گیاهان صحرا صحیح نیست.

**مسئله سوّم:** [۳۷۱۲] یکی دیگر از شرایط عین موقوفه «بقاء عین» است، بناءً وقف غذاها، سبزیجات، میوه‌ها و آشامیدنی‌ها صحیح نیست؛ اما «ابدیت» را که مشهور گفته‌اند به نظر این جانب شرط نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۷۱۳] یکی دیگر از شرایط عین موقوفه «داشتن منافع حلال» است، بناءً آلات لهو، قمار و چیزهایی که منفعت حلال ندارد صحیح نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۷۱۴] یکی دیگر از شرایط عین موقوفه «ممکن بودن قبض» آن است، بناءً پرند رها شده، غلام فراری، حیوان گریخته که امید برگشت و یافتن آن نیست صحیح نیست.



### شرایط واقف

**مسئله اول:** [۳۷۱۵] یکی از شرایط واقف «بلوغ» آن است، بناءً وقف طفل و کودک صحیح نیست، الا باذن ولی.

**مسئله دوم:** [۳۷۱۶] یکی دیگر از شرایط واقف «عقل» آن است، بناءً وقف در طفل ممیز، دیوانه، مجنون، مست و بی‌هوش صحیح نیست.

**مسئله سوم:** [۳۷۱۷] یکی دیگر از شرایط واقف «اختیار» آن است، بناءً وقف مجبور و مُکره صحیح نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۷۱۸] یکی دیگر از شرایط واقف «ممنوع نبودن» آن از تصرف شرعی است، بناءً وقف محجور علیه، سفیه و مفلس صحیح نیست.

**مسئله پنجم:** [۳۷۱۹] ممکن است برخی «مسلمان بودن» را نیز شرط واقف بدانند، لکن به نظر این جانب کافر کتابی هم می‌تواند واقف باشد.

### شرایط موقوف علیه

**مسئله اول:** [۳۷۲۰] یکی از شرایط موقوف علیه «موجود بودن» آن است، بناءً بر معدوم وقف نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۷۲۱] یکی دیگر از شرایط موقوف علیه «معین» بودن آن است، بناءً وقف بر مردّد صحیح نیست.

**مسئله سوم:** [۳۷۲۲] یکی دیگر از شرایط موقوف علیه «صرف نشدن» آن در معصیت است، پس اگر وقف صرف در شراب، قمار یا سایر محرّمات شود باطل است.

**مسئله چهارم:** [۳۷۲۳] اگر بگوید: «وقف نمودم بر یکی از دو مسجد یا یکی از دو طلبه یا یکی از دو فقیر» و امثال اینها صحیح است.



**مسئله پنجم:** [۳۷۲۴] اگر بگوید: «وقف کردم بر اولادم که موجودند و آنهایی که بعداً بدنیا می-آیند» صحیح است.

### انصرافات عرفیه

**مسئله اول:** [۳۷۲۵] اگر واقف بگوید: «برای مؤمنین وقف کردم» شامل مرد و زن، بزرگ و کوچک، عادل و فاسق و گناهکار و مطیع می شود، هر چند که ظهورش در غیر فاسق و عاصی است.

**مسئله دوم:** [۳۷۲۶] اگر واقف بگوید: «برای شیعه وقف کردم» شامل تمام فرقه‌های شیعی می شود، هر چند که ظهورش در شیعیان اثناعشری است.

**مسئله سوم:** [۳۷۲۷] اگر واقف بگوید: «برای مسلمانان وقف کردم» شامل کسانی می شود که شهادتین جاری کرده و رو به کعبه دارند، اعم از زن و مرد، کوچک و بزرگ و تمام فرقه‌های اسلامی.

**مسئله چهارم:** [۳۷۲۸] اگر واقف بگوید: «وقف علماء کردم» شامل رشته‌های علوم حوزوی اعم از صرفی، نحوی، منطقی، اصولی، فقهی و تفسیری می شود و اختصاص به فقه ندارد.

**مسئله پنجم:** [۳۷۲۹] ملاک در چنین مسائلی عقیده و نظر شخص واقف است، اگر سنی است علمای سنی و اگر شیعه است علمای شیعی مورد مصرف وقف هستند.

### انصرافات عرفیه (۲)

**مسئله اول:** [۳۷۳۰] اگر واقف بگوید: «برای برادرانم وقف کردم» شامل برادران اَبی و اُمی شده اختصاص به ابوینی تنها ندارد.

**مسئله دوم:** [۳۷۳۱] اگر واقف بگوید: «برای ذریه‌ام وقف کردم» شامل با واسطه‌ها هم می شود و اختصاص به بدون واسطه‌ها ندارد.

**مسئله سوم:** [۳۷۳۲] اگر واقف بگوید: «برای فرزندانم وقف کردم» شامل دختران هم شده، اختصاص به پسران تنها ندارد، حتی خنثی را نیز شامل است.



**مسئله چهارم:** [۳۷۳۳] اگر واقف بگوید: «برای ذوی الارحام وقف کردم» شامل بستگان سببی هم می‌شود، اختصاص به بستگان نسبی فقط ندارد.

**مسئله پنجم:** [۳۷۳۴] در عناوین دیگر نظیر: فقراء، زوّار، حجّاج، طّالّاب، مؤمنین و نظایر اینها ملاک عرف عام است نه عرف خاص.

### انصرافات عرفیه (۳)

**مسئله اول:** [۳۷۳۵] اگر واقف بگوید: «وقف اولادم ثمّ به ثمّ یا الاعلی فالاعلی نمودم» ظاهرش مشارکت بوده بترتیب نسل‌ها طبقات بعدی را شامل می‌شود و اختصاص به نسل یا طبقه اول ندارد.

**مسئله دوم:** [۳۷۳۶] اگر واقف بگوید: «وقف راه خدا نمودم» تمام وجوه خیریه و برّیه را شامل است و اختصاص به اعمال که قصد قربت در آن شرط است ندارد.

**مسئله سوم:** [۳۷۳۷] اگر واقف بگوید: «وقف عموهایم نمودم» شامل عمّه‌ها نمی‌شود و اگر عمّه‌هایش را تصریح کند شامل عموهایش نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۷۳۸] اگر واقف بگوید: «وقف ماماهایم نمودم» شامل خاله‌هایش نمی‌شود و اگر تصریح کند به خاله‌ها شامل ماماهایش نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۷۳۹] اگر واقف بگوید: «وقف اجدادم نمودم» شامل اجداد پدری و مادری می‌شود و اگر تصریح کند به عموها (کاکاها) و ماماها (دایی‌ها) شامل پدری و مادری می‌شود و اختصاص به پدری فقط ندارد.

### انصرافات عرفیه (۴)

**مسئله اول:** [۳۷۴۰] اگر واقف بگوید: «وقف فرزندانم نمودم» مشارکت پسران و دختران بالسویه بوده تفاضلی در بین نیست.

**مسئله دوم:** [۳۷۴۱] اگر واقف بگوید: «وقف پسر و فقراء نمودم» ظاهرش تنصیف است بدون تفاضل.



**مسئله سوم:** [۳۷۴۲] اگر واقف بگوید: «وقف فقراء یا طلاب نمودم» با قرعه تعیین و در هر تردید حکم قرعه است.

**مسئله چهارم:** [۳۷۴۳] اگر واقف بگوید: «وقف مسجد، مدرسه یا زیارتگاه نمودم» موقوفه صرف مصالح آن اماکن می شود بنظر عرف.

**مسئله پنجم:** [۳۷۴۴] اگر واقف بگوید: «وقف مرده گانم نمودم» موقوفه صرف مصالح اخروی آنها از قبیل: صدقات، خیرات و مبرات می شود.

### ممنوعات موقوفه

**مسئله اول:** [۳۷۴۵] در وقف نظر «واقف»، در حبس نظر «حابس»، در رُقبی نظر «راقب» و در عُمری نظر «عامر» معتبر است و خلاف نظر آنها تصرّف جایز نبوده ممنوع است.

**مسئله دوم:** [۳۷۴۶] «فروش» اعیان موقوفه جایز نبوده، ممنوع است و همچنان فروش امتیازات منافع محبوسه، مرقبه و معموره جایز نبوده ممنوع است.

**مسئله سوم:** [۳۷۴۷] «تبدیل» اعیان موقوفه و همچنان «تغییر» آنها جایز نبوده ممنوع است.

**مسئله چهارم:** [۳۷۴۸] «صلح» اعیان موقوفه و همچنان «اجاره دادن» آنها نیز جایز نبوده ممنوع است.

**مسئله پنجم:** [۳۷۴۹] «رهن» اعیان موقوفه و همچنان «عاریه دادن» آنها و مطلق انتقالات لازمی و جایزی ناجایز بوده ممنوع است، الا آنجا که حاکم شرع صلاح ببیند.

### احکام وقف (۱)

**مسئله اول:** [۳۷۵۰] وقف بعد از تحقق آن و خواندن صیغه وقف از ملکیت واقف خارج و در ملکیت موقوف علیه یا موقوفه علیهم داخل می شود.

**مسئله دوم:** [۳۷۵۱] منافع بعد از تحقق حبس، سکنی، رقبی و عمری نیز از اختیار هر کدام آنها خارج شده در اختیار محبوس علیه یا علیهم و رفقاییش قرار می گیرد.



**مسئله سوّم:** [۳۷۵۲] اگر موضوع وقف منتفی شود در موضوع دیگر، مشابه موضوع اوّل مصرف می‌شود، مانند: مدرسه‌ای که طلاب آن یا مسجدی که نمازگزاران آن کوچ کرده باشند.

**مسئله چهارم:** [۳۷۵۳] در مسئله چهارم این درس اگر موضوع مشابه نیز وجود نداشته باشد در سایر وجوه بزیه مصرف شود.

**مسئله پنجم:** [۳۷۵۴] درختی که در حال وقف کردن میوه دارد یا گوسفندی که بچه در شکم دارد و یا زمینی که زراعت دارد از وقف خارج است.

## احکام وقف (۲)

**مسئله اوّل:** [۳۷۵۵] وقف دو گونه است: یا بنحو «تملیک» است، چنان که در اعیان تصوّر دارد و یا بنحو «مصرف» که در منافع تصوّر دارد.

**مسئله دوّم:** [۳۷۵۶] قسم «تملیک» در وقف محقق است و قسم «مصرف» در ابواب دیگر وقف، چون: سکنی، رقبی و عمری که بستر آنها منافع است.

**مسئله سوّم:** [۳۷۵۷] اگر امر دایر شود بین تعمیر و ترمیم وقف و بین صرف آن در موقوف‌علیه یا موقوف‌علیهم، تعمیر و ترمیم مقدم است.

**مسئله چهارم:** [۳۷۵۸] اگر موقوف‌علیه یا موقوف‌علیهم طبقه اوّل یا نسل اوّل وقف را اجاره دهد و خود منقرض شود، قبل از بسر رسیدن مدت اجاره، مدّت باقی مانده خود به خود پایان می‌یابد.

**مسئله پنجم:** [۳۷۵۹] نهالی که از ریشه می‌روید یا شاخه‌ای که جای آن سبز و درخت می‌شود، جزء منافع بوده و می‌شود در موقوف‌علیه یا موقوف‌علیهم مصرف نمود.

## احکام وقف (۲)

**مسئله اوّل:** [۳۷۶۰] اگر مصرف وقف را نداند، لکن قدر متقین وجود داشته باشد، در قدر متقین مصرف می‌شود، مانند: علماء و علمای عدول یا علما و علمای فقیر و...



**مسئله دّوم:** [۳۷۶۱] در مسئله نخست اگر قدر متقین وجود ندارد و موارد مختلف است و هم غیر محصور، موقوف را صدقه دهد اگر صدقه یکی از راه‌های احتمالی باشد و الا متوسّل به قرعه شود.

**مسئله سوّم:** [۳۷۶۲] اگر مسجد موقوفه خراب شود زمین آن از مسجدیّت خارج نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۷۶۳] اگر عین موقوفه در جهتی که واقف منظور داشته امکان مصرف ندارد به جایی که منظور واقف است مصرف کند.

**مسئله پنجم:** [۳۷۶۴] اگر موضوع وقف بخاطر انقراض منتفی شود، وقف باطل شده، عین به واقف برمی‌گردد و اگر واقف فوت شده به وارث او برمی‌گردد.

### احکام وقف (۳)

**مسئله اوّل:** [۳۷۶۵] اگر منافع وقف به قدری تقلیل یابد که با اجاره دادن چند سالش می‌شود تعمیر یا ترمیم کرد، همان را انجام دهد و اگر بقدری کم شده که با چندین سال هم هزینه تعمیر را کفایت نمی‌کند، صرف موقوف علیه نماید.

**مسئله دوّم:** [۳۷۶۶] اگر باغی را وقف کرده که به همان عنوان مورد استفاده باشد، چنانچه با قطع آب مثلاً عنوانی باقی نیست به واقف برمی‌گردد، ولو زمین آن قابل استفاده است، لکن احوط تبدیل آن به باغ دیگر است.

**مسئله سوّم:** [۳۷۶۷] اگر باغی را وقف کرده نه به عنوان باغ بودن، چنانچه به هر دلیل از استفاده خارج شود، به واقف برنگشته از زمین آن استفاده‌هایی در جهت امور خیریه‌ای که نظر واقف را تأمین کند، کار صورت می‌گیرد.

**مسئله چهارم:** [۳۷۶۸] واقف می‌تواند برای اداره موقوفه «متولی» تعیین کند، مستقل یا بالمشارکه.

**مسئله پنجم:** [۳۷۶۹] وصی واقف هم می‌تواند متولی وقف شود، الا در جایی که واقف به عدم تولیت او تصریح کرده باشد.





## احکام وقف (۴)

**مسئله اول:** [۳۷۷۰] وقف همانگونه که تملیکی و تصرفی هست می تواند «ترتیبی» و «تشریکی» باشد، ترتیبی در نسل اول و دوم یا طبقه اول و دوم و تشریکی در اشتراک زن و مرد، ائی و امئی، نسبی و سببی قابل تطبیق است.

**مسئله دوم:** [۳۷۷۱] اگر انعام ثلاثه یا غلات اربعه و یا نقدین را وقف کند هر چند شرایط زکات هم در آن جمع باشد زکاتش ساقط است.

**مسئله سوم:** [۳۷۷۲] اگر عین موقوفه بین ملک خالص یا ملک طلق و بین وقف مشترک باشد، قابل تقسیم است و مالک و متولی وقف بین خود موافقه می نماید.

**مسئله چهارم:** [۳۷۷۳] در تعدد واقف و موقوفه علیه یا علیهم نیز تقسیم جایز است، چنان که در تعدد یکی نیز جایز بود.

**مسئله پنجم:** [۳۷۷۴] اگر وقف بر فرزندان موجود و فرزندان که در آینده موجود می شوند شده باشد، با تولد فرزند جدید تقسیم قبلی باطل می شود.

## طرق اثبات وقفیت

**مسئله اول:** [۳۷۷۵] یکی از راههای اثبات وقفیت «علم» است از هر کجا بدست آمده باشد، حتی از پریدن کلاغ.

**مسئله دوم:** [۳۷۷۶] یکی دیگر از راههای اثبات وقفیت «بینه شرعیّه» است که با دو نفر عادل یا موثق محقق می شود.

**مسئله سوم:** [۳۷۷۷] یکی دیگر از راههای اثبات وقفیت «اقرار صاحب ید» است هر چند یدش مستقل نباشد و بالاشتراک باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۷۷۸] یکی از راههای دیگر اثبات وقفیت «نوشته» یا کتابت است، که بر روی عین نقش شده باشد حتی اگر ادعای ملکیت شخصی هم در قبالش مطرح باشد.



**مسئله پنجم:** [۳۷۷۹] «تصرف عملی» به عین به عنوان وقفیت نیز ثابت کننده وقفیت آن است، همچنین است اشاره مفهمه.

## وقف و تولیت

**مسئله اول:** [۳۷۸۰] اگر واقف در وقف عام کسی یا کسانی را بحیث متولی یا متولیان شرعی تعیین کرد عزل نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۷۸۱] چنانچه واقف در ولی شرط خاصی را نظیر عدالت قید کرده باشد با سقوط عدالت خود به خود منزل می‌شود؛ اما کسی دیگر عزل نمی‌تواند.

**مسئله سوم:** [۳۷۸۲] اگر واقف متولی تعیین نکرد، حاکم شرع متولی است که خودش یا کسانی از سوی او امر تولیت را عهده‌دار شوند.

**مسئله چهارم:** [۳۷۸۳] جعل ولایت می‌تواند مطلق باشد و می‌تواند در جهات خاص باشد، نظیر: تقسیم محصول، نظارت بر آن و امثال اینها.

**مسئله پنجم:** [۳۷۸۴] در وقف خاص خود موقوف‌علیه یا موقوف‌علیهم تولیت دارند و نیاز به تولیت جدید نیست، الا آنجایی که کسی یا کسانی از آنها محجور باشند، که در آن صورت حاکم تعیین تولیت می‌کند.

## وقف و شرط کردن

**مسئله اول:** [۳۷۸۵] اگر واقف در ضمن عقد شرط نماید که: «متولی می‌تواند بعضی موقوف‌علیه را داخل و برخی را خارج کند» شرط محقق شده صحیح است.

**مسئله دوم:** [۳۷۸۶] اگر واقف در ضمن عقد شرط نماید که: «در مدرسه سطوح عالیہ تدریس شود» شرط محقق شده دروس مقدماتی خلاف شرط واقف است.

**مسئله سوم:** [۳۷۸۷] اگر واقف در ضمن عقد شرط نماید که: «در مدرسه طلاب نماز شب خوان ساکن شود» شرط محقق شده غیر آن حق سکونت ندارد.



**مسئله چهارم:** [۳۷۸۸] اگر واقف در ضمن عقد شرط کند که: «برخی منافع فلان موقوفه مال موقوف علیه نباشد» به شرط عمل شده آن بعض خارج است.

**مسئله پنجم:** [۳۷۸۹] شرطی که مشروع باشد می تواند شرط ضمن عقد قرار گیرد.

### وقف و استثناء

**مسئله اول:** [۳۷۹۰] واقف می تواند یک یا چند درخت را از باغ وقفی استثناء نماید، در آن صورت موقوف علیه یا علیهم حق کندن آن را ندارد.

**مسئله دوم:** [۳۷۹۱] در مسئله نخست اگر باد یا زلزله درخت را بکند، واقف حق غرض درخت دیگر را بجای آن ندارد و زمین آن هم از آن موقوف علیه یا موقوف علیهم است.

**مسئله سوم:** [۳۷۹۲] واقف می تواند یک یا چند حجره را از مدرسه وقفی استثناء نماید، در آن صورت موقوف علیه یا موقوف علیهم حق خراب کردن حجره را ندارد.

**مسئله چهارم:** [۳۷۹۳] در مسئله سوم اگر حجره خود به خود یا بر اثر حوادث طبیعی خراب شود، زمین آن از واقف است.

**مسئله پنجم:** [۳۷۹۴] در هر وقفی که اجزاء متعدد دارد، می تواند یک تا چند جزء آن را استثناء کند.

### وقف های باطل

**مسئله اول:** [۳۷۹۵] اگر تیغ یا قمه را وقف کند، برای استفاده در سینه زنی های عاشورا، وقف باطل بوده استفاده از آن موجب وهن مذهب و پراکندن نفرت در انظار جهانیان است.

**مسئله دوم:** [۳۷۹۶] اگر پولی را وقف کند برای چاپ کتب ضالّه، وقف باطل بوده نشر آنها موجب تضعیف ایمان مردم است.



**مسئله سوم:** [۳۷۹۷] اگر انگوری را وقف کند برای ساختن شراب، وقف باطل بوده ساختن آن حرام و ناجایز است.

**مسئله چهارم:** [۳۷۹۸] اگر خانه‌ای را وقف کند برای طرح و توطئه‌های مخرب و سلّ بیضه اسلام وقف باطل بوده، اعمار و نگهداری آن ناجایز است.

**مسئله پنجم:** [۳۷۹۹] اگر جایی را وقف کند برای ایجاد فحشاء و منکرات یا ریختن برنامه‌های سکولاریستی، وقف باطل بوده رفتن و شرکت در برنامه‌هایش حرام و ناجایز است.

### احکام متفرقه وقف

**مسئله اول:** [۳۸۰۰] در وقف ضمن ایجاب و قبول قصد «قربت» شرط بوده، لکن نیت آن به لفظ «وقف» احوط است و می‌شود ترجمه آن را به زبان و لغت واقف در عقد گنجانید.

**مسئله دوم:** [۳۸۰۱] در وقف مادامی که عین موقوفه موجود است حق رجوع وجود ندارد.

**مسئله سوم:** [۳۸۰۲] در وقف خاص قبض موقوف‌علیه یا موقوف‌علیهم شرط است، لکن در وقف عام مثل: مدرسه، حسینیه، مسجد و امثال اینها قبض شرط نبوده بدون آن لازم می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۸۰۳] اگر فرش‌های مسجد یا مدرسه کهنه شود که قابل استفاده نباشد، می‌شود آن را فروخت یا تبدیل به فرش جدید نمود.

**مسئله پنجم:** [۳۸۰۴] اگر اموال موقوفه از دور بیفتد و جایش را چیزهای جدیدتری بگیرد، می‌تواند با اجازه حاکم تبدیل به جنس روز نمود، مانند: تبدیل تایپ دستی به لب‌تاب‌های امروزی و امثال آنها.

### احکام حبس

**مسئله اول:** [۳۸۰۵] در وقف نیز ضمن ایجاب و قبول قصد قربت شرط است، اما در حبس قصد قربت شرط نیست و عقد آن به لفظ «حبس» احوط بوده به کارگیری ترجمه آن به لغت حبس جایز است.



**مسئله دوّم:** [۳۸۰۶] قبض و قبول در حبس مطلقاً شرط نیست بر خلاف وقف خاص.

**مسئله سوّم:** [۳۸۰۷] در حبس تا زمانی که مدت آن باقی است، حابس حق رجوع ندارد مانند: وقف.

**مسئله چهارم:** [۳۸۰۸] منافع محبوسه بعد از پایان مدت حبس به حابس برمی گردد و اگر او فوت شده به وارث او برگشت می کند.

**مسئله پنجم:** [۳۸۰۹] حبس مانند وقف در مدت قید شده، مهر و لاک می شود.

### احکام حبس (۲)

**مسئله اوّل:** [۳۸۱۰] فروش عینی که منافع آن حبس شده جایز است، حتی قبل از به سر رسیدن مدّت آن به خلاف وقف.

**مسئله دوّم:** [۳۸۱۱] در صورت فروش عینی که منافع آن حبس شده، خریدار حق منع استفاده از منفعت را ندارد، فقط مالک عین شده است و بس.

**مسئله سوّم:** [۳۸۱۲] در صورت فروش عینی که منافع آن حبس شده، می تواند در کیفیت استفاده از آن یا اصلاً منع استفاده داخل مصالحه شود، اما معاوضه صحیح نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۸۱۳] اسبی که حبس شده است، شخص محبوس علیه می تواند غلام، مهمان یا فرزندش را بر آن سوار نماید هر چند که حبس برای خودش بوده و همین حکم است در موترسواری.

**مسئله پنجم:** [۳۸۱۴] در صحت حبس «اسلام» شرط نبوده حبس از کافر غیر حربی نیز صحیح است، چنان که در وقف نیز چنین است.

### احکام سکنی

**مسئله اوّل:** [۳۸۱۵] چنانچه کسی را در مدت معین در مکانی حق سکنی داده باشد در آن مدت لازم می شود و حق رجوع با مالک نیست.



**مسئله دوّم:** [۳۸۱۶] کسی را که در مکانی حق سکنی داده می‌تواند مهمان، خادم و فرزندان خود را در آن سکونت دهد.

**مسئله سوّم:** [۳۸۱۷] اگر مکانی را که از باب سکنی گرفته طویله داشته باشد، می‌تواند حیوان خود را در آن نگهدارد، سواری باشد یا غیر سواری فرق ندارد.

**مسئله چهارم:** [۳۸۱۸] در مکانی که حق سکنی پیدا کرده امتعه و کالاهای ضروری و غیر ضروری خود را می‌تواند جابجا کند، هر نوعی که باشد فرق ندارد.

**مسئله پنجم:** [۳۸۱۹] سکنی به مکان غیر ثابت نیز صدق می‌کند، مانند: کشتی با انواع و اقسامش.

### احکام رقبی و عمری

**مسئله اوّل:** [۳۸۲۰] همان‌گونه که سکنی به اماکن اختصاص داشت، رقبی و عمری بغیر اماکن مانند: اثاثیه و نظایرش اختصاص دارد.

**مسئله دوّم:** [۳۸۲۱] آنچه در سکنی شرط نبود در این دو نیز شرط نیست، نظیر: قصد قربت.

**مسئله سوّم:** [۳۸۲۲] اگر در عمری مدّت استفاده به عمر مالک قید شده، با فوت او عمری تمام می‌شود و اگر به عمر طرف قید شده، با مرگ مالک عمری تمام نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۸۲۳] در رقبی فوت یک طرف قضیه اثر ندارد، فقط مدت معینه معتبر است.

**مسئله پنجم:** [۳۸۲۴] در رقبی و عمری ذکر مدّت یا عمر شرط تحقق است، اما در سکنی چنین چیزی شرط نیست.

### صدقه جاریه

**مسئله اوّل:** [۳۸۲۵] وقف، صدقه جاریه است و استحباب آن به تواتر اخبار ائمه علیهم‌السلام ثابت است.

**مسئله دوّم:** [۳۸۲۶] صدقه نوعی از احسان با مال است که قصد تقرب در آن شرط شده و بدون آن صدقه حساب نمی‌شود، هر چند هبه، سکنی، ابراء و بذل گفته می‌شود.



**مسئله سوّم:** [۳۸۲۷] احسان مالی اگر به قصد «تملیک» باشد ایجاب و قبول لازم دارد، اگر به قصد «ابراء» باشد همین که بگوید: «ابراء کردم» کافی است و اگر بقصد «بذل» باشد اذن در تصرّف کفایت می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۳۸۲۸] صدقه به واجبه و مستحبّه تقسیم می‌شود، مستحب است اولی را علنی و دوّمی را مخفی بدهد و نیز مستحب است وسایط را زیاد و زیادت‌تر کند.

**مسئله پنجم:** [۳۸۲۹] صدقه بر غیر نیازمند نیز جایز است، لکن بر نیازمند فضیلت داشته بر خویشان به ویژه خانواده افضل است.

## نذر

**مسئله اوّل:** [۳۸۳۰] کاری که محبوب و مرضی خدا است، از طرف بنده نیت شود و به زبان جاری گردد. مثلاً بگوید: «بر من است که برای خدا چنین کنم» یا بگوید: «بر من است که این گوسفند را برای خدا ذبح نمایم» نذر گفته می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۳۸۳۱] اگر جمله‌ی «برای خدا» که در عربی می‌شود «لله علیّ» در نذر نباشد، نذر شرعی محقق نمی‌شود و انجام آن واجب نیست.

**مسئله سوّم:** [۳۸۳۲] وفای به نذر واجب و شکستن آن که اصطلاحاً «حنث» گفته می‌شود حرام است و موجب کفّاره که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۸۳۳] نذر تابع نذر است، چنان که وقف تابع نیت واقف و حبس تابع نیت حابس بود.

**مسئله پنجم:** [۳۸۳۴] اگر مقصود ناذر کار حرام و معصیت باشد، نذر محقق نمی‌شود و عمل به آن نه تنها واجب نبوده بلکه ترک آن واجب و فعل آن حرام است.



### متعلقات نذر

**مسئله اول:** [۳۸۳۵] متعلق نذر بایستی امر «راجح» و «محبوب خداوند» باشد، بناءً در مرجوح نذر متعلق نمی شود.

**مسئله دوم:** [۳۸۳۶] امر راجح و محبوب خداوند ممکن است در قالب «شکر نعمت» باشد، مثل این که بگوید: «اگر خداوند فرزند پسری به من داد بر من است که برای خدا فلان کار را انجام دهم.»

**مسئله سوم:** [۳۸۳۷] ممکن است در قالب «دفع کراهت» یا «جلب منفعت» باشد، مثل این که بگوید: «اگر خداوند مریضم را شفا بخشید بر من است که برای خدا چنین کاری را انجام دهم.»

**مسئله چهارم:** [۳۸۳۸] ممکن است در قالب «اجتناب از معصیت» باشد، مثل این که بگوید: «اگر کار حرامی را مرتکب شدم برای خدا یک ماه روزه می گیرم.»

**مسئله پنجم:** [۳۸۳۹] ممکن است در قالب «تبرع» باشد، مثل این که بگوید: «بر من است که برای خدا چنین کاری انجام دهم.»

### شرایط ناذر

**مسئله اول:** [۳۸۴۰] در نذر کننده (ناذر) شرط است که «مکلف» باشد، بناءً نذر اطفال هر چند ممیز باشند، صحیح نیست الا با اذن ولی.

**مسئله دوم:** [۳۸۴۱] در نذر کننده (ناذر) شرط است که «مختار» باشد، بناءً نذر مجبور و مکروه صحیح نیست.

**مسئله سوم:** [۳۸۴۲] در نذر کننده (ناذر) شرط است که «قاصد» باشد، بناءً نذر هاذل یعنی: کسی که به مزاح نذر می کند صحیح نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۸۴۳] اگر نذر کننده زن است در صورتی که «منافی با حق شوهر» نباشد، نذرش صحیح و الا باطل است، مثلاً: نذر کند که یک ماه روزه باشد.





**مسئله پنجم:** [۳۸۴۴] زن مال شوهر را بدون اذنش نذر نمی‌تواند، لکن مال خود را اگر منافی با حق شوهر نیست می‌تواند بدون اذن او نذر کند.

### اقسام نذر

**مسئله اول:** [۳۸۴۵] یکی از اقسام نذر، «نذر معین» است، مانند این که نذر کند سه روز روزه بگیرد یا دو رکعت نماز بخواند، یا یک گوسفند ذبح نماید و نظایر اینها.

**مسئله دوم:** [۳۸۴۶] یکی دیگر از اقسام نذر، «نذر مطلق» و نامعین است، مثلاً بگوید: «کاری برای خدا انجام می‌دهم» یا «ذبحی صورت می‌دهم» و یا «روزه می‌گیرم».

**مسئله سوم:** [۳۸۴۷] در مسئله دوم، نذر محقق شده در «خیر» و «اتیان به طاعت» با انجام یک فرد به نذر وفاء می‌شود، مثلاً: در جمله اولی یک راجح و محبوب و در جمله دومی یک روز روزه و در جمله سومی یک گوسفند کفایت می‌کند، لکن در نذر «شر» یا «ترک معصیت» بایستی تمام افرادش را ترک کند.

**مسئله چهارم:** [۳۸۴۸] اگر بگوید: «روزهای زیادی را روزه می‌گیرم یا اموال کثیری را انفاق می‌کنم و یا نمازهای زیادی را می‌خوانم» و همه را برای خدا نیت کند، بایستی هشتاد روز روزه بگیرد، هشتاد رکعت نماز بخواند و هشتاد درهم مسکوک یا معادل آن را انفاق کند.

**مسئله پنجم:** [۳۸۴۹] اگر بگوید: «مدتی را روزه می‌گیرم» بایستی شش ماه روزه بگیرد، اگر بگوید: «زمانی را روزه می‌گیرم» بایستی «پنج‌ماه» روزه بگیرد.

### احکام نذر

**مسئله اول:** [۳۸۵۰] نذر فرزند با منع پدر، منعقد نمی‌شود و اگر نذر هم کرده باشد منحل می‌گردد.

**مسئله دوم:** [۳۸۵۱] اگر نذر کند: «مکروهی انجام نمی‌دهم» نذرش منعقد شده صحیح است و وفای به آن واجب می‌باشد.



**مسئله سوم:** [۳۸۵۲] اگر نذر کند: «مستحبی را انجام می‌دهم» نذرش منعقد شده صحیح است و وفای به آن واجب می‌باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۸۵۳] اگر نذر کند: «مباحی را انجام می‌دهم» که مساوی‌الطرفین است، بعید نیست منعقد شود و وفای به آن واجب است.

**مسئله پنجم:** [۳۸۵۴] اگر نذر کند: «کاری انجام می‌دهم»، لکن عاجز شود و عجزش استمرار یابد، نذر ساقط شده و جوب وفا ندارد.

### احکام نذر (۲)

**مسئله اول:** [۳۸۵۵] اگر مردی نذر کند که: «روز جمعه را روزه می‌گیرم»، لکن در آن روز سفر کند که از آن چاره نیست یا مریض شود، افطار نموده قضاء نماید و نذرش صحیح است.

**مسئله دوم:** [۳۸۵۶] اگر زنی نذر کند که: «روز جمعه را روزه می‌گیرم»، لکن در آن روز عادت شود، در روز دیگر قضاء نماید و نذرش صحیح است.

**مسئله سوم:** [۳۸۵۷] اگر نذر کند: «روز معینی را روزه می‌گیرم»، لکن در آن روز غافل شود یا فراموش نماید، در غیر آن روز قضاء نماید، نذرش صحیح است لکن استغفاری هم انجام دهد.

**مسئله چهارم:** [۳۸۵۸] اگر نذر کند که: «در مکان مشخصی مثل فلان مسجد یا مدرسه فرشی پهن می‌کنم»، لکن آن مکان را سیل نابود کند به مورد مشابه انتقال می‌یابد.

**مسئله پنجم:** [۳۸۵۹] اگر نذر کند که: «به فلان عالم یا طلبه‌ای قدری پول می‌دهم» لکن آن عالم یا طلبه بمیرد یا ناپدید شود به مورد مشابه انتقال می‌یابد.

### احکام نذر (۳)

**مسئله اول:** [۳۸۶۰] اگر گوسفندی را نذر کند، پشم، شیر حتی فضولاتش از نذر خارج نیست، لکن بزّه آن اگر به دنیا آمده خارج است و الا خارج نیست.



**مسئله دوّم:** [۳۸۶۱] اگر گوسفندی را بطور مطلق نذر کند و آن گوسفند بمیرد، گوشت آن نذر است و در موردی که قصد کرده مصرف شود.

**مسئله سوّم:** [۳۸۶۲] اگر گوسفندی را به طور معین مثل روز عاشورا یا روز غدیر نذر کند و گوسفند بمیرد، گوشت آن هم تا آن زمان قابل نگهداری نباشد، در همان زمان مصرف کند و مجزی است.

**مسئله چهارم:** [۳۸۶۳] اگر گوسفندی را نذر معین کند، مانند روز عاشورا یا غدیر و اگر آن را گرگ بخورد و یا گم شود یا دزد ببرد، قضاء نمی خواهد.

**مسئله پنجم:** [۳۸۶۴] اگر گوسفندی را نذر کند و بگوید که: «برّه آن نذر نباشد» نذرش صحیح است و برّه بعد از تولّد آزاد می باشد و همین حکم است در سایر مصادیق.

#### احکام نذر (۴)

**مسئله اوّل:** [۳۸۶۵] اگر حیوان حلال گوشتی را نذر کند و آن حیوان موطوئه شود، اگر به وطی خودش بوده، کفّاره دارد و اگر به وطی غیر بوده، کفّاره ندارد و نذر ساقط می شود، لکن ثوابش را برده است.

**مسئله دوّم:** [۳۸۶۶] اگر حیوانی مثل گاو یا شتر را نذر کند، کار کشیدن از آن جایز نیست و اگر از آن کار بکشد، معصیت کرده اجرت کارش نیز نذر است.

**مسئله سوّم:** [۳۸۶۷] اگر حیوانی مثل اسب، استر و الاغ را نذر کند، سوار شدن و بار کردن آن جایز نیست، اگر بار کرده یا سوار شده معصیت کرده، اجرت آن نیز نذر است.

**مسئله چهارم:** [۳۸۶۸] حیوان یا هر چیز دیگری که نذر شده قابل فروش، هبه، صلح، اجاره و عاریّه نیست.



**مسئله پنجم:** [۳۸۶۹] نذر برای خداست، اما ثوابش را می‌شود به ائمه علیهم‌السلام یا به ارواح مردگان خویش هدیه نماید، هر چند در عرف، نذر امام یا نذر مردگان گفته شود.

### قسم

**مسئله اول:** [۳۸۷۰] قسم به «الله» که اسم ذات و جامع تمام اسماء و صفات است، «قسم جلاله» گفته شده در رأس تمام قسم‌ها است.

**مسئله دوم:** [۳۸۷۱] قسم به «رب»، «خالق»، «رازق»، «قیوم»، «حی» و نظایرش که از اسماء ذات و حسنی‌الهی است، نیز محقق می‌شود.

**مسئله سوم:** [۳۸۷۲] قسم به «عالم»، «سمیع»، «بصیر» و نظایرش که صفات مخصوص‌الهی است، نیز محقق می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۸۷۳] اگر بگوید: «و حق الله» یا «بحق خدا» قسم منعقد نمی‌شود، هر چند که حق بر خدا اطلاق شده از اسامی خدای سبحان است.

**مسئله پنجم:** [۳۸۷۴] قسم به «برائت» از خدا و انبیاء و ائمه علیهم‌السلام منعقد نشده حرام است.

### متعلقات قسم

**مسئله اول:** [۳۸۷۵] قسم به «فعل غیر» متعلق نمی‌شود، مانند این که بگوید: «والله که فلانی کار خیر انجام بدهد.»

**مسئله دوم:** [۳۸۷۶] قسم به «امر گذشته» نیز متعلق نمی‌شود، مانند این که بگوید: «والله که جمعه در نماز جمعه شرکت می‌کنم» در حالی که قبلاً شرکت کرده و جمعه گذشته است.



**مسئله سوّم:** [۳۸۷۷] قسم به «امر محال» متعلق نمی‌شود، مانند این که بگوید: «والله که ضدّین را جمع و نقیضین را رفع می‌کنم.»

**مسئله چهارم:** [۳۸۷۸] قسم به «فعل حرام» متعلق نمی‌شود، مانند این که بگوید: «والله که شراب می‌خورم» و نظایرش.

**مسئله پنجم:** [۳۸۷۹] قسم به «امر غیر مقدور» متعلق نمی‌شود، مانند این که بگوید: «والله که بدون وسیله پرواز می‌کنم.»

### شرایط قاسم

**مسئله اوّل:** [۳۸۸۰] کسی که قسم می‌خورد (قاسم) شرط است که «مکلف» باشد، بناءً قسم اطفال منعقد نمی‌شود.

**مسئله دوّم:** [۳۸۸۱] کسی که قسم می‌خورد (قاسم) شرط است که «مختار» باشد، بناءً قسم مجبور و مکروه منعقد نمی‌شود.

**مسئله سوّم:** [۳۸۸۲] کسی که قسم می‌خورد (قاسم) شرط است که «قاصد» باشد، بناءً قسم هاذل یعنی: کسی که شوخی می‌کند منعقد نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۸۸۳] کسی که قسم می‌خورد (قاسم) شرط است که «متعادل» و در حال طبیعی باشد، بناءً قسم انسان خشمگین و غضبناک منعقد نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۸۸۴] کسی که قسم می‌خورد (قاسم) شرط است که «قادر بر وفاء» باشد هنگام انجام آن، بناءً قسم عاجز از فعل منعقد نمی‌شود.



## قسم خلاف واقع

**مسئله اول:** [۳۸۸۵] قسم بر «خلاف واقع» جایز نیست، مثل این که بگوید: «والله فلانی در سفر است» در حالی که او حاضر باشد.

**مسئله دوم:** [۳۸۸۶] قسم بر خلاف واقع با «وجود مصلحت» جایز است، مثل مصلحت حفظ جان مؤمن، در صورتی که قسم او جان او را حفظ کند.

**مسئله سوم:** [۳۸۸۷] قسم بر خلاف واقع با «وجود مصلحت» جایز است، مثل حفظ مال معتنی به، نه هر مال ناچیز در صورتی که منجر به حفظ آن شود.

**مسئله چهارم:** [۳۸۸۸] قسم بر خلاف واقع با «وجود مصلحت» جایز است، مثل خلاصی از حرام و معصیت.

**مسئله پنجم:** [۳۸۸۹] قسم بر خلاف واقع با «وجود مصلحت» جایز است، مثل قطع صلہ رحم و انکار نسب.

## موارد جواز قسم

**مسئله اول:** [۳۸۹۰] قسم بر «فعل واجب» جواز داشته، منعقد می‌شود و وفای به آن واجب است.

**مسئله دوم:** [۳۸۹۱] قسم بر «فعل مستحب» جواز داشته، منعقد می‌شود و وفای به آن واجب است.

**مسئله سوم:** [۳۸۹۲] قسم بر «ترک حرام» جواز داشته، منعقد می‌شود و وفای به آن واجب است.

**مسئله چهارم:** [۳۸۹۳] قسم بر «ترک مکروه» جواز دارد، منعقد شده و وفای آن واجب است.



**مسئله پنجم:** [۳۸۹۴] قسم بر «فعل یا ترک مباح» در صورت رجحان، منعقد می‌شود و وفای به آن واجب است، لکن در صورت عدم رجحان احوط عدم انعقاد است.

### احکام قسم

**مسئله اول:** [۳۸۹۵] قسم خوردن، چه راست و چه دروغ حُسن ندارد، بلکه از آن نهی شده است.

**مسئله دوم:** [۳۸۹۶] قسم راست منعقد شده، وفا بر آن واجب و ترک آن موجب کفاره است.

**مسئله سوم:** [۳۸۹۷] مخالفت قسم با علم و عمد حرام بوده موجب عقوبت اخروی و کفاره دنیوی است.

**مسئله چهارم:** [۳۸۹۸] قسم فرزند با منع پدر منعقد نمی‌شود و اگر قسم هم خورده با مخالفت پدر منحل می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۸۹۹] قسم زن در نظر مشهور با منع زوج منعقد نمی‌شود، لکن به نظر این جانب بعید نیست منعقد شود.

### عهد

**مسئله اول:** [۳۹۰۰] عهد آن است که انسان بگوید: «با خدا عهد» می‌بندم که فلان کار نیک را انجام و حرام را ترک می‌کنم» مثلاً در جماعت شرکت می‌کنم و شراب نمی‌خورم.

**مسئله دوم:** [۳۹۰۱] اگر بگوید: «به خدا تعهد می‌سپارم که فلان کار نیک را انجام یا فلان کار بد را ترک کنم» عهد منعقد شده، اثر بر آن مترتب می‌شود.



**مسئله سوّم:** [۳۹۰۲] اثر عهد مانند نذر و قسم و جوب و فبا به فعل و حرمت مخالفت آن است، در صورت موافقت «مطیع» بوده «ثواب» دارد و در صورت مخالفت «عاصی» گفته شده «کفّاره» دنیوی و «عقاب» اخروی دارد.

**مسئله چهارم:** [۳۹۰۳] شروطی که در نذر و قسم وجود داشت اینجا نیز وجود دارد که ذکر آن موجب تکرار است.

**مسئله پنجم:** [۳۹۰۴] شروط عهد کننده (عاهد) مانند شروط ناذر و قاسم است که ذکر آن موجب تکرار است.

### موارد عهد

**مسئله اوّل:** [۳۹۰۵] موارد و «جواز» عهد، عین موارد جواز نذر و قسم است که تکرار آن لغو است.

**مسئله دوّم:** [۳۹۰۶] موارد «منع» و حرمت عهد، عین موارد منع نذر و قسم است که تکرار آن لغو است.

**مسئله سوّم:** [۳۹۰۷] «متعلّقات» عهد، عین موارد متعلّقات نذر و قسم است که تکرار آن لغو است.

**مسئله چهارم:** [۳۹۰۸] موارد «خلاف واقع» عهد، عین موارد خلاف واقع نذر و قسم است که تکرار آن لغو است.

**مسئله پنجم:** [۳۹۰۹] «احکام» عهد، عین احکام نذر و قسم است که تکرار آن لغو است.

### کفّاره نذر، قسم و عهد

**مسئله اوّل:** [۳۹۱۰] هرگاه با نذر، قسم و عهد با علم و عمد مخالفت نماید، موجب «کفّاره» است، لکن مخالفت سهوی و فراموشی یا از روی جهل و نادانی کفّاره ندارد.





**مسئله دوم:** [۳۹۱۱] کفّاره هر کدام اطعام ده مسکین یا پوشاندن آنها و یا گرفتن سه روز روزه است.

**مسئله سوم:** [۳۹۱۲] مخالفت با هر کدام در لسان فقهاء اصطلاح خاصی دارد، مثلاً: مخالفت با نذر را «خُلف نذر» و مخالفت با قسم را «حنث قسم» و مخالفت با عهد را «نقض عهد» گویند.

**مسئله چهارم:** [۳۹۱۳] مورد کفّاره همان موارد کفّاره در افطار ماه رمضان است، بدون فرق یعنی هر جا افطار کفّاره دارد، خُلف نذر، حنث قسم و نقض عهد کفّاره دارد.

**مسئله پنجم:** [۳۹۱۴] اگر فقیر پیدا شود بهتر است ده نفر را جمع کرده اطعام نماید، و الا می شود به کمتر از ده نفر اطعام کرد، لکن وعده‌ها را باید کامل نماید، مثلاً: اگر فقیر سه نفر است هر کدام را سه بار اطعام نماید و یکی را یک وعده اضافی اطعام کند به ویژه در کفّاره قسم عدد شرط است.



# مسائل مشترکات و ملحقیات







## مشترکات

**مسئله اول:** [۳۹۱۵] «مشترکات» مصادیق فراوان دارد، مانند: مدارس، مساجد، راه‌ها، پل‌ها، پارکینگ‌ها و پارک‌ها، یتیم‌خانه‌ها، سرای‌ها، شفاخانه‌ها، نهرها، معابد و زیارتگاه‌ها، چراگاه‌ها، کوه‌ها، چشمه‌سارها و امثال این‌ها که همه در آنها شریکند.

**مسئله دوم:** [۳۹۱۶] تصرّف شرکا در مشترکات بدون اذن دیگر شرکا در صورتی که ضرر به دیگران وارد نسازد جواز دارد، بغیر از تصرّفاتی چون: اجاره، هبه، صلح و بیع.

**مسئله سوم:** [۳۹۱۷] فروش مشترکات، بدون اذن شریک جواز ندارد به ویژه اگر دو نفر شریک باشد که حق «شفعه» در آن برای شریک ثابت است.

**مسئله چهارم:** [۳۹۱۸] مشترکاتی را که دولت‌ها مالک آنند، چون: آب‌ها، معادن و نظایرش تصرّفات در آنها منوط به اذن دولت و نمایندگان مردم است.

**مسئله پنجم:** [۳۹۱۹] مشترکات نظر به انواع و اقسام احکام متفاوت دارد که در جایش باید بحث شود.

## راه‌ها

**مسئله اول:** [۳۹۲۰] راه‌ها اقسام گوناگون دارند، مانند: «شاه‌راه‌ها» که از آن به «اتوبان»، «ام و m» (۷) و جاده‌های «برون شهری» تعبیر می‌شود، که جواز استفاده از آنها تابع قوانین دولت‌ها بوده برای همه آزاد است و شرع نیز امضاء کرده است.

**مسئله دوم:** [۳۹۲۱] قسم دیگر راه‌ها: «خیابان‌ها» یا «سرک‌ها» است که نوعاً به راه‌های «بین شهری» تعبیر می‌شود، که جواز استفاده از آنها تابع قانون دولت‌ها بوده شرع نیز آن را ممضی قرار داده است.

**مسئله سوم:** [۳۹۲۲] قسم دیگر راه‌ها: «خطوط ترن» یا قطارهای برون شهری و درون شهری است، راه‌های هوایی یا زمینی که جواز استفاده از آنها نیز تابع قوانین دولت‌ها بوده شرع نیز ممضی قرار داده است.

**مسئله چهارم:** [۳۹۲۳] قسم دیگر راه‌ها: «کوچه‌ها» و «پیاده‌روها» است، باز یا بئن بست فرقی ندارد که جواز استفاده از آنها نیز مربوط عرف شهر بوده شرع نیز ممضی قرار داده است.



**مسئله پنجم:** [۳۹۲۴] آنچه در چهار مسئله گفته شد مربوط شهرها بوده، لکن در روستاها و دهات «شاهراهها» عبارت از راههای رَمّه، اغنام و احشام است و «راه» عبارت از راههای آدمرو، اعم از سواره یا پیاده است و «کورهراه» عبارت از راه دهقان یا راههای شینکها یا برجهای نگهبانی است، که هر کدام تابع عرف منطقه بوده شرع نیز آن را امضاء کرده است.

### احکام راهها

**مسئله اول:** [۳۹۲۵] در اتوبان یا ام و (mv) با سرعت فوق مجاز یا تحت مجاز که تخلف از قوانین کارشناسی شده ترافیکی است، جواز شرعی نیز ندارد.

**مسئله دوم:** [۳۹۲۶] عبور پیاده از اتوبانها یا ام و (mv) ها در شرایط ضروری و استثنایی جایز است، به شرطی که مانع عبور یا اختلال نظم جادهها نشود.

**مسئله سوم:** [۳۹۲۷] عبور از خطوط هوایی یا خطوط دریایی داخل حدود کشورها تابع قوانین کشورها بوده، در نظر شرع نیز امضاء شده است چون کارشناسی شده و به هدف تأمین است.

**مسئله چهارم:** [۳۹۲۸] عبور از خطوط هوایی یا خطوط دریایی خارج از حدود کشورها، بین-المللی بوده تابع قوانین بین الملل است که از نظر شرع نیز امضاء شده است چون کارشناسی شده و به هدف تأمین است.

**مسئله پنجم:** [۳۹۲۹] استفاده از راهها متناسب با خود راهها است، بناءً دراز کشیدن، توقف، استراحت، کشت و زراعت، بساط کردن و نظایرش که مخالف فلسفه وجودی راهها است جواز شرعی ندارد.

### احکام راهها (۲)

**مسئله اول:** [۳۹۳۰] نماز خواندن در کنار جاده عمومی در صورتی که مزاحم عابران سواره یا پیاده نشود، مانع ندارد و الا جائز نیست.



**مسئله دوم:** [۳۹۳۱] اگر نماز خواندن در کنار جاده عمومی کشورهای غربی موجب مزاحمت عابران نیست، لکن موجب وهن مذهب یا موجب انگشت‌نما شدن و تحقیر شخص شود، کراهت شدید داشته شاید به مرز حرام برسد و بهتر است قضاء نماید.

**مسئله سوم:** [۳۹۳۲] احکام راه‌ها تابع کثرت عابران متناسب راه‌ها و جاده‌ها است چنانچه جاده یا راه‌ها متروک شده باشد حکم آن نیز منتفی می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۳۹۳۳] ایجاد بالکن در فضای خیابان عمومی اشکال ندارد، کسی که بالکنش را برمی‌دارد تا زمانی که اعراض از آن ثابت نشده در آن قضاء حق دارد.

**مسئله پنجم:** [۳۹۳۴] سدّ معبر و راه‌ها حرام بوده، توسعه یا تعمیر آن موجب ثواب و استحباب است.

### مدارس و مساجد

**مسئله اول:** [۳۹۳۵] مدارس و مساجد نیز از اماکن عامه بوده استفاده از آنها تابع قوانین مدارس و مساجد است، چنانچه وقف باشند تابع نظر و نیت واقف می‌باشد.

**مسئله دوم:** [۳۹۳۶] حق نشستن برای تدریس در مدارس یا برای عبادت یا اعتکاف در مساجد، مادامی که اعراض نکرده محفوظ است.

**مسئله سوم:** [۳۹۳۷] خروج از روزه ایام اعتکاف در مساجد جامع با امور ضروری مانند: دیدار ذوی‌الارحام، عیادت مریض یا امور واجبی چون: رفع نزاع مثلاً موجب سقوط حق سکونت و اعتکاف نشده بعد از انجام کار برمی‌گردد.

**مسئله چهارم:** [۳۹۳۸] گذاشتن بستره یا لباس طلبه در مدرسه به هدف اشغال جای بیشتر از حد معمول یا گذاشتن جانماز در مسجد به هدف اشغال جای بیشتر از حد معمول و متعارف حقش را ساقط می‌کند.



**مسئله پنجم:** [۳۹۳۹] اصل استفاده از مساجد و مدارس که وقف‌اند و نیز کیفیت استفاده از آنها تابع نیت واقف است.

## آب‌ها و نهرها

**مسئله اول:** [۳۹۴۰] آب‌هایی که به طور طبیعی جریان دارند، چون: فرات، دجله، نیل، آمو، هیرمند، گنگ و غیره، اشخاص مالک آن نمی‌شود، لکن کشورها به حکم مالکیت اراضی اطراف و بستر آن دریاها مالک «عرفی» حساب می‌شوند و حق «اختصاص» دارند به حکم اقرب فالاقرب، لکن مالک «شرعی» نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۹۴۱] آب‌هایی مانند: چشمه‌سارها، دریاچه‌ها، جهیل‌ها، خلیج‌ها و سایر آب‌گاہا نیز به حکم دریاها بوده محکوم به حکم مسئله اول است.

**مسئله سوم:** [۳۹۴۲] آب‌ها با حفاری، ریختن در ظرف و لوله‌کشی و امثال این تصرفات به ملکیت کسی داخل نمی‌شود، لکن حق اختصاص پیدا می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۳۹۴۳] اگر جماعتی نهری بکشند یا چاهی حفر کنند، فقط در حدّ نیازشان از آن استفاده می‌توانند و حق اختصاص دارند، لکن مازاد بر نیازش را منع نمی‌توانند.

**مسئله پنجم:** [۳۹۴۴] لایر و بی‌نهرها، تعمیر و ترمیم آنها و یا سایر استحکامات بعهدہ مشترکین بوده مطابق حقوق‌شان سهم شده حق اختصاص پیدا می‌کنند، لکن ملکیت آور نیست.

## معابد و زیارتگاه‌ها

**مسئله اول:** [۳۹۴۵] همان طوری که مساجد و مدارس مشترک هستند میان عبادت‌کنندگان و طلاب و اساتید، معابد و زیارتگاه‌ها نیز میان عبادت‌کنندگان و زائرین‌شان مشترک بوده به ملک شخص داخل نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۹۴۶] هرگاه در معبد یا زیارتگاه جایی اتخاذ کند برای زیارت یا عبادت، تا زمانی که از جایش اعراض نکرده حق سبق داشته کسی حق مزاحمت ندارد.

**مسئله سوم:** [۳۹۴۷] اگر عبادت‌کننده یا زائر از جایش برخوردار است، حتی اگر نیت برگشت هم داشته باشد، حق سبقش ساقط می‌شود و می‌شود دیگری جایش را بگیرد.





**مسئله چهارم:** [۳۹۴۸] در معابد یا زیارتگاه‌های شلوغ و پرجمعیت که ازدحام بسیار زیاد باشد گذاشتن جانماز، قدیفه، کیف دستی و امثال این‌ها را غرض اشغال جا، تا خودش برگردد موجب حق پیدا کردن نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۳۹۴۹] در معابد و زیارتگاه‌ها توهین به معبد و زیارتگاه جائز نیست، ولو از معابد هند و چین بوده شخص به آن معتقد نباشد چون سب آله‌ی کفار حرام است و توهین به آن معابد منجر به توهین به مساجد می‌شود.

### مشاهد مشرفه

**مسئله اول:** [۳۹۵۰] مشاهد مشرفه، مانند: مساجد و مدارس مشترک بوده در ملکیت شخصی کسی داخل نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۹۵۱] در مشاهد مشرفه نیز حق سبق زائر تا زمانی که نشسته باشد، محفوظ است، لکن نشستن زیاد طوری که مزاحم دیگران باشد جائز نیست.

**مسئله سوم:** [۳۹۵۲] بر زائر مستحب است تا در زیارت به دیگر زائران سهولت ایجاد کند و از مزاحمت پرهیزد، بلکه مزاحمت عمدیه حرام و ناجائز است.

**مسئله چهارم:** [۳۹۵۳] چنانچه زائر می‌خواهد دعا یا نماز مستحبی بخواند، گوشه‌ای را اختیار نماید تا مزاحم دیگران نباشد و نماز دو رکعت بالای سر را به زودی تمام کرده جا خالی نماید.

**مسئله پنجم:** [۳۹۵۴] حق اشتراک زائر یا حق سبق‌شان با گذاشتن چیزی و رفتن خودش محفوظ نمی‌ماند، الا در شرایطی که ازدحام کم باشد.

### خوابگاه‌ها

**مسئله اول:** [۳۹۵۵] خوابگاه‌های عسکری که در افغانستان به «بارکهای عسکری» تعبیر می‌شود و نوعاً داخل قشله‌ها قرار دارد، همچنان خوابگاه‌های دانشجویی مشترک بوده به ملکیت شخصی کسی داخل نمی‌شود.



**مسئله دوم:** [۳۹۵۶] تمام افراد عسکر یا دانشجو در استفاده کردن از تخت‌ها و اطاق‌ها حق مساوی داشته، هر کس جلوتر سبقت می‌گیرد صاحب حق می‌گردد.

**مسئله سوم:** [۳۹۵۷] اکثر اطاق‌ها، حمام‌ها، تشناب‌ها و الماری‌های خوابگاه‌ها تماماً مال ساکنین آنها بوده، هر کس زودتر سبقت گرفت حق اختصاص پیدا می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۳۹۵۸] هرگاه عسکر یا دانشجو مرخصی برود، جایش محفوظ بوده کسی دیگر حق اشغال ندارد، الا با اجازه آمرین آنجا که به طور موقت کسی را جا بدهد.

**مسئله پنجم:** [۳۹۵۹] حق اختصاص در اماکن مشترک فروخته و مصالحه نمی‌شود، لکن تعویض با رضایت ساکنین آنجا و موافقت آمرین توأم با اجازه قانون خوابگاه‌ها جواز دارد.

### پارکینگ‌ها

**مسئله اول:** [۳۹۶۰] پارک‌های موتر، هواپیما و کشتی نیز مانند سایر اماکن مشترک، مشترک می‌باشند، لکن بعد از پارک کردن حق اختصاص پیدا می‌کنند.

**مسئله دوم:** [۳۹۶۱] شرکت‌هایی که محلی را قبلاً خریداری یا اجاره کرده‌اند، مال همان شرکت - ها بوده، موتر، ترن، کشتی و هواپیماهای دیگر شرکت‌ها حق پارک کردن ندارند، هر چند بین وسایط خود آنها مشترک می‌باشد.

**مسئله سوم:** [۳۹۶۲] هر وسایطی که زودتر پارک کند، حق اختصاص پیدا کرده دیگری حق مزاحمت ندارد، مگر این که قبلاً رزرو کرده باشد.

**مسئله چهارم:** [۳۹۶۳] جاهایی که مخصوص وسایط معلولین یا کارمندان می‌شوند، هرگاه شماره‌های آن قبلاً مختص نشده باشند که از آن به «ایجنسی» تعبیر می‌کنند باز هم بین افراد مشترک می‌باشد و هر کدام زودتر پارک کرد حق سبق پیدا می‌کند.



**مسئله پنجم:** [۳۹۶۴] هرگاه ممکن باشد که اجرت پارکینگ را ندهد و فرار کند، ذمه اش مشغول است که بایستی به حساب آن واریز نماید، صدقه دادن از طرف آنها هرگاه معتقد به صدقه نباشد فایده ندارد.

### ترمینالها

**مسئله اول:** [۳۹۶۵] ترمینالهای کشتی، موتر، قطار و هواپیما مانند سایر اماکن مشترک بین افرادی که مسافرت می کنند مشترکند و شخص مالک آن نمی شود.

**مسئله دوم:** [۳۹۶۶] نشستن روی نیمکتها، استفاده از تفریح گاههای داخل ترمینالها، تشنابها، حمامها، استراحت گاهها و محل چارج لوازم برقی و امثال اینها نیز مشترک بوده هر کسی پیشتر آمد حق اختصاصی پیدا می کند.

**مسئله سوم:** [۳۹۶۷] ست های داخل قطار، موتر، کشتی و هواپیما هرگاه طبق شماره قبلاً فروخته شده باشد حق خریدار می شود والا مشترک است و همچنین است بزنس کلاسها.

**مسئله چهارم:** [۳۹۶۸] همراه مسافر نیز می تواند از امکانات ترمینالها مطابق قوانین آنجا استفاده نماید، اما زمانی که مسافر داخل گیت های ورودی می شود حق همراه ساقط می گردد.

**مسئله پنجم:** [۳۹۶۹] فروش، هبه، صلح و هر گونه واگذاری های دیگر حقوق خریداری شده مسافر منوط به قوانین عرفی ترمینالها بوده که اجازه می دهد یا خیر.

### پارکها

**مسئله اول:** [۳۹۷۰] پارکها نیز مانند سایر اماکن مشترک، مشترک می باشند و در ملک شخصی کسی داخل نمی شود.

**مسئله دوم:** [۳۹۷۱] استفاده از امکانات پارکها برای تفریح کنندگان مساوی بوده، هر کسی پیشتر به آنجا رسید حق سبق پیدا می کند و دیگری حق مزاحمت ندارد.



**مسئله سوم:** [۳۹۷۲] در پارک‌هایی که ساعت قید شده مطابق قوانین پارک‌ها عمل شود و تخلف از آن جائر نیست.

**مسئله چهارم:** [۳۹۷۳] پارک حیوانات مثل پارک انسان‌ها است، بناءً هر کس حیوان خود را پیشتر در آنجا ببرد حق سبق پیدا می‌کند و کسی دیگر حق ندارد حیوان خود را در صورتی که ظرفیت تکمیل شده باشد داخل نماید و اگر ظرفیت تکمیل نیست می‌تواند حیوانش را داخل نماید.

**مسئله پنجم:** [۳۹۷۴] خسارت رساندن به پارک‌ها به حکم خسارت رساندن به سایر اماکن مشترک بوده خیانت محسوب است.

### چراگاه‌ها

**مسئله اول:** [۳۹۷۵] چراگاه‌ها مانند سایر اماکن مشترک بین قریه‌هایی که به آن دسترسی دارند و عرفاً مربوط آن چراگاه‌ها گفته می‌شود، مشترک است و قاعده «الاقرب فالاقرب» جریان دارد.

**مسئله دوم:** [۳۹۷۶] استفاده قریه‌جاتی که عرفاً مربوط آن چراگاه‌ها نمی‌شوند در صورتی می‌توانند از آنها بهره‌مند شوند که علف آن چراگاه‌ها فوق نیاز قریه‌جات مربوطه باشد، چون اصل علف‌ها را کسی مالک نیست.

**مسئله سوم:** [۳۹۷۷] علف چراگاه‌ها و هیزم آن را شخص نمی‌تواند به کسی اجاره دهد و یا بفروشد، مگر به اجازه تمام شرکا با امضاء حاکم شرع چون چراگاه‌ها جزء انفال است.

**مسئله چهارم:** [۳۹۷۸] هر کس حیوان یا حیوانات کوچک یا بزرگ خود را داخل چراگاه نماید، کسی دیگری حق منع را ندارد و او نیز حق ممانعت دیگران را ندارد، الا جایی را که برای شب ماندن حیوانات یا روز خواب آنها تهیه دیده باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۹۷۹] چمن‌زارها، ریگ‌های کنار دریا، جنگل‌ها، گیاهان خوردنی و دارویی کوه‌ها را کسی مالک نبوده، جزء مشترکات است، لکن به حکم قاعده «الاقرب فالاقرب» و عرف متشرعین، نزدیکان آنها حق اولویت استفاده و حق اختصاص دارند، اما فروش و اجاره آنها باید به امضاء حاکم شرع باشد.



## خلیج‌ها و جهیل‌ها

**مسئله اول:** [۳۹۸۰] خلیج‌ها و جهیل‌ها نیز مانند ابحار و دریاها بین ساکنین اطراف آنها مشترک بوده، کسی مالک آنها نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۳۹۸۱] استفاده از حیوانات آنها نظیر: ماهی، میگو یا مرجان‌ها و صدف‌ها برای ساکنین اطراف آنها به حکم «الاقرب یمنع الابدع»، مشترک بوده هر کس شکار کرد مالک می‌شود و کسی کسی را حق منع ندارد.

**مسئله سوم:** [۳۹۸۲] گیاهان و همچنین جواهرات آنها مشترک بوده، هر کس بدست آورد مالک می‌شود و کسی حق منع کسی را ندارد.

**مسئله چهارم:** [۳۹۸۳] تفرّج در ساحل آنها، قایق‌سواری بر روی آب آنها، شکار پرندگان آنها، نیز مشترک بوده همه حق استفاده دارد، الا جایی که شکار ممنوع باشد.

**مسئله پنجم:** [۳۹۸۴] استفاده همه‌جانبه با رعایت قوانین کشورها و سازمان‌های محیط‌زیست که به نفع همه وضع شده و از ساحات خطرخیز و رفتن عمق آنها علامت‌گذاری شده شرعاً نیز ممنوع می‌باشد.

## ابحار و دریاها

**مسئله اول:** [۳۹۸۵] ابحار که آب شور و دریاها که آب شیرین دارند، بین کشورهای مربوطه و ساکنین اطراف آنها مشترک می‌باشد و شخص نمی‌تواند مالک آنها باشد.

**مسئله دوم:** [۳۹۸۶] برخی از قسمت‌های ابحار، بین‌المللی بوده مشترک بین همه جهان است و استفاده از آنها حق همه است، هر کس می‌تواند با رعایت قوانین موضوعه بین‌المللی بهره‌مند شود.

**مسئله سوم:** [۳۹۸۷] آبراه‌هایی چون: تنگه جبل الطارق، مدیترانه، بحیره احمر، کانال سویز، تنگه خلیج فارس یا شبه تنگی دریای عمان، یا آب‌هایی که حریم برخی کشورهایند، برای ساکنین کشورهای مربوطه مشترک می‌باشد و شخص نمی‌تواند مالک آنها باشد.



**مسئله چهارم:** [۳۹۸۸] عواید آبراه‌ها شرعاً مال حاکم شرع است، لکن در شرایط حاضر که حاکم شرع سلطه ندارد، حکام عرفی آن را می‌گیرند، هرگاه در مصالح مردم خرج شود جایز است، لکن برای ساختن اسلحه‌های کشتار جمعی، مکروبی، قاچاق مواد مخدر و آنچه به حال بشر مضر است از آن عواید جواز شرعی ندارد.

**مسئله پنجم:** [۳۹۸۹] جریان‌های آب گرم ابحار یا جریان‌های آب سرد آنها نیز مشترک بوده هر کشوری که استفاده می‌تواند حق دار است، چون: جریان «گلف ستروم» که برای کشورهای اسکاندناوی حیاتی است و نظایرشان.

### فضا و هوا

**مسئله اول:** [۳۹۹۰] هوای هر کشور برای ساکنین آنها مشترک است و کسی مالک نمی‌شود، همچنان فضای آسمان‌ها برای تمام کشورها و ساکنین زمین و تمام کرات آسمانی، هرگاه حیات و زندگی آنجا ممکن باشد مشترک می‌باشد.

**مسئله دوم:** [۳۹۹۱] استفاده از هوا چه برای تنفس از اکسیجن و چه برای هوانوردی‌های جدی یا آزمایشی مشترک است بین ساکنین آن کشورها، هیچ کسی با رعایت قانون هوانوردی که به نفع بشر وضع شده حق منع ندارد.

**مسئله سوم:** [۳۹۹۲] هواهایی که خارج حدود کشورهاست بین المللی بوده تابع قوانین بین الملل است، مانند: هوای مجاور ابحار و آب‌های بین المللی که مالک شخصی و حتی مالک کشوری ندارد.

**مسئله چهارم:** [۳۹۹۳] فضا که نوعاً خارج جو و فوق لایه ازن قرار دارد و به «خلاء» تعبیر می‌شود، بین ساکنین تمام زمین و سایر کرات مشترک بوده هر کس می‌تواند در آنها مطالعه فضایی یا سیر نماید.

**مسئله پنجم:** [۳۹۹۴] کشورهایی که در فضا ایستگاه‌های فضایی ایجاد کرده‌اند مالک آن فضا و ایستگاه‌ها است، چه ثابت و چه سیار فرقی ندارد و کسی حق منع ارسال اشعه فعال، امواج رادیویی، سیر علمی، مطالعات کیهانی را ندارد، ولی استفاده برای جاسوسی جایز نیست.



## ضمانت

**مسئله اول:** [۳۹۹۵] معنای اول ضمانت «انتقال» دین است از ذمه «بدهکار» به ذمه «ضامن» و این معنا بیشتر در «دیون» مطرح است.

**مسئله دوم:** [۳۹۹۶] معنای دوم ضمانت «تعهد» یا قبول مسئولیت است، این معنی بیشتر در «اعیان» خارجیه مطرح است.

**مسئله سوم:** [۳۹۹۷] ضمانت از عقود «لازمه» بوده فسخ آن جایز نیست، چه به معنی اول یا معنی دوم فرقی ندارد؛ الا به اقاله یا خیار.

**مسئله چهارم:** [۳۹۹۸] در ضمانت «ایجاب» از سوی ضامن و «قبول» از سوی طلبکار معتبر است.

**مسئله پنجم:** [۳۹۹۹] ضمانت در قبال عیون و دیون صحیح است چه از عیون مرهونه باشد یا از عیون مستأجره فرقی ندارد، و چه از دیون موجب باشد یا از دیون معجله فرقی ندارد.

## ارکان ضمانت

**مسئله اول:** [۴۰۰۰] یکی از ارکان ضمانت «ضامن» است که در قبال طلبکار و بدهکار شخص «سوم» گفته می شود.

**مسئله دوم:** [۴۰۰۱] یکی از دیگر ارکان ضمانت «مضمون له» است که در قبال «بدهکار» مطرح است.

**مسئله سوم:** [۴۰۰۲] یکی دیگر از ارکان ضمانت «مضمون علیه» است که در قبال «طلبکار» مطرح است.

**مسئله چهارم:** [۴۰۰۳] یکی دیگر از ارکان ضمانت «مضمون فیه» است که در قبال خود «دین» یا «عین» مطرح است.



**مسئله پنجم:** [۴۰۰۴] اصل عملیه‌ی انتقال دهی یا تعهد و مسئولیت پذیری را «ضمانت» گویند که محور تمام ارکان است.

### شرایط ضامن

**مسئله اول:** [۴۰۰۵] در ضامن «بلوغ» شرط است، بنابراین اطفال نمی‌توانند ضامن شوند.

**مسئله دوم:** [۴۰۰۶] در ضامن «عقل» شرط است، بنابراین مجنون نمی‌تواند ضامن شود.

**مسئله سوم:** [۴۰۰۷] در ضامن «اختیار» شرط است، بنابراین مجبور و مُکره نمی‌توانند ضامن شوند.

**مسئله چهارم:** [۴۰۰۸] در ضامن «نفوذ» بر جمیع تصرّفات شرط است، بنابراین محجور یا مفلس نمی‌توانند ضامن شوند.

**مسئله پنجم:** [۴۰۰۹] در بدهکار هیچ کدام اینها شرط نیست، بنابراین می‌شود دَین اطفال، مجانین و محجورین را ضامن شد.

### شرایط دیون

**مسئله اول:** [۴۰۱۰] در دیون «فوری بودن» که در اصطلاح فقهاء «معجله» گفته می‌شود شرط نیست، پس می‌شود در دیون مدت‌دار که اصطلاحاً «معجله» گفته می‌شود ضامن شد.

**مسئله دوم:** [۴۰۱۱] در دیون در «ذمه بودن» شرط نیست، پس می‌شود در دیون که در قالب عین مرهونه یا عین مستأجره است، ضامن باشد.

**مسئله سوم:** [۴۰۱۲] در دیون در ذمه «یک شخص بودن» شرط نیست، لذا می‌شود از دیون اشخاص متعدّد ضمانت کرد.

**مسئله چهارم:** [۴۰۱۳] در دیون «تمامیت یا ملکیت» شرط نیست، پس می‌شود از بعضی یا جزء دیون ضمانت کرد.





**مسئله پنجم:** [۴۰۱۴] در دیون «حیات بدهکار» شرط نیست، پس می‌شود از دیون بدهکار که فوت شده نیز ضمانت کرد.

### منازعه در ضمانت

**مسئله اول:** [۴۰۱۵] اگر بدهکار اصل ضمانت را ادعا نماید و طلبکار آن را انکار کند، قول طلبکار مقدم است.

**مسئله دوم:** [۴۰۱۶] اگر طلبکار ضمانت را در تمام دین ادعا نماید، لکن بدهکار آن را در بعضی انکار نماید، قول طلبکار مقدم است.

**مسئله سوم:** [۴۰۱۷] اگر طلبکار ضمانت را بر شخصی ادعا نماید ولی او انکار کند، قول منکر مقدم است.

**مسئله چهارم:** [۴۰۱۸] اگر طلبکار ادعا کند که دین حالی است و ضامن بگوید: «مدت دار است»، قول ضامن مقدم است.

**مسئله پنجم:** [۴۰۱۹] اگر طلبکار بقا یا اثبات دین را ادعا کند و بدهکار اسقاط یا ابراء را، قول طلبکار مقدم است.

### احکام منازعه در ضمانت

**مسئله اول:** [۴۰۲۰] اگر بدهکار اقامه بیته نماید که فلان شخص ضامن است و او انکار کند، حاکم مطابق بیته بر اثبات ضمانت حکم می‌کند.

**مسئله دوم:** [۴۰۲۱] مطابق حکم حاکم، دین از ضامن اخذ می‌شود، لکن ضامن حق مراجعه به بدهکار را ندارد، چون انکار ضمانت اقدام بر نبود دین محسوب است.

**مسئله سوم:** [۴۰۲۲] اگر ضامن بگوید: «دین دار وفا کرده» ولی طلبکار آن را انکار نماید و قسم بخورد، دین ثابت می‌شود، لکن ضامن حق مراجعه به بدهکار را ندارد.



**مسئله چهارم:** [۴۰۲۳] در مسئله سوم اگر بدهکار ضامن را در قولش تصدیق کند، ضامن حق دارد به بدهکار مراجعه کند، و الا خیر.

**مسئله پنجم:** [۴۰۲۴] در صورت‌هایی که منکر قسم یاد کند، انکارش به اثبات رسیده حق نکول بر طرف مقابل را ندارد.

### ضمانت شخص و اشخاص

**مسئله اول:** [۴۰۲۵] ضامن در صورتی می‌تواند به بدهکار مراجعه کند که ضمانت به درخواست او باشد، اما در غیر این صورت حق مراجعه ندارد.

**مسئله دوم:** [۴۰۲۶] اگر دو نفر از یک بدهکار ضمانت نمایند، مقدار دین بین‌شان مساوی می‌شود، اگر نسبت‌ها را قید نکنند و الا تابع نسبت است.

**مسئله سوم:** [۴۰۲۷] اگر دو نفر بگویند: «یکی از ما ضامن هستیم»، یکی از آنها لاعلی‌التعین متعهد می‌شوند، یعنی: به معنی دوم ضمانت.

**مسئله چهارم:** [۴۰۲۸] اگر شخصی به دو نفر یا چند نفر بدهکار باشد، ضامن می‌تواند به همه آنان یا به یکی از آنها تعهد بسپارد.

**مسئله پنجم:** [۴۰۲۹] شخص اجنبی می‌تواند نفقه زن کسی را ضمانت کند و صحیح است.

### ترامی در ضمان

**مسئله اول:** [۴۰۳۰] ترامی آن است که چند نفر دین همدیگر را به طور مسلسل ضمانت کنند، مثلاً: احمد دین محمود و محمود دین مقصود و مقصود دین کسی دیگر را.

**مسئله دوم:** [۴۰۳۱] ترامی در ضمانت جواز شرعی دارد، مانند: ترامی در نیت نماز است که در بحث نماز گذشت.

**مسئله سوم:** [۴۰۳۲] نفر اول در مسئله فوق عهده‌دار پرداخت و ادای دین نفر آخری است و ذمه بقیه بری می‌شود.



**مسئله چهارم:** [۴۰۳۳] اگر ضمانت هر کدام به اذن مضمون‌له خودش باشد، نفر اول، به دومی و دومی به سومی مراجعه نماید.

**مسئله پنجم:** [۴۰۳۴] اگر ضمانت هر کدام به اذن بدهکار نباشد که همان مضمون‌له است، ضامن او حق رجوع بر ضامن دوم را ندارد و همین طور بقیه فقط حق رجوع به ضامن اول محفوظ است.

### احکام متفرقه ضمانت

**مسئله اول:** [۴۰۳۵] اگر بدهکار فقیر باشد، شخصی که ضامن او می‌شود، نمی‌تواند از خمس یا زکات خودش دین او را اداء نماید.

**مسئله دوم:** [۴۰۳۶] اگر کسی از خمس یا زکات بدهکار است می‌تواند کسی از طرف او ضامن شود، که حاکم شرع یا وکیل او را مجاب نماید.

**مسئله سوم:** [۴۰۳۷] اگر مریضی که در مرض موت است ضامن کسی شود و طلبکار بپذیرد، مقدار دین از ترکه او خارج می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۰۳۸] در مسئله سوم اگر ضمانت به اذن بدهکار بوده ورثه ضامن می‌تواند به بدهکار مراجعه کند و الا خیر.

**مسئله پنجم:** [۴۰۳۹] در ضمان عین خارجیّه اگر عین تلف می‌شود قیمت آن را ضامن است.

### احکام متفرقه ضمانت (۲)

**مسئله اول:** [۴۰۴۰] اگر کسی در ضمانت شخصی ضامن قیمت جنسی شود، سپس معلوم شود که معامله باطل بوده ذمه ضامن مشغول نیست.

**مسئله دوم:** [۴۰۴۱] اگر خریدار در معامله باطل به جنس خریده شده خساراتی وارد کند، ضامن خسارات آن را عهده‌دار نمی‌باشد.



**مسئله سوم:** [۴۰۴۲] اگر کسی بگوید متاع خود را بدر یا بینداز و من ضامن هستم، ضمانت او صحیح است، ولو کار عقلائی نکرده باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۰۴۳] اگر به کسی امر کند یک درهم به فقیر بده و من ضامنم، ضمانت او صحیح است، هر چند او از طرف خود بدهد.

**مسئله پنجم:** [۴۰۴۴] اگر بدهکار بگوید: «فلان کار را برای فلانی انجام بده من ضامن اجرت می‌باشم»، ضمانت صحیح است.

### کفالت

**مسئله اول:** [۴۰۴۵] کفالت در عرف عام «ضامن سر» گفته می‌شود که شخصی ضامن می‌شود تا شخص مدیون (بدهکار) را احضار نموده تحویل بدهکار دهد.

**مسئله دوم:** [۴۰۴۶] عقد کفالت نیز از عقود لازمه بوده فسخ نمی‌شود، مگر با اقاله یا خیار.

**مسئله سوم:** [۴۰۴۷] کفالت در دیونی که در ذمه مکفول است، صحیح است حتی اگر سبب دین موجود شده باشد، مانند: جُعل در جعاله، صلح در مصالحه و امثالش.

**مسئله چهارم:** [۴۰۴۸] احضار مکفول بر کفیل واجب است، به هر وسیله که ممکن باشد، لکن وسیله بایستی غیر مشروع نباشد.

**مسئله پنجم:** [۴۰۴۹] اگر احضار مکفول مستلزم صرف هزینه باشد، هزینه به دوش کفیل است، الا جایی که مکفول خرج کرده باشد.

### ارکان کفالت

**مسئله اول:** [۴۰۵۰] یکی از ارکان کفالت «کفیل» است، که در قبال طلبکار و بدهکار شخص «سوم» به حساب می‌آید.



**مسئله دوّم:** [۴۰۵۱] یکی از ارکان کفالت «مکفول» است که در قبال «بدهکار» مطرح است، هر چند که مکفول عنه نیز گفته می شود.

**مسئله سوّم:** [۴۰۵۲] یکی از ارکان کفالت «مکفول له» است که در قبال «طلبکار» مطرح است.

**مسئله چهارم:** [۴۰۵۳] یکی از ارکان کفالت «مکفول عنه» است که در قبال «بدهکار» مطرح است هر چند که «مکفول» نیز گفته می شود.

**مسئله پنجم:** [۴۰۵۴] اصل عملیّه‌ی ضمانت که تحویل دهی بدهکار را به طلبکار متعهد می شود «کفالت» گفته می شود.

### شرایط کفیل

**مسئله اوّل:** [۴۰۵۵] یکی از شرایط کفیل «بلوغ» است، بنابراین کفالت صغیر صحیح نیست.

**مسئله دوّم:** [۴۰۵۶] یکی از شرایط کفیل «عقل» است، بنابراین کفالت مجنون صحیح نیست.

**مسئله سوّم:** [۴۰۵۷] یکی از شرایط کفیل «اختیار» است، بنابراین کفالت مجبور و مُکره صحیح نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۰۵۸] یکی از شرایط کفیل قدرت داشتن بر احضار است، بنابراین کفالت شخص عاجز صحیح نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۰۵۹] یکی از شرایط کفیل «نداشتن سفاهت» است، بنابراین کفالت سفیه و محجور صحیح نیست.

### سقوط کفالت

**مسئله اوّل:** [۴۰۶۰] چنانچه کفیل بدهکار را به طلبکار عندالمطالبه تحویل دهد، کفالت ساقط می شود.

**مسئله دوّم:** [۴۰۶۱] چنانچه کفیل دین بدهکار یا طلبکار را پرداخت نماید، کفالت ساقط می شود.

**مسئله سوّم:** [۴۰۶۲] چنانچه طلبکار کار ذمه بدهکار را بری نماید، کفالت ساقط می شود.



**مسئله چهارم:** [۴۰۶۳] چنانچه طلبکار از کفالت دست بردارد و حق خودش را بر کفیل ببخشد، کفالت ساقط می شود.

**مسئله پنجم:** [۴۰۶۴] چنانچه طلبکار طلب خود را اسقاط کند، کفالت ساقط می شود.

## احکام کفالت

**مسئله اول:** [۴۰۶۵] کفالت برای مدیون یا بدهکار جایز است، حتی اگر مقدار دین را نداند.

**مسئله دوم:** [۴۰۶۶] اگر کسی با زور یا حیله و فریب بدهکار را برهاند که از دسترس کفیل خارج شود، آن شخص ضامن بوده در حکم کفیل است.

**مسئله سوم:** [۴۰۶۷] چنانچه کفالت به اذن بدهکار باشد، در صورت پرداخت دین از سوی کفیل حق مراجعه به مکفول را دارد و الا خیر.

**مسئله چهارم:** [۴۰۶۸] چنانچه بدهکار به کفیل فقط، اذن کفالت داده نه اذن اداء، در صورت اداء حق مراجعه به او را ندارد.

**مسئله پنجم:** [۴۰۶۹] چنانچه بدهکار به کفیل اذن اداء هم داده باشد، در صورت اداء حق مراجعه را دارد.

## وکالت

**مسئله اول:** [۴۰۷۰] «وکالت» آن است که شخصی کسی را در انجام کارش توظیف کند، تا از طرف او کار را تحقق بخشد.

**مسئله دوم:** [۴۰۷۱] وکالت از عقود بوده از دو طرف جایز است، یعنی: موکل می تواند وکیل را عزل نماید و وکیل می تواند از وکالت استعفاء دهد.

**مسئله سوم:** [۴۰۷۲] وکیل نباید از حدود کاری که بر او تعیین شده تجاوز کند.

**مسئله چهارم:** [۴۰۷۳] وکالت می تواند مطلق باشد و می تواند مقید.

**مسئله پنجم:** [۴۰۷۴] وکالت در جایی جایز است که شارع اقدس مباشرت را نخواستہ باشد، مانند: نماز، روزه و امثالش، که در این امور وکالت باطل است.



## ارکان وکالت

**مسئله اول:** [۴۰۷۵] یکی از ارکان وکالت «وکیل» است که از سوی موکل در کاری گماشته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۰۷۶] یکی دیگر از ارکان وکالت «موکل» است که کار را به عهده وکیل گذاشته توظیف نماید.

**مسئله سوم:** [۴۰۷۷] یکی دیگر از ارکان وکالت «توکیل» است که به نفس وکیل گرفتن اطلاق می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۰۷۸] اصل عملیه‌ی توظیف به کاری را «وکالت» گویند.

**مسئله پنجم:** [۴۰۷۹] یکی از ارکان وکالت ایجاب و قبول است، هر چند بین‌شان فاصله باشد، خللی وارد نمی‌کند.

## موارد جواز

**مسئله اول:** [۴۰۸۰] وکالت در نکاح یا طلاق به انواع و اقسامش جایز است.

**مسئله دوم:** [۴۰۸۱] وکالت در خرید و فروش به انواع و اقسامش جایز است.

**مسئله سوم:** [۴۰۸۲] وکالت در امور حسبیّه شرعیّه به انواع و اقسامش جایز است.

**مسئله چهارم:** [۴۰۸۳] وکالت در اقامه دعوی و اقامه شهود به انواع و اقسامش جایز است.

**مسئله پنجم:** [۴۰۸۴] وکالت در هر امر مباحی که شارع اقدس مباشرت آن را نخواستہ باشد به انواع و اقسامش جایز است.

## موارد سقوط

**مسئله اول:** [۴۰۸۵] هرگاه «موضوع» وکالت نابود شود، وکالت ساقط می‌شود، مانند این که زنی که بنا بوده عقد شود بمیرد.

**مسئله دوم:** [۴۰۸۶] هرگاه «وکیل» بمیرد، موضوع وکالت ساقط می‌شود.



**مسئله سوم:** [۴۰۸۷] هرگاه «کار» مورد وکالت که «متعلق» گفته می‌شود انجام شود، وکالت ساقط می‌شود، مانند این که گفته باشد زنی را برایش عقد کند و آن زن خودش را قبل از وکیل عقد کرده باشد برای موکل.

**مسئله چهارم:** [۴۰۸۸] هرگاه «موکل» بمیرد موضوع وکالت ساقط می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۰۸۹] هرگاه موکل اقدام به «عزل» وکیل نماید یا وکیل از وکالت «سرباز» زند، موضوع وکالت ساقط می‌شود.

### انکار وکالت

**مسئله اول:** [۴۰۹۰] اگر شخصی به ادعای وکالت از سوی کسی زنی را عقد نماید، آن کس وکالت را منکر شود بر شخص مدعی اقامه بیّنه است.

**مسئله دوم:** [۴۰۹۱] اگر بیّنه اقامه نمود، مهر به عهده موکل است، والا نوبت به قسم می‌رسد.

**مسئله سوم:** [۴۰۹۲] اگر منکر قسم یاد کند بر عدم وکالت، نصف مهر بر عهده شخص مدعی وکالت می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۰۹۳] هرگاه منکر در انکار وکالت صادق باشد، حکم همان است که گفته شد و هرگاه کاذب باشد مدعی وکالت زن را طلاق بدهد، لکن نصف مهر را بپردازد.

**مسئله پنجم:** [۴۰۹۴] چنانچه شخص مدعی وکالت طلاق ندهد مهر و نفقه را نیز به عهده نگیرد، زن نزد حاکم مراجعه کرده حاکم حل مشکل می‌کند.

### احکام وکالت

**مسئله اول:** [۴۰۹۵] هرگاه وکیل با داشتن قدرت بر ایجاد چیزی آن را به تأخیر بیندازد و آن چیز در نتیجه تأخیر ضایع شود، وکیل ضامن است.

**مسئله دوم:** [۴۰۹۶] قرار دادن مزد برای وکیل جایز است، لکن زمانی مالک اجرت می‌شود که کار را انجام دهد.



**مسئله سوّم:** [۴۰۹۷] وکیلی که برای انجام معامله‌ای توظیف شده به حکم موکل است، که حق قبض یا اقباض، اثبات خیار، حق فسخ و امثال آن را دارد.

**مسئله چهارم:** [۴۰۹۸] اگر کسی وکیل کند که از طرف او اقرار نماید، اقرار وکیل، اقرار موکل حساب می‌شود و قسم او نیز قسم موکل محسوب است، هرگاه در این امر وکیل شده باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۰۹۹] کسی که برای گرفتن حقی وکیل می‌شود، هرگاه طرف منکر شود وکیل حق مراجعه به حاکم و حاکم حق مراجعه به منکر را ندارد.

## احکام وکالت (۲)

**مسئله اوّل:** [۴۱۰۰] هرگاه وکیل، وکالت را انکار نماید قول او مسموع است و قول مدّعی وکیل گرفتن شنیده نمی‌شود.

**مسئله دوّم:** [۴۱۰۱] هرگاه وکیل ادعا کند که در قیمت تعیین کار وکیل بوده، لکن وکیل بگوید: «اذن معین نداشته» قول موکل با قسم مقدّم است.

**مسئله سوّم:** [۴۱۰۲] وکالت در قبالی اموال مباحه جایز است، چون: درو علفه، جمع آوری هیزم، شکار آهو و امثالش.

**مسئله چهارم:** [۴۱۰۳] وکیل نمی‌تواند شخص دیگری را وکیل نماید، الاّ جایی که موکل او اجازه توکیل غیر را داده باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۱۰۴] وکیل ضامن متلفات نیست، الاّ با تعدّی و تفریط و قولش نیز مسموع است.

## حواله

**مسئله اوّل:** [۴۱۰۵] حواله آن است که شخص بدهکار، حواله شخص طلبکار را برای دریافت طلبش به شخصی سوّمی ارجاع می‌دهد.

**مسئله دوّم:** [۴۱۰۶] حواله از عقود بوده نیازمند ایجاب از سوی حواله دهنده و قبول از سوی حواله داده شده است.



**مسئله سوم:** [۴۱۰۷] حواله از عقود لازمه بوده حق فسخ وجود ندارد، الا زمانی که ثابت شود حواله داده شده ورشکست است.

**مسئله چهارم:** [۴۱۰۸] می شود برای هر یک از طلبکار و بدهکار در حواله داده شده خیار قرار داد.

**مسئله پنجم:** [۴۱۰۹] حواله در صورتی صحیح است که انسان بدهکار بالفعل باشد، پس در دیون احتمالی آینده حواله معنی ندارد.

### ارکان حواله

**مسئله اول:** [۴۱۱۰] یکی از ارکان حواله «بدهکار» است که اصطلاحاً «مُحیل» گفته می شود.

**مسئله دوم:** [۴۱۱۱] یکی از ارکان حواله «طلبکار» است که اصطلاحاً «مُحال» یا «مُحال علیه» گفته می شود.

**مسئله سوم:** [۴۱۱۲] یکی از ارکان حواله «حواله داده شده» است که اصطلاحاً «مُحال فیه» گفته می شود.

**مسئله چهارم:** [۴۱۱۳] اصل عملیه‌ی «ارجاع» بدهکار، طلبکار را بر شخص سوم «حواله» گفته می شود.

**مسئله پنجم:** [۴۱۱۴] بر مُحال علیه، اصطلاحاً «مُحتال» نیز اطلاق می شود.

### شرایط مُحیل و مُحال

**مسئله اول:** [۴۱۱۵] در مُحیل و مُحال «بلوغ» شرط است، بنابراین اطفال نمی توانند محیل و محال باشند.

**مسئله دوم:** [۴۱۱۶] در مُحیل و مُحال «عقل» شرط است، بنابراین مجانین نمی توانند محیل و محال باشند.



**مسئله سوّم:** [۴۱۱۷] در مُحیل و مُحال «اختیار» شرط است، بنابراین مکره و مجبور نمی‌توانند مُحیل و مُحال باشند.

**مسئله چهارم:** [۴۱۱۸] در مُحیل و مُحال «قصد» شرط است، بنابراین هاذل نمی‌تواند مُحیل و مُحال باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۱۱۹] در مُحیل شرط است که بدهکار «بالفعل» باشد، بنابراین بر کسی که می‌خواهد در آینده قرض نماید حواله جایز نیست.

### صحت حواله

**مسئله اوّل:** [۴۱۲۰] حواله در صورتی صحیح است که «معین» باشد، بنابراین حواله بر چیزی مجهول یا مردّد صحیح نیست.

**مسئله دوّم:** [۴۱۲۱] اگر بدهی «فی الواقع» معین است، مثلاً در دفتر ثبت است، لکن نزد طلبکار و بدهکار معلوم نیست، چنین حواله نیز صحیح است.

**مسئله سوّم:** [۴۱۲۲] اگر بدهکار بگوید: «آنچه از فلانی بدهکارم هر چند بر من معلوم نیست شما پرداخت کنید»، چنین حواله نیز صحیح است و آنچه بدهکار تعیین مبلغ یا مقدار می‌نماید، ملاک است.

**مسئله چهارم:** [۴۱۲۳] هر گاه طلبکار حواله را قبول نکند، حواله صحیح نیست بلکه صحت حواله فرع قبول طلبکار است.

**مسئله پنجم:** [۴۱۲۴] حواله به جنس بدهی صحیح و به غیر جنس بدهی صحیح نیست، مثلاً احمد از محمود گندم بدهکار است و محمود از مقصود پول قرض کرده، حواله احمد به پولی که مقصود بدهکار است صحیح نیست، الاّ جایی که رضایت در میان آید.



## حواله داده شده

**مسئله اول:** [۴۱۲۵] در حواله داده شده فرقی نیست که «مثلی» باشد، مانند: گندم یا «قیمی» باشد مثل گوسفند.

**مسئله دوم:** [۴۱۲۶] در حواله داده شده فرقی نیست که «عین» باشد، مانند: اجناس یا «دین» باشد مثل بدهی در ذمه.

**مسئله سوم:** [۴۱۲۷] در حواله داده شده فرقی نیست که «منفعت» باشد، مانند: کرایه خانه یا «کار» باشد مثل دوختن لباس در صورتی که مباشرت را شرط نکرده باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۱۲۸] در حواله داده شده فرقی نیست که «عبادت» باشد، مانند: روزه در صورتی که که مباشرت را شرط نکرده باشد یا «خدمت» باشد، مانند: ختم قرآن برای اموات حواله دهنده و امثالش.

**مسئله پنجم:** [۴۱۲۹] در حواله داده شده فرقی نیست که «حج» یا نماز مندوبه باشد، یا «دعا» و «زیارت» مندوبه، به شرطی که مباشرت را شرط نکرده باشد.

## احکام متفرقه

**مسئله اول:** [۴۱۳۰] طلبکار (محال) می تواند با شخص سوّم که حواله به او داده شده با چیزی کمتر از دین «مصالحه» کند.

**مسئله دوم:** [۴۱۳۱] چنانچه کمتر از مقدار دین مصالحه صورت بگیرد حق مراجعه را به «بیشتر» از آن ندارد.

**مسئله سوم:** [۴۱۳۲] کسی که حواله را پرداخت می کند، یعنی شخص سوّم نمی تواند قبل از پرداخت حواله به بدهکار مراجعه کند.



**مسئله چهارم:** [۴۱۳۳] اگر طلبکار با بدهکار اختلاف کرده بگویند: «عقدی که منعقد شده «وکالت» بوده نه «حواله» چنانچه بینة نباشد قول منکر حواله مقدم است.

**مسئله پنجم:** [۴۱۳۴] اگر شخص اجنبی حواله را مجانی اداء کند صحیح بوده ذمه بدهکار و حواله دار بری می شود.

### لقطه

**مسئله اول:** [۴۱۳۵] «لقطه» مال گمشده ای است که مالک آن شناخته شده نباشد و «لقیط» انسان گمشده و «ضالّه» حیوان گمشده است و هر کدام احکام خود را داشته که در جایش بحث می شود.

**مسئله دوم:** [۴۱۳۶] طفلی که در بلاد اسلامی یافت می شود، اصطلاحاً «لقیط دار اسلام» گفته شده محکوم به حریت است.

**مسئله سوم:** [۴۱۳۷] طفلی که در بلاد کفر یافت می شود، اصطلاحاً «لقیط دار کفر» گفته شده به نظر مشهور محکوم به کفریت و بردگی است، در صورتی که احتمال الحاقش به مسلمان یا کافر ذمی وجود نداشته باشد، لکن به نظر این جانب محکوم به کفریت نبوده برده حساب نمی شود، چون طفل کاملاً بی گناه است.

**مسئله چهارم:** [۴۱۳۸] لقیط دار کفر در صورتی که احتمال بدهد از مسلمان یا کافر ذمی است بدون شک محکوم به حریت است.

**مسئله پنجم:** [۴۱۳۹] مالی که در دست لقیط است ملک خود اوست، مثل این که طفل خوراکی یا سامان بازی داشته باشد.

### لقیط

**مسئله اول:** [۴۱۴۰] لقیط دار کفر را در غیر جنگ، حق برده گرفتن ندارد و محکوم به حریت است، به خلاف نظر مشهور.

**مسئله دوم:** [۴۱۴۱] اخذ لقیط واجب کفایی است، در صورتی که بدون گرفتن حفظ نشود و یابنده به سرپرستی و تربیت او ذیحق می باشد.



**مسئله سوم:** [۴۱۴۲] اگر کسی پیدا شود که در قبال لقیط ولایت داشته باشد، می تواند از نزد یابنده (ملتقط) بگیرد.

**مسئله چهارم:** [۴۱۴۳] کسی که طفل یافت شده را می گیرد بایستی بالغ، عاقل، حر و مسلمان باشد، چنانچه طفل، دیوانه یا برده لقیط را بگیرد حکم لقیط جاری نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۴۱۴۴] چنانچه لقیط مالی دارد می شود در مصالحش خرج کرد، لکن با اذن حاکم شرعی یا نایبش و اگر داوطلبی یافت شود از مال خودش خرج نکند.

### ضالّه

**مسئله اول:** [۴۱۴۵] اگر حیوان گمشده (ضالّه) را که احتمال می دهد مالک دارد، در بیابان بیابد در صورتی که احتمال تلف شدن آن می رود گرفتن آن بنا بر اظهر جایز است.

**مسئله دوم:** [۴۱۴۶] چنانچه احتمال تلف شدن آن نمی رود یا بخاطر قوی الجثّه بودن آنها، نظیر: اسب، شتر، گاو و امثالش و یا بخاطر آب و علف کافی، باز هم گرفتن آن جایز است.

**مسئله سوم:** [۴۱۴۷] حیوان گمشده در صورتی که منافع دارد، مانند: شیر، پشم، پشت سواری و امثال اینها، می شود بابت مصرف آن حساب نماید و چنانچه زیاده بیاید برای مالکش حفظ کند.

**مسئله چهارم:** [۴۱۴۸] حیوان گمشده در صورتی که داوطلب داشته باشد برای حفظ و مراقبت آن، فهو والا بر عهده یابنده است.

**مسئله پنجم:** [۴۱۴۹] حیوانی را که در شهرها، روستاها و جاهای آباد می یابد چنانچه مطمئن است به قریه بر می گردد گرفتن آن جایز نیست، والا جایز است.

### سراغ دادن لقطه

**مسئله اول:** [۴۱۵۰] یابنده (ملتقط) نمی تواند مال یافت شده (لقطه) را فوراً تملک کند و یا صدقه دهد، بلکه واجب است سراغ بدهد که اصطلاحاً «تعریف» گفته می شود.



**مسئله دوّم:** [۴۱۵۱] مدت سراغ دهی (تعریف) یک سال است و چنانچه احتمال پیدا شدن مالک موجود باشد بیشتر از سال هم سراغ بدهد.

**مسئله سوّم:** [۴۱۵۲] اگر بعد از یک سال سراغ دادن (تعریف) مالک پیدا نشد، بین سه کار مخیر است: یا تملک کند، یا از طرف مالک صدقه دهد و یا برای مالک نگهدارد.

**مسئله چهارم:** [۴۱۵۳] در مخیر بودن بین امور سه گانه فوق ناامیدی از پیدا شدن مالک شرط نیست، بلکه مدت یک سال را باید کامل نماید مگر این که در ادامه تعریف خطر احساس کند.

**مسئله پنجم:** [۴۱۵۴] مباشرت در سراغ دادن (تعریف) شرط نیست، بلکه می تواند کسی دیگر را توظیف نماید و چنانچه اجرتی لازم باشد بعهده یابنده است.

### چگونگی سراغ دادن

**مسئله اوّل:** [۴۱۵۵] مال یافت شده را طوری سراغ بدهد که سهل انگاری در تعریف به حساب نیاید، همچنان وقت گذرانی در آن صدق نکند و الاّ وجوب سراغ دادن از او ساقط نمی شود.

**مسئله دوّم:** [۴۱۵۶] مبادرت در سراغ دادن واجب است، چنانچه بعد از مبادرت به تعریف مدتی، سراغ دادن را ترک کند تعریف ناقص می شود، الاّ جایی که از پیدا شدن مالک به قرائن قطعیهّ مایوس شود.

**مسئله سوّم:** [۴۱۵۷] چنانچه لقطه چیزی باشد که تعریف آن ممکن نباشد و یا مستلزم تهدیدات باشد و یا مالک در ممالک دور دست رفته، تعریف ساقط بوده صدقه دهد، یا تملک نماید و یا نگهدارد.

**مسئله چهارم:** [۴۱۵۸] اگر لقطه از چیزهایی باشد که قابل نگهداری نباشد، مانند: میوه جات، سبزیجات، گوشت و امثال اینها فوراً مصرف نماید یا بفروشد ولی قیمت آن را برای مالک نگهدارد.

**مسئله پنجم:** [۴۱۵۹] در فروختن لقطه اذن حاکم شرط نیست هر چند مشهور گفته اند به ویژه در اشیاء معادل درهم.



## حدود سراغ دادن

**مسئله اول:** [۴۱۶۰] در سراغ دادن (تعریف) حد وسط را باید مراعات کند، یعنی: نه تفصیل صد در صد و نه اجمال صد در صد.

**مسئله دوم:** [۴۱۶۱] سراغ دادن باید طوری باشد که مالک هر گاه بشنود، متوجه شود.

**مسئله سوم:** [۴۱۶۲] تعریف نیابت برادر بوده نایب نیز حدود آن را مراعات نماید، یعنی: نه تمام صفات را بگوید و نه این که هیچ صفتی را ذکر نکند.

**مسئله چهارم:** [۴۱۶۳] تعریف در جایی باشد که گم شده از آنجا پیدا شده و چنانچه آن مکان صحرا یا راه بوده تعریف باید در اماکن عامه باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۱۶۴] اگر مسافر مالی را بیابد و نایب هم پیدا نشود که کار تعریف را انجام دهد، می تواند به همان مال سفر کند یا سفرش را ادامه دهد.

## مالک و ملتقط

**مسئله اول:** [۴۱۶۵] اگر مالک پیدا شد لقطه (گم شده) را از ملتقط (یابنده) اخذ می کند در صورتی که ملتقط مطمئن شود که این شخص مالک است.

**مسئله دوم:** [۴۱۶۶] با شهادت دو نفر «ثقه» مالکیت ثابت می شود هر چند مشهور «عدالت» را شرط می داند، لکن وثاقت به نظر این جانب کافی است.

**مسئله سوم:** [۴۱۶۷] اگر مالک زمانی پیدا شود که لقطه را صدقه داده، ملتقط مالک را مخیر می کند بین قبول ثواب و اخذ قیمت، لکن رد عین را حق دار نیست هر چند عین موجود باشد در دست صدقه گیرنده.

**مسئله چهارم:** [۴۱۶۸] لقطه (مال یافت شده) در دست ملتقط (یابنده) امانت شرعی است، بناءً اگر مفقود می شود یا نابود می گردد ضامن نیست، الا با تفریط و افراط.





**مسئله پنجم:** [۴۱۶۹] اگر ملتقط لقطه را تملک کرده بعد از آن مالک پیدا شود می تواند عین را اخذ نماید.

### مقدار لقطه

**مسئله اول:** [۴۱۷۰] اگر قیمت و ارزش معادل لقطه (مال پیدا شده) به اندازه یک «درهم» برسد، احکام لقطه بر آن جاری شده تعریف واجب است.

**مسئله دوم:** [۴۱۷۱] ملاک یک درهم، ملاک حداقلی است که معادل می شود با دوازده نخود و شش دهم آن (۱۲/۶).

**مسئله سوم:** [۴۱۷۲] درهم نقره بوده، مسکوک محاسبه می شود و در شرایط فعلی که پول نقره نیست معادل آن سنجیده می شود.

**مسئله چهارم:** [۴۱۷۳] ملاک در قیمت لقطه قیمت مکان و زمان یافتن است نه زمان استرداد آن به مالک در جایی که حکم قیمت باشد نه ردّ عین.

**مسئله پنجم:** [۴۱۷۴] اگر لقطه کمتر از درهم باشد یابنده می تواند فوراً تملک کند، چنانچه مالک در آن زمان پیدا شود اگر عین موجود است برگرداند و الا خیر.

### مسائل لقطه

**مسئله اول:** [۴۱۷۵] اگر ملتقط لقطه را گم کند و شخص دیگری آن را بیابد بر او نیز احکام لقطه جاری می شود.

**مسئله دوم:** [۴۱۷۶] ملتقط دوم در صورتی می تواند لقطه را به ملتقط اول بدهد که مطمئن باشد از تعریف و الا خیر.

**مسئله سوم:** [۴۱۷۷] ملتقط نمی تواند لقطه را قبل از تعریف به حاکم شرع بدهد و حاکم نیز حق گرفتن ندارد، الا در صورتی که تعریف را بپذیرد.



**مسئله چهارم:** [۴۱۷۸] اگر مالی را در صندوق یا اطاق شخصی خودش بیابد، حکم لقطه را نداشته مال خودش می‌باشد هر چند نداند که مال خود اوست.

**مسئله پنجم:** [۴۱۷۹] اگر مالی را از مهمان خانه یا دفترش بیابد، حکم لقطه را دارد که بین سه کار مخیر است (تعریف، صدقه و حفظ برای مالک)

### مسائل لقطه (۲)

**مسئله اول:** [۴۱۸۰] اگر لقطه را در جایی بیابد که یقین کند مالک از آن اعراض کرده می‌تواند تملک نماید.

**مسئله دوم:** [۴۱۸۱] اگر کشتی بشکند اموالی که از کشتی به دست می‌آید مال صاحب کشتی است و اموالی که از آب گرفته می‌شود مال غوَّاص است، مگر این که خودش به مالک برگرداند.

**مسئله سوم:** [۴۱۸۲] اگر کودک یا دیوانه مالی را پیدا کند حکم ملتقط بر ولی آنها جاری می‌شود هر چند غیر ولی هم می‌تواند تعریف کند.

**مسئله چهارم:** [۴۱۸۳] اگر لقطه افزایش متّصل داشته به تبع اصل به مالک مسترد می‌شود، اگر افزایش منفصل داشته چنانچه بعد از تملک یا بعد از صدقه باشد مال ملتقط است والا مال مالک.

**مسئله پنجم:** [۴۱۸۴] اگر کفشی را پیدا کند چنانچه یقین کند که عمدی در کار بوده از باب تقاص اخذ نماید و اگر زیادی قیمت دارد صدقه بدهد، اگر عمدی در کار نبوده حکم مجهول المالك را دارد نه حکم لقطه را.

### غصب

**مسئله اول:** [۴۱۸۵] کسی که بر مال غیر ظلماً و عدواناً تسلط و تصرف پیدا می‌کند، «غاصب» و عمل آن «غصب» گفته شده حرام و ناجایز است

**مسئله دوم:** [۴۱۸۶] در غصب فرق ندارد که مال مغضوب، «عین» باشد یا «منافع»، «منقول» باشد یا «غیر منقول» ممنوع شرعی است.



**مسئله سوّم:** [۴۱۸۷] کسی که جبراً و ظلماً بر مالی تسلط پیدا می کند، عقلاً قبیح و مذموم و شرعاً حرام بوده ضامن آن است.

**مسئله چهارم:** [۴۱۸۸] کسی که بر جزء مال تسلط عدوانی پیدا می کند نسبت به همان جزء غاصب می باشد، نصف باشد یا کمتر و بیشتر فرقی ندارد.

**مسئله پنجم:** [۴۱۸۹] کسی که مال کسی را از باب حیاء اخذ می کند «مأخوذ بالحیاء» گفته شده حکم غضب را دارد، چون مالک قلباً راضی نبوده فقط در ظاهر رضایت نشان می دهد.

### محکوم به غضب

**مسئله اوّل:** [۴۱۹۰] اگر مالک را نگذارد که حیوانش را ببندد و حیوان فرار کرده مفقود شود، محکوم به غضب بوده شرعاً ضامن است.

**مسئله دوّم:** [۴۱۹۱] اگر مالک را از نشستن روی فرشش منع کند، که در نتیجه فرشش غضب یا سرقت شود، محکوم به غضب بوده شرعاً ضامن است.

**مسئله سوّم:** [۴۱۹۲] اگر کسی را از ورود به خانه اش باز دارد و آن خانه تاراج یا سرقت شود، محکوم به غضب بوده شرعاً ضامن است.

**مسئله چهارم:** [۴۱۹۳] اگر کسی را از فروش گوشت، میوه یا سبزیجاتش باز دارد، که در نتیجه اقلام فوق فاسد شود، محکوم به غضب بوده شرعاً ضامن است.

**مسئله پنجم:** [۴۱۹۴] اگر مالک دوکانی را نگذارد که آتش دو کانش را خاموش نماید، محکوم به غضب بوده شرعاً ضامن است.

### ضمان و عدم ضمان

**مسئله اوّل:** [۴۱۹۵] اگر شخص آزادی را زندانی کند و آن شخص بمیرد، چنانچه موت مُستند به او نباشد ضامن دیّه و منافع کار او نیست، الاّ جایی که موت مُستند به او باشد.



**مسئله دوم:** [۴۱۹۶] اگر شخص را از کارش باز دارد ضامن منفعت او نیست، الا جایی که شخص اجیر کسی یا اجیر خودش باشد.

**مسئله سوم:** [۴۱۹۷] اگر کسی بند از پای دیوانه بردارد و آن دیوانه جنایتی وارد کند ضامن است، الا جایی که خود شخص تهدید جانی یا مالی معتنی به شود.

**مسئله چهارم:** [۴۱۹۸] اگر طناب را از گردن سگ هار یا دیوانه بردارد و آن سگ کسی را تلف کند یا آسیب برساند، رها کننده ضامن است الا جایی که هار یا دیوانه بودن سگ را نداند.

**مسئله پنجم:** [۴۱۹۹] کسی که بر اسب سوار است، اگر با دست حیوان کسی تلف شود یا آسیب ببیند، سوار ضامن است و اگر با پای حیوان آسیب دیده یا تلف شده ضامن نیست.

### ضمان و عدم ضمان (۲)

**مسئله اول:** [۴۲۰۰] اگر مسلمان شراب کافر ذمی را تلف کند، قیمت آن را ضامن است و اگر بعد از تسلط کسی دیگری آن را تلف کند ضمانت بعید است، همین حکم است در خوک او.

**مسئله دوم:** [۴۲۰۱] اگر کسی در را باز کند ولی دیگری بدزدد، دزد ضامن است، و شخص اول تعزیر می شود.

**مسئله سوم:** [۴۲۰۲] اگر دیوار خانه در حال فرو ریختن باشد و صاحب آن غفلت کرده دست نزند و دیوار کسی را زیر گرفته تلف یا آسیب بزند، مالک خانه ضامن است، الا جایی که مالک علامت گذاشته باشد برای عابرین ولی عابر توجه نکرده باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۲۰۳] اگر در خانه یا دوکانش آتش کند و اقتضاء آن تعدی باشد و آتش هم تعدی کرده بسوزاند یا آسیب برساند، ضامن والا ضامن نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۲۰۴] اگر پوست کیله را با علم و عمد در مسیر راه مردم بیندازد، کسی در اثر لغزیدن تلف شود یا آسیب ببیند ضامن است، همین حکم است در انداختن آب در زمستان به هدف یخ زدن و اضرار به مردم در راه یا جلوی دروازه.



## تعاقب و تقاص

**مسئله اول:** [۴۲۰۵] اگر کسی مالی را غصب کند و شخص دّوم از او غصب نماید و همین طور سوّم و چهارم، این عمل اصطلاحاً «تعاقب ایدی» گفته شده صاحب مال در مراجعه به هر کدام مخیر است.

**مسئله دوّم:** [۴۲۰۶] در مسئله اگر مالک به آخری مراجعه کرد، او به سوّمی حق مراجعه ندارد و همین حکم است در مراجعه به سوّمی و دوّمی که آنها حق مراجعه به قبلی را ندارد.

**مسئله سوّم:** [۴۲۰۷] در مسئله اگر مالک به اوّلی مراجعه کند، او به دوّمی حق مراجعه دارد، همچنین دوّمی به سوّمی و سوّمی به چهارمی.

**مسئله چهارم:** [۴۲۰۸] در مسئله به هر کدام واجب است مال غصب شده را به مالک برگرداند، و الاّ ضامنند.

**مسئله پنجم:** [۴۲۰۹] مالک می تواند مال غاصب را در صورت تسلّط بر آن به جای مالش تملک نماید، که اصطلاحاً «تقاص» شرعی گفته می شود.

## زرع و غرس

**مسئله اول:** [۴۲۱۰] اگر زمینی را غصب و در آن زراعت نماید، زراعت مال غاصب است، اّما مالک زمین حق اجرت المثل دارد.

**مسئله دوّم:** [۴۲۱۱] در تعیین اجرت نظر کارشناس و عرف جامعه معتبر بوده، زیاده طلبی مالک و کم دهی غاصب ملاک نیست.

**مسئله سوّم:** [۴۲۱۲] اگر در زمین غصب شده نهال بکارد، غرس مال غارس غاصب است و مالک حق اجرت المثل دارد، لکن ضرر ناشی از قلع نهال یا غرس آن به عهده غاصب است.



**مسئله چهارم:** [۴۲۱۳] اگر در زمین غصب شده غیر از زراعت یا نهال کار دیگری انجام دهد، نظیر: ساختمان، حوض پرورش ماهی، میدان ورزشی و امثالش مالک مخیر است بین اخذ اجرت یا برداشتن آنها و خسارت در صورت دوّم به عهده غاصب است.

**مسئله پنجم:** [۴۲۱۴] در صورت زراعت یا غرس نهال نیز بعید نیست که مالک مخیر باشد بین اخذ اجرت و بین قلع و قمع آنها.

## زیادی و نقصان

**مسئله اوّل:** [۴۲۱۵] اگر مال مغضوبه زیادی پیدا کند مال مالک است، چه زیادی عینیّه باشد یا زیادی حکمیّه نظیر: ارتفاع قیمت سوقیه.

**مسئله دوّم:** [۴۲۱۶] اگر حیوان را که غصب کرده چاق و فربه نماید باز هم مال مالک است هر چند با هزینه غاصب و در تصرّف او زیادی حاصل شده باشد.

**مسئله سوّم:** [۴۲۱۷] اگر حیوان غصب شده لاغر شده نقصان پذیرد، که اصطلاحاً نقصان در «وصف» گفته می شود، ضمانت آن به عهده غاصب است.

**مسئله چهارم:** [۴۲۱۸] اگر حیوان غصب شده چاق شده دوباره لاغر گردد، ضمانت آن باز هم به عهده غاصب است به همان دلیل مسئله قبلی.

**مسئله پنجم:** [۴۲۱۹] اگر «قیمت» حیوان غصب شده کاستی پذیرد، غاصب ضامن آن نیست به خلاف «وصف» آن که به عهده غاصب بود.

## تصرّفات غاصب

**مسئله اوّل:** [۴۲۲۰] اگر در مال مغضوبه تصرّف کند، مثلاً: با مال خودش مخلوط نماید، غاصب با مالک شریک می شود، مثل: خلط جنس با جنس.



**مسئله دوم:** [۴۲۲۱] اگر میزان مخلوطیت به اندازه مساوی باشد، شرکت آن نیز مساوی است، مثل این که پنجاه رأس گوسفند غصب شده را داخل رَمه‌ی پنجاه رأسی خودش کرده باشد.

**مسئله سوم:** [۴۲۲۲] اگر میزان مخلوطیت غیر مساوی است، مثل مخلوط کردن با جنس بهتر یا پست‌تر، در این صورت شرکت در مقدار «مالیت» است نه در خود جنس، یعنی: مالک حق مطالبه «بدل» مال را دارد نه خود مال را.

**مسئله چهارم:** [۴۲۲۳] اگر مال غصب شده را با مال خودش طوری مخلوط کند که قابل تشخیص و تمییز نباشد، مثل: خلط گندم با گندم، شیر با شیر، عسل با عسل، روغن با روغن، در این صورت مالک حق مطالبه «بدل» عین را دارد نه خود عین را و همین حکم است در آوردن گندم یا برش پارچه یا امثالش.

**مسئله پنجم:** [۴۲۲۴] در چهار مسئله فوق چنانچه خود اعیان و اجناس باقی باشند، همان را مطالبه می‌کند و اگر باقی نیست بدل را، لکن احوط مصالحه با مالک و جلب رضایت اوست.

### احکام متفرقه غصب

**مسئله اول:** [۴۲۲۵] کسی که مالش غصب شده، می‌تواند مال خود را با توسل به زور حتی مراجعه به حاکم جور از غاصب بگیرد، لکن در صورت وجود حاکم عدل و مبسوط الید بودن او، به حاکم جور مراجعه نکند.

**مسئله دوم:** [۴۲۲۶] کسی که در استرداد مالش مصرفی نماید حق اخذ مصرف را از غاصب ندارد هر چند غاصب ضامن می‌باشد.

**مسئله سوم:** [۴۲۲۷] اگر مال غاصب را تقاص کرده، فرقی نیست که از عین جنس مغضوب باشد یا از غیر او، حتی اگر نزد مالک به نحو امانت شرعیّه باشد.



**مسئله چهارم:** [۴۲۲۸] اگر در تقاص تفاوت وجود دارد، فاحش یا غیر فاحش زاید را به غاصب برگرداند، و الا خودش غصب دیگر است.

**مسئله پنجم:** [۴۲۲۹] کسی که غاصب را قسم داده بعد از قسم حق تقاص ندارد، لکن احوط در تقاص و قسم تحصیل اذن حاکم است.

### احکام متفرقه غصب (۲)

**مسئله اول:** [۴۲۳۰] اگر غاصب مال را عیبی کند، تفاوت قیمت صحیح و معیب را ضامن است.

**مسئله دوم:** [۴۲۳۱] چنانچه قیمت روز غصب با روز رد مال از نظر «وصف» مثل چاقی و لاغری تفاوت کند، ملاک وصف روز اداء است لکن احوط مصالحه با مالک و تحصیل رضایت اوست.

**مسئله سوم:** [۴۲۳۲] چنانچه قیمت از نظر «بازار» تفاوت کند، لکن مال همان مال باشد در این صورت کاهش قیمت سوقیه را غاصب ضامن نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۲۳۳] ضمانتی که متوجه غاصب است، برای خود غاصب است نه بر عاقله او، لکن در غصب مجنون، صغیر یا سفیه ولی او ضامن است.

**مسئله پنجم:** [۴۲۳۴] اگر غاصب زمانی اقدام به استرداد نماید که مالک فوت کرده، بایستی مال را به وارث یا وصی او بدهد و اگر آنان میسر نیست یا اصلاً فاقد است، از سوی مالک صدقه بدهد.



# مسائل قرض، دین و استمرار







## قرض و دین

**مسئله اول:** [۴۲۳۵] اگر کسی به کسی چیزی بدهد که تا مدتی آن را به او برگرداند، این عمل «قرض» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۲۳۶] قرض گیرنده ذمه‌اش به قرض مشغول است، اگر عین است عین، اگر مثل است مثل و اگر قیمت است قیمت.

**مسئله سوم:** [۴۲۳۷] «دین» یا «منفعت» قرض واقع نمی‌شود، بلکه لازم است قرض «عین» باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۲۳۸] قرض «کلی در معین» صحیح است، مثل یک درهم از ده درهم یا یک خروار از یک انبار گندم.

**مسئله پنجم:** [۴۲۳۹] چیزی که «تملک» نمی‌شود، چون: شراب و خوک برای مسلمان و قرآن برای کافر قرض داده نمی‌شود.

## ارکان قرض و دین

**مسئله اول:** [۴۲۴۰] یکی از ارکان قرض؛ «قرض دهنده» است که در اصطلاح فقهاء «قارض» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۲۴۱] یکی از ارکان قرض؛ «قرض گیرنده» است که در اصطلاح فقهاء «مقترض» یا «مقروض» گفته می‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۲۴۲] یکی از ارکان قرض؛ «قرض شده» است که در اصطلاح فقهاء «عین مقروضه» گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۲۴۳] اصل عملیه‌ی قرض، «اقتراض» گفته می‌شود که توسط دهنده و گیرنده انجام می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۲۴۴] تعبیر دیگر قرض، «دین» است، بنابراین قرض دهنده را «دائن»، قرض گیرنده را «مدیون» و خود قرض یا اقتراض را «دین» گویند.



## شرایط قرض و دین

**مسئله اول:** [۴۲۴۵] در قرض «صیغه» خاصی شرط نیست، بناءً به هر لفظی که واقع شود، قرض محقق می‌شود، بلکه بدون لفظ هم که در قالب عمل باشد قرض صورت می‌گیرد.

**مسئله دوم:** [۴۲۴۶] در قرض «قبض» شرط است، بناءً قرض گیرنده بعد از قبض مالک می‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۲۴۷] در قرض شرط است که «زیاده» در آن مطرح نباشد، و الاً ربا گفته می‌شود نه قرض.

**مسئله چهارم:** [۴۲۴۸] در قرض شرط است که به «کمتر» فروخته نشود، چنانچه فروخته شود ذمه خریدار به ما به التفاوت مشغول است، اما مصالحه ممکن است صحیح باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۲۴۹] در قرض شرط است که در برابر «قرض» فروخته نشود، هر چند که قیمت را در ذمه قبول کند.

## موت در قرض

**مسئله اول:** [۴۲۵۰] اگر بدهکار (مدیون، مقروض) بمیرد، مدت دین و قرض بسر رسیده از اصل مالش خارج می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۲۵۱] اگر طلبکار (دائن، قارض) بمیرد، مدت بسر نرسیده ورثه او قبل از رسیدن مدت حق مطالبه ندارد.

**مسئله سوم:** [۴۲۵۲] اگر کسی زنش را طلاق بدهد، چون طلاق در این باب به حکم مرگ است، فلذا مهر خانمش که دین محسوب است حالی شده فوراً پرداخت می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۲۵۳] اگر زن بمیرد ورثه‌اش حق مطالبه مهر را ندارد، در صورتی که مدت دار بوده و چنانچه حالی و فوری بوده حق مطالبه دارد.

**مسئله پنجم:** [۴۲۵۴] کسی که ممنوع التصرف می‌شود، صاحبان «دین فوری» اموال او را بین شان تقسیم می‌کنند، ولی صاحبان «دین مدت دار» به آنها نزدیک نمی‌شوند.



## شرط و قرض

**مسئله اول:** [۴۲۵۵] اگر مقدار یا مبلغی قرض دهد، لکن شرط کند که زیادت از آن را برگرداند، «شرط زیادی» باطل بوده اخذ آن حرام است.

**مسئله دوم:** [۴۲۵۶] اگر چیزی را قرض دهد، لکن شرط کند که بهتر از آن را برگرداند، «وصف زیادی» نیز باطل بوده اخذ آن حرام است.

**مسئله سوم:** [۴۲۵۷] اگر مبلغی یا مقداری را قرض دهد، لکن شرط کند که یک درهم به فلانی هبه کند، یا خرچ عاشورا و نظایرش نماید، چنین شرطی ناجایز است.

**مسئله چهارم:** [۴۲۵۸] اگر مبلغی یا مقداری را قرض دهد، لکن شرط کند که دین واجب خود، مانند: خمس یا زکات را بدهد، چنین شرطی باطل نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۲۵۹] اگر مبلغی یا مقداری را قرض دهد، لکن شرط کند که نماز خود را بخواند یا روزه اش را بگیرد، چنین شرطی نیز باطل نیست.

## شرط و قرض (۲)

**مسئله اول:** [۴۲۶۰] اگر چیزی را قرض دهد، لکن شرط کند که در فلان مکان تحویلش دهد، چنین شرطی صحیح بوده لازم می شود.

**مسئله دوم:** [۴۲۶۱] اگر چیزی را قرض دهد، لکن شرط کند که ادای آن مدت طولانی داشته باشد چنین شرطی نیز صحیح بوده لازم می شود.

**مسئله سوم:** [۴۲۶۲] اگر چیزی را قرض دهد، لکن شرط کند که فلان شیء را به کمتر از قیمت به او بفروشد، چنین شرطی باطل بوده داخل در شرط زیاده است.

**مسئله چهارم:** [۴۲۶۳] اگر چیزی را قرض دهد، لکن شرط کند که فلان شیء را به کمتر از اجرت به او اجاره دهند، چنین شرطی باطل بوده داخل در شرط زیاده است.



**مسئله پنجم:** [۴۲۶۴] اگر قرض گیرنده بدون شرط، چیزی زیادی یا با وصف بهتری بدهد، این زیادی مقدار یا زیادی وصف باطل نیست.

### شرط و قرض (۳)

**مسئله اول:** [۴۲۶۵] ملاک در شرط زیاده که باطل و ربوی است، این است که مال در آن لحاظ شده باشد و آن مال به غیر از قرض ثابت نشده باشد.

**مسئله دوم:** [۴۲۶۶] در شرط زیاده صحیح و جایز، مثل: نماز، روزه، دعا و غیره فرقی نیست که زیاده به قرض دهنده بر می گردد و یا به قرض گیرنده و یا به غیر این دو.

**مسئله سوم:** [۴۲۶۷] اگر قرض گیرنده چیزی را به بیشتر از قیمت از قرض دهنده بخرد یا به کمتر به او بفروشد، لکن شرط کند که مبلغی یا مقداری را قرض دهد چنین شرطی باطل نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۲۶۸] اگر قرض دهنده به قرض گیرنده شرط کند که آنچه به او داده از غیر جنسش ادا نماید، مثل این که پول افغانی بدهد و پول هندی مطالبه کند، در صورتی که زیادی در بین نباشد و ارزش پول مساوی باشد، باطل نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۲۶۹] اگر قرض گیرنده چیزی را به نفع خود شرط کند، چنین شرطی باطل نیست، لکن شرط به نفع قرض دهنده حرام است و باطل.

### ادای قرض

**مسئله اول:** [۴۲۷۰] هرگاه طلبکار قرض خود را مطالبه کند، در صورتی که مدیون یا قرض کننده توان ادایش را داشته باشد ادای آن فوراً واجب است.

**مسئله دوم:** [۴۲۷۱] هرگاه طلبکار قرض خود را مطالبه کند، چنانچه ادایش متوقف باشد به فروش کالا، زمین و امثال اینها در صورتی که دچار عسرت نشود «فروش» آنها واجب است.



**مسئله سوّم:** [۴۲۷۲] هرگاه طلب کار قرض خود را مطالبه کند، چنانچه ادایش متوقّف باشد به قرض کردن، در صورتی که بر او حرج نبوده دچار عسر نشود «قرض» کردن واجب است.

**مسئله چهارم:** [۴۲۷۳] هرگاه طلبکار قرض خود را مطالبه کند، چنانچه ادایش متوقّف باشد به فروش مستثنیات دین، چون: خانه مسکونی، سامان ضروری یا مرکب سواری و نظایرش که از آن بی نیاز نیست، فروش آنها واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۲۷۴] چنانچه خود بدهکار «راضی» شود به فروش مستثنیات دین و بفروشد آنها را، طلبکار می تواند اخذ کند و جایز است.

## ادای قرض (۲)

**مسئله اوّل:** [۴۲۷۵] اگر قرض گیرنده غرض ادای قرض مستثنیات را بفروشد، هر چند برای قرض دهنده اخذش جایز است، لکن احوط و شایسته آن است که اخذ نکند.

**مسئله دوّم:** [۴۲۷۶] اگر غرض ادای قرض به خانه وقفی بنشیند و برایش کسر شأن نباشد تا خانه خود را بفروشد، فروش خانه اش جایز است.

**مسئله سوّم:** [۴۲۷۷] اگر مدیون خانه ای دارد که زاید بر نیازش هست، لکن فروش آن در آن شرایط بضرر او تمام می شود، چنانچه برایش عرفاً قابل تحمّل است، بایستی بفروشد و دینش را ادا نماید.

**مسئله چهارم:** [۴۲۷۸] اگر مدیون نمی تواند قرضش را ادا نماید، الا با گرفتن و پول ربوی یا انجام معامله ی ربوی، چنین کاری بر او واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۲۷۹] پرداخت قرض و دین مدیون از سوی غیرش بطور تبرّعی و مجانی جایز است، حتی اگر قرض گیرنده منع نماید.



## احکام متفرقه قرض

**مسئله اول:** [۴۲۸۰] هرگاه قرض گیرنده تنگ دست باشد، مطالبه قرض و دین حُسن ندارد.

**مسئله دوم:** [۴۲۸۱] هرگاه طلبکار ناپدید شود، چنانچه برگشتن او را یقین ندارد، قصد اداء نموده وصیت کند و چنانچه یقین پیدا کرده به ورثه اش بدهد.

**مسئله سوم:** [۴۲۸۲] هرگاه به ورثه دسترسی نداشته باشد و یا آنها را نشناسد، از طرف مالک یا دائن صدقه بدهد.

**مسئله چهارم:** [۴۲۸۳] اگر بعد از صدقه دادن وارث پیدا شود، او را مخیر کند بین اخذ ثواب صدقه و نگرفتن دین یا میان اخذ دین و قبول نکردن ثواب، که در آن صورت ثواب مال مدیون شده، دین را تاوان بکشد.

**مسئله پنجم:** [۴۲۸۴] اگر کافر ذمی دین خود را از مال حرام بدهد، اخذ آن برای مسلمان جایز است.

## احکام متفرقه قرض (۲)

**مسئله اول:** [۴۲۸۵] هرگاه اسکناس، اوراق بهادار یا بانک نوت‌هایی را قرض بگیرد، لکن بعد از مدتی حکومت یا بانک مرکزی آنها را از اعتبار ساقط کند، ذمه بدهکار به معادل آن مشغول است.

**مسئله دوم:** [۴۲۸۶] اگر بین قرض گرفتن و زمان ادای آن فاصله بسیاری اتفاق بیفتد، طوری که ارزش پول تفاوت نماید، ملاک ادای قرض معادل همان پول در روز اداء است نه روز گرفتن.

**مسئله سوم:** [۴۲۸۷] هرگاه در مقدار زمان اداء نزاع شود، در عصر حاضر معیار یا طلا است و یا دلار، که همان پول در زمان قرض گرفتن چقدر طلا یا چه مبلغ دلار می‌شد و همان مقدار یا مبلغ را بدهد اما احوط تراضی است.





**مسئله چهارم:** [۴۲۸۸] اگر دین قبل از رسیدن به دست طلبکار تلف شود، از جیب بدهکار رفته هر چند به اذن طلبکار انتقال داده باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۲۸۹] اگر عین را قرض بدهد، نمی‌شود در وقت مطالبه عین آن را طلب کند، بلکه قرض گیرنده ذمه‌اش به قیمت آن مشغول است.

### توصیه به قرض دادن

**مسئله اول:** [۴۲۹۰] قرض دادن از مستحبات اکیده است، چون در آیه نسبت قرض به خدا و حسنه خوانده شده و برای آن اجر کریم و چند برابر ذکر گردیده است: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا فَيُضَاعِفْهُ وَلَهُ أَجْرٌ كَرِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

**مسئله دوم:** [۴۲۹۱] استحباب اکید قرض دادن از بیان نبوی هم استفاده می‌شود که فرموده: «هر کس به برادر مسلمانش قرض دهد، در مقابل هر دره‌می به وزن کوه أحد از کوه‌های رضوی و طور سینا برای او حسنه است و اگر در طلبش با او مدارا کند، مانند برق جهنده بدون حساب و عذاب از روی صراط می‌گذرد.»

**مسئله سوم:** [۴۲۹۲] در بیان امام صادق علیه السلام اجر و ثواب قرض هجده برابر صدقه گفته شده که فرمودند: «بر درب بهشت نوشته شده صدقه ده برابر و قرض هجده برابر ثواب دارد.»

**مسئله چهارم:** [۴۲۹۳] در منع قرض، تحریم بهشت آمده که از آن عدم جواز منع استفاده می‌شود که در بیان نبوی آمده است: «هر کس برادر مسلمانش نزد وی شکایتی برد و به او قرض ندهد، خداوند در روزی که نیکوکاران را جزا می‌دهد بهشت را بر او حرام می‌کند.»



**مسئله پنجم:** [۴۲۹۴] شاید وجه هجده برابر این باشد که صدقه یک بار شخص نیازمند را نجات داده و حل مشکل می کند، لکن قرض بار بار اشخاص نیازمند را کفایت می کند و قرض خیر جاری محسوب است.

## اقرار

**مسئله اول:** [۴۲۹۵] اگر کسی خبر بدهد که «حق غیر» در نزدش ثابت است خبرش «اقرار» گفته می شود.

**مسئله دوم:** [۴۲۹۶] در اثبات حق غیر فرقی نیست که «عین» باشد در نزد او یا «دین» باشد در ذمه او تفاوت نمی کند.

**مسئله سوم:** [۴۲۹۷] اقرار مقرّ واجد شرایط نزد شریعت نافذ است و مطابق آن حکم می شود، «مال» باشد یا «حق» فرقی ندارد.

**مسئله چهارم:** [۴۲۹۸] «حق» در مواردی چون: شفعه، خیار، صلح، سبق، راه رفتن در ملک مقرّ، جاری ساختن آب در نهر یا نصب ناودان و امثال اینها صادق است.

**مسئله پنجم:** [۴۲۹۹] اگر کسی خبر بدهد که بالای فلانی چیزی ندارد، حق باشد یا دین، «خبر نفعی» نیز اقرار گفته می شود.

## ارکان اقرار

**مسئله اول:** [۴۳۰۰] یکی از ارکان اقرار، «اقرارکننده» است که اصطلاحاً «مقرّ» گفته می شود.

**مسئله دوم:** [۴۳۰۱] یکی از ارکان اقرار، «مورد اقرار» است که اصطلاحاً «مقرّبه» گفته می شود.

**مسئله سوم:** [۴۳۰۲] یکی از ارکان اقرار، «اقرار به نفع» غیر است که اصطلاحاً «مقرّکه» گفته می شود.

**مسئله چهارم:** [۴۳۰۳] اصل عملیهی اخبار به نفع غیر «اقرار» گفته می شود.

**مسئله پنجم:** [۴۳۰۴] موضوع اقرار «نسب» را نیز در برمی گیرد علاوه حق، دین و کار.



## قالب های اقرار

**مسئله اول:** [۴۳۰۵] ممکن است اقرار در قالب «دلالت مطابقی» باشد، مثل این که بگوید: «ده درهم از

زید در ذمه من است.»

**مسئله دوم:** [۴۳۰۶] ممکن است اقرار در قالب «دلالت تضمنی» باشد، مثل این که بگوید: «نصف قیمت

کتابم را زید داده است.»

**مسئله سوم:** [۴۳۰۷] ممکن است اقرار در قالب «دلالت التزامی» باشد، مثل این که بگوید: «خانه را از زید

خریدم»، این جمله نشان می‌دهد که خانه قبلاً ملک زید بوده است.

**مسئله چهارم:** [۴۳۰۸] اگر یک طرف دعوی به دیگری بگوید: «مال مورد دعوی را به من بفروش»، این

نیز اقرار است که مال مورد دعوی مال طرف است و از نوع دلالت التزامی.

**مسئله پنجم:** [۴۳۰۹] اشاره معلوم مفهمه نیز در حکم اقرار بوده مقرر به لوازم آن الزام می‌شود.

## اقرار نافذ و غیر نافذ

**مسئله اول:** [۴۳۱۰] اگر اقرار کند که «از فلان کس چیزی بابت شراب، قمار یا ربا بدهکار است»،

این اقرار نافذ نیست.

**مسئله دوم:** [۴۳۱۱] اگر اقرار کند که: «زمینی از باب عول و تعصیب به زید بدهکار است»، این

اقرار نافذ نیست، چون عول و تعصیب در فقه شیعه باطل است.

**مسئله سوم:** [۴۳۱۲] اگر اقرار کند که: «خانمش را در یک مجلس سه بار طلاق کرده»، این اقرار

نافذ نبوده زنش حرام ابدی نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۳۱۳] اقرار به چیزهای مشروع، نافذ و الزام‌آور است، ولی اقرار به چیزهای

نامشروع نافذ نبوده الزام‌آور نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۳۱۴] الزام در چیزهای مشروع از ناحیه مقررله است که عبارت از مطالبه باشد.



## شرایط مقر

**مسئله اول:** [۴۳۱۵] در اقرار کننده (مقر) شرط است که «مکلف» باشد، بناءً اقرار اطفال نافذ نیست.

**مسئله دوم:** [۴۳۱۶] در اقرار کننده (مقر) شرط است که «آزاد» یا حُر باشد، بناءً اقرار عبد و امه (کنیز و غلام) نافذ نیست.

**مسئله سوم:** [۴۳۱۷] در اقرار کننده (مقر) شرط است که «عاقل» باشد، بناءً اقرار دیوانه نافذ نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۳۱۸] در اقرار کننده (مقر) شرط است که «مختار» باشد، بناءً اقرار مجبور و مکره نافذ نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۳۱۹] در اقرار کننده (مقر) شرط است که «قاصد» باشد، بناءً اقرار هاذل نافذ نیست.

## احکام مقرله

**مسئله اول:** [۴۳۲۰] در کسی که به نفع او اقرار می‌شود (مقرله) «اهلیت تملک» شرط است، بناءً اقرار برای محجور علیه، سفیه و بنده نافذ نیست.

**مسئله دوم:** [۴۳۲۱] اگر کسی اقرار کند که قرآن مال فلانی است و آن شخص کافر باشد، چنین اقرار نافذ نیست.

**مسئله سوم:** [۴۳۲۲] اگر کسی اقرار کند که این خوک مال فلانی است و آن شخص مسلمان باشد، چنین اقراری نافذ نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۳۲۳] اگر کسی اقرار کند که این شراب مال فلانی است و آن شخص مسلمان باشد، چنین اقراری نافذ است چون قابلیت سرکه شدن را دارد.

**مسئله پنجم:** [۴۳۲۴] اگر کسی اقرار کند که این پول که از طریق قمار یا ربا به دست آمده مال فلانی است، و آن شخص مسلمان باشد چنین اقراری نافذ نیست.



## ابهام اقرار

**مسئله اول:** [۴۳۲۵] اگر مورد اقرار مبهم باشد و سپس معین شود، لکن مقرله آن را انکار نماید چنانچه مقر به «دین» باشد حق مقرله ساقط است.

**مسئله دوم:** [۴۳۲۶] در مسئله اول اقرار بی تأثیر بوده از مقر چیزی مطالبه نمی شود.

**مسئله سوم:** [۴۳۲۷] در مسئله اول اگر مقر به «عین» باشد باز هم اقرار بی اثر است، چنانچه مقر علم دارد که عین مال مقرله است طبق علمش عمل کرده به او برساند هر چند او منکر است و اگر به او دسترسی ندارد از طرف او صدقه دهد و الا ضامن است.

**مسئله چهارم:** [۴۳۲۸] چنانچه از انکار مقرله برای مقر تردید حاصل شود، مال را برای کسی دیگر احتمال دهد بین او و غیرش قرعه نماید.

**مسئله پنجم:** [۴۳۲۹] اگر مقر بگوید: «یکی از این دو شیء مال شما است»، واجب است متعین کرده از ابهام خارج کند.

## تعیین مقر

**مسئله اول:** [۴۳۳۰] اگر مقر اول به طور مبهم اقرار کند که یکی از این دو شیء از شما است و بعداً معین نماید، چنانچه مقرله تصدیق کند، مال او بوده حشش ثابت می شود.

**مسئله دوم:** [۴۳۳۱] چنانچه مقرله تصدیق نکند، تعیین مقر را قول مقر با قسم مقدم است.

**مسئله سوم:** [۴۳۳۲] اگر مقر در مسئله بگوید حقیقت را نمی دانم، چنانچه مقرله می تواند ملکیت یکی را معین نماید از او پذیرفته می شود، و الا حکم قرعه است.

**مسئله چهارم:** [۴۳۳۳] اگر مورد اقرار عین خارجی و در اختیار مقر بوده حکم قرعه است که ذکر شد و چنانچه دین در ذمه باشد به قرعه مراجعه نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۴۳۳۴] در جاهایی که قرعه می شود، اگر رضایت یکدیگر را با مصالحه جلب نماید بهتر و احوط است.



## اقرار به یکی از دو نفر

**مسئله اول:** [۴۳۳۵] اگر بگوید: «این خانه مال یکی از شما دو نفر است»، مقر در اینجا الزام می‌شود به تعیین کردن.

**مسئله دوم:** [۴۳۳۶] اگر مقر معین کند، لکن دیگری مدعی شود که: «خانه مال او است و مقر هم می‌داند» در این صورت مقر بایستی قسم بخورد که نمی‌داند.

**مسئله سوم:** [۴۳۳۷] چنانچه مقر قسم بخورد، دعوی مدعی در قسمت اینکه مقر حقیقت را می‌داند ساقط است، لکن دعوی اصل ملکیت خانه به حال خودش باقی است.

**مسئله چهارم:** [۴۳۳۸] اگر مدعی بی‌تنه اقامه کرد مبنی بر ملکیت، خانه مال ذی‌البینه است و الا خانه مال کسی است که مقر او را برای قسم معین کرده است.

**مسئله پنجم:** [۴۳۳۹] اگر مقر معین نکرد که مقر قسم بخورد یا مدعی، یا آنها حرف مقر را تصدیق نکنند، الزام به تعیین از مقر ساقط است.

## تعارض و قرعه

**مسئله اول:** [۴۳۴۰] اگر کسی بگوید: «خانه‌ام مال یکی این دو نفر است»، تعیین هم نتواند یا آن دو نفر تصدیق نکنند و هر دو ملکیت خانه را ادعا نمایند و هر دو بی‌تنه بیاورند، هر کدام اقوی بی‌تنه است مقدم می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۳۴۱] در مسئله اگر هر دو اقوی بی‌تنه است، بی‌تنه‌ها تعارض می‌نمایند و نوبت به قسم می‌رسد.

**مسئله سوم:** [۴۳۴۲] در مسئله هر کدام قسم خورد خانه مال ذوالیمین است، اگر هر دو قسم خوردند، قسم‌ها تعارض می‌کنند.

**مسئله چهارم:** [۴۳۴۳] در مسئله بعد از تعارض قسم‌ها نظر مشهور این است که: «دعوی از اصل ساقط میشود که طرفین حق مراجعه به هیچ حاکم را ندارد».

**مسئله پنجم:** [۴۳۴۴] در مسئله به نظر این جانب به دلیل باقی ماندن ماده نزاع و نخشکیدن آن، به قرعه مراجعه شده دعوی ساقط نمی‌شود، چون فلسفه و حکمت قضاوت رفع نزاع‌ها و فصل خصومات است، مادامی که خصومات باقی است دعوی نباید ساقط شود.



## نسب و اقرار

**مسئله اوّل:** [۴۳۴۵] اگر بگوید: «فلانی فرزند اوست» و کسی هم منازع نباشد، در صورتی که فرزند صغیر است و احتمال راستگویی مقرر هم موجود باشد، نسب با اقرار گوینده ثابت می‌شود و چنانچه بعد از کبارت انکار نماید به انکار او توجه نمی‌شود.

**مسئله دوّم:** [۴۳۴۶] اگر بگوید: «فلانی فرزند اوست»، سپس انکار نماید در صورتی که شرایط مسئله نخست را دارد به انکارش توجه نمی‌شود.

**مسئله سوّم:** [۴۳۴۷] اگر غیر از فرزند مانند: برادر، خواهر یا غیر اینها مورد اقرار کسی قرار بگیرند و احتمال راستگویی مقرر هم موجود باشد و منازعی هم در بین نباشد، نسب با اقرار مقرر ثابت می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۳۴۸] چنانچه نسب با اقرار گوینده ثابت شد، احکامی چون: نفقه، حرمت نکاح، مشارکت در ارث و مانند اینها نیز ثابت می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۳۴۹] اگر بگوید: «فلانی فرزند اوست» و کسی تصدیق نکند و فرزند هم کبیر باشد. هر چند به انکار فرزند بر نخورد نسب ثابت نمی‌شود.

## ارث و اقرار

**مسئله اوّل:** [۴۳۵۰] اگر بگوید: «فلانی فرزند من است»، چون فرزند در ارث از برادر تقدّم دارد، سهم خود را باید به او بدهد مطابق اقرارش و خود محروم می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۴۳۵۱] اگر اقرار فوق را در مسئله نخست داشته باشد، لکن مقررله انکار نماید به انکار او توجه نشده میراث به او داده می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۴۳۵۲] اگر عمو (کاکا) اقرار کند که برادر دارد، سپس اقرار کند که فرزند دارد، چنانچه مقررله تصدیق کند ارث به دوّمی داده می‌شود والا به اوّلی و به دوّمی تاوان می‌دهد.



**مسئله چهارم:** [۴۳۵۳] اگر میّت زن و چند برادر دارد و زن اقرار کند که میّت فرزند دارد چنانچه برادران، زن را تصدیق کند زن هشت یک و بقیه مال فرزند است، اگر تصدیق نکند هشت یک مال زن، سه چهارم مال برادران و یک هشتم مال مقررله است.

**مسئله پنجم:** [۴۳۵۴] اگر دو برادر به پسری برای میّت شهادت دهند و هر دو عادل باشند، پسر از آنها مقدّم می شود و چنانچه فاسق باشند نسب ثابت نشده، لکن ارث ثابت می شود.

## احکام اقرار

**مسئله اول:** [۴۳۵۵] اگر کسی بگوید: «فلان شخص در ذمه من مالی دارد»، اقرار کننده به آن الزام می شود و چنانچه تفسیر کند که آن مال شراب یا خوک است، تفسیرش راجع به چیزی که ملکیت شرعیّه ندارد قبول نیست.

**مسئله دوم:** [۴۳۵۶] اگر کسی بگوید: «فلان عین، مال زید است» و سپس بگوید: «همان عین مال عمرو است» به اولی عین و به دومی قیمت یا مثل آن را می دهد.

**مسئله سوم:** [۴۳۵۷] اگر بگوید: «عسل و سرکه مال فلانی است»، با این اقرار ظرف عسل و سرکه شامل نبوده، فقط مظروف شامل است.

**مسئله چهارم:** [۴۳۵۸] اگر بگوید: «دین فلان شخص بالایم مدت دار است»، مقررله حق مطالبه دین را قبل از مدت اقرار شده ندارد.

**مسئله پنجم:** [۴۳۵۹] اگر به چیزی مردّد اقرار کند که بین بیشتر و کمتر باشد، کمتر ثابت می شود.



# مسائل صید و ذبح





## شکار با سگ شکاری

**مسئله اول:** [۴۳۶۰] اگر حیوانی را با «سگ شکاری» شکار نماید که در اصطلاح فقهاء «صید» گفته می‌شود با شرایطی که بعداً گفته می‌شود حلال است.

**مسئله دوم:** [۴۳۶۱] حیوان بایستی اولاً: «حلال گوشت» باشد و ثانیاً: «وحشی»، بناءً حیوان حرام گوشت و اهلی با شکار سگ شکاری حلال نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۳۶۲] اگر حیوان حلال گوشت وحشی را با غیر سگ شکاری شکار نماید، مانند: عقاب، شاهین، پلنگ، شیر، ببر و امثال اینها حلال نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۳۶۳] در شکار با سگ شکاری فرق ندارد که سگ شکاری «سلوقی» باشد که از سگ‌های شکاری یمین است یا غیر سلوقی.

**مسئله پنجم:** [۴۳۶۴] سگ شکاری که در عرف مناطق مرکزی افغانستان «سگ تازی» یا «تازی سگ» می‌گویند شکارش با شرایطی که بعداً گفته می‌شود شرعیت دارد.

## شرایط سگ شکاری

**مسئله اول:** [۴۳۶۵] سگ شکاری باید طوری باشد که برای شکار «تربیت» شده باشد، که اصطلاحاً «کلب مُعَلَّم» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۳۶۶] سگ شکاری را بایستی برای «شکار» فرستاده باشد، چنانچه برای دفع دشمن یا کار دیگری بفرستد شکارش شرعیت ندارد.

**مسئله سوم:** [۴۳۶۷] کسی که سگ شکاری را می‌فرستد بایستی «مسلمان» باشد، چنانچه کافر آن را بفرستد شکارش شرعیت ندارد.

**مسئله چهارم:** [۴۳۶۸] شرط است در وقت فرستادن «نام خدا» را بر زبان جاری نماید، که اصطلاحاً «تسمیه» گفته می‌شود و بدون آن شرعیت ندارد.



**مسئله پنجم:** [۴۳۶۹] مرگ حیوان بایستی «مستند» به سگ شکاری باشد، چنانچه بر اثر خستگی، پرت شدن از قلّه، افتادن در آب و امثالش باشد شرعیت ندارد.

### تفصیل شرایط

**مسئله اول:** [۴۳۷۰] تربیت سگ شکاری طوری باشد که اگر «بفرستد» برود و اگر «باز دارد» بایستد، در غیر این صورت شکارش معتبر نیست.

**مسئله دوم:** [۴۳۷۱] سگ شکاری طوری باشد که شکار را برای «صاحبش» بگیرد، چنانچه برای «خودش» بگیرد شکارش شرعیت ندارد.

**مسئله سوم:** [۴۳۷۲] سگ شکاری طوری باشد که شکار را بگیرد و «نخورد»، و الا شکارش شرعیت ندارد.

**مسئله چهارم:** [۴۳۷۳] اگر سگ را برای کار دیگری غیر از شکار بفرستد، لکن از باب اتفاق، حیوانی شکار کند شکارش حلال نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۳۷۴] اگر خود سگ به سوی شکار برود و حیوان را شکار کند، هر چند صاحبش آن را بعد از رفتنش تحریک نماید شکار حلال نمی شود.

### تعدد سگ و صاحب

**مسئله اول:** [۴۳۷۵] اگر فرستنده سگ دو یا چند نفر باشند و شرایط را از قبیل: اسلام، تسمیه و تحریک سگ را برای شکار داشته باشند، ولو یکی از آنها شکار حلال است.

**مسئله دوم:** [۴۳۷۶] اگر یک شخص، دو یا چند سگ تعلیم دیده را بفرستد، و همه به طور مشترک حیوانی را شکار نمایند، شکار حلال است.

**مسئله سوم:** [۴۳۷۷] اگر مسلمان و کافر دو سگ تعلیم دیده را بفرستند و آن دو، حیوانی را شکار کنند، شکار حلال نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۳۷۸] اگر دو نفر مسلمان دو سگ را بفرستند، لکن یکی تسمیه بگوید یا یکی از سگ‌ها تعلیم دیده نباشد، شکار حلال نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۳۷۹] اگر دو نفر مسلمان دو سگ را بفرستند، لکن شکار مستند به سگی باشد که صاحبش تسمیه گفته، شکار حلال است و الا خیر.

### تعدد صاحب سگ

**مسئله اول:** [۴۳۸۰] اگر مسلمان و کافر سگ تربیت شده را بفرستند، در صورتی که تحریک سگ مستند به مسلمان باشد شکار حلال است و الا خیر.

**مسئله دوم:** [۴۳۸۱] اگر دو نفر مسلمان سگ تربیت شده را بفرستند، لکن یکی تسمیه نگوید، چنانچه تحریک سگ مستند باشد به صاحب تسمیه شکار حلال است و الا خیر.

**مسئله سوم:** [۴۳۸۲] اگر دو نفر مسلمان سگ تربیت شده را بفرستند، لکن یکی تسمیه نگوید و تحریک سگ مستند به هر دو باشد به نحو جزء مساوی، شکار حلال نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۳۸۳] اگر کافر و مسلمان سگ تربیت شده را بفرستند و تحریک او مستند به هر دو باشد به نحو جزء مساوی، شکار حلال نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۳۸۴] اگر کافر و مسلمان یا دو نفر مسلمان سگ تربیت شده را بفرستند، لکن موت شکار مستند باشد به سگ و پرت شدن از قلّه به طور مساوی، شکار حلال نیست و الا حلال است، در صورتی که سبب پرت شدن ضعیف و سبب سگ قوی باشد.

### تذکیه و چابکی

**مسئله اول:** [۴۳۸۵] زمانی که سگ، شکاری را می‌گیرد بایستی «چابکی» نموده خود را به شکار برساند و «ذبح» نماید، تا تذکیه شود و الا حلال نیست.

**مسئله دوم:** [۴۳۸۶] چابکی از زمان «ارسال» سگ شکاری واجب نیست، لکن زمانی که شکار توسط سگ «نگهداشته» می‌شود واجب است.



**مسئله سوّم:** [۴۳۸۷] اگر چابکی نماید، لکن «وسایل ذبح» نزدش نباشد و شکار بمیرد، صید در این صورت حلال نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۳۸۸] اگر وسایل ذبح داشته لکن بر اثر قوّت شکار، دست و پا زدن، رام نبودن و امثال اینها ذبح نتواند تا شکار بمیرد صید حلال است.

**مسئله پنجم:** [۴۳۸۹] اگر چابکی کرده، لکن زمانی شکار را یافته که فرصت برای ذبحش نمانده، صید حلال است.

### اسباب تذکّیه

**مسئله اوّل:** [۴۳۹۰] سبب یا وسیله تذکّیه بایستی «تیز» و «بُرنده» باشد، مانند: شمشیر، کارد، چاقو و امثالش، بنابراین با اشیاء کند و غیر بُرنده، مانند: تور، طناب، سنگ و امثال اینها شکار تذکّیه نمی شود.

**مسئله دوّم:** [۴۳۹۱] سبب یا وسیله تذکّیه بایستی «تیز» و «سوراخ کننده» باشند، مانند: گلوله، قیچی مال کلی، پیکان، نیزه، نیشر و امثالش، بنابراین با اشیایی که تیز و سوراخ کننده نیست، مانند: گلوله تفنگ چره‌ای (ساجمه) گلوله تفنگچه مکاؤف و چیزهای که کوبنده باشند، تذکّیه نمی شود.

**مسئله سوّم:** [۴۳۹۲] با اسباب یا وسایلی که اسلحه گفته نمی شوند، هر چند سوراخ کننده باشند، مانند: سوزن، سیخ جوراب یا جاکت بافی و امثالش تذکّیه نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۴۳۹۳] اگر وسیله تذکّیه کزوی یا بیضوی شکل باشد، مانند: توپ و خربوزه، شکار با آن حلال نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۴۳۹۴] اگر وسیله یا اسباب شکار، دراز و استوانه‌ای باشند، مانند: عصا، ستون خیمه و امثالش، شکار با آن حلال نمی شود، لکن اگر نوکش آهن تیز داشته باشد تذکّیه کننده است.

### شرایط اسباب تذکّیه

**مسئله اوّل:** [۴۳۹۵] شکار با وسیله غیر جامد، مانند: زهر و امثالش تذکّیه نمی شود، بناءً شرط است که «جامد»، تیز، برنده یا سوراخ کننده باشد.



**مسئله دوّم:** [۴۳۹۶] شرط دوّم «پرتاب کردن» است، بناءً اگر خود شکار به سنگ تیزی اصابت کند و بمیرد، حلال نمی‌شود.

**مسئله سوّم:** [۴۳۹۷] شرط سوّم «مسلمان بودن» پرتاب کننده است و همچنان «تسمیه» گفتن او، بناءً پرتاب کافر یا مسلمان بدون تسمیه، حلال کننده نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۳۹۸] شرط چهارم «استناد» قتل با پرتاب است و نیز با «قصد شکار»، بناءً صید بدون قصد شکار و بدون استناد به پرتاب، حلال نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۳۹۹] شرط پنجم «استقلال» قتل است بر اثر پرتاب وسیله، بناءً اگر قتل بر اثر افتادن از قلّه یا افتادن در آب باشد، که تمام علت و یا نیم علت باشد، صید حلال نمی‌شود.

### شرایط شکار

**مسئله اوّل:** [۴۴۰۰] شکار چنان که گفته شد، بایستی حیوان حلال گوشت و وحشی باشد، بناءً حیوان «حرام گوشت» و حیوان «اهلی» با شکار حلال نمی‌شوند.

**مسئله دوّم:** [۴۴۰۱] اگر حیوان اهلی وحشی شود، با شکار حلال می‌شود و چنانچه حیوان وحشی اهلی شود با شکار حلال نمی‌شود.

**مسئله سوّم:** [۴۴۰۲] حیوان وحشی حرام گوشت مانند: شیر، پلنگ، ببر، گرگ و روباه با شکار سگ تربیت شده و ذبح شرعی «پوستش» حلال می‌شود نه گوشتش.

**مسئله چهارم:** [۴۴۰۳] چوچه حیوان وحشی که هنوز قدرت بفرار پیدا نکرده است، حکم اهلی را دارد و همچنان حیوان وحشی کلان که بر اثر مریضی یا شکستگی و یا غیر اینها قادر بفرار نباشد.

**مسئله پنجم:** [۴۴۰۴] حیوان اهلی هرگاه «عاصی» شود طوری که ذبح آن ممکن نباشد، می‌شود با اسباب شکار غیر از سگ مانند: تیر و نیزه حلال می‌شود و چنانچه بعد از افتادن ذبحش ممکن باشد ذبح کند و الاّ خیر.



## مسائل شکار با سگ

**مسئله اول:** [۴۴۰۵] اگر بعد از شکار کردن شک کند که تسمیه گفته بوده یا خیر، شکار حلال است، چون فعل مسلم حمل بر صحت می شود.

**مسئله دوم:** [۴۴۰۶] در تسمیه، «الله» تنها کافی نیست بلکه بایستی با «تعظیم» همراه باشد، مانند: «الله اکبر»، «الحمد لله» و «بسم الله».

**مسئله سوم:** [۴۴۰۷] اگر سگ تربیت شده حیوان را بگیرد و مالک چابکی هم کرده باشد، مع هذا شکار را زنده نیند، چنانچه شکار با دندان سگ مرده باشد، حلال است.

**مسئله چهارم:** [۴۴۰۸] اگر سگ را برای شکار آهوی معینی ارسال کند، لکن او دیگری را بگیرد، شکار حلال است.

**مسئله پنجم:** [۴۴۰۹] اگر خود سگ به سوی شکار بدود، لکن صاحبش او را منع کند و سگ هم بایستد و سپس تحریک نماید، شکار حلال است.

## شکار با تیر

**مسئله اول:** [۴۴۱۰] کسی که به هدف شکار پلنگ، گرگ یا غیر این دو از حیوانات حرام گوشت تیر می اندازد، لکن حلال گوشتی شکار می شود بنا بر احوط حلال است.

**مسئله دوم:** [۴۴۱۱] کسی که به هدف شکار آهو یا غیر آن از حیوانات حلال گوشت تیر می - اندازد، لکن حیوان حرام گوشتی شکار می شود، فقط پوست حیوان حلال می شود.

**مسئله سوم:** [۴۴۱۲] اگر حیوان را با تیر زخمی کند ولی از پا نمانده بگریزد، لکن به چنگ کسی دیگر بیفتد همان شخص مالک می شود.

**مسئله چهارم:** [۴۴۱۳] اگر شکار را بر فراز قلّه یا دیوار با تیر بزند و حیوان بیفتد، چنانچه مرگش مستند به تیر باشد، حلال است.





**مسئله پنجم:** [۴۴۱۴] شکار با هر نوع تیر باشد، طوری که ذکر شد حلال است، سربی، مسی، آهنی، طلائی، نقره‌ای، چوبی، برنزی، استیل و غیره و آهن بودن در تیر شرط نیست.

### تعدد تیر اندازان

**مسئله اول:** [۴۴۱۵] اگر دو نفر با هم تیر بیندازند و تیر هر دو به هدف اصابت کند، شکاری که کشته می‌شود مال هر دو است.

**مسئله دوم:** [۴۴۱۶] اگر یک نفر تیر بیندازد و شکار را زخمی نماید، لکن دیگری بگیرد، مثل این که داخل خانه‌اش شده و یا بین حیواناتش، شکار مال دومی است.

**مسئله سوم:** [۴۴۱۷] اگر دو نفر تیر بیندازد، لکن شکار با تیر یکی از پا بیفتد هر چند تیر هر دو اصابت کرده، شکار مال کسی است که حیوان با تیرش از پا آمده باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۴۱۸] اگر مسلمان و کافر تیر بیندازند، ولی شکار با تیر یکی از پا بیفتد لکن معلوم نباشد تیر کی خورده شکار حلال نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۴۱۹] اگر دو نفر مسلمان تیر بیندازد و یکی تسمیه گفته باشد، لکن شکار با تیر یکی از پا افتاده ولی معلوم نباشد تیر کی بوده، شکار حلال نیست.

### مسایل شکار با تیر

**مسئله اول:** [۴۴۲۰] اگر شکاری را با تیر از پا بیندازد، اما شک کند که تسمیه گفته است یا خیر، شکار حلال است.

**مسئله دوم:** [۴۴۲۱] اگر شکاری را بیابد که مالک آن معلوم نیست به حکم مجهول المالک بوده، مالکش را سراغ بدهد و اگر یافت نشد از سوی مالک صدقه دهد.

**مسئله سوم:** [۴۴۲۲] اگر شکاری را بیابد که مالک آن معلوم نیست، لکن یقین کند که مالک از آن اعراض کرده، می‌تواند مالک شود.



**مسئله چهارم:** [۴۴۲۳] اگر آهویی در ملک کسی بر اثر گِل و لای گیر کرده باشد، مالک آن نمی‌شود الا این که به قصد شکار زمین را گِل کرده باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۴۲۴] اگر حیوانی را مانند: آهو تعقیب کرده خسته کرده باشد، تا جایی که بایستد، لکن اخذ نکند مالکش نمی‌شود و می‌شود کسی دیگر آن را بگیرد.

### مسائل شکار با تیر (۲)

**مسئله اول:** [۴۴۲۵] اگر تیر را بدون هدف رها کند، لکن به حیوانی مانند: آهو، اصابت نماید شکار حلال نیست.

**مسئله دوم:** [۴۴۲۶] اگر تیر را به هدف شکار خوک رها کرده، لکن به آهویی اصابت کند، شکار حلال نیست.

**مسئله سوم:** [۴۴۲۷] اگر چیزی از دستش رها شود و به حیوانی مانند: آهو اصابت کند، شکار حلال نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۴۲۸] اگر شکاری را بیابد که نداند به قصد شکار از پا انداخته یا خیر، شکار حلال نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۴۲۹] اگر یکی با قصد و دیگری بدون قصد، تیر را رها سازند و مرگ حیوان به هر دو مستند باشد، شکار حلال نیست.

### شکار با تور یا تله

**مسئله اول:** [۴۴۳۰] اگر کسی به قصد شکار، تور یا تله‌ای کار گذاشته باشد و حیوانی در آن بیفتد، مال صاحب تور یا تله است.

**مسئله دوم:** [۴۴۳۱] کسی که بدون هدف و قصد شکار، تور یا تله‌ای کار گذاشته باشد و در آن حیوانی بیفتد، مال صاحب تور یا تله نیست و هر کس بگیرد، مالک می‌شود هر چند خلاف انصاف است.



**مسئله سوم:** [۴۴۳۲] اگر تور یا تله‌ای به قصد شکار کار گذاشته باشد و حیوانی در آن بیفتد، سپس فرار کند، هر کس بگیرد مالک می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۴۳۳] اگر برای شکار گرگ، تور یا تله‌ای کار گذاشته باشد، لکن آهویی در آن بیفتد، با قصد تملک آهو می‌تواند مالک شود نه بدون قصد.

**مسئله پنجم:** [۴۴۳۴] اگر برای شکار آهو، تور یا تله‌ای کار گذاشته باشد، لکن گرگی در آن بیفتد، با قصد تملک گرگ مالک می‌شود نه بدون قصد.

### شکار ماهی

**مسئله اول:** [۴۴۳۵] اگر تور، چنگ یا وسیله‌ی دیگری را به قصد شکار ماهی در آب قرار دهد و ماهی در آن گیر بماند، ماهی مالک تور یا وسیله‌ی دیگر است.

**مسئله دوم:** [۴۴۳۶] ماهی در صورتی حلال است که از آب زنده گرفته شود و خارج آب بمیرد و اگر در تور قرار گیرد و همانجا بمیرد هر چند داخل آب باشد حرام نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۴۳۷] اگر حوضچه‌ای به قصد شکار بسازد تا ماهی در آن داخل شود و نتواند از آن خارج گردد، یا آب آن ناگهان خالی شود، به حکم شکار بوده مالک می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۴۳۸] اگر ماهی در کشتی ببرد، تا زمانی که آن را ننگرفته کسی مالک نمی‌شود، چه صاحب کشتی باشد یا راکب آن فرقی ندارد، همچنان اگر در ساحل ببرد یا آب طوری پایین برود که ماهی بماند، باز هم بدون گرفتن مالک نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۴۳۹] اگر ماهی را از کافر بگیرد و ندیده باشد که از آب زنده گرفته یاخیر، حلال نیست و اگر بداند که از آب زنده گرفته حلال است.

### تذکیه ماهی

**مسئله اول:** [۴۴۴۰] ماهی با گرفتن زنده از آب و مردن آن خارج آب تذکیه می‌شود، چنانچه در تور یا دیگر وسیله‌ی شکار داخل آب بمیرد تذکیه نشده است.



**مسئله دوم:** [۴۴۴۱] در تذکّیه ماهی «اسلام» شرط نیست، بناءً کافر هم اگر از آب زنده گرفته باشد و ماهی خارج آب مرده باشد، تذکّیه شده است.

**مسئله سوم:** [۴۴۴۲] در تذکّیه ماهی «تسمیه» نیز شرط نیست، هر چند احوط می باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۴۴۳] اگر ماهی را در آب دو نیم کرده باشد و سپس خارج نماید، قسمتی که سر ماهی قرار دارد تذکّیه می شود، در صورتی که خارج آب جان بدهد.

**مسئله پنجم:** [۴۴۴۴] اگر ماهی را حیوان دیگری نیش زده باشد و نیش آن زهری باشد که بر اثر آن ماهی روی آب بی حرکت شود، اما گرفتن و جان دادنش خارج آب باشد، موجب تذکّیه است، همچنان اگر آب را برقی کند طوری که ماهی بی حرکت شده روی آب بیاید، گرفتن آن جایز و ماهی حلال است.

### احکام متفرّقه

**مسئله اول:** [۴۴۴۵] ماهی حلال است که «فلس» داشته باشد که در عرف «پولک» گفته می شود، هر چند فلس آن رفته باشد مانند یک نوع ماهی بد خُلق که خود را به هر سنگ و چوب می زند و پولک آن از بین می رود، ضرر نمی رساند.

**مسئله دوم:** [۴۴۴۶] ماهی که خارج آب زنده است، ولی بر اثر پاره کردن شکم یا کوبیدن بر سرش بکشد، از حلیت خارج نمی شود.

**مسئله سوم:** [۴۴۴۷] ماهی که صید شده و هنوز نمرده، خوردن آن هر چند خام است، اشکال ندارد ولی احوط ترک است.

**مسئله چهارم:** [۴۴۴۸] اگر بی قصد شکار، ماهی را با تیر یا سوزن بزند و ماهی از شنا عاجز شود، در صورتی که بگیرد، مالک می شود والا خیر.

**مسئله پنجم:** [۴۴۴۹] اگر بی قصد شکار، ماهی را با تیر یا سوزن بزند یا زهری در آب بریزد که ماهی از شنا مانده روی آب بیاید، می شود بگیرد و مالک شود.



## شکار ملخ

**مسئله اول:** [۴۴۵۰] اگر ملخ را با دست یا وسیله‌ی دیگر زنده بگیرد، حلال است.

**مسئله دوم:** [۴۴۵۱] در تذکّیه ملخ «اسلام» شرط نیست، بناءً کافر هم اگر ملخ را زنده بگیرد، تذکّیه می‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۴۵۲] در تذکّیه ملخ «تسمیه» نیز شرط نیست، بناءً بدون ذکر نام خدا نیز حلال است، لکن احوط تسمیه است.

**مسئله چهارم:** [۴۴۵۳] ملخی که هنوز بال نکشیده و پرواز نمی‌تواند، خوردنش جایز نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۴۵۴] اگر ملخ مرده را از دست کافر بگیرد، حلال نیست الاّ جایی که مطمئن شود که زنده گرفته باشد.

## ذبح حیوان

**مسئله اول:** [۴۴۵۵] حیوان حلال گوشت چهارپا به جز شتر با «ذبح» تذکّیه می‌شود، اقا تذکّیه شتر «نحر» است، که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۴۵۶] ذبح با بریدن «شاه رگ‌های» حیوان که اصطلاحاً «اوداج اربعه» گفته می‌شود و قطع «حلقوم» که عبارت از مری و نای می‌باشد، محقق می‌شود و برآمدگی و مجمع هر دو را اصطلاحاً «جوزه» گویند.

**مسئله سوم:** [۴۴۵۷] ذبح کامل با قطع چهار عضو حیوان که عبارت از: مری (سرخ گلو) نای (مجری تنفس) و دو جفت سرخ رگ که در دو طرف حلقوم می‌باشند، صورت می‌گیرد، طوری که جوزه باید طرف سر برود.

**مسئله چهارم:** [۴۴۵۸] ملاک در ذبح و تذکّیه حیوان «قطع» است، بناءً اگر اعضای چهارگانه فوق را سوراخ کند گوشت آن حلال نیست.



**مسئله پنجم: [۴۴۵۹]** ذبح شرعی حیوان زمانی واقع می‌شود که شرایط کامل ذابح، اسباب ذبح و مذبوح که در جایش بحث می‌شود، تحقق یافته باشد.

### شرایط ذابح

**مسئله اول: [۴۴۶۰]** شرط ذابح «مسلمان» بودن است، بناءً ایمان شرط نبوده ذبیحه احناف حلال است، هر چند برخی آن را شرط می‌دانند.

**مسئله دوم: [۴۴۶۱]** شرط دیگر ذابح «تسمیه» است که بردن نام خدا باشد، در هر قالبی مثل: الله اکبر، بسم الله، الحمد لله، لکن به «الله» تنها اکتفا نمی‌شود.

**مسئله سوم: [۴۴۶۲]** ذبیحه اهل کتاب، با تسمیه بعید نیست که حلال باشد، هر چند احوط حرمت آن است.

**مسئله چهارم: [۴۴۶۳]** «مرد» بودن، «بینا» بودن، «ختنه» بودن، «خصاء»، «جنابت»، «عادت ماهوار»، «بلوغ»، «کذب»، «فسق» و «زنازاده نبودن» شرط نیست، بناءً ذبیحه زن، کور، ناختنه، خصی، جنب، حائض، کودک، دروغگو، فاسق و ولدالزنا حلال است، اما از ذبیحه مرتد اجتناب شود.

**مسئله پنجم: [۴۴۶۴]** شرط دیگر ذابح این است که در حال ذبح «دیوانه» یا «مست» نباشد، لکن ذبیحه «مضطر» و «مکره» با تسمیه حلال است.

### اسباب ذبح

**مسئله اول: [۴۴۶۵]** اسباب عرفی ذبح هر چند زیاد است، لکن سبب شرعی ذبح «آهن» می‌باشد.

**مسئله دوم: [۴۴۶۶]** هر گاه حیوان را با اسبابی چون: طلا، نقره، استیل، مس، برنز و امثالش ذبح کنند، تذکیه نمی‌شود.

**مسئله سوم: [۴۴۶۷]** هر گاه حیوان را با کاردی مخلوط از آهن و استیل ذبح کنند، چنانچه استیل بقدری کم باشد که کارد آهنی گفته شود، ذبح درست است، والا تذکیه نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۴۶۸] ذبح با کارد آهنی در شرایط عادی و اختیاری شرط است، لکن در شرایط اضطراری که آهن یافت نمی‌شود، ذبح با استیل و هر آله‌ی غیر آهنی جایز است، حتی با سنگ تیز نیز تذکیه می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۴۶۹] هر گاه حیوانی مانند: گاو یا شتر در چاهی بیفتد که نه خارج می‌شود و نه با کارد قابل ذبح است، می‌شود با تیر یا نیزه تذکیه نمود.

### شرایط مذبوح

**مسئله اول:** [۴۴۷۰] حیوانی را که ذبح می‌کنند «مذبوح» گفته می‌شود و شرط اول «حیات» حیوان است هنگام ذبح، بناءً مرده ذبح نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۴۷۱] شرط دوم «رو به قبله بودن» حیوان است هنگام ذبح، بناءً کسی که عالمأ و عامداً پشت به قبله ذبح می‌کند حرام است، چنانچه قبله را فراموش کند یا نشناسد و یا نتواند حیوان را رو به قبله نماید مشکل نیست.

**مسئله سوم:** [۴۴۷۲] شرط سوم ذکر «نام خدا» (تسمیه) است در هنگام ذبح، بناءً با ترک عمدی تسمیه ذبیحه حرام می‌شود، لکن اگر فراموش کرده باشد حرام نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۴۷۳] در حیوان آماده ذبح شرط نیست که شروع ذبح از «مذبح» باشد، بناءً می‌شود کارد را زیر اوداج داخل نموده به طرف بیرون فشار بدهد تا قطع شود، لکن احوط ذبح از مذبح است.

**مسئله پنجم:** [۴۴۷۴] احوط این است که حیوان را که هنوز زنده است، قطع نخاع نکند و نیز سر آن را جدا ننماید، بلکه بگذارد تا به طور طبیعی جان دهد.

### نحر شتر

**مسئله اول:** [۴۴۷۵] از بین چهار پایان تذکیه شتر به «نحر» است، چنانچه فقط ذبح کند حلال نمی‌شود و اگر اول نحر و سپس ذبح کند اولی است.



**مسئله دوّم:** [۴۴۷۶] طریقه نحر این است که: کارد، شمشیر، نیزه و یا سایر اسباب کشتن حیوان را در «گودی» انتهای گردن که جلو سینه‌اش قرار دارد فرو برد تا تمام خون خارج شود.

**مسئله سوّم:** [۴۴۷۷] اگر شتر را اوّل ذبح و سپس نحر نمایند، در صورتی که حیاتش در وقت نحر باقی بوده شتر حلال است.

**مسئله چهارم:** [۴۴۷۸] اگر حیوان غیر از شتر را اوّل نحر کنند و سپس ذبح نمایند، در صورتی که در وقت ذبح حیات داشته حیوان حلال است.

**مسئله پنجم:** [۴۴۷۹] جایی که نحر امکان ندارد، مثلی که شتر در گودال یا چاهی بیفتد با تیر و نیزه حلال می‌شود، به هر جایش اصابت کند.

### تذکیّه جنین

**مسئله اوّل:** [۴۴۸۰] تذکیّه جنین به تذکیّه «مادرش» می‌باشد، البته با شرایطی که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۴۴۸۱] یکی از شرایط جنین این است که: «خلقت» آن کامل شده موی و کرک بر آن روییده باشد.

**مسئله سوّم:** [۴۴۸۲] شرط دیگر این است که: جنین قبل از خارج شدن از شکم مادرش بمیرد، چنانچه زنده خارج شود نیاز به تذکیّه جداگانه است.

**مسئله چهارم:** [۴۴۸۳] شرط دیگر این است که: مادر جنین تذکیّه شده باشد و بر اثر آن جنین مرده باشد، نه از غیر مجرای تذکیّه.

**مسئله پنجم:** [۴۴۸۴] اگر حیوان حرام گوشت باشد مانند: شیر، پلنگ، ببر و گرگ با تذکیّه آنها جنین‌شان نیز تذکیّه شده پوست آنها حلال است نه گوشت آنها.





## آداب تذکته

**مسئله اول:** [۴۴۸۵] اگر حیوان «گوسفند» یا «بز» باشد، مستحب است دو دست و یک پایش را ببندند و یکی را رها بگذارند تا پا بزند و هرگاه پشم یا موی انبوه داشته باشد، بگیرد تا سرد شود و راحت تر جان بدهد.

**مسئله دوم:** [۴۴۸۶] اگر حیوان «گاو» باشد، مستحب است چهار دست و پایش را ببندند، لکن دمش را رها بگذارند تا بجنابند و راحت تر جان دهد.

**مسئله سوم:** [۴۴۸۷] اگر حیوان «شتر» باشد، چنانچه می خواهد ایستاده نحر کنند، مستحب است دست چپش را ببندند و اگر می خواهند خوابیده نحر کنند دست هایش را ببندند و پاهایش را رها بگذارند.

**مسئله چهارم:** [۴۴۸۸] اگر حیوان «پرنده» باشد، مستحب است بعد از ذبح بال هایش را رها کنند تا بتواند بال بزند.

**مسئله پنجم:** [۴۴۸۹] حیوان هر چه باشد، مستحب است قبل از ذبح یا نحر آبش بدهند و تیغ را تیز کرده با سرعت ببرند و تیغ را به حیوان نشان ندهند و از جایش جای دیگر نبرد تا بمیرد.

## قبله و ذبح

**مسئله اول:** [۴۴۹۰] اگر کسی قبله را اشتباه کند یا فراموش کرده باشد و یا حکم را نداند و حیوان را در جهت قبله ذبح نکرده باشد، حیوان حلال است چون قبله شرط عمدی و اختیاری است.

**مسئله دوم:** [۴۴۹۱] هرگاه وقت به قدری تنگ باشد که نتواند حیوان را رو به قبله کند، زیرا؛ می میرد، استقبال قبله ساقط و ذبح در غیر جهت قبله جایز است.

**مسئله سوم:** [۴۴۹۲] استقبال قبله در خود ذابح شرط نیست، هر چند مستحب است، اما در حیوان شرط است و ملاک در قبله، قبله «دوم» است که مکه معظمه باشد، نه قبله اول که بیت المقدس بود.

**مسئله چهارم:** [۴۴۹۳] اگر خریدار شک کند که حیوان مورد خرید در وقت ذبح رو به قبله بوده یا خیر، به شکش اعتناء نکند و فعل ذابح را حمل بر صحیح کند.



**مسئله پنجم:** [۴۴۹۴] اگر در اوّل ذبح، قبله را فراموش کرده باشد، لکن بعد از قطع اوداج یادش بیاید، چنانچه تا چرخاندن به طرف قبله حیات حیوان باقی باشد، ذبیحه حلال است.

### تسمیه و ذبح

**مسئله اوّل:** [۴۴۹۵] کسی که لال است تسمیه را با «اشاره» اجرا کند، مثل: حرکت چشم، سر یا انگشت، لکن اشاره باید مفهمه و صریح باشد، تا کسی که کنارش است متوجه شود.

**مسئله دوّم:** [۴۴۹۶] تسمیه بایستی «مقارن» با ذبح باشد، چنانچه هنگام بستن پای حیوان یا بعد از ذبح و مفارقت حیات تسمیه بگوید، کافی نیست.

**مسئله سوّم:** [۴۴۹۷] تسمیه بایستی بخاطر «ذبح» حیوان گفته شود، چنانچه به طور اتفاقی از باب ذکر تسمیه بگوید، کافی نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۴۹۸] اگر تسمیه را فراموش کرده باشد، هر وقت یادش آمد بر زبان جاری کند و این گونه بگوید: «الحمد لله علی اوّله و آخره» و ذبیحه حلال است.

**مسئله پنجم:** [۴۴۹۹] اگر تسمیه را از روی جهل به حکم نگفته باشد، ظاهراً ذبیحه حلال نیست، لکن اگر ذابح جاهل قاصر باشد نه مقصر اظهر حلیت ذبیحه است.

### حیات و ذبح

**مسئله اوّل:** [۴۵۰۰] ذابح بایستی «یقین» داشته باشد که حیوان را در حال حیاتش ذبح کرده، چنانچه شک داشته باشد ذبیحه حرام است.

**مسئله دوّم:** [۴۵۰۱] یقین ذابح به حیات حیوان از هر راهی حاصل شده باشد، درست بوده شرعیّت دارد، مانند: حرکت چشم، دم، پا، گوش حتی پلک حیوان.

**مسئله سوّم:** [۴۵۰۲] خارج شدن خون متعارف از ذبیحه شرط نیست، آنچه شرط است یقین و علم به حیات اوست، بناءً خون بسیار کم و یا خون نرفتن موجب حرمت نمی شود، چنانکه در برخی امراض حیوانی (تکله) خون بسته می شود.

**مسئله چهارم:** [۴۵۰۳] اگر در ذبح حیوان حلقوم طرف تن برود، ولی فوراً متوجه شده از پایین قطع کند، چنانچه حیوان هنوز رَمقی از حیات داشته حلال است.

**مسئله پنجم:** [۴۵۰۴] اگر نصف حلقوم بریده شده طرف تن و نصف دیگر طرف سر رفته باشد، در صورتی که اوداج قطع شده باشد ذبیحه حلال است، اما در کمتر از نصف احتیاط شود.

### ذبح با دستگاه

**مسئله اول:** [۴۵۰۵] امروزه کشتارگاه‌هایی ایجاد شده چه اسلامی و چه غیراسلامی که حیوانات حلال گوشت را ذبح می‌کند، لازم است حکم آن را بدانیم، ابتدائاً باید گفت که: ذبح با دستگاه با توجه به فحوصی که شده است، شرعی بوده گوشت حیوان پاک و حلال است، چون در کشتارگاه‌های غیراسلامی نیز با نظارت شرعی ذبح می‌شود، که در آخر همین درس توضیح می‌دهم.

**مسئله دوم:** [۴۵۰۶] در کشتارگاه‌های مرغ، ابتدا مرغ‌ها را که به ترتیب آویزانند از آبی برقی می‌گذرانند که با گذشتن از آن بی‌هوش و بی‌حرکت می‌شوند، لکن حیات‌شان محفوظ است، بناءً از ناحیه‌ی بی‌هوش کردن جای نگرانی نیست.

**مسئله سوم:** [۴۵۰۷] در کشتارگاه‌های گاو و گوسفند، ابتدا با تفنگچه‌ای در پیشانی آنها شلیک کرده بی‌هوش و بی‌حرکت می‌کنند، سپس نوبت ذبح می‌رسد، بناءً از ناحیه‌ی بی‌هوش کردن جای نگرانی نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۵۰۸] در کشتارگاه زمانی که کلیدپاور را روشن می‌کنند تا دستگاه شروع به کار کند، بایستی «تکبیر» بگویند و برای هر مرغ یا هر حیوان دیگر تکبیر جداگانه ممکن نیست، چنانچه دستگاه خاموش شود باز هم در استارت دوم تکبیر بگویند که در هر استارت شاید هزاران مرغ یا دیگر حیوانات ذبح شوند، که با همان تکبیر تمام آنها حلال می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۵۰۹] در کشتارگاه‌های اسلامی، هم «تکبیر» مراعات می‌شود و هم «استقبال قبله»؛ اما در کشتارگاه‌های غیراسلامی در صورتی که با یک کشور اسلامی قرار داد کرده باشند، نماینده آن کشور نظارت داشته، تکبیر و استقبال را انجام می‌دهد و در صورتی که قرار داد نداشته باشند، چنانچه



مارک حلال بزند جای نگرانی نیست، چون: شرکت‌های معتبر مکبر و ناظر بر ذبح و استقبال قبله از مراکز اسلامی استخدام می‌کنند و به خاطر اعتبار شرکت‌شان دروغ نمی‌گویند، لکن اگر ناظر وهابی باشد ذبیحه حرام می‌شود.

### ذبح حرام گوشت‌ها

**مسئله اول:** [۴۵۱۰] حیوانات حرام گوشت مانند: سگ، خرس و خوک تذکیه پذیر نیستند، اگر ذبح هم بکنند پاک و حلال نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۵۱۱] حیوانات حرام گوشت مانند: شیر، پلنگ، یوزپلنگ، ببر، گرگ، روباه، گراز و کفتار قابل تذکیه بوده با ذبح شرعی پوست آنها پاک و حلال، اما گوشت آنها حلال نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۵۱۲] پوست حیوانات حرام گوشت مسئله دوم با ذبح شرعی پاک شده، می‌شود پوستین، لباس، زیرانداز، فرش و امثالش درست کرد.

**مسئله چهارم:** [۴۵۱۳] حیوانات حرام گوشت مانند: موش خرما، موش صحرائی، تازی موش، بُزچوشک و تبرغو با ذبح شرعی پوست آنها پاک و حلال می‌شود، لکن در موش صحرائی احتیاط شود.

**مسئله پنجم:** [۴۵۱۴] حیوانات حرام گوشت مانند: فیل، خرگوش و میمون که از مشوخت است، با ذبح شرعی نیز حلال نمی‌شود، هر چند نجس نیستند، لکن در نماز مانع به حساب می‌آید؛ اما زرافه و کرگدن تذکیه شده پوست آنها استفاده می‌شود.

### حیوانات دریایی حرام

**مسئله اول:** [۴۵۱۵] ماهی که فلس (پولک) ندارد، حرام است و چنانچه در داشتن یا نداشتن فلس شک شود، حکم به حرمت می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۵۱۶] ماهی که در حوض شخصی نجاست انسان خورده باشد و از آن گوشت روییده استخوان سخت شده باشد، حرام می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۴۵۱۷] نهنگ هر چند از حیوانات آبی است، لکن پستاندار بوده حرام می‌باشد، همچنان سگ ماهی، مار ماهی و ماهی تیغ‌دار، لکن ماهی کنت، طمر، طیرانی، ایلامی و میگو حلال هستند.

**مسئله چهارم:** [۴۵۱۸] از دو زیستان (ذومعیشین) خرچنگ، لاک پشت و قورباغه حرام است.

**مسئله پنجم:** [۴۵۱۹] تخم حیوانات دریایی حرام گوشت یا دو زیستان حرام گوشت، حرام است اما تخم ماهی خاویار حلال است، هر چند چسپنده و نرم باشد و هرگاه اشتباه شود حکم به حرمت می‌شود، هر چند سخت و درشت باشد.

### حیوانات خشکی حرام

**مسئله اوّل:** [۴۵۲۰] گوشت حیوانات خشکی چهارپا مانند: شیر، پلنگ، یوزپلنگ، ببر، گرگ، روباه، شغال، کفتار و گراز حرام بوده، لکن پوست‌شان با تذکّیه پاک می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۴۵۲۱] گوشت حیوانات خشکی و چهارپا مانند: چلیپاسه، مارمولک، موش صحرائی، سوسمار، جوجه تیغی، تبرغو و بزچوشک، حرام می‌باشد.

**مسئله سوّم:** [۴۵۲۲] گوشت حیوانات چهارپا مانند: شتر، گاو، گوسفند، بز و آهو در صورتی که توسط انسان وطی شده باشند یا نجاست خورده باشند، حرام می‌شود که آنها را ذبح و سپس بسوزاند، لکن نجاست خوردن با استبراء پاک می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۵۲۳] نسل حیوانات مسئله سوّم در صورتی که از خوک یا سگ شیر خورده باشد که بر اثر آن گوشت روئیده و استخوان سخت شده باشد حرام می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۵۲۴] خزنده و حشرات چون: سوسک، کرم، مار، جُعَل و انگل‌های بدن چون: شپش، کیک، کنه، گنگ، خسک، سرخک به حکم حیوانات فوق بوده حرام می‌باشند.



## پرندگان حرام

**مسئله اول:** [۴۵۲۵] پرنده که چنگال داشته گوشت خوار است، مانند: باز، کرکس، عقاب، بُرگوج و لاشخوران حرام هستند.

**مسئله دوم:** [۴۵۲۶] پرنده که بال زدنش (دیفیف) از بال نزدنش (صفیف) کمتر باشد، هر چند دانه خوار باشد حرام می‌باشد، و الا حلال است.

**مسئله سوم:** [۴۵۲۷] پرنده که جاغور یا چینه‌دان (حوصله) نداشته باشد، هر چند دانه خوار باشد، حرام می‌باشد، و الا حلال است.

**مسئله چهارم:** [۴۵۲۸] پرنده که سنگدان (قانسه) نداشته باشد، هر چند دانه خوار باشد حرام می‌باشد، و الا حلال است.

**مسئله پنجم:** [۴۵۲۹] پرنده که عقب پایش پیخ شبیه شصت انسان (صیصه) نداشته باشد، هر چند دانه خوار باشد حرام می‌باشد، و الا حلال است.

## پرندگان حرام (۲)

**مسئله اول:** [۴۵۳۰] زاغ به انواع و اقسام حرام است، گوشت خوار باشد یا دانه خوار فرقی ندارد.

**مسئله دوم:** [۴۵۳۱] انواع و اقسام زنبور و پشه حرام هستند، حتی زنبور عسل، هر چند عسل آن حلال و از بهترین غذاهای جهان است.

**مسئله سوم:** [۴۵۳۲] انواع و اقسام خفاش (شب‌پره) که گفته شده پرنده زایا بوده مانند زن‌ها حیض می‌شود و انواع و اقسام طاووس حرام است.

**مسئله چهارم:** [۴۵۳۳] پرنده حلال گوشت که نجاست خوار شده باشد، طوری که از آن گوشت روییده و استخوان سخت شده باشد، حرام است الا بعد از استبراء که در جایش بحث می‌شود.



**مسئله پنجم:** [۴۵۳۴] پرنده به نام لک لک حرام است، هر چند گفته شده که در پروازش دفیف بیشتر دارد، لکن چنین نخواهد بود و ملاک در حلیت پرنده، گوشتخوار نبودن، داشتن حوصله، قانصه، صیصه و اکثر بودن دفیف از صفیف می باشد.

### حیوانات مکروه

**مسئله اول:** [۴۵۳۵] گوشت و شیر حیوانات چهارپای خشکی، مانند: اسب، استر، یابو و الاغ مکروه می باشد و کراهت در اسب کمتر و در الاغ بیشتر بوده، تنفر طبع دارد هر چند حلال است.

**مسئله دوم:** [۴۵۳۶] گوشت حیوان پرنده مانند: هُدْهُد، پرستو، جغد، دارکوب، فاخته، چکاوک و کبوتر صوام مکروه است، هر چند حلال می باشد.

**مسئله سوم:** [۴۵۳۷] اگر حیوان حلال گوشت «شراب» خورده باشد، مکروه می باشد، هر چند نجاست آن قبل از جذب قابل تطهیر است.

**مسئله چهارم:** [۴۵۳۸] اگر حیوان حلال گوشت «نجاست» خوار شده باشد مکروه می باشد، در صورتی که گوشت نرویده و استخوان سخت نشده باشد، و الا حرام می شود.

**مسئله پنجم:** [۴۵۳۹] پوست سگ گرگی که یکی از والدینش سگ است و دیگری گرگ با تذکته پاک شده، لکن استفاده از آن مکروه می باشد، هر چند که اجتناب احوط بوده دور نیست که فتوی باشد، چون نتیجه تابع احس است.

### اجزای حرام حیوان

**مسئله اول:** [۴۵۴۰] حیوان حلال گوشتی که ذبح شرعی شده، معهدا اجزای حرام او به ترتیب ذیل است: نخاع، علبا (سلی)، بیضه ها، فرج، ذکر، بچه دان، خون، مئانه، زهره دان (تلخه)، سپرز (تیلو)، آلت تناسلی، غده ها (قوینگ)، نخود مغز، حدقه چشم، سرگین، بول الا بول شتر برای استشفاء در شرایط اضطراری و گوش های دل (دریچه های قلب).

**مسئله دوم:** [۴۵۴۱] گوشتی که از حیوان زنده جدا می شود، مثل این که: گرگ دنبه گوسفند را جدا کرده باشد، نجس و حرام می باشد.



**مسئله سوم:** [۴۵۴۲] «نخاع شوکی» به اصطلاح اطباء، «مغزبند» یا «حرام مغز» به اصطلاح عرف عام هر گاه حل شده باشد، مثل این که گوشت حیوان را حلیم کرده باشند که در افغانستان مرکزی به ویژه در بهسود مرسوم است و به نام «کوچه» یاد می‌شود، حلال می‌شود، مثل این که خون در آب دهان حل شده باشد، اما در آبگوشت (شوربا) چنانچه سالم بیرون شود اجتناب شود.

**مسئله چهارم:** [۴۵۴۳] غده‌ای که حرام است (قوینگک) دوتایش در لای عضله هر دو ران حیوان و دوتایش در قسمت جلوی هر دو دست حیوان در زاویه استخوان غضروفی پارو قرار دارد که بایستی دور انداخته شود.

**مسئله پنجم:** [۴۵۴۴] اجزایی که شمرده شد «خوردن» آن حرام است، لکن «فروش» آن برای خوردن حیوانات چون: سگ یا گربه و یا در سایر منافع حلال که مورد مصرف داشته باشد، جایز است مانند «طلای گاو» که ماده زردرنگی است در داخل تلخه گاوهای ماده، که هر چند در داخل عضو حرام قرار داشته خوردنش حرام است، لکن فروش آن جواز دارد و چه بسا قیمت آن بیشتر از خود گاو است.

### مکروهات ذبح

**مسئله اول:** [۴۵۴۵] اگر حیوان را با کارد کُند ذبح کند یا مغزبند را پیش از جان دادن بزند، کراهت دارد.

**مسئله دوم:** [۴۵۴۶] اگر حیوان را در جایی ذبح کند که حیوان دیگر آن را ببیند یا ذبح را شغل خود قرار دهد، کراهت دارد.

**مسئله سوم:** [۴۵۴۷] اگر تمام دست و پای حیوان را ببندد که نتواند حرکت کند، کراهت دارد.

**مسئله چهارم:** [۴۵۴۸] اگر حیوان را که خود انسان پرورش داده باشد، ذبح کند کراهت دارد.

**مسئله پنجم:** [۴۵۴۹] اگر در شب یا قبل از ظهر جمعه حیوان را ذبح کند، کراهت دارد.

### مایعات و جامدات حرام

**مسئله اول:** [۴۵۵۰] «شراب» و هر مایع دیگری که مست کننده باشد، خریدن، فروختن، نگهداری و خوردنش حرام است.





**مسئله دّوم:** [۴۵۵۱] «فشرده» آب انگور، هرگاه خود به خود و یا توسط آفتاب یا آتش جوش آمده غلیان کند، خوردنش حرام می‌شود، الا در صورتی که دو سوّم آن بخار شود که باقی مانده سرکه می‌شود و سرکه حلال است.

**مسئله سوّم:** [۴۵۵۲] «مایعات نجس» مانند: خون و ادرار و «مایعات متنجّس» مانند: هر مایع پاکی که با نجس تماس کرده باشد خوردنش حرام است.

**مسئله چهارم:** [۴۵۵۳] در «مایعات حلال» که بدون رضایت صاحبش بر آن مسلط شده باشد، حکم غضب را داشته خوردن و تمام تصرّفات در آنها حرام است.

**مسئله پنجم:** [۴۵۵۴] از «جامدات»، خوردن خاک حرام است، الا تربت امام حسین علیه‌السلام به اندازه نیم نخود یا عدس بخاطر شفا نه زیادتر از آن.

### استبراء حیوان

**مسئله اوّل:** [۴۵۵۵] حیوان حلال گوشت که نجاست انسان خورده باشد که اصطلاحاً «جَلال» گفته می‌شود، طوری که از آن نجاست گوشت بروید و استخوان سخت شود برای پاک شدن گوشت و شیرش نیاز به «استبراء» شرعی دارد.

**مسئله دوّم:** [۴۵۵۶] استبراء شتر نجاست خوار «چهل روز» است، که بایستی علف و آب پاک بدهد تا اثر نجاست زایل شده گوشت آن پاک شود.

**مسئله سوّم:** [۴۵۵۷] استبراء گاو نجاست خوار «سی روز» و استبراء گوسفند «ده» الی چهارده روز است.

**مسئله چهارم:** [۴۵۵۸] استبراء مرغابی «پنج روز» و احتیاطاً هفت روز است تا بر اثر این قرنطینه به تعبیر امروزی پاک شود.

**مسئله پنجم:** [۴۵۵۹] استبراء مرغ خانگی «سه روز» و استبراء ماهی که در حوض شخصی بر اثر نجاست پرورش یافته «یک شبانه روز» می‌باشد تا آثار نجاست بر طرف شود.



## مسائل متفرقه ذباحت

**مسئله اول:** [۴۵۶۰] اگر بعد از ذبح حیوان شک شود که ذبح شرعی شده یا خیر در صورتی که تمام علایم دیگر تذکیه موجود باشد باز هم از حیرت برون نشود راه حل این است، که تکه‌ای از گوشت آن را سیخ کرده در آتش بگیرد، اگر سخت شد حلال و اگر سست شد حرام است.

**مسئله دوم:** [۴۵۶۱] با توجه به این که تخم پرنده حرام گوشت، حرام و تخم پرنده حلال گوشت، حلال است اگر باز هم شک شود راه حل این است که: اگر دو طرف تخم یکسان است حرام و اگر یک طرف بزرگ و طرف دیگرش باریک باشد حلال است.

**مسئله سوم:** [۴۵۶۲] «کانگرو» حیوان تخم‌گذار و چوچه‌زا بوده علف‌خوار است که در استرالیا به وفور یافت می‌شود و در سایر قاره‌ها نیست، نگارنده: از نزدیک دیدم و فحص کردم، در نتیجه آن را از نوع «بز کوهی» یافته به حلیت آن فتوا می‌دهم.

**مسئله چهارم:** [۴۵۶۳] حیوان که «موطوئه» انسان شده، اگر اسب، قاطر، استر و الاغ باشد، تبعید بلد نموده قیمت آن را به مالک بدهد و اگر شتر، گاو، گوسفند، بز و آهو باشد ذبح کرده آتش بزند و خاکسترش را دفن نماید.

**مسئله پنجم:** [۴۵۶۴] اگر حیوان موپوئه بین سایر حیوانات «مشتبه» شود، گله را نصف کرده قرعه کند، باز هم نصف کرده قرعه نماید تا برسد به آخر و مشخص شود و چنانچه دست برداشتن از تمام رمه برای مالک آسان باشد از جمیع اجتناب کند، و الا حکم قرعه است که گفته شد.

## اکل و شرب از خانه‌ها

**مسئله اول:** [۴۵۶۵] انسان می‌تواند در موارد زیر وارد خانه‌های آنها شود و از خوردنی‌ها و آشامیدنی‌های سفره‌اش بخورد و بر او حلال است، چون خداوند اذن داده، اما حکم به غیر غذا جریان نمی‌یابد.



**مسئله دوم:** [۴۵۶۶] خانه پدر و پدر بزرگ همچنان خانه مادر و مادر بزرگ و خانه اولاد شامل حکم فوق است.

**مسئله سوم:** [۴۵۶۷] خانه برادر، خواهر یکی باشد یا زیاد شامل حکم فوق است، لکن در مورد اولاد برادر و خواهر نص صریح وجود ندارد؛ اما به نظر این جانب فروع حکم اصول را داشته فرزند تابع حکم والدین و زوجه تابع حکم زوج است.

**مسئله چهارم:** [۴۵۶۸]: خانه عمو (کاکا) عمه، خال (ماما- دایی) و خاله یکی باشد یا زیاد، شامل حکم فوق است، لکن در اولاد آنها احتیاط شود، چون جریان قاعده فرع و اصل در طبقه سوم مشکل است.

**مسئله پنجم:** [۴۵۶۹] خانه دوست دینی-ایمانی یا خانه وکیل شخص "صدیق" که به او اعتماد کرده شامل حکم فوق است.

## آداب اکل و شرب

**مسئله اول:** [۴۵۷۰] مستحب است، پیش از غذا و بعد از غذا دست‌ها را خوب بشوید چه بهتر که با صابون یا مایع بهداشتی باشد.

**مسئله دوم:** [۴۵۷۱] مستحب است قبل از غذا، اول میزبان و سپس میهمان و بعد از غذا، اول میهمان و سپس میزبان دست بشوید.

**مسئله سوم:** [۴۵۷۲] مستحب است قبل از غذا، «بسم الله» و بعد از غذا «الحمد لله» بگویند و خوب است اگر غذا متنوع است برای هر نوع غذا خدا را یاد کنند.

**مسئله چهارم:** [۴۵۷۳] مستحب است، با دست راست و با سه یا چهار انگشت لقمه را برداشته از پیش خود غذا تناول کند.



**مسئله پنجم: [۴۵۷۴]** مستحب است، لقمه را کوچک برداشته خوب بجود و غذا خوردن را طول

بدهد.

## آداب اکل و شرب (۲)

**مسئله اول: [۴۵۷۵]** مستحب است اول غذا و آخرش قدری نمک استفاده کند و در ختم به پشت

خوابیده پای راست را روی پای چپ بیندازد.

**مسئله دوم: [۴۵۷۶]** مستحب است در آغاز روز و اول شب غذا تناول کند و از غذای نصف روز

و نیم شب پرهیز نماید یا بسیار کم مصرف کند.

**مسئله سوم: [۴۵۷۷]** مستحب است ریزه‌های نان را اگر در صحرا است در سفره نپیچیده برای

پرندگان و حشرات بگذارد، اگر در خانه است طوری غذا بخورد که ریز ریز نشود و چنانچه ریز ریز شده باشد ضایع نکند.

**مسئله چهارم: [۴۵۷۸]** مستحب است، در بین غذا خوردن به صورت دیگران نگاه نکند و بعد از

غذای چرب آب نخورد.

**مسئله پنجم: [۴۵۷۹]** مستحب است، میزبان غذا خوردن را طول بدهد تا مهمان گرسنه نماند و

همچنان غذا را داغ تناول نکرده بگذارد کمی سرد شود.

## آداب شرب فقط

**مسئله اول: [۴۵۸۰]** مستحب است، آب را آهسته آهسته با سه نفس و با میل بیاشامد و ظرف را

در دست راست بگیرد.

**مسئله دوم: [۴۵۸۱]** مستحب است، آب را در شب ایستاده نیاشامد و در روز مانعی نداشته حتی

افضل است.



**مسئله سوّم:** [٤٥٨٢] مستحب است، قبل از نوشیدن، مانند غذا خوردن «بسم الله» و در ختم «الحمد لله» بگوید.

**مسئله چهارم:** [٤٥٨٣] مستحب است، پس از نوشیدن آب سرد یادی از تشنگی اباعبدالله علیه السلام نموده بر آن حضرت درود فرستد و قاتلان وی را نفرین نماید.

**مسئله پنجم:** [٤٥٨٤] مستحب است، از جای شکسته ظرف آب ننوشد و همچنان از محل دسته آن.

### مکروهات اکل و شرب

**مسئله اوّل:** [٤٥٨٥] چنانچه در شب زیاد آب بیاشامد کراهت دارد و همچنان پرخوری در همه حالات به ویژه در شب.

**مسئله دوّم:** [٤٥٨٦] چنانچه در حال سیری غذا بخورد، کراهت دارد و همچنان بلافاصله خوابیدن بعد از غذا.

**مسئله سوّم:** [٤٥٨٧] چنانچه زیر کاسه نان بگذارد، کراهت دارد و همچنان بریدن نان با چاقو.

**مسئله چهارم:** [٤٥٨٨] چنانچه میوه را نیم خورده دور بریزد، کراهت دارد و همچنان پوست کندن میوه‌هایی که با پوست خورده می‌شود.

**مسئله پنجم:** [٤٥٨٩] چنانچه از گوشت زیاد استفاده کند کراهت دارد و همچنان صاف کردن گوشت را از روی استخوان طوری که بر آن چیزی نماند.



## حرمت و مذمت شراب

**مسئله اول:** [۴۵۹۰] شراب و انواع مشروبات الکلی، مایع نجس بوده خوردن آن شرعاً حرام و عقلاً مدموم است و همچنان هشتاد تازیانه حد شرعی دارد.

**مسئله دوم:** [۴۵۹۱] راجع به شراب نکوهش بسیار شده به حدی که از گناهان بزرگ و کبیره به حساب آمده است.

**مسئله سوم:** [۴۵۹۲] کسی که شراب را عمداً و علماً حلال بداند، منجر به تکذیب خدا و رسول شده کافر می شود.

**مسئله چهارم:** [۴۵۹۳] شراب خوار عقلش را از دست داده در آن حالت خدا را نمی شناسد، حرمتی را نگه نمی دارد و روحش خبیث می شود.

**مسئله پنجم:** [۴۵۹۴] عبادت شراب خوار تا چهل روز بالا نمی رود و در قیامت سیاه چهره، زبان از دهان بیرون مانده، آب دهانش به سینه ریخته از تشنگی فریاد می کشد و دهها حدیث در مذمت آن و طوایف ده گانه وارد شده که مجال ذکر آنها کتب آداب است.

# مسائل طلاق ونكاح









## نکاح

**مسئله اول:** [۴۵۹۵] نکاح بهم آمدن زن و مرد است مطابق دستور شرع اقدس که در اصطلاح فقهاء «نکاح» و در فارسی «ازدواج» گفته می‌شود و در حقیقت «پیوند زناشویی» است.

**مسئله دوم:** [۴۵۹۶] نکاح سه قسم است: «دائم»، «موقت» و «ملک یمین» که قسم سوم آن فعلاً منتفی شده چون عبد و امه عملاً وجود ندارد.

**مسئله سوم:** [۴۵۹۷] نکاح در قبال «محارم» که بعداً بحث می‌شود موضوعیت ندارد و موضوع آن «اجنبی» و «اجنبیه» است.

**مسئله چهارم:** [۴۵۹۸] با نکاح اجنبی و اجنبیه با هم محرم می‌شوند در نهایت حد محرمیت که فوق محرمیت محارم است تا آنجا که می‌توانند به عورت همدیگر نگاه کنند.

**مسئله پنجم:** [۴۵۹۹] در نکاح آثاری مترتب است، نظیر: ارث، محرمیت و سایر حقوق‌های زناشویی که در جایش بحث می‌شود.

## عقد نکاح

**مسئله اول:** [۴۶۰۰] عقد نکاح با کلماتی چون: «انکحْتُ»، «زوجْتُ»، «تملکْتُ»، «متعتُ» و «قبلْتُ» صورت می‌گیرد و در صورت عجز از عربی با سایر لغات که معنی عربی را افاده نماید نیز انجام می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۶۰۱] عقد نکاح را خود زوجین می‌توانند بخوانند، در صورتی که عالم به قواعد عربی بوده به ویژه بتوانند «انشاء» کند و معنی انشاء را بفهمند، چون الفاظ نکاح کلاً بصورت «اخبارند».

**مسئله سوم:** [۴۶۰۲] الفاظ عقد مانند: انکحْتُ، زوجْتُ، تملکْتُ و متعتُ، الفاظ «ایجابیه» گفته می‌شوند، چون در مقام ایجاب از سوی زوجه یا وکیل او اداء می‌شود و لفظ قبلت کلمه‌ی «قبولیه» زیرا: در مقام قبول از سوی زوج یا وکیل او اداء می‌شود.



**مسئله چهارم:** [۴۶۰۳] انکحت و زوجت، فعل ماضی بوده به معنی «گذشته» است و همچنان قبلت و از سویی دیگر جمله‌ی خبریه است، اما عاقد هر کس باشد بایستی از آن زمان «حال» را قصد نموده معنی خبری آن را بدل به معنی «انشایی» نماید، یعنی که زوجیت را از همان لحظه ایجاد کرده است.

**مسئله پنجم:** [۴۶۰۴] در نکاح «ملک یمین» ایجاب و قبول شرط نیست بر خلاف تمام اقسام نکاح که در آن ایجاب از سوی زوجه و قبول از سوی زوج شرط است.

### ارکان نکاح

**مسئله اول:** [۴۶۰۵] یکی از ارکان نکاح «رضایت زوجین» است، که می‌شود آن را شرط صحت نکاح نیز به حساب آورد.

**مسئله دوم:** [۴۶۰۶] یکی دیگر از ارکان نکاح «ایجاب» از سوی زوجه و «قبول» از سوی زوج است، در قالب انکحت و قبلت یا بدیل آن در سایر لغات.

**مسئله سوم:** [۴۶۰۷] یکی دیگر از ارکان نکاح «انشاء عقد» است و اخراج آن از قالب اخبار که «ایجاد» زناشویی باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۶۰۸] یکی دیگر از ارکان نکاح «ذکر مهر» است، کم یا زیاد فرقی ندارد هر چند که در صورت فراموشی باطل نبوده به مهرالمثل اختصاص می‌یابد.

**مسئله پنجم:** [۴۶۰۹] در عقد موقت «ذکر مدت» نیز از ارکان آن است که بدون آن محقق نمی‌شود، کم یا زیاد فرقی ندارد حتی اگر بیشتر از عمر زوجین باشد.

### صورت عقد نکاح

**مسئله اول:** [۴۶۱۰] هرگاه زوجه بگوید: «انکحتک نفسی بمهر کذا» یعنی؛ «با فلان مبلغ (مهر) خود را زن تو نمودم» و زوج بگوید: «قبلت» یعنی؛ «پذیرفتم»، زوجیت شرعیه محقق می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۶۱۱] هرگاه وکیل زوجه بگوید: «انکحت موکلتی فلانه بموکلک فلان بمهر کذا» یعنی؛ «وکیل گیرنده‌ام فلانی را به مهر فلانی به وکیل گیرنده شما به زینت دادم» و وکیل زوج بگوید: «قبلت هکذا»، یعنی؛ «همچنین پذیرفتم»، نکاح اسلامی محقق می‌شود.



**مسئله سوّم:** [۴۶۱۲] هرگاه وکیل موکل زوجه بگوید: «انکحتُ موکلتَ موکلی فلانة بموکلِ موکلكَ فلان بمهر کذا»، یعنی؛ «موکله وکیل را به مهر کذا زن موکل وکیل تو نمودم» و وکیل موکل زوج بگوید: «قبلت هکذا»، یعنی؛ «همچنین پذیرفتم»، عقد صحیح است.

**مسئله چهارم:** [۴۶۱۳] عقد مسئله اوّل را «عقد نفسی»، عقد مسئله دوّم را «عقد وکالتی» و عقد مسئله سوّم را «عقد وکیل بر وکیل» گویند، «عقد ولایتی» و «عقد فضولی» هم داریم که در کتب مفصل باید خوانند.

**مسئله پنجم:** [۴۶۱۴] یک شخص ولو خود زوج یا زوجه باشند، می تواند از سوی خود و از سوی طرف خود وکیل شده عقد بخواند و صحیح است، لکن افضل، بودن دو نفر است.

### صورت فنی تخصصی عقد

**مسئله اوّل:** [۴۶۱۵] «انکحت» فعل ماضی باب افعال بوده دارای دو مفعول است: یکی «فاعل المعنی» و دیگری «مفعول المعنی» یعنی ماهیت آن تعدی است نه لازم.

**مسئله دوّم:** [۴۶۱۶] چنین فعلی گاهی تعدی «به نفس» خود می کند، در مثال: «انکحت موکلتی موکلكَ»، گاهی تعدی به «حرف جر» در مثال: «انکحت موکلتی بموکلکَ» و حرف جر هم می تواند «ب» باشد، می تواند «من» باشد و می تواند «ل» باشد و حتی می تواند «عن» باشد.

**مسئله سوّم:** [۴۶۱۷] می شود هر دو مفعول را بجای دیگری به کار گرفت، یعنی؛ یکی را مقدّم و دیگری را مؤخر نمود، هر چند اولی تقدیم مفعول «فاعل المعنی» است بر «مفعول المعنی».

**مسئله چهارم:** [۴۶۱۸] در مقام قبول بایستی تعدی به «لام» باشد نه بغیر آن، مثلاً بگوید: «قبلت النکاح لموکلی فلان» لکن در ایجاب می شود به هر کدام تعدی داد.

**مسئله پنجم:** [۴۶۱۹] می شود مهر را مقدّم کرد بر الفاظ ایجاب، مثلاً: «علی المهر المعلوم انکحتک نفسی» و در الفاظ «زوجت»، «ملکت» و «متعّت» نیز احکام «انکحت» جاری بوده که مجموعاً شانزده صورت می شود که در کتب مفصل نحو باید خوانند.



## شروط عقد نکاح

**مسئله اول:** [۴۶۲۰] یکی از شروط وجوبی عقد نکاح «رضایت زوجین» است که از ارکان نیز به حساب می‌آید و بدون آن عقد باطل است.

**مسئله دوم:** [۴۶۲۱] یکی دیگر از شروط وجوبی عقد نکاح «اجرای عقد صحیح» است، که با عقد باطل نکاح باطل است.

**مسئله سوم:** [۴۶۲۲] یکی دیگر از شروط استحبابی عقد نکاح «نبودن قمر در عقرب» است، هر چند که عقد در آن باطل نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۶۲۳] یکی دیگر از شروط استحبابی عقد نکاح «نبودن ماه در محاق» است، هر چند که عقد در آن باطل نیست و از آن به «تحت الشعاع» تعبیر می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۶۲۴] یکی دیگر از شروط استحبابی عقد نکاح «نبودن حائض، نفساء و جنب» در مجلس است، هر چند که عقد با بودن آنها نیز باطل نیست.

## شروط استحبابی فقط

**مسئله اول:** [۴۶۲۵] یکی از شروط استحبابی فقط «شاهد گرفتن» در مجلس عقد نکاح و دعوت چند نفر از آنهاست تا مسئله علنی شود.

**مسئله دوم:** [۴۶۲۶] یکی دیگر از شروط استحبابی فقط «خواندن خطبه عقد» است قبل از عقد نکاح و فرستادن درود و صلوات بر محمد صلی الله علیه و آله و خاندان پاکش.

**مسئله سوم:** [۴۶۲۷] یکی دیگر از شروط استحبابی فقط «پخش شیرینی» است برای حاضرین مجلس عقد، که زکات عقد محسوب است.

**مسئله چهارم:** [۴۶۲۸] یکی از شروط استحبابی فقط در خواندن عقد است توسط عالم به قواعد نحو، پاک نفس و مطرح تا هر چه علنی شود بهتر است و نکاح مخفی مسئله آور و شبهه‌انگیز است.



### شرایط انتخاب همسر

**مسئله اول:** [۴۶۲۹] مستحب است همسر را از «خانواده اصیل» و ریشه‌دار انتخاب کند، تا میوه‌ای از شجره مثمره باشد.

**مسئله دوم:** [۴۶۳۰] مستحب است داماد را از «خانواده صالح و عقیف» انتخاب کند و سعی کند عروس نیز صالحه و عقیفه باشد.

**مسئله سوم:** [۴۶۳۱] مستحب است در انتخاب همسر با انسان‌های نیک و باتجربه و عالم به مسائل زناشویی داخل «مشوره» شود تا از تجربیات نیک آن بهره‌مند شود.

**مسئله چهارم:** [۴۶۳۲] مستحب است همسری انتخاب کند که «مؤمنه و باکره» باشد تا متعلق به او باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۶۳۳] مستحب است همسری انتخاب کند که دارای «حسن سیرت و حسن صورت» باشد و قبل از انتخاب دو رکعت نماز بخواند و سایر شروطی که در بخش آداب ذکر شده است.

### مکروهات ازدواج

**مسئله اول:** [۴۶۳۴] اگر همسر را از خانواده «غیراصیل» و بی‌ریشه انتخاب کند، مکروه است.

**مسئله دوم:** [۴۶۳۵] اگر همسر «عقیم» انتخاب کند، مکروه است و همچنین شخص «مجنون و عصبی».

**مسئله سوم:** [۴۶۳۶] اگر همسر را از «بداخلاقان» و «فحاشان» انتخاب کند، مکروه است.

**مسئله چهارم:** [۴۶۳۷] اگر همسر «شرابی»، «تریاکی» و یا «نسواری» انتخاب کند، مکروه است.

**مسئله پنجم:** [۴۶۳۸] اگر همسر «طلاق» شده، «فراری» و یا «بدنام» را انتخاب کند، مکروه است.



## آداب زفاف

**مسئله اول:** [۴۶۳۹] مستحب است، اول شب دو رکعت نماز خوانده این دعا را بخواند: «اللهم انی ارید ان أتزوج فقدر لی من النساء اعفهنّ فرجاً و احفظهنّ لی من نفسها و مالی و اوسعهن رزقاً و اعظمنّ برکةً.»

**مسئله دوم:** [۴۶۴۰] مستحب است در وقت رفتن در بستر دست بر پیشانی عروس گذاشته این دعا را بخواند: «اللهم علی کتابک تزوّجتها و فی امانتک اخذتها و بکلماتک استحللت فرجها فان قضیت لی فی رحمها شیئاً فاجعله مسلماً سوياً و لاتجعله شرک الشیطان.»

**مسئله سوم:** [۴۶۴۱] مستحب است، زفاف را در شب ماه گرفتگی و روزی که خورشیده گرفته می شود انتخاب نکند و نیز در شب آخر ماه قمری و هنگام زوال آفتاب زفاف انجام ندهد.

**مسئله چهارم:** [۴۶۴۲] مستحب است، زفاف را در هنگام زلزله، وزیدن بادهای سیاه و سرخ و بستر را رو به قبله و پشت به قبله انتخاب نکند و قبل از زفاف چیزی به عروس هدیه بدهد.

**مسئله پنجم:** [۴۶۴۳] مستحب است، زفاف را برهنه، یعنی؛ بدون روانداز، بعد از احتلام، در کشتی و در هواپیما انتخاب نکند و هنگام زفاف از سخن پرهیز کند و به فرج او نگاه ننماید.

## احکام نگاه کردن

**مسئله اول:** [۴۶۴۴] اگر با کسی می خواهد ازدواج کند جایز است به صورت، دست‌ها، موه‌ها، ساق و گردن او نگاه کند، لکن نه به قصد لذت و شهوت.

**مسئله دوم:** [۴۶۴۵] زنی را که می خواهد با او ازدواج کند می تواند راه رفتن او را از پشت ببیند و قامت وی را نگاه کند، لکن نه به قصد لذت و شهوت.

**مسئله سوم:** [۴۶۴۶] اگر ممکن است که از طریق افراد خبره و موثق به خصوصیات زن اطلاع حاصل نماید، می شود از نگاه بی نیاز باشد.



**مسئله چهارم:** [۴۶۴۷] نگاه به محارم بجز بدن و عورت او جایز است، محارم کسانی هستند که ازدواج با آنها حرمت ابدی دارد.

**مسئله پنجم:** [۴۶۴۸] نگاه به زنان کتابیه که اهل مبالاتند، جایز نیست، لکن به زنانی که بی مبالات و پایبند به حجاب نیستند می شود نگاه کرد، لکن نه به قصد لذت و شهوت.

### احکام نگاه کردن (۲)

**مسئله اول:** [۴۶۴۹] خواهر زن هر چند حرمت ابدی ندارد و می تواند بعد از طلاق یا ارتحال خواهرش وی را عقد کرد، لکن نگاه بر او مانند نگاه به زن اجنبیه است.

**مسئله دوم:** [۴۶۵۰] دختر زن اگر به مادرش دخول نکرده باشد هر چند از محارم نیست و می تواند با او ازدواج کند، لکن نگاه به او مانند نگاه به زن اجنبیه است.

**مسئله سوم:** [۴۶۵۱] زن پنجم هر چند از محارم نیست و می تواند بعد از طلاق یکی از همسران چهارگانه یا مرگ آنها با وی ازدواج کرد، لکن نگاه به او مانند نگاه به زن اجنبیه است.

**مسئله چهارم:** [۴۶۵۲] نگاه به زن اجنبیه هر گاه غیر متعارف و به قصد لذت و شهوت باشد، جایز نیست و لمس او حتی بدون قصد لذت هم ناجایز است.

**مسئله پنجم:** [۴۶۵۳] نگاه و لمس به دختر نابالغ یا پسر نابالغ، هر گاه به قصد لذت و شهوت نباشد، جایز است.

### نگاه پزشک

**مسئله اول:** [۴۶۵۴] هر گاه پزشک زن پیدا شود و دسترسی به آن سخت و حرجی نباشد، مراجعه زن به پزشک مرد جایز نبوده چه رسد از نگاه او.

**مسئله دوم:** [۴۶۵۵] هر گاه پزشک زن پیدا نشود یا دسترسی به آن حرجی باشد، مراجعه زن به پزشک مرد جایز است و همچنین است نگاه او.



**مسئله سوم:** [۴۶۵۶] هرگاه معالجه زن بدون پزشک مرد ممکن نباشد یا حرجی باشد، پزشک می تواند نگاه کند و حتی لمس نماید.

**مسئله چهارم:** [۴۶۵۷] هرگاه پزشک زن و مرد هر دو وجود دارند، لکن به اعتقاد زن که مریض است پزشک مرد متخصص باشد و این عقیده او عقلایی هم باشد، نگاه پزشک مرد و حتی لمس او جایز است.

**مسئله پنجم:** [۴۶۵۸] اگر معالجه با نگاه فقط، امکان پذیر است حق لمس ندارد، و الا حق لمس را دارد.

### اولیای عقد

**مسئله اول:** [۴۶۵۹] «پدر» بر اولاد صغیرش ولایت داشته می تواند عقد نماید، پسر باشد یا دختر فرقی ندارد، لکن اگر در عقد مفسده باشد حق خیار بعد از بلوغ برای اولاد ثابت است.

**مسئله دوم:** [۴۶۶۰] «جدپدری» و بالاتر از آن بر نوه هایش ولایت داشته می تواند عقد نماید با همان شرطی که در مسئله نخست گفته شد.

**مسئله سوم:** [۴۶۶۱] «وصی جد پدری» نیز بر نوه های او ولایت داشته می تواند عقد نماید با همان شرطی که در مسئله نخست گفته شد.

**مسئله چهارم:** [۴۶۶۲] «حاکم شرعی» ولایت دارد بر همه، چه رسد از صغار و مجانین که می تواند عقد نماید با همان شرطی که در مسئله نخست گفته شد.

**مسئله پنجم:** [۴۶۶۳] «مولای معتق» و ضامن جریره بر عبد و امه ولایت داشته، می تواند عقد نماید به همان شرطی که در مسئله نخست گفته شد.

### ثبوت و سقوط ولایت

**مسئله اول:** [۴۶۶۴] پدر و جد پدری بر پسر بالغ و رشید و دختر بالغه و رشیده غیر باکره ولایت ندارند، لکن بر باکره ولایت دارند.





**مسئله دوّم:** [۴۶۶۵] اذن پدر و جد پدری در امر ازدواج دختر باکره در کنار رضایت او لازم بوده، نکاح بدون اذن ولی باطل است و سکوت دختر کاشف از رضایت اوست.

**مسئله سوّم:** [۴۶۶۶] اگر اجازه گرفتن از پدر یا جد پدری بر اثر غیبت یا حبس و گرفتاری ممکن نباشد و از سویی دختر هم نیاز به ازدواج داشته باشد، ولایت آنها ساقط است.

**مسئله چهارم:** [۴۶۶۷] اگر ولی ازدواج هم‌شأن و هم‌کفو دخترش را منع کرده باشد، ولایتش ساقط است، اما اگر از یک مورد منع ولی و از مورد دیگری که هم‌شأن و هم‌کفو اوست منع نمی‌کند، ولایت ساقط نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۶۶۸] اگر بکارت دختر بر اثر وطی به شبهه یا العیاذبالله به زنا از بین رفته باشد، از حکم باکره خارج است، لکن اگر به غیر این دو از بین رفته باشد به حکم باکره است.

### آثار عقد صغیره

**مسئله اوّل:** [۴۶۶۹] عقد صغیره اگر در شریعت تجویزه شده نه بخاطر عمل جنسی، بلکه بخاطر جواز نگاه، لمس، بوسیدن و سایر استمتاعات غیر وطی است، بلی اگر وضعیّت جسمی، اقلیمی، قوت و نیروی بدنی صغیره تحمّل وطی را داشته باشد، جواز آن بعید نیست.

**مسئله دوّم:** [۴۶۷۰] یکی از اثرات تجویز عقد صغیره ترتّب ارث بین ناکح و منکوحه است که از هم دیگر ارث می‌برند که برخی به همین انگیزه عقد را صورت می‌دهند.

**مسئله سوّم:** [۴۶۷۱] یکی دیگر از اثرات تجویز عقد صغیره محرم شدن مادر، عمّه و خاله اوست بر ناکح، که انگیزه عقد نزد بعضی‌ها این فقره است.

**مسئله چهارم:** [۴۶۷۲] اگر غیر از ولی کسانی دیگر بطور فضولی صغیر و صغیره را تزویج نمایند، صحّت آن منوط به اجازه پدر بعد از بلوغ است و خیار برای هر دو ثابت است.

**مسئله پنجم:** [۴۶۷۳] اگر غیر از ولی کسانی دیگر صغیر و صغیره را نکاح کنند و یکی از آنها یا هر دوی آنها قبل از بلوغ بمیرد، موضوع نکاح منتفی شده آثار آن نیز منتفی می‌شود.



## محارم سببی

**مسئله اول:** [۴۶۷۴] «مادر»، «مادرِ مادر» و هر چه بالاتر رود، بر ناکح محرم می‌شوند، یعنی: ازدواج با آنها برای ابد حرام می‌گردد.

**مسئله دوم:** [۴۶۷۵] «دختر» و نوه دختری هر چه پایین برود بر ناکح محرم می‌شوند، یعنی: ازدواج با آنها برای ابد حرام می‌گردد.

**مسئله سوم:** [۴۶۷۶] «عمّه»، «عمّه عمّه» و هر چه بالا برود بر ناکح محرم می‌شوند، یعنی: ازدواج با آنها برای ابد حرام می‌گردد.

**مسئله چهارم:** [۴۶۷۷] «خاله»، «خاله خاله» و هر چه بالا برود بر ناکح محرم می‌شوند، یعنی: ازدواج با آنها برای ابد حرام می‌گردد.

**مسئله پنجم:** [۴۶۷۸] «دختر برادر»، نوه‌های دختری و هر چه پایین برود بر ناکح محرم می‌شوند، یعنی: ازدواج با آنها برای ابد حرام می‌گردد.

## احکام حرمت سببی

**مسئله اول:** [۴۶۷۹] حرمت سببی که از نکاح ایجاد می‌شود، متوقف بر «وطی» است، بناءً با لمس، بوسه و نگاه هر چند باشهوت باشد، به وطی ملحق نشده سبب حرمت آنان نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۶۸۰] در وطی فرق نمی‌کند که در عقد دائم باشد یا موقت، در قبل باشد یا در دُبر، آثار حرمت منتشر می‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۶۸۱] زنی را که نکاح کرده، لکن دخول صورت نگرفته، ناکح می‌تواند با دختر او ازدواج کند، اما از ازدواج با مادرش احتیاط شود.

**مسئله چهارم:** [۴۶۸۲] دختری را که نکاح کرده، لکن دخول صورت نگرفته، ناکح بنا بر مشهور با مادرش ازدواج نمی‌تواند، لکن فتوایی از قدما بر ازدواج وجود دارد و بعید نیست بتواند هر چند مخالف احتیاط می‌باشد.



**مسئله پنجم:** [۴۶۸۳] زنی را که ازدواج کرده، خواهر آن زن بر ناکح حرام می‌شود، لکن نه بطور ابدی و چنانچه خواهرش بمیرد یا طلاق شود جواز نکاح دارد.

### آثار شرعی زنا

**مسئله اول:** [۴۶۸۴] زنی که با او العیاذ بالله زنا صورت گرفته، دخترش بر زانی حرام ابدی می‌شود، چه قبل از زنا موجود باشد یا بعد از زنا به دنیا بیاید.

**مسئله دوم:** [۴۶۸۵] زنی که با او العیاذ بالله زنا صورت گرفته، پدران و پسران زانی بر آن زن حرام می‌شود، لکن اگر بعد از زنا عقد شود حرمت ساقط می‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۶۸۶] اگر زنا العیاذ بالله با زن شوهردار صورت بگیرد، آن زن بر زانی برای ابد حرام می‌شود هر چند بعد از زنا عقد کند فایده ندارد.

**مسئله چهارم:** [۴۶۸۷] زنی که در عدّه رجعیّه است، نزدیکی با او حکم زنا را دارد، هر چند شوهر زن رجوع نکرده باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۶۸۸] اگر با زنی که در عدّه رجعیّه است، عقد صورت بگیرد باطل بوده نیاز به طلاق نیست، هرگاه نزدیکی کند کار حرام کرده و اگر فرزندی به دنیا بیاید ملحق به زانی است، لکن در جاهل به حکم و موضوع چنین نیست.

### ازدواج حرام

**مسئله اول:** [۴۶۸۹] نکاح زن پنجمی اگر بطور دائم باشد، حرام و باطل است، الا این که یکی را طلاق دهد یا پنجمی را موقت نکاح کند.

**مسئله دوم:** [۴۶۹۰] نکاح با زنانی که در عدّه‌اند، حرام و باطل است چه عدّه رجعیّه باشد یا عدّه وفات فرقی ندارد.

**مسئله سوم:** [۴۶۹۱] زنی که سه بار طلاق شده، چنانچه با مرد دیگری در این فاصله نکاح نکرده باشد با مردش نکاح نمی‌تواند و ازدواج باطل و حرام است.



**مسئله چهارم:** [۴۶۹۲] زنی که سه بار طلاق شده، هر چند در فاصله‌ها با مرد دیگری نکاح شده باشد با مردش حرام ابدی می‌شود و نکاحش باطل است.

**مسئله پنجم:** [۴۶۹۳] زنی که در احرام حج یا عمره است، عقدش باطل است چه ناکح در احرام باشد یا نباشد.

### احکام وطی

**مسئله اول:** [۴۶۹۴] زنی که به زنا وطی می‌شود، به زانی حرام ابدی می‌شود، در نکاح دائم باشد یا موقت، صغیره باشد یا کبیره، عالمه باشد یا جاهله، در عده وفات باشد یا در عقد طلاق، فرقی نمی‌کند.

**مسئله دوم:** [۴۶۹۵] اگر زن شوهردار زنا کند به شوهرش حرام نمی‌شود، چه زانی بزرگ باشد یا کوچک، آزاد باشد یا غلام، عالم باشد یا جاهل فرقی نمی‌کند.

**مسئله سوم:** [۴۶۹۶] ازدواج با زنی که مشهور به زنا است، جایز نیست الا این که توبه‌اش آشکار شده باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۶۹۷] وطی زوجه صغیره قبل از اکمال نه سال جایز نیست و هرگاه وطی کند و افضاء شود واجب است دیه بدهد و دیه‌ی آن نصف دیه کامله است و اگر عیب دیگری پیدا شود نیز ضامن است.

**مسئله پنجم:** [۴۶۹۸] وطی به شبهه یا وطی بالاجبار یا وطی بالاضطرار به وطی بالاختیار ملحق می‌شود، اگر چه احوط عدم الحاق است، لکن وطی در حال خواب از حکم فوق خارج است.

### عیوب موجب فسخ در مرد

**مسئله اول:** [۴۶۹۹] «جنون» و دیوانگی اگر بعد از عقد و وطی هم پیدا شود، در مردان موجب فسخ نکاح می‌شود و اگر زن عالم بوده مع هذا به نکاح رضایت داده خیار ندارد.

**مسئله دوم:** [۴۷۰۰] «عنن» یک بیماری که موجب می‌شود نزدیکی صورت گرفته نتواند، موجب فسخ نکاح است لکن عنن بعد از عقد و بعد از وطی موجب فسخ نیست و خیار را ساقط نمی‌کند.



**مسئله سوّم:** [۴۷۰۱] «خصی بودن» یعنی کسی که بیضه‌هایش کوبیده شده باشد، موجب فسخ نکاح است، لکن اگر زن با علم و عمد رضایت داده به چنین عقدی خیارش ساقط می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۰۲] «انتشار نکردن» آلت مرد و حالت نعوذ ایجاد نشدن، موجب فسخ نکاح می‌شود و چنانچه بعد عقد ایجاد شود خیار ساقط می‌شود.

### عیوب موجب فسخ زن

**مسئله اوّل:** [۴۷۰۳] «جنون» و دیوانگی در زن نیز مانند مرد موجب فسخ نکاح است، چنانچه بعد از عقد ایجاد شده باشد یا قبل بوده، لکن مرد عالم به آن بوده، معهداً رضایت داده خیارش ساقط است.

**مسئله دوّم:** [۴۷۰۴] «جذام» و «برص» که از آن به «خوره» نیز تعبیر می‌شود، موجب فسخ نکاح است و چنانچه بعد از عقد ایجاد شود یا قبلاً بوده لکن مرد به آن رضایت دهد، خیارش ساقط است.

**مسئله سوّم:** [۴۷۰۵] «قرن» یا استخوانی که از فرج زن می‌روید و مانع نزدیکی می‌شود موجب فسخ نکاح است، چنانچه بعد از عقد ایجاد شود یا قبلاً بوده لکن مرد عالم به آن بوده خیارش ساقط است.

**مسئله چهارم:** [۴۷۰۶] «رتق» یا بسته شدن فرج، طوری که آلت مرد نتواند داخل شود، موجب فسخ نکاح است و چنانچه بعد از عقد ایجاد شود یا قبلاً بوده لکن مرد عالم به آن بوده خیارش ساقط است.

**مسئله پنجم:** [۴۷۰۷] «افضاء» یعنی یکی شدن مجرای حیض و بول و یا کوری، شلی و لنگی که به حد «اقعاد» یا زمین گیر شدن برسد موجب فسخ نکاح است، چنانچه بعد از عقد ایجاد شود یا قبلاً بوده لکن مرد عالم به آن بوده خیارش ساقط است.

### مهریه

**مسئله اوّل:** [۴۷۰۸] مهریه زن می‌تواند «عین» باشد، چون: خانه، لباس و امثال آنها و می‌تواند «منفعت» باشد، چون: اجرت کارگر، کرایه خانه، تعلیم سوره و امثالش.



**مسئله دّوم:** [۴۷۰۹] مهر را می تواند غیر شوهر بعهده بگیرد و می تواند خود زوجه مهرش را ساقط کند که در آن صورت «تفویض بضع» گفته می شود.

**مسئله سوّم:** [۴۷۱۰] اگر مهریه را در عقد ذکر نکند به «مهرالمثل» انتقال پیدا کرده از «مهرالمسمّی» منصرف می شود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۱۱] اگر مهر را در عقد ذکر نکند، عقد باطل نیست و چنانچه قبل از دخول طلاق دهد مهرش تعلق نمی گیرد، لکن «هدیه» تعلق می گیرد، چون: لباس، زیور، پول و امثالش.

**مسئله پنجم:** [۴۷۱۲] مهر از نظر مقدار یا تعداد، حد معینی ندارد، لکن مهر کمتر سفارش شده رسول خدا صلی الله علیه و آله است.

### اقسام مهر

**مسئله اوّل:** [۴۷۱۳] یکی از اقسام مهر، «مهرالمثل» است و آن عبارت از مهر اقران و امثال منکوحه در آن ساحه است.

**مسئله دوّم:** [۴۷۱۴] یکی دیگر از اقسام مهر، «مهرالمسمّی» است و آن عبارت از چیزی است که تعیین کرده، کم است یا زیاد.

**مسئله سوّم:** [۴۷۱۵] یکی دیگر از اقسام مهر، «مهرالسّنة» است که عبارت از پانصد درهم مسکوک می باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۷۱۶] یکی دیگر از اقسام مهر، «مهرهدیه» یا «مهر البضایع» است، هر چند مهر گفته نمی شود لکن در حکم مهر است.

**مسئله پنجم:** [۴۷۱۷] هدیه در جایی است که در عقد مهر ذکر نشود و زن قبل از دخول طلاق شود، در این صورت شوهر باید چیزی به حیث «هدیه» به زن بدهد هر چه باشد.



## تعیین مهر

**مسئله اول:** [۴۷۱۸] زن «خودش» مهر خود را تعیین می‌کند و این حق اوست هر چند با مشوره دیگران.

**مسئله دوم:** [۴۷۱۹] زن می‌تواند تعیین مهرش را به ناکح و شوهرش واگذار کند، بناءً هر چه او بگوید ثابت می‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۷۲۰] زن می‌تواند تعیین مهرش را به عاقد یا شخص یا اشخاص دیگر واگذار کند، بناءً هر چه آنها بگویند ثابت می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۲۱] اگر هیچ‌کس تعیین نکند حاکم شرع می‌تواند تعیین کند و یا اصلاً به او از اول واگذار کند.

**مسئله پنجم:** [۴۷۲۲] زن می‌تواند مهر مادرش یا مهر سایر محارمش را مهر خودش قرار دهد.

## احکام مهر

**مسئله اول:** [۴۷۲۳] زن می‌تواند مهر خود را به شوهرش ببخشد، تمام آن را یا بعض آن را فرقی ندارد.

**مسئله دوم:** [۴۷۲۴] اگر مهر زن را خانه‌ای گفته باشند، خانه متوسط معین می‌شود و همچنان اعیان دیگر نظیر گوسفند، گاو و امثالش.

**مسئله سوم:** [۴۷۲۵] اگر شراب یا یکی از کتب ضالّه یا اسباب لهو را مهرش کرده باشد، مهر باطل و عقد صحیح است و پس از دخول مهرالمثل معین می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۲۶] در صورت منازعه در مقدار مهر، قول مرد مقدم است، مگر این که بینة یا اثبات شرعی کتبی داشته باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۷۲۷] اگر زوج بعد از دخول مهر را انکار کند، «اقل‌المهرین» یعنی آنچه کمتر است از مهرالمثل و مهرالمسمی پرداخت می‌شود.



## احکام مهر (۲)

**مسئله اول:** [۴۷۲۸] اگر زن مهرش را می‌خواهد ببخشد، لکن در مرض موت باشد می‌تواند به اندازه ثلث ترکه‌اش ببخشد.

**مسئله دوم:** [۴۷۲۹] اگر مهر زن را که مثلاً: ده رأس گوسفند است، به زن بدهد و زن را قبل از دخول طلاق دهد نصف گوسفندان برمی‌گردد.

**مسئله سوم:** [۴۷۳۰] اگر گوسفندان بزه داده باشند، اگر آستن در خانه مرد بوده، نصف بزه‌ها نیز مال مرد است و اگر در خانه زن بوده تمامش مال زن است.

**مسئله چهارم:** [۴۷۳۱] اگر گوسفندان چاق شده، پشم و سرگین دادند، تمامش مال زن است.

**مسئله پنجم:** [۴۷۳۲] اگر پدر دختر مهر را از دامادش بگیرد، چنانچه وکیل نبوده بعد از مرگش دختر حق مطالبه مهر دارد و اگر وکیل بوده حق مطالبه ندارد.

## قسم

**مسئله اول:** [۴۷۳۳] در اسلام تعدد زوجات با شرط عدالت تجویز شده، لکن محدود شده به چهار زن دائمی، بنابراین موضوع «تقسیم همخوابی» (قسم) مطرح می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۷۳۴] کسی که دارای چهار زن دائمی است طبق آداب اسلامی «مستحب» است از چهار شب یک شب را پهلوی یکی از آنان باشد، که در نتیجه یک شب هم برای خودش نمی‌ماند.

**مسئله سوم:** [۴۷۳۵] کسی که کمتر از چهار زن دائمی دارد، حتمی نیست که باید از چهار شب یک شب را پهلوی آنان باشد که اگر دو تا دارد، دو شب نزد آنان و دو شب برای خودش باشد و اگر سه تا دارد، سه شب پهلوی آنان و یک شب برای خودش.

**مسئله چهارم:** [۴۷۳۶] کسی که در سفر نیست، واجب است در چهار ماه یک شب را پهلوی خانمش باشد، لکن در سفر یا حبس و یا غیبت موجه دیگر این وجوب ساقط است.





**مسئله پنجم:** [۴۷۳۷] زنان موقت حکم زنان دائم را ندارند، یعنی: می‌تواند آداب از چهار شب یک شب را ترک کند و حتی همبستری را کاملاً ضمن عقد بردارد.

### حق هم خوابی

**مسئله اول:** [۴۷۳۸] زن می‌تواند حق هم خوابی خود را برای «شوهرش» ببخشد، در آن صورت یک شب از چهار شب را آزاد می‌باشد.

**مسئله دوم:** [۴۷۳۹] زن می‌تواند حق هم خوابی خود را برای حبویش (أم باغ) ببخشد، بناء شوهر می‌تواند یک شب کنار جو بیشتر بماند.

**مسئله سوم:** [۴۷۴۰] زن می‌تواند حق هم خوابی خود را مجانی یا در برابر عوضی هبه کند، که در آن صورت عوضی را مالک می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۴۱] زن می‌تواند حق هم خوابی خود را با چیزی صلح کند، که در آن صورت وجه المصالحه را مالک می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۷۴۲] در تمام این چهار مسئله حق هم خوابی زن «اسقاط» گفته می‌شود، چه مجاناً و چه در برابر عوضی از باب هبه یا از باب صلح چه به شوهر یا به جو.

### احکام حق هم خوابی

**مسئله اول:** [۴۷۴۳] در تقسیم حق هم خوابی و شروع آن شوهر مختار است که از هر کس و چه وقت شروع کند و زن حق مداخله ندارد.

**مسئله دوم:** [۴۷۴۴] هم خوابی طبق معمول و متعارف همان شهر یا روستا است و تمام شب را پهلوی آن ماندن در شرع واجب نیست.

**مسئله سوم:** [۴۷۴۵] اگر کسی یک زن کتابیه کنیز یا آزاد و یک زن مسلمان دارد، از هشت شب دو شب را کنار زن مسلمان و یک شب را کنار کتابیه بماند.



**مسئله چهارم:** [۴۷۴۶] اگر چهار زن را به ترتیب عقد کرده باشد حق تعیین همخوابی و ترتیب آن به ترتیب عقد است و چنانچه هر چهار تا را یکجا عقد نموده تعیین با خود مرد است.

**مسئله پنجم:** [۴۷۴۷] شب‌هایی را که در سفر است، تدارک و جبران آن واجب نیست و مراد از همخوابی جماع نبوده فقط بودن است.

## نشوز

**مسئله اول:** [۴۷۴۸] نشوز، سر باز زدن از حقوق واجبه است، شوهر باشد یا زن فرقی ندارد، پس می‌شود زن «ناشزه» باشد و می‌تواند مرد «ناشنز» باشد.

**مسئله دوم:** [۴۷۴۹] بر زن واجب است در قبال استمتاع شوهرش «تمکین» داشته باشد، و الا ناشزه گفته می‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۷۵۰] بر مرد واجب است که حق همخوابی زن را انجام دهد و نفقه‌اش را بپردازد، و الا ناشنز گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۵۱] اگر علائم نشوز یعنی تغییر در گفتار و رفتار زن دیده شود، بایستی در قدم نخست موعظه نماید، اگر نشد همبستری را ترک کند و اگر باز هم نشد حق دارد کتک بزند.

**مسئله پنجم:** [۴۷۵۲] در کتک زدن طوری نشود که منجر به خونریزی، شکستگی یا نقص عضو شود، و الا دیه دارد.

## احکام نشوز

**مسئله اول:** [۴۷۵۳] اگر زن از ناشنز شدن شوهرش بترسد، می‌تواند حقوقش را مطالبه کند حتی با مراجعه نزد حاکم شرع.

**مسئله دوم:** [۴۷۵۴] اگر زن از ناشنز شدن شوهرش بترسد، می‌تواند از بخش حقوق خود بگذرد تا از نشوز شوهرش جلوگیری نماید، مثل: نفقه یا غیر آن و شوهر می‌تواند آن را قبول کند.



**مسئله سوم:** [۴۷۵۵] اگر زن از ناشز شدن شوهرش بترسد، می تواند وارد مصالحه شود و از ناشز شدن شوهرش جلوگیری نماید.

**مسئله چهارم:** [۴۷۵۶] اگر منازعه بین زوجین ایجاد شود، حاکم شرعی حکمی از سوی زوج و حکمی از سوی زوجه تعیین می کند تا به جنجال پایان دهد و حکم آنها نافذ است.

**مسئله پنجم:** [۴۷۵۷] حکمین نمی تواند در طلاق و جدایی حکم کنند، بلکه جدایی و طلاق منوط به اجازه شوهر است، لکن اگر توافق عرفی باشد زوجین بپذیرد یا قبلاً و کیل گرفته باشند، حکم حکمین در طلاق هم نافذ است.

### الحاق فرزند

**مسئله اول:** [۴۷۵۸] فرزند در صورتی به پدر ملحق می شود که مدّت «حداقل» حمل را که شش ماه است کامل کرده باشد و کمتر از آن ملحق نمی شود.

**مسئله دوم:** [۴۷۵۹] فرزند در صورتی به پدر ملحق می شود که مدّت حمل او از «حداکثر» یک سال تجاوز نکرده باشد، و الاً ملحق نمی شود.

**مسئله سوم:** [۴۷۶۰] فرزند در صورتی به پدر ملحق می شود که دخول و انزال ولو در دهانه فرج صورت گرفته باشد، و الاً ملحق نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۶۱] اگر مرد بگوید دخول نشده و زن بگوید شده، قول مرد مقدم است و فرزند به پدر ملحق نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۴۷۶۲] اگر فرزندی را از دو مرد به دنیا بیاورد و طوری مشتبه شود که تفکیک آن ممکن نباشد، علاج قرعه است.



### بستر مشترک

**مسئله اول:** [۴۷۶۳] اگر زن بعد از طلاق با مرد دیگر ازدواج کند و پیش از گذشت شش ماه از مقاربت با شوهر دؤم فرزندی به دنیا بیاورد، به شوهر اول ملحق می‌شود و چون عقد دؤم در عدّه بوده به شوهر دؤم حرام ابدی می‌شود.

**مسئله دؤم:** [۴۷۶۴] در مسئله اول اگر تولّد بعد از شش ماه مقاربت با شوهر دؤم بوده فرزند به شوهر دؤم ملحق می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۴۷۶۵] در مسئله اول اگر تولّد زودتر از شش ماه از زمان مقاربت با شوهر دؤم بوده و بیشتر از یک سال از وطی شوهر اول گذشته باشد فرزند به هیچ کدام ملحق نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۶۶] کسی که وطی به شبهه می‌شود، فرزند به واطی ملحق می‌شود، در صورتی که وطی در غیر عدّه رجعیّه بوده و اگر در عدّه رجعیّه بوده، فرزند شبهه گفته شده راه علاج قرعه است، در صورتی که علم به یکی پیدا نشود.

**مسئله پنجم:** [۴۷۶۷] منظور از وطی به شبهه، وطی غیر مستحق است که واطی خیال کرده زن خودش است.

### احکام بستر مشترک

**مسئله اول:** [۴۷۶۸] زنی که متعه شده و مدّت آن تمام شده و یا مدّت را به او بخشیده باشد و مردی که با او وطی به شبهه کند، فرزند بین شوهر صیغه‌ای او و واطی به شبهه مشتبه شود، چنانچه توسط راه‌هایی که گفته شد علم بالحاق یکی پیدا شود فهو، و الاّ راه علاج قرعه است.

**مسئله دؤم:** [۴۷۶۹] زنی که شوهردار است یا در عدّه رجعیّه قرار دارد اگر وطی به شبهه شود و فرزندی به دنیا بیاید، چنانچه از طرق متذکره علم به یکی پیدا شود فهو، و الاّ راه علاج قرعه است.

**مسئله سوّم:** [۴۷۷۰] اگر زن منی مرد اجنبی را به فرج خود بریزد، هر چند گناه کرده لکن فرزند به صاحب منی ملحق می‌شود و اگر منی از شوهر خودش باشد گناهی مرتکب نشده است.



**مسئله چهارم:** [۴۷۷۱] فرزندی که از منی مرد اجنبی به دنیا می‌آید هرگاه دختر باشد، صاحب منی با او ازدواج نمی‌تواند و هرگاه پسر باشد با دخترش ازدواج نمی‌تواند.

**مسئله پنجم:** [۴۷۷۲] مستحب است زنان خود را در معرض شبهه قرار ندهند، مثلاً: زنی که میهمان است در بستر زن میزبان نخوابد و لباس او را نپوشد.

### عقیقه فرزند

**مسئله اول:** [۴۷۷۳] تأکیداً مستحب است فرزند را عقیقه کند، اگر پسر است حیوان نر و اگر دختر است حیوان ماده انتخاب شود، هر چند مطلق حیوان نر یا ماده کافی است و عقیقه بیمه عمر است از حوادث ناگوار.

**مسئله دوم:** [۴۷۷۴] شرایط گوسفند قربانی در عقیقه معتبر نیست، لکن احوط است که سالم، چاق و بی‌عیب باشد.

**مسئله سوم:** [۴۷۷۵] عقیقه برای بزرگ یا کوچک، مرد یا زن مستحب است و رسول خدا صلی الله علیه و آله اصحابش را تا هفتاد سالگی هم دستور دادند که عقیقه شوند.

**مسئله چهارم:** [۴۷۷۶] از آداب عقیقه این است که استخوانش شکسته نشود و از مفاصل جدا کند، از گوشت آن پدر و مادر طفل نخورند و گوشت آن را چهار قسمت کرده یک قسمت آن را به قابله بدهند.

**مسئله پنجم:** [۴۷۷۷] مستحب است قبل از ذبح حیوان این دعا را بخواند: «بسم الله و بالله اللهم هذا عقیقه فلان بن فلان» که نام او و نام پدرش را ببرد، سپس بگوید: «لحمها بلحمه و دمها بدمه و عظمتها بعظمه اللهم اجعلها و قائاً لآل محمد علیه و آله و سلم»

### مستحبات نوزاد

**مسئله اول:** [۴۷۷۸] مستحب است نوزاد را بعد از تولد، غسل دهند و در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه بخوانند.



**مسئله دوّم:** [۴۷۷۹] مستحب است، کام نوزاد را با تربت امام حسین علیه السلام یا آب فرات شیرین کند و چه خوب است با آب زمزم شیرین شود.

**مسئله سوّم:** [۴۷۸۰] مستحب است، اسم نوزاد را اسم یکی از انبیاء یا ائمه علیهم السلام بگذارند و اگر نامش را محمّد انتخاب کردند کنیه اش را ابوالقاسم نگذارند تا با رسول خدا صلی الله علیه و آله مشتبه نشود.

**مسئله چهارم:** [۴۷۸۱] مستحب است، موی سر او را بتراشند و از وزن موی او نقره یا طلا صدقه دهند، بهتر است این کار در روز هفتم باشد، مثل عقیقه.

**مسئله پنجم:** [۴۷۸۲] مستحب است، عقیقه نوزاد را به آب و نمک بیزند و بیشتر از ده نفر را دعوت کنند یا میان مؤمنین خام تقسیم شود.

### ختنه نوزاد

**مسئله اوّل:** [۴۷۸۳] ختنه؛ بریدن و قطع کردن پوست اضافی است که نرمی آلت جنس مذکر نوزاد را پوشانده است.

**مسئله دوّم:** [۴۷۸۴] ختنه در اسلام تشریح شده به هر دلیل ولو به دلیل مسایل بهداشتی و حسن آن نزد علم و عقل هم ثابت است.

**مسئله سوّم:** [۴۷۸۵] ختنه نوزاد پسر در روز هفتم مستحب است بر پدر و مادر و چنانچه والدین انجام ندهند بر خود شخص بعد از بلوغ واجب است.

**مسئله چهارم:** [۴۷۸۶] ختنه در مناسک حج و عمره شرط صحّت است و حج یا عمره شخص اغلف (ختنه نشده) صحیح نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۷۸۷] ختنه نوزاد دختر بخاطر محبوب شدنش نزد شوهر، نزد مشهور فقهاء مطرح شده است، لکن در شرایط موجود موجب وهن مذهب بوده استجاب آن زیر سوال است.



## نفقه

**مسئله اول:** [۴۷۸۸] «نفقه» عبارت از: پرداخت مایحتاج اولیه زندگی زناشویی و تأمین آنهاست از سوی شوهر در عقد و نکاح دائم، لکن در عقد موقت نفقه زن واجب نیست.

**مسئله دوم:** [۴۷۸۹] «مصادیق» نفقه را مسکن، خوراک، پوشاک، هزینه‌های درمان، هزینه‌های سفر ضروری، لوازم مسکن و آنچه در عرف نیاز روزمره زندگی است، بطور متعارف و معمول.

**مسئله سوم:** [۴۷۹۰] نفقه زن فرع بر «تمکین» اوست، هرگاه نشوز صورت بگیرد، نفقه ساقط است.

**مسئله چهارم:** [۴۷۹۱] هزینه‌های استحمام، آرایش متعارف و مرکب سواری که امروزه وسایل ماشین است، جزء نفقه واجبه محسوب است.

**مسئله پنجم:** [۴۷۹۲] هزینه سفر حج واجب زوجه یا هزینه تحصیل او جزء نفقه واجبه نیست، مگر این که در حین عقد شرط کرده باشد.

## احکام نفقه (۲)

**مسئله اول:** [۴۷۹۳] هزینه‌هایی چون: زایمان زن در بیمارستان، حجامت، چکاب نمودن و هزینه‌های سنگین درمانی که از توان شوهر نباشد یا موجب عسر و حرج بر شوهر باشد، جزء نفقه واجبه نیست.

**مسئله دوم:** [۴۷۹۴] هزینه زن بعد از عقد و قبل از عروسی بعهد شوهر نیست، الا این که ضمن عقد شرط کرده باشد.

**مسئله سوم:** [۴۷۹۵] چنانچه زن را طلاق دهد، مادامی که در عده است نفقه‌اش به دوش شوهر است.

**مسئله چهارم:** [۴۷۹۶] قدرت داشتن بر نفقه شرط صحت نکاح نیست و زن می‌تواند با شخص عاجز ازدواج نموده خود متحمل نفقه‌اش باشد.



**مسئله پنجم:** [۴۷۹۷] چنانچه بعد از نکاح عجز از نفقه بر شوهر عارض شود، زن خودش حق خیار ندارد، لکن می تواند مراجعه کند نزد حاکم و حاکم می تواند شوهر را دستور به طلاق همسرش بدهد و چنانچه امتناع کرد خود طلاق می دهد.

### احکام نفقه (۳)

**مسئله اول:** [۴۷۹۸] نفقه زن قابل اسقاط است، هم حین عقد و هم بعد از عقد هر زمان که بخواهد بر خلاف نفقه اقارب که قابل اسقاط نیست.

**مسئله دوم:** [۴۷۹۹] اگر مرد پول ندارد، لکن کار می تواند کار کردن غرض تحصیل نفقه زن بر او واجب است.

**مسئله سوم:** [۴۸۰۰] هرگاه زن از خانه شوهر دوری گزیند، نفقه او خارج خانه شوهر واجب نیست هر چند خانه پدری، برادر یا سایر وابستگانش باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۸۰۱] نفقه نقش شوهر بر نفقه زوجه اش و نفقه زوجه او بر نفقه اقارب زوج، مقدم است.

**مسئله پنجم:** [۴۸۰۲] بر شوهر واجب نیست که نفقه زن را بر او هبه کند یا تملیک نماید.

### منازعه در نفقه

**مسئله اول:** [۴۸۰۳] اگر شوهر ادعا کند که فقیر است و قادر بر نفقه نیست و زن بگوید: «قادر است»، قول مرد با قسم مقدم است.

**مسئله دوم:** [۴۸۰۴] اگر شوهر ثروتمند بوده ادعا کند ورشکست شده و اموالش تلف گردیده و زن بگوید: «چنین نیست»، قول زن با قسم مقدم است.

**مسئله سوم:** [۴۸۰۵] اگر شوهر بگوید: «انفاق نفقه می کنم» و زن بگوید: «نمی کند»، لکن در اصل استحقاق متفق باشند، قول زوجه با قسم مقدم است.





**مسئله چهارم:** [۴۸۰۶] اگر زن ادعا کند که طلاق وی قبل از وضع حملش بوده، فلذا مستحق نفقه است و مرد بگوید: «چنین نیست بلکه طلاق بعد از وضع حمل بوده» قول زن با قسم مقدم است.

**مسئله پنجم:** [۴۸۰۷] در مسئله چهارم اگر زن قسم بخورد، نفقه را می گیرد، لکن مرد حسب اعتراف خود حق رجوع ندارد.

### امور متفرقه

**مسئله اول:** [۴۸۰۸] «شیردادن» احکامی دارد که به زناشویی مترتب است، لکن در بحث بانوان مطرح شده آنجا مراجعه شود.

**مسئله دوم:** [۴۸۰۹] «حقوق اولاد» احکامی دارد که به زناشویی مترتب است، لکن در بحث بانوان مطرح شده آنجا مراجعه شود.

**مسئله سوم:** [۴۸۱۰] «حق حضانت» احکامی دارد که به زناشویی مترتب است، لکن در بحث بانوان مطرح شده آنجا مراجعه شود.

**مسئله چهارم:** [۴۸۱۱] «حق کار» احکامی دارد که به زناشویی مترتب است، لکن در بحث بانوان مطرح شده آنجا مراجعه شود.

**مسئله پنجم:** [۴۸۱۲] «حق تحصیل و سایر حقوقها» احکامی دارد که به زناشویی مترتب است، لکن در بحث بانوان مطرح شده آنجا مراجعه شود.

### نکاح موقت

**مسئله اول:** [۴۸۱۳] «نکاح موقت» در اصطلاح فقهاء «متعّه» گفته می شود، چون کلمه‌ی «استمتعتم»

در آیه به کار رفته، آیه این است: ﴿...فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً...﴾<sup>۱</sup>



**مسئله دّوم:** [۴۸۱۴] «متعه» به معنی بهره‌مند شدن است که نوعاً زن و مرد از همدیگر بهره‌مند می‌شوند و حکم آن در اسلام جواز است.

**مسئله سوّم:** [۴۸۱۵] نکاح موقت با یک رکن که «ذکر مدّت» باشد از نکاح دائم متمایز شده «پنج رکن» دارد.

**مسئله چهارم:** [۴۸۱۶] نکاح موقت به دلیل موقت بودنش در قبال مهر آن کلمه «اجرت» به کار می‌رود، چون کلمه‌ی «اجورهن» در آیه به کار رفته است.

**مسئله پنجم:** [۴۸۱۷] متعه در صریح آیه ذکر شده حکم شریعت اسلام است، لکن توسط یکی از خلفا حسب سلیقه شخصی تحریم شده که حکم خدا تابع سلیقه نبوده با تحریم کسی تحلیل و با تحلیل کسی تحریم نمی‌شود.

### فرق‌های متعه

**مسئله اوّل:** [۴۸۱۸] در متعه «وقت» و مدّت ذکر می‌شود و در دائم ذکر نمی‌شود.

**مسئله دوّم:** [۴۸۱۹] در متعه تعبیر «اجرت» به کار می‌رود و در دائم تعبیر «مهر» است.

**مسئله سوّم:** [۴۸۲۰] در متعه «نفقه» واجب نیست و در دائم واجب هست.

**مسئله چهارم:** [۴۸۲۱] عده در متعه «دو طهر» است و در دائم «سه طهر» (۴۵ روز و ۹۰ روز).

**مسئله پنجم:** [۴۸۲۲] در متعه «ارث»، و «طلاق» نیست و در دائم هست.

### صورت عقد متعه

**مسئله اوّل:** [۴۸۲۳] اگر زن در مقام ایجاب بگوید: «مَتَّعْتُكَ نَفْسِي بِاجْرَةِ كَذَا فِي مَدَّةِ كَذَا»، یعنی: خود را متعه تو نمودم به اجرت فلان و در مدّت فلان و مرد در مقام قبول بگوید: «قَبِلْتُ هَكَذَا»، یعنی: همچنین پذیرفتم عقد صحیح است.

**مسئله دوّم:** [۴۸۲۴] اگر وکیل در مقام ایجاب زن بگوید: «مَتَّعْتُ بِمَوْكَلَّتِي بِاجْرَةِ كَذَا فِي مَدَّةِ كَذَا» و وکیل مرد بگوید: «قَبِلْتُ هَكَذَا»، عقد صحیح است.



**مسئله سوّم:** [۴۸۲۵] گر و کیل موکل زن در مقام ایجاب بگوید: «متّعت موکلت موکلی باجره کذا فی مدّة کذا» و وکیل موکل مرد در مقام قبول بگوید: «قبلت هکذا»، عقد صحیح است.

**مسئله چهارم:** [۴۸۲۶] سایر صیغه‌ها را نیز می‌شود به کار گرفت، لکن بهتر صیغه متّعت است و اگر بجای اجرت مهر را استفاده کند نیز عقد باطل نیست، لکن بهتر کلمه اجرت است، چنانکه در دائم بهتر است متّعت را استفاده نکنند.

**مسئله پنجم:** [۴۸۲۷] سایر بحث‌های تخصّصی - فنی عقد موقت مانند: بحث‌های فنی - تخصّصی عقد دائم است که در محلش بحث شد و همچنان عقدهای فضولی و ولایتی نیز در متعه جاری است.

### احکام متعه

**مسئله اوّل:** [۴۸۲۸] در متعه فرزند به شوهر ملحق می‌شود، مانند: نکاح دائم بدون فرق.

**مسئله دوّم:** [۴۸۲۹] در متعه بعد از دخول، تمام آنچه در عقد دائم حرام می‌شد اینجا نیز حرام می‌شود که محارم سبعة باشند.

**مسئله سوّم:** [۴۸۳۰] در متعه عدد معین نشده است بر خلاف دائم که عدد معین شده است و آن چهار زن دائمی است.

**مسئله چهارم:** [۴۸۳۱] زن متعه شده با تمکین تمام اجرتش را مالک می‌شود، لکن با عدم تمکین ولو سایر استمتاعات را تمکین کند، تمام اجرت را مالک نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۸۳۲] در متعه نیز عزل با اذن زوجه جایز است، چنانکه در عقد دائم جایز است و عزل ریختن منی است خارج رحم.

### احکام متعه (۲)

**مسئله اوّل:** [۴۸۳۳] اگر با زن متعه شده مصالحه کند که مدّت را ببخشد به این شرط که با فلان زن ازدواج نکنند، مصالحه صحیح است.



**مسئله دّوم:** [۴۸۳۴] اگر مدّت متعه بسر نرسد عقد جدید صحیح نیست، الاّ این که مدّت باقی مانده را ببخشد.

**مسئله سوّم:** [۴۸۳۵] دختر صغیره را می شود متعه کرد، لکن دخول آن قبل از بلوغ جایز نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۸۳۶] متعه دختر باکره بدون اذن پدر صحیح نیست، ولو با حفظ کرامت و حرمت او باشد.

**مسئله پنجم:** [۴۸۳۷] زن متعه شده می تواند شرط کند که شوهر به او دخول نکند و وفا به شرط واجب است.

### احکام متعه (۳)

**مسئله اوّل:** [۴۸۳۸] اگر یکی بگوید: «عقد دائم است» و دیگری بگوید: «موقت است»، قول مدّعی دائم با قسم مقدّم است.

**مسئله دوّم:** [۴۸۳۹] اگر عقد را در اوّل ماه حمل بخواند و مدّت را از اوّل ثور قرار دهند، عقد صحیح است، لکن احتیاط در ترک است.

**مسئله سوّم:** [۴۸۴۰] متعه با کافره کتابیّه صحیح است، لکن از مشرکه پرهیز شود.

**مسئله چهارم:** [۴۸۴۱] اگر خود شخص در ایجاب و قبول و کیل شود، عقد صحیح است.

**مسئله پنجم:** [۴۸۴۲] اگر ذکر مدّت را فراموش کنند، عقد دائم می شود و تمام احکام دائم در متعه جاری است، الاّ جایی که فرق شود.

### نکاح کافر

**مسئله اوّل:** [۴۸۴۳] ازدواج مسلمان مرد باشد یا زن با کافر غیر کتابی جایز نیست، چه دائم و چه موقت فرق ندارد، لکن با کافر کتابی جایز است، هر چند احتیاط در پرهیز است مخصوصاً راجع به زن مسلمان.



**مسئله دوم:** [۴۸۴۴] ازدواج با مجوس و مجوسیه هر چند کتابی گفته شوند، بنابر قولی که زرتشت را پیامبر می‌داند، جایز نیست.

**مسئله سوم:** [۴۸۴۵] زن مسلمانی که مرتد شده، نمی‌تواند با مرد مسلمان و همچنین مرد مسلمانی که مرتد شده با زن مسلمان ازدواج نماید.

**مسئله چهارم:** [۴۸۴۶] اگر بعد از نکاح مرتد شود، ناکح باشد یا منکوحه عقد فسخ می‌شود و فرقی بین فطری و ملّی هم نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۸۴۷] اگر غیر کتابی بیش از چهار زن داشته باشد و چنانچه مسلمان شود چهار تا را انتخاب و بقیه فسخ می‌شود.

### ظهار

**مسئله اول:** [۴۸۴۸] ظهار آن است که: کسی پشت خانمش را مانند پشت مادرش بخواند تا بدین ترتیب مجامعت با او را ترک نماید، مثلاً بگوید: «ظَهْرُكَ كِظْهَرِ امِّي».

**مسئله دوم:** [۴۸۴۹] کسی که زنش را ظهار می‌کند، زنش بر او حرام می‌شود، الا بعد از کفّاره دادن که دوباره حلال می‌شود.

**مسئله سوم:** [۴۸۵۰] اگر به غیر از پشت مثل دست و پا و امثال آنها تشبیه نماید، ظهار محقق نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۸۵۱] زنی که ظهار می‌شود باید زن دائمی باشد و یا زن انقطاعی، بنابراین زن اجنبیه ظهار نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۸۵۲] کفّاره ظهار بترتیب: آزاد کردن برده، اطعام ده مسکین یا کسوت آنان و در صورت عجز از آنها سه روز روزه است

### شرایط ظهار کننده

**مسئله اول:** [۴۸۵۳] مردی که زنش را ظهار می‌کند، یکی از شرایطش «بلوغ» اوست، پس ظهار اطفال صحیح نیست.

**مسئله دوم:** [۴۸۵۴] مردی که زنش را ظهار می‌کند، یکی از شرایطش «عقل» اوست، پس ظهار مجنون صحیح نیست.

**مسئله سوم:** [۴۸۵۵] مردی که زنش را ظهار می‌کند، یکی از شرایطش «اختیار» اوست، پس ظهار مجبور و مُکره صحیح نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۸۵۶] مردی که زنش را ظهار می‌کند، یکی از شرایطش «قصد» اوست، پس ظهار هاذل صحیح نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۸۵۷] مردی که زنش را ظهار می‌کند، یکی از شرایطش حضور دو شاهد عادل است، پس ظهار بدون شاهد صحیح نیست.

### شرایط ظهار شونده

**مسئله اول:** [۴۸۵۸] یکی از شرایط ظهار شونده این است که زن دائمی یا صیغه‌ای ظهار کننده باشد.

**مسئله دوم:** [۴۸۵۹] یکی از شرایط ظهار شونده این است که زن در «طهر واقعه» نباشد، یعنی بعد از غسل حیض به او نزدیک نشده باشد.

**مسئله سوم:** [۴۸۶۰] یکی دیگر از شرایط ظهار شونده این است که زن در سن من تحيض باشد، یعنی جوان باشد هر چند حیض شود.

**مسئله چهارم:** [۴۸۶۱] یکی دیگر از شرایط ظهار شونده این است که زن وطی شده باشد نه این که صرفاً عقد شده باشد.



**مسئله پنجم:** [۴۸۶۲] یکی دیگر از شرایطظهار شونده این است که هدفش ازظهار منع از کار زن یا وادار ساختن او به کار نباشد، و الاظهار نمی شود.

### احکامظهار

**مسئله اول:** [۴۸۶۳]ظهار با تعلیق زمانی نیز صحیح است، مثل این که بگوید: «اگر امروز جمعه است پشتت، پشت مادرم باشد.»

**مسئله دوم:** [۴۸۶۴]ظهار با تعلیق شرط نیز صحیح است، مثل این که بگوید: «اگر فلانی آمد پشتت، پشت مادرم باشد.»

**مسئله سوم:** [۴۸۶۵]ظهار با تعلیق بر زمان و تعلیق بر شرط زمانی صحیح است که زمان و شرط محقق شود، یعنی آن روز جمعه باشد و فلانی هم بیاید.

**مسئله چهارم:** [۴۸۶۶]ظهار با تقیید ساختن مثل ماه یا سال نیز صحیح است، مثل این که بگوید: «پشتت یک سال بعد پشت مادرم باشد.»

**مسئله پنجم:** [۴۸۶۷]مجامعت بعد ازظهار حرام است و اگر مجامعت صورت دهد باید اول کفّاره بدهد.

### احکامظهار (۲)

**مسئله اول:** [۴۸۶۸]اگر زنظهار شده را طلاق بدهد بعد از پرداخت کفّاره حق رجوع ندارد.

**مسئله دوم:** [۴۸۶۹]اگر زنظهار شده را طلاق بدهد و عده اش نیز سپری شود، می شود با عقد جدید نکاحش کرد و کفّاره لازم ندارد.

**مسئله سوم:** [۴۸۷۰]اگر مرد، زنظهار شده اش را قبل از دادن کفّاره وطی کند، دو کفّاره بر او واجب است، یکی برای وطی و دیگری برای رجوع کردن.

**مسئله چهارم:** [۴۸۷۱]ظهار با تکرار یک یا چند مجلس موجب تکرار کفّاره است و عجز از کفّاره هم موجب جواز وطی نمی شود و استغناء نیز مشکل گشا نیست.



**مسئله پنجم:** [۴۸۷۲] اگر زنظهار شده نزد حاکم شکایت کند، حاکم سه ماه به زوج مهلت می‌دهد تا کفّاره داده رجوع کند و بعد از سه ماه ملزم می‌کند که یا کفّاره و رجوع و یا طلاق.

### ایلاء

**مسئله اول:** [۴۸۷۳] «ایلاء» آن است که مرد به ترک مجامعت زوجه‌اش قسم یاد کند، مثلاً بگوید: «والله لا اجامعک.»

**مسئله دوم:** [۴۸۷۴] ایلاء با شرایط موجب می‌شود که وطی زوجه حرام شود و حلّیت آن منوط به پرداخت کفّاره است.

**مسئله سوم:** [۴۸۷۵] با تکرار قسم کفّاره تکرار نمی‌شود در صورتی که زمان آنها به ترک وطی یکی باشد، چه قسم دوم به قصد تأکید باشد یا به قصد دیگر فرق نمی‌کند.

**مسئله چهارم:** [۴۸۷۶] قسم بر ترک وطی یا باید مطلق باشد و یا بیشتر از چهار ماه تا ایلاء محقق شود.

**مسئله پنجم:** [۴۸۷۷] ایلاء در صورتی محقق می‌شود که به قصد ضرر وارد کردن بر زوجه باشد و چنانچه مصلحتی در کار باشد، مانند: شیردادن به کودکش و نظایر آن ایلاء محقق نمی‌شود.

### احکام ایلاء

**مسئله اول:** [۴۸۷۸] شرایط ایلاء کننده مانند شرایطظهار کننده: بلوغ، عقل اختیار و قصد است، بناءً ایلاء طفل، مجنون مجبور، مکره و هاذل صحیح نیست.

**مسئله دوم:** [۴۸۷۹] شرایط «ایلاء شده» نیز مانند شرایط «ظهار شده» است که تفصیل آن را درظهار خواندید.

**مسئله سوم:** [۴۸۸۰] شرایط خود «ایلاء» هم شرایط خود «ظهار» است که تفصیل آن را درظهار خواندید.





**مسئله چهارم:** [۴۸۸۱] اگر ایلاء شده به حاکم شکایت کند حاکم چهار ماه مهلت می‌دهد تا کفّاره داده برگردد، و الا بین برگشت با کفّاره و طلاق مختار نموده ملزم می‌سازد.

**مسئله پنجم:** [۴۸۸۲] حکم وطی قبل از کفّاره در ایلاء عین حکم وطی قبل از کفّاره درظهار است بدون فرق.

### لُعان

**مسئله اوّل:** [۴۸۸۳] «لُعان» لعنت فرستادن زن و شوهر است به همدیگر در یک موضوع شرعی، چون قذف که صورت آن را بعداً ارائه می‌نمایم.

**مسئله دوّم:** [۴۸۸۴] «قذف» نسبت دادن زوج است زنش را به زنا و رابطه نامشروع العیاذ باللّٰه بدون مشاهده عینیّه و نبودن شهود (بیّنه شرعیّه) بلکه به ظن و گمان و تکیه بر شیوع خبر احاد.

**مسئله سوّم:** [۴۸۸۵] قذف موجب می‌شود که قذف کننده حد شرعی بخورد، که عبارت از هشتاد ضربه شلاق است و حرمت مجامعت با زوجه‌اش.

**مسئله چهارم:** [۴۸۸۶] حد شرعی قذف با لُعان دفع می‌شود که اصطلاحاً «درء حد» گفته می‌شود، لکن حرمت ابدی باقی می‌ماند.

**مسئله پنجم:** [۴۸۸۷] اگر کسی فرزندش را انکار نماید، نیز لُعان ثابت می‌شود در صورتی که امکان الحاق فرزند به شوهر باشد و قذفی صورت نگرفته باشد.

### صورت لعان

**مسئله اوّل:** [۴۸۸۸] ابتدا مرد باید چهار بار شهادت زیر را بدهد به عربی صحیح: «اشهد باللّٰه انی لمن الصادقین فیما قلته عن هذه المرء» یعنی: «گواهی می‌دهم به خدا که من از راستگویانم در مورد آنچه راجع به این زن می‌گویم»، اگر از عربی عاجز است سایر لغات هم صحیح است.

**مسئله دوّم:** [۴۸۸۹] در مرتبه پنجم لعنت نموده بگوید: «لعنة الله علیّ ان كنت من الکاذبین» یعنی: «لعنت بر من اگر از دورغگویان باشم».



**مسئله سوّم:** [۴۸۹۰] سپس زن چهار بار شهادت زیر را بدهد و بگوید: «أشهد بالله أنّه لمن الكاذبين» یعنی: «گواهی می‌دهم که مرد از دروغگویان است».

**مسئله چهارم:** [۴۸۹۱] در مرتبه پنجم بگوید: «انّ غضب الله علی ان كان من الصادقين» یعنی: «خشم خدا بر من اگر مرد از راستگویان باشد».

**مسئله پنجم:** [۴۸۹۲] بعد از لعان زن بر مردش حرام ابدی می‌شود، لکن حد از مرد دفع می‌شود و طلاق نمی‌خواهد.

### احکام لعان

**مسئله اوّل:** [۴۸۹۳] در لعان مرد و زن باید واجد شرایط عامّه تکلیف باشند، چون: بلوغ، عقل، اختیار و قصد.

**مسئله دوّم:** [۴۸۹۴] زن در لعان بایستی کر و لال نباشد و مدخول بها و دائمی نیز باشند.

**مسئله سوّم:** [۴۸۹۵] اگر زن به آنچه مرد می‌گوید، اقرار کند حد شرعی زنا بر او جاری می‌شود و اگر اقرار نکرد و لعان انجام داد حدش دفع می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۴۸۹۶] اگر مرد در اثناء لعان خود را تکذیب کند، حد قذف بر او جاری می‌شود، لکن لعان ثابت نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۴۸۹۷] مستحب است، حاکم قبل از لعان طرفین را وعظ و نصیحت کند تا لعن نکنند، اگر نشد پشت به قبله بنشینند و مرد را طرف راست و زن را طرف چپش قرار داده عملیه لعان را انجام دهد و شهود بایستی حاضر باشند و بشنوند و واجب است آن دو ایستاده باشند.

### طلاق

**مسئله اوّل:** [۴۸۹۸] «طلاق» جدایی زن و شوهر است از یکدیگر به الفاظ مخصوصه شرعیّه که مترتب می‌شود بر آن آثار شرعیّه.



**مسئله دوم:** [۴۸۹۹] طلاق دو قسم گفته شده، یکی «بدعی» و دیگری «سنّی» که در جایش بحث می شود.

**مسئله سوم:** [۴۹۰۰] طلاق با صیغه خاص انجام می شود و تحت شرایط خاص که در جایش بحث می شود.

**مسئله چهارم:** [۴۹۰۱] طلاق دهنده و طلاق گیرنده شرایطی دارند که در جایش بحث می شود.

**مسئله پنجم:** [۴۹۰۲] طلاق نکوهش شده لکن در برخورد با بن بست ها جواز آن صادر گشته است و هرگاه صلح و آشتی ممکن نباشد و فساد اجتماعی و نزاع خانوادگی پیش بینی شود راه نجات طلاق است.

### صیغه طلاق

**مسئله اول:** [۴۹۰۳] طلاق به صیغه خاصی چون: «انت طالق» یا «هی طالق» یا «فلانه طالق»، یعنی؛ تو رهایی، او رهاست و فلانی رهاست انجام می شود اما صورتهای فنی را از کتب مفصل بدست بیاورید.

**مسئله دوم:** [۴۹۰۴] طلاق با «طلّقت فلانه» یا «انت مطلقه» یا «فلانه مطلقه» یا «انت علی حرام» و یا «انت برئیة» یعنی؛ فلانی را رها کردم، تو رها شدی، فلانی رها شده است، تو بر من حرامی و تو بیزار شده‌ای، واقع نمی شود.

**مسئله سوم:** [۴۹۰۵] در طلاق فقط ایجاب شرط است و قبول شرط نیست بر خلاف نکاح که هر دو شرط است.

**مسئله چهارم:** [۴۹۰۶] الفاظ ایجابیه را خود زوج می تواند بگوید و هم می تواند در اجرای آن کسی را وکیل بگیرد.

**مسئله پنجم:** [۴۹۰۷] در طلاق خلع دو نفر لازم است یکی در بذل عوض خلع دیگری در اجرای طلاق و هم چنین است اگر وکالت در بین باشد دو نفر وکیل لازم است و یا یک شخص عهده دار بذل و طلاق شود.



### شرایط طلاق

**مسئله اول:** [۴۹۰۸] اجرای طلاق بایستی با «الفاظ خاص» انجام بگیرد و به غیر آن صحیح نیست.

**مسئله دوم:** [۴۹۰۹] اجرای طلاق بایستی در حضور «دو شاهد» عادل باشد و شهادت انضمامی قبول نیست.

**مسئله سوم:** [۴۹۱۰] هر دو شاهد باید صیغه طلاق را «باهم» بشنوند، پس شنیدن تکی کفایت نمی کند.

**مسئله چهارم:** [۴۹۱۱] زن در حین طلاق بایستی از «عادت زنانگی» پاک باشد و طلاق در حال حیض باطل است.

**مسئله پنجم:** [۴۹۱۲] زن در «طهر واقعه» نیز نباشد، یعنی؛ بعد از غسل حیض شوهر با او نزدیک نشده باشد.

### شرایط طلاق دهنده

**مسئله اول:** [۴۹۱۳] زوج یا طلاق دهنده بایستی واجد شرایط عامه تکلیف باشد، چون: بلوغ، عقل، اختیار و نفوذ جمیع تصرفات و قصد، پس طلاق صغیر، مجنون، مجبور، مُکره، هاذل و سفیه و محجور صحیح نیست.

**مسئله دوم:** [۴۹۱۴] طلاق دهنده یا زوج بایستی حاضر بوده طلاق از سوی او باشد الا در طلاق ولایی که حاکم شرع نظر به شرایط خاصه در غیاب شوهر طلاق می دهد.

**مسئله سوم:** [۴۹۱۵] ولی طفل نمی تواند زن عقد شده او را طلاق دهد هر چند می تواند نکاح نماید چون این تصرف به ضرر صغیر است و نکاح به نفع صغیر.

**مسئله چهارم:** [۴۹۱۶] اقارب و بستگان شخصی نمی تواند زن کسی را طلاق بدهند، مانند: طلاق توسط پدر یا جد یا برادر و یا سایر بستگان نسبی و سببی، چون در طلاق «مباشرت زوج» شرط است.

**مسئله پنجم:** [۴۹۱۷] وکیل زوج می تواند زن را طلاق دهد و چنانچه زنش را در طلاق خودش وکیل گرفته باشد زنش می تواند خود را مطلقه نماید.



## شرایط شهود طلاق

**مسئله اول:** [۴۹۱۸] شهود بایستی مرد باشد الا در زیاده از دو، بناءً شهادت زن‌ها چه بالاستقلال و چه بالانضمام پذیرفته نیست.

**مسئله دوم:** [۴۹۱۹] شهود بایستی طلاق را با هم بشنوند و شنیدن تنهایی کفایت نمی‌کند.

**مسئله سوم:** [۴۹۲۰] لازم نیست شاهدان زوج یا زوجه را بشناسد، پس می‌شود به اخبار هر دو اکتفا نمود.

**مسئله چهارم:** [۴۹۲۱] در شهود طلاق عدالت واقعی شرط است، چنانچه فسق شهود بعداً آشکار شود که در حین طلاق فاسق بوده طلاق باطل است.

**مسئله پنجم:** [۴۹۲۲] شناختن و کیل زوج یا ولی او برای شهود شرط نیست و می‌شود به اخبار آنها اکتفا کرد، و کیل زوج در اجرای طلاق نمی‌تواند شاهد باشد هر چند در اصل و کالت شهادتش پذیرفته است.

## انواع طلاق

**مسئله اول:** [۴۹۲۳] طلاق «سنّی» که در مقابل طلاق «بدعی» است اطلاق می‌شود بر طلاق‌هایی که واجد تمام شرایط صحّت طلاق هستند، و این طلاق، طلاق سنّی «بالمعنی الاعم» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۴۹۲۴] نوع دیگر طلاق سنّی، «بالمعنی الاخص» است و آن این است که در عده رجوع نکند و بعد از عده با او نکاح کند.

**مسئله سوم:** [۴۹۲۵] نوع دیگر طلاق سنّی، طلاق «عدّی» است که در مقابل طلاق «عدّی» قرار دارد و آن این است که در عده حق رجوع دارد لکن نزدیکی نمی‌تواند.

**مسئله چهارم:** [۴۹۲۶] نوع دیگر طلاق سنّی، «طلاق باین» است که طلاق صغیره، یائسه و غیر مدخول بهاست و نیز خلع و مبارات بائن گفته می‌شوند.

**مسئله پنجم:** [۴۹۲۷] نوع دیگر طلاق سنّی، «طلاق رجعی» است که به غیر از موارد یاد شده است.



## طلاق خلع

**مسئله اول:** [۴۹۲۸] طلاق خلع آن است که زوجه برای زوج چیزی پرداخت می کند که آن را هدیه یا «عوض خلع» گوید تا در مقابلش وی را طلاق دهد.

**مسئله دوم:** [۴۹۲۹] در طلاق خلع کراهت و تنفر از طرف زوجه است و زوج کراهت و نفرتی ندارد، لذا باید خلع بدهد.

**مسئله سوم:** [۴۹۳۰] طلاق خلع از نوع طلاق بائن است که اگر دو طلاق به آن اضافه شود حرمت ابدی را سبب می شود.

**مسئله چهارم:** [۴۹۳۱] منشاء کراهت و تنفر می تواند «ذاتی» باشد، مانند: زشت رویی و نظایرش و می تواند «عرضی» باشد، مانند: شراب خواری یا ترک نماز و نظایرش، در هر صورت خلع محقق می شود.

**مسئله پنجم:** [۴۹۳۲] اگر منشاء تنفر مرد باشد، چون عدم بذل نفقه و سایر ادای حقوق واجبه زن خلع محقق نمی شود، خلع در جایی است که زوج حقوق واجبه را اداء و به تمام وظایف زناشویی پایبند باشد مع هذا زن از او متنفر باشد.

## صیغه طلاق خلع

**مسئله اول:** [۴۹۳۳] نخست زن در مقابل بذل عوض خلع اگر مهر باشد، برای زوجش بگوید: «بذلت مهری لک ان یطلقنی» یعنی: «مهرم را به تو بذل کردم تا در برابرش رهایم کنی».

**مسئله دوم:** [۴۹۳۴] مرد بعد از شنیدن صیغه بذل از سوی زنش فوراً بگوید: «قبلت البذل هكذا»، یعنی: «بذل را پذیرفتم که در برابرش تو را طلاق بدهم».

**مسئله سوم:** [۴۹۳۵] پس مرد بگوید: «انت طالق یا انت مختلعه علی ما بذلت»، یعنی: «تو رهایی یا تو خلع شده هستی در بابر آنچه به من بخشیدی».

**مسئله چهارم:** [۴۹۳۶] اگر زن کسی را وکیل کرده در مقام بذل بگوید: «بذلت المهر عن موکلتی فلانه لیطلقها به و لیخلعها علیه»، یعنی: «از طرف موکله ام فلان مهرش را به تو بخشیدم تا در برابرش مرا طلاق یا مختلعه نمایی».



**مسئله پنجم:** [۴۹۳۷] اگر مرد را وکیل کرده در مقام قبول بگوید: «قبلت البذل عن موکلی فلان فهی علی ما بذلت مختلعه و هی طالق علی کتاب الله و سنة رسوله»، یعنی: «بذل را از جانب موکلم پذیرفتم پس فلانی رها و خلع شده است».

### شرایط عوض خلع

**مسئله اول:** [۴۹۳۸] عوض خلع یا فدیة باید قابل تملک و تملیک باشد، پس شراب، خوک و نظایرش فدیة قرار نمی گیرند.

**مسئله دوم:** [۴۹۳۹] عوض خلع یا فدیة باید اندازه وصف آن معلوم باشد، پس شیء مجهول فدیة قرار نمی گیرد.

**مسئله سوم:** [۴۹۴۰] عوض خلع یا فدیة باید به اختیار زن باشد، پس بذل با اکراه فدیة قرار نمی گیرد.

**مسئله چهارم:** [۴۹۴۱] مهر زن می تواند فدیة قرار بگیرد، کم باشد یا زیاد فرقی ندارد.

**مسئله پنجم:** [۴۹۴۲] لازم نیست فدیة به اندازه مهر باشد، می شود کم قرار داد یا زیاد.

### ارکان طلاق خلع

**مسئله اول:** [۴۹۴۳] یکی از ارکان طلاق خلع، طلاق دهنده است که اصطلاحاً «خالع» گفته می شود.

**مسئله دوم:** [۴۹۴۴] یکی دیگر از ارکان طلاق خلع، طلاق گیرنده است که اصطلاحاً «مختلعه» گفته می شود.

**مسئله سوم:** [۴۹۴۵] یکی دیگر از ارکان طلاق خلع را «عوض خلع» فدیة یا «هدیه» گویند، چون بذل طلاق قرار می گیرد.

**مسئله چهارم:** [۴۹۴۶] اصل طلاق را در این میان «طلاق خلع» گویند که از نوع طلاق بائن است.

**مسئله پنجم:** [۴۹۴۷] صیغه طلاق خلع هم می تواند رکنی از ارکان باشد چه نفسی، چه وکالتی.



## احکام طلاق خلع

**مسئله اول:** [۴۹۴۸] خالع بایستی تمام شرایط عامه تکلیف را دارا باشد، چون: بلوغ، عقل، اختیار و قصد.

**مسئله دوم:** [۴۹۴۹] مختلعه بایستی تمام شرایط عامه تکلیف را دارا باشد، چون: خلّو از حیض، نفاس و نبودن در طهر موافقه.

**مسئله سوم:** [۴۹۵۰] اگر زن را در برابر سرکه طلاق داده باشد، سپس معلوم شود که شراب بوده خلع و طلاق هر دو باطل است.

**مسئله چهارم:** [۴۹۵۱] زن می تواند قبل از انقضای عده اش به بذل رجوع کند لکن رجوع به بعض صحیح نیست.

**مسئله پنجم:** [۴۹۵۲] مرد در صورت رجوع زن به بذلش حق رجوع پیدا می کند اقا در غیر آن حق رجوع ندارد.

## طلاق مبارات

**مسئله اول:** [۴۹۵۳] طلاق مبارات از نوع طلاق بائن است، لکن تنفّر اینجا با طرفین است به خلاف خلع که فقط از طرف زوجه است.

**مسئله دوم:** [۴۹۵۴] در طلاق مبارات زوجه نمی تواند بیشتر از مهرش فدیة بگیرد، لکن در خلع می تواند.

**مسئله سوم:** [۴۹۵۵] در طلاق مبارات اگر یک نفر یک طرف باشد مبارات تحقق پیدا نمی کند به خلاف خلع.

**مسئله چهارم:** [۴۹۵۶] در رجوع و عدم آن فرقی بین خلع و مبارات نیست و همچنان در سایر شرایط عامه تکلیف الا سه چیز که در این درس بحث می شود.

**مسئله پنجم:** [۴۹۵۷] در مبارات اگر زوج «بارتکک علی کذا» بگوید لکن «انت طالق» یا «هی طالق» را نگوید صحیح نیست لکن در خلع صحیح است.





## اقسام عدّه

**مسئله اوّل:** [۴۹۵۸] در طلاق به انواع و اقسامش عدّه شرط است الا بعضی طلاقها که درجایش بحث می شود.

**مسئله دوّم:** [۴۹۵۹] عدّه زن طلاق شده به طلاق رجعی «سه طهر» است که «ثلاثة قروء» در نص آمده است.

**مسئله سوّم:** [۴۹۶۰] عدّه زنی که حامله است و طلاق شده تا زمان «وضع حمل» است، اگر زمان وضع حمل بیشتر از مدت عدّه بود فهو و اگر کمتر بود عدّه اش «ابعدالاجلین» است.

**مسئله چهارم:** [۴۹۶۱] عدّه زن متمتع بها یعنی؛ زنی که صیغه شده است «دو طهر» است که از آن به «حیضتین» تعبیر می شود و به حساب روزها ۴۵ روز است.

**مسئله پنجم:** [۴۹۶۲] عدّه زنی که شوهرش وفات کرده چهار ماه و ده روز است، تمام این مسائل در قبال زنهایی است که در سن من حیض باشند؛ اما یائسه یا غیر مدخول بها عدّه ندارد.

## احکام عدّه

**مسئله اوّل:** [۴۹۶۳] زنی که سه ماه یک بار عادت می شود، هرگاه طلاق شود عدّه اش روزهایی است که مصادف با طهرهای او است.

**مسئله دوّم:** [۴۹۶۴] زنی که در تابستان هر ماه عادت می شود و در زمستان سه ماه یک بار چنانچه طلاق او در تابستان باشد عدّه اش طهرها و اگر زمستان باشد عدّه اش روزهاست.

**مسئله سوّم:** [۴۹۶۵] زن در عدّه در حکم زن در حباله است که نگاه به او برای شوهرش جائز و نفقه اش بر او واجب می باشد.

**مسئله چهارم:** [۴۹۶۶] زنی که مضطربه است و حالت ثابت ندارد گاهی پی هم عادت می شود و گاهی سه ماه، بایستی نه ماه را عدّه بگیرد.

**مسئله پنجم:** [۴۹۶۷] مبداء عدّه از زمان وقوع طلاق است چه شوهر حاضر باشد یا نباشد فرقی ندارد.



### احکام عدّه (۲)

**مسئله اول:** [۴۹۶۸] مبداء عدّه وفات از زن حاضره از زمان فوت شوهر است ولی در غایبه از زمان رسیدن خبر به اوست.

**مسئله دوّم:** [۴۹۶۹] مبداء عدّه وطی به شبهه نیز از زمان وطی است نه از زمان رفع شبهه.

**مسئله سوّم:** [۴۹۷۰] مبداء عدّه فسخ نیز از زمان فسخ است نه از زمان اعلام آن.

**مسئله چهارم:** [۴۹۷۱] زنی که در عدّه طلاق بائن است حکم زن اجنبیه را در قبال شوهرش دارد.

**مسئله پنجم:** [۴۹۷۲] هرگاه دو عدّه تداخل کند، عدّه‌ای که بیشتر است گرفته می‌شود.

### احکام عدّه (۳)

**مسئله اول:** [۴۹۷۳] زنی که به شبهه وطی شده و سپس طلاق گردیده، شوهرش در ایّام عدّه حق وطی ندارد لکن سایر استمتاعات وجود دارد.

**مسئله دوّم:** [۴۹۷۴] زنی که به شبهه وطی شده ولی شوهر نداشته می‌تواند در خلال عدّه وطی به شبهه ازدواج کند.

**مسئله سوّم:** [۴۹۷۵] مطلقه‌ای که وطی نشده لکن منی در دهانه فرجش ریخته شده و بر اثر آن حامله گردیده، عدّه اش عدّه زن حامله است.

**مسئله چهارم:** [۴۹۷۶] زنی که اوّل طلاق شده و بعد از مدتی وطی به شبهه گردیده دو عدّه در روزهای پایانی تداخل نموده ختم دوّم را ملاک قرار دهد.

**مسئله پنجم:** [۴۹۷۷] اگر زنی دو بار وطی به شبهه شده باید دو عدّه بگیرد لکن دومی را ملاک قرار دهد چه واطی یک نفر باشد یا دونفر فرقی ندارد.

### شوهران غایب

**مسئله اول:** [۴۹۷۸] اگر شوهر غایب باشد و غیبتش طولانی شود، چنانچه ولی او نفقه می‌دهد و زن هم می‌تواند صبر کند، صبر جائز است.



**مسئله دوّم:** [۴۹۷۹] چنانچه ولی شوهر نفقه نمی دهد، زن می تواند به حاکم شرع مراجعه کند و حاکم، ولی و بستگان شوهر را احضار کرده چهار سال مهلت می دهد تا شوهر را پیدا کند.

**مسئله سوّم:** [۴۹۸۰] اگر در مدت چهار سال شوهر پیدا نشد و بستگان او هم باذل نفقه نشدند، زن می تواند از حاکم خواهان طلاق شود.

**مسئله چهارم:** [۴۹۸۱] حاکم در صورت اثبات عسر و حرج بعد از مشاهده و مطالعه موضوع می تواند زن را طلاق ولایی نماید.

**مسئله پنجم:** [۴۹۸۲] در صورت طلاق شدن ولایی زن به احترام شریعت چهار ماه و ده روز را عدّه وفات گرفته شوهر جدید اختیار می کند.

### شوهران غایب (۲)

**مسئله اوّل:** [۴۹۸۳] زنی که طلاق ولایی گرفته و عدّه وفات نگه داشته لکن احکام عدّه وفات بر او مترتب نمی شود، بنابراین اگر شوهر در خلال عدّه پیدا شود حق رجوع دارد.

**مسئله دوّم:** [۴۹۸۴] در مسئله اوّل اگر شوهر بعد از انقضای عدّه وفات پیدا شود بیگانه محسوب است و زن می تواند با غیر او ازدواج نماید.

**مسئله سوّم:** [۴۹۸۵] زنی که به موت شوهر علم پیدا کرده چون علمش حجّت است طبق آن شوهر کرده اگر شوهر اوّلش پیدا شد زن مال شوهر اوّل است و مدتی که زن با شوهر دوّم مانده زنا محسوب نمی شود و هر گاه اولاد آورده باشد نیز زنازاده نیست.

**مسئله چهارم:** [۴۹۸۶] چنانچه زن در مسئله طرح شده به اذن حاکم شوهر دوّم گرفته بوده ولو شوهر اوّل پیدا شده زن مال شوهر دوّم است.

**مسئله پنجم:** [۴۹۸۷] حاکم می تواند نظر به دیدن مورد مهلت را کمتر کند یا اصلاً مدت فحوص را بردارد.



### شوهران غایب (۳)

**مسئله اول:** [۴۹۸۸] هرگاه جهاتی که احتمال می دهد شوهر آنجا باشد را به مدت چهار سال فحص کرده باشد بیشتر از یک سال فحص لازم نیست هر چند احتمال پیدا شدن موجود باشد.

**مسئله دوم:** [۴۹۸۹] چنانچه زنی را حاکم طلاق بدهد، طلاقش بائن بوده شوهر حق رجوع در بین عدّه را ندارد، لکن احوط رجوع است.

**مسئله سوم:** [۴۹۹۰] اگر مدتی را فحص کرده لکن علم پیدا کرده که پیدا نمی شود و زنده نیست لازم نیست مدت باقی مانده را صبر کند.

**مسئله چهارم:** [۴۹۹۱] کسانی که حبس ابد می شوند و زنش نمی تواند صبر کند حتی در صورت وجود باذل نفقه حق رجوع به حاکم را دارد.

**مسئله پنجم:** [۴۹۹۲] حاکم در مسئله چهارم می تواند زن را به صبر کردن قانع کند و خودش یا کسی دیگر باذل نفقه شود و می تواند طلاق دهد.

### شوهران معتاد

**مسئله اول:** [۴۹۹۳] زنی که شوهرش معتاد است چنانچه بستگان شوهر یا غیرش باذل نفقه باشند و زن صبر می تواند بایستی صبر کند.

**مسئله دوم:** [۴۹۹۴] زنی که شوهرش معتاد است و بستگان شوهر یا غیرش باذل نفقه نباشند حق مراجعه به حاکم را دارند.

**مسئله سوم:** [۴۹۹۵] حاکم مورد را دیده در قدم اول بستگان شوهر را احضار کرده وادار به نفقه می کنند و در صورت امتناع از بیت المال نفقه می دهد و اگر بیت المال نیست طلاق بدهد.

**مسئله چهارم:** [۴۹۹۶] زنی که شوهرش معتاد است ولو بستگان او باذل نفقه است لکن صبر کردن را بر خود حرجی دانسته خود را در معرض معصیت می داند حق مراجعه به حاکم را دارند.



**مسئله پنجم:** [۴۹۹۷] حاکم می تواند چنین زنانی را نظر به شواهد و قرائن علم آور یا حتی اطمینان آور طلاق بدهد.

### احکام متفرقه

**مسئله اول:** [۴۹۹۸] اگر شوهر زن در طلاق رجعی در اثنای عده بمیرد، بایستی زن عده وفات نگهدارد چنانچه طلاق بائن باشد عده طلاق کافی بوده تا وضع حمل منتظر نمی ماند.

**مسئله دوم:** [۴۹۹۹] زن حامله مطلقه در صورتی عده اش وضع حمل است که بارداری او منتسب شوهرش باشد و چنانچه منتسب به غیر باشد عده اش به مدت یا به حیض است نه به وضع حمل.

**مسئله سوم:** [۵۰۰۰] زنی که در عده وفات قرار دارد و نمی تواند با دیگری در اثنای عده ازدواج کند و همچنین واجب است آرایش غلیظ که در عرف غیر متعارف حساب شود را نیز ترک کند لکن استحمام و پوشیدن لباس عادی اشکال ندارد.

**مسئله چهارم:** [۵۰۰۱] زن غیر مدخول بها عده ندارد و دخول با غایب شدن ختنه محقق می شود هر چند انزال نشود.

**مسئله پنجم:** [۵۰۰۲] زن مستحاضه ای که طهر نمی شود عده اش به سه ماه است و اگر بطور اتفاقی در بین عده حیض ببیند عده جدید لازم نیست.

### رجوع

**مسئله اول:** [۵۰۰۳] رجوع مانند خود طلاق از ایقاعات بوده قبول نمی خواهد.

**مسئله دوم:** [۵۰۰۴] رجوع با الفاظ «رجعت بک» و «ارجعتک الی نکاحی» و نظایرش واقع می شود.



**مسئله سوم:** [۵۰۰۵] رجوع به غیر لفظ نیز صورت می گیرد، مانند: فعل بوسیدن با شهوت، در آغوش گرفتن مشروط به این که با قصد و عمد باشد نه با سهو و نسیان.

**مسئله چهارم:** [۵۰۰۶] در جوع با وطی نمی شود گفت قصد و عمد نبوده و سهواً و نسیاناً اتفاق افتاده پس در رجوع کذایی وطی قصد و عمد شرط نیست.

**مسئله پنجم:** [۵۰۰۷] در رجوع به وطی آنچه شرط است این است که وطی به شبهه اتفاق نیفتاده باشد و زن را به عنوان زن مطلقه خودش وطی کرده باشد.

## احکام رجوع

**مسئله اول:** [۵۰۰۸] در رجوع شاهد گرفتن واجب نیست هر چند مستحب و افضل است.

**مسئله دوم:** [۵۰۰۹] در رجوع می شود وکیل گرفت تا برای مطلقه بگوید: «ارجعتک الی نکاح موکلی»، یعنی: «تو را به نکاح موکلم برگشت دادم.»

**مسئله سوم:** [۵۰۱۰] مادامی که زن در عده است رجوع مرد فقط با خبر دادنش ثابت می شود و چنانچه از عده خارج شده ادعای زوج بدون بیئه پذیرفته نیست.

**مسئله چهارم:** [۵۰۱۱] در ادعای رجوع در خارج عده انضمام صحیح بوده می شود با یک شاهد مرد و دو شاهد زن ادعایش به اثبات برسد و نیز با یک شاهد و یک قسم.

**مسئله پنجم:** [۵۰۱۲] اگر زن بگوید رجوع شوهرش بعد از عده بوده و مرد بگوید در اثنا بوده قول زن مقدم است.



## منازعه در رجوع

**مسئله اول:** [۵۰۱۳] اگر مرد ادعا کرد رجوعش داخل عده بوده و زن بگوید خارج عده بوده قول زن مقدم است.

**مسئله دوم:** [۵۰۱۴] اگر تاریخ رجوع و عده را بدانند لکن در تقدّم و تأخر آن اختلاف نمایند طوری که زوج مدعی تقدّم باشد و زوجه مدعی تأخر در صورتی که تاریخ رجوع معلوم و تاریخ انقضاء عده مجهول باشد، قول زوج مقدم است.

**مسئله سوم:** [۵۰۱۵] چنانچه در مسئله دوم تاریخ انقضاء عده معلوم لکن تاریخ رجوع مجهول باشد عکس قبلی قول زوجه مقدم است.

**مسئله چهارم:** [۵۰۱۶] چنانچه تاریخ هر دو مجهول باشد، قول هیچ کدام بدون بیّنه پذیرفته نیست و چنانچه بیّنه نداشتند نوبت به قسم می رسد و دعوی مال ذوالیمین است.

**مسئله پنجم:** [۵۰۱۷] چنانچه هر دو بیّنه اقامه کردند بیّنه ها تعارض کرده تساقط می کنند و نوبت به قسم می رسد و اگر هر دو قسم خوردند، قسم ها تعارض کرده تساقط می کنند و راه حل این است که یا عقد را تجدید کند و یا زوجه را طلاق بدهد.

## طلاق سوّم

**مسئله اول:** [۵۰۱۸] زنی که سه بار طلاق شده به شوهرش حرام ابدی می شود و رجوع در طلاق سوّم معنی ندارد، الا اینکه ازدواج جدیدی که «محلّل» گفته می شود صورت بگیرد.

**مسئله دوم:** [۵۰۱۹] ازدواج جدید (محلّل) سبب می شود که شوهر اول بتواند باز هم به زنش رجوع کرده از نو عقد نماید و چنانچه با زهم سه بار طلاق شده باز هم نیاز به محلّل است و همین حکم است تا بار نهم که آن وقت حرمت مسجّل می شود و محلّل کارایی خود را از دست می دهد.



**مسئله سوم:** [۵۰۲۰] محلّل بایستی شخص «بالغ» باشد، بنابراین ازدواج با غیر بالغ هر چند نکاحش به اذن ولی صحیح است لکن محلّل شده نمی تواند و رفع حرمت ابدی نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۵۰۲۱] محلّل بایستی زن را «وطی» کند و ممکن است انزال فقط هم کفایت کند اما بدون انزال و بدون وطی تحلیل محقق نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۵۰۲۲] وطی محلّل بایستی به «عقد دائمی» باشد، پس وطی به ملک، اباحه، وطی به حرام، متعه یا وطی به شبهه تحلیل آور نیست.

### الزام مخالف

**مسئله اول:** [۵۰۲۳] اگر زنی طلاق شده در مذهب احناف صحیح باشد، مثل طلاق در طهر موقعه یا حال حیض و نفاس و در مذهب جعفری باطل باشد، ازدواج چنین زنی به حکم «قاعده الزام» با شیعه درست است.

**مسئله دوم:** [۵۰۲۴] اگر زنی در یک مجلس سه بار طلاق شده طبق مذهب احناف بر شوهرش حرام ابدی می شود چنانچه این شخص بعد از انقضاء عدّه شیعه شود و با او ازدواج نماید به حکم همان قاعده قبلی شوهرش حق رجوع ندارد.

**مسئله سوم:** [۵۰۲۵] اگر مخالفی زنش را در حال حیض یا بدون حضور دو شاهد عادل طلاق دهد در مذهب جعفری باطل است ولی در اثنای عدّه شیعه شود می تواند به خانمش به حکم همان قاعده قبلی رجوع نماید.

**مسئله چهارم:** [۵۰۲۶] موضع قاعده الزام «مخالف بودن با مذهب جعفری» و مورد آن «بارکردن صحّت یا بطلان» (حکم وضعی) و حکم آن «الزام مخالفین» است به احکام مذهب شان.





**مسئله پنجم:** [۱۵۷۷] اگر مخالفی زنش را با قسم خوردن به طلاق از خود جدا کند شیعه می تواند با او ازدواج نماید هر چند در مذهب جعفری قسم به طلاق، طلاق نیست یا آن مطلق شیعه شود هم می تواند زنش را پس بگیرد.

### احکام جدید طلاق

**مسئله اول:** [۵۰۲۷] مطابق فتوای مشهور زن مطلقه بایستی عده بگیرد، حتی در صورت «غیبت» مرد یا «عقیم» بودن زن، لکن به نظر این جانب در این دو صورت وجوب عده دلیل ندارد چون: علت عده جلوگیری از اختلاط میاء و روشن شدن حکم فرزند است و در غیبت زوج و عقم زن علت منتفی بوده معلول نیز منتفی است.

**مسئله دوم:** [۵۰۲۸] مطابق مسئله نخست اگر آزمایش های پیشرفته علمی و علم آور نشان بدهد که زن بعد از گرفتن طلاق حامله نیست برای چنین زنی نیز گرفتن عده لازم نبوده می تواند شوهر نماید به همان دلیلی که عرض شد.

**مسئله سوم:** [۵۰۲۹] اگر زنی شوهرش فوت می شود و حامله هم نیست مطابق فتوای مشهور باید چهار ماه و ده روز عده نگهدارد، لکن به نظر این جانب وجوب این عده گرفتن دلیل ندارد، چون: اگر عده گرفتن احترام مرد است این احترام چرا در زن نیست در حالی که مرد اگر زنش فوت می شود شرعاً می تواند بدون عده گرفتن زن بگیرد.

**مسئله چهارم:** [۵۰۳۰] در جایی که مرد غایب است یا زن عقم دارد، در صورتی که عده گرفتن را «حکمت» حکم تلقی کنیم نه «علت» حکم باز هم در مورد خودش اقتضار می شود و فراتر از آن جریان و سریان نمی یابد.

**مسئله پنجم:** [۵۰۳۱] در عده وفات اگر فلسفه عده نفی قانون جاهلیت باشد که تا یک سال زن حق شوهر کردن نداشت و یا در خانواده های شیوخ عرب تا ابد نمی توانست شوهر نماید در شرایط فعلی علت منتفی بوده عده دلیل ندارد و منتفی است و اگر «حکمت» باشد هم اقتضار به مورد می شود که زنان جاهلیت باشد نه فراتر از آن.



# مسائل قضاوت و شهادت







## قضاوت

**مسئله اول:** [۵۰۳۲] «قضاوت» عبارت از: «حکم نمودن به عدالت و انصاف است بین متخاصمین به غرض حلّ مرافعات و فصل خصومات مطابق شرع اقدس و انور.»

**مسئله دوم:** [۵۰۳۳] قضاوت «منصب الهی» بوده در قدم نخست برای «نبی ﷺ» ثابت است و از شئون قطعیه نبوت.

**مسئله سوم:** [۵۰۳۴] قضاوت در قدم دوم برای «وصی ﷺ» ثابت است که به اذن خداوند توسط نبی ﷺ به وصی ﷺ تفویض می گردد.

**مسئله چهارم:** [۵۰۳۵] قضاوت در قدم سوم برای «نواب خاص» ثابت است که به اذن وصی ﷺ و به نصب خاص او به چهار نفر تفویض گردید.

**مسئله پنجم:** [۵۰۳۶] قضاوت در قدم چهارم برای «نواب عام» ثابت است که فقهای جامع الشرایط باشند و آنها از سوی وصی ﷺ به اذن عام عهده دار قضاوت تفویضی می باشند.

## اقسام قاضی

**مسئله اول:** [۵۰۳۷] یکی از اقسام قاضی، «قاضی شرع» است که اختصاص دارد به نبی ﷺ، وصی ﷺ، نواب خاص، نواب عام و منصوب از سوی آنها.

**مسئله دوم:** [۵۰۳۸] یکی دیگر از اقسام قاضی، «قاضی عرف» است که از سوی محاکم عرفیه به کار قضاوت گماشته می شود.

**مسئله سوم:** [۵۰۳۹] یکی دیگر از اقسام قاضی، «قاضی تحکیم» است که از سوی متخاصمین برای حل دعوی برگزیده می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۰۴۰] یکی دیگر از اقسام قاضی، «قاضی منصوب» است که از سوی فقیه جامع الشرایط فتوی به امر قضاوت گماشته می شود.



**مسئله پنجم:** [۵۰۴۱] یکی دیگر از اقسام قاضی، «قاضی بازار» است که وظیفه اش رسیدگی به تخلفات بازار، گمرک، مالیات بر اکتساب و امثال اینها است.

## اقسام قاضی (۲)

**مسئله اول:** [۵۰۴۲] یکی دیگر از اقسام قاضی، «قاضی خصوصی» است که در محاکم خصوصی به شکایات پولیس، اردو، ارکان حکومت، تخلفات قضایی، تخلفات مالی و نظارت بر حج و اوقاف گماشته می شود.

**مسئله دوم:** [۵۰۴۳] یکی دیگر از اقسام قاضی، «قاضی مظالم» است که در حقیقت همان قاضی خصوصی است با همان وظایف، لکن در اسم فرق می کند.

**مسئله سوم:** [۵۰۴۴] یکی دیگر از اقسام قاضی، «قاضی عمومی» است که در محاکم عمومی و مراجعات مردمی از هر قشر و طبقه وظیفه اجرا می کند.

**مسئله چهارم:** [۵۰۴۵] یکی دیگر از اقسام قاضی، «قاضی مرتدین» است که به قضایای خاص ارتداد و جرایم اعتقادی می پردازند.

**مسئله پنجم:** [۵۰۴۶] یکی دیگر از اقسام قاضی، «قاضی احتساب» است که به آنها «محتسب» گفته می شود و کارشان رسیدگی به امور اعتقادی می باشد.

## صفات قاضی

**مسئله اول:** [۵۰۴۷] یکی از صفات قاضی «بلوغ» است، بناء اطفال نمی توانند قضاوت کنند.

**مسئله دوم:** [۵۰۴۸] یکی دیگر از صفات قاضی «عقل» است، بناء دیوانه نمی تواند قضاوت کند.

**مسئله سوم:** [۵۰۴۹] یکی دیگر از صفات قاضی «عدالت» است، بناء ظالم و فاسد نمی توانند قضاوت کنند.

**مسئله چهارم:** [۵۰۵۰] یکی دیگر از صفات قاضی «اسلام» است، بناء کافر نمی تواند قضاوت کند.



**مسئله پنجم:** [۵۰۵۱] یکی دیگر از صفات قاضی «ایمان» است، بناءً حنفی نمی تواند در دعوی متخاصمین که جعفری هستند، قضاوت کند مگر این که مدعی حنفی تقاضا کند قضاوت او را، لکن در دعوی احناف می تواند قضاوت کند.

### صفات قاضی (۲)

**مسئله اول:** [۵۰۵۲] یکی از صفات قاضی «حلال زاده بودن» است، بناءً حرام زاده نمی تواند قاضی باشد.

**مسئله دوم:** [۵۰۵۳] یکی از صفات قاضی «مجتهد بودن» است، بناءً غیر مجتهد نمی تواند قاضی شرعی باشد، الا این که از سوی مجتهد منصوب شود.

**مسئله سوم:** [۵۰۵۴] یکی از صفات قاضی «اعلم بودن در بلد» است، بناءً با بودن اعلم در منطقه غیر اعلم نمی تواند قاضی باشد، الا جایی که اعلم معذور باشد.

**مسئله چهارم:** [۵۰۵۵] یکی از صفات قاضی «بینایی» است، بناءً شخص کور نمی تواند قاضی باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۰۵۶] یکی از صفات قاضی «حافظه داشتن» است، بناءً کسی که فراموشی عایدشان شده نمی تواند قاضی باشد.

### ثبوت صفات قاضی

**مسئله اول:** [۵۰۵۷] یکی از راه های ثبوت صفات معتبر قاضی، «وجدان» یا شناخت شخصی شخص است که بر اثر تماس دائمی یا اکثری علم حاصل کرده باشد.

**مسئله دوم:** [۵۰۵۸] یکی دیگر از راه های ثبوت صفات معتبر قاضی، «شهادت دو شاهد عادل» است که اصطلاحاً **بینه** گفته می شود.

**مسئله سوم:** [۵۰۵۹] یکی دیگر از راه های ثبوت صفات معتبر قاضی «شهرت مفید علم» است؛ اما شهرتی که مفید ظن اطمینان آور هم باشد همچنان موجب ثبوت می شود نه ظن غیر اطمینان آور.



**مسئله چهارم:** [۵۰۶۰] یکی دیگر از راه‌های ثبوت صفات معتبر قاضی «خبر دادن خبره» است، مثلی که شخصی شاگرد مجتهد بوده یا کسی که در حدی از علم رسیده باشد که بتواند تشخیص درست بدهد.

**مسئله پنجم:** [۵۰۶۱] تمام این چهار صفت، صفات معتبری است که موجب ثبوت قاضی شرعی می‌شود، اما قاضی عرفی و سایر قضات واجد بودن چنین صفات برای‌شان واجب نیست، لکن مستحب و راجح می‌باشد.

## آداب قضاوت

**مسئله اول:** [۵۰۶۲] مستحب است، قاضی «مستقل و آزاد» بوده تحت تأثیر عوامل جانبی قرار نگیرد و در حال تعادل کامل طبیعی قضاوت کند.

**مسئله دوم:** [۵۰۶۳] مستحب است، قاضی «بی‌طرفی» خود را در دعوی حفظ نماید و با هیچ‌طرف متخاصم میل ننماید.

**مسئله سوم:** [۵۰۶۴] مستحب است، قاضی در کار قضاوت «عجله» نکرده با تأنی و صبوری بعد از تحقیق و بررسی کامل به کار قضاوت و اصدار حکم اقدام نماید.

**مسئله چهارم:** [۵۰۶۵] مستحب است، در حال «گرسنگی» شدید یا سیری بیش از حد قضاوت نکند، همچنان در حال غضب و خشم یا تأثر و تألم به کار قضاوت و اصدار حکم اقدام ننماید.

**مسئله پنجم:** [۵۰۶۶] مستحب است، در حال فشار اخبثین (پیشاب و پساب) قضاوت نکند، همچنان در سرما یا گرمای شدید و خوشی مفرط یا شنیدن مصیبت شدید اصدار حکم ننماید.

## آداب قضاوت (۲)

**مسئله اول:** [۵۰۶۷] مستحب است، قاضی به یک طرف دعوی سلام نکند و یا نگاهش به یک طرف دوخته نشود، بلکه بهر دو طرف سلام نموده نگاهش نیز مساویانه باشد.

**مسئله دوم:** [۵۰۶۸] مستحب است خطاب قاضی به هر دو طرف دعوی مساویانه بوده، توجه خود را به حرف‌های هر دو طرف داشته باشد.





**مسئله سوّم:** [۵۰۶۹] مستحبّ است حرکات قاضی چون: استقبال از متخاصمین یا بدرقه آنها و همچنین تواضع و تکریم لفظی قاضی به هر دو طرف مساویانه باشد، هر چند که یک طرف صاحب منزلت، مقام و شرافت باشد.

**مسئله چهارم:** [۵۰۷۰] مستحبّ است قاضی طوری جلسه قضایی را اداره کند که به احدی از طرفین القاء چیزی که موجب غلبه او گردد، صورت نگیرد و چنانچه عمدی باشد حرام است.

**مسئله پنجم:** [۵۰۷۱] مستحبّ است قاضی طوری جلسه قضایی را دایر کند که راه و شیوه غلبه به یک طرف دعوی نشان داده نشود، چنانچه عامدانه باشد حرام است.

### ممنوعات قضاوت

**مسئله اوّل:** [۵۰۷۲] بر قاضی جایز نیست که: برای «مدعی» اجازه طرح دعوی یا اقامه شهود ندهد یا برای «مدعی علیه» اجازه جرح شهود یا ردّ دعوی داده نشود.

**مسئله دوّم:** [۵۰۷۳] بر قاضی جایز نیست که: در صدور حکم و فیصله شرعی یا اصطلاحی از دو طرف یا یک طرف دعوی هدیه‌ای مطالبه کند.

**مسئله سوّم:** [۵۰۷۴] بر قاضی جایز نیست که: برای تغییر حکم خدا از اطراف دعوی رشوه بگیرد.

**مسئله چهارم:** [۵۰۷۵] بر قاضی جایز نیست که: از طرفین دعوی حق و کیل گرفتن را سلب کند و یا بترساند، طوری که نتواند آزادانه در دعوی شرکت نمایند.

**مسئله پنجم:** [۵۰۷۶] بر قاضی جایز نیست که: شهود مدعی را از دادن شهادت بترساند یا مدعی علیه را در جرح شهود تهدید نماید.

### ممنوعات قضاوت (۲)

**مسئله اوّل:** [۵۰۷۷] بر قاضی جایز نیست که: مخالف کتاب خدا و سنت رسولش حکم صادر کند.



**مسئله دوّم:** [۵۰۷۸] بر قاضی جایز نیست که: مطابق هوی و میل خودش یا مطابق هوی یا میل کسی از دو طرف دعوی حکم کند، لکن مطابق علم خود حکم کرده می تواند.

**مسئله سوّم:** [۵۰۷۹] بر قاضی جایز نیست که: مدّعی را به ادعا یا طرح دعوایش تحریک یا تشویق کند یا مدّعی علیه را بر جرح شهود یا ردّ دعوی.

**مسئله چهارم:** [۵۰۸۰] بر قاضی جایز نیست که: منکر را بر انکارش ترغیب نماید یا شهود را به شهادت دروغ یا کتمان شهادت تحریص کند.

**مسئله پنجم:** [۵۰۸۱] بر قاضی جایز نیست که: بعد از اثبات حق و ختم دعوی اصدار حکم را طوری تأخیر بیندازد و مامله نماید که صاحب حق از کارش بیزار و غاصب بر کارش تشویق شود.

### مدّعی و منکر

**مسئله اوّل:** [۵۰۸۲] «مدّعی» در تعریف اوّل کسی است که: «اختیار» دعوی دست اوست که اگر بخواهد ادامه یابد و اگر نخواهد متوقف شود و در عرف «کشنده» گفته می شود.

**مسئله دوّم:** [۵۰۸۳] مدّعی در تعریف دوّم کسی است که: سخنش «مخالف اصل» باشد یعنی: اصل این است که ذوالید مسلمان غاصب نیست، لکن ادعای مدّعی بر غصبت اوست.

**مسئله سوّم:** [۵۰۸۴] مدّعی در تعریف سوّم کسی است که: سخنش «مخالف ظاهر» باشد یعنی: ظاهر حال ذوالید مسلم این است که تصرف او مطابق شرع است، لکن ادعای مدّعی بر خلاف آن است.

**مسئله چهارم:** [۵۰۸۵] «منکر» کسی است که نقطه مقابل مدّعی در هر سه تعریفش بوده اختیار دعوی در دستش نیست و سخنش موافق اصل و «موافق ظاهر حال» است و منکر هرگاه انکار نماید «منکر» و هرگاه انکار نکند «مدّعی علیه» گفته می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۰۸۶] بر مدّعی طرح دعوی و اقامه شهود است و بر منکر ردّ دعوی، جرح شهود و یا حلف و یمین که در جایش بحث می شود.



## شرایط مدّعی

**مسئله اوّل:** [۵۰۸۷] شرط است که مدّعی «بالغ» باشد، بناءً ادعای طفل شنیده نمی‌شود، الاّ از طریق ولی و قیم او.

**مسئله دوّم:** [۵۰۸۸] شرط است که مدّعی «عاقل» باشد، بناءً ادعای دیوانه ولو ادواری باشد شنیده نمی‌شود، لکن در غیر دور جنونش مسموع است.

**مسئله سوّم:** [۵۰۸۹] شرط است که مدّعی «محمّور» یعنی ممنوع التصرف شرعی نباشد، مانند: سفیه و مفلس، بناءً ادعای محمّورین در امور مالیه مسموع نیست، لکن در غیر امور مالیه مسموع است.

**مسئله چهارم:** [۵۰۹۰] شرط است که مدّعی «طرف» داشته باشد، بناءً ادعای کسی که طرف دعوایش معلوم نیست شنیده نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۰۹۱] شرط است که مدّعی در دعوایش «جازم» باشد، بناءً ادعای شخص مردّد شنیده نمی‌شود.

## شروط ایجابی سماع

**مسئله اوّل:** [۵۰۹۲] یکی از شرایط سماع دعوی این است که: دعوی «ذی اثر شرعی» باشد، چنانچه ادّعا کند که: «زمین متحرّک» یا «شکل آن کروی» می‌باشد، شنیده نمی‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۰۹۳] یکی دیگر از شرایط سماع دعوی این است که: هر دو بر «بطلان» دعوی متفق نباشند، مانند این که یک طرف بگوید: «خوک را بر شما فروخته‌ام» و طرف دیگر منکر شود در حالی که هر دو مسلمان باشند و معتقد بر بطلان بیع خوک.

**مسئله سوّم:** [۵۰۹۴] یکی دیگر از شرایط سماع دعوی این است که: مدّعا به «مجهول» نباشد پس اگر بگوید: «نزد فلانی چیزی دارد»، شنیده نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۰۹۵] یکی دیگر از شرایط سماع دعوی این است که: «تردّد» در ادّعا نباشد، پس اگر بگوید: «نزد فلانی یا اسب دارم یا لباس» شنیده نمی‌شود.



**مسئله پنجم:** [۵۰۹۶] یکی دیگر از شرایط سماع دعوی بنابر مشهور این است که: مدعی علیه مردّد بین دو یا چند شخص نباشد، پس اگر بگوید: «بر یکی از این دو یا چند نفر دینی دارم» شنیده نمی شود، لکن به نظر این جانب چنین چیزی شرط نیست که در جایش بحث می شود.

### شروط سلبی سماع

**مسئله اول:** [۵۰۹۷] در سماع دعوی شرط نیست که: «سبب» استحقاق را ذکر نماید، پس اگر ادعا مطلق باشد شنیده می شود لکن در قتل، ذکر سبب شرط است.

**مسئله دوم:** [۵۰۹۸] در سماع دعوی شرط نیست که: مدعی علیه «حاضر» باشد در بلد دعوی، پس اگر بر شخص غایب هم ادعا شود شنیده می شود، آنگاه حاکم یا او را احضار می کند و یا حکم غیابی می دهد.

**مسئله سوم:** [۵۰۹۹] حکم بر غایب اختصاص دارد به حقوق الناس اما در «حقوق الله» حکم بر غایب نمی شود، مثلاً: در سرقت، حکم بر مال می شود، اما حکم به قطع دست نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۵۱۰۰] در سماع دعوی شرط نیست که: مدعی «یک نفر» باشد پس اگر دو نفر ادعا کنند که بر فلانی دینی دارد شنیده می شود و پس از اثبات بین دو مدعی قرعه می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۱۰۱] در سماع دعوی شرط نیست که: مدعی علیه «یک نفر» باشد، پس اگر بر دو نفر ادعا شود به نظر این جانب دعوی شنیده می شود و پس از ثبوت و عدم برائت یکی، حکم به قرعه می شود.

### حالات مدعی علیه

**مسئله اول:** [۵۱۰۲] مدعی علیه اگر «سکوت» نمود، سکوتش به مثابه اقرار نیست، بلکه به مثابه «تکذیب» مدعی است بر خلاف باب نکاح که سکوت به مثابه رضایت است.

**مسئله دوم:** [۵۱۰۳] مدعی علیه اگر «انکار» نماید حکم منکر بر او جاری می شود که عبارت از قسم، جرح شهود مدعی یا رد ادعای مدعی است و قاضی هر کدام را در جایش قرار می دهد.

**مسئله سوّم:** [۵۱۰۴] مدّعی علیه اگر بگوید: «اداء کردم» یا بگوید: «نمی‌دانم» هر دو جمله انکار محسوب است و حکم منکر بر او بار می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۱۰۵] مدّعی علیه اگر بگوید: «درست است»، این جمله «اقرار» به حساب آمده قضیه به نفع مدّعی خاتمه می‌یابد، البته با شرایط صحّت اقرار.

**مسئله پنجم:** [۵۱۰۶] اقرار باید در حضور قاضی، با رضایت تمام و بدون هیچگونه اجبار و اکراه یا اضطرار باشد، و الا اقرار شرعی نیست.

### قسم منکر

**مسئله اوّل:** [۵۱۰۷] اگر مدّعی علیه انکار نماید، «منکر» گفته می‌شود و اگر ردّ نماید یا نمی‌دانم بگوید و یا سکوت کند، «مدّعی علیه» گفته می‌شود، در هر صورت قاضی ابتدا حکم به قسم نمی‌تواند، بلکه اگر مدّعی بیّنه نداشت حکم به قسم می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۱۰۸] چنانچه نوبت به قسم رسید، بایستی قسم به درخواست مدّعی از حاکم باشد، سپس قاضی اقدام به قسم می‌نماید؛ اما خود مدّعی حق این کار را ندارد.

**مسئله سوّم:** [۵۱۰۹] چنانچه مدّعی منکر را قسم بدهد و یا قاضی بدون درخواست مدّعی اقدام به قسم نماید فایده نداشته، حکم بر آن مترتب نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۱۱۰] منکر می‌تواند قسم نخورد، بلکه قسم را به مدّعی برگرداند که اصطلاحاً «نکول» گفته می‌شود و در صورت نکول، حاکم مدّعی را قسم می‌دهد.

**مسئله پنجم:** [۵۱۱۱] در صورت نکول منکر، اگر مدّعی قسم یاد کرد، دعوی به نفع او و اگر قسم نخورد، به ضرر مدّعی فیصله می‌شود.

### کیفیت قسم

**مسئله اوّل:** [۵۱۱۲] قسم شرعی به لفظ جلاله که «الله» باشد همراه با حروف قسمیه نظیر: «او»، «با» و «تا» یعنی: «والله»، «بالله» ثمّ «تالله» محقق می‌شود.



**مسئله دوم:** [۵۱۱۳] قسم شرعی بغیر اسم جلاله مانند: کعبه، مشاهد مشرفه، به پیامبر ﷺ، ائمه معصومین ﷺ، ابوالفضل العباس ﷺ و سایر مقدّسات محقّق نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۱۱۴] در قسم شرعی نایب یا وکیل گرفته نمی‌شود یعنی: قسم نایب پذیر و وکالت پذیر نیست.

**مسئله چهارم:** [۵۱۱۵] قاضی می‌تواند مدّعی علیه اهل کتاب را به کتاب‌شان قسم بدهد، البته برای کفایت نام خداوند را نیز علاوه نماید.

**مسئله پنجم:** [۵۱۱۶] مدّعی‌هایی که به هیچ کتاب آسمانی معتقد نیستند، مانند: لاییک‌ها، به هر چیزی که معتقداند به علاوه نام خدا قسم بدهند و کفایت می‌کند.

### موارد قسم

**مسئله اول:** [۵۱۱۷] قسم شرعی در دعاوی «مالیه» مورد داشته، کفایت از حکم می‌کند.

**مسئله دوم:** [۵۱۱۹] قسم شرعی در عُلقه زوجیت نظیر «نکاح» مورد داشته، کفایت از حکم می‌کند.

**مسئله سوم:** [۵۱۲۰] قسم شرعی در فسخ عُلقه زوجیت نظیر: «طلاق» مورد داشته، کفایت از حکم می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۵۱۲۱] قسم شرعی در قوانین کیفری و جزایی نظیر: «قتل» و «جرح» مورد داشته، کفایت از حکم می‌کند.

**مسئله پنجم:** [۵۱۲۲] قسم شرعی در «حدود» مورد نداشته، از حکم کفایت نمی‌کند؛ زیرا حدود با بیّنه یا اقرار ثابت می‌شود نه با قسم.

### آداب قسم

**مسئله اول:** [۵۱۲۳] مستحبّ است که قاضی منکر را از قسم بترساند و خطرات قسم را برایش بازگو نماید.

**مسئله دوم:** [۵۱۲۴] نظر به جلالت شأنی که خدای متعال دارد، حتی از قسم راست نهی شده ﴿وَلَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِأَيْمَانِكُمْ...﴾<sup>۱</sup> لذا کراهتِ نزدیک به حرمت دارد.

**مسئله سوم:** [۵۱۲۵] قسم دروغ در لسان احادیث «کفر» خوانده شده و موجب عذاب الهی و سوگند خورنده در حکم مبارزه با خدا بوده، حتی در محل قسم خطر هلاکت تمام نفوس است.

**مسئله چهارم:** [۵۱۲۶] مستحب است در قسم «تغلیظ» نماید، یعنی: قبل از قسم غسل بدهد و رو به قبله بنشاند و دور از شهر بروند و قاضی سمت راست او بایستد و قرآن را روی منکر قرار دهد.

**مسئله پنجم:** [۵۱۲۷] مستحب است موعظه و نصیحت زیاد نماید تا از قسم منصرف شود و احادیث وارده را بر او بخواند، مخصوصاً این حدیث را: «مَنْ خَلَفَ بِاللَّهِ كَاذِبًا كَفَرَ».

### صلاحیت قاضی

**مسئله اول:** [۵۱۲۸] قاضی صلاحیت دارد که منکر را «سوگند» دهد، کما این که صلاحیت داشت که از مدعی «بیّنه» بخواهد.

**مسئله دوم:** [۵۱۲۹] قاضی صلاحیت دارد که مدعی علیه را احضار کند و اگر حاضر نشد یا حضور او ممکن نبود، حکم غیابی صادر نماید.

**مسئله سوم:** [۵۱۳۰] قاضی صلاحیت دارد بعد از ثبوت حق طلبکار و تمکن مدیون از ادا و امتناع عمدی او، وی را زندانی کند؛ اما در صورت عدم تمکن، وی را مهلت می دهد یا قسط می کند نه زندان.

**مسئله چهارم:** [۵۱۳۱] هرگاه ادعا بالای میت باشد یا دین او از غیر طریق بیّنه، نظیر: اقرار ورثه یا شهرت ثابت شود، قاضی صلاحیت دارد که مدعی را قسم بدهد.



**مسئله پنجم:** [۵۱۳۲] قاضی صلاحیت دارد در صورت نبود شهود، اقرار و قسم به نفع مدعی حکم نماید، چون: اصل در نظام قضایی اسلام «برائت» و «بی گناهی» افراد است.

### بینه شرعیّه

**مسئله اول:** [۵۱۳۳] شهادت دو شاهدی که واجد تمام شرایط شهادت می باشند را «بینه شرعیّه» گویند.

**مسئله دوم:** [۵۱۳۴] بینه شرعیّه در برخی جاها به تنهایی «تثبیت» حکم می نماید و در برخی جاها به ضمیمه «قسم» که در جایش بحث می شود.

**مسئله سوم:** [۵۱۳۵] بینه شرعیّه در بعضی جاها «دونفر» و در بعضی جاها «چهارنفر» می باشد که در جایش بحث می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۱۳۶] بینه شرعیّه در بعضی جاها باید «مرد» باشد و در بعضی جاها «زن» هم ضمیمه می شود که در جایش بحث می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۱۳۷] در امور مالیّه شهادت «یک نفر» نیز به سهم خودش مقداری از مال را ثابت می کند، مثلاً: جایی که دو شاهد لازم است با گواهی یک نفر نصف مال، جایی که چهارنفر لازم است با گواهی یک نفر رُبع مال و با گواهی سه نفر ثلث مال ثابت می شود.

### شروط شاهد

**مسئله اول:** [۵۱۳۸] یکی از شروط شاهد «بلوغ» است، بناءً شهادت طفل پذیرفته نیست.

**مسئله دوم:** [۵۱۳۹] یکی از شروط شاهد «عقل» است، بناءً شهادت دیوانه پذیرفته نیست.

**مسئله سوم:** [۵۱۴۰] یکی از شروط شاهد «ایمان» است، بناءً شهادت غیر مؤمن پذیرفته نیست، الاّ جایی که ثقه بودن او نزد حاکم ثابت باشد.

**مسئله چهارم:** [۵۱۴۱] یکی از شروط شاهد «عدالت» است، بناءً شهادت فاسق پذیرفته نیست.



**مسئله پنجم: [۵۱۴۲]** یکی از شروط شاهد «طهارت مولد» است، بناءً شهادت حرام‌زاده پذیرفته نیست.

### شروط شاهد (۲)

**مسئله اول: [۵۱۴۳]** یکی از شروط شاهد این است که: شاهد «متهم» نباشد که برای جلب منفعت یا دفع ضرر از خود شهادت می‌دهد، اتهام نزد قاضی معتبر است نه نزد مدعی.

**مسئله دوم: [۵۱۴۴]** یکی از شروط شاهد این است که: شاهد با کسی که علیه او شهادت می‌دهد «دشمنی» نداشته باشد، ولی دوست بودن با او مانعی نیست هر چند که دوستی وی شدید باشد.

**مسئله سوم: [۵۱۴۵]** یکی از شروط شاهد این است که: شاهد با «قطع» و «جزم» شهادت دهد، که با ظن، تخمین، حدس و توهم شهادت پذیرفته نیست.

**مسئله چهارم: [۵۱۴۶]** یکی از شروط شاهد این است که: شاهد خودش در مجلس شهادت نیاید، که اصطلاحاً شاهد «تبرعی» گفته می‌شود، بلکه باید به درخواست حاکم بیاید و ادای شهادت کند.

**مسئله پنجم: [۵۱۴۷]** یکی از شروط شاهد این است که: در مختصات جنس مخالف شهادت ندهد، و الا پذیرفته نیست مانند این که مرد در مختصات زن و زن در مختصات مرد شهادت بدهد.

### شاهدی شش تن

**مسئله اول: [۵۱۴۸]** شهادت «زن» علیه «شوهر» و شهادت شوهر علیه زن چه به نفع یا به ضرر باشد، پذیرفته است.

**مسئله دوم: [۵۱۴۹]** شهادت «برادر» علیه «خواهر» و شهادت خواهر علیه برادر چه به نفع یا به ضرر باشد، پذیرفته است.

**مسئله سوم: [۵۱۵۰]** شهادت «پدر» علیه «فرزند» چه به نفع یا به ضرر باشد پذیرفته است، لکن شهادت پسر به ضرر پدر پذیرفته نیست.



**مسئله چهارم [۵۱۵۱]:** شهادت زن و شوهر در جایی درست است که شهادت زن در آنجا مورد پذیرش شریعت باشد، اما آنجا که شهادت زن را شریعت نپذیرد در زن و شوهر نیر پذیرفته نیست.

**مسئله پنجم: [۵۱۵۲]** در جایی که شهادت چهارزن شرط شده، شهادت زن و شوهر به دلیل عدم نصاب چهار مورد پذیرش نیست.

### شروط شهادت

**مسئله اول: [۵۱۵۳]** یکی از شروط شهادت این است که: شهادت‌ها «اتحاد موردی» داشته باشند، و الا پذیرفته نیست، مثلاً: یکی بگوید: «فلانی لباس بدهکار است» و دیگری بگوید: «فلانی پول بدهکار است.»

**مسئله دوم: [۵۱۵۴]** یکی از شروط شهادت این است که: شهادت‌ها «اتحاد زمانی» داشته باشند، و الا پذیرفته نیست، مثلاً: یکی بگوید: «او در پنجشنبه دزدی کرد» دیگری بگوید: «او در شب یکشنبه دزدی کرد.»

**مسئله سوم: [۵۱۵۵]** یکی از شروط شهادت این است که: شهادت‌ها «اتحاد وصفی» داشته باشند، و الا پذیرفته نیست، مثلاً: یکی بگوید: «فلانی گوسفند سفید را برد» دیگری بگوید: «فلانی گوسفند سیاه را برد.»

**مسئله چهارم: [۵۱۵۶]** یکی از شروط شهادت این است که: شهادت‌ها «اتحاد مکانی» داشته باشند، و الا پذیرفته نیست، مثلاً: یکی بگوید: «او از دوکان دزدید» دیگری بگوید: «او از خانه دزدید.»

**مسئله پنجم: [۵۱۵۷]** یکی از شروط شهادت این است که: شهادت‌ها «بّتی» باشند، و الا پذیرفته نیست، مثلاً: یکی بگوید: «فکر می‌کنم که زید غاصب است» دیگری بگوید: «به گمانم که زید غاصب است» و چنانچه یکی بّتی و قطعی باشد باز هم کافی نیست.

### مسائل شهادت

**مسئله اول: [۵۱۵۸]** ادای شهادت واجب و کتمان آن حرام است، لذا در اولی ثواب و در دومی عقاب می‌باشد.



**مسئله دوّم:** [۵۱۵۹] اگر شاهد از ادای شهادت بترسد و شهادت را موجب ضرر تشخیص دهد، چنانچه ضرر برایش قابل تحمّل باشد، ضرر را تحمّل کند و الاً خیر.

**مسئله سوّم:** [۵۱۶۰] در جایی که کتمان شهادت موجب شود خونی به ناحق بریزد یا آبروی شخص محترم بریزد، حتی با قبول ضرر معتابه به ادای شهادت لازم است.

**مسئله چهارم:** [۵۱۶۱] اگر شهادت به دروغ داده شد و قاضی بر اساس آن حکم کرد، شهود ضامن مال است، چنانچه مورد مالی باشد جبران و اگر مورد حیثیتی باشد اعاده حیثیت واجب است.

**مسئله پنجم:** [۵۱۶۲] کسانی که شهادت دروغ می دهند، بر حاکم لازم است آنان را تشهیر کند تا فسق آنان آشکار شده از اعتبار ساقط شوند.

### شاهد بر شاهد

**مسئله اوّل:** [۵۱۶۳] شاهد بر شاهد یا شهادت بر شهادت در جایی مشروع است، که شاهد اصلی نتواند به ادله درست شرعی در محکمه حاضر شود، و الاً مشروع نیست.

**مسئله دوّم:** [۵۱۶۴] شاهد بر شاهد یا شهادت بر شهادت در جایی مشروع است، که برای اثبات شهادت هر یک نفر اصلی دو شاهد اقامه شود، و الاً مشروع نیست.

**مسئله سوّم:** [۵۱۶۵] شاهد بر شاهد یا شهادت بر شهادت در امور مالیه مشروع و در حقوق الله مشروع نیست؛ اما در امور مالیه اگر اموال خطیره عظیمه باشد، مثل ملیونها دلار باز هم مشکل است.

**مسئله چهارم:** [۵۱۶۶] شاهد بر شاهد یا شهادت بر شهادت در مورد سرقت مثلاً موجب اثبات مال مسروقه می شود، لکن حدّ سرقت را اثبات نمی تواند؛ اما در مورد مال مسروقه نیز انضمام یک شاهد اصلی لازم است اگر مال خطیره باشد و اگر یسیره باشد انضمام لازم نیست، مثل تخم مرغ یا خودکار.

**مسئله پنجم:** [۵۱۶۷] چنانچه علم قاضی به شهادت بر شهادت یا شاهد بر شاهد ضمیمه شود، ممکن است به استناد هر دو حکمی صادر کند، و الاً خیر.



## شاهد و قسم

**مسئله اول:** [۵۱۶۸] در دیون می‌شود با یک شاهد و قسم مدعی حکمی صادر کرد، چنانچه در حقوق الله نمی‌شود با یک شاهد و قسم مدعی حکم صادر نمود.

**مسئله دوم:** [۵۱۶۹] در اثبات هلال نمی‌شود به شهادت یک تن و قسم او اعتماد کرد، چنان که در اثبات حدود نیز با یک شاهد و یک قسم نمی‌شود حدی را اثبات کرد.

**مسئله سوم:** [۵۱۷۰] در جایی که یک شاهد و یک قسم کارگر است، بایستی اول شهادت انجام شود سپس قسم و اگر برعکس شد حکم صادر نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۱۷۱] با یک شاهد و قسم مدعی در جایی حکم صادر می‌شود که اثبات مدعابه با بیئه ممکن نباشد، و الا قسم ضمیمه نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۱۷۲] اگر بعد از شهادت یک شاهد و قسم مدعی قاضی حکم کرد، سپس شاهد از شهادتش برگشت شاهد نصف مال را ضامن است نه تمام مال را.

## سکوت مدعی علیه

**مسئله اول:** [۵۱۷۳] اگر مدعی علیه سکوت نماید و سکوتش بخاطر «عذر» باشد، مانند: کری، گنگی، اختلاف زبان، خوف از حاکم و نظایرش بر حاکم لازم است که عذرش را برطرف کند.

**مسئله دوم:** [۵۱۷۴] «برطرف» کردن عذر یا به گماشتن مترجم است، یا دستور به اشاره مفهمه، یا با رفق و مدارا و ملایمت و برخورد مهربانانه با ایشان غرض حاضر شدن به جواب.

**مسئله سوم:** [۵۱۷۵] چنانچه سکوت مدعی علیه از باب «لجاجت» و تعنت باشد، حاکم ابتداء به لطف و مهربانی از او جواب می‌خواهد و اگر باز هم سکوت کرد، حاکم حق دارد غلظت و شدت نماید و اگر باز هم نشد حق دارد او را تهدید به «نکول» کند.

**مسئله چهارم:** [۵۱۷۶] چنانچه تهدید به نکول حاکم جواب ندهد، سه بار تکرار نماید اگر نتیجه نداد، حاکم قسم را به مدعی رد می‌کند.



**مسئله پنجم:** [۵۱۷۷] اگر مدعی سوگند یاد کرد، حقیقت ثابت می‌شود و اگر سوگند یاد نکرد دعواش ساقط می‌گردد.

### جواب‌های مدعی علیه

**مسئله اول:** [۵۱۷۸] اگر مدعی علیه متوسل به جواب عذری شود و از حاکم مهلت بطلد، حاکم به او مهلت می‌دهد تا آن زمان که خودش مصلحت ببیند.

**مسئله دوم:** [۵۱۷۹] اگر مدعی علیه بگوید: «نمی‌دانم» چنانچه مدعی تصدیق نماید آیا دعوا ساقط می‌شود؟ یا این که مدعی علیه مکلف می‌شود به رد قسم بر مدعی؟ یا دعوی متوقف می‌شود بر اقامه شهود یا انکار مدعی علیه؟ اقوی وجه اخیر است.

**مسئله سوم:** [۵۱۸۰] در فرض مسئله اگر اقامه شهود صورت گرفت و نزد حاکم پذیرفته شد حق مدعی ثابت می‌شود و اگر بی‌بینه نداشت چنانچه مدعی علیه قسم یاد کند دعوی مدعی ساقط می‌شود، و الا مدعی علیه ملزم به قبول می‌گردد.

**مسئله چهارم:** [۵۱۸۱] اگر مدعی تصدیق نکرد، جواب «نمی‌دانم» مدعی علیه را و گفت او می‌داند که حق با من است، بر مدعی علیه قسم است که اگر قسم یاد کرد ادعا ساقط و دعوی ختم می‌شود و اگر سوگند یاد نکرد، حق مدعی ثابت می‌گردد.

**مسئله پنجم:** [۵۱۸۲] اگر مدعی علیه بر جواب «نمی‌دانم» خود قسم بخورد، دعوی مدعی در ظاهر ساقط می‌شود حتی بی‌بینه‌اش خواسته نمی‌شود، لکن فی الواقع و عندالله حق مدعی ساقط نمی‌شود.

### جواب‌های مدعی علیه (۲)

**مسئله اول:** [۵۱۸۳] اگر مدعی علیه جواب بدهد که: «بر من نیست لکن بر فلانی است» و آن شخص مثلاً احمد باشد، اگر احمد آنجا حاضر باشد و تصدیق کند سخن مدعی علیه را، خودش مدعی - علیه می‌شود و جریان دعوی انتقال می‌یابد به احمد.



**مسئله دوّم:** [۵۱۸۴] در فرض مسئله مدّعی علیه اوّلی مقرّر گفته می‌شود و مدّعی مقرّله، در اینجا احمد نام دعوی می‌کند با مدّعی که اگر بیّنه اقامه شد، مالش را از احمد می‌گیرد و اگر بدون بیّنه مال را بدهد دعوی تمام است.

**مسئله سوّم:** [۵۱۸۵] اگر احمد نام که مدّعی علیه دوّم است تن‌دهی نکند، اینجا مدّعی اوّل یا مقرّر که مدّعی علیه اوّل است می‌تواند دعوی نماید، زیرا؛ اقرار او سبب تاوان و خسارت شده است.

**مسئله چهارم:** [۵۱۸۶] اگر حق مدّعی ثابت شد، حقیش را از مدّعی علیه اوّل می‌گیرد، در اینجا مدّعی علیه اوّل که بر احمد نام ادعا کرده و او تصدیق نموده به حکم تصدیقش که اقرار حساب می‌شود ملزم به پرداخت حق است.

**مسئله پنجم:** [۵۱۸۷] در مسئله اگر احمد نام حق را پرداخت، فهو و اگر اقرار کرد به شخص دیگر غایب آنگاه دعوی احمد نام با شخص غایب انتقال یافته جریان می‌یابد، که حق را از غایب گرفته به مدّعی علیه اوّل بدهد و او در هر صورت ضامن است چون: اقرار کرده است.

### جواب‌های مدّعی علیه (۳)

**مسئله اوّل:** [۵۱۸۸] اگر مدّعی علیه جواب بدهد که: «مدعابه مجهول المالک است» فلذا نه از مدّعی است و نه از مدّعی علیه بلکه امرش به حاکم شرع موکول است، در اینجا مدّعی علیه مدّعی می‌شود که باید اقامه بیّنه نماید و یا قسم بخورد، که در هر دو صورت مدعابه مال حاکم می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۱۸۹] اگر مدّعی علیه جواب بدهد که: «مدعابه وقف است» فلذا نه از مدّعی است و نه از مدّعی علیه، در اینجا اگر مدّعی شد که خودش متولّی است دعوی به خودش منتقل می‌شود که همان بیّنه و قسم باشد، که قسم متولّی جایز است و اگر مدّعی توکّلت نشد، امرش به حاکم موکول است.

**مسئله سوّم:** [۵۱۹۰] اگر مدّعی علیه جواب بدهد که: «مدعابه مال طفل یا مجنون است» در اینجا عین مسئله دوّم جریان می‌یابد که یا ولایت را برای خودش ادعا می‌کند یا نمی‌کند، در هر دو صورت حکم روشن شد.

**مسئله چهارم:** [۵۱۹۱] اگر مدعی علیه جواب بدهد که: «مدعابه به من هبه شده یا از من گرفته یا ذمه‌ام را بری ساخته و یا با من مصالحه نموده» در چنین جاهایی «انقلاب دعوی» صورت می‌گیرد یعنی مدعی علیه، مدعی می‌شود و مدعی منکر.

**مسئله پنجم:** [۵۱۹۲] در انقلاب دعوی اقامه شهود بر مدعی علیه و سوگند بر مدعی است، چون مدعی علیه مدعی شده و مدعی منکر، جریان دعوی مطابق اصل جاری در دعوی‌ها صورت می‌گیرد.

### حقوق و شهادت

**مسئله اول:** [۵۱۹۳] حقوق بر دو قسم است: «حق الله» و «حق الناس»، در حقوق الله نوع شهادت، چهار قسم است که در بحث حدود مفصل توضیح داده می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۱۹۴] در حقوق الناس شهادت دادن اقسامی دارد که در یک قسم آنها «ذکورت» شرط است، بناءً شهادت زن قبول نمی‌شود مانند: «طلاق» که شهادت زن‌ها نه منضمات پذیرفته می‌شود و نه منفردات، چنانچه اختلاف در مقدار بذل باشد شهادت اناث نیز قبول است.

**مسئله سوم:** [۵۱۹۵] گفته شده که در مثل: اسلام، بلوغ، ولاء، جرح و تعدیل، عفو از قصاص، وکالت، وصایت، نسب، اثبات هلال، عیوب زن‌ها، خمس، زکات، نذر و کفاره ذکورت شرط است، لکن چنین چیزی دلیل ندارد مخصوصاً در عیوب زن‌ها و رضاع که ذکورت یقیناً شرط نیست.

**مسئله چهارم:** [۵۱۹۶] در قسم دیگر از حقوق الناس «ذکورت» شرط نبود، بلکه با شهادت یک مرد و دوزن، یک مرد و یک قسم و دوزن و یک قسم پذیرفته است.

**مسئله پنجم:** [۵۱۹۷] این قسم جایی است که: مدعابه یا خود مال باشد و یا مقصود از آن مال باشد، مانند: دیون به طور عام، جنایت، وصایت، قتل خطاء یا شبه عمد، شکستن استخوان، زخم‌ها و چیزهایی که موجب دینه می‌شود.

### حقوق و شهادت (۲)

**مسئله اول:** [۵۱۹۸] در قسم سوم حقوق الناس نیز: «ذکورت» شرط نیست، بلکه شهادت اناث هم منضمات پذیرفته است و هم منفردات یعنی: تنها زن باشند یا تنها مرد و یا هر دو فرقی ندارد.



**مسئله دوم:** [۵۱۹۹] مصادیق قسم سوّم، جاهایی است که مردها غالباً از آنجاها اطلاعی ندارند، مانند: کیفیت ولادت، بکارت، عادت ماهانه، عیوب باطنی فرج نظیر: شاخ، دانه یا امثالش که در چنین جاهایی شهادت زن‌ها بالاستقلال هم پذیرفته است.

**مسئله سوّم:** [۵۲۰۰] در جایی که شهادت زن‌ها بالاستقلال یعنی: منفردات پذیرفته است، مانند مصادیق مسئله دوّم، شرط است که از چهار زن کمتر نباشند.

**مسئله چهارم:** [۵۲۰۱] شهادت یک زن در یک ربع میراث طفل و ربع وصیت بدون سوگند، پذیرفته است.

**مسئله پنجم:** [۵۲۰۲] هرگاه تعداد شاهد زن در باب وصیت و میراث اطفال بیشتر شود، بر تناسب اعداد حق ثابت می‌شود مثلاً: با یک زن ربع حق، با دو زن نصف آن، با سه زن ثلث آن و با چهار زن تمام حق مالی ثابت می‌شود.

### حکم و شهادت

**مسئله اوّل:** [۵۲۰۳] حکم حاکم تابع شهادت شهود است، چنانچه شهادت شرعیّه کامله باشد، حکم نافذ است هم ظاهراً و هم واقعاً.

**مسئله دوّم:** [۵۲۰۴] اگر شهادت «شرعیّه کامله» نباشد بلکه با قرعه یا قرائن موجوده ظنیّه حکم شده باشد، نفوذ حکم ظاهری بوده، فی الواقع نافذ نیست، لکن برای مشهودله، یعنی کسی که شهادت به نفع اوست نیز مباح نمی‌باشد.

**مسئله سوّم:** [۵۲۰۵] اگر حاکم علم پیدا کند به بطلان شهادت، معهذا حکمش را صادر نماید با هر مستندی که نزدش موجود است، همچنین حکم نفوذ ظاهری داشته فی الواقع نافذ نیست چه خود شهود بدانند بطلان شهادت را یا ندانند فرقی نمی‌کند.

**مسئله چهارم:** [۵۲۰۶] حاکم را به اعتبار «حکمت» گفتنش «حاکم» و به اعتبار «قضیت» گفتنش «قاضی» می‌گویند، پس قاضی یعنی: حاکم و حاکم یعنی: قاضی.





**مسئله پنجم:** [۵۲۰۷] در عقود و ایقاعات شهادت شرط نیست، الا در طلاق وظهار، عقود یعنی: جایی که ایجاب و قبول شرط است نظیر: نکاح و امثالش و ایقاع یعنی: جایی که ایجاب تنها شرط است بدون قبول نظیر: طلاق و امثالش.

### توارد و تکاذب

**مسئله اول:** [۵۲۰۸] هرگاه دو نفر شاهد شهادت بدهند طوری که الفاظ به هم نخورد، لکن معنی یکی باشد اصطلاحاً «توارد شهود» گفته شده و صحیح است.

**مسئله دوم:** [۵۲۰۹] مثال توارد شهود این است که: یکی بگوید: «زید غاصب است» و دیگری بگوید: «زید زورگیری نموده» یا یکی بگوید: «جنس فروخته شده» و دیگری بگوید: «جنس معاوضه گردیده» شهادت هر دو مسموع است.

**مسئله سوم:** [۵۲۱۰] هرگاه شهادت دونفر در لفظ و معنا اختلاف داشته باشد، لکن نفی یکدیگر نکند، توارد به حساب نمی آید، مثل این که یکی بگوید: «فلان شیء را خریده» دیگری بگوید: «فلان شیء مورد اقرار است» چنین شهادتی مسموع نیست.

**مسئله چهارم:** [۵۲۱۱] هرگاه دونفر طوری شهادت بدهند که نه تنها اختلاف، بلکه یکدیگر را نفی کند، چنین شهادتی «تکاذب شهود» گفته می شود و باطل است.

**مسئله پنجم:** [۵۲۱۲] مثال تکاذب شهود این است که: یکی بگوید: «فلان شیء را خریده» و دیگری بگوید: «فلان شیء را غصب کرده» تکاذب شهود موجب سقوط شهادت شده قسم به آن ضمیمه نمی شود.

### تعارض و تساقط

**مسئله اول:** [۵۲۱۳] هرگاه یک شاهد بگوید: «زید از عمرو یک درهم طلبکار است» و دیگری بگوید: «زید از عمرو دو درهم طلبکار است» در چنین جایی «تعارض» شهادتین پیش آمده در نتیجه «تساقط» می کنند.



**مسئله دوّم:** [۵۲۱۴] در مسئله اوّل نظر بعضی فقهاء این است که: یک درهم ثابت می‌شود که حد جامع و نقطه توافق شهود است و دو درهم با ضمیمه قسم مدّعی ثابت می‌شود نه بدون آن؛ اما به نظر این جانب تعارض و تساقط است چنان که گفته شد.

**مسئله سوّم:** [۵۲۱۵] هرگاه شهادت یک شاهد با شاهد دیگر تعارض کنند «تعارض شاهدین» گفته می‌شود، هرگاه شهادت دو شاهد که «بینّه» گفته می‌شود با شهادت دو شاهد دیگر تعارض کنند «تعارض بینّین» گفته می‌شود و حکم هر دو تساقط است.

**مسئله چهارم:** [۵۲۱۶] آیا بعد از تعارض شاهدین یا تعارض بینّین و تساقط آنها می‌شود یکی از اعتبار بیفتد، لکن دیگری به ضمیمه قسم کارساز باشد؟ اقوی سقوط هر دو از اعتبار است.

**مسئله پنجم:** [۵۲۱۷] جایی که «توارد» شهود است شهادت صحیحه است، جایی که «تکاذب» شهود است یا تعارض شهود در حکم فرق نداشته شهادت باطل است، همچنین «تخالف شهود» نیز محکوم به حکم تعارض و تکاذب است هر چند هر دویش تعارض و تکاذب گفته نمی‌شود.

### عوارض شهود

**مسئله اوّل:** [۵۲۱۸] هرگاه دو شاهد شهادت بدهند و حاکم بر اساس آن حکم صادر نماید، سپس عارضه‌ای نظیر: «بی‌هوشی» یا «خواب» برای شهود پیش آید، حکم حاکم فسخ نمی‌شود و صحیح است.

**مسئله دوّم:** [۵۲۱۹] هرگاه دو شاهد شهادت بدهند و قاضی قضاوت نموده حکم صادر کند، سپس عارضه‌ای نظیر: «جنون» یا دیوانگی برای شهود پیش آید، همچنان تأثیری در حکم نداشته موجب بطلان نمی‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۲۲۰] هرگاه دو شاهد شهادت دهند و قاضی بر اساس آن حکم صادر نماید، سپس عارضه‌ای نظیر: «مرگ» برای شهود پیش آید، همچنان تأثیری در حکم نکرده باطل نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۲۲۱] هرگاه دو شاهد شهادت بدهند و قاضی بر اساس آن حکم صادر نماید، سپس عارضه‌ای نظیر: «فسق» برای شهود پیش آید، همچنان حکم سرجایش بوده فسخ و باطل نمی‌شود.



**مسئله پنجم: [۵۲۲۲]** هرگاه دو شاهد شهادت دهند و قاضی مطابق آن قضاوت نموده حکم دهد، سپس عارضه‌ای نظیر: «کفر» برای شهود پیش آید، همچنان تأثیری در حکم نداشته نافذ است.

### رجعت شهود

**مسئله اول: [۵۲۲۳]** هرگاه هر دو شاهد یا یکی از آن دو از شهادت‌شان «رجعت» کنند و این برگشت «قبل» از صدور حکم باشد، حکم تعطیل می‌شود و تاوانی هم برای شهود نیست.

**مسئله دوم: [۵۲۲۴]** هرگاه بعد از رجعت از شهادت «اعتراف» کنند که تعمداً شهادت دروغ داده «فاسق» می‌شود، هرگاه به تعمد کذب اعتراف نکند فاسق نمی‌شود.

**مسئله سوم: [۵۲۲۵]** هرگاه چیزی که به آن شهادت داده‌اند که اصطلاحاً «مشهودبه» گفته می‌شود، عمل نامشروع زنا باشد، به دلیل رجعت شهود و تعمد بر کذب حدّ قذف می‌خواهد.

**مسئله چهارم: [۵۲۲۶]** هرگاه رجعت بعد از حکم و اجرای آن باشد و مشهودبه تلف شده باشد حکم نقض نشده تاوان بر شهود است.

**مسئله پنجم: [۵۲۲۷]** هرگاه رجعت بعد از اصدار حکم و قبل از اجرا و مشهودبه حقوق الناس باشد، حکم نقض نمی‌شود هر چند که عین تلف نشده باشد.

### رجعت شهود (۲)

**مسئله اول: [۵۲۲۸]** هرگاه مشهودبه «قتل» باشد، مشهود بعد از رجعت اعتراف کنند که عمداً شهادت دروغ داده‌اند شهود قصاص می‌شوند.

**مسئله دوم: [۵۲۲۹]** هرگاه مشهودبه «جرح» موجب قصاص باشد و رجعت شهود با اعتراف آنان به تعمد کذب اتفاق بیفتد، شهود همچنان قصاص می‌شوند.

**مسئله سوم: [۵۲۳۰]** در هر دو مسئله هرگاه شهود بگویند که: «در شهادت خطاء کرده‌ایم، اما تعمد به کذب نداشته‌ایم» قصاص نمی‌شوند، لکن دیه از آنها اخذ می‌شود.



**مسئله چهارم:** [۵۲۳۱] هرگاه برخی شهود بگویند: «تعمد به کذب داشتیم» و برخی دیگر بگویند: «خطا کرده ایم، اما تعمد به کذب نداشته ایم»، حکم اولی‌ها قصاص و حکم دومی‌ها دیه است.

**مسئله پنجم:** [۵۲۳۲] هرگاه ولی دم بخواهد شاهد آنچنانی را قصاص نماید، بایستی فاضل دیه را به آنها برگرداند، مثلاً اگر یک شاهد از چهار شاهد را بخواهد قصاص کند، هفتاد و پنج شتر به او بدهد، هکذا اگر بیشتر را قصاص کند به نسبت تعداد دیه، ردّ دیه نماید.

### رجعت شهود (۳)

**مسئله اول:** [۵۲۳۳] هرگاه مشهود به «طلاق» زن و شوهر باشد، شهود بعد از دخول زوج رجعت کنند، شهود چیزی را ضامن نیستند و اگر رجعت قبل از دخول زوج بوده شهود نصف مهر را ضامن می‌باشند، لکن حکم نقض نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۲۳۴] هرگاه مشهود به «لواط» باشد، شهود بعد از صدور و استیفای حکم رجعت نمایند، حکم نقض نشده سایر آثار آن نیز مترتب می‌شود و آثار حکم لواط حرمت مادر ملوط، دختر و خواهر اوست.

**مسئله سوم:** [۵۲۳۵] هرگاه مشهود به «حیوان موطوئه» باشد و شهود بعد از اجرای حکم و استیفای آن رجعت کنند، همچنان حکم نقض نشده آثار آن که حرمت اکل گوشت و نیز تاوان حیوان باشد مترتب است.

**مسئله چهارم:** [۵۲۳۶] هرگاه مشهود به «ارتداد» باشد و شهود بعد از اجرای حکم و استیفای آن رجعت کنند، حکم نقض نشده آثار آن نظیر: تقسیم اموال و عده زوجه نیز مترتب می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۲۳۷] هرگاه مشهود به «سرقه» باشد و شهود بعد از اجرای حکم و قبل از استیفای حکم رجعت کنند، حکم نسبت به قطع نقض می‌شود، لکن نسبت به اخذ مال نقض نمی‌شود.



### شغل شهود

**مسئله اول:** [۵۲۳۸] هرگاه شاهد «سائل بکف» باشد، طوری که شغل یا عادتش شده باشد شهادتش، قبول نمی‌شود چه بر در خانه‌ها بگردد و چه بر سرک‌ها بنشیند، اما سوال گاهوار آن هم در شدت نیاز و حاجت اشکالی ندارد.

**مسئله دوم:** [۵۲۳۹] کسی که شغل مکروه دارد نظیر: کفن فروشی، قصابی، حجامت و بافندگی شهادتش پذیرفته شده رد نمی‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۲۴۰] کسی که امراض خبیثه دارد مانند: جزام، برص و پیسی همچنان شهادتش پذیرفته شده رد نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۲۴۱] کسی که کارش قذف بوده، به ناموس مردم تهمت می‌زند، شهادت ایشان پذیرفته نمی‌شود، الا جایی که اُعان صورت بگیرد و یا مقذوف اقرار نماید.

**مسئله پنجم:** [۵۲۴۲] کسی که کبوترباز، بودنه‌باز، کبک‌باز و شادی‌باز است یا حیوانات را جنگ می‌دهند، شهادتشان پذیرفته می‌شود، لکن اگر برد و باخت در بین باشد شهادتشان رد می‌شود، چون حکم قمار را پیدا می‌کند.

### قرابت شهود

**مسئله اول:** [۵۲۴۳] قرابت و نسب مانع شهادت نمی‌شود، پس شهادت پدر به نفع یا به ضرر پسر و همچنان بالعکس پذیرفته می‌شود، هر چند در شهادت پسر به ضرر پدر احتیاط شود.

**مسئله دوم:** [۵۲۴۴] شهادت برادر به نفع خواهرش و بالعکس پذیرفته می‌شود، چون نسب و قرابت مانع نیست.

**مسئله سوم:** [۵۲۴۵] شهادت شوهر به نفع همسرش و همچنان بالعکس پذیرفته می‌شود، چون قرابت و سبب نیز مانع نیست مانند: قرابت و نسب.



**مسئله چهارم:** [۵۲۴۶] شهادت دوست به نفع دوستش و همچنان به ضرر او پذیرفته است، هر چند بین شان محبت شدید و صمیمیت باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۲۴۷] شهادت عمو، عمه، خال و خاله به نفع همدیگر یا به ضرر همدیگر پذیرفته است، چون نسب و قرابت مانع نیست.

### تعدیل شهود

**مسئله اول:** [۵۲۴۸] هرگاه عدالت شهود مدعی نزد حاکم محرز نشود، حاکم برای رفع شک و احراز عدالت شهود از مدعی خواهان «تعدیل» می شود و مدعی برای تثبیت عدالت هر یک، یک جفت شاهد می آورد.

**مسئله دوم:** [۵۲۴۹] «شهود تعدیل» می توانند بگویند: «فلانی عادل است» و نیاز نیست که «سبب» عدالت آنها را ذکر نماید، الا جایی که حاکم از آنها سبب را بخواهد.

**مسئله سوم:** [۵۲۵۰] چنانچه شهود تعدیل ذکر سبب نمایند و سبب نزد آنها چیزی باشد که نزد حاکم بدلیل اختلاف در مذهب فسق حساب شود نه عدالت، تعدیلش قبول نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۵۲۵۱] هرگاه عدالت شهود مدعی نزد حاکم محرز باشد، نیاز به تعدیل آنها نبوده حکم را صادر می نماید، الا جایی که مدعی علیه جرح را خواهان گردد.

**مسئله پنجم:** [۵۲۵۲] هرگاه فسق شهود نزد حاکم محرز باشد، حکم صادر نشده شهود رد می شود، بلکه اگر فسق آنها بعد از اقامه شهادت هم آشکار شود حکم نقض می شود.

### جرح شهود

**مسئله اول:** [۵۲۵۳] هرگاه عدالت شهود مدعی نزد حاکم محرز نباشد حاکم دستور می دهد که مدعی شهودش را تعدیل نماید و چنانچه تعدیل گردید حاکم از مدعی علیه می خواهد که شهود را «جرح» نماید.

**مسئله دوم:** [۵۲۵۴] مدعی علیه هرگاه اظهار نماید که جرح ندارد یا جرح نمی کند شهود مدعی را حاکم حکمش را صادر می کند و اگر جرح نمود بیینه مدعی از اعتبار می افتد.



**مسئله سوّم:** [۵۲۵۵] در صورتی که حاکم از مدّعی علیه جرح شهود را بخواهد و او خواهان «مهلت» شود، حاکم وی را مهلت متعارف می دهد و بهتر است از سه روز بیشتر نباشد.

**مسئله چهارم:** [۵۲۵۶] چنانچه مدّعی علیه جرح نداشته باشد و یا جرح نکند به شخص حاکم واجب نیست که از عدالت شهود مدّعی «فحص» و جستجو نماید.

**مسئله پنجم:** [۵۲۵۷] هرگاه مدّعی علیه اظهار نماید که شهود مدّعی یا یکی از آنها را جرح می کند حاکم درخواست او را می پذیرد، هرگاه جرح شهود پذیرفته شد یا ردّ گردید مطابق آن عمل می کند.

### مسائل جرح و تعدیل

**مسئله اوّل:** [۵۲۵۸] هرگاه بینه جرح یا بینه تعدیل «تعارض» نماید، هر دو بینه از اعتبار ساقط شده نوبت به قسم مدّعی علیه می رسد.

**مسئله دوّم:** [۵۲۵۹] قاضی یا حاکم می تواند مطابق «حالت سابقه» شهود که «استصحاب» گفته می شود حکم نماید، که اگر عدالت است شهادت آنها پذیرفته می شود و اگر فسق است ردّ می گردد.

**مسئله سوّم:** [۵۲۶۰] بینه جرح یا بینه تعدیل نمی توانند به «حالت سابقه» شهود مدّعی علیه که استصحاب گفته می شود، تکیه نمایند و یا به ظنّ و گمان اعتماد کنند، بلکه بایستی با علم یا شیاع مفید علم به عدالت یا فسق شهادت بدهند.

**مسئله چهارم:** [۵۲۶۱] بینه جرح و بینه تعدیل نمی توانند به «حسن ظاهر» افراد یا شهادت دو نفر مبنی بر عدالت یا فسق شهود مدّعی تکیه نمایند، لکن حاکم می تواند به این دو تکیه کند.

**مسئله پنجم:** [۵۲۶۲] بینه جرح نمی تواند به مجرد دیدن گناه کبیره شهادت به فسق او بدهد، بلکه باید یقین کند که ارتکاب از باب عمد و علم بوده تا معصیت حساب شود نه از باب عذر تا معصیت نشود، چون جهل یا معاذیر دیگر.



## مسائل ذوالید

**مسئله اول:** [۵۲۶۳] کسی که بر چیزی «ید» دارد که عبارت از «سلطه» باشد، مالک همان چیز گفته می‌شود مادامی که غصبت آن ثابت نشود.

**مسئله دوم:** [۵۲۶۴] ید داشتن یا تسلط بر چیزی حسب «قاعده ید» اماره ملکیت است و در دعوی قول او مسموع است، لکن با ضمیمه قسم.

**مسئله سوم:** [۵۲۶۵] هر گاه «وکیل»، «مستأجر» یا «امین» کسی بر چیزی ید داشته باشد، ید آنها ید مالک محسوب است، لکن در دعوی قسم متوجه آنها نشده متوجه خود مالک است.

**مسئله چهارم:** [۵۲۶۶] اگر دو نفر بر چیزی بطور مشترک ید داشته باشند، ید هر کدام ملکیت نصف آن چیز را اماره می‌شود نه تمام آن را و در مقام دعوی هر کدام مدعی و منکر گفته می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۲۶۷] هر گاه ذوالید با غیرش دعوی نمایند حاکم از غیر ذوالید شاهد می‌خواهد نه از ذوالید، که اگر شاهد داشت مدعی به از او ستانده می‌شود، و الا قسم متوجه ذوالید می‌شود که اگر قسم خورد ملکیت وی تثبیت می‌شود، و الا دعوی به نفع غیر ذوالید خاتمه می‌یابد.

## مسائل ید سوم

**مسئله اول:** [۵۲۶۸] اگر عین به دست نفر سوم باشد و دو نفر ادعا داشته باشند که مال آنهاست، چنانچه نفر سوم یکی از مدعیین را تصدیق نماید همان شخص ذوالید گفته شده یکی مدعی به حساب می‌آید و دیگری منکر.

**مسئله دوم:** [۵۲۶۹] اگر نفر سوم هر دو را تصدیق نماید لکن تصدیق طوری باشند که برساند که تمام عین مال یکی است، در این صورت تصدیق او لغو شده هر دو مدعی بدون ید گفته می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۲۷۰] اگر تصدیق نفر سوم طوری باشد که اشتراک هر دو را برساند، در این صورت هر دو صاحب ید گفته می‌شود که نسبت به نصف مالک گفته شده مدعی و منکر به حساب می‌آیند.

**مسئله چهارم:** [۵۲۷۱] اگر تصدیق نفر سوم طوری باشد که یکی را بطور نامشخص برساند، در این صورت حاکم قرعه نموده بنام هر کس برآمد همان کس ذوالید بوده قسم می‌خورد.





**مسئله پنجم:** [۵۲۷۲] اگر نفر سوّم هر دو را تکذیب نماید و بگوید: «مال خودم می باشد» هیچ کدام ذوالید نبوده هر کدام بر او حق قسم دارد و اگر برای هر دو قسم بخورد، قسم ها تعارض کرده تساقط می کنند و راه حل تنصیف است نه قرعه که بعضی گفته اند.

### ید زن و شوهر

**مسئله اوّل:** [۵۲۷۳] هرگاه زن و شوهر در لوازم منزل باهم نزاع نمایند و هر دو عاری از بیّنه و ید باشند آنچه مخصوص زن است، مانند: لباس زنانه، زیورآلات و غیره مال زن می شود و آنچه مخصوص مرد است، مانند: کمر بند، شمشیر، لباس مردانه و غیره مال مرد می شود و آنچه مشترک است مشترک می شود.

**مسئله دوّم:** [۵۲۷۴] چنانچه یکی ید داشته باشد بر اموال نه دیگری قول، قول ذوالید است با قسم و اگر هر دو ید داشته باشند، حکم تحالف است و هرگاه هر دو قسم بخورند، مال تنصیف می شود.

**مسئله سوّم:** [۵۲۷۵] چنانچه اموال مخصوص زن است، لکن در صندوق مرد بوده کلیدش دست او باشد و یا بر عکس به قاعده ذوالید و مدّعی و منکر عمل می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۲۷۶] هرگاه طلبه و تاجر باهم نزاع کنند و هیچ کدام بیّنه و ید نداشته باشند، حکم مسئله اوّل جاری می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۲۷۷] هرگاه دانشجو و طلبه باهم نزاع کنند و هیچ کدام بیّنه و ید نداشته باشند، همچنان حکم مسئله اوّل جاری می شود.

### ید حالیه و سابقه

**مسئله اوّل:** [۵۲۷۸] اگر ید حالیه با ید سابقه تعارض کند، ملاک حکم ید حالیه فعلیه است و همین حکم است در ملکیت حالیه و ملکیت سابقه که ملاک ملکیت حالیه است.



**مسئله دوّم:** [۵۲۷۹] اگر زید ید حالیه دارد و عمرو ید سابقه، چون حکم به نفع زید می‌شود، لذا بر عمرو است اقامه بیّنه که اگر بیّنه داشت حکم به نفع ذوالبیّنه است، و الاّ زید چون منکر است قسم می‌خورد.

**مسئله سوّم:** [۵۲۸۰] اگر زید که ید حالیه دارد اقرار نماید که سابقاً مال عمرو بوده، لکن به اسباب شرعیّه به او انتقال یافته «انقلاب دعوی» پیش آمده زید مدّعی می‌شود و عمرو منکر.

**مسئله چهارم:** [۵۲۸۱] در مسئله اگر زید اقرار نماید که عمرو سابقاً ید داشته، لکن از انتقالش سکوت نماید در این صورت انقلاب دعوی و حکم به انکار زید کار مشکل است چون فعلاً ید دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۲۸۲] در مسئله اگر بیّنه قائم شود، که عمرو سابقاً ید داشته یا حاکم علم داشته باشد به ید سابقه او، در اینجا ذوالید که زید است منکر حساب می‌شود و سخن اوست با قسمش.

## بیّنه داخل و خارج

**مسئله اوّل:** [۵۲۸۳] هر گاه شخص بر مالی ید داشته و دیگری ید نداشته باشد و هر دو صاحب بیّنه باشند بیّنه صاحب ید «بیّنه داخل» و بیّنه غیر صاحب ید «بیّنه خارج» گفته می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۲۸۴] بیّنه خارج به حکم قاعده بر بیّنه داخل تقدّم دارد، هر چند که بیّنه داخل اکثر، ارجح و اعدل باشد هر چند که قول به تقدّم بیّنه داخل نیز وجود دارد.

**مسئله سوّم:** [۵۲۸۵] هر گاه متنازعین بر شیئی مورد نزاع ید داشته هر دو صاحب بیّنه باشند، در اینجا حکم به تنصیف می‌شود به حکم تقدّم بیّنه خارج و ترک بیّنه داخل.

**مسئله چهارم:** [۵۲۸۶] هر گاه در شیئی مورد نزاع نفر سوّم ید داشته باشد، لکن بیّنه‌ها مال هر دو نفر متنازعین باشد، بیّنه‌ها تعارض نموده تساقط می‌نمایند.



**مسئله پنجم:** [۵۲۸۷] در مسئله سه قول است: قولی به حلف، قولی به قرعه و قولی به تنصیف، لکن به نظر این جانب قول به تنصیف ارجح است، چون با مصالحه همخوانی داشته ریشه نزاع می خشکد، اما با قرعه یک طرف متضرر می شود در حالی که بیته هم داشته و حلف بخاطر نبود ید نیز جا ندارد.

## تقاصّ دین

**مسئله اول:** [۵۲۸۸] اگر مدیون امروز و فردا (مماطله) نماید و یا دست به انکار بزند، دائن می تواند به مقدار طلب خود از مال مدیون اخذ کند و این عمل در شریعت «تقاصّ» گفته می شود.

**مسئله دوم:** [۵۲۸۹] تقاصّ در اصل شریعت تجویز شده، نیاز به اذن حاکم ندارد، لکن در غیر «مماطله» و «انکار» حق تقاصّ ندارد.

**مسئله سوم:** [۵۲۹۰] مستحب است موقع تقاصّ این جمله یا ترجمه آن را بخواند: «اللّهُمَّ اِنِّیْ اَخَذَ هَذَا الْمَالَ مَكَانَ مَالِی الْاَذَى اَخَذَهُ مِنِّیْ وَ اِنِّیْ لَمْ اَخَذِ الْاَذَى اَخَذْتَهُ خِيَانَتًا وَ ظُلْمًا»، اما واجب نیست.

**مسئله چهارم:** [۵۲۹۱] تقاصّ در سه محور: «عین»، «منفعت» و «حق» جواز دارد، طوری که هر کدام در مقابل دیگری تقاصّ می شود و چنانچه عین از عین، منفعت از منفعت و حق از حق باشد، اولویت دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۲۹۲] تقاصّ زمانی جایز است که نزد حاکم مراجعه نکرده باشد و مدیون منکر قسم نخورده باشد و چنانچه قسم خورده باشد بعد از قسم حق تقاصّ سلب می شود.

## تقاصّ دین (۲)

**مسئله اول:** [۵۲۹۳] هرگاه تقاصّ کردن متوقّف باشد بر اخذ «زیاده»، تقاصّ جایز است، لکن واجب است زیاده را به مدیون برگرداند.



**مسئله دوّم:** [۵۲۹۴] هرگاه تقّاص کردن متوقّف باشد به «شکستن قفل»، ورود به منزل بدون اذن و اِعمال فشار، در جواز تقّاص اشکال است.

**مسئله سوّم:** [۵۲۹۵] هرگاه تقّاص کردن متوقّف باشد بر «فروش» مال مدیون، فروش جایز است، که در صورت زیاده ردّ آن به مدیون واجب است.

**مسئله چهارم:** [۵۲۹۶] مال مشترک تقّاص نمی‌شود، الاّ به اذن شریک و چنانچه بدون اذن شریک تقّاص نماید هر چند کار ناجایز انجام داده، لکن تقّاص صحیح شده با شریک مدیون شریک می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۲۹۷] از مالی که حق غیر به او تعلق گرفته مانند: رهن و اموال محجور یا اموال میت مدیون قبل از ترکه تقّاص نمی‌شود.

### تقّاص دین (۳)

**مسئله اوّل:** [۵۲۹۸] دین که در ذمه دارد می‌شود تقّاص کرد، لکن تقّاص به مجرد نیت صحیح نیست و در تقّاص سلطه بر مال شرط است.

**مسئله دوّم:** [۵۲۹۹] فقراء و سادات نمی‌توانند از مال کسانی که زکات یا خمس بدهکارند تقّاص نمایند، الاّ زمانی که حاکم شرع اجازه بدهد و همچنین است تقّاص وقف که منوط است به اذن حاکم.

**مسئله سوّم:** [۵۳۰۰] هرگاه بعد از تقّاص معلوم شود که دائن در طلبش خطاء کرده، واجب است مال را برگرداند و اگر تلف شده قیمت آن را بپردازد.

**مسئله چهارم:** [۵۳۰۱] از غاصب به هر طریق می‌تواند تقّاص نماید، حتی اگر غاصب شریک نیز داشته باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۳۰۲] جایی که احتمال می‌دهد مدیون ممانعه یا انکار می‌نماید، تقّاص جایز نیست.



## انفاذ حکم قاضی

**مسئله اول:** [۵۳۰۳] حکم قاضی به انشاء «لفظی» نافذ می‌شود نه به انشاء «کتبی»؛ اما در جایی که کتابت حکایت کند از انشاء لفظی، انشاء کتبی نیز معتبر می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۳۰۴] قاضی اول مسئول «اصدار» حکم خود می‌باشد و چنانچه موکول شود به قاضی دوم، ایشان نمی‌تواند حکم قاضی اول را اصدار نماید؛ اما «انفاذ» حکم قاضی اول بر دوم جایز بلکه واجب است.

**مسئله سوم:** [۵۳۰۵] انشاء حکم قاضی اول نزد قاضی دوم با شهادت دو شاهد عادل ثابت می‌شود یا بتواتر و شیاع مفید علم و یا کتابت که حکایت داشته باشد از انشاء لفظی قاضی اول.

**مسئله چهارم:** [۵۳۰۶] هرگاه قاضی بعد از اتمام بررسی‌ها و صدور حکم، دیوانه شود یا بمیرد حتی اگر فاسق شود حکمش نافذ است.

**مسئله پنجم:** [۵۳۰۷] حکم قاضی در حقوق الناس مطلقاً نافذ است؛ اما در حقوق الله در صورتی نافذ است که به بیّنه ثابت شده باشد نه به اقرار یا علم قاضی.

## امضاء حکم قاضی

**مسئله اول:** [۵۳۰۸] اگر قاضی که حکم داده اهلیت قضاء را داشته بر قاضی دوم جایز چه بسا واجب است که حکم او را امضاء نماید، بدون این که از مستند حکم او بپرسد، لکن حق اصدار حکم جدید را ندارد.

**مسئله دوم:** [۵۳۰۹] اگر قاضی که حکم داده اهلیت قضاء را نداشته، مثل این که مجتهد نبوده یا عادل نبوده، بر قاضی دوم جایز نیست که حکم او را امضاء نماید، ولو این که حکمش مطابق قواعد بوده و خطا هم نکرده باشد.



**مسئله سوم:** [۵۳۱۰] هرگاه به قاضی دوّم که اهلیت قضاء را دارد مرافعه نمایند، در حالی که نزد قاضی قبلی که اهلیت قضاء را نداشته مرافعه داشته و حکم گرفته و حکم او نیز موافق قاعده و بی‌خطا بوده، بر قاضی دوّم واجب است که حکم او را نقض نماید و چه بسا که مطلقاً هم واجب است.

**مسئله چهارم:** [۵۳۱۱] قاضی دوّم زمانی می‌تواند حکم قاضی اوّل را مضاء نماید که علم پیدا کند به حکم او چه از راه استماع از خود او یا تواتر و شیاع مفید علم و یا مشاهده خط او که حکایت داشته باشد از انشاء لفظی او.

**مسئله پنجم:** [۵۳۱۲] هرگاه طرفین دعوی، مخصوصاً کسی که محکوم شده نزد قاضی دوّم اقرار نمایند که قاضی اوّل چنین حکم داده قاضی دوّم نمی‌تواند امضاء نماید.

### خطا حکم قاضی

**مسئله اوّل:** [۵۳۱۳] اگر قاضی در حکمش خطا کند و خطای او ناشی باشد از کذب عمدی شهود چنانچه مورد قضاوت «مال» باشد، شهود ضامن مالند، چنانچه «قصاص» باشد شهود از سوی اولیاء مقتول با پرداخت فاضل دیّه قصاص می‌شوند.

**مسئله دوّم:** [۵۳۱۴] اگر قاضی در حکمش خطا نماید و خطای او ناشی باشد از خطای در اجتهادش، قاضی محکوم نیست چون شیعه مخطئه بوده ممکن است گاهی حکم مانند فتوا خلاف واقع اتفاق بیفتد، لکن نزد خداوند دو اجر نداشته یک اجر دارد به خاطر رحمتش.

**مسئله سوم:** [۵۳۱۵] در خطای حکم، که ناشی از اجتهاد قاضی بوده تاوان مالی در مورد مال و تاوان دیّه در مورد قصاص از بیت‌المال پرداخت می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۳۱۶] اگر خطای حکم از عدم توجه و سرسری گرفتن مسئله باشد، خود قاضی محکوم تاوان مالی بوده دیّه جنایت نیز به دوش اوست.



**مسئله پنجم:** [۵۳۱۷] اگر خطای حکم، ناشی از تبدل رأی اجتهادی او بوده که در زمان اصدار حکم به یک نظر بوده و در زمان انفاذ حکم به نظر دیگر، ملاک نظر لاحق است.

### احکام متفرقه

**مسئله اول:** [۵۳۱۸] قضاوت «واجب کفایی» است، چنانچه من به الکفایه موجود باشد قبول امر قضاوت حُسن ندارد چه رسد که حرص و ولع به خرج بدهد.

**مسئله دوم:** [۵۳۱۹] چنانچه «من به الکفایه» موجود نباشد، قضاوت بر شخصی که واجد شرایط است معین می شود که هرگاه سرباز بزند ترک واجب نموده است.

**مسئله سوم:** [۵۳۲۰] اعاشه قاضی از بیت المال جایز است، هر چند که غنی باشد چه رسد از فقیر که در آن صورت واجب می شود، لکن در حال غنا بهتر است معاش نگیرد.

**مسئله چهارم:** [۵۳۲۱] قاضی سعی کند که طرفین دعوی را به صلح راضی نموده اصلاح کند، چنانچه به صلح راضی نشوند نوبت به قضاوت شرعی می رسد.

**مسئله پنجم:** [۵۳۲۲] مستحب است «شورای قضایی» ایجاد نموده از خطای در حکم و تبعات آن حتی المقدور جلوگیری نماید.

### احکام متفرقه قضا (۲)

**مسئله اول:** [۵۳۲۳] کسی که خود را اهل قضاوت نمی بیند، ولو مردم او را قبول داشته باشد، نباید در امر قضاوت داخل شود و تصدی آن بر وی حرام است.

**مسئله دوم:** [۵۳۲۴] مراجعه به قاضی جور حرام است، اگر مالی را به حکم قاضی جور می گیرد، مالک آن نشده صاحب دین نیز برائت پیدا نمی کند، الا جایی که استیفاء حق بدون مراجعه به قاضی جور ممکن نباشد.



**مسئله سوم:** [۵۳۲۵] قاضی که مجتهد جامع الشرایط است، می‌تواند با اتکا به علمش قضاوت نماید، مخصوصاً جایی که در بینةها شک داشته باشد یا جایی که قسم منکر را دروغ احساس کند، لکن احوط مؤکد این است که از چنین کاری پرهیز نماید.

**مسئله چهارم:** [۵۳۲۶] در فقه امام صادق علیه السلام «استیناف» و «تمییز» وجود نداشته بعد از صدور حکم حق مرافعه از متنازعین سلب و دعوایش شرعاً ساقط می‌گردد، اما در فقه احناف استیناف و تمییز وجود دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۳۲۷] در فقه امام صادق علیه السلام «محاکم ثلاثه» و همچنان «دادگاه تجدید نظر» وجود ندارد، مگر این که قاضی قبول کند که نزد خودش از باب احتیاط دعوی دوباره دایر شود.

### حدیث قضاوت

[۵۳۲۸] از امام ششم علیه السلام روایت شده که فرمودند:

«القضاة اربعة: ثلاثة في النار و واحد في الجنة، رجل قضی بجور و هو يعلم فهو في النار، و رجل قضی بجور و هو لا يعلم فهو في النار، رجل قضی بالحق و هو لا يعلم فهو في النار و رجل قضی بالحق و هو يعلم فهو في الجنة»

- قضاات چهار گروه‌اند: سه تای شان در جهنم و یکی در بهشت؛ مردی که دانسته به ظلم قضاوت می‌کند در جهنم است، مردی که ندانسته به ظلم قضاوت می‌کند در جهنم است، مردی که ندانسته به حق قضاوت می‌کند در جهنم است [فقط گروه چهارم نجات می‌یابد] و مردی که دانسته به حق قضاوت می‌کند در بهشت است.

[۵۳۲۹] در حدیث دیگر فرموده‌اند:

«من حکم بدرهمین بغير ما انزل الله عزوجل فقد كفر.»

- هر کس در قبال دو درهم [که بسیار ناچیز است] به غیر کتاب الله قضاوت نماید کافر شده است.



# مسائل حدود و تعزیرات





## حدّ زنا

**مسئله اوّل:** [۵۳۳۰] حدّ اوّل زنا «قتل» است، برای کسی که با محارم هفت گانه خود مانند: مادر، خواهر، دختر، عمّه، خاله، دختر برادر و دختر خواهرش العیاذ بالله زنا می نماید با تفصیلی که بعداً گفته می شود.

**مسئله دوّم:** [۵۳۳۱] حدّ دوّم زنا «رجم فقط» است، برای کسی که محصن و محصنه است با تفصیلی که بعداً گفته می شود.

**مسئله سوّم:** [۵۳۳۲] حدّ سوّم زنا «تازیانه فقط» است، برای کسی که غیر محصن و غیر محصنه است با تفصیلی که بعداً گفته می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۳۳۳] حدّ چهارم زنا «تازیانه و رجم» است، برای کسی که پیر زن محصنه و پیر مرد محصن است با تفصیلی که بعداً گفته می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۳۳۴] حدّ پنجم زنا «تازیانه، تغریب و جزّ» است، برای دختری که ازدواج کرده، لکن هم بستر نشده با تفصیلی که بعداً گفته می شود.

## تفصیل حدّ اوّل

**مسئله اوّل:** [۵۳۳۵] حدّ اوّل زنا که «قتل» باشد، خاص محارم نسبی بوده «محارم رضاعی» را شامل نمی شود، هر چند احوط است.

**مسئله دوّم:** [۵۳۳۶] حدّ اوّل زنا که قتل باشد، «محارم سببی» را نیز شامل نمی شود، مانند: «خُسر مادر» که اصطلاحاً «امّ الزّوجه» و «دختر اندر» که اصطلاحاً «بنت الزّوجه» گفته می شود.

**مسئله سوّم:** [۵۳۳۷] حدّ اوّل زنا که قتل باشد، «همسر پدر» که اصطلاحاً «حلیله ابّ» و «همسر پسر» را که اصطلاحاً «حلیله ابن» گفته می شود، شامل می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۳۳۸] حدّ اوّل زنا که قتل باشد، خاص کافر ذمی می باشد که با زن مسلمان زنا کرده چه آن زن رضایت داشته یا نداشته باشد.



**مسئله پنجم:** [۵۳۳۹] حدّ اوّل زنا که قتل باشد، خاص کسی است که با زنی با عنف و جبر زنا کرده باشد و زن تا آخر رضایت نداشته است.

### تفصیل حدّ دوّم

**مسئله اوّل:** [۵۳۴۰] حدّ دوّم زنا «رجم فقط» است برای مردی که بالغ، عاقل و زنده باشد، که اصطلاحاً «محصن» گفته می‌شود و زنی که بالغه، عاقله و شوهردار است که اصطلاحاً «محصنه» گفته می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۳۴۱] شرط است در زنا محصن و محصنه که «جوان» باشند، هرگاه پیر باشند حدّشان رجم و تازیانه است که بعداً بحث می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۳۴۲] هرگاه شوهر زن محصنه غایب باشد یا اگر حاضر هم باشد، لکن همبستری را با زنش ترک گفته باشد، رجم نشده به تازیانه تنزل می‌یابد، که اصطلاحاً «جلد» گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۳۴۳] هرگاه مرد محصن که زنش غایب باشد و یا اگر حاضر هم باشد، لکن تمکین نداشته باشد رجم نشده به تازیانه تنزل می‌یابد که اصطلاحاً «جلد» گفته می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۳۴۴] هرگاه مرد محصن بالغ و عاقل با زن غیر بالغه و مجنون یا برعکس زنا نمایند، حکم رجم مال بالغ عاقل است.

### تفصیل حدّ سوّم و چهارم

**مسئله اوّل:** [۵۳۴۵] حدّ سوّم زنا که «تازیانه فقط» است و اصطلاحاً «جلد» گفته می‌شود برای مرد «مجرّد» است که اصطلاحاً «غیر محصن» گفته می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۳۴۶] حدّ سوّم زنا که «تازیانه فقط» است، برای زن عاقله و بالغه است که طفلی با او زنا کرده باشد، مراد از طفل کسی است که به سن تکلیف نرسیده باشد و زن اگر محصنه هم بوده فرقی ندارد.

**مسئله سوّم:** [۵۳۴۷] حدّ سوّم زنا که تازیانه فقط است، برای زنی است که مجرّد باشد که اصطلاحاً غیر محصنه گفته می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۳۴۸] حدّ چهارم زنا که «رجم و جلد» است، برای مرد پیر یا زن پیر است که مرتکب عمل خلاف شده باشند.

**مسئله پنجم:** [۵۳۴۹] در قبال زن پیر و مرد پیر، اوّل تازیانه است سپس رجم و رجم سنگسار کردن است.

### تفصیل حدّ پنجم

**مسئله اوّل:** [۵۳۵۰] حدّ پنجم زنا، سه چیز باهم است، یکی: «جلد» (تازیانه)، دیگری: «تغریب» (نفی بلد یا تبعید) و سوّمی: «جزّ» (تراش سر) برای دختری که نکاح شده، لکن هنوز همبستر نشده است.

**مسئله دوّم:** [۵۳۵۱] در جزّ تراش موی پیشانی، موی دو طرف صورت (چاقوها) یا تراش ابروها کفایت نمی‌کند، بلکه تمام سر را تراش می‌کند و کسی که اصلاً مو ندارد موضوع حدّ منتفی است.

**مسئله سوّم:** [۵۳۵۲] در تغریب یک سال شرط است و تعیین سرزمین تبعید بدوش حاکم است.

**مسئله چهارم:** [۵۳۵۳] هرگاه زانی مسافر باشد، نمی‌شود از محل واقعه بسوی وطنش تبعید نمود یا در بیابانی تغریب کرد.

**مسئله پنجم:** [۵۳۵۴] در تغریب، شهر بودن شرط نیست، بلکه در قریه‌جات و دهات نیز می‌شود تبعید کرد که اصطلاحاً «نفی بلد» گفته می‌شود.

### ثبوت حدّ زنا

**مسئله اوّل:** [۵۳۵۵] حدّ زنا از دو راه ثابت می‌شود یکی: «اقرار» و دیگری: «بیّنه» با شرایطی که در قبال هر دو ذکر می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۳۵۶] در «اقرار» شرط است که از نظر عدد «چهار مرتبه» اقرار نماید، تکذیب دنبالش نباشد و اقرار به صراحت و «وضوح» صورت بگیرد، مثلاً بگوید: «با فلان زن زنا نمودم» و بهتر است در چهار مجلس باشد هر چند که مجلس واحد نیز کفایت می‌کند.



**مسئله سوّم:** [۵۳۵۷] در «بیّنه» که شهادت چهار نفر شاهد باشد شرط است که تمام شهود «یک جا» شهادت دهند طوری که بگویند: «میل را در مکحله دیدیم» و هر گاه یکی با تأخیر شهادت دهد، سه تای اوّل حدّ قذف می خورند.

**مسئله چهارم:** [۵۳۵۸] در بیّنه شهادت سه مرد با دو زن پذیرفته می شود نه کمتر از آن که دو مرد با چهار زن یا یک مرد با شش زن و یا هشت زن بدون مرد باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۳۵۹] در بیّنه «عدالت» شهود شرط است و هر گاه یکی فاقد شرط یا حتی عدالت شان نامعلوم باشد حدّ ثابت نمی شود، بلکه سه شاهد عادل حدّ قذف می خورند.

### شرایط اجرای حدّ

**مسئله اوّل:** [۵۳۶۰] حدّ زنا در زن حامله اجرا نمی شود، تا زمانی که وضع حمل و دوره نفاسش سپری شود؛ اما در اجرا حضور مؤمنین شرط است.

**مسئله دوّم:** [۵۳۶۱] حدّ زنا در شدّت گرمای تابستان یا شدّت سرمای زمستان اجرا نمی شود، بلکه صبر می شود تا هوا معتدل شود.

**مسئله سوّم:** [۵۳۶۲] در اجرای حدّ زنا، شخص قصی و بی رحم انتخاب می شود که رأفت و رحمت به خرج ندهد و مرد را خوابانده و زن را نشسته حدّ می زند و از اصابت شلاق به صورت، بیضه ها و سر پرهیز می نمایند.

**مسئله چهارم:** [۵۳۶۳] در رجم مرد را تا لگن و زن را تا کمر و نزدیک سینه در گودالی قرار می دهند و سنگ ها را اوّل شهود در اثبات به «بیّنه» و امام یا نائیش در اثبات به «اقرار»، سپس بقیه مردم می زنند، سنگ ها نه خورد باشد که ریگ حساب شود و نه کلان که با یکی کشته شود.

**مسئله پنجم:** [۵۳۶۴] هر گاه حدّ با اقرار ثابت شده باشد اگر بعد از اصابت یک سنگ شخص فرار نماید برگردانده نمی شود، هر گاه با بیّنه ثابت شده باشد برگردانده می شود، همچنان اگر سنگی نخورده باشد در صورت اوّل نیز برگردانده می شود.



### شرایط زانی و زانیه

**مسئله اوّل:** [۵۳۶۵] «بلوغ» در زانی و زانیه شرط است، بناءً بر صغیر و صغیره حدّ زنا نیست.

**مسئله دوّم:** [۵۳۶۶] «عقل» در زانی و زانیه شرط است، بناءً بر مجنون و مجنونه حدّ زنا نیست.

**مسئله سوّم:** [۵۳۶۷] «اختیار» در زانی و زانیه شرط است، بناءً در مکره و مکرهه و مجبور و مجبوره حدّ زنا نیست.

**مسئله چهارم:** [۵۳۶۸] «علم به حرمت» در زانی و زانیه شرط است، بناءً بر جاهل به تحریم و جاهله به تحریم حدّ زنا نیست.

**مسئله پنجم:** [۵۳۶۹] «قصد» در زانی و زانیه شرط است، بناءً بر هاذل و هاذله در صورتی که تفخیز داشته، لکن بدون قصد دخول اتّفاق افتاده تعزیر است نه حدّ.

### شرایط محصن و محصنه

**مسئله اوّل:** [۵۳۷۰] در واطی شرط است و طی به «قُبُل» تا محصن گفته شود، بناءً و طی در دُبُر موجب احصان نمی شود.

**مسئله دوّم:** [۵۳۷۱] در واطی شرط است «بلوغ و عقل» تا محصن گفته شود، بناءً و طی اطفال و مجانین موجب احصان نمی شود.

**مسئله سوّم:** [۵۳۷۲] در واطی شرط است «عقد دایم یا ملک یمین» تا محصن گفته شود، بناءً و طی به زنا، و طی به شبهه یا و طی با زن صیغه‌ای موجب احصان نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۵۳۷۳] در واطی شرط است «حضور همسر و توان در مجامعت» تا محصن گفته شود، بناءً غایب بودن زوجه یا عدم توانایی زوج بر جماع بخاطر مریضی یا هر دلیل دیگر موجب احصان نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۵۳۷۴] در واطی شرط است «آزاده بودن» تا محصن گفته شود، بناءً و طی مملوک موجب احصان نمی شود و آنچه در احصان زوج گفته شد در احصان زوجه نیز شرط است.



## مسائل حدّ زنا

**مسئله اول:** [۵۳۷۵] هرگاه چهار نفر شهادت بدهند به زناى زن معین، لکن زنان دیگر شهادت بدهند بر بکارت او حدّ از زن ساقط می‌شود و همچنان از مردی که زانی او گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۳۷۶] هرگاه عمل زنا تکرّر پیدا کند، چنانچه اسباب آن فرق نکند یک حدّ بیشتر ثابت نمی‌شود و چنانچه اسباب فرق نماید که یکی موجب رجم، دیگری موجب جلد و سوّمی موجب هر دو باشد حدّ نیز تکرّر می‌یابد.

**مسئله سوّم:** [۵۳۷۷] چنانچه عمل زنا در زمان‌های مبارک چون: شب قدر، جمعه، اعیاد مذهبی یا در مکان‌های مبارکی چون: کعبه، مسجد، مشاهد ائمه علیهم‌السلام اتفاق بیفتد حاکم فوق حدّ، زانی را تعزیر می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۵۳۷۸] چنانچه زانی یا زانیه قبل از اقامه بیّنه توبه نماید، توبه‌اش پذیرفته شده از اقامه بیّنه صرف نظر می‌شود، اما بعد از قیام بیّنه توبه پذیرفته نیست، لکن بعد از اقرار، حاکم می‌تواند ببخشد.

**مسئله پنجم:** [۵۳۷۹] اگر زنی در بستر مرد اجنبی بخوابد و مرد خیال کند که زنش می‌باشد و با وی مجامعت کند، وطی به شبهه بوده زنا محسوب نمی‌شود؛ اما حاکم بعد از ثبوت آن زن را تعزیر می‌کند.

## مسائل حدّ زنا (۲)

**مسئله اول:** [۵۳۸۰] طلاق «رجعی» موجب خروج از احصان نمی‌شود، بناءً زنا در زمان عدّه طلاق رجعی موجب حدّ است، اما طلاق «بائن» چون: خلع و مبارات موجب خروج از احصان است.

**مسئله دوم:** [۵۳۸۱] مرد یا زنی که در عدّه بودن رجعیّه را می‌داند، مع‌الوصف ازدواج می‌کند موجب حدّ است، اما جاهل به موضوع یا به حکم موجب حدّ نمی‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۳۸۲] شروطی که در احصان شرط بود در مقرّ به زنا نیز شرط است، بناءً اقرار فاقد شروط احصان پذیرفته نیست.



**مسئله چهارم:** [۵۳۸۳] اگر به موجب حدّ اقرار نماید سپس انکار کند، حدّ ساقط می‌شود، رجم باشد یا قتل فرقی ندارد.

**مسئله پنجم:** [۵۳۸۴] «مرتد فطری» به دلیل خروج همسرش از حباله او از احصان خارج می‌شود؛ اما «مرتد ملّی» از احصان خارج نمی‌شود.

### حدّ لواط

**مسئله اول:** [۵۳۸۵] هرگاه دو جنس مذکر جمع شوند طوری که دخول صورت بگیرد، که اصطلاحاً «ایقاب» گفته می‌شود، موجب حدّ شرعی گشته عملش را «لواط» می‌گویند.

**مسئله دوم:** [۵۳۸۶] لواط بدتر از زنا است، هم در شناعت و قباحت و هم در کیفر و عقاب، طوری که با دست و پای بسته از کوه پرت می‌شود یا دیوار بر رویش خراب می‌شود یا با شمشیر گردن زده می‌شود یا سنگسار می‌شود یا سوزانده می‌شود و یا همه.

**مسئله سوم:** [۵۳۸۷] فاعل را اصطلاحاً «لائط»، مفعول را اصطلاحاً «ملوط» و عمل را اصطلاحاً «لواط» می‌گویند و کاری است که از قوم لوط بجای مانده که موجب نزول عذاب الهی گردید، متأسفانه امروزه در برخی کشورهای غربی رسمیت پیدا کرده همجنس‌گرایان آن را جشن می‌گیرند و عملی است حرام شدیدتر از هر حرامی.

**مسئله چهارم:** [۵۳۸۸] حدّ شرعی لواط «قتل» است، فاعل باشد یا مفعول، مسلم باشد یا کافر، لائط باشد یا ملوط، محصن باشد یا غیر محصن فرقی نمی‌کند، البته با شرایطی که ذکر می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۳۸۹] حدّ شرعی لواط با ایقاب «قتل» است با صورت‌هایی که گفته شد و «صد تازیانه» است بدون ایقاب و «تعزیر» است هرگاه دو طرف یا یک طرف نابالغ باشد.

### ثبوت حدّ لواط

**مسئله اول:** [۵۳۹۰] حدّ لواط مانند حدّ زنا از دو راه ثابت می‌شود، یکی: «اقرار» و دیگری «بینه» با شرایطی که در بحث زنا برای اقرار و بینه گفته شد.



**مسئله دوّم:** [۵۳۹۱] اگر اثبات به اقرار باشد، باید «چهار» مرتبه صورت بگیرد، ولو در مجلس واحد هر چند که در مجالس مختلفه بهتر است و اگر به بیّنه باشد، باید چهار شاهد گواهی نمایند یک جا و متحداً نه جداگانه و متفرّقاً طوری که در زنا گفته شد.

**مسئله سوّم:** [۵۳۹۲] در شهادت باید چهار شاهد عادل شهادت دهند و یا حداقل سه مرد با دو زن نه کمتر از آن یعنی: با هشت زن تنها یا شش زن و یک مرد و یا چهار زن و دو مرد ثابت نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۵۳۹۳] هرگاه دو جنس مذکر طوری جمع شوند که ایقاب صورت نگیرد، و فقط ران مالی کنند یا آلتش را بین الیتین مفعول بمالد حدّ «صد تازیانه» ثابت می شود نه قتل.

**مسئله پنجم:** [۵۳۹۴] هرگاه دو جنس مذکر لخت و عریان زیر یک لحاف دیده شوند، «تعزیر» ثابت می شود که کمتر از صد تازیانه بوده تابع نظر حاکم است.

### شرایط مقرّ

**مسئله اوّل:** [۵۳۹۵] در لائط یا ملوط مقرّ شرط است که «بالغ» باشد، بناءً اقرار صغیر شرعیّت ندارد.

**مسئله دوّم:** [۵۳۹۶] در لائط و ملوط مقرّ شرط است که «عاقل» باشد، بناءً اقرار مجنون شرعیّت ندارد.

**مسئله سوّم:** [۵۳۹۷] در لائط و ملوط مقرّ شرط است که «مختار» باشد، بناءً اقرار مکروه شرعیّت ندارد.

**مسئله چهارم:** [۵۳۹۸]: در لائط و ملوط مقرّ شرط است که «قاصد» باشد، بناءً اقرار هاذل شرعیّت ندارد.

**مسئله پنجم:** [۵۳۹۹] در لائط و ملوط مقرّ شرط است که «آزاد» باشد، بناءً اقرار برده شرعیّت ندارد.



## مسائل حدّ لواط

**مسئله اوّل:** [۵۴۰۰] هرگاه شخص بالغ عاقل مختار قاصد آزاد با نابالغی لواط نماید، چنانچه با ایقاب باشد بالغ کشته می‌شود و نابالغ تأدیب می‌گردد و تأدیب به دست حاکم است به هر میزان که مصلحت دید.

**مسئله دوّم:** [۵۴۰۱] هرگاه شخص فوق با شرایطی ذکر شده با مجنونی لواط نماید، چنانچه با ایقاب باشد، حکم لائط و ملوط همان است که در مسئله نخست گفته شد و چنانچه مجنون هیچ نمی‌فهمد تأدیب نیز ساقط است.

**مسئله سوّم:** [۵۴۰۲] هرگاه نابالغی با نابالغی لواط نماید، هر دو تأدیب می‌شوند، حکم تأدیب در مسئله نخست گفته شد.

**مسئله چهارم:** [۵۴۰۳] هرگاه مجنون با عاقلی لواط نماید، عاقل کشته می‌شود و مجنون اگر کمی می‌فهمد تأدیب، و الا حدّ ندارد.

**مسئله پنجم:** [۵۴۰۴] هرگاه ذمی با ذمی لواط نماید، حاکم مخیر است بین اجرای حدّ یا تسلیم آنها به ملت خودشان تا حدّ اقامه شود.

## مسائل حدّ لواط (۲)

**مسئله اوّل:** [۵۴۰۵] هرگاه لائط یا ملوط مقرّر بعد از اقرارش پشیمان شده توبه نمایند، حدّش ساقط است، اقا بعد از بیته چنین نیست.

**مسئله دوّم:** [۵۴۰۶] هرگاه پسر بچه‌ای را با شهوت بوسه کند، تعزیر می‌شود و همچنین است در بوسیدن زن کبیره یا صغیره و حتی مرد کبیر به قصد لذّت و شهوت.

**مسئله سوّم:** [۵۴۰۷] هرگاه عمل لواط چند بار بدون ایقاب اتفاق بیفتد و هر بار تازیانه بخورد در مرحله چهارم کشته می‌شود، هر چند در سوّم هم گفته شده، لکن اقوی اوّل است.



**مسئله چهارم:** [۵۴۰۸] مجازات مفعول از مجازات فاعل مختصری فرق دارد و آن این که: در مفعول یا حاکم او را یک شمشیر به گردنش می‌زند ولو کشته نشود و یا سنگسارش می‌کند.

**مسئله پنجم:** [۵۴۰۹] حکم لواط با مرد عین حکم لواط با زن است و در حکم فرقی ندارد.

### حدّ سُحْق یا مساحقه

**مسئله اول:** [۵۴۱۰] هرگاه دو جنس مؤنث جمع شوند و فرج خود را به فرج همدیگر بمالند، موجب حدّ شرعی بوده عملش سحْق یا «مساحقه» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۴۱۱] حدّ شرعی سُحْق یا مساحقه «صد تازیانه» است، البته با شرایطی که در زنا و لواط گفته شد صورت پذیرد.

**مسئله سوم:** [۵۴۱۲] راه اثبات حدّ سُحْق یا مساحقه همان دو راه «اقرار» و «بیّنه» است با همان تعداد و همان شرایطی که در زنا و لواط ذکر شد.

**مسئله چهارم:** [۵۴۱۳] شرایط سُحْق و مساحقه همان شرایط زانی و زانیه یا لائط و ملوط است با همان کیفیت که آنجا ذکر شد.

**مسئله پنجم:** [۵۴۱۴] در سُحْق یا مساحقه فرقی نیست بین محصن و غیر محصن، هر چند گفته شد که در محصنه رجم است، لکن حکم محصن همان حکم غیر محصن است.

### مسایل سُحْق و مساحقه

**مسئله اول:** [۵۴۱۵] هرگاه زن بعد از جماع با شوهرش با دختر باکره‌ای مساحقه نماید و او حامله شود، زن و دختر حدّ سُحْق و مساحقه می‌خورند، ولی تاوان بکارت بعد از وضع حمل به عهده زن است و اولاد به شوهر زن ملحق می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۴۱۶] هرگاه بعد از اقرار به سُحْق و مساحقه پشیمان شوند، توبه‌اش پذیرفته می‌شود، اما بعد از بیّنه توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۴۱۷] تکرار سُحق و مساحقه با اجرای حدّ بعد از هر بار که اصطلاحاً «تخلّل حدّ» گفته می‌شود در مرتبه چهارم قتل است، هر چند در سوّم هم گفته شده؛ اما در غیر تخلّل حدّ موجب تعدّد حدّ نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۴۱۸] در سُحق و مساحقه بین فاعله و مفعوله (ساحقه و مسحوقه)، مسلمه و کافره، محصنه و غیر محصنه، ذمیّه و غیر ذمیّه فرقی نیست.

**مسئله پنجم:** [۵۴۱۹] حدّ شرعی آزاده با کنیز هر چند که امروزه کنیز وجود ندارد، بر فرض وجود فرق شده حدّ کنیز نصف حدّ آزاده است.

### مسائل سُحق و مساحقه (۲)

**مسئله اوّل:** [۵۴۲۰] نایب امام علیه السلام در شرایط غیبت کبری حکم امام علیه السلام را دارد که با زانی و زانیّه، ساحقه و مسحوقه و لائط و ملوط چه می‌کند.

**مسئله دوّم:** [۵۴۲۱] هرگاه دو زن اجنبیه در زیر یک لحاف لخت و عریان یافت شوند، تعزیر می‌شوند و تعداد تازیانه‌های تعزیری در اختیار حاکم است.

**مسئله سوّم:** [۵۴۲۲] هرگاه خوابیدن دو اجنبیه زیر لحاف واحد تکرار شود، در صورتی که بار اوّل تعزیر شده باشند، این بار حدّ می‌خورند و اگر تعزیر نشده باشند، تعزیر می‌شوند.

**مسئله چهارم:** [۵۴۲۳] در مسئله، بار دوّم حدّ واجب می‌شود، هر چند بعضی‌ها قتل هم گفته‌اند؛ اما به نظر این جانب حدّ است نه قتل.

**مسئله پنجم:** [۵۴۲۴] در مسئله برخی گفته‌اند که در دفعه نهم و برخی گفته‌اند در دفعه دوازدهم کشته می‌شوند، لکن به نظر این جانب بار سوّم به بعد حدّ تازیانه جاری می‌شود نه قتل.



## حدّ قیادت

**مسئله اول:** [۵۴۲۵] «قوّاد» به کسی گفته می‌شود که «دلال افعال شنیعه» بوده مرد را با زن غرض زنا یا زن را با زن غرض مساحقه و یا مرد را با مرد غرض لواط جمع می‌کنند و عملش «قیادت» گفته می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۴۲۶] قیادت کار حرام بوده، شناعت و قباحت آن کمتر از سه کار شنیع قبلی نبوده موجب حدّ شرعی می‌باشد که در عرف عوام «دیوث» یا «مُرده گوی» و در عرف شرع «قیادت» گفته می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۴۲۷] حدّ شرعی قیادت سه ربع حدّ زنا و مساحقه بوده قوّاد را هفتاد و پنج تازیانه می‌زند.

**مسئله چهارم:** [۵۴۲۸] مشهور گفته‌اند که سر قوّاد را می‌تراشند و خودش را تشهیر کرده نفی بلد می‌کنند، لکن به نظر این جانب چنین چیزی نمی‌تواند فتوی باشد مخصوصاً که قوّاد زن باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۴۲۹] هرگاه زن را با صغیره یا مرد را با صغیر جمع کند، شامل قیادت بوده حکم قوّاد بر دلال جاری می‌شود.

## مسائل قیادت

**مسئله اول:** [۵۴۳۰] حدّ قیادت از دو راه ثابت می‌شود یکی: «اقرار» و دیگری «بینّه» چنان که در زنا، لواط و مساحقه چنین بود.

**مسئله دوّم:** [۵۴۳۱] در ثبوت حدّ قیادت به اقرار، دو بار اقرار کردن کفایت می‌کند، برخلاف دیگر شنايع و قبایح که ذکر شد.

**مسئله سوّم:** [۵۴۳۲] در ثبوت از قیادت به بینّه دو شاهد واجد شرایط کفایت می‌کند، برخلاف شنايع و قبایح دیگر که ذکر شد.

**مسئله چهارم:** [۵۴۳۳] در شهود عدلین تمام شرایط شهود شنايع ثلاثه شرط است، مانند: بلوغ، عقل، اختیار، قصد و آزاد بودن، لکن با شهادت دو زن و یک مرد ثابت نشده همه مرد باشند.

**مسئله پنجم:** [۵۴۳۴] شرایط اجرای حدّ شرعی و کیفیت اجرا با شرایط شایع ثلاثه فرق نمی‌کند، لکن تغلیظ در مجری اینجا نیست.

### حدّ قذف

**مسئله اول:** [۵۴۳۵] نسبت دادن به زنا یا لواط «قذف» است، لکن نسبت دادن به سایر فحشاها چون: «سحق» و «قیادت» قذف نیست؛ اما موجب تعزیر می‌باشد که به تفصیل بحث می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۴۳۶] اگر قذف به «الفاظ صریحه» صورت بگیرد، موجب حدّ شرعی می‌شود، مثلاً بگوید: «زنا کردی» یا «لواط نمودی» یا بگوید: «فلانی زنا کرده یا لواط نموده» و نظایرش.

**مسئله سوم:** [۵۴۳۷] حدّ شرعی قذف «هشتاد تازیانه» است اگر با شرایط که بعداً بیان می‌شود صورت بگیرد.

**مسئله چهارم:** [۵۴۳۸] اگر به کسی بگوید: «دیوث هستی!» موجب تعزیر است که به نظر حاکم کمتر از حدّ شرعی تعیین می‌شود، اما حدّ شرعی قذف ندارد چون نسبت قیادت است نه نسبت زنا یا لواط.

**مسئله پنجم:** [۵۴۳۹] اگر زید به عمرو بگوید: «زانی هستی!» زید «قاذف» عمرو «مقذوف» و نسبت به فحشاء در عرف شرع «قذف» و در عرف عوام «فحش» گفته می‌شود.

### صورت‌های قذف

**مسئله اول:** [۵۴۴۰] اگر بگوید: «مادرت زانیه بود!» یا بگوید: «پدرت زانی بود!» قذف نسبت به مخاطب ثابت نبوده نسبت دهنده تعزیر می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۴۴۱] اگر بگوید: «زنت زناکار است!» یا بگوید: «شوهرت زناکار است!» همچنان قذف نسبت به مخاطب ثابت نبوده، نسبت دهنده تعزیر می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۴۴۲] اگر بگوید: «تو خواهر زانی یا برادر اویی» یا بگوید: «تو پسر زانی یا پدر اویی» همچنان قذف نسبت به مخاطب ثابت نبوده نسبت دهنده تعزیر می‌شود.



**مسئله چهارم:** [۵۴۴۳] اگر بگوید: «تو ولد حیضی!» یا بگوید: «تو حرامزاده‌ای!» همچنان قذف ثابت نبوده، نسبت دهنده تعزیر می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۴۴۴] اگر بگوید: «فلانی فاسق و فاجر است!» یا بگوید: «فلانی شارب الخمر است!» همچنان قذف ثابت نبوده، نسبت دهنده تعزیر می‌شود.

### شروط قاذف

**مسئله اول:** [۵۴۴۵] در قاذف «بلوغ» شرط است، بناءً طفل حدّ شرعی ندارد، لکن اگر ممیز است تأدیب می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۴۴۶] در قاذف «عقل» شرط است، بناءً مجنون حدّ شرعی ندارد، لکن اگر تنبیه را متوجه می‌شود تأدیب دارد.

**مسئله سوم:** [۵۴۴۷] در قاذف «قصد» شرط است، بناءً کسی که هاذل است که در عرف «یله‌گویی» گفته می‌شود حدّ شرعی ندارد، لکن تأدیب می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۴۴۸] در قاذف «اختیار» شرط است، بناءً انسان مُکَرِه حدّ شرعی ندارد، در صورتی که اکراه صادق باشد، والا حدّ دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۴۴۹] در قاذف «توجه» و «علم» به حرفی که می‌گوید شرط است، بناءً اگر بدون توجه و بدون این که بداند چه می‌گوید حدّ شرعی ندارد، لکن تأدیب می‌شود.

### شروط مقذوف

**مسئله اول:** [۵۴۵۰] در مقذوف یعنی کسی که نسبت فحشاء به او داده می‌شود «بلوغ» شرط است، بناءً نسبت قذف به «طفل» حدّ شرعی ندارد، لکن قاذف تعزیر می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۴۵۱] در مقذوف «عقل» شرط است، بناءً نسبت قذف به «مجنون» حدّ شرعی ندارد، لکن قاذف تعزیر می‌شود.



**مسئله سوّم:** [۵۴۵۲] در مقذوف «آزاده بودن یا حریت» شرط است، بناءً نسبت قذف به «غلام» یا «کنیز» حدّ شرعی ندارد، لکن قاذف تعزیر می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۴۵۳] در مقذوف «اسلام» شرط است، بناءً نسبت قذف به «کافر» حدّ شرعی ندارد، لکن قاذف تعزیر می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۴۵۴] در مقذوف «عفت» شرط است، بناءً نسبت قذف به غیر عقیف و شخص آلوده و متّهم حدّ شرعی ندارد و تعزیر هم نمی‌شود.

### مسایل قذف

**مسئله اوّل:** [۵۴۵۵] حدّ قذف ازدو راه ثابت می‌شود یکی: «اقرار» و دیگری «بیّنه»، لکن در هر کدام چهار مرتبه شرط نبوده با دو اقرار یا دو شاهد به اثبات می‌رسد.

**مسئله دوّم:** [۵۴۵۶] تکرار قذف با تخلّل حدّ شرعی موجب تکرّر حدّ شرعی می‌شود؛ اما بدون تخلّل موجب نمی‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۴۵۷] هرگاه دونفر همدیگر را قذف کنند که اصطلاحاً «تقاذف» گفته می‌شود، حدّ شرعی ساقط می‌شود، لکن تعزیر برای هر دو ثابت است.

**مسئله چهارم:** [۵۴۵۸] حدّ قذف میراث می‌شود یعنی: هرگاه مقذوف استیفاء حدّ نکند، وارث او می‌تواند استیفاء نماید، لکن مانند ارث مال، مشاع نیست بلکه هر وارث جداگانه حق دارد استیفاء حدّ کند.

**مسئله پنجم:** [۵۴۵۹] حدّ قذف مانند سایر حدود اجرا می‌شود، لکن در خشونت و شدّت جاری کننده حدّ، مثل حدّ زانی و زانیّه نیست، بلکه شخص عادی هم می‌تواند حدّ بزند.



## مسائل قذف (۲)

**مسئله اول:** [۵۴۶۰] هرگاه پسرش را قذف کند، حدّ شرعی برای پدر ثابت نمی‌شود، لکن تعزیر می‌شود از باب اصل حرمت عمل نه از باب که پسرش را قذف کرده، لکن در عکس مسئله حدّ ثابت می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۴۶۱] هرگاه شوهر، زن مرده‌اش را قذف کند چنانچه این زن به غیر از پسرش وارث دیگر نداشته باشد، حدّ شرعی ثابت نمی‌شود، لکن تعزیر می‌شود و چنانچه پسری از غیر شوهرش دارد حدّ شرعی ثابت می‌شود، همچنان اگر وارث غیر از پسرش داشته باشد باز هم حدّ ثابت می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۴۶۲] هرگاه پدر بزرگ نوه‌اش را قذف کند، حدّ ثابت نمی‌شود، لکن تعزیر ثابت می‌گردد، اما در عکس مسئله حدّ ثابت می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۴۶۳] هرگاه مادر پسرش را قذف کند حدّ ثابت می‌شود و همچنان سایر اقارب نسبی در قذف کردن همدیگر حدّ می‌خورند.

**مسئله پنجم:** [۵۴۶۴] هرگاه بستگان «سببی» که زوج و زوجه باشند، همدیگر را قذف کنند حدّ شرعی شان به ارث برده نمی‌شود برخلاف بستگان «نسبی» که حدّشان به ارث برده می‌شود.

## مسائل قذف (۳)

**مسئله اول:** [۵۴۶۵] هرگاه گروهی را یکی یکی به الفاظ جداگانه قذف کنند، هر کدام حدّ جداگانه دارد چه باهم تقاضای اجرای حدّ نمایند و یا جدا جدا فرقی نمی‌کند.

**مسئله دوم:** [۵۴۶۶] هرگاه گروهی را به لفظ واحد قذف کنند، مثلاً بگوید: «همه شما زناکار و لواط کننده‌اید!» در این صورت اگر هر کدام جدا جدا خواهان حدّ شرعی می‌شوند به تعداد اعضای گروه حدّ می‌خورند و اگر همه گروه خواهان حدّ شرعی شوند یک حدّ کفایت می‌کند.

**مسئله سوم:** [۵۴۶۷] هرگاه بگوید: «زید و عمرو در لواط فاعلین بوده و خالد مفعول» این جمله به حکم قذف به لفظ واحد است که حکم مسئله دوم را دارد.

**مسئله چهارم:** [۵۴۶۷] هر گاه بگوید: «زید زنا کرده، عمرو لواط نموده و خالد نیز لواط کرده» این جمله به حکم قذف به الفاظ متعدّد بوده، حکم مسئله نخست را دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۴۶۸] شهادت زن‌ها در قذف پذیرفته نیست، نه منفرّدات و نه منضمّات، یعنی: نه با چهار شاهد زن و نه با یک مرد و دو زن، قذف ثابت می‌شود.

### حدّ سبّ النبی ﷺ

**مسئله اوّل:** [۵۴۶۹] کسی که پیامبر بزرگوار اسلام ﷺ را دشنام دهد، اصطلاحاً «سبّ النبی ﷺ» و عملش «سبّ» گفته می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۴۷۰] حدّ شرعی سبّ النبی ﷺ «قتل» است که بر سامع و شنونده کشتن گوینده واجب است با شرایطی که گفته می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۴۷۱] شنونده سبّ رسول خدا ﷺ هر گاه از جان، آبروی خود یا جان یا آبروی مؤمن دیگر ترس ندارد کشتن گوینده (سبّ النبی ﷺ) بر او واجب است، و الاّ جایز نیست و مال معتدّ به حکم جان و آبرو را دارد.

**مسئله چهارم:** [۵۴۷۲] سبّ ائمه دوازده گانه علیهم السلام که خلفاء و اوصیاء برحق پیامبراند، حکم سبّ نبی ﷺ را دارد و حضرت صدیقه طاهره علیها السلام نیز بنا بر احوط مطلق ملحق به ائمه علیهم السلام است به ویژه اگر سبّ ایشان برگشت کند به سبّ پدرش.

**مسئله پنجم:** [۵۴۷۳] کسی که ادعای نبوت کند، حدّ او نیز حدّ سبّ النبی ﷺ است و شرایط شنونده مدعی نبوت شرایط سبّ النبی ﷺ است و کسی که بگوید: «نمی‌دانم که رسول خدا ﷺ راستگو بود یا خیر؟» حدّش کشتن است.

### مسائل سبّ النبی ﷺ

**مسئله اوّل:** [۵۴۷۴] حدّ شرعی سبّ النبی ﷺ منوط به اذن حاکم شرع نیست، بلکه بر خود سامع با توفّر شرایط اجرای آن واجب است.



**مسئله دوم:** [۵۴۷۵] حدّ شرعی مدعی نبوت نیز منوط به اذن حاکم شرع نیست، بلکه خود سامع با توفّر شرایط می‌تواند حدّ را اجرا کند.

**مسئله سوم:** [۵۴۷۶] در سابق سبّ یا دشنام، لفظی بود ولی در شرایط فعلی ممکن است دشنام سابق را ندهد، لکن کاری کند که اثر آن بدتر از دشنام لفظی باشد، مثل این که فیلمی موهن بسازد یا تیاتری زنده اجرا کند و یا طنزی ایجاد نماید که همه در حکم سبّ است و حدّ شرعی دارد.

**مسئله چهارم:** [۵۴۷۷] هرگاه داستانی بسازند که به مراتب بدتر و مخزّیتر باشد از دشنام به نبی و یا برنامه‌ای برای کودکان بسازند و در یوتیوب، تلویزیون، تلگرام و سایر فضای مجازی نشر نمایند، همه در حکم سبّ النبی ﷺ است و حدّ شرعی دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۴۷۸] در شرایط موجود اگر سبّ حرام است و حدّ شرعی دارد، «دفاع» از رسول خدا ﷺ و جانشینان بر حق آن حضرت به روش امروزی و جدید بر کسانی که توان دارند واجب و لازم است، مسکوت گذاشتن عمدی رسول خدا ﷺ و مطرح کردن اوصیای آن حضرت به ویژه امام علی (ع) و امام حسین (ع) هرگاه رسول خدا ﷺ را زیر سوال ببرد خالی از اشکال نیست.

## حدّ سحر

**مسئله اول:** [۵۴۷۹] کاری که موجب زوال عقل، تفریق زوجین، اختلال صحّت، تشتّت نظام معیشت و امثال اینها را در پی داشته باشد، در عرف شرع «سحر» و در عرف جامعه «جادوگری» و «کهان» گفته شده موجب حدّ است.

**مسئله دوم:** [۵۴۸۰] حدّ شرعی ساحر «قتل» است در صورتی که ساحر مسلمان باشد، چنانچه کافر باشد حدّ نداشته تأدیب می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۴۸۱] سحر در صورتی که منجر به قتل انسان شود، موجب قصاص شرعی است که ساحر قاتل بوده اولیای دم می‌توانند او را قصاص کنند و در باب قصاص اسباب قتل: شمشیر، زهر و سحر شمرده شده است.

**مسئله چهارم:** [۵۴۸۲] اثبات حدّ شرعی ساحر با دو بار اقرار یا شهادت دو شاهد است با شرایطی که بعداً ذکر می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۴۸۳] کسی که مقداری سحر می‌آموزد، تعهدش با خدا نقض می‌شود و از سلک بندگی خارج می‌گردد.

### مسایل سحر

**مسئله اول:** [۵۴۸۴] کسی که در تمام عمرش سحر را کار و شغل خود قرار داده، بدون شک شامل حکم حدّ شرعی است و کسی که گاهاً جادو می‌کند از سلک بندگان خارج است.

**مسئله دوم:** [۵۴۸۵] توبه ساحر پذیرفته می‌شود در صورتی که شغلش نباشد و منجر به قتل مسلمانی نشده باشد، و الا خیر.

**مسئله سوم:** [۵۴۸۶] مالی را که از طریق سحر می‌گیرد، مالک آن نمی‌شود و کسی که به او مال می‌دهد ضامن است، حتی اگر مال خودش باشد.

**مسئله چهارم:** [۵۴۸۷] هرگاه فقیه جامع‌الشرایط یاد گرفتن سحر را برای اهداف بزرگ دینی مصلحت ببیند، مثل کشتن سبّ النبی ﷺ توسط سحر و امثالش، جایز بلکه واجب می‌شود و تعلیم سحر توسط هاروت و ماروت در عصر سلیمان نبی ﷺ نیز به اهداف درست بود.

**مسئله پنجم:** [۵۴۸۸] تعویذ نویسی اگر طوری باشد که آیات قرآن در شاخ حیوانات یا اسافل بدن انسان قرار داده شود، قطعاً حرام بوده کمتر از سحر نیست، لکن حدّ شرعی نداشته تعزیر می‌شود و در هر صورت عمل ناپسند است، ولو بنام شفا باشد.

### مسایل استطرادی

**مسئله اول:** [۵۴۸۹] مستحبّ است مسایلی را از باب «استطراد» یا مناسب به دلیل گرفتاری جامعه عوام کشورهای اسلامی یادآور شوم، چون در رساله‌ها نیامده؛ اما مورد سوال و پرسش جدی مؤمنین است.



**مسئله دوّم:** [۵۴۹۰] بستن «حرز امام جواد (علیه السلام)» را به شانه اطفال چنانچه موجب هتک حرمت ادعیه‌های مأثوره نشود، مکروه است و الا حرام و ناجایز.

**مسئله سوّم:** [۵۴۹۱] بستن تعویذ «امّ صبیان» را به شانه اطفال وجه شرعی ندارد، کراهت نزدیک به حرام دارد.

**مسئله چهارم:** [۵۴۹۲] بستن «هفت بند سلیمان» را به شانه اطفال وجه شرعی ندارد، کراهتی نزدیک به حرام دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۴۹۳] بستن دهاعایی چون: معراج، گنج العرش و نظایرش را به شانه اطفال چنانچه موجب هتک ادعیه مأثوره شود حرام، و الا مکروهی نزدیک به حرام است.

## مسائل استطراد (۲)

**مسئله اوّل:** [۵۴۹۴] بستن سوره‌های: «یاسین»، «چهارقل»، «بینه» و نظایرش را به شانه اطفال و بازوبند کردن آن به هر نیتی باشد، اگر موجب هتک حرمت قرآن باشد حرام، و الا کراهتی نزدیک به حرام دارد.

**مسئله دوّم:** [۵۴۹۵] بستن آیات: «ان یکاد»، «آیت الکرسی»، «آیه نور» و نظایرش را به شانه اطفال و بازوبند کردن آنها را به هر نیتی که باشد، اگر موجب هتک حرمت قرآن باشد حرام، و الا کراهتی نزدیک به حرام دارد.

**مسئله سوّم:** [۵۴۹۶] خواندن و فوت کردن آیات قرآن مخصوصاً آیات فاتحه یا سبع‌المثانی به هدف شفا به صورت بیمار، مسافر یا انسانهای گرفتار، مانعی نداشته جایز بلکه راجح است.

**مسئله چهارم:** [۵۴۹۷] خواندن سوره‌های قرآن و فوت کردن آنها را برای محتضر، چون: «صافات»، «یاسین»، «واقعه» و نظایرش به هدف راحت جان دادن او مانعی نداشته جایز، بلکه راجح است.

**مسئله پنجم:** [۵۴۹۸] خواندن اذان و اقامه و فوت کردن آنها در گوش نوزاد، مسافر عازم، راه گمشده در بیابان و نظایرش منعی نداشته جایز، بلکه راجح است.



## حدّ شراب

**مسئله اوّل:** [۵۴۹۹] خوردن «شراب» حد شرعی دارد که «هشتاد تازیانه» باشد و هر مایع دیگری که مست کننده باشد در حکم شراب است.

**مسئله دوّم:** [۵۵۰۰] گرفتن شراب از هر ماده‌ای که باشد هر چند نام آن فرق نماید، حرام بوده حکم آن فرق نمی‌کند.

**مسئله سوّم:** [۵۵۰۱] شراب اقسام گوناگونی دارد، مثلاً: شراب گرفته از انگور را «خمر»، شراب گرفته شده از خرما را «نبيذ»، شراب گرفته شده از کشمش را «نقیع»، شراب گرفته شده از عسل را «بتع»، شراب گرفته شده از جومویه را «مرز» و شراب گرفته شده از گندم، کل جو، جواری یا سایر حبوبات را «فقاع» گویند که در حکم فرق نمی‌کند.

**مسئله چهارم:** [۵۵۰۲] شراب از نظر حکم تکلیفی، حرام و از نظر حکم وضعی نجس است، کم باشد یا زیاد فرقی ندارد.

**مسئله پنجم:** [۵۵۰۳] فشرده غوره انگور هر گاه جوش بیاید شراب می‌شود، هر گاه بر اثر غلیان زیاد کم شود به قدری که دو ثلث آن برود و یک ثلثش بماند که اصطلاحاً ذهاب ثلثین گفته می‌شود، پاک و حلال می‌شود و نام آن «سرکه» است و در جوش آمدن به نفس خود باشد یا توسط آفتاب فرقی ندارد.

## ثبوت حدّ شراب

**مسئله اوّل:** [۵۵۰۴] حد شراب از دو راه ثابت می‌شود، یکی: راه «اقرار» و دیگری راه «بیّنه» که هر گاه دو بار اقرار نماید و یا دو شاهد شهادت دهند، حدّ ثابت می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۵۰۵] در شهادت دو شاهد زنان پذیرفته نیست چه منفردات و چه منضّمات، یعنی یک شاهد مرد با دو شاهد زن و یا چهار شاهد زن در اثبات حد کارساز نیست.

**مسئله سوّم:** [۵۵۰۶] اجرای حد شراب در مردان مانند سایر حدود خوابیده انجام می‌شود؛ اما از اصابت شلاق به سر، گردن و عورتین او پرهیز می‌گردد و در زنان نشسته انجام می‌شود در حالی که به لباسش پیچانده باشد و همچنان از سر، گردن و عورتین او پرهیز می‌شود.



**مسئله چهارم:** [۵۵۰۷] حدّ را زمانی اجرا می کنند که از حالت مستی خارج و خمارش تمام و کاملاً آفاقه حاصل نموده باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۵۰۸] اگر شراب در اثر اجرای حد بمیرد، دپّه و قصاص ندارد، الاّ این که از حد تجاوز کرده باشد، ولو یک تازیانه باشد.

### شروط شراب مقرّ

**مسئله اول:** [۵۵۰۹] در شراب مقرّ «بلوغ» شرط است، بنابراین طفل ممیّز که شراب خورده حدّ نمی خورد؛ اما تأدیب می شود که از ده تازیانه بیشتر و از سه تازیانه کمتر نباشد.

**مسئله دوّم:** [۵۵۱۰] در شراب مقرّ «عقل» شرط است، بناءً مجنون حدّ نمی خورد، چنانچه مقداری فهم داشته باشد تأدیب می شود و الاّ خیر.

**مسئله سوّم:** [۵۵۱۱] در شراب مقرّ «اختیار» شرط است، بنابراین مجبور و مکره حدّ نمی خورد و تأدیب هم ندارد، در صورتی که اکراه صدق نماید.

**مسئله چهارم:** [۵۵۱۲] در شراب مقرّ «قصد» شرط است، بنابراین هاذل حدّ نمی خورد، لکن تأدیب می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۵۱۳] در شراب مقرّ «آزاده بودن» شرط است، بنابراین برده هر چند فعلاً وجود ندارد بر فرض وجود حدّ ندارد، لکن تأدیب می شود.

### مسائل حدّ شراب

**مسئله اول:** [۵۵۱۴] فشرده خرما و کشمش به فشرده انگور ملحق نمی شود، بنابراین نه حرمت دارد و نه حدّ شرعی.

**مسئله دوّم:** [۵۵۱۵] هرگاه شراب با مایعی دیگری امتزاج پیدا کند، در صورتی که از اسکار بیرون نشود ممتزج را نجس و حرام می سازد.





**مسئله سوّم:** [۵۵۱۶] هرگاه شراب به مایعی دیگری امتزاج پیدا کند، طوری که در آن مستهلک شده شراب گفته نشود، ممتزج نجس می شود، لکن خوردنش موجب حدّ شرعی نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۵۵۱۷] هرگاه شخص مضطر شود به خوردن شراب تا جانش نجات پیدا کند و یا مرضش خوب شود در این صورت جواز پیدا می کند.

**مسئله پنجم:** [۵۵۱۸] اگر مایعی را بخورد به عقیده این که مسکر نیست، لکن مسکر برآید، حدّ شرعی ندارد.

### مسائل حدّ شراب (۲)

**مسئله اوّل:** [۵۵۱۹] اگر مسلمان شراب بخورد هشتاد تازیانه می خورد، لکن اگر کافر شراب بخورد در صورتی حدّ می خورد که تظاهر نماید، و الا حدّ ندارد.

**مسئله دوّم:** [۵۵۲۰] هرگاه کافر کتابی در معابد خود شراب بخورد حدّ شرعی ندارد، چون عبادت-شان بدون شراب ممکن نیست که شراب را خون مسیح و نان را گوشت مسیح حساب می کنند.

**مسئله سوّم:** [۵۵۲۱] اگر مسلمان شراب بخورد و سپس مرتد شود، حدّش ساقط نمی شود و همچنان هرگاه بعد از شرب، جنون عارض شود حدّش ساقط نمی شود.

**مسئله چهارم:** [۵۵۲۲] هرگاه بعد از خوردن شراب حدّ خورده باشد، تکرارش باز هم حدّ دارد و اگر حدّ نخورده باشد تکرارش حدّ ندارد، اگر تکرار با تخلّل حدّ به چهار مرتبه برسد کشته می شود هر چند در بار سوّم هم گفته شده.

**مسئله پنجم:** [۵۵۲۳] اگر یک شاهد بگوید: «فلانی شراب خورد» و دیگری بگوید: «قی کرده» حدّ ثابت می شود.



### مسائل حدّ شراب (۳)

**مسئله اوّل:** [۵۵۲۴] مسلمانی که شراب را حلال بداند و شرب کند، دعوت می‌شود به توبه که اگر توبه کرد حدّ می‌خورد، و آلا کشته می‌شود در صورتی که حلال گفتنش منجر به تکذیب رسول ﷺ و انکار شریعت شود و فرقی بین فطری و ملّی نیست، و آلا تعزیر می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۵۲۵] فروشنده شراب اگر مسلمان است و شراب را حلال می‌داند، حدّ شارب مستحلّ را دارد که حکم او در مسئله اوّل گفته شد.

**مسئله سوّم:** [۵۵۲۶] اگر بر شرب شاربى بیّنه اقامه شد و سپس توبه نمود، توبه‌اش قبول شده حدّ نمی‌خورد و اگر اقرار نموده و سپس توبه کرد، امام مخیر است بین حدّ یا عفو.

**مسئله چهارم:** [۵۵۲۷] حلال دانستن سایر محرّمات که حرمت‌شان قطعی است، مانند: ربا، میتّه، قمار، خون، گوشت خوک و امثالش هر گاه منجر شود به تکذیب رسول ﷺ و انکار شریعت حدّش قتل است، فرقی بین فطری و ملّی نیست و آلا تعزیر می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۵۲۸] در شراب ده طائفه لعنت شده: غارس، حارس، عاصر، ساقی، بایع، مشتری، ثمن، شارب، حامل و محمول‌الیه و گفته است که عبادات شارب‌الخمّر تا چهل روز قبول نمی‌شود.

### حدّ سرقت

**مسئله اوّل:** [۵۵۲۹] «سرقت» یا دزدی حدّ شرعی دارد، البته با شرایطی که بعداً ذکر می‌شود متوجّه سارق است.

**مسئله دوّم:** [۵۵۳۰] حدّ سرقت «قطع» دست سارق است در سرقت اوّل، البته با شرایطی که بعداً ذکر می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۵۳۱] در حدّ سارق فرقی بین زن و مرد نیست، چنان که بین زانی و زانیه فرقی نبود.

**مسئله چهارم:** [۵۵۳۲] در فقه جعفری قطع دست از بیخ انگشتان دست راست است در سرقت اوّل، طوری که کف و انگشت ابهام (شصت) باقی بماند، لکن در فقه احناف از میچ دست می‌باشد.



**مسئله پنجم:** [۵۵۳۳] حدّ سارق در سرقت دوّم قطع «پای چب» سارق است از بیخ انگشتان و در مرتبه سوّم «حبس دائمی» و در مرتبه «چهارم» قتل است، چنانچه در زندان دزدی کند.

### شرایط سارق

**مسئله اوّل:** [۵۵۳۴] در سارق «بلوغ» شرط است، بناءً طفل حدّ ندارد حتی اگر پنج بار تکرار شود، لکن تأدیب می‌شود همراه با اخذ مال.

**مسئله دوّم:** [۵۵۳۵] در سرقت طفل یک قول این است که: بار اوّلش عفو است، بار دوّم تأدیب می‌شود، بار سوّم نوک انگشتانش را خون می‌کند و بار چهارم دستش قطع می‌شود، لکن نظر این جانب همان است که در مسئله اوّل گفته شد.

**مسئله سوّم:** [۵۵۳۶] در سارق «عقل» شرط است، بناءً دیوانه هر چند ادواری هم باشد حدّ ندارد، لکن تأدیب می‌شود همراه با اخذ مال، اگر تأدیب بر او اثر داشته باشد والاّ خیر.

**مسئله چهارم:** [۵۵۳۷] در سارق «اختیار» شرط است، بناءً مکره حدّ ندارد، لکن اخذ مال می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۵۳۸] در سارق شرط است که «پدر مسروق‌منه» نباشد، بناءً دست‌پداری که مال پسر را دزدیده قطع نمی‌شود؛ اما اگر سارق پسر باشد حدّ دارد و پسر مسروق‌منه گفته می‌شود.

### شرایط سارق (۲)

**مسئله اوّل:** [۵۵۳۹] در سارق «عدم اضطرار» شرط است، بناءً مضطر حدّ ندارد مثلی که در سال قحطی و گرسنگی مواد خوراکی بدزدد، لکن اخذ مال می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۵۴۰] در سارق شرط است که «هتک حرز» کرده باشد، یعنی: قفل را شکستانده باشد، بناءً سرقت از خانه بی‌دروازه یا صندوق بی‌قفل یا جیب بالاپوش حدّ ندارد، فقط مال اخذ می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۵۴۱] اگر کسی قفل را شکسته، ولی دیگری مال را برده باشد، دوّمی حدّ دارد همراه با اخذ مال و اوّلی ضامن قفل و خسارت است.



**مسئله چهارم:** [۵۵۴۲] در سارق شرط است که مال را «مخفیانه» برده باشد، بناءً بر بدن علنی غصب است نه سرقت، لذا حدّ ندارد.

**مسئله پنجم:** [۵۵۴۳] در سارق «مباشرت» شرط است، بناءً اگر کسی قفل را بشکند و کسی دیگر مال را ببرد، حدّ بر مباشر است نه بر هاتک.

### احکام مسروق

**مسئله اول:** [۵۵۴۴] در مال مسروقه «نصاب» شرط است و آن «ربع دینار» (۴/۵ نخود) می باشد، چون هر دینار هجده نخود طلای مسکوک است، ثلث دینار و خمس نیز گفته شده، اما خمس بعید و ثلث قریب به واقع است.

**مسئله دوم:** [۵۵۴۵] اگر مسروق امانت باشد یا مال مشترک بین سارق و بین غیرش، حدّ سرقت اجرا نمی شود در صورتی که بیشتر از سهم خودش نباشد، و الاً با تکمیل نصاب حدّ جاری می شود.

**مسئله سوم:** [۵۵۴۵] اگر مسروق مال شوهر باشد یا مال زن حکم سرقت را نداشته، دست سارق قطع نمی شود در صورتی که از غیر حرز گرفته باشد، اما در حرز حدّ ثابت است.

**مسئله چهارم:** [۵۵۴۶] اگر مسروق پرنده باشد، حدّ سرقت بر سارق جاری نمی شود.

**مسئله پنجم:** [۵۵۴۷] اگر مسروق مال مولی باشد و مملوکش سرقت کرده باشد، حدّ سرقت ندارد.

### احکام مسروق (۲)

**مسئله اول:** [۵۵۴۸] اگر مال مسروقه مورد اشتباه سارق باشد که گمان کرده مال خودش است، حدّ سرقت ندارد.

**مسئله دوم:** [۵۵۴۹] اگر مال مسروقه مال اجیر یا مال میزبان باشد، حدّ بر سارق مستأجر یا مهمان در صورتی جاری می شود که مال را از حرز بیرون کرده باشند، و الاً خیر.

**مسئله سوم:** [۵۵۵۰] اگر مال مسروقه کفن میت باشد و به حدّ نصاب برسد در صورتی که سارق شغلش کفن کشی باشد، حدّ دارد و الاً تعزیر می شود.



**مسئله چهارم:** [۵۵۵۱] اگر مال مسروقه از محارمی باشد که اجازه ورود به خانه آنها را دارد در صورتی که از غیر حرز گرفته باشد، حد ندارد و الا حد دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۵۵۲] اگر مال مسروقه از اماکن عمومی دزدیده شده مانند: مساجد، مدارس، کاروان سراها، حمامها، آسیابها و امثالش، حد شرعی ندارد فقط تعزیر می شود.

### مسائل سرقت

**مسئله اول:** [۵۵۵۳] در حد سرقت اول دست راست قطع می شود، هر چند فلج باشد و اگر دست راست ندارد یا بعد از دزدی قطع شده دست چپ و پای چپ قطع نمی شود، چون موضوع حد اول منتفی شده است.

**مسئله دوم:** [۵۵۵۳] در حد سرقت بین مسلمان، کافر، زن، مرد، بنده و آزاده فرقی نیست.

**مسئله سوم:** [۵۵۵۴] اگر سارق بار اول فرار کند و بار دوم دستگیر شود، چنانچه هر دو بیته یک جا اقامه شود، یک حد جاری می شود و اگر یک بیته اقامه شود برای سرقت اول و حد جاری گردد سپس بیته دوم اقامه شود پای چپش قطع می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۵۵۵] هرگاه سارق اقرار نماید در مقرّ نیز شرایطی چون: بلوغ، عقل، اختیار و قصد شرط است.

**مسئله پنجم:** [۵۵۵۶] کسی که دزدی کامپیوتری یا اختلاس می کند دستش قطع نمی شود، لکن تعزیر می شود.

### مسائل سرقت (۲)

**مسئله اول:** [۵۵۵۷] هرگاه سارق بعد از اقامه بیته پشیمان شده توبه نماید، حد ساقط نمی شود لکن در اقرار بعید نیست که ساقط شود.

**مسئله دوم:** [۵۵۵۸] اگر دست سارق را آمپول بی حسّی بزنند و سپس قطع کند، مانعی نیست بلکه بعد از قطع، ارتزاق او به عهده بیت المال است.



**مسئله سوّم:** [۵۵۵۹] اگر اجرا کننده حدّ و امروزه دکتر جراح عمداً دست چپ سارق را قطع کند از او قصاص می شود و حدّ سارق از نو اجرا می شود و اگر سهواً چنین شده، دیّه برگردن جراح بوده حدّ از سارق ساقط است.

**مسئله چهارم:** [۵۵۶۰] اگر چند نفر سرقت کنند که سهم هر کدام به نصاب نمی رسد حدّ ساقط بوده مال مسروقه اخذ و تعزیر انجام می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۵۶۱] اگر سارق پشیمان شده مال را به مالک برگرداند، چنانچه این کار قبل از مرافعه نزد حاکم شرع بوده حدّ ساقط است و اگر بعد از مرافعه بوده حدّ ساقط است.

### مسایل سرقت (۳)

**مسئله اوّل:** [۵۵۶۲] اگر مال را از حرز به مقدار نصاب خارج نماید، لکن در بیرون تصرفی کند که از نصاب بیفتد، مانند این که پارچه ای را ببرد یا گوسفند را ذبح کند، فقط ضامن مال بوده حدّ جاری نمی شود.

**مسئله دوّم:** [۵۵۶۳] اگر مال به مقدار نصاب را طی چند مرحله از حرز خارج کند، چنانچه یک سرقت حساب می شود حدّ دارد و الاً فقط ضامن مال است.

**مسئله سوّم:** [۵۵۶۴] اگر گروهی حرز را بشکنند، اما یک نفر آن را خارج نماید، خارج کننده حدّ دارد.

**مسئله چهارم:** [۵۵۶۵] اگر سارق از داخل حرز طعامی را که به نصاب می رسد بخورد، چون هضم می شود در حکم تلف مال بوده ضامن قیمت است ولی حدّ ندارد.

**مسئله پنجم:** [۵۵۶۶] اگر سارق جواهری را از داخل حرز بیلعد، چنانچه بیرون کردن توسط قیئ ممکن است قیئ واجب بوده حدّ نیز دارد، اگر قیئ ممکن نیست صبر کند تا به طور طبیعی خارج شود، در این صورت حدّ نداشته لکن تعزیر می شود.

## حدّ محارب

**مسئله اول:** [۵۵۶۷] محارب کسی است که: شمشیر یا تفنگش را غرض ترساندن مردم به قصد افساد و تباهی کشیده باشد شهر باشد یا روستا، صحرا باشد یا دریا فرقی ندارد و موجب حدّ شرعی است.

**مسئله دوم:** [۵۵۶۸] حدّ محارب چهار چیز گفته شده: «قتل»، «صلب»، «قطع» و «نفی بلد»، قتل: کشتن با شمشیر یا از کوه با دستان بسته انداختن است، صلب: به دار کشیدن است تا سه روز، قطع: بریدن دست راست و پای چپ است، و نفی بلد: تبعید به مدت یک سال از شهر و دیارش می‌باشد.

**مسئله سوم:** [۵۵۶۹] حدّ محارب با دوبار اقرار شخص یا شهادت دو نفر عادل که زن‌ها در آن نمی‌باشد نه منفردات و نه منضمات ثابت می‌شود، چه رسد از این که شیوع یافته باشد.

**مسئله چهارم:** [۵۵۷۰] بر حاکم است که حال محارب را دیده کیفر انتخاب نماید، مثلاً: اگر قتل مرتکب شده بکشد یا به دار زند، اگر قتل مرتکب نشده لکن اموال مردم را غارت کرده قطع و نفی بلد را اختیار نماید با اخذ خود اموال یا قیمت آن.

**مسئله پنجم:** [۵۵۷۱] کسی که غرض محافظت کاروان‌ها یا حفظ شاه راه‌ها اسلحه خود را برهنه می‌کند یا پیشاپیش می‌روند تا محافظ باشند، از حکم محارب استثناء هستند.

## مسائل محارب

**مسئله اول:** [۵۵۷۲] نفس اسلحه برداشتن محاربه نیست، آنچه مهم است ترساندن مردم، قتل و افساد، غارت اموال، راه‌گیری، اذیت و آزار مردم است.

**مسئله دوم:** [۵۵۷۳] دزدان مسلح که فقط هدف‌شان تحصیل مال باشد، محارب گفته نمی‌شوند.

**مسئله سوم:** [۵۵۷۴] هرگاه شخص محارب، مفسد و غارتگر باشد، اول دست و پایش را قطع می‌کنند سپس به دار کشیده بکشند.



**مسئله چهارم:** [۵۵۷۵] هرگاه محارب نزد حاکم توبه نماید، چنانچه قتل، غارت، صلب و نهب مرتکب شده باشد، بخشیده نمی‌شود و اگر فقط اسلحه کشیده و مردم را ترسانده توبه‌اش پذیرفته می‌شود، اما تعزیرش ساقط نیست.

**مسئله پنجم:** [۵۵۷۶] اگر رئیس محاربین دستور ترساندن، کشتن، غارت و آزار را داده باشد و افرادش مرتکب قتل شده باشند، اما خودش از خانه‌اش بیرون نشده خودش حبس ابد و افرادش حد می‌بینند، مگر این که حاکم شرع مصلحت را در قتل او ببیند، تفصیل مسایل محاربه در باب امر به معروف و نهی از منکر مناسبتر است.

### ارتداد چیست؟

**مسئله اول:** [۵۵۷۷] «ارتداد» برگشتن از دین اسلام است با علم، عمد، اختیار و قصد به هدف عناد و دشمنی با اسلام که موجب می‌شود حد شرعی را و ارتداد در عرف عام «رده» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۵۷۸] ارتداد با انکار خدا، پیامبر، توحید و معاد محقق می‌شود و این یک روی سگه است با توجه به شروط مسئله نخست.

**مسئله سوم:** [۵۵۷۹] ارتداد با انکار ضروریات دین اسلام مانند: نماز، روزه، زکات، حج و امثالش محقق می‌شود و این روی دیگر سگه است با توجه به شروط مسئله نخست.

**مسئله چهارم:** [۵۵۸۰] ارتداد به انکاری گفته می‌شود که بعد از روشن شدن حق و اثبات خدا و یگانگی او و اعتقاد برهانی به اصول اعتقادی و فروع فقهی اسلام صورت بگیرد، به دلیل عناد، لجاجت و خبیث باطنی که دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۵۸۱] انکاری که از شبهه باشد مثل این که: خدا برایش ثابت نشده، رسالت نبی و کتاب خدا برهانی نگشته و فحص و تحقیق بجایی نرسیده و تلاشش نتیجه نداده یا اصلاً برایش تبلیغ نشده در حالی که عناد ندارد و لجاجت نشان نمی‌دهد، لهذا منکر می‌شود، چنین انکاری ارتداد نیست و تمام این پنج مسئله معنی ارتداد است.





## مرتد کیست؟

**مسئله اول:** [۵۵۸۲] مرتد با توجه به معنی و ماهیت ارتداد دو قسم است، یکی: «فطری» و دیگری: «ملّی» که هر کدام حکم خود را دارد و به ترتیب روشن می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۵۸۳] مرتد فطری «مسلمان زاده‌ای» است که به کمال رشد، بلوغ و سن تکلیف رسیده و اسلام را اختیار نموده، لکن پس از مسلمان شدن کافر گشته و در مسلمان زاده بودن معیار این است که یکی از والدینش مسلمان باشد چه رسد از هر دو.

**مسئله سوم:** [۵۵۸۴] مرتد ملّی «کافر زاده‌ای» است که به کمال رشد، بلوغ و سن تکلیف رسیده و اسلام را اختیار نموده، لکن پس از مسلمان شدن کافر شده است.

**مسئله چهارم:** [۵۵۸۵] به عبارت دیگر: «مرتد فطری» کسی است که از پدر یا مادر مسلمان بدنیا آمده و به تبع والدینش مسلمان بوده تا به تکلیف رسیده، لکن بعد از سن تکلیف از اسلام برگشته باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۵۸۶] به عبارت دیگر: «مرتد ملّی» کسی است که از پدر مادر کافر بدنیا آمده و بعد از سن تکلیف از دین والدینش که کفر بوده برگشته اسلام اختیار نموده، لکن دوباره به دین اجدادش برگشته و کافر شده است.

## حدّ ارتداد

**مسئله اول:** [۵۵۸۷] حدّ ارتداد در قبال مرتد فطری و مرتد ملّی فرق می‌کند و نیز در قبال زن و مرد تفاوت می‌نماید که به ترتیب توضیح می‌دهیم.

**مسئله دوم:** [۵۵۸۸] مرتد فطری اگر «مرد» باشد به محض ثابت شدن ارتداد نزد حاکم با شرایطی که توضیح داده می‌شود، زنش جدا می‌شود و عدّه وفات می‌گیرد، اموالش تقسیم و خودش اعدام می‌شود و توبه‌اش پذیرفته نیست یعنی پشیمانی سود ندارد.

**مسئله سوم:** [۵۵۸۹] مرتد فطری اگر «زن» باشد بعد از اثبات ارتدادش نزد حاکم از شوهرش جدا می‌شود، چنانچه یائسه باشد عدّه ندارد و اگر یائسه نیست سه ماه عدّه طلاق می‌گیرد؛ اما اموالش تقسیم



نمی‌شود و از او توبه خواسته می‌شود که اگر توبه کرد مردش به او برمی‌گردد و اگر توبه نکرد، عقدش باطل می‌ماند و در مدت استتبابه زندانی می‌شود، در اوقات نماز او را می‌زنند تا توبه کند و اگر توبه نکرد تا ابد محبوس می‌ماند، لکن اعدام نمی‌شود.

**مسئله چهارم: [۵۵۹۰]** مرتد مّلی اگر «مرد» باشد، زنش طلاق و مالش تقسیم نمی‌شود، لکن حاکم شرع برایش سه روز مهلت می‌دهد تا توبه کند، که اگر توبه کرد آزاد می‌شود، زن و مالش به او برمی‌گردد، و الا اعدام می‌شود.

**مسئله پنجم: [۵۵۹۱]** مرتد مّلی اگر «زن» باشد، زندانی می‌شود و در زندان سخت‌گیری شده در اوقات نمازهای واجب شلاق می‌خورد تا توبه کند که اگر توبه کرد آزاد می‌گردد، و الا تا پایان عمر محبوس می‌ماند تا بمیرد.

### شروط ارتداد

**مسئله اول: [۵۵۹۲]** در ارتداد «بلوغ» شرط است، بناءً ارتداد اطفال حدّ شرعی ندارد.

**مسئله دوم: [۵۵۹۳]** در ارتداد «عقل» شرط است، بناءً ارتداد مجانین حدّ شرعی ندارد.

**مسئله سوم: [۵۵۹۴]** در ارتداد «اختیار» شرط است، بناءً ارتداد مکروه حدّ شرعی ندارد.

**مسئله چهارم: [۵۵۹۵]** در ارتداد «قصد» شرط است، بناءً ارتداد هاذل، ساهی، نائم و غافل حدّ شرعی ندارد.

**مسئله پنجم: [۵۵۹۶]** کسی که در حال غضب رده می‌گوید، طوری که از حالت عادی خارج شود مرتد گفته نمی‌شود، همچنان ارتداد مغمی علیه حکم ارتداد شرعی را ندارد.

## مسائل ارتداد

**مسئله اوّل:** [۵۵۹۷] هرگاه مرتد ادعا کند که رده گویش از باب مجبوری یا اکراه بوده و یا از باب هزل و غفلت و سبق زبان بوده، از او قبول می شود.

**مسئله دوّم:** [۵۵۹۸] هرگاه سخنی که موجب ارتداد است از وی صادر شود و اقامه شهود هم صورت بگیرد، ولی باز هم ادعا کند که بدون قصد و بی اختیار بوده قبول می شود.

**مسئله سوّم:** [۵۵۹۹] هرگاه از مرتد ملّی ارتداد تکرار شود، قولی به کشتن است در بار سوّم و قولی به کشتن است در بار چهارم، لکن احوط کشتن در بار چهارم است.

**مسئله چهارم:** [۵۶۰۰] مرتد را حاکم می کشد، چنانچه کسی مرتد ملّی را بکشد در حالی که او توبه نموده یک قول این است که قاتل قصاصاً کشته می شود و قول دیگر این است که دیّه بر قاتل است نه قصاص، به نظر این جانب قول دوّم ارجح است.

**مسئله پنجم:** [۵۶۰۱] هرگاه مرتد شخصی را بکشد، ولی دم او را از باب قصاص می کشد نه از باب ارتداد و چنانچه ولی دم بر دیّه مصالحه کند حاکم او را از باب رده می کشد.

## مسائل ارتداد (۲)

**مسئله اوّل:** [۵۶۰۲] مرد مرتد نمی تواند با زن مسلمان ازدواج نماید و گفته شده که با کافره هم نمی تواند ازدواج کند، لکن این قول ضعیف است و همچنین است زن مرتده.

**مسئله دوّم:** [۵۶۰۳] پدر یا جدّ مرتد بر اولاد مسلمان خود که دختر است، ولایت ندارد و او می تواند بدون اذن آنها شوهر نماید.

**مسئله سوّم:** [۵۶۰۴] فرزند مرتد محکوم به اسلامیت است و از پدرش ارث می برد و هم چنین است فرزندی که نطفه اش در حال ارتداد پدر یا مادرش منعقد شده باشد.



**مسئله چهارم:** [۵۶۰۵] اگر کافر کتابی نماز بخواند، این عملش اگر ناشی از التزام او به اسلام است، کاشف از مسلمان شدن او می‌کند و اگر ثابت شود که از باب ترس بوده یا از باب تظاهر و ریاء کاشفیت ندارد.

**مسئله پنجم:** [۵۶۰۶] ازدواج دختر مسلمان با مرتد یا ازدواج پسر مسلمان با مرتده جایز نیست.

### تعزیرات

**مسئله اول:** [۵۶۰۷] اگر دزدی انگشتان دست راست نداشته باشد، در سرقت اول تعزیر می‌شود و اگر انگشتان پای چپ نیز نداشته باشد، در سرقت دوم نیز تعزیر می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۶۰۸] اگر کسی قبر را بشکافد لکن کفن میت را ندرزد، تعزیر می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۶۰۹] اگر کسی با حیوانی جمع شود حکمش تعزیر است و مسائل آن در باب خودش بیان شد.

**مسئله چهارم:** [۵۶۱۰] اگر کسی به استمناء عادت کرده و این کار نزد حاکم ثابت شود، مثل این که عیالش شکایت نماید حاکم تعزیر می‌کند.

**مسئله پنجم:** [۵۶۱۱] اگر کسی شراب می‌فروشد و حرمت آن را قبول دارد، تعزیر می‌شود و چنانچه فروش شراب را حلال بدانند مرتد می‌شود.

### تعزیرات (۲)

**مسئله اول:** [۵۶۱۲] کسی که با علم و عمداً مسجد یا مشاهده مشرفه را نجس کند به نجاست پساب یا پیشاب تعزیر می‌شود؛ اما نجاست این چنینی کعبه، مسجدالحرام یا مسجدالنبی حدّ کشتن دارد.

**مسئله دوم:** [۵۶۱۳] کسی که در بستر زن اجنبیه داخل شود، لکن دست به او نزند تعزیر می‌شود.



**مسئله سوّم:** [۵۶۱۴] کسی که در حویلی یا خانه کسی به قصد اطلاع به همسر او نگاه می کند، در حالی که هیچ یک از زنان آن خانه محرم او نباشند، تعزیر می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۶۱۵] کسی که واجبات را ترک و محرمات را انجام می دهد، تعزیر می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۶۱۶] کسی که شهادت دروغ می دهد، حاکم وی را تعزیر می کند.

### تعزیرات (۳)

**مسئله اوّل:** [۵۶۱۷] جایی که حدّ از سوی شارع برای برخی گناهان تعیین نشده، به نظر حاکم شرع تعزیر اجرا می شود.

**مسئله دوّم:** [۵۶۱۸] تعزیر نوعاً کمتر از حدّ است، لکن سعی شود از چهل شلاق تجاوز نکند و از هفت کم نباشد.

**مسئله سوّم:** [۵۶۲۹] تعزیر با اقرار شخص به گناهش یا با شهادت دو نفر عادل و یا با علم خود حاکم ثابت می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۶۳۰] اگر کسی بچه‌ی نابالغی را با شهوت ببوسد، تعزیر می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۶۳۱] اگر کسی زن اجنبیه را ببوسد یا وطی به غیر دخول نماید، تعزیر می شود.

\* \* \*



# مسائل قصاص و دیات









## قصاص

**مسئله اول:** [۵۶۳۲] اگر کسی مسلمان عاقل آزاده را قصداً و عمداً بکشد موجب «قصاص» است، یعنی: اولیاء دم حق دارند قاتل را به جرم «قتل عمدی» قصاص نمایند.

**مسئله دوم:** [۵۶۳۳] قصاص دو قسم است: یکی «قصاص نفس»، دیگری «قصاص اطراف» یا اعضاء که حکم هر کدام مشروحاً بیان می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۶۳۴] قصاص حق شرعی بازماندگان مقتول است لکن می‌تواند قاتل را بخشیده «عفو» نمایند و عفو مورد سفارش آیات و روایات است و در عفو خیر است که در قصاص نیست.

**مسئله چهارم:** [۵۶۳۵] «قتل» یا کشتن عبارت از «ازهاق روح» است به هر وسیله‌ای که صورت بگیرد چه با شمشیر، چه با زهر، چه با سحر، چه با تیر، چه با انداختن نزد درنده، چه با نیش مار و یا راه‌های دیگر قتل فرقی نمی‌کند.

**مسئله پنجم:** [۵۶۳۶] قتل سه قسم است: «عمدی»، «شبه عمد» و «خطا» که حکم و توضیح هر کدام به ترتیب می‌آید و قصاص فقط در قسم اول است و در دو قسم اخیر دیه است.

## اقسام قتل

**مسئله اول:** [۵۶۳۷] یک قسم از اقسام قتل، «قتل عمد» است، در قتل عمد یکی نیت و «قصد کشتن» معتبر است با هر وسیله ولو قتاله نباشد و دیگری: «آله» و اسباب قتل معتبر است مثلی که با تیر بزند یا با شمشیر گردنش را ببرد ولو به قصد قتل نباشد؛ عمد محسوب است، چون: تیر و شمشیر بی قصد هم آدم را می‌کشد.

**مسئله دوم:** [۵۶۳۸] قسم دیگر از اقسام قتل، قتل «شبه عمد» است، در شبه عمد قاتل قصد و نیت کشتن ندارد و آله هم غالباً کشنده نیست لکن بر اثر کاری قتل اتفاق می‌افتد مثلی که کسی را با شلاق یا مشت بزند که نوعاً کشنده نیست لکن شخص اتفاقاً بمیرد.

**مسئله سوم:** [۵۶۳۹] قسم دیگر از اقسام قتل، «قتل خطا» است، در قتل خطا نه قصد کشتن وجود داشته و نه کاری نسبت به او انجام داده اما قتل اتفاق افتاده، مثلی که می‌خواسته آهو شکار کند اما به انسانی اصابت کرده باشد.



**مسئله چهارم:** [۵۶۴۰] در قتل عمد قصاص است هر چند که اولیاء مقتول می‌توانند عفو کنند و عفو ارجحیت دارد نسبت به قصاص کتاباً و سنتاً.

**مسئله پنجم:** [۵۶۴۰] در قتل شبه عمد یا قتل خطاء اولیاء دم حق قصاص ندارند لکن می‌توانند دیه بگیرند یا عفو کنند هر چند که عفو بهتر است.

### راه‌های اثبات قتل

**مسئله اول:** [۵۶۴۱] یکی از راه‌های اثبات قتل «اقرار» شخص متهم است که با شرایط اقرار قتل ثابت می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۶۴۲] یکی دیگر از راه‌های اثبات قتل «بینه» است که شهادت دو مرد عادل باشد که با شرائط شهادت عدلین قتل ثابت می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۶۴۳] یکی دیگر از راه‌های اثبات قتل «قسامه» است که بستگان مقتول قسم می‌خورند که با شرایط آن قتل اثبات می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۶۴۴] هرگاه قسامه بر اثبات قتل عمد بخواهند قسم بخورند باید پنجاه قسم باشد هرگاه بر اثبات قتل شبهه عمد یا خطا بخواهد قسم بخورد باید بیست و پنج قسم باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۶۴۵] موضوع قسامه «لوث» است و لوث آن است که اقرار معتبر و بینه معتبره در بین نباشد لکن مظنه از طریق قراین غیر قطعیه پیدا شود مبنی بر قتل مثلی که شخص را با کارد خون آلود بالای کشته‌ای ببیند.

### قسامه، اقرار و بینه

**مسئله اول:** [۵۶۴۶] در قسامه عدالت شرط نیست همین که پنجاه یا بیست و پنج نفر از بستگان مقتول قسم خوردند بر مشخصات قاتل و کیفیت قتل کافی است.

**مسئله دوم:** [۵۶۴۷] در قسامه قاتل نیز عدالت شرط نیست و آن در جایی است که اولیاء مقتول از قسامه نکول کرده به بستگان قاتل رد کنند در آن صورت نیز تعداد شرط است نه عدالت.

**مسئله سوم:** [۵۶۴۸] در اقرار متهم به قتل بلوغ، عقل، اختیار و قصد شرط است و نیز دو مرتبه اقرار آن، بناءً با یک اقرار یا اقرار طفل، دیوانه، مُکره و هاذل قتل ثابت نمی‌شود.



**مسئله چهارم:** [۵۶۴۹] در بینه که شاهد عدلین باشد تمام شروط بینه شرعیّه شرط است که در باب

قضاوت و شهادت بیان شد.

**مسئله پنجم:** [۵۶۵۰] اگر مورد لوث نباشد ولیّ مقتول می‌تواند قسم را به متهم ردّ نماید، در آن

صورت حاکم متهم را قسم می‌دهد و چنانچه استتکاف نمود دعوی پایان می‌پذیرد.

### تعدد قاتل و مقتول

**مسئله اول:** [۵۶۵۱] اگر دو نفر در قتلی اشتراک نمایند اولیای مقتول در قبال هر کدام حق قصاص

دارند و همین حکم است در بیشتر از دو نفر.

**مسئله دوم:** [۵۶۵۲] اگر در مسئله دو نفر را بخواهند قصاص نمایند نخست نصف دیه را به هر نفر

بدهد آنگاه قصاص نمایند؛ اما در چنین جاهایی اخذ دیه بهتر از قصاص است.

**مسئله سوم:** [۵۶۵۳] اگر در مسئله از یکی دیه بگیرد و دیگری را قصاص نماید حق اولیای دم

است، لکن بهتر است از هر نفر دیه بگیرند و از قصاص دست بردارند.

**مسئله چهارم:** [۵۶۵۴] اگر یک شخص، دو نفر را یک جا یا به تعقیب بکشد اولیای هر کدام حق

قصاص دارند چنانچه هر کدام خواهان قصاص شوند با قصاص یکی حق دیگری نیز گرفته می‌شود چون

نمی‌شود قاتل را دوبار کشت و همین حکم است در قتل بیشتر از دو نفر.

**مسئله پنجم:** [۵۶۵۵] در مسئله چهارم، می‌تواند یکی دیه بگیرد و دیگری قصاص نماید و

همچنان می‌تواند هر دو ولی دیه بگیرند و از قصاص دست بردار شوند و این کار ارجحیت دارد.

### تعدد اولیای مقتول

**مسئله اول:** [۵۶۵۶] هرگاه مقتول دارای ورثه‌های متعدّد باشد، مستحب اکید است که در امر

قصاص یا دیه با هم توافق نمایند و بدون اطلاع دیگری کاری انجام ندهند.

**مسئله دوم:** [۵۶۵۷] هرگاه اولیای مقتول نتوانند اتفاق نمایند که برخی خواهان قصاص و برخی

خواهان دیه شوند، بر قصاص کنندگان است که فاضل دیه را به متقاضیان دیه بدهند آنگاه قصاص کنند.

**مسئله سوم:** [۵۶۵۸] هرگاه برخی اولیاء دم خواهان قصاص، برخی دیگر خواهان دیه و برخی عفو

کنند، قصاص کنندگان سهم عفو کنندگان را به متقاضیان دیه بدهند.



**مسئله چهارم: [۵۶۵۹]** هرگاه برخی اولیاء غایب باشند چنانچه ممکن است تماس گرفته شود و الا سهم آنان را کنار گذاشته قاتل را قصاص نمایند و این درحالی است که صبر کردن موجب تزییع حقوق حاضرین شود و الا صبر کند.

**مسئله پنجم: [۵۶۶۰]** در مسئله هرگاه برخی اولیاء صغیر باشند یا مجنون عمل غایب را انجام می دهند و هرگاه همه ی اولیاء صغیر باشند ولی آنها حق قصاص ندارد بلکه صبر کند تا آنها کبیر شوند و یا مصالحه بر دیه نماید.

### مصادیق قتل عمد

**مسئله اول: [۵۶۶۱]** اگر به مسلمانی به قصد نابودی او غذای سمی بدهد و آن شخص بر اثر زهر بمیرد از مصادیق قتل عمد است.

**مسئله دوم: [۵۶۶۲]** اگر مسلمانی را به قصد نابودی او جلو افعی بیندازد و آن شخص بر اثر نیش افعی بمیرد از مصادیق قتل عمد است.

**مسئله سوم: [۵۶۶۳]** اگر مسلمانی را به آتش بیندازد و آن شخص بر اثر سوختن بمیرد از مصادیق قتل عمد است.

**مسئله چهارم: [۵۶۶۴]** اگر مسلمانی را خفه کند و آن شخص بر اثر خفگی بمیرد از مصادیق قتل عمد است.

**مسئله پنجم: [۵۶۶۵]** اگر مسلمانی را به قصد نابودی او که شنا بلد نیست در آب بیندازد و آن شخص بر اثر غرق شدن بمیرد از مصادیق قتل عمد است.

**مسئله ششم: [۵۶۶۶]** اگر مسلمانی را به قصد نابودی او از بام یا بلندی پرت کند و آن شخص بر اثر افتادن بمیرد از مصادیق قتل عمد است.

### مصادیق قتل عمد (۲)

**مسئله اول: [۵۶۶۷]** اگر مسلمانی را به قصد کشتن او با تیر بزند یا با شمشیر رگ او را قطع کند و آن شخص بر اثر تیر و شمشیر بمیرد از مصادیق قتل عمد است.

**مسئله دوّم:** [۵۶۶۸] اگر مسلمانی را به قصد کشتن او زیر موتر کند و آن شخص بر اثر زیر گرفتن موتر بمیرد از مصادیق قتل عمد است.

**مسئله سوّم:** [۵۶۶۹] اگر مسلمانی را به قصد کشتن او در قفس درندگان بیندازد و آن شخص طعمه آنان شود از مصادیق قتل عمد است.

**مسئله چهارم:** [۵۶۷۰] اگر مسلمانی را به قصد کشتن او با چوب، عصا، نیزه و امثالش به قدری بزند تا بمیرد از مصادیق قتل عمد است.

**مسئله پنجم:** [۵۶۷۱] اگر مسلمانی را به قصد کشتن زندانی کند و نان و آب ندهد تا بمیرد از مصادیق قتل عمد است.

### مصادیق شبه عمد

**مسئله اوّل:** [۵۶۷۲] اگر انسانی را بدون قصد کُشت با تازیانه بزند که نوعاً کسی از تازیانه کشته نمی شود اما از باب اتفاق شخص از همان تازیانه بمیرد از مصادیق شبه عمد است.

**مسئله دوّم:** [۵۶۷۳] اگر انسانی را بدون قصد کُشت با مشت یا لگد بزند که نوعاً کسی از مشت یا لگد کشته نمی شود اما از باب اتفاق از همان مشت یا لگد بمیرد از مصادیق شبه عمد است.

**مسئله سوّم:** [۵۶۷۴] اگر معلم شاگرد را بدون قصد کشت سیلی بزند که نوعاً از سیلی کسی کشته نمی شود اما از باب اتفاق از همان سیلی بمیرد از مصادیق شبه عمد است.

**مسئله چهارم:** [۵۶۷۵] اگر ورزش کار بدون قصد کشت به رفیقش مشت غیر فنی و عادی بزند که نوعاً کسی از آن کشته نمی شود؛ اما از باب اتفاق از همان مشت بمیرد از مصادیق شبه عمد است.

**مسئله پنجم:** [۵۶۷۶] اگر مسلمانی را بدون قصد کشت هول بدهد که نوعاً کشته نیست لکن شخص بر اثر همان هول بیفتد و بمیرد از مصادیق شبه عمد است.

### مصادیق قتل خطا

**مسئله اوّل:** [۵۶۷۷] اگر انسانی به قصد کشتن آهو تیر بیندازد و آن تیر به انسانی اصابت کند در حالی که نه قصد کشت او را داشته و نه کاری نسبت به او انجام داده چنین مواردی از مصادیق قتل خطا است.



**مسئله دوّم:** [۵۶۷۸] اگر انسانی سگ شکارش را برای صید آهو یا حیوانی ارسال کند و آن سگ انسانی را نابود کند در حالی که از عادتش چنین نبوده و صاحب آن نیز نه قصد کشت انسانی را داشته و نه نسبت به او کاری نموده لکن از باب اتفاق چنین خطایی رخ داده از مصادیق قتل خطا است.

**مسئله سوّم:** [۵۶۷۹] اگر کسی تفنگچه‌ای را پاک کند و از نزدش فیر شده به کسی اصابت نماید که نه قصد کشت او را داشته و نه نسبت به او کاری کرده از مصادیق قتل خطا است.

**مسئله چهارم:** [۵۶۸۰] اگر کسی در بازی بزرگشی یا فوتبال یا سایر بازی‌ها به قصد بز یا توپ یا سایر سامان بازی جهشی نماید اما به انسانی برخورد نموده و آن شخص بمیرد که نه قصد کشت او را داشته و نه کاری نسبت به او انجام داده از مصادیق قتل خطا است.

**مسئله پنجم:** [۵۶۸۱] حادثات ترافیکی در صورتی که موتر بی عوارض و راننده مقصر نباشد از مصادیق قتل خطا است.

### مسائل قتل عمد

**مسئله اوّل:** [۵۶۸۲] اگر مرد قاتل زن باشد می‌شود مرد را بعد از ردّ نصف دیه قصاص کرد و چنانچه برعکس، زن قاتل باشد شایسته نیست نصف دیه را از زن گرفته سپس قصاص نماید.

**مسئله دوّم:** [۵۶۸۳] اگر پدر پسر را بکشد پدر قصاص نمی‌شود لکن دیه از او اخذ می‌گردد و چنانچه برعکس پسر قاتل پدر باشد قصاص می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۶۸۴] اگر مادر پسر را بکشد مطابق مشهور مادر قصاص می‌شود؛ اما احتیاط اکید در عدم قصاص است و چنانچه برعکس پسر قاتل مادر باشد پسر قصاص می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۶۸۵] اگر دیوانه‌ای قاتل باشد قصاص نمی‌شود بلکه منتقل می‌شود به دیه و دیه هم بر عاقله است که بعداً می‌آید و اگر برعکس، عاقل قاتل باشد همچنان قصاص نشده دیه داده می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۶۸۶] اگر قاتل عاقل نابالغی باشد قصاص مشکل بوده دیه داده می‌شود و هم چنان است اگر مقتول جنین باشد اشکال قویتر است و همین حکم است در قاتل نابینا.



### مسائل قتل عمد (۲)

**مسئله اول:** [۵۶۸۷] کسی که سفیه، مفلس یا محجور است، ممنوعیت آنها از تصرف مانع از استیفاء قصاص نمی شود.

**مسئله دوم:** [۵۶۸۸] حق قصاص به ارث برده می شود به غیر از زوج و زوجه و همچنان برادر و خواهر مادری نیز از ارث بردن قصاص محروم اند.

**مسئله سوم:** [۵۶۸۹] در قصاص و کیل گرفتن جائز است و چنانچه وکیل قصاص را انجام دهد در حالیکه موکلش وی را عزل کرده اگر بی خبر بوده مشکل نیست و اگر خبر بوده قصاص بر خود وکیل است.

**مسئله چهارم:** [۵۶۹۰] زن حامله تا زمان وضع حملش قصاص نمی شود هرچند که از زنا حمل گرفته باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۶۹۱] اگر کسی دست کسی را قطع کرده و شخص دیگری را هم گشته اول قصاص عضو می شود سپس قصاص نفس.

### مسائل قتل عمد (۳)

**مسئله اول:** [۵۶۹۲] جائز نیست که قاتل را با کارد کند قصاص کند یا با ضرب و شتم نفسش را بکشد بلکه مستحب است با کارد تیز قصاص کند تا راحت تر جان بدهد هرچند که خودش تعذیب کرده باشد.

**مسئله دوم:** [۵۶۹۳] ولی دم می تواند طریق آسانتر از شمشیر را انتخاب کند مثل شلیک گلوله به فرقش یا مثل وصل کردنش به برق فشار قوی و امثالش.

**مسئله سوم:** [۵۶۹۴] ورثه مقتول خودش باید قصاص را اجرا کند مثلاً شمشیر بزند یا شلیک نماید و یا به برق دهد نه شهود یا حاکم.

**مسئله چهارم:** [۵۶۹۵] اگر قاتل قبل از قصاص بمیرد یا کسی دیگری او را بکشد قصاص منتفی می شود و دیه نیز اخذ نمی شود الا از بیت المال.

**مسئله پنجم:** [۵۶۹۵] چنانچه در استیفاء قصاص بین ورثه نزاع شود با قرعه مشکل حل می شود.



### مسائل قتل عمد (۴)

**مسئله اول:** [۵۶۹۶] اگر ولیّ دم نمی‌تواند قصاص را اجرا کند و کسی را اجیر می‌کند، اجرت او به دوش ولیّ دم است اما در اجرای حدّ اجرت بر بیت المال بود.

**مسئله دوم:** [۵۶۹۷] هرگاه پدر با شخصی اجنبی مشترکاً پسرش را بکشد اجنبی قصاص می‌شود لکن نصف دیه از پدر گرفته شده به او ردّ می‌گردد.

**مسئله سوم:** [۵۶۹۸] هرگاه کافر با مسلمان کافری را بکشد، کافر قصاص می‌شود لکن نصف دیه از مسلمان اخذ شده به کافر ردّ می‌گردد.

**مسئله چهارم:** [۵۶۹۹] هرگاه یک نفر به عمد و دیگری به شبه عمد کسی را بکشد، شخص عامد قصاص می‌شود لکن نصف دیه از خاطی گرفته شده به عامد ردّ می‌گردد.

**مسئله پنجم:** [۵۷۰۰] هرگاه یک نفر عمداً و دیگری به خطاء محض کسی را بکشد، عامد قصاص می‌شود و نصف دیه از عاقله خاطی گرفته شده به عامد ردّ می‌گردد.

### قصاص اعضاء

**مسئله اول:** [۵۷۰۱] در قصاص اعضاء عین شرایط قصاص نفس مطرح است، اعم از اقامه شهود معتبر، اقرار دو مرتبه، بلوغ، عقل، اختیار و قصد جانی و شرایط استیفاء قصاص.

**مسئله دوم:** [۵۷۰۲] در قصاص اعضاء چشم در مقابل چشم، گوش در مقابل گوش، پا در مقابل پا، پستان در مقابل پستان، تخم در مقابل تخم و نظایرش قرار می‌گیرد.

**مسئله سوم:** [۵۷۰۳] در اعضایی که بالا و پایین دارد بالا در مقابل بالا، پایین در مقابل پایین قصاص می‌شود مثل: فک‌ها، لب‌ها، پلک‌ها و نظایرش و برعکس قصاص نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۷۰۴] در اعضایی که چپ و راست دارد همچنان چپ در مقابل چپ، راست در مقابل راست، قصاص می‌شود مثل: گوش‌ها، دست‌ها، پاها، چشم‌ها و نظایرش و برعکس قصاص نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۷۰۵] در اعضایی که تعداد دارد کم در مقابل کم، زیاد در مقابل زیاد قصاص می‌شود مثل: انگشتان دست، انگشتان پا و نظایرش و برعکس قصاص نمی‌شود.





## فرق جزئی اعضا

**مسئله اول:** [۵۷۰۶] اعضاء هر انسان با انسان دیگر در جزئیات فرق دارد که این فرق در قصاص تغییر ایجاد نمی‌کند.

**مسئله دوم:** [۵۷۰۷] مطابق مسئله اول گوش بزرگ در مقابل گوش کوچک قصاص می‌شود و بر عکس، و گوش سوراخ شده در مقابل گوش سوراخ نشده و بالعکس، و گوش کر در مقابل گوش شنوا و بالعکس، و گوش چاق در مقابل گوش لاغر و بالعکس قصاص می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۷۰۸] مطابق مسئله نخست بینی کلان در مقابل بینی خورد و بالعکس، بینی پهن در مقابل بینی بلند و بالعکس، بینی نابویا در مقابل بینی بویا و بالعکس قصاص می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۷۰۹] مطابق مسئله نخست چشم سیاه در مقابل چشم آبی و بالعکس، چشم کلان در مقابل چشم خورد و بالعکس، چشم بینا در مقابل چشم کور و بالعکس، و چشم احول در مقابل غیر احول و بالعکس قصاص می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۷۱۰] مطابق مسئله نخست پای لاغر در مقابل پای چاق و بالعکس، پای بلند در مقابل پای کوتاه و بالعکس، پای سالم در مقابل پای مریض و بالعکس، پای فلج در مقابل پای سالم و بالعکس قصاص می‌شود و همچنان سایر اعضایی که جفت‌اند.

## عمد و خطا در عضو

**مسئله اول:** [۵۷۱۱] در عضو مانند نفس «عمد و خطا» متصوّر است که در خطاء «دیه و ارش» و در عمده «قصاص» است و این نکته را هم باید دانست که: در نفس کلمه‌ی «قتل» و کشتن و در عضو واژه‌ی «جرح» و جنایت اطلاق می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۷۱۲] جایی که آله‌ی جارحه کارش بنا بر اغلب جرح و بریدن است مانند: کارد و شمشیر بدون قصد و نیت عمده محسوب است مثلی که با شمشیر بدون قصد جرح و بریدن عضو کسی را قطع کند.



**مسئله سوم:** [۵۷۱۳] جایی که آلهی جارحه کارش بنابر اغلب جرح و بریدن نیست مانند: عصا یا چوب با قصد و نیت عمد محسوب است نه بدون قصد و نیت مثلی که با عصا یا چوب عضو کسی قطع شود.

**مسئله چهارم:** [۵۷۱۴] جایی که شخص می‌خواهد آهو یا حیوان دیگری را با انداختن کارد یا چاقو بکشد، از باب اتفاق عضو انسانی قطع می‌شود و چون چنین موردی خطای محض است قصاص منتفی می‌شود و بجای آن به دیه و آرش حکم می‌گردد.

**مسئله پنجم:** [۵۷۱۵] در قصاص عضو شرط است که طوری قصاص شود که به عضو دیگر آسیب وارد نشود چه رسد از اینکه به نفس سرایت نماید پس جایی که قصاص عضو بدون تعدی و سرایت ممکن نیست قصاص منتفی شده تبدیل به دیه و آرش می‌شود.

### مسائل قصاص عضو

**مسئله اول:** [۵۷۱۶] در «نوک پستان» که اصطلاحاً «حلمه» گفته می‌شود قصاص است همان گونه که در خود پستان قصاص بود و در حلمه فرقی بین زن و مرد نیست.

**مسئله دوم:** [۵۷۱۷] در دندان نیز قصاص است پایین به پایین، بالا به بالا، چپ به چپ، راست به راست لکن طوری باید قصاص کند که دندان دیگرش آسیب نبیند و الا قصاص تبدیل به دیه و آرش می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۷۱۸] در «سوراخ بینی» نیز قصاص است، چپ به چپ، راست به راست بشرطی که عضو هم جوارش آسیب نبیند و الا تبدیل می‌شود به آرش و دیه.

**مسئله چهارم:** [۵۷۱۹] در قصاص دندان علاوه شروط فوق، ثنایا به ثناتا، انیاب به انیاب، طواحن به طواحن، نواجذ به نواجذ قصاص می‌شود نه بالعکس.

**مسئله پنجم:** [۵۷۲۰] در قصاص دندان همان گونه که در کندنش قصاص است در شکستنش نیز قصاص است و می‌شود در مقابل شیری غیر شیری را قصاص کرد.



## مسائل قصاص عضو (۲)

**مسئله اول:** [۵۷۲۱] در «زبان» قصاص است، اگر کل است کل و اگر بعض است بعض، بشرط تساوی در بیان؛ اما ناطق در مقابل گنگ قصاص نمی‌شود لکن گنگ در مقابل ناطق قصاص می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۷۲۲] در «آلت تناسلی مرد» قصاص است، کل به کل، نصف به نصف، بعض به بعض و فرقی بین مختون و غیر مختون نیست؛ اما سالم به عنین قصاص نمی‌شود لکن عنین به سالم قصاص می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۷۲۳] در بیضه‌ها قصاص است چپ به چپ، راست به راست نه بالعکس بشرطی که با قصاص یکی منفعت دیگری از بین نرود و آلا تبدیل می‌شود به دیه و آرش.

**مسئله چهارم:** [۵۷۲۴] در آلت تناسلی زن قصاص است شفره راست به شفره راست، چپ به چپ اما فرقی نیست بین باکره و بیوه، صغیره و کبیره، مختونه و غیر مختونه، سلیمه و مفضات، و صحیحه و قرنا لکن بی حس در مقابل سالم قصاص نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۷۲۵] در سه مسئله (آلت تناسلی مرد، بیضه‌ها و آلت تناسلی زن) حکم قصاص زمانی است که مرد جانی مرد و زن جانی زن باشد، و آلا قصاص معنی نداشته تبدیل به دیه و آرش می‌شود.

## مسائل قصاص عضو (۳)

**مسئله اول:** [۵۷۲۶] عضو اصلی در مقابل عضو زیاده قصاص نمی‌شود مثل ناخن ششم، دست یا پای سوم و هکذا لکن زاید در مقابل زاید قصاص می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۷۲۷] اگر انگشت راست زید را قطع کند، سپس انگشت راست عمرو را، نخست انگشت راست جانی در مقابل انگشت راست زید قصاص می‌شد سپس انگشت دیگرش قطع می‌شود، لکن دیه آن را از عمرو می‌گیرد و اگر عمرو از قصاص بگذرد می‌شود از جانی دیه بگیرد.

**مسئله سوم:** [۵۷۲۸] در آن دسته از زخم‌ها که قصاص موجب تعدی و سرایت به نفس یا عضو نمی‌شود قصاص است مانند: حارصه، متلاحمه، سمحاق و موضحه اما در آن دسته از زخم‌ها که امکان



تساوی و عدم تسری وجود ندارد قصاص نیست مانند: هاشمه و مُنقلّه که شرح هر کدام در بحث دیه می آید.

**مسئله چهارم:** [۵۷۲۹] در نور چشم قصاص است مثلی که به چشم کسی کاری کند که دیدش نابود شود لکن خود عضو آسیب نبیند، در قصاص آینه را جلو آفتاب گرفته به چشم جانی می تاباند تا دیدش از بین برود.

**مسئله پنجم:** [۵۷۳۰] در شنوایی گوش قصاص است مثلی که جانی کاری کند که شنوایی از بین برود لکن خود عضو بیرونی آسیب نبیند، در قصاص طوری صدا کند که پرده گوش پاره شده کر شود.

### کفّاره قتل

**مسئله اوّل:** [۵۷۳۱] قتل به انواع و اقسام سه گانه اش موجب کفّاره است که انجام و اجرای آن بر قاتل یا وارث کبیر او واجب است.

**مسئله دوّم:** [۵۷۳۲] قتل عمد «کفّاره جمع» دارد و آن آزاد کردن برده و امروزه آزاد کردن زندانی، اطعام شصت مسکین و روزه دو ماهه است که سی و یک روزش پی هم باشد.

**مسئله سوّم:** [۵۷۳۳] قتل شبه عمد و خطا «کفّاره ترتیب» دارد که اوّل آزادی برده است که اگر از آن عاجز است اطعام شصت مسکین است و اگر از آن هم عاجز شد دو ماهه روزه است که سی و یک روزش پی هم باشد.

**مسئله چهارم:** [۵۷۳۴] اگر چند نفر در قتل کسی شرکت داشته باشند بر هر کدام کفّاره واجب است.

**مسئله پنجم:** [۵۷۳۵] در صورتی که ورثه مقتول قاتل را عفو یا بر دیه توافق می کند کفّاره به قاتل واجب است چنان که گفته شد و چنانچه قصاص نماید کفّاره حکم احوط مطلق دارد.

### دیّات

**مسئله اوّل:** [۵۷۳۶] «دیّه» به معنی «اندازه» و مُقدّر است و چون در شریعت اسلام برای برخی قتلها و جنایات اندازه و مقدّراتی معین است به «دیّه» موسوم شده که در جایش بحث می شود.



**مسئله دوّم:** [۵۷۳۷] در جاهایی که اندازه و مقدر معلوم ذکر نشده به «آرش» یا «حکومت» یاد می شود که در جایش بحث می شود.

**مسئله سوّم:** [۵۷۳۸] در برخی جاها مانند: جنایت بر اطراف یا اعضاء «ضمان» گفته می شود که از خانواده ارش به حساب می آید که در جایش بحث می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۷۳۹] در جاهایی که قصاص معین است می شود با ورثه مقتول به دیه موافقه نمود که در آن صورت قلمرو دیات وسیع تر می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۷۴۰] «قیم متلفات» تعبیری در شریعت است در کنار «دیه یا اروش جنایات» لکن اوّلی در قبال مال است و دوّمی در قبال اطراف و اعضاء انسان هر چند که اوّلی در قبال حیوان نیز بکار رفته لکن دوّمی (دیه جنایات) در قبال حیوان بکار نمی رود.

### مقدّرات دیّه

**مسئله اوّل:** [۵۷۴۱] یکی از مقدّرات دیه صد نفر «شتر» است که در جایش بحث می شود.

**مسئله دوّم:** [۵۷۴۲] یکی از مقدّرات دیه دو صد رأس «گاو» است که در جایش بحث می شود.

**مسئله سوّم:** [۵۷۴۳] یکی از مقدّرات دیه هزار رأس «گوسفند» است که در جایش بحث می شود.

**مسئله چهارم:** [۵۷۴۴] یکی از مقدّرات دیه ده هزار «درهم» یا هزار «دینار» طلای مسکوک است که در جایش بحث می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۷۴۵] یکی از مقدّرات دیه دو صد دست «حُلّه» (لباس) است که در جایش بحث

می شود.

### شرایط مقدّرات

**مسئله اوّل:** [۵۷۴۶] در قتل عمد، مقدّرات دیه سخت تر گرفته می شود، یعنی اگر شتر باشد باید

پنج سال و اگر گاو باشد سه سال و اگر گوسفند باشد یک سال را تمام کرده باشند و حتی گفته شده

که بعضی شترها حامله نیز باشد و در شبه عمد قدری آسانتر و در قتل خطا مطلق انعام ثلاثه کافی است

مخصوصاً در گاو و گوسفند که مسمایش کفایت می کند.



**مسئله دوم:** [۵۷۴۷] سخت گیری در قتل عمد را «تغلیظ» گوید و تغلیظ از جهت دیگر نیز روایت شده که: در قتل عمد در یک سال و در قتل شبه عمد در طول دو سال و در قتل خطا در طول سه سال پرداخت شود، پس تغلیظ هم در صفات حیوانات است و هم در مدت پرداخت لکن راه مصالحه با ورثه مقتول باز است.

**مسئله سوم:** [۵۷۴۸] در پرداخت مقدرات دیه اختیار دست جانی است که یکی از مقدرات شش گانه را انتخاب نماید؛ اما تبعیض نمی شود که نصف دیه شتر و نصف دیگر گاو باشد الا به توافق ورثه مقتول.

**مسئله چهارم:** [۵۷۴۹] در حُله (لباس) گفته شده که دو تکه باشد و یمنی که آن روز گران بهاترین پارچه ها بوده، اما امروزه لباس در هر جامعه تابع عرف همان جامعه است و لازم است گران بهاترین باشد تا با سایر مقدرات دیه همخوانی کرده بتواند.

**مسئله پنجم:** [۵۷۵۰] یک دینار برابر با ۱۸ نخود شرعی است که معادل می شود با  $\frac{3}{4} \times 56$  گرم اما در بازار امروز یک دینار ۲۴ نخود است معادل  $\frac{4}{608}$  گرم و هر گرم مساوی است با هزار ملی گرم که یک "سوت" گفته می شود و درهم مساوی است با  $\frac{12}{6}$  نخود نقره و  $\frac{2}{419}$  گرم.

### عاقله قاتل

**مسئله اول:** [۵۷۵۱] در قتل عمد و شبه عمد دیه بدوش جانی و قاتل است؛ اما در قتل خطأ محض و جنینی که هنوز روح در او ندیده بعهد «عاقله» است.

**مسئله دوم:** [۵۷۵۲] عاقله «بستگان پدری» قاتل یا جانی است و آنها بنابر وجوب برادران، پسران آنها، کاکاهای، پسران آنها و بنابر احوط مطلق پدر، پدر بزرگ و پدران جانی می باشند.

**مسئله سوم:** [۵۷۵۳] زنان قاتل یا جانی، اطفال او، دیوانه و کسی که از بستگان او کافر شده باشد عاقله حساب نمی شوند و همچنان بستگان مادری قاتل عاقله نیستند.

**مسئله چهارم:** [۵۷۵۴] تعیین اندازه و سهم هر نفر از افراد عاقله بدوش حاکم است و حاکم می تواند نظر به تمکن مالی آنها حکم نماید و حتی با بودن طبقه اول بعهد طبقه دوم بگذارد چون رعایت طبقات ارث اولی است.



**مسئله پنجم:** [۵۷۵۵] هرگاه قاتل عاقله نداشته باشد و یا عاقله او متمکن نباشند دیه بدوش خود اوست و هرگاه خودش هم مفلس و ور شکست باشد دیه از بیت المال داده می‌شود.

### مسائل دیّه

**مسئله اول:** [۵۷۵۶] مقدرات شش گانه «دیّه کامله» گفته می‌شود، اما در برخی جاها دیّه نصف می‌شود مثل دیّه‌ی زن و دیّه‌ی برده یعنی: ۵۰ شتر، ۱۰۰ گاو، ۵۰۰ گوسفند، ۱۰۰ حله، ۵۰۰ دینار و ۵۰۰۰ درهم.

**مسئله دوم:** [۵۷۵۷] برای کافر ذمی هرگاه زن باشد چهار صد درهم و هرگاه مرد باشد هشتصد درهم گفته شده که معادل می‌شود با ۱۹۳۴/۳ گرم نقره مسکوک، اما کافر حربی دیّه ندارد.

**مسئله سوم:** [۵۷۵۸] هرگاه قتل در حرم مکه اتفاق افتاده باشد یک ثلث دیه بر دیّه کامله علاوه می‌شود و همچنان در ماه‌های حرام مانند: رجب، ذیقعده، ذیحجه و محرم یک سوم دیّه علاوه می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۷۵۹] در جرح و زخم نیز ماه‌های حرام موجب ازدیاد ثلث دیّه می‌شود و در کفاره قتل هم روزه شصت روز را در ماه‌های حرام قرار دهد که سی و یک روزش پی هم باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۷۶۰] قاتل می‌تواند با اولیای دم با کمتر از دیّه کامله (مقدرات شش گانه) مصالحه و توافق نماید.

### موارد دیّه‌ی کامله

**مسئله اول:** [۵۷۶۱] در عضو فرد انسان مانند: زبان و آلت تناسلی دیّه کامله است، یعنی: یکی از شش چیزی که مقدر شده است و قبلاً گفته‌ایم.

**مسئله دوم:** [۵۷۶۲] در عضوی که جفت است دیّه‌ی کامله است مانند: دو پستان، دو چشم، دو گوش، دو دست، دو پا، اما در قطع دو لب، دو پلک، دو بیضه و در سوراخ بینی نیز احتیاطاً دیه کامله است.

**مسئله سوم:** [۵۷۶۳] در افضاء زن توسط مرد اجنبی دیه کامله است و افضاء یکجا شدن مخرج حیض و بول است.



**مسئله چهارم:** [۵۷۶۴] هرگاه شوهر قبل از نه سالگی زن را افشاء کند علاوه دیه کامله مهر و نفقه او را نیز تا پایان عمر بدهد اما بعد از نه سالگی دیه ندارد.

**مسئله پنجم:** [۵۷۶۵] بریدن آلت تناسلی زن بطور کلی دیه کامله دارد.

### موارد دیه‌ی کامله (۲)

**مسئله اول:** [۵۷۶۶] بر قطع نخاع بطور کامل دیه کامله است و همچنان اگر طوری بزند که نتواند بنشیند دیه کامله دارد.

**مسئله دوم:** [۵۷۶۷] هرگاه طوری آسیب برساند که عقلش کاملاً از بین برود و هرگز برنگردد دیه‌ی کامله دارد.

**مسئله سوم:** [۵۷۶۸] هرگاه طوری آسیب برساند که صدا و همچنان نطق او از بین برود و هرگز برنگردد دیه‌ی کامله دارد.

**مسئله چهارم:** [۵۷۶۹] قطع هر ده انگشت دست دیه کامله دارد و هم قطع هر ده انگشت پا موجب دیه کامله است.

**مسئله پنجم:** [۵۷۷۰] هرگاه طوری آسیب برساند که موی ریش، سر و ابروهای او بریزد و هرگز مو نکند دیه کامله دارد.

### موارد نصف دیه

**مسئله اول:** [۵۷۷۱] یک عضو از اعضای جفت انسان نصف دیه دارد مانند: یک پستان، یک دست، یک پا، یک گوش، یک چشم، یک سوراخ بینی، یک بیضه، یک پلک، دندان‌ها یک فک و یک لب.

**مسئله دوم:** [۵۷۷۲] زن و برده نصف دیه دارد چنانکه قبلاً هم گفته شد اما دیه‌ی مرد ذمی هشتصد درهم و دیه‌ی زن ذمی چهارصد درهم است و قبلاً گذشت.

**مسئله سوم:** [۵۷۷۳] پنج انگشت دست یا پنج انگشت پا نصف دیه دارد و دیه هر انگشت یک دهم دیه قتل و دیه هر بند انگشت یک سوّم دیه انگشت است.





**مسئله چهارم:** [۵۷۷۴] هرگاه زبان کسی را طوری آسیب بزند که چهارده حرف را نتواند ادا کند نصف دیه بدهد چون در ۲۸ حرف دیه‌ی کامله است.

**مسئله پنجم:** [۵۷۷۵] در نصف دیه یا ثلث دیه و یا دیه کامله بین قتل‌های عمد و شبه عمد و خطا فرقی نیست.

### موارد ارش

**مسئله اول:** [۵۷۷۶] جاهایی که مقدر شرعی ندارد جای «ارش» یا حکومت است مثل جایی که عقل بر اثر آسیب رسیدگی کم شده باشد.

**مسئله دوم:** [۵۷۷۷] جایی که نور چشم بر اثر آسیب دیدگی کم شده باشد یا قدری از بویایی خود را از دست داده باشد مورد ارش یا حکومت است.

**مسئله سوم:** [۵۷۷۸] جایی که شنوایی بر اثر آسیب دیدگی کم شده باشد یا حس چشایی انسان اختلال یافته باشد مورد ارش و حکومت است.

**مسئله چهارم:** [۵۷۷۹] جایی که زبان بر اثر جنایت سنگین شده باشد و تشخیص این که مخرج چند کلمه از بین رفته مورد ارش و حکومت است.

**مسئله پنجم:** [۵۷۸۰] طریقه محاسبه ارش اینست که: یک بار شخص را برده سالم و کامل فرض کرده قیمت گذاری می‌کند و بار دیگر برده معیوب و ناقص فرض کرده قیمت می‌کند و نسبت تفاوت آنرا سنجش می‌نماید مثلاً: هرگاه قیمت سالم ده هزار و قیمت معیوب هشت هزار باشد تفاوت دو هزار بوده نسبت آن یک پنجم است بناءً ارش آن چهار صد می‌شود.

### دیه جنین

**مسئله اول:** [۵۷۸۱] هرگاه جنین «نطفه» باشد دیه آن بیست مثقال شرعی است.

**مسئله دوم:** [۵۷۸۲] هرگاه جنین «علقه» باشد دیه آن چهل مثقال شرعی است.

**مسئله سوم:** [۵۷۸۳] هرگاه جنین «مضغه» باشد دیه آن شصت مثقال شرعی است.

**مسئله چهارم:** [۵۷۸۴] هرگاه جنین استخوان بندی شده باشد دیه آن هشتاد مثقال شرعی است.



**مسئله پنجم [۵۷۸۵]:** هرگاه گوشت روی استخوان روییده باشد، ولی هنوز روح در آن ندمیده باشد دیه اش یکصد مثقال شرعی است.

### دیه زخم سر

**مسئله اول: [۵۷۸۶]** جراحی که در سر و صورت وارد می شود بنام «شجاج» یاد می شود و دیه اش با دیه سایر اعضای بدن فرق داشته بیشتر است.

**مسئله دوم: [۵۷۸۷]** دیه زخم «خارصه» یک شتر است و آن زخمی است که پوست را شکافته باشد.

**مسئله سوم: [۵۷۸۸]** دیه زخم «دامیه» دو شتر است و آن زخمی است که کمی به گوشت رسیده باشد.

**مسئله چهارم: [۵۷۸۹]** دیه زخم «باضعه» سه شتر است و آن زخمی است که قدر زیادی از گوشت را فرا گرفته باشد.

**مسئله پنجم: [۵۷۹۰]** دیه زخم «سمحاق» چهار شتر است و آن زخمی است که به پوست نازک سفید رنگ بین استخوان و گوشت رسیده باشد.

### دیه زخم سر (۲)

**مسئله اول: [۵۷۹۱]** دیه زخم «موضحه» پنج شتر است و آن زخمی است که استخوان را اشکار کرده باشد.

**مسئله دوم: [۵۷۹۲]** دیه زخم «هاشمه» ده شتر است و آن زخمی است که استخوان را شکسته باشد.

**مسئله سوم: [۵۷۹۳]** دیه زخم «منقله» پنج شتر است و آن در جایی است که استخوان جابجا شده باشد بدون زخم و جراحی.

**مسئله چهارم: [۵۷۹۴]** دیه زخم «مأمومه» ثلث دیه کامله است و آن زخمی است که به مرکز مغز رسیده باشد.



**مسئله پنجم:** [۵۷۹۵] در هشت مورد زخم سر (شجاج) شتر موضوعیت ندارد بلکه منظور یک

صدم دیه است از هر مقدّری که می‌خواهد بدهد.

### دیه موی سر

**مسئله اوّل:** [۵۷۹۶] اگر بر سر انسان طوری آسیب برساند که اصلاً موی نروید دیه کامله دارد که

قبلاً بیان شد اما در رویدن دوباره آن آرش است و طریق حساب آرش نیز بیان شد.

**مسئله دوّم:** [۵۷۹۷] اگر موی سر زن را طوری بتراشد که اصلاً نروید دیه کامله دارد و اگر دوباره

بروید دیه آن مهر المثل است.

**مسئله سوّم:** [۵۷۹۸] اگر موی ابروها کلاً از بین برود دیه آن بنابر اقرب نصف دیه‌ی یک چشم

است یعنی: دو صد و پنجاه دینار یا دو هزار و پانصد درهم و در قسمتی ابروها نسبتش به کل ابروها

سنجیده می‌شود.

**مسئله چهارم:** [۵۷۹۹] اگر ریش را طوری بتراشد که اصلاً نروید بنابر مشهور دیه کامله است؛ اما

اظهار آرش است یا ثلث دیه.

**مسئله پنجم:** [۵۸۰۰] اگر ریش بعد از تراشیدن دوباره بروید آرش دارد نه دیه و تعیین آرش تابع

نظر حاکم است.

### دیه چشم

**مسئله اوّل:** [۵۸۰۱] هرگاه هر دو چشم کاملاً از بین برود دیه کامله دارد و اگر یک چشم کاملاً

از بین برود نصف دیه کامله است که قبلاً حکم هر دو بیان شد.

**مسئله دوّم:** [۵۸۰۲] در چشم‌ها فرقی بین سالم، کم بین، دو بین، کج بین، کوچک، درشت، آبی،

سیاه و میشی نیست.

**مسئله سوّم:** [۵۸۰۳] هرگاه پلک بالایی چشم از بین برود بنابر اظهار ثلث دیه یک چشم است که

یک صد و شصت و شش دینار و دو ثلث دینار (۱۶۶<sup>۲</sup>/<sub>۳</sub>) می‌شود و هر دو پلک بالایی مساوی دو ثلث

دیه یک چشم است.



**مسئله چهارم:** [۵۸۰۴] هر گاه پلک پایین چشم از بین برود دیه اش نصف دیه یک چشم است که دو صد و پنجاه دینار می شود.

**مسئله پنجم:** [۵۸۰۵] در مژه ها دیه ای مقدر و مشخص نشده است لذا آرش دارد که تابع نظر حاکم است.

### دیه گوش و بینی

**مسئله اول:** [۵۸۰۶] هر گاه هر دو گوش کاملاً از بین برود دیه کامله دارد و هر گاه یکی کاملاً از بین برود نصف دیه کامله که قبلاً بیان شد.

**مسئله دوم:** [۵۸۰۷] هر گاه مقداری از گوش نابود شود به تناسب خود گوش سنجیده می شود.

**مسئله سوم:** [۵۸۰۸] هر گاه فقط نرمه گوش از بین برده شود ثلث دیه خود گوش است، یعنی: یک صد و شصت و شش دینار و دو ثلث دینار ( $\frac{2}{3}$  - ۱۶۶).

**مسئله چهارم:** [۵۸۰۹] در نابودی تمام بینی با نرمه و استخوان آن تمام دیه و در نابودی نرمی فقط نصف دیه کامله است.

**مسئله پنجم:** [۵۸۱۰] در نابودی یک سوراخ بینی نصف دیه گفته شده لکن اظهر ثلث دیه است که در نابودی دو سوراخ دو ثلث دیه شود.

### دیه لب و زبان

**مسئله اول:** [۵۸۱۱] هر گاه هر دو لب بطور کامل بریده شود دیه کامله و هر گاه یک لب بطور کامل بریده شود نصف دیه است که قبلاً هم بیان شد.

**مسئله دوم:** [۵۸۱۲] هر گاه مقداری از لب قطع شود با تناسب به همان لب سنجیده می شود، اگر نصف است نصف، اگر ثلث است ثلث و اگر ربع است ربع.

**مسئله سوم:** [۵۸۱۳] هر گاه زبان از بیخ بریده شود در صورت سالم بودن کل دیه و در صورت لال بودن ثلث دیه است جنایت به زبان طفلی که هنوز زبان نکرده سالم فرض می شود.



**مسئله چهارم:** [۵۸۱۴] هر گاه مقداری از زبان لال بریده شود به همان تناسب سنجیده می شود اگر نصف است نصف اگر ثلث است ثلث و اگر ربع است ربع که ملاک مساحت آن است.

**مسئله پنجم:** [۵۸۱۵] در زبان سالم ملاک حروف است که اگر تمام ۲۸ حرف را اداء نمی تواند کل دیه و اگر چهارده حرف را اداء نمی تواند نصف دیه است و مقدار نیز به نسبت حروف سنجیده می شود.

### دیه دندانها

**مسئله اول:** [۵۸۱۶] هر گاه تمام بیست و هشت دندان از بین برود دیه کامله دارد و در چهارده تای آن نصف دیه است که قبلاً نیز گفته شد و دندان شیری نیز حکم دندان دوّم را دارد.

**مسئله دوّم:** [۵۸۱۷] دندان عقب شانزده تا است و دندان جلو دوازده تا، بناءً دیه هر دندان جلو پنجاه دینار و دیه هر دندان عقب نصف دندان جلو است، یعنی: بیست و پنج دینار.

**مسئله سوّم:** [۵۸۱۸] اگر دندان ضربه ببیند تا یک سال صبر می شود، چنانچه سیاه شد دو ثلث دیه دندان سالم بدهد و اگر سیاه نشود ولی بیفتد تمام دیه یک دندان سالم را بدهد.

**مسئله چهارم:** [۵۸۱۹] دندانهای عقلی که در برخی انسانها یک جفت و در برخی دیگر دو جفت است هر گاه بشکنند یا آسب ببیند آرش دارد لذا در دیه دندان اصلی ملاک است.

**مسئله پنجم:** [۵۸۲۰] هر دو استخوان فک پایین دیه کامله و یک استخوان فک نصف دیه کامله دارد و شکستن مقدارش به تناسب کل سنجیده می شود اگر نصف است نصف اگر ثلث است ثلث و اگر ربع است ربع.

### دیه انگشتها

**مسئله اول:** [۵۸۲۱] هر گاه هر ده انگشت قطع شود دیه کامله دارد و هر گاه پنج انگشت قطع شود نصف دیه کامله که قبلاً بیان شد.

**مسئله دوّم:** [۵۸۲۲] هر انگشت دیه اش یک دهم دیه کل است که ده شتر شود و دیه هر بند انگشت ثلث دیه یک انگشت است.



**مسئله سوم:** [۵۸۲۳] دیه جدا کردن ناخن هر انگشت دست پنج دینار و دیه‌ی جدا کردن هر ناخن

پا ده دینار، اما دیه شصت پا سی دینار می‌باشد.

**مسئله چهارم:** [۵۸۲۴] آنچه گفته شد مطابق قول مشهور بود؛ اما به نظر این جانب قولی که می‌گوید

دیه شصت پا یا شصت دست ثلث دیه و بقیه چهار انگشت سدس دیه دارد اقوی و اظهر است چون نقش شصت برابر تمام چهار انگشت است.

**مسئله پنجم:** [۵۸۲۵] قطع انگشت اضافی پا یا دست ثلث دیه و در قطع انگشت بی حرکت و فلج

ثلث انگشت سالم است.

### دیه پستان‌ها

**مسئله اول:** [۵۸۲۶] قطع هر دو پستان به طور کامل دیه کامله و در قطع یک پستان به طور کامل

نصف دیه است که قبلاً گفته شد.

**مسئله دوم:** [۵۸۲۷] هرگاه پستان را با مقداری از پوست سینه ببرد مازاد بر نصف، ارش هم بدهد.

**مسئله سوم:** [۵۸۲۸] هرگاه بانیزه یا کارد سینه را سوراخ کرده به داخل برسد، زخم آن را "جائفه"

گوید و دیه آن ثلث دیه کل است یعنی: سه صد و سی و سه دینار و دو ثلث دینار ( $\frac{2}{3}$  ۳۳۳) لکن سی و سه شتر کفایت می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۵۸۲۹] در بریدن نوک پستان زن یا مرد که «حلمه» گفته می‌شود یک هشتم دیه

کامله است که یک صد و بیست و پنج دینار می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۸۳۰] در بریدن هر نوک پستان زن یا مرد یک ربع دیه کامله است که دو صد و

پنجاه دینار می‌شود.

### دیه قبرغه‌ها

**مسئله اول:** [۵۸۳۱] دیه‌ی شکستن هر قبرغه که قلب را پوشانده و شمار آن از دوتا شش می‌باشد

بیست و پنج دینار و دیه‌ی سوراخ شدن آن دوازده و نیم دینار است.

**مسئله دوم:** [۵۸۳۲] دیه‌ی شکستن دیگر قبرغه‌ها که شش‌های دیگر می‌باشد ده دینار و دیه‌ی

سوراخ شدن هریک آن هفت دینار است.



**مسئله سوّم:** [۵۸۳۳] دیه‌ی شکستن دو استخوان بالای قبرغه‌ها که به بازو وصل می‌باشد و اصطلاحاً «ترقوه» و عرفاً «کمانک» گفته می‌شود، چهل دینار و دیه‌ی سوراخ شدن که هر کدام دوتا بیشتر نیست چهار پنجم دیه‌ی شکستن آن می‌باشد.

**مسئله چهارم:** [۵۸۳۴] دیه‌ی خورد شدن استخوان‌های غضروفی سینه اگر هر دو طرف آن باشد نصف دیه و اگر یک طرف آن باشد ربع دیه است.

**مسئله پنجم:** [۵۸۳۵] دیه‌ی شکستن و خورد شدن استخوان‌های کتف که یارو مانند است اگر هر دو باشد نصف دیه و اگر یکی باشد ربع دیه است.

### دیه دست‌ها

**مسئله اوّل:** [۵۸۳۶] دیه‌ی شکستن استخوان بازو یک پنجم یک دست و دیه سوراخ شدن آن هشتاد دینار است.

**مسئله دوّم:** [۵۸۳۷] دیه‌ی جابجا شدن استخوان بازو و شانه پنجاه دینار و دیه‌ی جدا شدن آن سی دینار است.

**مسئله سوّم:** [۵۸۳۸] دیه‌ی شکستن دو جفت استخوان ساق دست ثلث دیه‌ی نفس و دیه‌ی شکستن یک جفت استخوان ساق دست صد دینار و دیه‌ی سوراخ شدن آن هشتاد دینار است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۳۹] دیه‌ی شکستن استخوان مفصل آرنج صد دینار و دیه‌ی سوراخ شدن آن هشتاد دینار و دیه‌ی جابجا شدنش پنجاه دینار است.

**مسئله پنجم:** [۵۸۴۰] دیه‌ی شکستن استخوان مفصل مچ دست صد دینار و دیه‌ی سوراخ شدن یا جابجا شدن آن نصف دیه شکستن است.

### دیه پاها

**مسئله اوّل:** [۵۸۴۱] دیه‌ی شکستن استخوان ران یک پنجم دیه نفس و دیه‌ی سوراخ شدن آن چهار پنجم دیه شکستن آن است.

**مسئله دوّم:** [۵۸۴۲] دیه‌ی شکستن ساق پا در هر دو جفت یک پنجم دیه نفس و دیه‌ی سوراخ شدن آن یک پنجم دیه شکستن آن است.



**مسئله سوم:** [۵۸۴۳] دیه‌ی شکستن زانو یک پنجم دیه‌ی پا و دیه‌ی سوراخ شدن آن چهار پنجم دیه‌ی خود زانو است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۴۴] دیه‌ی خورد شدن قوزک پا یک ثلث دیه خود پا و دیه‌ی خورد شدنش نصف دیه پا می‌باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۸۴۵] دیه‌ی شکستن هر دو قدم؛ یک پنجم دیه‌ی نفس و دیه‌ی شکستن یک قدم نصف دیه‌ی خود پا و دیه‌ی جابجا شدنش نصف دیه‌ی شکستن آن است.

### دیه مهرها

**مسئله اول:** [۵۸۴۶] هرگاه مهره‌های کمر بشکند و بر اثر آن هر دو پا فلج شود دیه‌ی کامله دارد و هرگاه قدرت جماع از بین برود دو دیه دارد.

**مسئله دوم:** [۵۸۴۷] هرگاه مهره‌های کمر طوری بشکند که قدرت بر نشستن پیدا نتواند و یا طوری آسیب ببیند که کج شود باز هم دیه‌ی کامله دارد.

**مسئله سوم:** [۵۸۴۸] هرگاه مهره‌های کمر بشکند، لکن بدون عیب و نقص خوب شود دیه‌ی آن صد دینار است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۴۹] هرگاه کمر را طوری مجروح کند که استخوان ستون فقرات معلوم شود دیه‌اش بیست و پنج دینار و هرگاه مهره‌ها جابجا شود پنجاه دینار است.

**مسئله پنجم:** [۵۸۵۰] هرگاه کمر را طوری مجروح کند که خوب نشود دیه‌ی آن ثلث دیه شکستن کمر است.

### دیه منافع

**مسئله اول:** [۵۸۵۱] هرگاه عقل انسان را آسیب بزند تا یک سال صبر می‌شود، چنانچه برنگشت دیه‌ی کامله دارد و اگر نیمه برگشت ارش و حکومت است که قبلاً گفته شد.

**مسئله دوم:** [۵۸۵۲] هرگاه بینایی هر دو چشم کاملاً از بین برود دیه‌ی کامله دارد و هرگاه بینائی یک چشم نابود شود نصف دیه کامله است و چنانچه نور چشم کم شده باشد ارش و حکومت است.





**مسئله سوّم:** [۵۸۵۳] هرگاه شنوایی هردو گوش از بین برود دیّه‌ی کامله دارد و هرگاه شنوایی یک گوش از بین برود نصف دیه کامله و هرگاه شنوایی کم شود آرش و حکومت است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۵۴] هرگاه بویایی هردو سوراخ بینی از بین برود دیّه‌ی کامله دارد و هرگاه بویایی یک سوراخ از بین برود نصف دیه و هرگاه کم شود آرش و حکومت است.

**مسئله پنجم:** [۵۸۵۵] هرگاه گویایی انسان کاملاً از بین برود دیّه‌ی کامله و اگر نصف آن به اندازه چهارده حرف از بین برود نصف دیه‌ی کامله و اگر ثلث است؛ ثلث و اگر ربع است ربع؛ به ملاک حروف بیست و هشت گانه هرچند بیست و نه نیز گفته شده است.

### دیه منافع (۲)

**مسئله اوّل:** [۵۸۵۶] هرگاه انسان طوری آسیب ببیند که نتواند پس آب و پیش آب خود را جلوگیری نماید دیه‌ی کامله دارد، حتی اگر در روز نتواند و در شب بتواند باز هم دیه‌ی کامله است هرچند مصالحه جا دارد.

**مسئله دوّم:** [۵۸۵۷] هرگاه انسان طوری آسیب ببیند که صدایش کاملاً از بین برود دیه‌ی کامله دارد و هرگاه بتواند قسمتی از صدایش را ظاهر کند موجب آرش و حکومت است.

**مسئله سوّم:** [۵۸۵۸] هرگاه انسان طوری آسیب ببیند که از انزال باز ماند مشهور گفته است که دیه‌ی کامله دارد لکن به نظر اینجانب مسئله از نوع آرش و حکومت است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۵۹] هرگاه انسان طوری آسیب ببیند که بیضه‌هایش نفخ پیدا کند چهارصد دینار دیه دارد و هرگاه نتواند راه برود دیه آن هشتصد دینار است.

**مسئله پنجم:** [۵۸۶۰] هرگاه انسان طوری آسیب ببیند که حسّ چشایی شخص از بین برود طوری که شور، شیرین، تلخ و بی مزه را نفهمد ثلث دیه‌ی کامله دارد هرگاه نصف یا کمتر و بیشتر را حسّ نتواند بهتر آرش و حکومت است.



## قصاص و دیات متفرقه

**مسئله اول:** [۵۸۶۱] کفاره قتل در جایی واجب است که قتل «بالمباشره» باشد نه «بالتسیب» و قتل بالتسیب جایی است که: شخص چاهی حفر کرده یا پوست کیله‌ای جلو درش انداخته یا میخی کوبیده و امثال اینها ولی عابر پیاده افتاده و یا لغزیده و در اثر سقوط در چاه از بین رفته.

**مسئله دوم:** [۵۸۶۲] اگر سگ شکاری را بکشد چهل درهم باید به صاحبش پردازد و اگر سگ رمه، زراعت، باغ و خانه را کشته قیمت آن را تاوان بدهد اما سگ‌های ولگرد که اصطلاحاً «هراش» گفته می‌شود قیمت ندارد.

**مسئله سوم:** [۵۸۶۳] اگر حیوان قابل تذکیر را بکشد مالک بین اخذ آن و بین اخذ قیمت آن مخیر است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۶۴] اگر حیوان را طوری بزند که حملش ساقط شود جانی تفاوت بین قیمت با حمل و بی حمل را می‌پردازد.

**مسئله پنجم:** [۵۸۶۵] اگر حیوانی را کور یا لنگ نماید و یا طوری آسیب برساند که ذبح شود، جانی به دادن قیمت حیوان الزام می‌شود و یا تفاوت بین حیوان سالم و معیوب را می‌پردازد.

## قصاص و دیات متفرقه (۲)

**مسئله اول:** [۵۸۶۶] هرگاه بر اثر واژگونی وسیله نقلیه فرد یا افرادی از بین بروند در صورتی که وسیله نقص فنی نداشته راننده هم مقصر نبوده، راکبین دیه ندارند و چنانچه راننده مقصر بوده مثل این که خواب رفته یا سرعت غیر مجاز داشته و امثال اینها دیه بر راننده است اما در صورت اول به احترام خون مسلمان از بیت المال به اولیاء دم کمک شود.

**مسئله دوم:** [۵۸۶۷] هرگاه انسان دیوانه، طفل غیر ممیز و یا انسان گیج و بی‌خود؛ خود را در مسیر جاده قرار دهد طوری که راننده نتواند موتر را منحرف یا توقف دهد و در نهایت قتل اتفاق بیفتد خونس هدر است و کسی هم مقصر نیست.



**مسئله سوّم:** [۵۸۶۸] در مطلق حوادث رانندگی و اتفاقات ترافیکی که مقصّر معلوم نباشد تلفاتی که اتفاق می افتد از نوع قتل خطای محض بوده یا بیت المال مصلحتاً به اولیاء دم کمک کند و یا عاقله‌ها قدری دست گیری داشته باشند اما شرعاً خون‌شان هدر است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۶۹] هرگاه دو پسر بچه جاهل سوار موتر یا موتر سیکلت شده به هم بکوبند و کشته شوند خون هر دو هدر است؛ اما بر عاقله دو طرف است که از باب احترام خون طفل مسلمان نصف دیه را به دیگری بدهند و این اولی است نه فتوی.

**مسئله پنجم:** [۵۸۷۰] در فوتبال هرگاه دو فوتبالیست بهم بخورند یا در بزکشی‌ها هرگاه دو سوار به هم بخورند و هر دو یا یکی بمیرد، شرعاً خون‌شان هدر است لکن از باب احترام خون مسلمان عاقله‌ها نصف دیه همدیگرشان را بدهند از باب اولی نه فتوی.

### قصاص و دیات متفرّقه (۳)

**مسئله اوّل:** [۵۸۷۱] اگر چاهی را حفر کند و سر آن را بپوشاند طوری که با ورود انسان فرو ریزد و این کار را به قصد کشتن کسی انجام داده باشد، وقتی آن شخص دعوت می شود و به چاه افتاده می میرد قتل عمد بوده قصاص ثابت است.

**مسئله دوّم:** [۵۸۷۲] اگر شخص چاهی برای خودش حفر کرده بدون قصد کشتن کسی ولی شخصی در آن می افتد چنانچه عمق چاه به قدری بوده که نوعاً می کشته شخصی که آنجا افتاده و مرده شبه عمد حساب شده قصاص دارد و چنانچه عمق آن دو سه متر بوده مع الوصف منجر به قتل شده خطاء محض بوده دیه دارد نه قصاص.

**مسئله سوّم:** [۵۸۷۳] اگر کسی چاهی کنده و دیگری سنگی در راه قرار داده و شخص سوّمی کسی را هول داده و آن کس پایش به سنگ اصابت نموده به چاه بیفتد تشارک در اسباب گفته شده هر کدام ثلث دیه بدهد.

**مسئله چهارم:** [۵۸۷۴] اگر شخصی؛ سنگی در مسیر قرار داده و دیگری میخ آهنی را بر زمین کوبیده چنانچه شخص عابر پایش به سنگ گیر کرده بیفتد و سرش به میخ آهنی اصابت کرده بمیرد



هر دو نفر ضامن بوده دیه بدهد در صورتی که هر دو کار بدون قصد کشتن باشد خطاء محض است و الا قتل عمد بوده قصاص دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۸۷۵] اگر ظالمی؛ شخصی را تعقیب کند و شخص دیگر او را بگیرد و ظالم او را بکشد «قاتل مباشر» قصاص می شود و «قاتل مسبب» دیه می دهد.

### قصاص و دیات متفرقه (۴)

**مسئله اول:** [۵۸۷۶] هر گاه کسی از بام بلغزد و برای نجات خود دست دیگری را بگیرد و هر دو بیفتند و بمیرد اولی دیه‌ی دوّمی را از باب قتل خطاء ضامن است.

**مسئله دوّم:** [۵۸۷۷] در مسئله نخست هر گاه دوّمی هم دست سوّمی را برای نجاتش بگیرد و سوّمی دست چهارمی را و همه باهم بیفتند و بمیرند، دوّمی دیه سوّمی و سوّمی دیه چهارمی را از باب قتل خطاء ضامن است.

**مسئله سوّم:** [۵۸۷۸] در مسئله نخست هر گاه گرفتن دست دیگری به قصد کشتن بوده نه برای نجات خودش قتل عمد محسوب بوده موجب قصاص است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۷۹] اگر کودک را بدون اذن ولی بر اسب یا الاغی سوار کند و او بیفتد و بمیرد، سوار کننده ضامن دیه‌ی کودک است از باب قتل خطاء.

**مسئله پنجم:** [۵۸۸۰] شخصی که سوار اسب است هر گاه اسب با پایش کسی را لگد بزند و او بمیرد سوار ضامن نیست و هر گاه اسب با دست یا دندان او را بکشد سوار ضامن دیه است.

# مسائل بانک و بیمہ







## بانک

**مسئله اول:** [۵۸۸۱] واژه بانک در اصل واژه ایتالیایی از ریشه «بانکو» یا «بنچ» به معنی «صندلی» است که روی آن می‌نشستند و نزول می‌دادند و صورت لاتینی آن Bunco یا Bench می‌باشد و رفته رفته تبدیل به «بانک» شده شکل فعلی را به خود گرفته است.

**مسئله دوم:** [۵۸۸۲] امروزه چهار قسم بانک وجود دارد: داخلی، خارجی، دولتی و غیر دولتی که در هر کدام پول ذخیره می‌شود و در عین حال بده و بستان‌های روزمره در آنها انجام می‌گیرد.

**مسئله سوم:** [۵۸۸۳] عناوینی چون: سفته، چک، وام، رهن، قرض، سپرده، حواله، ضمانت، کفالت و امثال اینها معمول امروزی بانک‌ها است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۸۴] در بانک پول‌های حلال و حرام وجود دارد، همچنان عملیات مشروع و نامشروع انجام می‌شود که به نوبت توضیح می‌دهیم.

**مسئله پنجم:** [۵۸۸۵] در سابق بانک‌ها فقط پول صاحبان آن را نگهداری می‌نمودند و به موقع به آنها باز می‌گرداندند، ولی حالا بانک‌ها تبدیل به مؤسسه‌هایی شده‌اند که مستقلاً طرف معامله قرار می‌گیرند.

## سفته

**مسئله اول:** [۵۸۸۶] «سفته» نوعی «برات و حواله» است نه پول رایج که معامله بر آن واقع شود، بلکه نقش «سند بدهی» و «ضمانت» را بیشتر ایفا می‌نماید؛ اما «سفته‌های صوری» موضوعاً خارج بوده سفته نیست.

**مسئله دوم:** [۵۸۸۷] سفته دو قسم است، یکی: «سفته حقیقی» و دیگری «سفته دوستانه» و هر کدام به ترتیب روشن می‌شود.

**مسئله سوم:** [۵۸۸۸] «سفته حقیقی» آن است که: بدهکار در برابر قرض یا بدهی خود به طلبکار می‌دهد و امضاء می‌نماید.



**مسئله چهارم:** [۵۸۸۹] «سفته دوستانه» آن است که: شخصی بدون این که به طرف بدهکار باشد، سفته را امضاء کرده به او می‌دهد.

**مسئله پنجم:** [۵۸۹۰] در سفته معمولاً مبلغی قید می‌شود یا خود سفته نظیر بانک نوت‌ها شماره که حکایت کند از مبلغ سفته، در آن درج است، یک رو باشد یا دو رو فرقی نمی‌کند.

### احکام سفته

**مسئله اول:** [۵۸۹۱] کسی که سفته را امضاء می‌کند، در صورتی که قصد ضمان نماید و شرایط ضمانت را مراعات کرده باشد، ضامن قرض گیرنده می‌شود، لکن نوعاً امضاء از قصد حکایت می‌کند.

**مسئله دوم:** [۵۸۹۲] امضاء کننده سفته شرعاً ملزم می‌شود به پرداخت مبلغ قرض و بانک یا طلبکار حق دارد به او رجوع نماید.

**مسئله سوم:** [۵۸۹۳] هرگاه قرض گیرنده سفته‌ای بیش از مبلغ قرض به وام دهنده بدهد، ربا و حرام است اما خود قرض یا وام صحیح بوده حرمت متوجه زیاده است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۹۴] هرگاه قرض گیرنده زیادی را در سفته قید قرض یا وام قرار داده باشد خود قرض نیز باطل و حرام می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۸۹۵] هرگاه بانک یا طلبکار در مقابل دیر کرد یا تأخیر، ضامن یا صاحب سفته مبلغی را روزانه به حیث جریمه بگیرد هر چند وام گیرنده به آن راضی باشد، ربا و حرام است.

### احکام سفته (۲)

**مسئله اول:** [۵۸۹۶] هرگاه سفته‌ی بیشتر از مبلغ قرض یا وام را به وام دهنده بدهد و خودش را وکیل نماید تا بعد از وصول، مقدار زیاده را بحیث اجرت یا کار مزد خود یا بانک بگیرد اشکال ندارد.

**مسئله دوم:** [۵۸۹۷] در مسئله اول اخذ زیاده بعنوان اجرت یا کارمزد در صورتی درست است که به هدف فرار از ربا نباشد و مبلغ هم در حد کارمزد یا اجرت باشد نه بیشتر از آن و الا ربا و حرام است.



**مسئله سوّم:** [۵۸۹۸] هرگاه شخص ثالث سفته‌ای بیشتر از مبلغ وام را امضاء کند، ائنا بانک یا طلبکار از بدهکار یا وام گیرنده اصل مبلغ قرض را اخذ کند، باز هم ربا و حرام است، هر چند زیاده از نفر سوّم که سفته دوستانه امضاء کرده اخذ شده است.

**مسئله چهارم:** [۵۸۹۹] هرگاه طلبکار یا بانک سفته‌ای برابر وام یا قرض را دوباره به بدهکار بفروشد با چیزی بیشتر از مبلغ قید شده مدّت دار اشکال نداشته ربا نیست و در حقیقت قرض تبدیل شده به بیع در صورتی که مقصودشان ربا نبوده بیع باشد، و الا ربا و حرام است.

**مسئله پنجم:** [۵۹۰۰] هرگاه وام گیرنده مضطر باشد که در برابر قرض یا وامی که می‌گیرد سفته‌ای با مبلغ بیشتری به بانک بدهد در این صورت تا رفع اضطرار مانع ندارد نه بیشتر از آن.

### چک

**مسئله اوّل:** [۵۹۰۱] «چک» اعتبار بالاتر از سفته را دارد و دو قسم است، یکی: چکی است که بانک به مشتری معتبر خود می‌دهد که بنام «دسته چک» یاد می‌شود، دیگری چکی است که خود بانک نزد خود دارد و برای بانک دیگر صادر می‌کند که حکم هر کدام در جایش گفته می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۹۰۲] دسته چک نوعاً دو حالت دارد، یکی این که: صاحب حساب جاری یا مشتری معتبر بانک در حساب خود پول موجودی دارد و دیگری این که: صاحب دسته چک یا صاحب حساب جاری در حساب خود پول موجود ندارد، حکم هر کدام در جایش گفته می‌شود.

**مسئله سوّم:** [۵۹۰۳] صاحب دسته چک در صورتی که در حساب جاری خود موجودی داشته باشد می‌تواند به طلبکارش چک صادر کند یا به کسی قرض بدهد و طلبکار هم می‌تواند روی آن چک تکیه نموده حساب باز نماید و الا خیر.

**مسئله چهارم:** [۵۹۰۴] بانک صاحب چک می‌تواند مشتری یا صاحب حساب خود را به بانک بدهکار خود حواله داده برایش چک صادر کند و طلبکار نیز می‌تواند روی آن چک حساب باز کرده تکیه نماید.



**مسئله پنجم:** [۵۹۰۵] چک بی محل نه جواز صدور دارد و نه به کسی قرض داده می شود و همین حکم است در چک خود بانک که اگر برابر مبلغ چک، پول در بانک ندارد نه جواز صدور دارد و نه جواز قرض دادن.

### احکام چک

**مسئله اول:** [۵۹۰۶] بانک صادر کننده چک می تواند بابت کاری که انجام می دهد حق العمل یا کارمزد بگیرد، اما بانک پرداخت کننده که اصطلاحاً «بانک مراسل» گفته می شود نمی تواند بابت اجرای چک یا صرف قرض دادن حق العمل یا کارمزد بگیرد.

**مسئله دوم:** [۵۹۰۷] بانک صادر کننده چک می تواند طلبکار خود را به بانک مراسل حواله بدهد، چون بانک مراسل از بانک صادر کننده قرض دار یا مدیون است.

**مسئله سوم:** [۵۹۰۸] بانک صادر کننده چک می تواند بابت ادای قرض در غیر مکان آن از طلب کارش کار مزد یا حق العمل بگیرد.

**مسئله چهارم:** [۵۹۰۹] طلبکار بانک صادر کننده چک می تواند از بانک مراسل ارزش غیر از طلبش را بگیرد، لکن در این صورت باید بیع و شرا (خرید و فروش) در بین باشد که بانک مراسل بفروشد و طلبکار صادر کننده بخرد اینجا اضافه ستانی نیز جایز است چون بیع است.

**مسئله پنجم:** [۵۹۱۰] بانک مراسل، مبلغ چک را گویا به صاحب چک قرض می دهد و بانک صادر کننده چک در حقیقت ضامن این مبلغ می باشد و شرعاً مانعی نیست.

### احکام چک (۲)

**مسئله اول:** [۵۹۱۱] هرگاه چک مدّت دار را به پول نقد مبادله کند جایز است، چون در حقیقت صاحب چک به طرف قرض داده مانند این که چک ده هزاری تا شش ماه بعد را به ده هزار نقد فروخته باشد.

**مسئله دّوم:** [۵۹۱۲] هرگاه چک مدت‌دار را به پول نقد به کمتر از قیمت آن مبادله کند، مانند این که چک ده هزاری شش ماه بعد را به نه هزار نقد بفروشد، باز هم جایز است، چون زمان عنصر قابل معاوضه است و معامله عقلایی و پول و چک نیز دو جنس بحساب می‌آید.

**مسئله سوّم:** [۵۹۱۳] هرگاه چک مدت‌دار را به پول نقد به زیادتر از قیمت آن مبادله کند، جایز نیست مثل این که چک ده هزاری شش ماه بعد را به نقد یازده هزار بفروشد، چون: مبادله سفهی بوده عاقلانه نیست، ولو از دو جنس باشد.

**مسئله چهارم:** [۵۹۱۴] هرگاه چکی را که خریده به قیمت برابر یا کمتر؛ اما چک در سر رسید مدت بی‌محل بر آید، صاحب چک ضامن است چون: چک فقط تسهیل کننده بوده ورق اعتباری است.

**مسئله پنجم:** [۵۹۱۵] اگر صاحب چک به خریدار بگوید: هرگاه چک وی در سر رسید نقد نشد ضامن نیست، در این صورت ضمانت رفع شده مسئولیت متوجّه صاحب چک نیست و مشتری خود ضرر خود را امضاء کرده است.

## سپرده

**مسئله اوّل:** [۵۹۱۶] «سپرده» پولی است که صاحب آن به بانک‌ها می‌سپارد، یا بطور قرض الحسنه یا بطور سپرده‌های بهره‌دار و یا بدون هیچ‌گونه قراردادی و هر کدام حکمش را دارد که بترتیب بیان می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۹۱۷] سپرده‌های قسم اوّل که قرض الحسنه باشند، هیچ‌گونه منع شرعی ندارد، مانند این که مالت را نزد امین می‌گذاری و بانک امین به حساب آمده، نگهداری می‌کند.

**مسئله سوّم:** [۵۹۱۸] سپرده‌های قسم دوّم که بهره از آن منظور است، اصل سپرده گذاری صحیح، ولی بهره‌اش حرام است، چنانچه اصل سپرده را نیز بقید بهره گذاشته باشد اصل سپرده نیز اشکال پیدا می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۵۹۱۹] سپرده‌هایی که نه بهره در آن شرط شده و نه قرارداد دیگری بسته، اصل چنین سپرده‌ای صحیح و جایز است و چنانچه مبلغی به عنوان جایزه به او بدهند مانعی ندارد.



**مسئله پنجم:** [۵۹۲۰] سپرده دو گونه است، یکی: این که صاحب سپرده از آن حق برداشت دارد و دیگر: این که حق برداشت تا پایان مدّت ندارد و همچنین سپرده‌های «کوتاه مدّت» و سپرده‌های «بلند مدّت» داریم که حکمش می‌آید.

### احکام سپرده

**مسئله اوّل:** [۵۹۲۱] سپرده بلند مدّت مثل پنج سال، ده سال و نظایرش اگر به شکل مضاربه باشد، منعی ندارد و در آن صورت بانک «عامل» به حساب آمده سپرده‌گذار «مالک» و سود و ضرر بین‌شان طبق قرارداد تقسیم می‌شود.

**مسئله دوّم:** [۵۹۲۲] در سپرده‌گذاری به شکل مضاربه هرگاه قید شده باشد که مالک یا سپرده‌گذار در ضرر شریک نیست، سپرده‌ها اشکال دارد.

**مسئله سوّم:** [۵۹۲۳] اگر بانک در سپرده به شکل مضاربه‌ای کار نکند و فقط عنوان مضاربه را وسیله فریب مشتری یا سپرده‌گذار کرده باشد، همچنان اشکال داشته سودی که می‌گیرد ولو بنام مضاربه حرام است.

**مسئله چهارم:** [۵۹۲۴] اگر بانک مبلغی را علی‌الحساب ماهیانه به سپرده‌گذار داده، تصفیّه نهایی را آخر سال انجام دهد، هرگاه سهم سود سپرده‌گذار کم بوده از علی‌الحساب ماهیانه، مبلغی را که گرفته پس می‌دهد و اگر زیاد بوده بقیّه را طلبکار می‌شود، بی‌اشکال است.

**مسئله پنجم:** [۵۹۲۵] در سپرده‌گذاری به شکل مضاربه میزان نفع و ضرر تابع قرارداد عامل و سرمایه‌گذار است، نصف باشد، ثلث باشد و یا غیر اینها مشکل نداشته صحیح است.

### احکام سپرده (۲)

**مسئله اوّل:** [۵۹۲۶] هرگاه بانک در سپرده مضاربه‌ای نه تنها سود نکند که سرمایه را نیز ببازد، سپرده‌گذار حق مطالبه آن را ندارد، در صورتی که بانک افراط و تفریط نکرده و الاّ ضامن است.

**مسئله دوّم:** [۵۹۲۷] سپرده‌گذار مضاربه‌ای با بانک که عامل محسوب است تابع تمام شرایط عقد مضاربه است نه کم و نه زیاد لذا به باب مضاربه رجوع شود.

**مسئله سوّم:** [۵۹۲۸] هرگاه سپرده گذار بمیرد، عقد مضاربه با بانک خود به خود فسخ می شود و بایستی با وارث سپرده گذار وارد قضیه شود، والا باطل است.

**مسئله چهارم:** [۵۹۲۹] عقد مضاربه از عقود جایزه بوده هرگاه یک طرف عامل یا سپرده گذار ادامه کار را نخواهد مضاربه بهم می خورد.

**مسئله پنجم:** [۵۹۳۰] هرگاه قانون بانک این باشد که برای سپرده گذاران مضاربه‌ای بغیر از سود ضرری را متوجه آنان نکند، ولو این که بانک ضرر کند، چنین مضاربه‌ای باطل بوده اخذ سودش حرام است.

### جایزه و حواله

**مسئله اوّل:** [۵۹۳۱] بانک‌ها و همچنان سایر مؤسسات دولتی یا خصوصی برای تشویق افراد خود جوایزی را نقداً یا جنساً اهدا می نماید، اخذ چنین جوایزی اشکال ندارد.

**مسئله دوّم:** [۵۹۳۲] هرگاه مشترکین بانکی به غرض اخذ جوایز ولو تحت عنوان قرعه کشی بانکی مبلغی را در بانک بگذارند، اصل کار جایز اما اخذ جایزه حرام است.

**مسئله سوّم:** [۵۹۳۳] هرگاه مشترکین بانک شرط کنند که پولشان را در بانک می گذارند، به شرطی که در قرعه کشی یا سایر جوایز نام او برآید، چنین شرطی نیز باطل بوده، جایزه‌ای که می گیرد حرام است.

**مسئله چهارم:** [۵۹۳۴] هرگاه بانک مبلغ یکی از مشترکین خود را به بانک دیگر حواله کند و از آن حق الانتقال بگیرد مانعی ندارد، مانند این که از صد هزار یک هزار بگیرد، اما مبلغ اخذ شده به قدر اجرت و حق الانتقال باشد نه بیشتر از آن.

**مسئله پنجم:** [۵۹۳۵] هرگاه بانک مبلغ یکی از مشترکین خود را به شعبه دیگر همان بانک حواله دهد و یا بدست شخصی همراه کند، باز هم اخذ حق الانتقال را دارد و این کار در عرف بازار «صرف برات» نام دارد.



## ضمانت بانکی

**مسئله اول:** [۵۹۳۶] اطراف ضمانت‌های بانکی «مضمون‌عنه»، «مضمون‌له» و «ضامن» است که هر کدام حکم خود را داشته با هم قرارداد می‌بندند.

**مسئله دوم:** [۵۹۳۷] «مضمون‌عنه» در این قرارداد بانکی «بدهکار» اصلی یا «پیمانکار» است که پیمان بسته‌اند پروژه‌ای را به ثمر برسانند، سرک باشد، ساختمان باشد، بند آب باشد یا غیر اینها، فرقی نمی‌کند.

**مسئله سوم:** [۵۹۳۸] «مضمون‌له» در این قرارداد بانکی «طلبکار» اصلی و «ذی نفع» است، خواه شرکت‌های خصوصی و سکتورها باشد و خواه مؤسسه‌های دولتی و عام‌المنفعه، فرقی ندارد.

**مسئله چهارم:** [۵۹۳۹] «ضامن» در این قرارداد بانکی خود «بانک» است، که تعهد می‌سپارد هرگاه پیمانکار پروژه را نیمه تمام گذاشت و یا نقصی در کارش بود، بانک ضامن خسارت باشد و مبلغ متضرره را پرداخت نماید.

**مسئله پنجم:** [۵۹۴۰] قرارداد یا پیمانی که بین اطراف قرارداد بسته می‌شود، شرعاً درست بوده نظیر قرارداد یا عقد «اجاره» است که صاحب پروژه از اجرای کار و پیمانکار از پرداخت حق اجاره اطمینان حاصل می‌کنند.

## احکام ضمانت

**مسئله اول:** [۵۹۴۱] «ضامن» که بانک می‌باشد بر اساس قرار ضمانتی که با صاحب پروژه بسته و متعهد شده که نقص و خسارتی از سوی پیمان کار مشاهده نشود از روی «وجوب»، به مفاد قرارداد پایبندی نشان می‌دهد و سفته یا چکی را امضاء می‌نماید.

**مسئله دوم:** [۵۹۴۲] «پیمانکار» به دلیل درخواستی که از بانک نموده تا کار و درستی آن را ضمانت کند، اگر مبلغی را بحیث کارمزد به بانک بدهد که در صورت ندادن بانک حق مراجعه به او را بوجه شرعی داشته باشد، حق مراجعه را دارد.



**مسئله سوّم:** [۵۹۴۳] «شرکت» یا سکتور خصوصی حق دارد مطمئن شود و در موقع انجام کار یا درصدی از کار حق العمل پیمانکار را تهیّه نموده بدون تعلّل شرعی پرداخت نماید.

**مسئله چهارم:** [۵۹۴۴] بانک به دلیل ضمانتی که صورت داده گویا متعهد شده که هرگاه نقص و خسارتی در کار مشاهده شود، بانک جوابگو باشد هر چند که در این ضمانت، مالی از ذمه به ذمه منتقل نشده، لکن تعهد شرعی صورت گرفته، ولو در قالب شرط العمل شرعی و باید به آن پایبند باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۹۴۵] بانک شرعاً حق دارد در برابر چک یا سفته ضمانتی که امضاء کرده پولی را بگیرد و حق پیگیری داشته باشد، چه بنحو «مصالحه» باشد، چه بنحو «جعاله» و چه بنحو «اجاره» فرقی نمی‌کند.

### اسناد بانکی

**مسئله اوّل:** [۵۹۴۶] گاهی بدهکار نمی‌تواند بدهی خود را بدهد، لذا نزد بانک مراجعه کرده سند بانکی مانند: سفته یا چک یا حتی سند خانه، زمین و غیره را پیشکش بانک می‌کند و این کار مشروع است.

**مسئله دوّم:** [۵۹۴۷] بانک سند بانکی بدهکار را می‌پذیرد به این معنی که: به عهده می‌گیرد مبلغ آن را تا عند المراجعة طلبکار، بانک پاسخگو باشد نه بدهکار، این کار نیز مشروع است، لکن از باب "تعهد" نه از باب ضمانت.

**مسئله سوّم:** [۵۹۴۸] بانک سند بانکی بدهکار را می‌پذیرد به این معنی که: تأیید می‌کند سند او را که گویا بدهکار در بانک حساب جاری داشته برابر این سند پول موجودی دارد، لکن بدهی او را بعهدہ نمی‌گیرد، این صورت هم مشروع است.

**مسئله چهارم:** [۵۹۴۹] در صورت اوّل که بانک تعهد سپرده پرداخت مبلغ بدهی صاحب سند را، بر بانک اجرای بدهی موقع مراجعه طلبکار واجب است و طلبکار نیز حق مراجعه به بانک را دارد.

**مسئله پنجم:** [۵۹۵۰] در صورت دوّم که بانک فقط تأیید کرده داشتن حساب جاری بدهکار را ولی پرداخت بدهی را متعهد نشده، لکن اعتبار داده به بدهکار، در این صورت طلبکار حق مراجعه به



بانک را ندارد، اما بانک در هر دو صورت می‌تواند از بدهکار چیزی به عنوان کارمزد یا حق اعتبار اخذ کند.

### بدهی را کد بانکی

**مسئله اول:** [۵۹۵۱] بدهی را کد بانکی روشن است که برخی مشتریان بانک مدت‌ها از پرداخت بدهی خود عاجز می‌باشد و در نتیجه بدهی در بانک رکود پیدا می‌کند و این رکود راه حل شرعی می‌خواهد.

**مسئله دوم:** [۵۹۵۲] یکی از راه‌های حل شرعی رکود بدهی‌های بانکی این است که: بانک با دادن وام به بدهکار وی را از این چالش بیرون کند.

**مسئله سوم:** [۵۹۵۳]: یکی دیگر از راه‌های حل شرعی رکود بدهی‌های بانکی این است که: بانک در برابر سرمایه‌ای که به بدهکار می‌دهد از وی ضامن بگیرد و یا سرمایه‌اش را بیمه نموده در مقابل آن کارمزد اخذ کند.

**مسئله چهارم:** [۵۹۵۴] یکی از راه‌های حل شرعی رکود بدهی‌های بانکی این است که: بانک از هر سود سرمایه‌ای که به او واگذار کرده مبلغی را به خود اختصاص بدهد.

**مسئله پنجم:** [۵۹۵۵] در راه حل دوم که بیمه کردن بود فرق نمی‌کند که بیمه کننده خود بانک باشد و یا شرکت‌های بیمه که در صورت دوم حق کارمزد بانک را شرکت بیمه می‌دهد.

### وام‌های بانکی

**مسئله اول:** [۵۹۵۶] هرگاه بانک مبلغی را به یکی از مشترکین خود یکجا بدهد، سپس ماهانه بطور اقساط و کم کم با چیزی بیشتر بازپس بگیرد این کار «وام بانکی» گفته می‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۹۵۷] گرفتن وام از بانک چون با بهره همراه است، جایز نیست چون ماهانه مبلغی را به عنوان باز پرداخت و مبلغی را به عنوان سود او اخذ می‌کند.

**مسئله سوم:** [۵۹۵۸] شخص مسلمان می‌تواند از بانک غیراسلامی از باب «استنقاذ» وام بگیرد و در این صورت برای راه اندازی هر کاری می‌تواند از آن استفاده کند؛ اما دادن بهره از سر ناگزیری است.





**مسئله چهارم:** [۵۹۵۹] شخص مسلمان می‌تواند از بانک غیراسلامی از باب «اضطرار» وام بگیرد، لکن در این صورت فقط می‌تواند امور اضطراری خود را راه اندازی نماید نه امور غیر اضطراری خود را و دادن بهره چنان که گفته شد از سر ناگزیری است.

**مسئله پنجم:** [۵۹۶۰] هرگاه بانک اسلامی باشد، راه حل شرعی آن اخذ وام از باب «مجهول المالک» است که به اجازه حاکم یا نماینده‌اش قبض می‌کند.

### اسلامی کردن بانک

**مسئله اول:** [۵۹۶۱] یکی از راه‌های اسلامی کردن بانک «مضاربه» بود که قبلاً بیان شد که در آن بانک یا خود بحیث عامل عمل می‌کرد و یا عاملی را استخدام می‌نمود و بدین وسیله از حرمت ربا نجات می‌یافت.

**مسئله دوم:** [۵۹۶۲] یکی دیگر از راه‌های اسلامی کردن بانک «وکالت» است که سپرده‌گذار بانک را وکیل می‌کند و به وسیله وکالت از چنگ ربا رهایی می‌یابد.

**مسئله سوم:** [۵۹۶۳] حدود وکالت بانک یکی در «خرید» کالاهای ضروری سپرده‌گذار در عرصه‌های کشاورزی، صنعت، ساختمان و دیگر عرصه‌ها است که بانک از سوی مالک سپرده جنس را خریداری می‌کند و این کار جایز است.

**مسئله چهارم:** [۵۹۶۴] حدود دیگر وکالت بانک، «فروش» کالاهای خریداری شده ضروری سپرده‌گذار است به خود بانک با سودی که کمتر از سود ربایی فرضی نبوده بلکه بیشتر است.

**مسئله پنجم:** [۵۹۶۵] اجرایی کردن وکالت در خرید و فروش متوقف است بر دقت در بازاریابی، استخدام کارشناس در خرید و بازار و باز فروش آن به خود بانک با سود غیر ربوی.

### اسلامی کردن بانک (۲)

**مسئله اول:** [۵۹۶۶] یکی از راه‌های اسلامی کردن بانک، «مضاربه» و راه دیگر آن «وکالت» بود که عرض شد و راه سوم «بیع مرابحی» است که توسط آن از ربا نجات می‌یابد.



**مسئله دوّم:** [۵۹۶۷] بیع مرابحی همان معامله سودآور است که توسط خود بانک انجام می‌شود و بانک با یک خرید و یک فروش یا چند خرید و چند فروش به ربح و سودمورد نظرش دست می‌یابد.

**مسئله سوّم:** [۵۹۶۸] بانک به جای این که به مشتری خود پول ربوی بدهد تا کالای مورد نیازش را بخرد، خود بانک کالای مورد نیاز او را به «بیع نقد» از بازار می‌خرد. مثلاً: یخچال برای خانه‌اش یا موتر برای سواری‌اش.

**مسئله چهارم:** [۵۹۶۹] بانک جنس خریده شده را به مشتری به «بیع نسیه» می‌فروشد، لکن با ربح و سود معقول و مشروع مثلاً: یخچالی که به ده هزار «نقد» خریده به دوازده هزار «نسیه» می‌فروشد و خریدار بعد از شش ماه از باب مثال پول یخچال را می‌پردازد.

**مسئله پنجم:** [۵۹۷۰] با بیع مرابحی هم مشتری به کالای مورد نیازش دست پیدا می‌کند، لکن از خود بانک نه از بازار و هم بانک به مقصودش می‌رسد که سود باشد؛ اما مشروع و مجاز نه ربا و حرام.

### اسلامی کردن بانک (۳)

**مسئله اوّل:** [۵۹۷۱] راه چهارم اسلامی کردن بانک «بیع سلّم» است که در عُرف «پیش فروش» گفته می‌شود با تفصیل و توضیحی که می‌آید.

**مسئله دوّم:** [۵۹۷۲] بیع سلّم راه نجات از ربا و جستجوی ربح و سود معقول و مشروع است که می‌تواند بانکی را اسلامی کند.

**مسئله سوّم:** [۵۹۷۳] بانک در بیع سلّم تولیدات مشتری را پیشاپیش با قیمت مناسب یا نازل می‌خرد مثلاً: گندم زارع را که تازه کشت کرده یا قالی او را که تازه نخ و پود کرده فی سیر ۱۰۰ افغانی و فی متر ۱۰۰۰ افغانی نقداً می‌خرد و پولش را می‌دهد.

**مسئله چهارم:** [۵۹۷۴] مشتری تولیدات یا محصولات خود را در فصل تولید یا محصول به وکالت از بانک برای مشتریان خود می‌فروشد و پول آن را به بانک می‌دهد.

**مسئله پنجم:** [۵۹۷۵] در بیع سلم هم بانک به هدف خود می‌رسد و هم مشتری جنس خود را پیشاپیش می‌فروشد و پول آن را می‌گیرد و هم از چنگ ربا خلاص می‌شود و این بهترین راه جایگزین ربوی است.

#### اسلامی کردن بانک (۴)

**مسئله اول:** [۵۹۷۶] راه دیگر اسلامی کردن بانک‌های ربوی «شرکت» است، مانند دیگر راه‌هایی که طرح شد تا از چنگ ربا نجات یابد.

**مسئله دوم:** [۵۹۷۷] مؤسسه یا شرکت و یا اشخاصی که از بانک می‌خواهد پول بگیرند، به جای قرضه ربوی بانک را در کار خود شریک کنند و به هر میزان که پول نیاز دارند به همان میزان بانک را سهام می‌سازند و این راه حل است.

**مسئله سوم:** [۵۹۷۸] بانک با مشتری خود شریک شده میزان سود و بهره را نیز با او مشخص می‌کند که چند درصد مال بانک باشد و این یکی از جایگزین‌هایی است که ربا را تبدیل به شرکت سهام می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۵۹۷۹] بانک در این شرکت، یا خود شخص یا یکی از افراد مؤسسه را و یا کسی را از بیرون وکیل می‌کند که در مدیریت شرکت از بانک نمایندگی کند.

**مسئله پنجم:** [۵۹۸۰] در این کار هرگاه خسارتی متوجه شرکت، مؤسسه و یا شخص می‌گردد روی همه سهامداران تقسیم می‌شود، همانگونه که ربح و سود روی حصه‌های سهامداران تقسیم می‌شود.

#### اسلامی کردن بانک (۵)

**مسئله اول:** [۵۹۸۱] یکی دیگر از راه‌های اسلامی کردن بانک «بیع» با قصد است که قرض ربوی را به بیع و فروش حلال تبدیل می‌کند.

**مسئله دوم:** [۵۹۸۲] برخی فقهاء گفته‌اند که می‌شود مقدار پول نقد را به همان پول با قدری اضافه به مدت شش ماه یا یک سال فروخت و اشکالی ندارد، لکن به نظر این‌جانب مشکل است هر چند



تغییری است اندک مثل «ثمن نقد» و «ثمن نسیه» ایجاد می‌شود، لکن این تغییر در عرف تغییر حساب نمی‌شود و احکام شرعی بر دقت عقلی استوار نیست بلکه بر عرف استوار است.

**مسئله سوم:** [۵۹۸۳] بیع در صورتی می‌تواند مشکل قرضه ربوی را حل کند که حداقل نوع پول فرق کند، مثل این که هزار دلار را به هزار و پانصد ریال در مدت شش ماه یا یک سال بفروشد یا نظایر آن.

**مسئله چهارم:** [۵۹۸۴] هرگاه ملاک در پول‌های نقد «مالیت» باشد، در آن صورت فرقی بین این نوع و نوع دیگر نیست؛ اما می‌شود گفت مالیت هر نوع با مالیت نوع دیگر پول نزد عرف فرق محسوس دارد مثل: مالیت افغانی با مالیت ریال یا مالیت دلار با مالیت یورو، پس مالیت مانع حلیت نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۵۹۸۵] در تمام این راه‌حل‌ها و جایگزین‌ها آن چه مهم است «قصد» انسان است که بایستی در شرکت به قصد شرکت باشد و در بیع به قصد بیع و در مضاربه به قصد مضاربه و در مصالحه به قصد مصالحه و نظایرش، چون بیع تابع «قصد» است نه تابع «عقد» و اگر قصد ربا باشد، تغییر عنوان مشکل را حل نمی‌کند و حرام حلال نمی‌گردد.

## سهام

**مسئله اول:** [۵۹۸۶] «سهام» حصّی از حصص شرکت‌های موجود در بازار مالی جهان یا بازار بورس است و امروزه سهامداران کلان بازار اقتصاد جهانی را قبضه نموده‌اند.

**مسئله دوم:** [۵۹۸۷] خرید سهام از شرکت‌هایی که کار حلال می‌کنند، جایز است. مانند: شرکتهای صنعتی، نفتی، کشاورزی، فنی و نظایرش.

**مسئله سوم:** [۵۹۸۸] خرید سهام شرکت‌هایی که کار حرام می‌کنند، جایز نیست، مانند: شرکتهایی که گوشت خوک، شراب، میته و نظایر آن را می‌فروشند.

**مسئله چهارم:** [۵۹۸۹] خرید سهام از شرکت‌هایی که کار حرام انجام می‌دهند به یک شرط حلال و جایز است که قصد خریدار خرید سهام بیشتر تا هشتاد و یا نود درصد باشد تا بتواند صاحب رأی شود و تصمیم شورای اداری شرکت را قبضه نماید تا کار حرام شرکت را تبدیل به کار حلال نماید.

**مسئله پنجم:** [۵۹۹۰] میزان سود و بهره یا ضرر و زیان در سهام شرکت‌ها به میزان خود سهام است و هرگاه تناسب را با توافق بقیه سهامداران به هم بزند جواز دارد.

## سهام (۲)

**مسئله اول:** [۵۹۹۱] شرکت‌های بزرگ جهان یا بانک‌ها در بازارهای بورس «پذیره‌نویسان» دارند که خریداران سهام را با شرکت‌ها نام نویسی کرده، هماهنگ می‌کند، شبیه دلال در معاملات، که کار جایزی است.

**مسئله دوم:** [۵۹۹۲] هیئت مدیره شرکت‌ها یا بانک‌ها تصویب میکنند که بخشی از سود به پذیره‌نویسان تعلق گیرد، این کار نیز جایز بوده نامش «سود توزیع» شده است.

**مسئله سوم:** [۵۹۹۳] سهام دو قسم است، یکی: سهام عادی و معمولی، دیگری: سهام ممتاز که شرکت‌های بزرگ جهان برای سهام ممتاز خود ویژگی‌هایی قرار می‌دهد که از سایر سهام فرق شود که خرید این گونه سهام با قیمت متفاوت نیز جایز است.

**مسئله چهارم:** [۵۹۹۴] امتیازهای سهام ممتاز ممکن است حق رأی ویژه، ویتو مانند در هیئت مدیره باشد و ممکن است حق برداشت بیشتر در هنگام ورشکستگی شرکت باشد.

**مسئله پنجم:** [۵۹۹۵] هرگاه کسی از کسی سهم را وام بگیرد می‌تواند سهم وام گرفته خود را بفروشد در حالی که مالک اصلی آن شخص دیگر است.

## شاخص

**مسئله اول:** [۵۹۹۶] «شاخص» سبدی از سهام است که به شکل عدد مشخص و برجسته شرکت‌ها را تنظیم می‌کند، اما خرید و فروش نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۵۹۹۷] شاخص‌ها به سان یک اصل در قراردادهای مالی «مشتق» یا قراردادهای «آتی» یا قراردادهای «اختیار» که از همه‌شان به نوبت بحث می‌شود عمل می‌کند.

**مسئله سوم:** [۵۹۹۸] شاخص‌ها اغلباً به حسب «منطقه» تنظیم می‌شود، مانند: شاخص «داوجونز» یا «ناسداک» در آمریکا یا شاخص «نیکی» در ژاپن.



**مسئله چهارم:** [۵۹۹۹] گاهی شاخص‌ها بر حسب «شرکت»ها تنظیم می‌شود، مانند: شرکت‌های طلاسازی، شرکت‌های نفتی، یا نظایرش.

**مسئله پنجم:** [۶۰۰۰] شاخص‌ها دارنده اوراق سهام، ارزش‌های خارجی و دیگر اوراق بانکی بهادار است که می‌شود، شرعاً شاخص‌ها را از آن خود ساخت.

### قراردادهای آتی

**مسئله اول:** [۶۰۰۱] قراردادهای «آتی» در واقع قراردادهای «آینده» است که میان دو طرف برای وقت معین، مثل شش ماه یا یک سال بعد به قیمت معلوم انجام می‌شود که برایش منع شرعی وجود ندارد، هر چند شبیه قمار است.

**مسئله دوم:** [۶۰۰۲] در قراردادهای آتی دو طرف توافق می‌کنند که کالای معین را در وقت معین به قیمت معین بفروشند یا بخرند؛ اما در شرایط موجود فعلی هیچ‌گونه اختیاری ندارند، چون پرداخت پول و تحویل گرفتن کالا در آینده است.

**مسئله سوم:** [۶۰۰۳] قراردادهای آتی ابزار است روزانه و بسیار مفید در بازارهای جهانی برای کسانی که مستقیماً در بازار سهام نیستند و دست ندارند.

**مسئله چهارم:** [۶۰۰۴] قراردادهای آتی به هدف «ریسک‌گریزی»، «سرمایه‌گذاری» و «بازارسازی» انجام می‌شود.

**مسئله پنجم:** [۶۰۰۵] تمام گونه‌های قراردادهای آتی هر چند در عنوان‌های بیع سلم یا بیع نسبه و غیره داخل نیستند، لکن عنوان ربا را هم ندارند؛ اما عنوان «تجارت عن تراض» را دارد تا مشمول آیه مبارکه شود.

### قراردادهای آتی (۲)

**مسئله اول:** [۶۰۰۶] قراردادهای آتی گاهی در قالب کالاهایی چون: گندم، برنج، ماش و سایر حبوبات صورت می‌گیرد.

**مسئله دوّم:** [۶۰۰۷] قراردادهای آتی گاهی در قالب کالاهایی چون: نفت، گاز و سایر مواد سوختی صورت می‌گیرد.

**مسئله سوّم:** [۶۰۰۸] قراردادهای آتی گاهی در قالب کالاهایی چون: ارزهای خارجی مثل: دلار، یورو، پوند، ین، ریال و امثال اینها صورت می‌گیرد.

**مسئله چهارم:** [۶۰۰۹] قراردادهای آتی گاهی در قالب سهامی چون: سهام شرکت‌های معتبر جهانی در بازار بورس صورت می‌گیرد.

**مسئله پنجم:** [۶۰۱۰] قراردادهای آتی گاهی در قالب اعداد یا ارقام صرف چون: شاخص و لایبور صورت می‌گیرد.

### قراردادهای آتی (۳)

**مسئله اوّل:** [۶۰۱۱] قراردادهای آتی به گونه سرسام‌آور در بازارهای مالی جهان و بانک‌ها گسترش یافته چون: خریدار یا فروشنده اصل مال را نه تحویل می‌دهد و نه تحویل می‌گیرد آنها فقط قراردادها را دست به دست می‌کنند.

**مسئله دوّم:** [۶۰۱۲] در قراردادهای آتی چون اصل مال وجود ندارد، لذا از مالیات معاف هستند، زیرا؛ مالیات و تکس‌های دولتی به اصل مال متمرکز است و وضع شده و انگیزه گسترده کنندگان این گونه قراردادها فرار از مالیات است.

**مسئله سوّم:** [۶۰۱۳] گاهی تحویل دادن مال برای فروشنده از محل فروش به طور عادی میسر نیست، لذا اقدام به فروش یا خرید این گونه قراردادها می‌کنند، مانند این که نفت فروش دفترش در نیویارک باشد و شبکه‌های نفت در خلیج فارس و امروزه اکثر مبادلات کلان بین‌المللی اینترنتی و این گونه است.

**مسئله چهارم:** [۶۰۱۴] گاهی تحویل دادن یا تحویل گرفتن مال اصلاً ممکن نیست، لذا به چنین قراردادها متوسل می‌شوند، مثل: قراردادهای مبتنی بر گرمی هوا یا سایر اتفاقات جوّی که بعداً بحث می‌شود.



**مسئله پنجم:** [۶۰۱۵] ممکن است در برخی اقسام این گونه قراردادها ربا وجود داشته باشد، مانند: معامله ارز به ارز از همان جنس چون دلار به دلار مثلاً که در آن صورت جواز ندارد؛ اما بقیه گونه‌ها جایز است.

### قراردادهای اختیار

**مسئله اول:** [۶۰۱۶] «قراردادهای اختیار» در حقیقت «اختیار خرید» یا «اختیار فروش» است که در بازارهای جهانی یا بانک‌ها معمول و متعارف می‌باشد و بر مبنای آن هر شخص یا هر شرکت حق فروش ندارد و نیز هر شخص یا هر شرکت حق خرید ندارد، بلکه حقوق اختیار خرید و فروش اختصاصی‌اند.

**مسئله دوم:** [۶۰۱۷] «حق اختیار خرید» را در اصطلاح بازار بورس و اقتصاد، «کال» (Call) و حق اختیار فروش را «پوت» (Put) می‌گویند و هر دو مرکباً «کالپوت» گفته می‌شوند.

**مسئله سوم:** [۶۰۱۸] کسی که حق اختیار خرید را دارد کالا یا سهام مورد مشخص را با قیمت مشخص می‌تواند بخرد، لکن مجبور نیست که آن را خریداری کند؛ اما بر فروشنده حق اختیار واجب است که هرگاه خریدار بخواهد حقش را اعمال کند کالا یا سهام را به او بفروشد.

**مسئله چهارم:** [۶۰۱۹] کسی که حق اختیار فروش را دارد کالا یا سهام معین را با قیمت معین می‌تواند بفروشد، لکن او مجبور نیست که آن را بفروشد؛ اما بر فروشنده حق اختیار فروش واجب است که هرگاه خریدار بخواهد حقش را اعمال کند کالا یا سهام را به او بفروشد.

**مسئله پنجم:** [۶۰۲۰] کسی که قراردادهای اختیار را می‌خرد یا می‌فروشد حق خود را در فروش یا خرید حسب رابطه‌ای که میان کالای واقعی و قیمت آن است اعمال حق وجود دارد اعمال می‌کند که از نظر شرع اقدس فروش و خرید حق اختیار جایز است.

### قراردادهای اختیار (۲)

**مسئله اول:** [۶۰۲۱] حق اختیار دو قسم است، یکی: حق اختیار «وانیلی» و دیگری: حق اختیار «اگزوتیک»، حق اختیار وانیلی بسیط و متعارف است؛ اما حق اختیار اگزوتیک مرکب و نامتعارف ولی هر دو جواز شرعی دارد.



**مسئله دوم:** [۶۰۲۲] حق اختیار وانیلی یا بسیط همان بود که در درس قبلی شرح داده شد که دشوار نبوده پیچیدگی ندارد چون همه چیزش معین و معلوم است، لکن حق اختیار اگزوتیک مرکب و دشوار بوده پیچیدگی دارد که در جایش روشن خواهد شد.

**مسئله سوم:** [۶۰۲۳] دشواری قراردادهای اگزوتیک یا مرکب در این است که قیمت‌های حقیقی به آسانی شناخته نمی‌شود، همچنان درآمدهای این گونه قراردادها نامنظم است، لذا پیچیدگی ایجاد می‌شود و وارد شدن در آن کارشناسی دقیق اقتصادی لازم دارد.

**مسئله چهارم:** [۶۰۲۴] قراردادهای اگزوتیک یا مرکب از قراردادهای دیگری مشتق می‌شود، لذا ماهیت اشتقاقی داشته شکل ترکیبی پیدا می‌کند.

**مسئله پنجم:** [۶۰۲۵] قراردادهای اگزوتیک یا مرکب در قالب قراردادهای اختیارات «باینری»، اختیارات «سپتوم»، اختیارات «رنگین کمانی»، اختیارات «سی دی او» (CDO) که قبلاً بیان شد، داد و ستد «حساسیت» و مشتقات «آب و هوایی» محقق می‌شود که به نوبت حکم شرعی آنها را شرح خواهیم داد.

## قراردادهای اختیار باینری

**مسئله اول:** [۶۰۲۶] قراردادهای اختیارات باینری چون در حقیقت از «دو اختیار» ترکیب شده است آن را قراردادهای «اختیارات دو دویی» می‌گویند و حکم آن جواز است که عنقریب توضیح می‌دهم.

**مسئله دوم:** [۶۰۲۷] ترکیب دو اختیار در قراردادهای اختیارات باینری یکی: عنصر «پرداخت مبلغ» معین به خریدار است در صورتی که در جریان قرارداد حادثه‌ای رونما شود و دیگری: عنصر «عدم پرداخت» مبلغ معین است به خریدار، در صورتی که در جریان قرارداد حادثه‌ای رونما نشود.

**مسئله سوم:** [۶۰۲۸] مثال قرارداد اختیاری باینری این است: بورس باز می‌تواند اختیار باینری سهام شرکت نوکیا یا سونی و یا سامسونگ را به «یک دلار» بخرد، در حالی که قیمت امروز سهام «ده دلار» است، هرگاه قیمت این سهام از امروز تا پایان مدّت قرارداد به «پانزده دلار» افزایش یابد، خریدار «هشت



دلار» از فروشنده دریافت می‌کند و چنانچه قیمت سهام به پانزده دلار افزایش نیابد خریدار چیزی دریافت نمی‌کند.

**مسئله چهارم:** [۶۰۲۹] خرید و فروش قراردادهای باینری جایز است، هر چند مالک اصل کالا نمی‌شوند و فقط حق اختیار خرید یا فروش را دست به دست می‌کنند؛ اما معامله این گونه قراردادها و اختیارات مانند معامله «جواز» کار یا «امتیاز» یک شرکت است که در شریعت منع ندارد.

**مسئله پنجم:** [۶۰۳۰] در جواز شرعی این گونه قراردادها دو عنوان شرعی دیگر نیز مسئله را در برمی‌گیرد، مانند: «اباحه» تصرف در حقوق طرف مقابل در قبال اختیار مشخص و عنوان «تجارت عن تراض» که مشمول آیه مبارکه می‌شود.

### قرارداد اختیار سپتوم

**مسئله اول:** [۶۰۳۱] قراردادهای اختیار سپتوم مانند قراردادهای اختیار باینری است، لکن با یک شرط اضافی و آن این که «حداقل» در کاهش قیمت لحاظ شده مثل این که از فلان مبلغ پایینتر نشود، نظیر «هفت دلار» در مثال باینری.

**مسئله دوم:** [۶۰۳۱] ترکیب قراردادهای اختیارات سپتوم عین ترکیب قراردادهای اختیارات باینری از دو عنصر بوده (پرداخت و عدم پرداخت) و حکم شرعی آن نیز جواز است.

**مسئله سوم:** [۶۰۳۲] مثال قرارداد اختیارات سپتوم این است که: بورس باز می‌تواند اختیار سپتوم سهام شرکت نوکیا یا سونی و یا سامسونگ را به «یک دلار» بخرد، در حالی که قیمت امروزه سهام ده دلار است به شرط این که حداقل کاهش قیمت از «هفت دلار» پایین نیاید، هرگاه افزایش قیمت سهام به پانزده دلار برسد خریدار «هشت دلار» از فروشنده دریافت می‌کند و چنانچه به پانزده دلار افزایش نیابد خریدار چیزی دریافت نمی‌کند.

**مسئله چهارم:** [۶۰۳۳] خرید و فروش قراردادهای سپتوم مانند باینری جایز می‌باشد، هر چند که اصل کالا یا سهام در دست او نیست و او فقط قرارداد را دست به دست می‌کند تا از مالیات خود را خلاص کند، همچنان با سرمایه مختصری به طور غیر مستقیم در بازار بورس راه داشته باشد.



**مسئله پنجم:** [۶۰۳۴] عنوان شرعی این قرارداد نیز «اباحه» در تصرف حق طرف مقابل و همچنان «تراضی» در تجارت است که در قرارداد باینری گفته شد.

### قرارداد اختیار رنگین کمانی

**مسئله اول:** [۶۰۳۵] قراردادهای اختیارات رنگین کمانی مانند قراردادهای اختیارات باینری و سپتوم است، لکن این قرارداد بر دو سهم استوار است نه بر یک سهم.

**مسئله دوم:** [۶۰۳۶] درآمد این قرارداد بر معامله کردن یکی از دو سهم یا هر دو سهم بستگی دارد و گونه‌های مختلف دارد، مانند: بالاترین قیمت یا پایین‌ترین قیمت سهام، فرقی نمی‌کند.

**مسئله سوم:** [۶۰۳۷] مثال قراردادهای اختیارات رنگین کمانی این است که: هرگاه دو سهم «الف» و «ب» دارای یک قیمت باشد مثل «ده دلار» و همچنان قیمت اعمال نیز «ده دلار» باشد، بورس باز با خرید یا فروش این دو سهم به نتایجی دست پیدا می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۶۰۳۸] نتیجه اول دریافت «دو دلار» از فروشنده است در صورتی که آخرین قیمت سهم «الف» نه دلار و سهم «ب» دوازده دلار باشد، چون ده دلار قیمت فعلی بازار بورس بوده و نتیجه دوم دریافت «پنج دلار» از فروشنده است، در صورتی که آخرین قیمت سهم «الف» پانزده دلار و سهم «ب» نه دلار باشد، چون قیمت فعلی بازار بورس ده دلار بوده است.

**مسئله پنجم:** [۶۰۳۹] این قرارداد نیز مانند دو قرارداد دیگر جواز شرعی دارد، چون هم اباحه در تصرف حقوق یکدیگر دارد و هم تجارت عن تراض بوده مشمول آیه مبارکه است.

### خرید و فروش حساسیت

**مسئله اول:** [۶۰۴۰] از مبادلات قراردادهای مشتق، مرکب و نامتعارف که از آن به اکروتیک تعبیر می‌کنند، یکی مبادله یا خرید و فروش حساسیت است و حکم شرعی آن جواز چون «تخصص» خود را می‌فروشند.



**مسئله دّوم:** [۶۰۴۱] حسّاسیت ملاک و معیاری است که مقدار حرکت سهام را در بالا یا پایین رفتن قیمت بازار بدست می دهد، که نوعاً هنگام نرخ گذاری سهام یا قراردادهای به کار گرفته می شود تا از خطرات نجات یابد یا بکاهد.

**مسئله سوّم:** [۶۰۴۲] مثال مبادله حسّاسیت این است که: گمان «خریدار» حسّاسیت بر این است که سهام سونی یا نوکیا مثلاً به مدّت یک ماه روزانه «بیشتر» از دو درصد بالا و پایین خواهد داشت، «فروشنده» گمان دارد که تحرّک نرخ سهام روزانه «کمتر» از دو درصد بالا و پایین خواهد داشت، لذا هر دو توافق می کنند که هر دو درآمد را ضرب یک میلیون کرده مطابق حاصل پرداخت نمایند تا نتایج بدست بیاورند.

**مسئله چهارم:** [۶۰۴۳] در نتیجه اوّل: خریدار به فروشنده تفاوت میان دو درصد و پنج درصد را می دهد، در صورتی که سهام به طور میانگین روزانه «پنج درصد» بالا و پایین داشته باشد، بناءً خریدار به فروشنده سه هزار می دهد که همان تفاوت سرمایه شخص به نسبت نوسان درصدی ها می باشد.

**مسئله پنجم:** [۶۰۴۴] در نتیجه دوّم: خریدار به فروشنده یک هزار می دهد، در صورتی که سهام به طور میانگین روزانه «یک درصد» بالا و پایین داشته باشد بناءً خریدار به فروشنده همان تفاوت بین دو درصد و یک درصد را می دهد، چنان که در نتیجه اوّل تفاوت بین دو درصد و پنج درصد را می داد.

### مشتقات آب و هوایی

**مسئله اوّل:** [۶۰۴۵] مشتقات آب و هوایی از همان قراردادهای مرکّب، نامتعارف و اکزوتیک است، که برای نجات از شکست قطعی یا ضرر معتنی به با هم قرارداد نموده به سود کم قانع می شوند.

**مسئله دوّم:** [۶۰۴۶] در قرارداد آب و هوایی میانگین بارندگی سنجیده می شود، که از قراردادهای جدید دنیای امروز است که شیوه خوبی برای همدیگر پذیری، انسانیت و تعاون است و چون یک نوع تعهد انسانی است شریعت تجویز می نماید.

**مسئله سوّم:** [۶۰۴۷] مثال مشتقات آب و هوایی این است که: آقای «الف» زراعت پیشه است و آقای «ب» پارک بازی دارد و میانگین باران سالانه بیست سانتی متر باشد که هرگاه بیشتر شود شرکت

مزرعه‌دار سود می‌کند و شرکت پارک یا شهر بازی ضرر و هرگاه باران کمتر شود بر عکس نتیجه می‌دهد.

**مسئله چهارم:** [۶۰۴۸] هر دو شرکت یا آقای الف و ب با هم توافق می‌کنند که هرگاه باران زیاد شد فلان مبلغ را به صاحب شهر بازی و هرگاه باران کم شد فلان مبلغ را به صاحب مزرعه بدهد.

**مسئله پنجم:** [۶۰۴۹] در قرارداد آب و هوایی در واقع آب و هوا مبادله می‌شود تا هر دو نفر از زندگی ساقط نشوند، لذا نظر به تعهد انسانی و هم‌پذیری که دارد جلو ضرر ساقط کننده را می‌گیرد و این مبادله جایز است.

### کار کردن در بانک‌ها

**مسئله اول:** [۶۰۵۰] کار کردن در بانک‌های موجود امروز، که نوعاً ربا در آن وجود دارد به غیر از چهارجا جایز است که بعداً شرح می‌دهیم.

**مسئله دوم:** [۶۰۵۱] کار کردن در بخشی که مستقیماً ربا می‌دهد، ربا می‌گیرد، شاهد می‌شود و یا کتابت ربا را انجام می‌دهد حرام است، اما در غیر این بخش‌ها که شاید به چهل - پنجاه بخش برسد جایز است.

**مسئله سوم:** [۶۰۵۲] هرگاه در دیگر بخش‌ها که بخش‌های خدماتی است کار کند، اما بداند که پول آن قطعاً با پول ربا مخلوط است و مقدار آن را نیز بداند که مثلاً دودرصد آن پول ربا است همان درصد را به فقراء بدهد.

**مسئله چهارم:** [۶۰۵۳] هرگاه مقدار پول ربا را نداند، ولی اجمالاً می‌داند که پول ربا شامل اجرت وی می‌باشد، اشکال ندارد.

**مسئله پنجم:** [۶۰۵۴] پولی که خالص ربا است، هرگاه با ماشین حساب شود که امروزه چنین است این شخص دکه آن را نزند، و آلا برایش جایز نیست، لکن پولی که خالص ربا نیست مثل سایر بخش‌های بانک نه قسمت مخصوص ربا، می‌تواند دکه آن را بزند.



## بیمه

**مسئله اول:** [۶۰۵۵] «بیمه» یا «انشورنس» قراردادیست بین متقاضی بیمه و بین بیمه کننده تا خسارات احتمالی متقاضی را در برابر عوضی که از او ماهانه یا سالانه اخذ می کنند، پرداخت نماید و چنین قرارداد و عقدی در شریعت در قالب هبه معوضه تجویز شده است.

**مسئله دوم:** [۶۰۵۶] طرف قرارداد در بیمه‌ها می تواند شخص باشد و می تواند دولت، شرکت، مؤسسات خارجی و داخلی باشند.

**مسئله سوم:** [۶۰۵۷] قرارداد بیمه مانند دیگر قراردادها نیازمند ایجاب از سوی بیمه شونده و قبول از سوی بیمه کننده است به هر لفظی که مقصود طرفین را افاده کند و لازم نیست عربی باشد.

**مسئله چهارم:** [۶۰۵۸] بیمه هر چند عقد و قرارداد مستقل است، لکن می شود در ضمن عقود دیگر نظیر: صلح، هبه و ضمانت در مقابل عوض منعقد کرد.

**مسئله پنجم:** [۶۰۵۹] بیمه از عقود جایزه است که فسخ آن منوط به درخواست دو طرف بیمه است و می شود با شرایطی در ضمن عقد آن را لازم کرد.

## اقسام بیمه

**مسئله اول:** [۶۰۶۰] بیمه اقسامی زیاد دارد از جمله آن «بیمه موت» یا هر وسیله دیگر نقلیه است، مانند: هواپیما، کشتی، ترن و امثالش.

**مسئله دوم:** [۶۰۶۱] یکی دیگر از اقسام بیمه «بیمه مزرعه» است، که کشاورز یا دهقان کشاورزی خود را بیمه می کند.

**مسئله سوم:** [۶۰۶۲] یکی دیگر از اقسام بیمه «بیمه مغازه» یا محل کسب و کار متقاضی است، مانند: دفتر کار، کارخانه، محل فروش کالا و امثالش.

**مسئله چهارم:** [۶۰۶۳] یکی دیگر از اقسام بیمه «بیمه درمانی» است، که برخی تداوی‌ها یا تمام تداوی‌ها را با طرف بیمه کننده قرارداد می کند.



**مسئله پنجم:** [۶۰۶۴] یکی دیگر از اقسام بیمه «بیمه خدمات اجتماعی» است، نظیر: سرک سازی، حفر چاه عمیق، ایجاد نهر، سدهای آب و امثالش.

### اقسام بیمه (۲)

**مسئله اول:** [۶۰۶۵] یکی دیگر از اقسام بیمه «بیمه بازنشستگی» است، که طرف بیمه کننده متعهد می شود تا متقاضی را بعد از تقاعدش تأمین نماید.

**مسئله دوم:** [۶۰۶۶] یکی دیگر از اقسام بیمه «بیمه متقابل» است، که چند نفر شرکت یا مؤسسه ی را ایجاد می کنند و متعهد می شوند تا خسارت همدیگر را جبران کنند.

**مسئله سوم:** [۶۰۶۷] یکی دیگر از اقسام بیمه «بیمه منزل» است، که طرف بیمه کننده متعهد می شوند تا خانه متقاضی را عندالحدیثه چون: آتش سوزی، زلزله، سیلاب و نظایرش بازسازی یا ترمیم نمایند.

**مسئله چهارم:** [۶۰۶۸] یکی دیگر از اقسام بیمه «بیمه حوادث» است، نظیر تصادفات که خسارات ناشی از رعد و برق، آب گرفتگی، آتش فشانها، رانش زمین و امثالش طرف متقاضی را بیمه می کند.

**مسئله پنجم:** [۶۰۶۹] یکی دیگر از اقسام بیمه «بیمه عمر» است، که طرف بیمه کننده طول مدت زندگی متقاضی را طی قرارداد مشخص از نظر هزینه های احتمالی غیر پیش بینی شده بیمه می کند.

### شرایط بیمه

**مسئله اول:** [۶۰۷۰] برای متقاضی بیمه بلوغ، عقل، اختیار و قصد شرط است و همچنان برای بیمه کننده هر گاه شخص یا اشخاص باشد شروط فوق شرعاً معتبر است.

**مسئله دوم:** [۶۰۷۱] «تعیین دو طرف» قرارداد در بیمه شرط است، شخص است یا شرکت یا بانک یا مؤسسه و یا دولت فرقی نمی کند.

**مسئله سوم:** [۶۰۷۲] «تعیین مبلغ» یا اقساط پرداختی در بیمه شرط است لذا در مجهول بیمه صحیح نیست.

**مسئله چهارم:** [۶۰۷۳] «تعیین نوع خسارت» مانند: غرق شدن، آتش سوزی، زلزله، تصادفات و امثالش شرط است در بیمه.



**مسئله پنجم:** [۶۰۷۴] «تعیین زمان بندی» پرداخت اقساط شرط است در بیمه که در مجهول بیمه صحیح نیست.

### احکام بانک و بیمه

**مسئله اول:** [۶۰۷۵] اگر بورس باز که اصطلاحاً «مضارب» گفته می شود، احساس کند که فلان شرکت ورشکست می شود، می تواند «کالپوت» را که عبارت از حق اختیار خرید و حق اختیار فروش باشد چند برابر زیر قیمت بازار خریداری نماید و فی الفور حقش را در بازار اعمال کند اگر چه خلاف انصاف است، لکن جایز است.

**مسئله دوم:** [۶۰۷۶] کسی که بازار ساز کار خرید و فروش قراردادهای اختیارات است و چه بسا اختیاراتی را بخرد که هیچ گونه سهامی در واقع ندارد یا ارزش بسیار اندکی دارد، چنین بازسازی نیز جایز است، هر چند که کار خیلی عقلانی نیست، لکن کار حرام هم بر آن صادق نمی باشد.

**مسئله سوم:** [۶۰۷۷] پیش فروش اعتبار بیمه ورشکستگی که در دنیا معمول گردیده جایز است.

**مسئله چهارم:** [۶۰۷۸] مثال این پیش فروش این است که: شخصی که چند تا ورق بیمه اعتبار دارد و یکی از آنها مربوط به شرکتی است که آثار ورشکستگی او آشکار شده، می تواند ورق مربوط آن شرکت را ارزان بفروشد و در مقابل تعهد بگیرد که هرگاه شکست پیش آمد این ورق اعتبار را واپس به قیمت بسیار مناسب به او برگرداند.

**مسئله پنجم:** [۶۰۷۹] دلیل جواز پیش فروش اعتبار بیمه ورشکستگی قالب «هبه معوضه» است یا «بیع مشروط» و در شریعت جواز دارد.

### احکام بانک و بیمه (۲)

**مسئله اول:** [۶۰۸۰] مرجع صادر کننده کارت های اعتبار می تواند بابت صدور کارت ها کارمزد تعیین کند و در این امر فرقی بین انواع و اقسام کارت ها نیست.



**مسئله دّوم:** [۶۰۸۱] عنوان کار مزد صدور کارت‌ها ممکن است «اجرت‌المثل»، «جعاله»، «مصالحه» یا «قرارداد» باشند، لکن به نظر این جانب «تعهد» و «التزام» صادر کننده بهترین عنوان است که پشتوانه جواز شرعی شود.

**مسئله سوّم:** [۶۰۸۲] هرگاه مرجع صادر کننده کارت، در وقت پرداخت وجه به شخص دّوم درصدی را کم کند مانعی ندارد، چون: شخص دّوم هرکس باشد، فروشگاه، هتل یا پمپ بنزین و نظایرش می‌داند که قرار صادر کننده فلان کارت چنین است و با علم به چنین امری جنس خود را تحویل دارنده کارت می‌کند.

**مسئله چهارم:** [۶۰۸۳] در برخی کارت‌ها مرجع صادر کننده، مبلغ پرداختی را فی الفور اجری نمی‌کند، بلکه با تأخیر یک‌ماهه مثلاً پرداخت می‌کند، چون صاحب کارت به دلیل نداشتن مبلغ کارت در حساب خود آن را با تأخیر می‌دهد، گویا بانک به او مبلغی قرض داده، اخذ «حق التأخیر» نزد بعضی فقهاء جایز نیست، لکن به نظر این جانب جواز دارد، چون زمان عنصری است قابل اتکاء و عقلایی و در جهان کنونی روی ساعت ساعت بلکه دقیقه دقیقه و ثانیه ثانیه آن حساب باز شده چه رسد از هفته و ماه.

**مسئله پنجم:** [۶۰۸۴] کارت‌های صادره از شرکت بیمه نیز حکم کارت‌های صادره از بانک‌ها و سایر مؤسسات را دارد.

### سر قفلی

**مسئله اوّل:** [۶۰۸۵] سر قفلی از معاملات جایز و رایج است که بین اجاره دهنده (مؤجر) و اجاره گیرنده (مستأجر) واقع شده کرایه گرینده نسبت به عین حق اولویّت می‌یابد.

**مسئله دوّم:** [۶۰۸۶] حقیقت سر قفلی واگذاری یا دادن حق بیشتر به مستأجر یا کرایه نشین است که از سوی مؤجر در مقابل مبلغی انجام می‌شود. مثل: بالا نبردن اجاره در ماه‌ها یا سال‌های آینده، حق واگذاری به مستأجر دیگر و تخلیه نکردن محل قبل از بسر رسیدن مدّت اجاره و امثالش.



**مسئله سوم:** [۶۰۸۷] مبلغ سرقفلی حدّ معین ندارد، بلکه منوط است به توافق دو طرف مؤجر و مستأجر که علاوه اجاره ماهانه از سوی مستأجر به مؤجر پرداخت می‌شود، اما مبلغ مجهول سرقفلی واقع نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۶۰۸۸] مؤجر نمی‌تواند به بهانه بالا رفتن غیر منتظره اجاره یا کم بودن مبلغ سرقفلی از عقد اجاره سر باز زند یا به دیگری اجاره دهد مگر با توافق دوطرف که حکم اقاله در بیع را دارد.

**مسئله پنجم:** [۶۰۸۹] مستأجر می‌تواند محل را به نفر دیگر اجاره دهد و سرقفلی هم بگیرد کم باشد یا زیاد فرقی ندارد، مگر در صورتی که مؤجر شرط کرده باشد که به کس دیگر اجاره ندهد و سرقفلی نگیرد.

### مسایل سرقفلی

**مسئله اول:** [۶۰۹۰] در سرقفلی مانند بقیه عقود و قراردادها «رضایت» جانبین، «بلوغ و عقل» آن دو، و «معلوم بودن» مبلغ سرقفلی شرط است بناءً، سرقفلی اکراهی، با مبلغ مجهول و از سوی طفل و دیوانه منعقد نمی‌شود.

**مسئله دوم:** [۶۰۹۱] هرگاه سرقفلی دهنده که مستأجر است، شرط کند که مؤجر حتی بعد از پایان مدّت اجاره نمی‌تواند بدون نظر و موافقت او به شخص دیگر اجاره بدهد یا سرقفلی بگیرد، شرط محقق می‌شود.

**مسئله سوم:** [۶۰۹۲] کسی که دوکان یا جای دیگری را سرقفلی کرده و شروطی را با مالک دوکان موافقت نموده از جمله این که می‌تواند به غیر سرقفلی بدهد و شروطی را بگذارد، در صورتی می‌تواند که شروط او با غیر فوق شروط مالک اصلی نباشد و الا خیر.

**مسئله چهارم:** [۶۰۹۳] هرگاه مستأجر بخواهد حقوقی را که در عقد سرقفلی با مالک یا مؤجر مسجّل کرده باشد می‌تواند آن حقوق را دوباره خریداری نماید و صحیح است.



**مسئله پنجم:** [۶۰۹۴] مستأجری که سرقفلی نداده نمی‌تواند زیادتر از مدّت اجاره در محل بماند بلکه باید آنجا را خالی کند و چنانچه خالی نکند هرگاه خسارت یا آفتی به ملک برسد شرعاً ضامن است.

### تکت لاتری

**مسئله اول:** [۶۰۹۵] گاهی شرکت‌ها، بانک‌ها و یا افراد زبر و زرنگ تکت‌ها یا اوراقی را چاپ و نشر می‌کنند تا بفروشند و به خریداران آنها مبلغی را به قید قرعه بدهند و در واقع بخت آنها را بیامیند این کار فریب و قمار است.

**مسئله دوم:** [۶۰۹۶] کسانی که تکت‌های بخت آزمایی یا اوراق لاتری را می‌فروشند، پول آن تکت‌ها حرام و در ملکیت فروشنده داخل نمی‌شود و بر خریدار خریدن آنها حلال نیست و خود ضامن مال خود می‌باشد.

**مسئله سوم:** [۶۰۹۷] هرگاه شرکت یا مؤسسه خیریه‌ای این تکت‌ها را وسیله رقابت مثبت و تشویق مردم بسازد، لکن برای صاحبان قرعه مبالغی از کیسه خود بدهد، ممکن جایز باشد، لکن کسب رضایت صاحبان پول که تکت‌ها را خریده و نام‌شان بیرون نشده کار مشکل است، مگر این که اسامی محدود باشد و تشویق کننده رضایت آنان را بگیرد.

**مسئله چهارم:** [۶۰۹۸] کسانی که پولی از این کار سرهم کرده لازم است به صاحبان آن برگرداند و یا به وارثان آنها بدهد و در غیر امکان از طرف مالکان آنها صدقه دهد.

**مسئله پنجم:** [۶۰۹۹] قرعه کشی که زنها در محافل شان که نوعاً محدود است انجام می‌دهند و مبلغی بقید قرعه به یکی تسلیم می‌کنند جایز است چون: کسی که نامش می‌برآید در هفته یا ماه آینده آن شخص از قرعه محروم است و تمام افراد عضو می‌داند که پول به نوبت به تمام اعضاء می‌رسد لکن به قید قرعه.



## بُن و کوپُن

**مسئله اوّل:** [۶۱۰۰] «بُن» و «کوپُن» ورقی است شبیه کارت‌های اعتباری که از سوی مؤسسات، حکومت‌ها و یا بانک‌ها به چاپ می‌رسد و به افراد خودشان به هدف تشویق یا حمایت داده می‌شود، تا با مراجعه به مرجع صادر کننده، وجه یا کالا را دریافت نمایند.

**مسئله دوّم:** [۶۱۰۱] «بُن» اقسام و انواعی دارد مانند: بُن کالا، بُن کتاب، بُن صحت و نظایرش که مبلغ یا مقدار آن قید شده و با امضاء مرجع صادر کننده یا مهر آنها به افراد تحت پوشش یا اعضاء رسمی آن مراجع توزیع می‌شود تا سهولتی باشد یا حمایتی، همچنان «کوپُن» که نقش بُن را از نظر تشویقی و یا حمایتی دارا می‌باشد.

**مسئله سوّم:** [۶۱۰۲] هرگاه صاحب بُن یا کوپُن نظر به عدم احتیاجی که به آن احساس می‌کند اقدام به فروش آن به غیر نماید، در صورتی که مرجع صادر کننده آن را تجویز کرده و قابل انتقال دانسته می‌تواند بفروشد و خریدار هم می‌تواند بخرد.

**مسئله چهارم:** [۶۱۰۳] فروش بُن و کوپُن در صورتی که مرجع صادر کننده آن را تجویز کرده باشد به اضافه از قیمت رسمی و درج شده آن جایز نیست، اما به کمتر جایز است.

**مسئله پنجم:** [۶۱۰۴] هرگاه بُن‌ها یا کوپُن‌هایی که مرجع صادر کننده آنها را قابل انتقال دانسته از طریق دزدی یا فریب بدست آمده باشد و یا امضای صاحبان آنها را جعل کرده باشد، استفاده از امتیازش جایز نیست.

## شرط‌بندی

**مسئله اوّل:** [۶۱۰۵] گاهی در مسابقات «شرط‌بندی» می‌شود که هر کس مسابقه را برد مبلغ یا وجهی را دریافت نماید، این عمل شرعاً حرام بوده مبلغ یا وجه دریافتی را مالک نمی‌شود.

**مسئله دوّم:** [۶۱۰۶] مسابقات انواع و اقسامی دارد، مانند: مسابقات گاو جنگی، شتر جنگی، مرغ جنگی، میمون جنگی و نظایرش که این مسابقات قطع نظر از پول مسابقه نفس آن نیز حرام است، زیرا؛ جنگاندن حیوان ولو انسان از آن لذت ببرد، کار نامشروع و خلاف عقل و انصاف است.

**مسئله سوّم:** [۶۱۰۷] مسابقاتی از نوع اسب‌دوانی، تیراندازی، آب بازی و نظایرش هر چند نفس مسابقه حلال، بلکه راجح است و به آن توصیه شده، لکن شرط‌بندی و اخذ پول کار حرام است، مگر این که از باب تشویق چیزی به برنده بدهد که مانع ندارد.

**مسئله چهارم:** [۶۱۰۸] مسابقات فکری مانند: شطرنج، کتار، چهل بز، دوازده بز، شیر بز و نظایرش مرجوح بوده شرط‌بندی در آن جایز نیست.

**مسئله پنجم:** [۶۱۰۹] مسابقات فوتبال، والیبال، جمناسستیک، دو میدانی و نظایرش هرگاه بدون شرط‌بندی باشد، مانعی ندارد لکن شرط بندی قطعاً حرام است؛ اما گشتی کج و بازی‌ها یا مسابقات تخریب کننده کامپیوتری و بدآموز بدون شرط‌بندی هم حرام و نامشروع است.

## ربا

**مسئله اوّل:** [۶۱۱۰] «ربا» عمل قبیح و حکم تکلیفی آن «حرمت قطعیه» است؛ زیرا «مفت خوردن» و «مفت خوراندن» را در جامعه ترویج کرده به تجارت و فعالیت‌های مثبت اقتصادی آسیب گشوده می‌رساند.

**مسئله دوّم:** [۶۱۱۱] «ربا گیرنده» نه تنها خودش که عقلش نیز تعطیل می‌شود و زحمت تولید کننده و عایدگر را بدون وجه صحیح شرعی و عقلی تصاحب می‌نماید و «ربا دهنده» نیز او را عملاً به این تعطیلیش تشویق کرده بازارش را گرم می‌کند و «شاهد» و «کاتب» نیز هیزم کش معرکه می‌شوند، لذا هر چهار طایفه در احادیث لعنت شده‌اند.

**مسئله سوّم:** [۶۱۱۲] ربا گرفتن، ربا دادن، شاهد شدن، نوشتن سند ربا کار حرام و موجب عقاب الهی است و در احادیث معتبر آمده که: یک درهم ربا نزد خداوند بدتر است از هفتاد زنای محصنه با محارمش در درون کعبه مکرمه، استغفرالله من هذا الذنب.

**مسئله چهارم:** [۶۱۱۳] در حرمت ربا شکی وجود ندارد، اما تمام جنجال و نزاع در مصادیق و موضوعات آن است که آیا فلان معامله ربوی است یا خیر؟ مانند موضوع موسیقی که نزاع در مصادیق و اتّحاد در حکم آن است.



**مسئله پنجم:** [۶۱۱۴] ربا دو قسم است، یکی: ربای قرضی و دیگری: ربای معاملی که به نوبت به آن می پردازیم.

### شرایط ربا

**مسئله اول:** [۶۱۱۵] ربا در جایی است که «زیاده» که اصطلاحاً «تفاضل» گفته می شود در بین باشد با شرایط دیگری که به نوبت بحث می شود.

**مسئله دوم:** [۶۱۱۶]: در زیادی یا تفاضل فرق نمی کند که «عینیه» باشد یا «حکمیّه»، مثل فروش صد سیر گندم به یک صد و ده سیر گندم یا فروش صد سیر گندم به صد سیر گندم بعلاوه صد افغانی که اولی را زیادی عینیه و دومی را حکمیّه گویند و هر دو ربا و حرام است.

**مسئله سوم:** [۶۱۱۷] در ربا «همجنس» بودن شرط است مانند: گندم به گندم، برنج به برنج، عدس به عدس و نظایرش با تفاضل بناءً در دو جنس ربا نیست حتی با تفاضل مثل فروش یک سیر گندم به دو سیر عدس.

**مسئله چهارم:** [۶۱۱۸] در ربا «مکیل و موزون» بودن نیز شرط است، بناءً در معدودات یعنی آنچه شمار می شود ربا نیست، مانند: فروش یک هزار چهار مغز به یک هزار و دوصد چهار مغز یا فروش ده نان به دوازده نان یا فروش ده تخم مرغ به دوازده تخم مرغ و نظایرش.

**مسئله پنجم:** [۶۱۱۹] اجناسی که در برخی بلاد با وزن یا پیمانه و در برخی بلاد با عدد و شماره فروخته می شود در حکم تابع همان بلاد است، مانند: فروش تخم مرغ که در ایران به وزن است و در افغانستان به عدد، لذا در ایران ربا و در افغانستان ربا نیست.

### اتحاد در جنس

**مسئله اول:** [۶۱۲۰] ملاک در اتحاد جنس «عرف جامعه» است، بناءً «اختلاف در صفات» را عرف جامعه موجب «اختلاف در جنس» نمی داند پس گندم خوب با گندم بد، شیر تیره با شیر آبگین، روغن جامد با روغن مایع و نظایرش یک جنس محسوبند.

**مسئله دوّم:** [۶۱۲۱] گندم با جو، گاو میش با گاو، بز با گوسفند، یک جنس بوده با تفاضل ربا می شود، هر چند در باب زکات گندم و جو در حکم دو جنس است.

**مسئله سوّم:** [۶۱۲۲] شتر اعرابی با شتر بُخاتی، گاو وحشی با گاو اهلی یک جنس بوده، فروش یک کیلو گوشت اعرابی با یک کیلو و دو صد گرم گوشت بُخاتی ربا است، همچنان در گوشت گاو.

**مسئله چهارم:** [۶۱۲۳] حبوباتی مثل: گندم، ماش، برنج، عدس، لوبیا، نخود و نظایرش هر کدام جنس مستقل بوده با تفاضل بغیر جنس ربا می شود.

**مسئله پنجم:** [۶۱۲۴] انواع و اقسام خرماها جنس واحد بوده با تفاضل ربا می شود، همچنان انواع و اقسام ماهی، انواع و اقسام کبوتر، انواع و اقسام ملخ، انواع و اقسام شیر، انواع و اقسام روغن جنس واحد محسوب است، الاّ جایی که عرف فرق بگذارد، مانند: روغن بادام با روغن حیوان یا ماهی بی خار با ماهی خاردار و نظایرش.

### مسائل ربا

**مسئله اوّل:** [۶۱۲۵] چیزی که اصلش مکیل یا موزون است لکن فرع آن معدود می باشد، مانند: گندمی که نان شود یا پشمی که بافته شود می شود به تفاضل فروخت و ربا نیست، مثل فروش یک کیلو گندم را به پنج نان یا فروش هفت کیلو پشم را به یک متر قالی.

**مسئله دوّم:** [۶۱۲۶] مشهور می گوید: «فرع با فرع دیگر جنس واحد محسوب است» مانند: آرد با نان یا پنیر با مسکه و نظایرش، لکن به نظر این جانب جنس واحد نبوده می شود با تفاضل فروخت، مثل: فروختن یک کیلو آرد را به پنج قرص نان یا فروختن یک کیلو پنیر را به یک و نیم کیلو مسکه.

**مسئله سوّم:** [۶۱۲۷] شیر گوسفند را می شود در مقابل شیر گاو با تفاضل فروخت یا گوشت گوسفند را در مقابل گوشت گاو چون اصل شان دو جنس است اگر چه حالا هر دو گوشت یا هر دو شیر گفته می شود.

**مسئله چهارم:** [۶۱۲۸] چیزهایی که دو حالت دارند، مثل انگور و کشمش یا رطب و خرما نمی شود با تفاضل فروخت چنان که ترشان با تر و خشک شان با خشک نمی شد با تفاضل فروخت.



**مسئله پنجم:** [۶۱۲۹] معدودات را می‌شود با تفاضل فروخت و ربا نیست، مانند: فروختن ده نان را به دوازده نان یا فروختن ده دانه تخم مرغ را به دوازده تخم مرغ یا فروختن هزار چهار مغز را به یک هزار و دو صد چهار مغز و نظایرش.

### مسائل ربا (۲)

**مسئله اول:** [۶۱۳۰] بین پدر و پسر ربا نیست و فرقی بین پسر، دختر و خنثی وجود ندارد، همچنین بین زن و مرد ربا نیست و فرقی بین دائمی و صیغه‌ای نیست، بناءً می‌شود از همدیگر زیاده گرفت.

**مسئله دوم:** [۶۱۳۱] بین کافر حربی و مسلمان ربا نیست، یعنی: می‌شود مسلمان از کافر حربی ربا گرفت، لکن کافر از مسلمان نمی‌شود ربا گرفت، اما کافر ذمی محترم است.

**مسئله سوم:** [۶۱۳۲] مشهور گفته‌اند که بین مادر و اولاد ربا است، لکن به نظر این جانب بعید است که ربا باشد.

**مسئله چهارم:** [۶۱۳۳] اسکناس‌ها به نظر مشهور معدود است، لذا با تفاضل ربا نیست در صورتی که اختلاف در جنس داشته باشد مثل دلار و کلدار یا افغانی و ریال، لکن در صورت اتحاد در جنس ربا است مثل دلار به دلار و افغانی به افغانی، اما به نظر این جانب این مسئله تحقیق عمیق‌تر می‌خواهد و هنوز قضیه پول بین فقهاء حل شده نیست.

**مسئله پنجم:** [۶۱۳۴] کسی که از باب جهل به حکم و موضوع قرض ربوی کرده یا معامله ربوی انجام داده با توبه و پرهیز عملی می‌شود، صحت قرض و معامله‌اش را نظر داد، لکن ربای با علم و عمد توبه ندارد.

**مسئله ششم:** [۶۱۳۵] بیع با ضمیمه و تفاضل نزد بعضی فقهاء جواز دارد، مثل فروش صد هزار افغانی را به ضمیمه یک دستمال یا یک دانه قلم خود کار به صد و سه هزار افغانی؛ اما به نظر این جانب زیاده باید «عقلایی» باشد، مانند این که نمی‌شود یک خود کار را به سه هزار فروخت فوقش به دو برابر قیمت ضمیمه درست است نه بیشتر از آن، مثل فروش خود کار ده افغانی را به بیست افغانی یا دستمال ۵۰ افغانی





را به صد افغانی و نیز آنچه مهم است «قصد» افراد است، که هرگاه مقصد ربا باشد دستمال و خودکار، کَلای شرعی حساب می‌شود، چون «الیوع تابع القصود لا التابع العقود.»

## قمار

**مسئله اول:** [۶۱۳۶] «قمار» مانند ربا بیماری اقتصادی است، که در جامعه عرب قبل از اسلام حلال بوده، لکن اسلام تحریم نموده به شدت در مقابلش ایستاد.

**مسئله دوم:** [۶۱۳۷] قمار در قرآن کریم عمل شیطان و «رجس» و پلیدی خوانده شده و از آن به شدت نهی شده است، لکن متأسفانه در جوامع امروز مخصوصاً در غرب رسمیت داشته «کازینوها» مورد حمایت حکومت‌ها است.

**مسئله سوم:** [۶۱۳۸] کسی که قمار می‌بازد یا می‌برد، هر دو مورد لعن احادیث است و مالی که بدست می‌آورد مالک آن نمی‌شود و هرگاه چیزی با آن پول بخرد معامله‌اش باطل است.

**مسئله چهارم:** [۶۱۳۹] کسی که آلوده به این بیماری شده با صدقه دادن تمام آن پول‌ها به نیابت مالکان اصلی‌شان به فقرا ممکن است توبه‌پذیر شود نه در غیر این صورت، یعنی: با استغفار فقط مشکل حل نمی‌شود.

**مسئله پنجم:** [۶۱۴۰] کرایه دادن جا برای قمار یا سایر همکاری‌ها در حکم کمک به گناه بوده، استغفار می‌خواهد هر چند خودش قمار نزده باشد.



# مسائل جهاد، دفاع و تطارت





## جهاد

**درس اول:** [۶۱۴۱] جهاد در لغت به معنی «تلاش» و «کوشش» است و در اصطلاح به معنی «مقاتله» و «مجاهده» شرعیه که در صورت وجدان شرایط واجب می‌باشد و مهمتر از هر واجب دیگر.

**مسئله دوم:** [۶۱۴۲] جهاد از ارکان دین و فروع اسلام است و خداوند یکی از درهای بهشت را به مجاهدین اختصاص داده و آن را بروی خاصان دوستانش گشوده است.

**مسئله سوم:** [۶۱۴۳] جهاد لباس تقوی، زره محکم خداوند، سپر مطمئن و اسباب نجات ملت‌هاست که توسط آن همجهمی دشمنان دفع، سرزمین‌ها حفظ و عزت‌ها پاسداری می‌شوند.

**مسئله چهارم:** [۶۱۴۴] ترک جهاد موجبات ذلت را فراهم ساخته انواع بلاها و مصائب را سبب می‌شود و از گناهان کبیره بحساب می‌آید.

**مسئله پنجم:** [۶۱۴۵] خداوند مجاهدین را بر قاعدین برتری داده شهداء را زنده می‌داند و برای آنها باب جداگانه باز کرده غسل و کفن را از آنها ساقط نموده است.

## اقسام جهاد

**مسئله اول:** [۶۱۴۶] یکی از اقسام جهاد، «جهاد بانفس» است که در لسان روایات «جهاد اکبر» خوانده شده و ریشه تمامی جهادها است و برای هر شخصی لازم می‌باشد.

**مسئله دوم:** [۶۱۴۷]: یکی دیگر از اقسام جهاد، «جهاد باغیر» است که در لسان روایات «جهاد اصغر» خوانده شده که روییده بر تنه جهاد اکبر است.

**مسئله سوم:** [۶۱۴۸] یکی دیگر از اقسام جهاد، «جهاد ابتدایی» با مشرکین و کفار جحود و عنود است که به اذن نبی یا وصی و حضور آنها انجام می‌شود، ولی زمان غیبت را شامل نیست.



**مسئله چهارم:** [۶۱۴۹] یکی دیگر از اقسام جهاد، «جهاد با اهل بغی» است که به اذن نبی یا وصی و حضور آنها صورت می‌گیرد، ولی زمان غیبت را شامل نیست.

**مسئله پنجم:** [۶۱۵۰] یکی دیگر از اقسام جهاد، «جهاد دفاعی» است که منوط به اذن نبی یا وصی یا نواب خاص یا عام نبوده بر همه کس واجب است، که در صورت تجاوز و تهاجم انجام می‌شود و این جهاد در مقابل «جهاد ابتدایی» است.

### شرایط جهاد با غیر

**مسئله اول:** [۶۱۵۱] جهاد باغیر در قالب جهاد ابتدایی در جایی واجب است که اهدافی چون «اهداف انبیاء» عظام در بین باشد، نظیر: دعوت، انذار، تبشیر و نظایرش، بناءً این جهاد مخصوص انبیاء بوده بر غیرشان واجب نیست، آلا در قالب امر به معروف و نهی از منکر که در جایش بحث می‌شود.

**مسئله دوم:** [۶۱۵۲] جهاد با مشرکین، کفار جحود و عنود به اذن نبی یا وصی و حضور آنان در شرایط خاص واجب می‌شود که در آن صورت شرکت در جهاد واجب و ترک یا فرار از آن حرام و گناه نابخشودنی است.

**مسئله سوم:** [۶۱۵۳] جهاد با اهل بغی شرایط جهاد با مشرکین و کفار جحود و عنود را داشته حضور معصوم علیه‌السلام و اذن آنان شرط است و هر دو جهاد زمان غیبت کبری را شامل نمی‌شود.

**مسئله چهارم:** [۶۱۵۴] جهادی که در آن اذن و حضور معصوم علیه‌السلام شرط است بر زنان، اطفال، زمین‌گیران، پیرمردان، مسافران، کوران و عاجزان بطور مطلق واجب نیست.

**مسئله پنجم:** [۶۱۵۵] جهاد دفاعی که منوط به اذن و حضور معصوم علیه‌السلام نیست بر مطلق کسانی که مورد هجوم و تجاوز قرار می‌گیرند واجب است، بناءً قادر و عاجز، زن و مرد، کودک ممیز و جوان، مسافر و حاضر فرقی ندارند.



## حدود جهاد با غیر

**مسئله اوّل:** [۶۱۵۶] حدود، اقسام و انواع جهاد را از دفاع، شخص معصوم علیه السلام تعیین می کند که در جهاد اذن شرط است و در دفاع شرط نیست.

**مسئله دوّم:** [۶۱۵۷] بعد از دوره معصوم علیه السلام جهاد موضوع نداشته منتفی می باشد، آنچه بنام جهاد تاکنون یاد شده و می شود جهاد نبوده ماهیت «دفاع مشروع» را دارد؛ اما تلاش گفته می شود که معنی لغوی جهاد است نه معنی شرعی جهاد.

**مسئله سوّم:** [۶۱۵۸] تلاش های دوره اشغال کشور ما افغانستان «دفاع مشروع» بوده نه جهاد شرعی هر چند که متجاوزین ملحدین بودند و اگر تا هنوز جهاد و مجاهد را شنیده اید از باب عرف و لغت بوده نه از باب شرع و دیانت.

**مسئله چهارم:** [۶۱۵۹] کشتگان دوره اشغال کشور ما افغانستان شهدای برحقند، لکن از باب دفاع نه از باب جهاد و جهاد زمانی معنی داشت که ما به هدف دعوت به شوری حمله ور می شدیم، که چنین هدفی برای ما جواز نداشت چون نبوت ختم شده هر چند که امر به معروف و نهی از منکر باقی است.

**مسئله پنجم:** [۶۱۶۰] با توجه به تعیین حدود و تبیین شرایط جهاد، هر کوششی «جهاد» نیست و هر کشته ای «شهید» و هر تلاشگری «مجاهد» گفته نمی شود؛ اما «دفاع» و «مدافع» تا روز قیامت وجود دارد.

## ابعاد جهاد با غیر

**مسئله اوّل:** [۶۱۶۱] یک بُعد جهاد با غیر «جهاد با شمشیر» و اسلحه در قالب حرکت های نظامی است که بسیار کوچک بوده ماهیت دفاعی دارد، اما مع الاصف امروزه بزرگ نمایی شده، اسلام را مساوی این نوع جهاد تلقی کرده اند در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله جهاد اصغرش خوانده است.



**مسئله دوم:** [۶۱۶۲] بُعد دیگر جهاد با غیر، «جهاد با زبان» است که در قالب حرکت‌های تبلیغی انجام می‌شود، اسلام با این نوع جهاد آغاز شده کتاب سمبول حکمت و تبشیر است و شهدای تبلیغی بیشتر از شهدای نظامیند که تنها چاه «رجیع» یا «بئر معونه» پنجاه مبلغ را در خود جای داده است.

**مسئله سوم:** [۶۱۶۳] بُعد دیگر جهاد با غیر، «جهاد بین‌المللی» است که در قالب دعوت‌های حکیمانه انجام می‌شود، چنان که رسول خدا ﷺ با ارسال نامه به سران امپراطوران و قدرتهای آن روز این نوع جهاد را تصویر فرمود.

**مسئله چهارم:** [۶۱۶۴] بُعد دیگر جهاد با غیر، «جهاد اقتصادی» است که بعد از جهاد اعتقادی و فکری اهمیت بسزایی دارد، مع‌الاصف امروزه مسلمانان از آن غفلت داشته بازار مصرف کالاهای جهان شده‌اند.

**مسئله پنجم:** [۶۱۶۵] بُعد دیگر جهاد با غیر که بُعد بزرگتر به حساب می‌آید، «جهاد با نفس» است که رسول خدا ﷺ جهاد اکبرش خوانده و اساس آن غلبه بر خویشتن و دیو درون است و امروزه بسیار ضعیف تلقی می‌شود و دشمنان اسلام هدفمندان و خطرناک جهاد اسلام را خلاصه نموده به جهاد با شمشیر، اما بقیه ابعاد آن را عامدانه کتمان می‌کنند.

## جهاد با نفس

**مسئله اول:** [۶۱۶۶] نفس، شبیه «آتش» است که کنترل و مهار کردن آن «جهاد» می‌خواهد، چه این که بشر بدون آتش زندگی نمی‌تواند و روزی که آتش کشف شد تحوّل عمیق در حیات بشر پیش آمد و آتش نعمت بسیار ارزنده است؛ اما قالب و کنترل می‌خواهد.

**مسئله دوم:** [۶۱۶۷] نفس، شبیه «برق» است که کنترل و هدایت آن «جهاد» می‌خواهد، چه این که حیات صنعتی بشر بدون برق ممکن نبوده روزی که برق بوجود آمد بشر تحوّل شگرف نمودند و برق نعمت بزرگ است، اما قالب، کنترل و هدایت می‌خواهد.





**مسئله سوّم:** [۶۱۶۸] نفس، شبیه «گاز» است که کنترل و مهار کردن آن «جهاد» می‌خواهد، چه این که گاز قویتر از برق از انرژی‌ها مفید بشر است و خود نعمتی است در خور ستایش؛ اما قالب، کنترل و هدایت می‌خواهد.

**مسئله چهارم:** [۶۱۶۹] نفس، شبیه «اسب» است که سوار شدن آن مهارت، کنترل و هنر سوارکاری می‌خواهد و نعمت بزرگ و زینت زندگی است، لکن کنترل، لجام و تسلط می‌خواهد.

**مسئله پنجم:** [۶۱۷۰] جهاد با نفس به معنی «کشتن» نفس نیست، بلکه به معنی کنترل و تسلط بر آن و استفاده از نیروی خارق‌العاده و قوای اجرایی کشور بدن است، که روح و عقل بدون نفس پارلمان و سنای بدون قوه مجریه است.

### شرایط جهاد با نفس

**مسئله اوّل:** [۶۱۷۱] از شروط جهاد با نفس: «شناخت» خویشتن، «انگیزه» ساختن خود و درستی «انتخاب راه» است، بناء بدون شناخت خویشتن، فقدان انگیزه و نادرستی انتخاب راه، جهاد با نفس ممکن نیست.

**مسئله دوّم:** [۶۱۷۲] از شروط دیگر جهاد با نفس: «مشارطه» و «محاسبه» است بناء بدون قرارداد درست بین عقل و نفس و بدون حساب دقیق از نفس، جهاد با نفس ممکن نیست چون: نفس در پی زیر پا کردن شروط قرارداد و مشارطه و شریک ناسالم عقل است.

**مسئله سوّم:** [۶۱۷۳] از شروط دیگر جهاد با نفس: «مراقبه» و «معاتبه» است، بناء بدون مراقبت دوام دار از کار نفس و بدون عتاب و نکوهش آن، جهاد با نفس ممکن نیست.



**مسئله چهارم:** [۶۱۷۴] از شروط دیگر جهاد با نفس: «مجاهده» و «معاقبه» است، بناءً بدون تلاش خستگی ناپذیر و طاقت فرسا و بدون کیفر دادن نفس سرکش جهاد با نفس ممکن نیست و این جهاد بی جهت جهاد اکبر نیست.

**مسئله پنجم:** [۶۱۷۵] از شروط دیگر جهاد با نفس: جداسازی «شریعت» از «طریقت» است، بناءً در پیش گرفتن تصوّف، عرفان هندی و ریاضت های خلاف شرع نه تنها جهاد با نفس نیست که انحراف و افتادن در دام شیطان است.

### حدود و مراحل نفس

**مسئله اوّل:** [۶۱۷۶] نفس در قدم اوّل «آرایشگر»، «سویلگر» و «زینت دهنده» است که اعمال زشت و قبیح را زینت داده قباحت آن را می پوشاند چنان که کار برادران یوسف نبی و کار سامری را تسویل کرد ﴿...بَلْ سَوَّلَتْ لَكُمْ أَنْفُسُكُمْ...﴾<sup>۱</sup> و ﴿...سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي﴾<sup>۲</sup> بناءً نفس در این مرحله «مسوّله» است.

**مسئله دوّم:** [۶۱۷۷] نفس در قدم دوّم «دستور دهنده» بوده آرام ندارد و دستورش همیشه به بدی است ﴿...إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ...﴾<sup>۳</sup> که در داستان یوسف نبی می خوانید و نفس در این مرحله «امّاره» است.

**مسئله سوّم:** [۶۱۷۸] نفس بعد از جهاد با او که کار بس مشکل بوده همّت پیامبرانه یا همّت مؤمنانه می خواهد آرامش پیدا کرده از توطئه و تخریب دست بردار می شود که در این مرحله «مطمئنّه» است ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾<sup>۴</sup>

۱- یوسف، الجزء ۱۲، الصفحة: ۲۳۷، الآية: ۱۸.

۲- طه، الجزء ۱۶، الصفحة: ۳۱۸، الآية: ۹۶.

۳- یوسف، الجزء ۱۳، الصفحة: ۲۴۲، الآية: ۵۳.

۴- الفجر، الجزء ۳۰، الصفحة: ۵۹۴، الآية: ۲۷.

**مسئله چهارم:** [۶۱۷۹] «نفس لَوَامِه» که کارش ملامت گری است اصلاً از حدود نفسی که جهاد می خواهد خارج بوده فقط مشارکت اسمی دارد لکن در حقیقت «ضمیر ناخود آگاه» یا «وجدان بشری» است و این نفس جهاد نمی خواهد بلکه از روح الهی در وجود انسان نمایندگی می کند ﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾<sup>۱</sup>

**مسئله پنجم:** [۶۱۸۰] «نفس ناطق» جهت مشخصه ی انسان و وجه فرق بین او و حیوان را تشکیل می دهد و انسان گویا با نفس ناطقه توان مدنی شدن را داشته، می شود خلیفه خدا شود و الا نفوس غیر ناطقه در عالم بسیار است و این نفس تربیت خواسته موضوع اصلی «تزکیه» است.

## دفاع

**مسئله اول:** [۶۱۸۱] دفاع حق طبیعی، انسانی و شرعی هر انسان بلکه هر موجود است و اجرای آن اذن مجتهد نمی خواهد چنان که گل با خار، حیوان با چنگال و دندان یا لگد و شمشیر، آهو با فرار، مار با زهر، عقرب با نیش، حشرات با فرار و خزیدن و انسان با خشم و غضب از خود دفاع می کنند.

**مسئله دوم:** [۶۱۸۲] کسی که در دفاع کشته می شود ثواب شهید داشته و اگر مهاجم را بکشد خونش هدر است البته با شرایطی که بعداً گفته می شود.

**مسئله سوم:** [۶۱۸۳] دفاع اختصاص به مردان نداشته بر زن ها نیز واجب است و هم چنان بر اطفال ممیز، عاجز، مریض، مسافر، پیر، لنگ، کور و زمین گیر نیز واجب است.

**مسئله چهارم:** [۶۱۸۴] در دفاع «داشتن قدرت» بر دفاع شرط نیست بلکه کسی که مورد تهاجم و تجاوز قرار می گیرد، ولو قدرت بر دفاع ندارد بایستی از خود دفاع نماید.



**مسئله پنجم:** [۶۱۸۵] در دفاع «علم بر غلبه» بر مهاجم و تسلط یافتن بر او شرط نیست، چنانچه علم ندارد که بتواند بر متجاوز غالب شود باز هم دفاع واجب است.

### اقسام دفاع

**مسئله اول:** [۶۱۸۶] یک قسم از اقسام دفاع، «دفاع از جان» است در مقابل کسی که قصد کشتن او را کرده باشد.

**مسئله دوم:** [۶۱۸۷] یک قسم از اقسام دفاع، «دفاع از مال» است در مقابل کسی که قصد ربودن یا سلب و نهب مال او را کرده باشد.

**مسئله سوم:** [۶۱۸۸] یک قسم از اقسام دفاع، «دفاع از آبرو» است در مقابل کسی که قصد عرض او کرده باشد.

**مسئله چهارم:** [۶۱۸۹] یک قسم از اقسام دفاع، دفاع از جان، مال و عرض «بستگان» نسبی یا سببی است مانند: پدر، مادر، اولاد، خواهر، برادر، عمو، عمه، خال، خاله، زن و شوهر و نظایر اینها.

**مسئله پنجم:** [۶۱۹۰] این پنج قسم از اقسام دفاع موسوم به «دفاع شخصی» است که در مقابل «دفاع دینی» قرار دارد و دفاع از دین بنوبه خودش قابل بحث و بررسی است که بعداً بحث می‌شود.

### مراتب دفاع شخصی

**مسئله اول:** [۶۱۹۱] در دفاع مراتبی مقرر شده که رعایت آن‌ها لازم است و تعبیر می‌شود به «اسهل فالاسهل» یا «ایسر فالایسر» یعنی: آسانتر و پس از آن آسانتر.

**مسئله دوم:** [۶۱۹۲] کسی که مورد هجوم و حمله قرار گرفته اگر حمله با صدا کردن و هشدار دادن دفع می‌شود صدا کند و هشدار دهد.

**مسئله سوّم:** [۶۱۹۳] اگر با صدا و هشدار حمله‌ی مهاجم دفع نمی‌شود، بلکه نیاز به جرح و تهدید به قتل است همان نماید و اگر با جرح و تهدید به قتل هم دفع نمی‌شود اقدام به قتل مهاجم نماید.

**مسئله چهارم:** [۶۱۹۴] اگر مدافع تمام مراتب دفاع شخصی را انجام داده در قبال جرح و قتل مهاجم ضامن نیست چه رسد از ضیاع یا زیان مالی مهاجم.

**مسئله پنجم:** [۶۱۹۵] اگر مدافع مراتب اسهل فالاسهل یا ایسر فالایسر را مراعات نکرده ضامن خسارات مهاجم است.

## تجاوز و نگاه

**مسئله اوّل:** [۶۱۹۶] اگر ببیند که بر عیال یا یکی از محارمش قصد تجاوز دارد چنانچه بداند که متجاوز با منع و هیاهو دفع می‌شود، همان نماید، و الا متوسّل به جرح شود و اگر باز هم ممکن نشد می‌تواند متجاوز را بکشد و خونش هدر است.

**مسئله دوّم:** [۶۱۹۷] اگر متجاوز را بر عیال یا یکی از محارمش در حال عمل ببیند می‌تواند متجاوز را بکشد در صورتی که مفعول رضایت نداشته، و الا می‌تواند مفعول را نیز بکشد و خون هر دو هدر است.

**مسئله سوّم:** [۶۱۹۸] اگر شخص اجنبی را پهلوی عیال یا یکی از محارمش ببیند حق کشتن او را ندارد، لکن حق نهی و منعش را دارد.

**مسئله چهارم:** [۶۱۹۹] اگر کسی از سوراخ دیوار به عیال یا یکی از محارمش نگاه شهوت انگیز نماید، می‌تواند نهی کند و چنانچه با نهی نشود می‌تواند چیزی را بسویش پرتاب نماید.

**مسئله پنجم:** [۶۲۰۰] کسی که از سوراخ دیواری یا کنار دیواری و یا بالای دیواری به عیال یا یکی از محارمش نگاه شهوت انگیز نماید و از نهی و پرتاب هم نشود می‌تواند چشمش را کور نماید.



## احکام دفاع شخصی

**مسئله اول:** [۶۲۰۱] اگر دو نفر مهاجم همدیگر را بکشند هرچند به قصد قتل نفر سوّمی هجوم کرده بوده خون هر دو هدر است.

**مسئله دوّم:** [۶۲۰۲] اگر مهاجم را بترساند و او فرار نماید لکن در حال فرار به او آسیب برساند یا بکشد، شرعاً ضامن است الاّ جایی که بقصد تجدید قوا یا خواندن رفقایش عقب‌نشینی کرده باشد.

**مسئله سوّم:** [۶۲۰۳] اگر دزد یا مهاجم را بگیرد و ببندد، حق زدن و کشتنش را ندارد و چنانچه بزند یا بکشد ضامن است الاّ جایی که یقین کند که هرگاه آزاد شود او را می‌کشد.

**مسئله چهارم:** [۶۲۰۴] اگر بداند خس دزد وارد حویلش شده، اما قصد تجاوز به جان یا ناموس وی را ندارد نمی‌تواند او را بکشد فقط می‌تواند نهی و دفع نماید.

**مسئله پنجم:** [۶۲۰۵] اگر کسی به داخل خانه ی وی نگاه نماید در صورتیکه یکی از محارمش در خانه وی می‌باشد نمی‌تواند وی را نهی کند و اگر محارم نداشته حق نهی دارد.

## احکام دفاع شخصی (۲)

**مسئله اول:** [۶۲۰۶] اگر دفاع ممکن نیست الاّ با توسّل به ظالمی دیگر، توسّل جایز است هرچند بداند که وی مراتب دفاع را مراعات نمی‌کند.

**مسئله دوّم:** [۶۲۰۷] اگر یک دست مهاجم را در حال تعرّض و دست دیگرش را در حال فرار قطع کند بابت دست دوّم ضامن است.

**مسئله سوّم:** [۶۲۰۸] در مسئله دوّم اگر زخم دست سرایت نموده منجر به فوت مهاجم شود هرگاه سرایت از دست حال تعرّض بوده ضامن نیست و اگر از دست حال فرار بوده ضامن است.



**مسئله چهارم:** [۶۲۰۹] اگر نگاه کننده از محارم باشد لکن نگاه به جایی باشد که برایش جایز نیست مثل عورت، می تواند او را نهی کند و اگر نشد چیزی بسویش پرتاب نماید و اگر نشد زخمی کند یا بکشد چون در این جا حکم اجنبی دارد.

**مسئله پنجم:** [۶۲۱۰] اگر حیوان مهاجم را دفع نماید و آن حیوان تلف یا عیبی شود در صورتی که دفع به آن توقّف داشته ضامن نیست و الا ضامن است.

### احکام دفاع شخصی (۳)

**مسئله اول:** [۶۲۱۱] هر گاه به وسیله ی دوربین به خانه یا عورت شخصی نگاه کند، حکم نگاه از نزدیک را دارد.

**مسئله دوّم:** [۶۲۱۲] هر گاه از طریق آئینه داخل خانه یا عورت شخصی را بقصد تجاوز و شهوت نگاه کند، حکم نگاه مستقیم و مباشر را دارد.

**مسئله سوّم:** [۶۲۱۳] هر گاه با فرار کردن می توانسته از خود دفاع نماید، لکن فرار نکرده مقاومت بی خود نماید و کشته شود خونش هدر است و قاتل قصاص نشده فقط دیه دارد.

**مسئله چهارم:** [۶۲۱۴] هر گاه بداند که جلوگیری از بردن مال منجر به قتل او می شود نباید از بردن مال منع کند و الا خودش مقصّر است.

**مسئله پنجم:** [۶۲۱۵] هر گاه مهاجمین در جریان تهاجم بر دیگری تهاجم کنند هر کدام مهاجم است خونش هدر است.



## دفاع دینی

**مسئله اول:** [۶۲۱۶] دفاع از دین مانند دفاع از شخص واجب است بلکه به مراتب بالاتر و با اهمیّت تر بوده با هر شیوه و هر وسیله ممکن دفاع نماید.

**مسئله دوم:** [۶۲۱۷] دفاع از دین در جایی تسامح بردار نیست که «بیضه الاسلام» در خطر انهدام یا حتی اضرار قرار داشته باشد.

**مسئله سوم:** [۶۲۱۸] دفاع از دین در جایی واجب است که «سلطه سیاسی» کفّار محارب بر سرزمین های اسلامی ظلماً و عدواناً صورت گرفته باشد.

**مسئله چهارم:** [۶۲۱۹] دفاع از دین در جایی واجب است که «سلطه اقتصادی» کفّار محارب بر بازارهای مسلمین ظلماً و جوراً صورت پذیرفته باشد.

**مسئله پنجم:** [۶۲۲۰] دفاع از دین در جایی واجب است که «سلطه فکری - اعتقادی» کفّار محارب بر افکار و عقاید مسلمانان با نیت مبارزه با خدا صورت گرفته باشد.

## احکام دفاع از دین

**مسئله اول:** [۶۲۲۱] هرگاه رای دادن بر کاندید ریاست جمهوری سبب شود که کفّار محارب بر کشور اسلامی سلطه عدوانی پیدا نماید چنین استعمال رای از باب دفاع دینی حرام است.

**مسئله دوم:** [۶۲۲۲] هرگاه وکیلی که رای آورده یکی از جاسوسان کفّار محارب شود و برای تضعیف کشور اسلامی یا عقاید مسلمانان کار نماید از باب دفاع دینی خود به خود عزل است.

**مسئله سوم:** [۶۲۲۳] هرگاه قراردادی با کفّار محارب منجر به سلطه ی سیاسی اقتصادی یا سلطه ی فکری اعتقادی شود از باب دفاع دینی خود بخود لغو است.





**مسئله چهارم:** [۶۲۲۴] هرگاه روابط با کفار محارب موجب نفوذ یا سلطه آنان بر بلاد اسلامی شود از باب دفاع دینی خود بخود باطل بوده باید قطع شود.

**مسئله پنجم:** [۶۲۲۵] دفاع دینی به هر شکل ممکن و با هر وسیله ای ممکن بر مسلمانان واجب است چه تحریم کالا باشد، چه اعتراض مدنی، چه اعلامیه و اتخاذ موضع و چه راه های دیگر.

## احکام دفاع از دین (۲)

**مسئله اول:** [۶۲۲۶] تحصیل علوم متعارف و متداول و کسب تخصص بر فرزندان مسلمان به دلیل توقّف اداره و حفظ شئون کشور اسلامی از باب دفاع دینی واجب کفایی است.

**مسئله دوم:** [۶۲۲۷] بدست آوردن دانش اقتصاد و استیلاء بر قانون کار و نبض بازار بر کسانی که استعداد دارد از باب دفاع دینی واجب کفایی است.

**مسئله سوم:** [۶۲۲۸] تشکیل ارتش قدرتمند، اکمال و تجهیز آن و ایجاد هسته های مقاومت برای ترساندن کفار محارب برای کشورهای اسلامی از باب دفاع دینی واجب کفایی است.

**مسئله چهارم:** [۶۲۲۹] ایجاد احزاب قدرتمند سیاسی و قانونمند برای رساندن صدا و پیام مسلمان ها برای کسانی که استعداد این کار را دارد از باب دفاع دینی واجب کفایی است.

**مسئله پنجم:** [۶۲۳۰] ایجاد قدرت هسته ای و غنی سازی آن با توجه به نقش بازدارندگی آن از حملات نظامی اجنبی به کشورهای اسلامی از باب دفاع دینی واجب کفایی است.

## نظارت عمومی

**مسئله اول:** [۶۲۳۱] نظارت عمومی همان امر به معروف و نهی از منکر است که روح آن را مراقبت یا نظارت همگانی تشکیل می دهد و در اسلام واجب کفایی است.



**مسئله دّوم:** [۶۲۳۲] حسب روایات نسبت امر به معروف و نهی از منکر به سایر واجبات نسبت دریا است به آب دهان است لذا این دو فریضه عظیم «اسمى الفرائض» یعنی: برجسته ترین واجبات خوانده شده اند.

**مسئله سوّم:** [۶۲۳۳] حسب روایات تمام فرایض با امر به معروف و نهی از منکر اقامه می شوند و نیز تأمین راه‌ها، تحلیل کسب‌ها، اعمار بلاد و انتقام از دشمنان توسط این دو امر مهم و حیاتی صورت می‌گیرد.

**مسئله چهارم:** [۶۲۳۴] ملاک ایمان و نفاق در قرآن امر به معروف و نهی از منکر و عدم آن دو است که مؤمن آمر به معروف و ناهی از منکر و منافق آمر به منکر و ناهی از معروف است.

**مسئله پنجم:** [۶۲۳۵] بشر در دنیا «هم سرنوشت» اند طوری که «صلح و فساد» بشر بهم دیگر گره خورده اند گویا در کشتی سوارند که اگر یک نفر آن را سوراخ کند همه غرق می شوند لذا همه در قبال همه «مسئول» بوده آمران بخوبی و ناهیان از بدی باشند و الا خوبان به سرنوشت بدان گرفتار می شوند.

## معروف و منکر

**مسئله اوّل:** [۷۲۳۶] «معروف» چیزیست که: شرع و عقل آنرا تجویز کرده باشند، طوری که عقل آن را «حَسَن» و شرع آن را «واجب» یا «مستحب» بداند.

**مسئله دوّم:** [۶۲۳۷] «منکر» چیزیست که: شرع و عقل آن را ناجایز دانسته باشند طوری که عقل آن را «قبیح» و شرع آن را «حرام» یا «مکروه» بداند.

**مسئله سوّم:** [۶۲۳۸] انجام این دو فریضه به اندازه انجام تمام فرایض «ثواب» دارد و همچنان ترک آن دو به اندازه ترک تمام فرایض «عقاب» دارد.

**مسئله چهارم:** [۶۲۳۹] هدف از پرداختن به این دو فریضه اقامه «نظام احسن» یعنی: نظام «عدل و انصاف» و جامعه مبتنی بر «تصالح در بقاء» است «تا تنازع در بقاء».

**مسئله پنجم:** [۶۲۴۰] تشخیص معروف از منکر یا منکر از معروف کار دشواری بوده بر آمدن از پس «شبهه موضوعیه» مشکلتر است از بر آمدن از پس «شبهه حکمیّه»، لذا شناخت و علم بهر کدام شرط اول است.

### شرایط نظارت عمومی

**مسئله اول:** [۶۲۴۱] شرط است که: آمر به معروف، معروف را بشناسد و ناهی از منکر منکر را، و الا نتیجه عکس خواهد گرفت بناءً برای تحصیل «شناخت» تلاش کند چنان که برای تحصیل آب وضوء تلاش می کند.

**مسئله دوم:** [۶۲۴۲] شرط است مطابق مشهور که: در امر و نهی «احتمال تأثیر» و «نبود خطر» موجود باشد؛ اما به نظر این جانب با صرف احتمال خطر یا صرف نبود اثر واجب ساقط نمی شود و بایستی در این صورت اقدام همگانی شود تا تأثیر ایجاد شود و خطر کاهش یابد.

**مسئله سوم:** [۶۲۴۳] شرط است که: در عامل منکر «قصد دوام» را مشاهده کند و چنانچه بداند که گناه کار پشیمان بوده دوام نمی دهد نهی او لازم نیست.

**مسئله چهارم:** [۶۲۴۴] شرط است که: در امر و نهی «مفسده بزرگتری» وجود نداشته باشد، و الا واجب نبوده بلکه باید ترک شود.

**مسئله پنجم:** [۶۳۴۵] هرگاه بیضه اسلام و دیانت یا مَرّ شریعت در خطر سقوط و انهدام باشد شرط «احتمال تأثیر» و «نبود خطر» منتفی بوده ولو احتمال تأثیر ندهد اقدام برای نجات اسلام و شریعت واجب



است چنان که امام حسین علیه السلام با علم به شهادت حرکت نمود در حالی که احتمال پیروزی یک درصد وجود نداشت؛ اما خطر صد درصد بود.

### مراتب نظارت عمومی

**مسئله اول:** [۶۲۴۶] در نظارت عمومی یا مراقبت همگانی نظر به این که «صلح» و «اصلاح» در نظر است بایستی «مراتب» را رعایت نمود و الا نتیجه عکس خواهد داد.

**مسئله دوم:** [۶۲۴۷] مرتبه اولی: «انزجار قلبی» یا «تَنَفُّرِ دَرَوْنِی» از فساد و گناه است طوری که در قیافه و چهره انسان ظاهر شود و چنانچه فقط در قلب باشد اثری اجتماعی ندارد.

**مسئله سوم:** [۶۲۴۸] مرتبه ثانیه: «امر و نهی زبانی» است، لکن با رعایت ایسر فالایسر یا اسهل فالاسهل طوری که اول از موعظه و نصیحت و سخن نرم توأم با دلسوزی و شفقت آغاز نماید تا برسد به مراحل بالاتر.

**مسئله چهارم:** [۶۲۴۹] مرتبه ثالثه: «اقدام عملی» است در قالب قطع روابط تأثیر گذار یا برخورد مناسب و مفید تا برسد به تأدیب جسمی و نظایرش.

**مسئله پنجم:** [۶۲۵۰] چنانچه قطع روابط یا نصیحت و وعظ نتیجه برعکس بدهد راه مواصلت و مراودت را در پیش گرفته سعی کند اصلاح صورت گیرد.

### مصادیق معروف و منکر

**مسئله اول:** [۶۲۵۱] مصادیق «خورد» معروف، اصلاح «افراد ضعیف و پایین» جامعه است، آن دسته افرادی که عادی و خرده پا هستند. نظیر: بقال، نانوا، کارگر، دهقان، بزاز، حداد، مأمور پایین رتبه و نظایرش.



**مسئله دّوم:** [۶۲۵۲] مصادیق «متوسط» معروف، اصلاح «افراد متوسط» جامعه است، آن دسته افرادی که متوسط و میانه‌اند. نظیر: معلم، پیش نماز، کارفرما، استاد دانشگاه، مدیر اداره، مغازه دار، قمندان نظامی و نظایرش.

**مسئله سوّم:** [۶۲۵۳] مصادیق «عالی» معروف اصلاح «افراد» عالی و بلند مرتبه جامعه است، آن دسته افرادی که در مرحله عالی و بلند جامعه‌اند نظیر: رییس، وزیر، قاضی، منصب‌داران عالی‌رتبه، خطباء زبر دست، نویسندگان ماهر، تاجر کشوری و نظایرش.

**مسئله چهارم:** [۶۲۵۴] مصادیق «اعلی» معروف اصلاح «افراد نخبه» و دانه درشت‌های جامعه است افرادی که فوق‌رتبه‌اند نظیر: رییس جمهور، قاضی القضاة، مارشال، رییس قُل اردو، تاجر بین‌المللی و نظایرش.

**مسئله پنجم:** [۶۲۵۵] مصادیق منکر «افساد» هر کدام از افراد پایین، متوسط، عالی و اعلی جامعه است که در چهار مسئله ذکر شد طوری که ماهیت معروف را «اصلاح» و ماهیت منکر را «افساد» تشکیل می‌دهد و هر کدام اقتضائات خود را دارند که متناسب باشد با شأن و جایگاه آنها، فلذا انتخاب روش امر و نهی بسیار سخت و دشوار است.

## حکومت و نظارت

**مسئله اوّل:** [۶۲۵۶] اصلاح افراد پایین و ضعیف جامعه با نظارت عمومی افراد جامعه میسر است که در قالب موعظه و نصیحت و مراحل بعدی صورت بگیرد تا بقال کم فروشی نکند و معلّم رشوت نگیرد و هکذا.

**مسئله دوّم:** [۶۲۵۷] اصلاح افراد متوسط و میانه جامعه نیز حکم مسئله اوّل را دارد که نظارت مردم نقش ایفاء می‌تواند تا مغازه‌دار احتکار نکند، کارفرما ظلم ننماید و هکذا.



**مسئله سوم:** [۶۲۵۸] اصلاح افراد عالی یا اعلی جامعه از طریق نظارت عمومی افراد ممکن و میسر نیست و راه حل آن تشکیل «حکومت» و ایجاد قوه قهریه و مجریه است تا جلو دزدان مسلح، آدم رباها، اختلاس رییس بانک و رشوت قاضی القضاة را بگیرد و هکذا.

**مسئله چهارم:** [۶۲۵۹] قدرت‌های فاسد جهان در رأس منکرات بوده به فساد کشورها انجامیده و می‌انجامد و از نصیحت و موعظه نمی‌شوند راه اصلاح یا حداقل جلوگیری از فساد آنها تشکیل حکومت‌های صالح «متحده» یا حداقل «مؤتلفه» توأم با ایجاد «قوای قهریه» و اطلاعات «فوق سری» است که بایستی رؤسای مسلمین از باب وجوب امر به معروف و نهی از منکر ب فکر ایجاد چنین چیزی باشند، و الا نزد خداوند مسئولند.

**مسئله پنجم:** [۶۲۶۰] متأسفانه ما به جان بقال چسپیده‌ایم که کم فروشی نکنند و به جان معلّم که رشوت نخورد در حالی که رشوت معلّم یک دانه تخم مرغ و کم فروشی بقال یک گرم سرمه است، اما اصلاح قدرتهای فاسد هسته‌ای که به حرف رؤسای جماهیر فاقد هسته‌ای گوش نداده مسخره می‌کنند، ایجاد «قدرت هسته‌ای» و غنی‌سازی یورانیم است تا بتوانند امر به معروف و نهی از منکر کنند و چنین چیزی برای سران مسلمین واجب و لازم است، و الا نزد خداوند جوابده می‌باشند.

## قالب قیام‌های نظارتی

**مسئله اول:** [۶۲۶۱] «قیام زید» شهید رهبر گروه زیدیه می‌تواند قالب نظارتی داشته به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر توجیه شود که از سکوت معصوم علیه السلام و تأیید غیر مستقیم شان استنباط می‌شود، و الا قالب دیگر ندارد.

**مسئله دوم:** [۶۲۶۲] «قیام توّابین»، «قیام مختار ثقفی»، «قیام ابو مسلم خراسانی»، «قیام یحیی بن زید» و سایر قیام‌های از این قبیل تماماً قالب نظارتی داشته به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر قابل توجیه است، و الا قالب دیگر نمی‌تواند پیدا نمایند.



**مسئله سوّم:** [۶۲۶۳] مطلق قیام‌های شخصی یا گروهی معاصر معصومین علیه‌السلام علیه حکومت‌های بنی‌امیه، بنی‌مروان و بنی‌عبّاس که شخص معصوم علیه‌السلام دخیل نبوده و مشارکت نداشته تماماً قالب نظارتی و امر به معروف و نهی از منکر می‌تواند داشته باشد و الا قالب دیگر ندارد.

**مسئله چهارم:** [۶۲۶۴] رفتن به زیارت یحیی شهید در سرپل افغانستان به نظر برخی فقهاء موجب تمام بودن نماز است، لکن به نظر این‌جانب نماز زائر قصر است چون سفرش معصیت نیست به دلیل ماهیت نظارتی قیام یحیی شهید که با انگیزه امر به معروف و نهی از منکر صورت گرفت و معصوم علیه‌السلام هرچند شرکت نداشته، اما نهی صریح نکرده بلکه تأیید ضمنی نموده؛ اما رفتن به بندامیر بامیان صیغهی مذهبی نداشته از این قاعده مستثنی است و به قصد تفریح و تفرّج اشکال شرعی ندارد.

**مسئله پنجم:** [۶۲۶۵] گروه‌هایی چون: کیسانیه، زیدیه، فطحیه، واقفیه، سلیمانیه، جارودیه، بطریه، خطّابیه، مغیره، غلات، ناووسیه و نظایرش که در عهد معصومین علیهم‌السلام ایجاد شدند قالب نظارتی نداشته به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر نبوده‌اند، بلکه ائمه هدی علیهم‌السلام آنها را منفی می‌دانستند؛ اما گروه «خوارج» حکم «باغی» را داشته از مصادیق جهاد با «اهل بغی» است.

الْحَمْدُ لِلَّهِ أَوْلَىٰ وَ آخِرًا وَ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا

رَبَّنَا تَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ